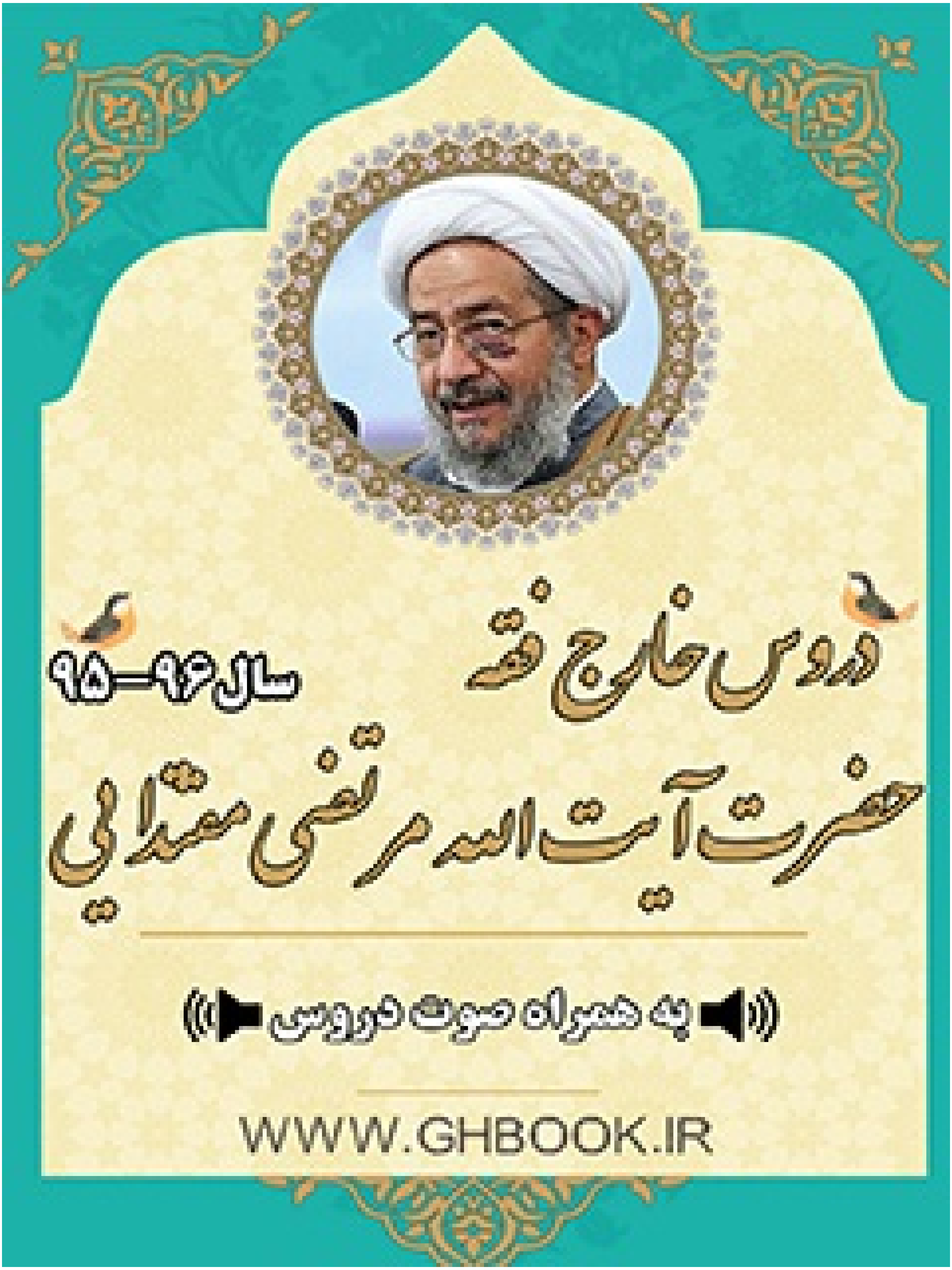

دروس خارج فقه
سال ۹۶-۹۵
حضرت آیت الله مرتضی مقتدایی
به همراه صوت دروس
WWW.GHBOOK.IR

بسم الله الرحمن الرحیم

آرشیو دروس خارج فقه آیت الله مرتضی مقتدایی ۹۶-۹۵

نویسنده:

مرتضی مقتدایی

ناشر چاپی:

سایت مدرسه فقاهت

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

آرشیو دروس خارج فقه آیت الله مرتضی مقتدایی ۹۶-۹۵

مشخصات کتاب

سرشناسه:مقتدایی، مرتضی،۱۳۱۴

عنوان و نام پدیدآور:آرشیو دروس خارج فقه آیت الله مرتضی مقتدایی۹۶-۹۵ /مرتضی مقتدایی.

به همراه صوت دروس

منبع الکترونیکی : سایت مدرسه فقاهت

مشخصات نشر دیجیتالی:اصفهان:مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، ۱۳۹۶.

مشخصات ظاهری:نرم افزار تلفن همراه و رایانه

موضوع: خارج فقه

ولایت فقیه (یوم الشروع) ۹۵/۰۶/۱۴

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: ولایت فقیه (یوم الشروع)

تذکرات اخلاقی و درسی:

امیدواریم شروع تحصیلی امسال که مقارن با سالروز ازدواج مبارک مولای متقیان حضرت علی(ع) و حضرت فاطمه(س) است باعث توفیق بالایی برای پیشرفت حوزه های علمیه باشد. و انشاءاله به برکت این روز و نیز دهه ولایت که در پیش است توفیق بیشتری داشته باشیم. در این ایام بعد از شروع دوره جدید شورای عالی حوزه که تغییراتی هم داشت و برخی از افراد جابجا شدند سعی بر این بود به حضور مراجع تقلید برسیم و از رهنمودهای آنان استفاده کنیم. نکات زیادی در فرمایشات آن بزرگواران مطرح شد.

نکته اول: تهذیب و اخلاق؛ همه مراجع تقلید روی تهذیب و اخلاق تاکید دارند که باید جزء برنامه های رسمی حوزه باشد. یک وقتی هم مقام معظم رهبری در جلسه ای که با اعضای شورای عالی داشتند؛ فرمودند اخلاق همه اش درس نیست بلکه ساختن است تخلق به اخلاق است و روش و منش باید اسلامی باشد و این جنبه عملی دارد و اساتید باید در عمل این منش را از خودشان نشان بدهند و طلاب هم روش و منش استاد را الگو قرار بدهند.

سابقا همین گونه بوده است بزرگانی که تخلق به اخلاق داشتند و خودشان مجمسه اخلاق بودند تنها اکتفا به تدریس نداشتند

بلکه همین رفت و آمدشان بین طلاب و معاشرتشان روش و سیره ائمه را نشان می داد در اصفهان مرحوم حاج میرزا علی آقا شیرازی فقیه و طبیب بود و کتاب قانون بوعلی را تدریس می کرد مرحوم شهید مطهری می فرماید سفری اصفهان رفتم و در درس نهج البلاغه و نیز درس قانون ایشان شرکت کردم و تعجب کردم که با برنامه عالی تدریس می کرد و در بین طلاب در مدرسه صدر اصفهان می آمد و همان رفت و آمدشان درس بود شخصیتی بود که یک وقتی مسافرت عتبات رفته بودند برگشتند فرمودند منزل آیت الله العظمی سیدمحمود شاهرودی رفتم وقتی نشستم فرمودند اجازه بفرمایید من حمد و سوره را خدمت شما بخوانم بعد مرحوم آیت الله العظمی شاهرودی فرمودند «عظنی» مرا موعظه کن یعنی ایشان کسی بود که مثل آیت الله شاهرودی از ایشان موعظه می خواستند.

ص: ۱

مرحوم حاج میرزاعلی آقا شیرازی فرمودند یکی از خطبه هایی که در رابطه با سوره کوثر است را خواندم و آن مرجع بزرگ را موعظه کردم.

ما در حوزه چنین افرادی کم داریم بالاخره سفارش آقایان مراجع در این ملاقات های شورای عالی حوزه با آنان این بود که اساتید در درسهایشان یک بحث اخلاقی داشته باشند بحمدالله ما هم چهارشنبه ها یک درس اخلاقی داریم امید است که بتوانیم ادامه بدهیم تا یک روایتی خوانده شود. مراجع تقلید خودشان هم این سیره را داشتند.

در یک سفری تمام ماه رمضان را مشهد بودم شبها درس آیت الله میلانی می رفتم در مسجد گوهرشاد یک ماه کتاب الخمس را تدریس می فرمودند رسمشان این بود که اول بحث که می خواستند شروع کنند کتاب تحف العقول را باز می کردند و یک حدیث می خوانند و اجمالا معنی می کردند و بعد شروع به درس می کردند تمام این یک ماه روششان این بود حالا شاید در درسهای رسمی شان هم همین بود بقیه علما خیلی بودند که این روش را داشتند و اتفاقا در این ملاقات شورای عالی حوزه آقایان مراجع از اساتید خواستند که این روش را ادامه بدهند.

نکته دوم: جدی بودن در تحصیل؛ تاکید دوم روی جدیت در تحصیل بود که استاد نظارت بر اصحاب بحث داشته باشد

مرحوم آقای بروجردی با اینکه جمعیت فراوانی آن موقع درس ایشان می آمدند یک عنایتی ویژه ای روی عده خاصی از شاگردان داشتند که اگر یکی از اینها یک روز یا دو روز درس را تعطیل می کردند ایشان او را می خواستند و می پرسیدند که کجا بودی چرا تعطیل کردی؟

آیت الله لطف الله صافی می فرمودند که من چند روز مریض شده بودم و درس نرفتم آیت الله بروجردی همان روز از مرحوم اخوی سوال کردند که ایشان کجا هستند؟

ص: ۲

مرحوم آیت الله گلپایگانی فرمودند آن ایام که در درس مرحوم شیخ عبدالکریم حائری شرکت می کردیم در یک مقطع مریض شدم و مرحوم حاج شیخ از دیگران پرسیدند که ایشان چرا درس نمی آیند گفته شد ایشان چند روزی است که مریض است استاد سوپی درست کردند و آمدند حجره شاگردش که هم عیادت باشد هم عنایتی باشد.

در همین دیداری که با آیت الله نوری داشتیم فرمودند در سال ۱۳۲۲ با اخوی (مرحوم شیخ حسن نوری) آمدیم قم و کسی را هم نمی شناختیم رفتیم فیضیه که حجره بگیریم اشاره کردند به مرحوم صدوقی یزدی که مسئول مدرسه است و رفتیم و حجره گرفتیم و همان روز عصر به ما اطلاع دادند که آیت الله حجت می آیند دیدن شما که این عنایت نسبت به طلاب را هم می رساند.

و اینها باید عملی بشود همین که مقام معظم رهبری می فرمایند طلبه ساخته شود این راه ساخته شدن است.

اخیرا شهرتی پیدا کرده که حوزه افت تحصیلی پیدا کرده که شایعه است و معلوم نیست و از طرفی هم مسئولین حوزه می گویند چنین چیزی نداریم بلکه پژوهش ها توسعه پیدا کرده حضور در درس ها بیشتر شده و نمرات امتحانات بهتر شده تقریرات بیشتر و بهتر شده و ما هم در شورای عالی حوزه گفتیم تحقیقی در این زمینه بشود که اگر دیدیم شایعه است رد کنیم و بگوییم که چنین چیزی نیست.

نکته سوم: نوشتن تقریرات؛ تقریر و نوشتن درس از ابتدا رسم بود و من هم از ابتدا می نوشتم حتی برای وصل شهریه آیت الله بروجردی گفتند باید امتحان بدهی و مسئول امتحانات آیت الله لطف الله صافی بود رفتم و گفتم من آماده ام امتحان بدهم آیت الله صافی فرمودند درس آیت الله بروجردی می روی گفتم بله فرمودند می نویسی گفتم بله فرمودند همان نوشته ها را بیاور من نوشته ها را بردم پس از چند روز انتظار دیدم شهریه حوزه شروع شده از طرفی باید اسم من در دفتر ثبت شود از طرف دیگر مأخوذ به حیاء بودم که بروم از آقای صافی بپرسم من قبولم یا مردود. لذا از یکی از فضلاء که از بستگان من و از آشنایان آقای صافی بود خواستم جریان را بپرسند و ایشان پرسید و آقای صافی فرمودند قبول است و نام ایشان را هم در دفتر ثبت کردیم.

درس مرحوم داماد را می نوشتم یک جزوه مفصل از کتاب الحج و کتاب الصلاه دارم درس مرحوم گلپایگانی کتاب الطهاره بود و نوشتم یک وقت به مناسبتی منزل ایشان رفتم همان جزوه درس آقا را که همراهم بود در بیت آقای گلپایگانی جا گذاشتم و فکر کردم گم شد و در نهایت معلوم شد که در منزل آقای گلپایگانی مانده است رفتم دنبال آن گفتند دست خود آقا است مراجعه کردم و آقا فرمودند من خواندم و این اگر کامل شود و اصلاح شود قابل چاپ است.

نکته چهارم: مباحثه هم از چیزهایی بود که ضروری بود و انجام می دادند و تقریبا رایج بوده و الان خیلی کم شده و یا اصلا نیست من یادم هست در اصفهان شرح لمعه می خواندیم با سه نفر از طلاب که درس شهید شمس آبادی می رفتیم مباحثه می کردیم و جالب اینکه امروز درس فردای استاد را مباحثه می کردیم و وقتی می رفتیم درس استاد می دانستیم که کجا را می گوید و حتی یکی دو بار که استاد گیر می کردند ما کمک می کردیم.

علی ای حال تذکر مراجع بیشتر روی جنبه اخلاق و جدیت در تحصیل و نوشتن و مباحثه دروس بود.

به هرحال؛ یکبار دیگر آرزو می کنیم درسی که شروع می کنیم با توجه به تقارن با اول ذیحجه سالروز ازدواج حضرت علی(ع) و حضرت فاطمه(ع) توفیق بالایی برای حوزه های علمیه باشد.

در سال تحصیلی قبل در پایان بحث کتاب الخمس صحبت شد که درس بعدی از چه کتابی باشد دوستان پیشنهاداتی دادند که مثلا حج یا میراث و یا ولایت فقیه شروع شود در طول تابستان و بعد از کمی فکر به نظرم رسید که بحث ولایت فقیه اولویت دارد.

مقدمه: از اول غیبت صغری بزرگان در کتابهاشان بحث کردند و گرچه بحث های مفصل و یا مجمل می شد ولی مدفون در کتب بوده و به مرحله اجرا گذاشته نشد البته گاهی اتفاق می افتاد که مرجع تقلیدی را می گفتند مبسوط الید است و اجرای حد می کرده تا مرحوم امام این شجاعت را از خودشان به خرج داد و این بحث را به مرحله اجرا گذاشت و یک نظام اسلامی با حاکمیت ولی فقیه اجرا کردند بحمداله مستقر شده و مورد توجه دولت ها و ملت ها قرار گرفت و همه متوجه شدند که اسلام هم قدرت اداره کشور را دارد درحالی که خیلی ها فکر می کردند اسلام این قدرت را ندارد ولی این گونه نشد بلکه جمهوری اسلامی تشکیل شد و تهدیدی برای زورگویان شد به ویژه وقتی بیداری اسلامی در کشورهای اسلامی پیش آمد این تهدید عملی شد لذا مخالفتشان بیشتر شد و سعی شان بر این است که این نظام را ساقط کنند اما نتوانستند و الان متمسک شدند به القاء شبهه تا ذهن همگان مخصوصا جوانان و دانشگاهیان را از ولایت فقیه منصرف کنند لذا برای تحکیم مبانی علمی ولایت فقیه ضرورت دارد بحث از آن خصوصا در این زمان که حساسیت عجیبی از جوانب گوناگون پیدا شد؛ لازم است ولایت فقیه از جوانب مختلف مورد بررسی قرار گیرد.

برای نمونه وقتی فقیه مبسوط الید به عنوان اینکه منسوب عام است به عنوان ولی فقیه انتخاب شود تکلیف بقیه فقهاء که آنها هم منسوب عام از ناحیه امام هستند چیست؟ و یا اینکه اگر اصل ولایت فقیه را پذیرفتیم آیا فقیه ولایت مطلقه دارد یا ولایت محدود و آیا مثل انبیاء و ائمه است؟ و نیز آیا در مورد ولی فقیه علاوه بر اجتهاد، مرجعیت هم باید باشد و نیز بر فرض اجتهاد آیا اعلمیت هم شرط است؟ لذا به خاطر این مسائل تصمیم گرفتیم مسأله ولایت فقیه را بررسی کنیم.

در مسأله ولایت فقیه دو صورت بحث مطرح است.

صورت اول: بحث به صورت تفصیلی

صورت دوم: بررسی اهم مباحث.

ولی به نظر می رسد بهتر است اهم مباحث روشن بشود و خیلی بحث را ادامه ندهیم.

بحث اول: معنای ولایت است و اینکه در لغت و نیز در قرآن به چه معناست که بعضی می گویند در قرآن مشتقات این کلمه ۲۳۰ مورد آمده است و اینکه ولایت فقیه در روایات به چه معنایی است و در کتب فقهاء به چه معنی آمده است.

بحث دوم: در انواع ولایت است.

بحث سوم: در اینکه اصل ولایت برای چه کسی است؟ آیا برای خداوند است یا برای ائمه است یا غیر ائمه هم می توانند ولایت داشته باشند؟

ان شاءاله برای فردا.

ولایت فقیه (معانی ولایت) ۹۵/۰۶/۱۵

Your browser does not support the audio tag.

موضوع: ولایت فقیه (معانی ولایت)

گفتیم بحث اول در ولایت فقیه معنای ولایت است.

۱- ولایت در لغت: در مفردات (۱) راغب اصفهانی که معانی الفاظ قرآن را می آورد و مورد قبول و اعتماد است می فرماید «الوَلَاءُ و التَّوَالِي: أن یَحْصُلَ شیئان فصاعدا حصولا لیس بینهما ما لیس منهما»

ولاء (که از ماده «وَلی» است) دو چیز یا چند چیزی هستند که محقق شوند و در کنار هم قرار بگیرند به گونه ای که بینشان هیچ فاصله ای نباشد و هیچ چیزی که غیر آن دو است بینشان نباشد با هم بودن بدون فاصله و پشت سر هم آمدن بدون فاصله را ولاء و توالی گویند.

و چون به این معناست استعاره به قرب شده و معنای قرب بر آن بار شده است «و یستعار منهما القرب» (۲)

۱- مفردات ألفاظ القرآن، راغب اصفهانی، ج۱، ص۸۸۵، دار العلم.

۲- مفردات ألفاظ القرآن، راغب اصفهانی، ج ۱، ص۸۵۸، دار العلم.

وقتی از آن مطلق قرب استفاده کرده استظهار مطلق قرب می کنیم و وقتی در قرب استفاده شد مطلق قرب است قرب جسمی و قرب معنوی و قرب مکانی که قرب معنوی به معنی دوستی و محبت و به معنی یاری و نصرت هم آمده و یا از این جهت که دو سیر عمر را به ولاء و وَلی تعبیر می کنند به معنی نسبت خویشی هم آمده است.

تا اینجا خلاصه کلام مفردات راغب این است که یکی از معانی ولاء قرب است و از این کنار هم قرار گرفتن استکشاف می کنیم مطلق قرب را و قرب هم انواعی دارد. و در ادامه می فرماید «و قیل: الوِلَایَهُ و الوَلَایَهُ نحو: الدِّلَاله و الدَّلَاله، و حقیقته: تَوَلِّی الأمرِ» (۱)

بعدا بحث می کنیم بعضی در لغت بین «وَلاء» به فتح واو و «وِلاء» به کسر واو فرق گذاشتند و گفتند ولایت به فتح دوستی است و ولایت به کسر واو به معنای سرپرستی است ولی در لغت اینگونه نیست زیرا می بینید که راغب می فرماید وِلایت به کسر و وَلایت به فتح واو نظیر دِلالت به کسر دال و دَلالت به فتح دال است.

و حقیقت آن سرپرستی امر و عهده دار بودن است پس خلاصه این است که ولایت به دو معناست یکی به معنای قرب و یکی هم به معنای ولایت به معنای سرپرستی و دومی شاهد حرف ماست یعنی فقیهی که امر حکومت در دست اوست.

در صحاح (۲) عینا همین دو معنی را دارد «الْوَلْیُ: القربُ و الدنوُّ. یقال: تباعَدَ بعدَ وَلْیٍ»

ص: ۷

۱- مفردات ألفاظ القرآن، راغب اصفهانی، ج ۱، ص۸۸۵، دار العلم.

۲- الصحاح، جوهری، ج۶، ص۲۵۲۸، دار العلم.

وَلی به سکون لام یعنی نزدیکی و نزدیک هم بودن می گویند دور شدیم از یکدیگر بعد از اینکه نزدیک یکدیگر بودیم.

«و کذلک ولی الوالی البلد والی» و زمامدار ولایت بر شهر پیدا کرد یعنی سرپرستی پیدا کرد یا «ولی الرجل البیع» یعنی فلانی ولایت بر بیع پیدا کرد ولایه فیهما از باب سرپرست امر آن دو یعنی بلد و بیع را عهده دار شد.

و بعضی اهل لغت هم فقط معنای دوم را ذکر کرده اند.

در اقرب الموارد آمده است «ولی الشیئی» یا «ولی علیه وِلایه (بالکسر یا بالفتح) ای ملک امره» یعنی مالک کار او شد و قام به؛ و اداره امر بلد را عهده دار شد. ملاحظه می فرمایید که فقط معنای سرپرستی را آورده است.

در لسان العرب (1) معنای سرپرستی دارد «والوَلِیُّ: ولیُّ الیتیم الذی یلی أَمرَه و یقوم بکِفایته» یعنی کفالت و سرپرستی یتیم به عهده این شخص است یا گفته می شود «وَلیُّ المرأَهِ: الذی یلی عقد النکاح علیها» کسی است که عقد نکاح زن در دست اوست «و لا یَدَعُها تسْتَبدُّ بعقد النکاح دونه» یعنی زن را رها نمی کند که مستقلا برای خودش عقد نکاح جاری نماید و در ادامه می فرماید «و فی الحدیث أَیُّما امرأَه نکحت بغیر إِذن مولاها فنِکاحُها باطل» (2) در روایت داریم اگر زنی بدون سرپرست خود نکاح کرد و ازدواج کرد نکاحش باطل است. ملاحظه می فرمائید لسان العرب هم فقط یک معنای سرپرستی را مطرح کردند.

نتیجه: در لغت برخی دو معنی آورده اند و برخی از کتب لغت فقط سرپرستی را آورده اند.

۱- لسان العرب، ابن منظور، ج۱۵، ص۴۰۶، دار الفکر.

۲- مرآه العقول، علامه مجلسی، ج۳، ص۲۱۸، ط اسلامیه.

پس بیشتر با اینکه بعضی ها دو معنی ذکر کردند معنی سرپرستی مورد توجه است.

ولایت در قرآن:

در آیات کثیری این ماده با مشتقات مختلف ذکر شده است که بعضی تا ۲۳۰ مورد ذکر کرده اند.

۱- (أَ لَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ مَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَ لاَ نَصِيرٍ) (۱)

مرحوم طبرسی در مجمع البیان (۲) می فرماید «الولی هو القائم بالامر» کسی که سرپرستی امر دست اوست «و منه ولی عهد المسلمین» یعنی کسی که کفالت مسلمین به دست اوست مرحوم طبرسی در معنای آیه شریفه می فرماید خدای تعالی می فرماید: مگر نمی دانید ایها الناس هیچ کس بر شما سرپرستی ندارد به جز خداوند و کسی که قائم به امر شما باشد و شما را نصرت نماید احدی غیر از خدا نیست.

۲- (إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلاَةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ) (۳)

تعبیر به «ولیّ» آمده و برای بیان مراد از «ولیّ» در آیه در مجمع البیان (۴) روایتی نقل می فرماید مفصل است که فقیری در موقع نماز وارد مسجد پیامبر شد و دور زد و تقاضای کمک کرد و کسی چیزی به او نداد و آن فقیر ناامیدانه در حال بیرون رفتن از مسجد بین نمازگزاران مستحبی گفت ایها الناس به مسجد پیامبر آمدم و هیچ کس کمکی نکرد و در همین حال دارم از مسجد پیامبر بیرون می روم. در این حال حضرت علی که مشغول نماز مستحبی بود دست خود را به طرف آن فقیر دراز کرد و اشاره کرد که انگشتر را از انگشت حضرت علی(ع) درآورد و آن فقیر چنین کرد و انگشتر را گرفت و رفت پس از آن آیه شریفه (إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلاَةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ) (۵) نازل شد پس در شأن نزول آیه است که در رابطه با حضرت علی(ع) است و ولایت را ابتدائا برای خداوند می دانند که بعد می خوانیم و در مرحله بعد ولایت برای رسول است و در مرحله بعد ولایت حضرت علی و ائمه است که همگی از خداوند به آنها تفویض شده است و لذا چون در ردیف ولایت خداوند قرار داده شده به معنای سرپرستی است. پیامبر در حال نماز بود رو برگرداند و پرسید چه کسی در راه خدا در حال نماز صدقه داد؟ همه بالاتفاق گفتند علی بود که صدقه داد. آیات کثیره ای هم هست در بین بحث ها می خوانیم.

۱- بقره/سوره۲، آیه۱۰۷.

۲- مجمع البیان، طبرسی، ج۱، ص۳۴۹، ناصر خسرو.

۳- مائده/سوره۵، آیه۵۵.

۴- مجمع البیان، طبرسی، ج۱، ص ۳۵۰، ناصر خسرو.

۵- مائده/سوره۵، آیه۵۵.

اما در روایات روایات کثیره ای داریم که لفظ ولی و ولایت در آن استعمال شده است. و همین معنای سرپرستی مراد است.

در کافی از امام باقر(ع) «بُنِیَ الْإِسْلَامُ عَلَى خَمْسٍ عَلَى الصَّلَاةِ وَ الزَّكَاةِ وَ الصَّوْمِ وَ الْحَجِّ وَ الْوَلَايَةِ وَ لَمْ يُنَادَ بِشَيْ ءٍ كَمَا نُودِيَ بِالْوَلَايَةِ.» (۱) (۲)

اسلام بر پنج پایه قرار داده شده است بر نماز و زکات و روزه و حج و ولایت که توجه به ولایت بیشتر از بقیه است. و ارکان اسلام هستند و به ویژه بدون ولایت اسلام کسی قبول نیست در معنی ولایت می گوییم همان در دست داشتن زمام امر است.

و مشابه این روایت روایات متعددی در همین باب وجود دارد که مرحوم کلینی به عنوان «باب دعائم الاسلام» آورده است و ما از کتاب مرآه العقول نقل می کنیم و مراد از ولایت در آنها سرپرستی است.

قول دیگری هم اینجا نقل شده که ولایت به فتح است که به معنای محبت اهلبیت است انشاءالله برای فردا.

ولایت فقیه (معانی ولایت در آیات و روایات) ۹۵/۰۶/۱۶

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: ولایت فقیه (معانی ولایت در آیات و روایات)

گفتیم در مورد معنای لغوی ولایت مفردات (۳) راغب دو معنی گفته است

معنای اول: قرار گرفتن دو چیز یا چند چیز کنار هم و بدون فاصله. ولهذا می گویند از این قرار گرفتن دو یا چند چیز کنار هم استظهار قرب می کنند و قرب را هم تعمیم به جسمی و معنوی می دهند یعنی گاهی نزدیکی فیزیکی به هم دارند و در کنار هم هستند و گاهی نزدیکی معنوی دارند یعنی محبت و دوستی دارند که لازمه محبت نزدیکی و قرب است. و نیز به معنای نصرت هم آمده است. از باب این همه معانی از مصادیق قرب است.

۱- الکافی، شیخ کلینی، ج۲، ص۱۸، باب دعائم الاسلام، اسلامیه.
۲- مرآه العقول، علامه مجلسی، ج۷، ص۱۰۰، ح۱، باب دعائم الاسلام، اسلامیه.
۳- مفردات ألفاظ القرآن، راغب اصفهانی، ص۸۸۵، دار العلم.

معنای دوم: دومین معنی در مفردات (۱) معنای سرپرستی است یعنی اختیار یک امری را داشته باشد و در واقع مالک آن باشد و کفالت آن را دارا باشد که والی در یک شهر و ولی یتیم از این گونه است.

در قرآن و در روایات هم ولایت به این معنی کثیرا استعمال شده است و بحث ما هم در ولایت فقیه؛ ولایت به این معنی می باشد و موارد متعددی در قرآن را گفتیم. نظیر آیه (وَ مَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَ لَا نَصِيرٍ) (۲) (۳) (۴) (۵)

در روایات هم به این معنی الی ماشاءالله استعمال شده است یک روایت از امام باقر(ع) را خواندیم عن ابی جعفر(ع) «بُنِیَ الْإِسْلَامُ عَلَی خَمْسٍ عَلَی الصَّلَاهِ وَ الزَّکَاهِ وَ الصَّوْمِ وَ الْحَجِّ وَ الْوَلَایَهِ وَ لَمْ یُنَادَ بِشَیْ ءٍ کَمَا نُودِیَ بِالْوَلَایَهِ.» (۶) (۷)

اینها پایه های اسلام هستند که بدون اینها اسلام قبول نیست که یکی ولایت است.

بررسی تفاوت معنا در به فتح یا به کسر خواندن «واو» در کلمه «ولایت»:

در مورد معنای ولایت قد یقال کلمه «ولایه» به فتح واو است به معنای محبت؛ که نقل می کنند از مرحوم شاه آبادی استاد امام خمینی(ره) (شاید خود امام هم از او نقل کرده باشد) این گونه معنی کرده است و فرمود اگر به کسر واو باشد به معنی حکومت است در استدلال بر کلام خود فرمود به قرینه سیاق عبارت باید به فتح باشد زیرا چهار مورد دیگر از فروع دین است ولی حکومت و سرپرستی از اصول دین است پس کلمه ولایت در این روایت از باب سیاق که در فروع دین است باید به فتح «واو» باشد تا با فروع دین سازگار باشد.

۱- مفردات ألفاظ القرآن، راغب اصفهانی، ص۸۸۵، دار العلم.

۲- بقره/سوره۲، آیه۱۰۷.

۳- توبه/سوره۹، آیه۱۱۶.

۴- عنکبوت/سوره۲۹، آیه۲۲.

۵- شوری/سوره۴۲، آیه۳۱.

۶- الکافی، شیخ کلینی، ج۲، ص۱۸، باب دعائم الاسلام، اسلامیه.

۷- مرآه العقول، علامه مجلسی، ج۷، ص۱۰۰، ح۱، باب دعائم الاسلام، ط اسلامیه.

مناقشه در کلام شاه آبادی:

در جواب می گوییم تناسب درست است یعنی مقتضای سیاق این است که باید به فتح باشد درست است ولی علیرغم همین تناسب و اقتضای سیاق؛ در روایات متعدد می بینیم که قرائنی هم دارد که مراد سرپرستی و زعامت امر است که چند مورد را می خوانیم.

۱. روایت سوم باب دعائم عن ابی جعفر(ع) قال

«بُنِيَ الْإِسْلَامُ عَلَى خَمْسٍ عَلَى الصَّلَاهِ وَ الزَّكَاهِ وَ الصَّوْمِ وَ الْحَجِّ وَ الْوَلَايَهِ وَ لَمْ يُنَادَ بِشَيْ ءٍ كَمَا نُودِيَ بِالْوَلَايَهِ فَأَخَذَ النَّاسُ بِأَرْبَعٍ وَ تَرَكُوا هَذِهِ يَعْنِي الْوَلَايَهَ.» (۱)

این روایت پنج چیز را از ارکان قرار داد ولی مردم چهار مورد را اخذ کردند و این مورد اخیر را رها کردند و راوی می گوید «یعنی الولایه» مراد همین ولایت است.

پس اگر این پنج مورد از ارکان است؛ آنچه که مردم رها کردند محبت نبود بلکه خلافت امیرالمومنین بود که رها کردند ولایت را ترک کردند مراد همین خلافت است یعنی آنچه که اختلاف شد بین مسلمین و زیر بار نرفتند خلافت بود. این روایت تقریبا صریح است که مراد از ولایت خلافت است.

۲. روایت ۵ همان باب «عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ(ع) قَالَ: بُنِيَ الْإِسْلَامُ عَلَى خَمْسَهِ أَشْيَاءَ عَلَى الصَّلَاهِ وَ الزَّكَاهِ وَ الْحَجِّ وَ الصَّوْمِ وَ الْوَلَايَهِ»

امام باقر(ع) فرمود بنیان اسلام بر پنج چیز است: ۱-نماز ۲-زکات ۳-حج ۴-روزه ۵-ولایت. تا اینجا فرمایش امام(ع) است و سند روایت هم صحیحه است.

«قَالَ زُرَارَهُ فَقُلْتُ وَ أَيُّ شَيْ ءٍ مِنْ ذَلِكَ أَفْضَلُ» (۲)

۱- الکافی، شیخ کلینی، ج۲، ص۱۸، باب دعائم الاسلام، ح۳، ط اسلامیه.

۲- الکافی، شیخ کلینی، ج۲، ص۱۸، باب دعائم الاسلام، ح۵، ط اسلامیه.

محل شاهد اول: «فَقَالَ الْوَلَايَهُ أَفْضَلُ لِأَنَّهَا مِفْتَاحُهُنَّ وَ الْوَالِی هُوَ الدَّلِیلُ عَلَیْهِنَّ» (۱)

فرمودید پایه های اسلام پنج مورد است پس کدام از اینها افضل است امام فرمودند ولایت افضل از اینها است زیرا ولایت کلید اجرای بقیه موارد است و علت آن هم این است که والی راهنمای مردم است به این امور پس ولایت افضل از بقیه موارد است. از این که در ادامه می فرماید «والوالی هو الدلیل» معلوم می شود که منظور از ولایت همان سرپرستی و زعامت است که شخص والی راهنما است. و صریح در این معنی می باشد.

محل شاهد دوم: همین روایت زراره یک ذیل دیگری هم دارد که روایت مفصل است لکن ذیل آن مهم است که امام فرمودند «ذِرْوَهُ الْأَمْرِ وَ سَنَامُهُ وَ مِفْتَاحُهُ وَ بَابُ الْأَشْیَاءِ وَ رِضَا الرَّحْمَنِ الطَّاعَهُ لِلْإِمَامِ بَعْدَ مَعْرِفَتِهِ» (۲) ذروه با ذال به کسر یا به فتح هر دو استعمال شده است ذروه یعنی رفیع و سنام همان کوهان شتر است. بالاترین و رفیع ترین چیزی که در بین احکام است و مفتاح بقیه احکام است و بابی است که بوسیله آن می توانند وارد احکام شوند و آنکه موجب رضای پروردگار است اطاعت نمودن از امام است بعد از اینکه او را بشناسد که خداوند می فرماید کسی که رسول را اطاعت نماید اطاعت از خداوند نموده است و بعد استشهاد می آورد «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ یَقُولُ (مَنْ یُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطاعَ اللّهَ) (۳) » (۴) خداوند می فرماید هرکس از پیامبر اطاعت کند خدا را اطاعت کرده است. و از این استشهاد می فهمیم که مراد سرپرستی است و چون زمام امر به دست او است باید از او اطاعت کنیم و اطاعت از ولایت اهمیت دارد که مثل اطاعت از رسول(ص) است.

۱- الکافی، شیخ کلینی، ج۲، ص۱۸، باب دعائم الاسلام، ح۵، ط اسلامیه.
۲- الکافی، شیخ کلینی، ج۲، ص۱۸، باب دعائم الاسلام، ح۵، ط اسلامیه.
۳- نساء/سوره۴، آیه ۸۰.
۴- الکافی، شیخ کلینی، ج۲، ص۱۸، باب دعائم الاسلام، ح۵، ط اسلامیه.

محل شاهد سوم: در ذیل بعد از این مطالب می فرماید «أَمَا لَوْ أَنَّ رَجُلًا قَامَ لَيْلَهُ وَ صَامَ نَهَارَهُ وَ تَصَدَّقَ بِجَمِيعِ مَالِهِ وَ حَجَّ جَمِيعَ دَهْرِهِ وَ لَمْ يَعْرِفْ وَلَايَةَ وَلِيِّ اللَّهِ فَيُوَالِيَهُ وَ يَكُونَ جَمِيعُ أَعْمَالِهِ بِدَلَالَتِهِ إِلَيْهِ مَا كَانَ لَهُ عَلَى اللَّهِ جَلَّ وَ عَزَّ حَقٌّ فِي ثَوَابِهِ وَ لَا كَانَ مِنْ أَهْلِ الْإِيمَانِ» (۱)

توجه داشته باشید اگر کسی همواره شب هایش با اشتغال به نماز بگذرد و روزها روزه بگیرد و تمام مالش را در راه خدا صدقه بدهد یا هر سال به مکه برود لکن ولیّ خدا را نشناسد و متابعت از او نکند و راهنمایی از او نگیرد حقی بر خداوند ندارد و تمام عباداتش هدر است و اصلا از اهل ایمان نمی باشد.

بدیهی است که می فرماید همواره همه شب و روز نماز بخواند و تمام عمر هر روز روزه بگیرد و زکات دهد حتی اگر تمام مال را بدهد یا در مورد حج نه تنها یک سال بلکه در هر سال حج کند بدون پذیرش ولایت ولیّ خدا اعتباری ندارد.

پس افضلیت برای این است که اگر نباشد بقیه موارد هم وجود نخواهد داشت.

۳. روایت هشتم همان باب عن ابی جعفر(ع) قال «بُنِيَ الْإِسْلَامُ عَلَى خَمْسٍ الصَّلَاةِ وَ الزَّكَاةِ وَ الصَّوْمِ وَ الْحَجِّ وَ الْوَلَايَةِ وَ لَمْ يُنَادَ بِشَيْ ءٍ مَا نُودِيَ بِالْوَلَايَةِ يَوْمَ الْغَدِيرِ.»

این روایت در تایید اینکه مراد از ولایت، ولایت ائمه است می باشد یعنی مراد از ولایت، ولایتی است که در روز غدیر به آن اشاره شد.

نکته قابل توجه این است که مضامین همه روایات یکی است و راوی هم بعضا یکی است و همه روایات هم از امام پنجم(ع) است اما علی ای حال یک روایت نیست نقل های مختلفی است از امام پنجم(ع) و یکجا نقل نشده بلکه در مکان های مختلف با کلمات متفاوت نقل شده است بنابراین از روایات به همین اکتفا می کنیم.

۱- الکافی، شیخ کلینی، ج۲، ص۱۸، باب دعائم الاسلام، ح۵، ط اسلامیه.

ولایت فقیه (معانی ولایت در آیات و روایات) ۹۵/۰۶/۱۷

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: ولایت فقیه (معانی ولایت در آیات و روایات)

بحث اخلاقی:

برنامه ما این بود که روزهای چهارشنبه قبل از درس یک بحث اخلاقی داشتیم و موضوع سبک زندگی اسلامی و کیفیت معاشرت انسان با دیگران از نظر برنامه های اسلامی و وظایف دینی انتخاب کردیم که بحث کنیم و ابتدا روابط پدر و فرزند و مادر را شروع کردیم که به چه صورت باشد. و نیز نسبت به برادر و خواهر و ارحام و صله رحم بحث شد. و بعد نسبت به همسایگان و بعد نسبت به برادران دینی بحث شد و ادخال سرور و قضای حاجت مومن را بحث کردیم که به چه صورت باشد.

برای بحث امروز یک روایتی است که به نظر می رسد روایت مفیدی است می خوانیم در ضمن حدیثی از امام چهارم خطاب به زهری که با افراد چگونه برخود نمایید مسلمان باشد یا غیر مسلمان می فرماید «یَا زُهْرِيُّ أَمَا عَلَيْكَ أَنْ تَجْعَلَ الْمُسْلِمِينَ مِنْكَ بِمَنْزِلَهِ أَهْلِ بَيْتِكَ» (۱)

با هر مسلمانی آشناست یا غریبه است چه مانعی دارد که او را به منزل یکی از اهل بیت خودتان حساب کنید «فَتَجْعَلَ كَبِيرَهُمْ بِمَنْزِلَهِ وَالِدِكَ وَ تَجْعَلَ صَغِيرَهُمْ بِمَنْزِلَهِ وَلَدِكَ وَ تَجْعَلَ تِرْبَكَ مِنْهُمْ بِمَنْزِلَهِ أَخِيكَ؟ فَأَيَّ هَؤُلَاءِ تُحِبُّ أَنْ تَظْلِمَ وَ أَيَّ هَؤُلَاءِ تُحِبُّ أَنْ تَدْعُوَ عَلَيْهِ وَ أَيَّ هَؤُلَاءِ تُحِبُّ أَنْ تَهْتِكَ سِتْرَهُ؟» (۲) که سه حالت دارد که یا آن شخص بزرگتر از شماست او را به منزله پدر فرض کنید و اگر کوچکتر است مثل فرزند خودتان با او برخورد کنید و اگر هم سن شماست فرض کنید برادر شماست در این صورت به کدامیک از این سه گروه آمادگی دارید ظلم کنید؟ و حرفی علیه او بزنید و هتاکی بکنید «وَ إِنْ عَرَضَ لَكَ إِبْلِيسُ لَعَنَهُ اللَّهُ بِأَنَّ لَكَ فَضْلًا عَلَى أَحَدٍ مِنْ أَهْلِ الْقِبْلَهِ فَانْظُرْ إِنْ كَانَ أَكْبَرَ مِنْكَ فَقُلْ قَدْ سَبَقَنِي بِالْإِيمَانِ وَ الْعَمَلِ الصَّالِحِ فَهُوَ خَيْرٌ مِنِّي وَ إِنْ كَانَ أَصْغَرَ مِنْكَ فَقُلْ قَدْ سَبَقْتُهُ بِالْمَعَاصِي وَ الذُّنُوبِ فَهُوَ خَيْرٌ مِنِّي وَ إِنْ كَانَ تِرْبَكَ فَقُلْ أَنَا عَلَى يَقِينٍ مِنْ ذَنْبِي وَ فِي شَكٍّ مِنْ أَمْرِهِ فَمَا لِي أَدَعُ يَقِينِي لِشَكِّي» (۳) و اگر شیطان (که خدا لعنتش کند) وسوسه کرد که شما بالاترید در این صورت در جواب شیطان به خودت بگو اگر آن شخص از تو بزرگتر بود با خودت بگو این آقا در ایمان سابق از من است و بیش از من عمل صالح دارد پس از من بهتر است و عبادات بیشتری انجام داده است و اگر کوچکتر بود بگو من در معاصی و گناهان از او سابق هستم پس او از من بهتر است. و اگر هم سن شماست بگو من یقین دارم که گناهانی انجام داده ام اما نسبت به او شک دارم که گناهی انجام داده باشد پس چرا یقینم را رها کنم و به دنبال شک بروم؟ پس در هر سه صورت او افضل از من خواهد بود.

ص: ۱۵

۱- احتجاج، طبرسی، ج ۲، ص ۳۲۰، مرتضی.

۲- احتجاج، طبرسی، ج ۲، ص ۳۲۰، مرتضی.

۳- احتجاج، طبرسی، ج ۲، ص ۳۲۰، مرتضی.

امام(ع) در ادامه طی دستور دیگری به صورت هشدار در ذیل می فرماید «وَ إِنْ رَأَیْتَ الْمُسْلِمِینَ یُعَظِّمُونَکَ وَ یُوَقِّرُونَکَ وَ یُبَجِّلُونَکَ فَقُلْ هَذَا فَضْلٌ أَخَذُوا بِهِ وَ إِنْ رَأَیْتَ مِنْهُمْ جَفَاءً وَ انْقِبَاضاً فَقُلْ هَذَا لِذَنْبٍ أَحْدَثْتُهُ» (۱)

اگر دیدی که وقتی به مسلمانان می رسی به تو احترام و تکریم می کنند خیلی خودت را نگیر و مغرور نشو بلکه با خودت بگو چه مردم خوبی هستند و فضیلتی دارند یعنی خوبی را از خودت ندان بلکه فضل را از مردم بدان و اگر دیدی که اذیت و آزار می کنند بگو به علت گناهانی است که من انجام می دهم شاید اینها فهمیدند من معصیت کارم لذا به من بی احترامی می کنند.

خدا رحمت کند مرحوم آیه الله سید احمد خوانساری را که مردی عالم و زاهد بود یکی از آقایان تهران در زمان حیات مرحوم آیه الله خوانساری برای ما در یک جلسه ای نقل کرد ایشان خانمی در منزل دارد که آقا سید احمد را خیلی اذیت می کند حتی گاهی فحاشی می کند وقتی غذا درست می کند بدترین قسمت و یا قسمت نامرغوب را برای ایشان حاضر می کند مثلاً آبگوشت درست می کند گوشت ها را خودش می خورد و آب را برای آقا می برد. آن آقای تهرانی گفت بالاخره ما یک بار تذکر دادیم که او را طلاق بده آقاسید فرمودند وجود ایشان در منزل برای من لازم است زیرا می آیم در بین مردم و مردم به من احترام می کنند و حالت غروری به من دست می دهد وقتی به منزل که می آیم با تحقیرها و فحاشی های زنم مواجه می شوم و یک مقداری آن حالت غرور از من بیرون می رود و لذا قبول نکردند که او را طلاق دهند.

ص: ۱۶

۱- احتجاج، طبرسی، ج ۲، ص ۳۲۰، مرتضی.

این رفتار مرحوم آیه الله خوانساری مصداق همان کلام امام(ع) است که فرمود دیدی مردم از تو تجلیل کردند گرفتار غرور نشوی که من چقدر خوبم بلکه بر این باور باش که این مردم انسان های خوبی هستند و اگر آزار دیدی بر این باور باش که شاید آگاهی بر گناهت پیدا کردند و بی احترامی می کنند امام در ادامه می فرمایند: «فَإِنَّکَ إِذَا فَعَلْتَ ذَلِکَ سَهَّلَ اللَّهُ عَلَیْکَ عَیْشَکَ وَ کَثُرَ أَصْدِقَاؤُکَ وَ فَرِحْتَ بِمَا یَکُونُ مِنْ بِرِّهِمْ وَ لَمْ تَأْسَفْ عَلَی مَا یَکُونُ مِنْ جَفَائِهِمْ» (۱)

اگر چنین کردی زندگی ات آرام می شود و رفقا و دوستانت زیاد می شوند و دشمنانت کم می شود و آنها هم به شما نیکی می کنند و اگر کسی هم باز بدی کرد باز ناراحت نشو. این دستورالعمل معاشرت با دیگران است که می تواند به صورت منشوری ارزشمند مورد عمل قرار گیرد.

بحث فقهی: معنای ولایت:

بحث در معنای ولایت بود از نظر لغت گفتیم یعنی سرپرستی و استیلا و تکفل امر دیگران است و در قرآن هم آمده و در روایات هم نوعا به این معنی استعمال شده و در کتب فقهی هم به این معنی استعمال شده و شاید در کتب فقهی جائی پیدا نکنیم که ولایت به معنای محبت استعمال شده باشد. در کتاب القضاء وقتی می گوید قاضی می تواند ولایت داشته باشد و در اجرای حدود که می گویند قاضی ولایت دارد یا قاضی ولایت بر طلاق مرئه غائب عنها زوجها دارد و امثال این موارد وقتی فقهاء بحث کردند برداشت سرپرستی داشته اند.

بیان نمونه:

در اوائل انقلاب که در شورای عالی قضایی بودیم خانمی نامه نوشته بود که ظاهرا اهل آبادان بود که شوهرم مرا اذیت می کند ولی مرا طلاق نمی دهد و اخیرا از من مطالبه پول می کند سه میلیون تومان می خواهد که آن زمان خیلی پول زیادی بود تا طلاق بدهد با قاضی که صحبت کردیم تایید کرد. با امام(ره) صحبت کردیم آیا حاکم می تواند طلاق بدهد امام فرمود حاکم و قاضی می توانند طلاق جاری کنند و این را عمل کردیم و گفتیم پرونده را بفرستند تهران و طلاق را جاری کردیم و به شوهرش ابلاغ کردیم که مطلقه شد و بعد از چند سال آن شوهر آمد سراغ من و گفت شما مرا اذیت کردید و زن مرا بدون اذن من طلاق دادید و زندگی مرا متلاشی کردید. من به او گفتم ظلم هایی که کردی را فراموش کردی؟ گفتم من خدمت امام سوال کردم و امام دستور دادند طلاق بدهید اگر مشکلی داری برو به امام بگو. به هر حال این یک نمونه است که قاضی حق دارد اعمال ولایت کند و زن را بدون اذن شوهر طلاق دهد.

۱- احتجاج، طبرسی، ج ۲، ص ۳۲۰، مرتضی.

یک وقت از محضر آیت الله گلپایگانی سوال کردم که زوج غائب است و زوجه بدون نفقه مانده ایشان فرمودند قاضی می تواند بدون حضور زوج طلاق را جاری نماید.

علی ای حال ولایت بر طلاق هم وجود دارد حتی در بحث میت هم ولایت وجود دارد که حاکم ولی میت است و می تواند اجازه کفن و دفن بدهد.

نتیجه: از همه اینها این نکته استفاده می شود که ولایت به معنی تولی و سرپرستی آمده ولی به معنی محبت نیامده است. و در قرآن و روایات و کلمات فقهاء هم آمده است و مقصود از کلمات فقها هم همین است.

اقسام ولایت: جهت دوم بحث در اقسام ولایت است.

۱. تکوینی: اختیارداری در تصرف در امور و در موجودات خارجی و حتی در اعضاء و جوارح هم انسان می تواند تصرف نماید حتی بر قوای باطنی مثل درک و شهوت هم می تواند تصرف داشته باشد لکن با اذن خداوند است و خداوند می تواند آن را از انسان سلب نماید. برای نمونه بر اساس ولایت تکوینی است که انسان در امور زندگی تصرفات دارد ملکی را می خرد یا می فروشد یا هر اقدام مثبت و منفی نسبت به آنچه در اختیار اوست را انجام می دهد که به آن ولایت تکوینی گویند. حتی تمام اعمال اعضاء و جوارح به ولایت تکوینی در اختیار انسان است. پس ولایت تکوینی همان صحت تصرف در امور تحت اختیار خود است.

۲. تشریعی: ولایت در قانون گذاری است ولایت در تغییر برخی از آنچه قرار است باشد یا قرار است نباشد که این ولایت را ائمه هم داشتند حتی مومنین داشتند که معجزات انبیاء از همین قبیل است و این مورد هم به اذن خداوند بوده لذا هرچه انسان به خدا نزدیکتر باشد قدرت بیشتری را خواهد داشت مانند قضیه آصف برخیا که تخت بلقیس را در چشم بر هم زدنی برای سلیمان حاضر نمود.

ص: ۱۸

ادامه بحث ولایت تکوینی و تشریعی برای جلسه بعدی.

ولایت فقیه (ولایت تکوینی) ۹۵/۰۶/۲۰

Your browser does not support the audio tag.

موضوع: ولایت فقیه (ولایت تکوینی)

در بحث انواع و اقسام ولایت گفتیم ولایت با یک تقسیم اصلی به دو نوع تقسیم می شود یکی تکوینی و یکی تشریعی بعضی اقسام دیگری هم هست ولی در همین دوتا ادغام می شود لذا همین دوتا را بحث می کنیم که در بحث ولایت فقیه کدام یک از ولایت تکوینی یا تشریعی مراد است؟

ولایت تکوینی به معنای استیلا و صحت تصرف در موجودات خارجی است که هر انسانی می تواند این کار را انجام دهد مثل اینکه ساختمانی را می سازد یا یک شیئی را از جایی برمی دارد در جای دیگر می گذارد همان گونه که بر اعضاء و جوارح خودش نیز تسلط دارد مثل اینکه به اختیار خودم دستم یا پایم را حرکت می دهم یا در قوای باطنی مثلا فکر می کنیم اینها از مصادیق ولایت تکوینی است. منتهی کسانی که در اطاعت در حد بالایی هستند خداوند سعه وجودی به آنها می دهد که می توانند در حد بالا از این ولایت تکوینی استفاده نمایند مانند حضرت موسی(ع) که معجزه عصا را داشت و حضرت عیسی که پرنده ای با گل درست می کند و روح در آن می دمد و در واقع تصرفات خارق العاده می کنند و مصادیق آن هم در قرآن آمده و روایات هم نقل می کند پس هر انسانی ولایت تکوینی بر موجودات دارد منتهی ولایت انسان ها مراتبی دارد برخی از اولیاء الهی یک مرتبه کوتاهی را داشته اند.

برای نمونه؛ یک سفر مشهد مشرف بودیم آیت الله گلپایگانی در صحن مطهر نماز می خواندند و معروف بود بعد از نماز مردم می آمدند و آقای گلپایگانی دستی به سر به آنها می کشید و بیماری های آنان شفا می گرفت و برخی دیگر در مرتبه بالاتر بودند.

ص: ۱۹

مثلا در قرآن در داستان حضرت سلیمان (۱) در مورد تخت بالقیس آمده است یکی از خواص اصحاب سلیمان این قدرت را دارد که در یک چشم برهم زدن تخت بالقیس را خدمت حضرت سلیمان بیاورد قرآن می فرماید: (وَ لَقَدْ آتَيْنَا دَاوُدَ وَ سُلَيْمَانَ عِلْماً) (۲) و آن دو گفتند سپاس خدای را که ما را بر بسیاری از بندگان مؤمنش برتری داده است. (وَ وَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُدَ وَ قَالَ يَا أَيُّهَا النَّاسُ عُلِّمْنَا مَنْطِقَ الطَّيْرِ وَ أُوتِينَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ إِنَّ هذَا لَهُوَ الْفَضْلُ الْمُبِينُ) (۳) سلیمان وارث داوود شد و گفت ای مردم ما را هنر هم صحبتی با پرندگان آموختند. و به ما از همه چیز داده اند و این همان برتری آشکار ماست در ادامه می فرماید: (وَ حُشِرَ لِسُلَيْمَانَ جُنُودُهُ مِنَ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ وَ الطَّيْرِ فَهُمْ يُوزَعُونَ) (۴) به سلیمان بشارت می دهد که لشگریانی از جن و انسان و جانوران داشت و تمام این لشکریان مامور بودند که باید به صف می شدند تا محضر سلیمان حاضر شوند حضرت سلیمان در بررسی حضور پرندگان گفت (مَا لِيَ لاَ أَرَى الْهُدْهُدَ أَمْ كَانَ مِنَ الْغَائِبِينَ) (۵) چرا هدهد را نمی بینم آیا او غایب است؟

(لَأُعَذِّبَنَّهُ عَذاباً شَدِيداًأَوْ لَأَذْبَحَنَّهُ أَوْ لَيَأْتِيَنِّي بِسُلْطَانٍ مُبِينٍ) (۶) به خدا قسم او را به شدت عقاب می کنم و یا گردنش را می زنم مگر اینکه دلیل محکمی بیاورد. (فَمَكَثَ غَيْرَ بَعِيدٍ فَقَالَ أَحَطْتُ بِمَا لَمْ تُحِطْ بِهِ وَ جِئْتُكَ مِنْ سَبَإٍ بِنَبَإٍ يَقِينٍ) (۷) کمی بعد هدهد آمد که گفت من خبری به دست آوردم که تو از آن آگاهی نداری و از منطقه قوم سبأ یک خبر قطعی آورده ام (إِنِّي وَجَدْتُ امْرَأَةً تَمْلِكُهُمْ وَ أُوتِيَتْ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ وَ لَهَا عَرْشٌ عَظِيمٌ) (۸) من از شهری می آیم که در آن زنی حکمرانی می کند که تمام امکانات را دارد و خداوند در اختیار او قرار داده به ویژه که تخت سلطنتی بزرگ و فاخر دارد (وَجَدْتُهَا وَ قَوْمَهَا يَسْجُدُونَ لِلشَّمْسِ مِنْ دُونِ اللَّهِ) (۹) لکن خورشید را می پرستند، (داستانش مفصل است در قرآن) که هدهد گفت آنها به حدی از انحراف رسیدند که به راحتی قابل هدایت نیستند سلیمان گفت راست یا دروغ بودن خبرت را معلوم می کنم اکنون این نامه مرا بر آنان بیفکن و خود در گوشه ای منتظر بمان که عکس العمل آنان چیست؟ آنان نامه را دیدند در نهایت هدیه ای برای سلیمان به علامت صلح و دوستی فرستادند. و سلیمان قبول نکرد و به فرستاده بالقیس گفت با لشگری عظیم می آیم. در نهایت قرار شد که خود بالقیس بیاید سلیمان گفت (يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَيُّكُمْ يَأْتِينِي بِعَرْشِهَا قَبْلَ أَنْ يَأْتُونِي مُسْلِمِينَ) (۱۰) چه کسی حاضر است قبل از اینکه بالقیس و اطرافیانش بیایند و مسلمان شوند تخت بالقیس را اینجا حاضر کند؟ دو نفر حاضر شدند که یکی عفریطی از جن بود که گفت (أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ تَقُومَ مِنْ مَقَامِكَ) (۱۱) قبل از تمام شدن جلسه شما اینکار را خواهم کرد (وَ إِنِّي عَلَيْهِ لَقَوِيٌّ أَمِينٌ) (۱۲) تأکید شدید کرد که حتما ظرف همین چند ساعت انجام می دهد و (قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ) (۱۳) و نفر دوم یکی از اصحاب سلیمان بود که گویا اسم اعظم بلد بود گفت در یک چشم بهم زدن اینکار را انجام خواهم داد و سلیمان قبول کرد و اینکار انجام شد (فَلَمَّا رَآهُ مُسْتَقِرّاً عِنْدَهُ قَالَ هذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي) (۱۴) در همان حال که اجازه داد تخت حاضر شود دید تخت نزدش حاضر است و لذا گفت این از فضل پروردگار من است که به من داده است. ملاحظه می فرمایید که نشان دهنده ولایت تکوینی است که بصورت ویژه خداوند به یک نفر که انس با خدا دارد و نه پیامبر و نه امام است داده است و این از مصادیق ولایت تکوینی و در قرآن می فرماید (قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ) (۱۵) که تنوین در علم نحو تنوین تنکیر است که دلالت بر قِلَّه و کمی دارد یعنی علم قلیلی از کتاب دارد که گفته اند آن صحابی سلیمان فقط یک اسم از اسماء اعظم خدا را می دانست. پس وقتی کسی که علم قلیلی دارد این کار را می تواند انجام دهد پس کسانی که ارتباطاتشان بیشتر است؛ قدرتشان فوق این حرف ها است که حضرت علی می فرمود اگر او یک اسم اعظم خدا را می دانست من ۷۱ اسم اعظم را می دانم. (۱۶) (۱۷) (۱۸)

۱- نمل/سوره۲۷، آیه۱۵تا ۴۱.

۲- نمل/سوره۲۷، آیه۱۵.

۳- نمل/سوره۲۷، آیه۱۶.

۴- نمل/سوره۲۷، آیه۱۷.

۵- نمل/سوره۲۷، آیه ۲۰.

۶- نمل/سوره۲۷، آیه ۲۱.

۷- نمل/سوره۲۷، آیه۲۲.

۸- نمل/سوره۲۷، آیه۲۳.

۹- نمل/سوره۲۷، آیه۲۴.

۱۰- نمل/سوره۲۷، آیه۳۸.

۱۱- نمل/سوره۲۷، آیه۳۹.

۱۲- نمل/سوره۲۷، آیه۳۹.

۱۳- نمل/سوره۲۷، آیه۴۰.

۱۴- نمل/سوره۲۷، آیه۳۹.

۱۵- نمل/سوره۲۷، آیه۴۰.

۱۶- الکافی، کلینی، ج۱، ص ۲۳۰، ح۱، اسلامیه.

۱۷- الکافی، کلینی، ج۱، ص ۲۳۰، ح۳، اسلامیه.

۱۸- الکافی، کلینی، ج۱، ص ۲۳۰، ح۲، اسلامیه.

و در قضیه موسی هم که فرعون از او معجزه خواست (فَأَلْقَاهَا فَإِذَا هِيَ حَيَّةٌ تَسْعَى) (۱) حضرت موسی عصایش را به زمین زد و ماری عظیم شد. این هم یکی از مصادیق ولایت تکوینی است.

و در قضیه حضرت عیسی نیز می فرمود (أَنِّي قَدْ جِئْتُكُمْ بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ) (۲) من از طرف خداوند آیات و نشانه هایی آوردم که دلیل بر نبوت من است (أَنِّي أَخْلُقُ لَكُمْ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَأَنْفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْراً بِإِذْنِ اللَّهِ وَ أُبْرِئُ الْأَكْمَهَ وَ الْأَبْرَصَ وَ أُحْيِي الْمَوْتَى بِإِذْنِ اللَّهِ) (۳) من در مقابل چشمانتان با گِل یک صورت مجسمه پرنده درست می کنم و در او می دمم و او به اذن خدا پرنده می شود و پرواز می کند.

(أُبْرِئُ الْأَكْمَهَ وَ الْأَبْرَصَ) (۴) و برای شما بیمارن پیسی و کور را شفا می دهم. (أُحْيِي الْمَوْتَى) (۵) بالاتر از اینها من به اذن خداوند مرده را زنده می کنم. اینها همه از مصادیق ولایت تکوینی است که حتی غیر از انبیاء مثل آصف برخیا که از خواص اصحاب پیامبر بود اینکار را می توانند انجام دهند.

به تناسب عرض می کنیم پیامبر گرامی اسلام هم معجزات فراوانی داشت که یک نمونه را حضرت علی در خطبه ۲۳۴ نهج البلاغه معروف به قاصعه (۶) در بیان معجزات پیامبر گرامی می فرماید «کنت معه» من خودم بودم در حضور پیامبر «لما أتاه الملأ من قریش» گروهی از قریش آمدند «فَقَالُوا لَهُ يَا مُحَمَّدُ إِنَّكَ قَدِ ادَّعَيْتَ عَظِيماً لَمْ يَدَّعِهِ آبَاؤُكَ وَ لَا أَحَدٌ مِنْ بَيْتِكَ» خطاب به پیامبر گفتند شما ادعای عجیبی دارید که در بین پدران شما سابقه ندارد «وَ نَحْنُ نَسْأَلُكَ أَمْراً إِنْ أَنْتَ أَجَبْتَنَا إِلَيْهِ وَ أَرَيْتَنَاهُ عَلِمْنَا أَنَّكَ نَبِيٌّ وَ رَسُولٌ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ عَلِمْنَا أَنَّكَ سَاحِرٌ كَذَّابٌ» اکنون پرسشی داریم اگر جواب دادی می فهمیم که پیامبری و اگر نه می دانیم که ساحری و کذابی «فَقَالَ صلی الله علیه واله وَ مَا تَسْأَلُونَ» پیامبر فرمود پرسش تان چیست؟ «قَالُوا تَدْعُو لَنَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ حَتَّى تَنْقَلِعَ بِعُرُوقِهَا وَ تَقِفَ بَيْنَ يَدَيْكَ» آنان گفتند آن درخت کهنی که در مقابل بود دستور دهی که از ریشه کنده شود و نزدیک بیاید و در حضور به احترام بایستد «فَقَالَ صلی الله علیه واله إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ فَإِنْ فَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ ذَلِكَ أَ تُؤْمِنُونَ وَ تَشْهَدُونَ بِالْحَقِّ» پیامبر فرمود خداوند بر همه چیز قادر است اما اگر خداوند چنین کند ایمان می آورید؟ «قَالُوا نَعَمْ» آنان گفتند اگر چنین کنی ایمان می آوریم. «قَالَ فَإِنِّي سَأُرِيكُمْ مَا تَطْلُبُونَ وَ إِنِّي لَأَعْلَمُ أَنَّكُمْ لَا تَفِيئُونَ إِلَى خَيْرٍ» پیامبر فرمودند من این کار را می کنم اما می دانم که ایمان نمی آورید «وَ إِنَّ فِيكُمْ مَنْ يُطْرَحُ فِي الْقَلِيبِ وَ مَنْ يُحَزِّبُ الْأَحْزَابَ ثُمَّ قَالَ صلی الله علیه واله يَا أَيَّتُهَا الشَّجَرَةُ إِنْ كُنْتِ تُؤْمِنِينَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ وَ تَعْلَمِينَ أَنِّي رَسُولُ اللَّهِ فَانْقَلِعِي بِعُرُوقِكِ حَتَّى تَقِفِي بَيْنَ يَدَيَّ بِإِذْنِ اللَّهِ» پیامبر(ص) خطاب به درخت فرمود اگر خدا و روز قیامت را قبول داری و مرا قبول داری با ریشه از زمین کنده شو و نزد من بیا «فَوَالَّذِي بَعَثَهُ بِالْحَقِّ لَانْقَلَعَتْ بِعُرُوقِهَا وَ جَاءَتْ وَ لَهَا دَوِيٌّ شَدِيدٌ وَ قَصْفٌ كَقَصْفِ أَجْنِحَةِ الطَّيْرِ حَتَّى وَقَفَتْ بَيْنَ يَدَيْ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه واله مُرَفْرِفَةً وَ أَلْقَتْ بِغُصْنِهَا الْأَعْلَى عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه واله وَ بِبَعْضِ أَغْصَانِهَا عَلَى مَنْكِبِي وَ كُنْتُ عَنْ يَمِينِهِ صلی الله علیه وآله» حضرت علی(ع) فرمود به خدایی که محمد(ص) را به پیامبری برگزید درخت به آن عظمت نزد پیامبر(ص) آمد و صدای شدیدی داشت و شاخه هایش همانند بال پرندگان تکان می خورد و شاخه بزرگش روی شانه پیامبر آمد و من که سمت راست پیامبر بودم بعض شاخه های کوچک آن روی شانه های من آمد «فَلَمَّا نَظَرَ الْقَوْمُ إِلَى ذَلِكَ قَالُوا عُلُوّاً وَ اسْتِكْبَاراً فَمُرْهَا فَلْيَأْتِكَ نِصْفُهَا وَ يَبْقَى نِصْفُهَا فَأَمَرَهَا بِذَلِكَ فَأَقْبَلَ إِلَيْهِ نِصْفُهَا كَأَعْجَبِ إِقْبَالٍ وَ أَشَدِّهِ دَوِيّاً فَكَادَتْ تَلْتَفُّ بِرَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه واله فَقَالُوا كُفْراً وَ عُتُوّاً فَمُرْ هَذَا النِّصْفَ فَلْيَرْجِعْ إِلَى نِصْفِهِ كَمَا كَانَ فَأَمَرَهُ صلی الله علیه واله فَرَجَعَ» آن گروه از روی کفر و ستم گفتند این کافی نیست بلکه دستور بده این درخت نصف شود نصف

کنار شما بیاید و نصف دیگر سر جایش بماند و پیامبر دستور داد و همین گونه شد و با صدای غرش بالاتر آمد و آن قدر نزدیک شد که خواست به پیامبر بچسبد و باز آنان از روی کفر گفتند این سحر عجیبی است و ایمان نیاوردند «فَقُلْتُ أَنَا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ إِنِّی أَوَّلُ مُؤْمِنٍ بِکَ یَا رَسُولَ اللَّهِ وَ أَوَّلُ مَنْ آمَنَ بِأَنَّ الشَّجَرَهَ فَعَلَتْ مَا فَعَلَتْ بِأَمْرِ اللَّهِ تَعَالَی تَصْدِیقاً بِنُبُوَّتِکَ وَ إِجْلَالًا لِکَلِمَتِکَ فَقَالَ الْقَوْمُ کُلُّهُمْ بَلْ سَاحِرٌ کَذَّابٌ عَجِیبُ السِّحْرِ خَفِیفٌ فِیهِ» امیرالمومنین(ع) فرمودند من شهادت به پیامبری شما می دهم و اول کسی هستم که شهادت می دهم این درخت هم برای اطاعت از پیامبری شما این کار را انجام داد اما همه آن قوم گفتند این معجزه نیست بلکه سحر عجیبی کرده است و چقدر آسان چنین سحری را انجام داد.

۱- طه/سوره۲۰، آیه۲۰.

۲- آل عمران/سوره۳، آیه۴۹.

۳- آل عمران/سوره۳، آیه۴۹.

۴- آل عمران/سوره۳، آیه۴۹.

۵- آل عمران/سوره۳، آیه۴۹.

۶- نهج البلاغه، امیرالمومنین، خطبه ۲۳۴، ص۲۰۲، موسسه امیرالمومنین.

اینهم تصرف در موجودات خارجی است که در آیات و روایات آمده است.

یک روایتی هم داریم که کلینی در کافی (۱) نقل می کند که اگر هر بنده ای اطاعت و بندگی خداوند را داشته باشد خداوند می فرماید من دست و پا و چشم او می شوم و اراده او اراده من می شود.

ولایت فقیه (ولایت تکوینی) ۹۵/۰۶/۲۱

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: ولایت فقیه (ولایت تکوینی)

تذکر اخلاقی: توصیه برای خواندن دعای عرفه:

امروز عرفه و یکی از روزهای باشرافت و با فضیلت و با کرامت عندالله و روز مناجات با خدا و روز دعا و توبه و استغفار است. خداوند توفیق دهد بتوانیم از برکات این روز بهره کافی ببریم. دعای شریف عرفه دعای حضرت امام حسین(ع) است و معروف است که در منا وجود مبارک امام روی پا و با خشوع و با چشمان گریان خواندند و دعایی است پرمعنی دعایی است که در این دعا امام با شور و عشق خدا را می خواند و اظهار عبودیت و بندگی و ناچیزی در برابر عظمت پروردگار از خود نشان می دهد راوی گوید امام بعد از خواندن بخشی از این دعا یک حالتی پیدا کردند که ادامه دعا را با حال پریشان و چشمان گریان خواندند. راوی می گوید که امام در این بخش فرمود: «اللهم اجعلنی اخشاک کأنی أراک» (۲) خدا خشیت خود را در من طوری قرار بده که گویی تو را می بینم «واسعدنی بتقویک» و در اثر تقوی مرا به سعادت برسان «ولا تشقنی بمعصیتک» و در اثر معصیت مرا از فیوضات محروم نکن «وحزلی فی قضائک» و در مقدرات بر من خیر بخواه. دعای مفصلی است انشاءالله عزیزان سعی کنید دعا را با توجه بخوانید و چون روز استغفار و توبه است دعا کنید و استغفار کنید و توبه کنید.

ص: ۲۲

۱- الکافی، کلینی، ج۲، ص۳۵۲، ح۸، اسلامیه.

۲- مفاتیح الجنان، شیخ عباس قمی، ج۱، ص۳۴۸، اسلامیه.

بحث فقهی: ولایت تکوینی:

راجع به ولایت تکوینی از آیات قرآن و نیز روایات خواندیم. این خوارق عادات مثل جریان آصف برخیا را برای انسان روشن می کند که بعضی از این معجزات را که یکی از معجزات پیامبر را از قول حضرت علی در نهج البلاغه (۱) خواندیم.

یک روایت دیگر کلینی در کافی نقل کرده است که خیلی مفید است. مرحوم کلینی در کافی جزء احادیث باب «من أذی المسلمین و احتقرهم» آورده است که ابان بن تغلب از امام باقر(ع) نقل کرده است. این روایت دو فراز دارد که فراز اول محل شاهد ما نیست اما تیمنا می خوانیم.

فراز اول: «قَالَ: لَمَّا أَسْرِیَ بِالنَّبِیِّ(ص) قَالَ یَا رَبِّ مَا حَالُ الْمُؤْمِنِ عِنْدَکَ قَالَ یَا مُحَمَّدُ مَنْ أَهَانَ لِی وَلِیّاً فَقَدْ بَارَزَنِی بِالْمُحَارَبَهِ وَ أَنَا أَسْرَعُ شَیْ ءٍ إِلَی نُصْرَهِ أَوْلِیَائِی وَ مَا تَرَدَّدْتُ عَنْ شَیْ ءٍ أَنَا فَاعِلُهُ کَتَرَدُّدِی عَنْ وَفَاهِ الْمُؤْمِنِ یَکْرَهُ الْمَوْتَ وَ أَکْرَهُ مَسَاءَتَهُ وَ إِنَّ مِنْ عِبَادِیَ الْمُؤْمِنِینَ مَنْ لَا یُصْلِحُهُ إِلَّا الْغِنَی وَ لَوْ صَرَفْتُهُ إِلَی غَیْرِ ذَلِکَ لَهَلَکَ وَ إِنَّ مِنْ عِبَادِیَ الْمُؤْمِنِینَ مَنْ لَا یُصْلِحُهُ إِلَّا الْفَقْرُ وَ لَوْ صَرَفْتُهُ إِلَی غَیْرِ ذَلِکَ لَهَلَکَ» (۲)

امام باقر(ع) فرمود: وقتی پیامبر به معراج برده شد عرضه داشت پروردگارا حالت مؤمن نزد تو چگونه است؟ خدای تعالی فرمود

کسی که مومنین را اذیت نماید با من اعلام مبارزه نموده و من از هرکسی سریعتر در مقام یاری مومنین هستم. در ادامه برای اهمیت توجه به مؤمن می فرماید: و هیچ وقت در کارهایم تردید ندارم مگر یکجا و آن موقعی که می خواهم مومن را قبض روح نمایم چون می خواهم او را به بهشت ببرم ولی خودش مرگ را کراهت دارد چون من دوست ندارم او را ناراحت کنم.

۱- نهج البلاغه، خطبه ۲۳۴، ج۱، ص۲۰۲، موسسه امیرالمومنین.

۲- الکافی، کلینی، ج۲، ص۳۵۲، ح۸، ط اسلامیه.

فراز دوم: «وَ مَا یَتَقَرَّبُ إِلَیَّ عَبْدٌ مِنْ عِبَادِی بِشَیْ ءٍ أَحَبَّ إِلَیَّ مِمَّا افْتَرَضْتُ عَلَیْهِ وَ إِنَّهُ لَیَتَقَرَّبُ إِلَیَّ بِالنَّافِلَهِ حَتَّی أُحِبَّهُ فَإِذَا أَحْبَبْتُهُ کُنْتُ إِذاً سَمْعَهُ الَّذِی یَسْمَعُ بِهِ وَ بَصَرَهُ الَّذِی یُبْصِرُ بِهِ وَ لِسَانَهُ الَّذِی یَنْطِقُ بِهِ وَ یَدَهُ الَّتِی یَبْطِشُ بِهَا إِنْ دَعَانِی أَجَبْتُهُ وَ إِنْ سَأَلَنِی أَعْطَیْتُهُ.» (۱)

و هیچ بنده ای مقرب نمی شود به مثل بنده ای که آن فرائضی را که برایش فرض کردم انجام دهد. و همینطور که با انجام فرایض مقرب می شود به واسطه انجام نوافل هم مقرب می شود و نفل به معنای زاید بر واجبات است که مطلق مستحبات را شامل می شود و تا جایی نزدیک خداوند می شود که خداوند او را دوست می دارد. و در این زمان با دوستی او و دوست داشتن من چشم بینا و گوش شنوای او و زبان گویای او و دستی که اشیاء را برمی دارد می شوم. یعنی اعضایش خدایی می شود. این مقرب شدن بنده نزد خدا در اثر انجام فرائض و نوافل؛ و این تعبیر باید توجیه شود که یعنی چه؟

مرحوم مجلسی در مرآه العقول (۲) در شرح کافی در ذیل می فرماید «أقول: تمسک بعض الصوفیه و الاتحادیه و الحلولیه و الملاحده بظواهر تلک العبارات و أعرضوا عن بواطن هذه الاستعارات فضلوا و أضلوا ویحکمون باتحاده تعالی بجمیع اصناف الموجودات حتی الکلاب و الخنازیر و القاذورات سبحانه و تعالی عما یقولون علوا کبیرا»

یک عده افراد ظاهر بین ظواهر این عبارات را که استعاره است اخذ کردند و از بواطن اعراض کردند و گمراه شدند و حکم کردند به اینکه خداوند حلول پیدا می کند در همه موجودات حتی کلاغ و خوک و مدفوع ها.

۱- الکافی، کلینی، ج۲، ص۳۵۲، ح۸، ط اسلامیه.

۲- مرآه العقول، علامه مجلسی، ج۱۰، ص۳۹۰، ط اسلامیه.

مناقشه در تمسک صوفیه و دیگران به روایت ابان:

این مطالب کفر صریح است که هم عقلا محال است و هم شرعا باطل است به علاوه مرحوم مجلسی (۱) در ادامه می فرماید: «فهـذه الأخبار نافیه لمذاهبهم الفاسده الخبیثه لا مثبته لها، و لها عند أهل الإیمان و أصـحاب البیان و أرباب اللسان معان واضـحه ظاهره تقبلها الأذهان و مبنیه علی مجازات و اسـتعارات شائعه فی الحدیث و القرآن، و مشتمله علی نکأت بلیغه استحسنها أرباب المعانی، و لا تنافی عقائد أهل الإیمان.»

این روایات نه تنها دلیل آنها نیست بلکه رد قول آنان است و مرحوم علامه مجلسـی در این مورد ۵ صورت تفسیر می کند این را که می توانید مراجعه کنید. (۲)

خلاصه کیفیت استدلال به روایت ابان:

خلاـصه روایت این است که خداونـد می فرمایـد من به منزله گوش و زبـان مؤمن می شوم یعنی این دست و زبـان به گونه ای است که خلاف نمی کند.

نظر اسـتاد: همه افراد این ولایت تکوینی را در حـد معمول دارند اما یک عده ای که ارتباط با خدا دارند بنابر این روایت مطیع خدا هستند و به جایی رسیدند که محبوب خداوند شدند قدرت فوق العاده ای دارند مثل انبیاء و اولیاء شدند.

پس بنابراین این روایت دلیل بر این مطلب است که همه افراد ولایت تکوینی دارند و بعضی ولایت فوق العاده ای دارند.

بحث بعدی معنای ولایت تشریعی و موارد و مصادیق آن چیست. برای بعد انشاءالله.

ولایت فقیه (ولایت تشریعی) ۹۵/۰۶/۲۳

Your browser does not support the audio tag.

موضوع: ولایت فقیه (ولایت تشریعی)

در بیـان انواع ولاـیت گفـتیم قسم اول ولاـیت تکوینی است یعنی صـحت تصـرف در موجودات، و این استیلاـء برای هرکسـی هست و مراتبی دارد مرتبه پایین آن تصرفات جاری است یعنی افراد می توانند اشیاء را در زندگی جابجا کنند یکی شیئی را از جـایی به جـای دیگر منتقـل کننـد و یـا حتی سـاخت و سـاز کننـد یا یک چیز را خراب کننـد و امثال اینها. و گفتیم افرادی که ارتباطشان با خـدا نزدیک است و مقرب عنـدالله هسـتند ولایت و استیلاء بیشتری به آنها داده می شود که می تواننـد تصـرفات خارق عادت در مخلوقات داشـته باشـند. ماننـد حضـرت موسی(ع) که قرآن فرمود (فَأَلْقَى عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ ثُعْبَانٌ مُبِينٌ) (۳) (۴) و یا حضـرت عیسـی(ع) می فرمود: (أَنِّي أَخْلُقُ لَكُمْ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ) (۵) با گِل یک مجسـمه مرغ و پرنده درست می کنم (فَأَنْفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْراً بِإِذْنِ اللَّهِ) (۶) در او می دمم و به اذن خدا پرنده می شود. و یا پیامبر اسـلام(ص) که معجزاتی داشتند و حتی غیر انبیـاء از اولیـاء مثـل آصف برخیـا هم این گونه تصـرفات را می توانسـتند انجـام دهنـد و یـا بزرگـانی از علمـاء ماننـد

کراماتی که برای علامه حلی نقل کرده اند که یکی از شاگردان او می گوید دیدم شب به طرف حرم امیرالمومنین(ع) می رود می دانستم حرم بسته است دنبال استاد رفتم دیدم به در که رسیدند قفل باز شد و استاد وارد شدند.

ص: ۲۵

۱- مرآه العقول، علامه مجلسی، ج ۱۰، ص ۳۹۰، ط اسلامیه.

۲- مرآه العقول، علامه مجلسی، ج ۱۰، ص ۳۹۰، ط اسلامیه.

۳- اعراف/سوره۷، آیه۱۰۷.

۴- شعراء/سوره۲۶، آیه۳۲.

۵- آل عمران/سوره۳، آیه۴۹.

۶- آل عمران/سوره۳، آیه۴۹.

و گفتیم در کافی (۱) هم روایت داریم که خداوند می فرماید «وَ إِنَّهُ لَیَتَقَرَّبُ إِلَیَّ بِالنَّافِلَهِ» بنده ام به واسطه نوافل به من نزدیک می شود «حَتَّی أُحِبَّهُ» من او را دوست می دارم «فَإِذَا أَحْبَبْتُهُ» وقتی او را دوست داشتم در این صورت «کُنْتُ سَمْعَهُ الَّذِی یَسْمَعُ بِهِ وَ بَصَرَهُ الَّذِی یُبْصِرُ بِهِ وَ لِسَانَهُ الَّذِی یَنْطِقُ بِهِ وَ یَدَهُ الَّتِی یَبْطِشُ بِهَا» که گفتیم به وجوهی این عبارت معنا شد و خلاصه اش این بود که وقتی انسان نزدیک به خدا می شود یک سعه وجودی و رفعت شأنی پیدا می کند و خدا به منزله چشم و گوش و دست و پا و اعضاء و جوارح او می شود. یعنی قدرت بر انجام کارهای خدایی پیدا می کند و از باب «المومن ینظر بنورالله» (۲) می تواند بواطن امر را ببیند و کارهای خدایی از او سر می زند. حتی همان هایی هم که در ظاهر خداشناس نیستند با یک ریاضت هایی که می کشند به نوعی بازگشت به فطرت الهی شان پیدا می شود که می توانند این کارها را انجام بدهند و بالاخره از طرف خدا می شود منتهی اگر مقدمات مشروع باشد مثل کار پیامبران و اولیاء مشروع است و اگر مقدمات نامشروع باشد نامشروع می شود.

ولایت تشریعی:

اکنون به بیان قسم دوم می پردازیم.

قسم دوم از اقسام ولایت؛ ولایت تشریعی است که مراتبی دارد.

۱- ولایت بر تشریع و قانونگذاری (ولایت تقنین): در این قسم کسی که ولایت دارد می تواند حکم و قانون وضع کند و این ولایت مختص خداوند است. و کسی چنین ولایتی ندارد و در قرآن هم جاهای متعدد تکرار شده (إِنِ الْحُکْمُ إِلَّا لِلَّهِ) (۳) (۴) و یا (لَهُ الْحُکْمُ) (۵) (۶)

ص: ۲۶

۱- الکافی، کلینی، ج ۲، ص ۳۵۲، ح ۷، ط اسلامیه.

۲- الکافی، کلینی، ج۱، ص۲۱۸، ح۳، ط اسلامیه.

۳- انعام/سوره۶، آیه۵۷.

۴- یوسف/سوره۱۲، آیه۴۰ و ۶۷.

۵- انعام/سوره۶، آیه۶۲.

۶- قصص/سوره۲۸، آیه۷۰ و ۸۸.

اگر بگویید حکم به معنای زمامداری و سیاست مدن هم می آید پس چگونه می گویید در آیه مراد قانون گذاری است و مخصوص خداوند است؟

در جواب می گوییم در این آیات به قرینه ای که ذیل آیه است مراد از حکم را قانون گذاری می داند چون در ادامه یکی از آیات که می فرماید (إِنِ الْحُکْمُ إِلاَّ لِلَّهِ) (۱) آمده است (أَمَرَ أَلاَّ تَعْبُدُوا إِلاَّ إِیَّاهُ) (۲) پس معلوم می شود مراد از حکم قانون گذاری و مخصوص خداوند است.

حق حکم و قانون گذاری مختص خداست و پیامبر اسلام(ص) هم حق چنین کاری را ندارد و اینکه می گوییم غیر او حق ندارد و پیامبر فقط مبین و رسول و رساننده است شاهد قرآنی نیز دارد که در قرآن می فرماید (وَ أَنْزَلْنا إِلَیْکَ الذِّکْرَ لِتُبَیِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَیْهِمْ) (۳) ما قرآن را به تو نازل کردیم تا احکام را برای مردم بیان کنی. قانون گذاری از طرف خداوند است که ذکر را نازل می کند و پیامبر وظیفه بیان آن برای مردم را دارد و لذا می فرماید قرآن را بر تو نازل کردیم که مجموعه احکام و تکالیف عباد است برای اینکه برای مردم بیان کنی نه اینکه خودت جعل کنی.

در عرف هم مجلس قانون گذاری و مجلس شورا داریم ولی اینها قانون گذار بر موازین شرع هستند و برای اداره کشور و برقراری نظم قانون مصادیق حکم شرعی را که از طریق فقهاء استخراج شده است؛ بیان می کنند و لذا شورای نگهبان بالای سر آنهاست که ببیند منطبق بر شرع باشد و از دایره شرع تجاوز نکرده باشد چرا که اصل وضع قانون برای خداوند است.

ص: ۲۷

۱- یوسف/سوره۱۲، آیه ۴۰.

۲- یوسف/سوره۱۲، آیه۴.

۳- نحل/سوره۱۶، آیه۴۴.

۲- ولایت بر قضاء و فصل الخصومات:

قسم دوم از اقسام ولایت تشریعی ولایت علی القضاء و فصل الخصومات است قاضی ولایت دارد که حکم کند بین مردم و این ولایت بر حکم یک قسم ولایت تشریعی است و واجب بر مردم اطاعت است و تمرد از آن جایز نیست و این ولایت قطعا برای نبی گرامی و اهلبیت(ع) از طرف خداوند ثابت است و پیامبر و امامان هم افرادی را برای قضاوت در بین مردم انتخاب می کردند و شاهد این قسم هم قرآن است.

دو آیه از قرآن داریم:

آیه اول: می فرماید (فَلَا وَ رَبِّکَ لَا یُؤْمِنُونَ حَتَّی یُحَکِّمُوکَ فِیمَا شَجَرَ بَیْنَهُمْ ثُمَّ لَا یَجِدُوا فِی أَنْفُسِهِمْ حَرَجاً مِمَّا قَضَیْتَ وَ یُسَلِّمُوا تَسْلِیماً) (۱)

«لَا» اول در «فَلَا وَ رَبِّکَ» نفی است که دو امر را نفی می کند:

۱. نرفتن برای قضاوت نزد پیامبر.

۲. رفتن برای قضاوت نزد پیامبر و نپذیرفتن حکم پیامبر بعد از قضاوت.

آیه شریفه می فرماید:

اولا: حق ندارید نزد غیر پیامبر بروید.

ثانیا: اگر قضاوت کرد حق ندارید اطاعت نکنید.

و قسم به پروردگارت که ایمان نمی آورند و مؤمن نیستند تا اینکه تو را حَکَم قرار بدهند و بعد از این هم از قضاوت تو ناراحت نباشند و کاملاً تسلیم قضاوت تو باشند.

این اختصاص به پیامبر دارد و الّا در قضاوت های الان حق اعتراض دارند و بعد تجدید نظر می شود و این برای این است که پیامبر معصوم است و خطا نمی کند و قضاوت او عین واقع است ولی در قضات دیگر گرچه عادلند و عمدا می گوییم اشتباه نمی کنند چون شرط عدالت است اما ممکن است خطا کند البته در مورد پیامبر راه قضاوت گاهی بر اساس آنچه که خودش می داند بود و گاهی بر اساس بینه بود و در صورت دوم می گویند بر اساس ظاهر حکم نموده است. امام نسبت به قضات هم صورت حکم بر اساس علم قاضی و صورت حکم بر اساس بینه هر دو حکم ظاهری است.

۱- نساء/سوره۴، آیه۶۵.

آیه دوم: (وَ مَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَ لاَ مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَ رَسُولُهُ أَمْراً أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَ مَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلاَلاً مُبِيناً) (۱)

وقتی پیامبر قضاوتی کردند مردم اختیاری ندارند که بگویند قبول داریم یا قبول نداریم و رد کنند اذا قضی الله همان قضاوت پیامبر است که برای استحکام می آورد که قضاوت خدا و پیامبر یکی است. شان نزول آیه راجع به ازدواج زید بن حارثه است که غلام حضرت خدیجه بود و قبل از بعثت پیامبر، خدیجه این غلام را خریده بود و هدیه کرد به پیامبر و زید مسلمان شد و طائفه اش او را طرد کرد پیامبر زید را –برای دلجویی– به عنوان پسرخوانده خود اختیار کرد و از مسلمان های فعال بود و از فرماندهان لشگر اسلام شد و در جنگ موته بعد از جعفر بن ابیطالب فرمانده لشکر بود به شهادت رسید پیامبر صلاح دیدند که زینب دختر عموی خود دختر جهین را به ازدواج زید در بیاورند اما برای قریش سخت بود و برای دختر هم سخت بود حتی برادر دختر هم مخالف بود ولی زید اصرار داشت. ولی پیامبر برای سنت شکنی و شکستن سنت غلط دستور دادند و خانواده عموی پیامبر بعد از حکم قبول کردند ولی بعد از ازدواج زید با زینب اختلاف پیدا کرد و زینب را طلاق داد و پیامبر قبول کردند که طلاق جاری شود و زینب این امر طلاق را نپسندید که به خاطر دستور خداوند به ازدواج با یک برده راضی شود اما بعد از ازدواج همین برده او را طلاق داد و این باعث نگرانی زینب بود لذا آیه نازل شد (فَلَمَّا قَضَى زَيْدٌ مِنْهَا وَطَراً زَوَّجْنَاكَهَا) (۲) ما زینب را به تو تزویج کردیم که باعث افتخار زینب شد و همواره به دیگر زنان پیامبر گوشزد می کرد که شما را پدران تان به ازدواج پیامبر درآوردند ولی مرا خداوند به ازدواج پیامبر در آورد و این هم شکستن یک سنت دیگر بود.

ص: ۲۹

۱- احزاب/سوره۳۳، آیه۳۶.

۲- احزاب/سوره۳۳، آیه۳۷.

نتیجه: در این آیه و در این قضاوت دو سنت شکنی جاری شد یکی اینکه با غلام آزاد شده ازدواج را جاری کرد و دوم اینکه عرب ازدواج با عروس را جایز نمی دانستند ولی این را پیامبر جایز شمردند و جاری کردند و خواستند اعلان کنند پسرخوانده پسر نسبی نمی شود تا بحث محرمیت و عدم جواز ازدواج با عروس مطرح شود.

این دو آیه دلیل است که پیامبر می تواند حکم کند و ادله دیگری هم داریم که اختیاراتی که برای پیامبر ثابت بود برای ائمه هم ثابت است مانند حدیث غدیر (۱) و روایت متواتر منزلت (۲) «یا علی أنت منی بمنزله هارون من موسی إلاـ أنه لا نبیّ بعدی»

مرحوم میرحامدحسین صاحب عبقات یک جزء را اختصاص به حدیث منزلت داده است که این روایت متواتر است همان طور که هارون وزیر موسی بود و تمام اختیارات موسی را داشت حضرت علی نسبت به پیامبر این گونه بود از جمله ولایت بر قضاء را داشت.

این آیات و احادیث ثابت می کند که ولایت بر قضاء بر پیامبر ثابت است و برای ائمه نیز ثابت می کند. حال یا خودشان قضاوت می کنند و یا افرادی را مأموریت می دهند که قضاوت کنند.

۳- ولایت بر مجتمع:

قسم سوم از اقسام ولایت تشریعی ولایت بر مجتمع یعنی زمامداری و حکومت است یعنی حق دارد ولایت بر مردم داشته باشد برای اداره کشور و اداره اجتماع و این ولایت بر مجتمع بحث اصلی ما در ولایت فقیه می باشد که اگر رئیس اجتماع شد ولایت های دیگر هم پیدا می کند.

۱- الکافی، کلینی، ج۴، ص۵۶۶، ط اسلامیه.

۲- الکافی، کلینی، ج۸، ص۱۰۷، ط اسلامیه.

دلیل بر ثبوت و نحوه آن انشاءالله برای فردا.

ولایت فقیه (بررسی مصادیق ولایت بر مجتمع) ۹۵/۰۶/۲۴

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: ولایت فقیه (بررسی مصادیق ولایت بر مجتمع)

بحث اخلاقی: صادق بودن با برادر دینی:

در بحث اخلاقی از جهات مختلف در سبک زندگی اسلامی و اینکه هر فرد مسلمان در معاشرت و در رفت و آمدها و برخوردها با سایرین چه نحو باید تعامل داشته باشد، صحبت شد. رسیدیم به اینکه انسان نسبت به برادران دینی یک وظایفی دارد تا آخرین بحث قبلی وفای به عهد بود و بحث کردیم که باید به عهدی که با یکدیگر بستند پایبند باشد. بحث امروز این است که انسان باید در برخورد با برادر دینی صادق باشد مثلا اگر دو نفر با هم اختلاف دارند نزدیک می رود و یک جور حرف می زند و در نزد دیگران جوری دیگر باشد یعنی روبرو یک گونه باشد و پشت سر به گونه ای دیگر باشد یعنی به تعبیر شارع ذو لسانین یا ذو وجهین نباشد و این یکی از محرمات است و یکی از پست ترین صفاتی است که برای انسان است و عقوبت شدیدی هم در قیامت دارد.

روایتی است «عَنْ أَبِی عَبْدِاللَّهِ(ع) قَالَ: مَنْ لَقِیَ الْمُسْلِمِینَ بِوَجْهَیْنِ وَ لِسَانَیْنِ جَاءَ یَوْمَ الْقِیَامَهِ وَ لَهُ لِسَانَانِ مِنْ نَارٍ.» (۱) (۲)

حضرت امام صادق(ع) فرمود: کسی که با مسلمانان با دو صورت و دو زبان برخورد نماید در قیامت دو زبان دارد و از هردو شعله آتش بلند است.

این روایت می رساند که این صفت زشتی است.

ص: ۳۱

۱- الکافی، کلینی، ج۲، ص۳۴۳، ح۱، ط اسلامیه.
۲- مرآه العقول، علامه مجلسی، ج۱۰، ص۳۵۳، ط اسلامیه.

روایت دیگری هم به این مضمون داریم

«عَنْ عَلِیٍّ(ع) قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ(ص) یَجِی ءُ یَوْمَ الْقِیَامَهِ ذُو الْوَجْهَیْنِ دَالِعاً لِسَانُهُ فِی قَفَاهُ وَ آخَرُ مِنْ قُدَّامِهِ یَلْتَهِبَانِ نَاراً حَتَّی یَلْهَبَا جَسَدَهُ ثُمَّ یُقَالُ هَذَا الَّذِی کَانَ فِی الدُّنْیَا ذَا وَجْهَیْنِ وَ لِسَانَیْنِ یُعْرَفُ بِذَلِکَ یَوْمَ الْقِیَامَهِ.» (۱)

از حضرت علی(ع) نقل است که رسول الله(ص) فرمود: کسی که دارای دو صورت است در قیامت می آید در حالیکه دو زبان دارد یک زبان دارد که از پشت سرش افتاده است و دیگری هم از جلویش افتاده است و اینها ملتهب و شعله ور هستند.

حتی این آتش ها به جسم سرایت می کند و بدنشان را هم می سوزاند و یکی همراه اوست که او را بین اهل محشر معرفی می کند که این کسی است که در دنیا ذو لسانین و ذو وجهین و دو چهره بوده است. نعوذبالله از رسوایی قیامت از یک طرف و عذاب قیامت طرف دیگر.

از روایات برمی آید که این صفت از پست ترین صفات است و عقوبت شدیدی دارد که انسان در ظاهر با شخص اظهار محبت و دوستی می کند و پشت سر بدگویی می کند و حتی توطئه و دشمنی می کند.

مرحوم صاحب وسائل در باب مستقلی آورده است «بَابُ تَحْرِيمِ كَوْنِ الْإِنْسَانِ ذَا وَجْهَيْنِ وَ لِسَانَيْنِ» (۲)

«عَنِ الزُّهْرِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ(ع) قَالَ: بِئْسَ الْعَبْدُ عَبْدٌ يَكُونُ ذَا وَجْهَيْنِ وَ ذَا لِسَانَيْنِ يُطْرِي أَخَاهُ شَاهِداً وَ يَأْكُلُهُ غَائِباً إِنْ أُعْطِيَ حَسَدَهُ وَ إِنِ ابْتُلِيَ خَذَلَهُ.» (۳) (۴)

۱- وسائل الشیعه، الشیخ الحر العاملی، ج۱۲، ص۲۵۸، کتاب الحج، ابواب احکام العشره فی السفر والحضر، باب۱۴۳، ح۵، ط آل البیت.

۲- وسائل الشیعه، الشیخ الحر العاملی، ج۱۲، ص۲۵۶، کتاب الحج، ابواب احکام العشره فی السفر والحضر، باب۱۴۳، ط آل البیت.

۳- الکافی، کلینی، ج۲، ص۳۴۳، ح۲، ط اسلامیه.

۴- مرآه العقول، علامه مجلسی، ج۱۰، ص۳۵۵، ط اسلامیه.

حضرت امام باقر(ع) فرمودند: بد بنده ای است عبدی که ذا وجهین و ذا لسانین باشد که امام(ع) در ادامه توضیح می دهد زیاده روی در مدح می کند در حضور و در پشت سر او غیبت او را می کند چون غیبت اکل مرده برادر دینی است که در قران هم می فرماید (أَ يُحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتاً) (۱) اگر برادر دینی اش برخوردار باشد به او حسد می ورزد و اگر به تنگدستی گرفتار شود و او را تحقیر می کند.

روایت دیگر «عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ حَمَّادٍ رَفَعَهُ قَالَ: قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لِعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ(ع) يَا عِيسَى لِيَكُنْ لِسَانُكَ فِي السِّرِّ وَ الْعَلَانِيَةِ لِسَاناً وَاحِداً وَ كَذَلِكَ قَلْبُكَ إِنِّي أُحَذِّرُكَ نَفْسَكَ وَ كَفَى بِي خَبِيراً لَا يَصْلُحُ لِسَانَانِ فِي فَمٍ وَاحِدٍ وَ لَا سَيْفَانِ فِي غِمْدٍ وَاحِدٍ وَ لَا قَلْبَانِ فِي صَدْرٍ وَاحِدٍ وَ كَذَلِكَ الْأَذْهَانُ.» (۲) (۳)

روایت مرفوعه ای است که عبدالرحمن بن حماد نقل کرده است امام(ع) فرمود: خداوند خطاب به عیسی بن مریم(ع) فرمود یا عیسی زبان تو در خفاء و در ظاهر باید یکی باشد.

در این حدیث قدسی اضافه ای دارد که خطاب به حضرت عیسی(ع) می فرماید قلبت هم باید یکی باشد و در ادامه آمده است من می ترسانم خودت را از خودت که مواظب خودت باش که دو زبان و دو قلب داشته باشی.

مرحوم مجلسی (۴) در معنی «و کذلک قلبک» که در ذیل روایت آمده است چند احتمال داده است:

۱- حجرات/سوره۴۹، آیه۱۲.

۲- الکافی، کلینی، ج۲، ص۳۴۳، ح۳، ط اسلامیه.

۳- مرآه العقول، علامه مجلسی، ج۱۰، ص۳۵۶، ط اسلامیه.

۴- مرآه العقول، علامه مجلسی، ج۱۰، ص۳۵۶، ط اسلامیه.

۱- احتمال دارد که مراد هماهنگی زبان و قلب باشد.

۲- یا اینکه خود قلب دو مرحله ای باشد در واقع علاقه به دنیا دارد و آنچه که اظهار می کند غیر این است و زهد به دنیا را اظهار می کند و یا بالعکس.

و شاید معنای اول مناسب تر باشد علی ای حال آنچه که در ذیل هم فرمود همین مقدار که من اطلاع دارم باید بترسی و در یک دهان نباید دو زبان باشد و دو گونه حرف بزنند کما اینکه در یک غلاف دو شمشیر جا نمی شود و نیز دو قلب در دو سینه جای نمی گیرد.

نعوذ بالله چه مقدار فراوان در جامعه این صفت أخس و پست را می بینیم حتی در روزنامه ها و رسانه ها از این گونه موارد زیاد می بینیم که در برخی روایات به شر الخلایق در قیامت تعبیر شده است.

بحث فقهی:

در بیان اقسام ولایت تشریعی گفتیم قسم اول ولایت در تقنین است که مختص خداست و قسم دوم ولایت بر قضاء است و قسم سوم ولایت بر جامعه است و گفتیم بحث در ولایت فقیه هم بر روی ولایت بر اداره جامعه متمرکز است.

اکنون به بررسی برخی مصادیق ولایت بر جامعه می پردازیم:

۱- ولایت بر محجورین: در قرآن می فرماید (فَإِنْ كَانَ الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ سَفِيهاً أَوْ ضَعِيفاً أَوْ لاَ يَسْتَطِيعُ أَنْ يُمِلَّ هُوَ فَلْيُمْلِلْ وَلِيُّهُ بِالْعَدْلِ) (۱) در این آیه که بزرگترین آیه قرآن و حدود یک صفحه است ۱۸ ماده قانونی آمده که یک مورد کتابت است و اگر کسی که باید بنویسد سفیه و لال و ... است که تعبیر به محجورین می شود برای اینها ولی تعیین شده که ولی آنان اینکار را انجام دهد.

۱- بقره/سوره۲، آیه۲۸۲.

۱. (یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِذَا تَدَایَنْتُمْ بِدَیْنٍ إِلَی أَجَلٍ مُسَمًّی فَاکْتُبُوهُ)

ای کسانی که ایمان آورده اید اگر معامله نسیه ای داشته اید و چون فروختید و طرف نسیه گرفت یا شما چیزی را خریدید و قرار شد بعدا پولش را بپردازید؛ بنویسید.

۲. (وَ لْیَکْتُبْ بَیْنَکُم کَاتِبٌ بِالْعَدْلِ وَ لاَ یَأْبَ کَاتِبٌ أَنْ یَکْتُبَ کَمَا عَلَّمَهُ اللَّهُ فَلْیَکْتُبْ)

اگر خودش نتوانست دیگری بنویسد.

۳. (وَ لْیُمْلِلِ الَّذِی عَلَیْهِ الْحَقُّ)

و اگر خودش نمی نویسد املاء کند که دیگری عین کلام او را بنویسد.

۴. (وَ لْیَتَّقِ اللَّهَ رَبَّهُ وَ لاَ یَبْخَسْ مِنْهُ شَیْئاً)

و آن نویسنده باید متقی باشد و هر آنچه که املاء کننده می گوید را بنوسید.

۵. (فَإِنْ کَانَ الَّذِی عَلَیْهِ الْحَقُّ سَفِیهاً أَوْ ضَعِیفاً أَوْ لاَ یَسْتَطِیعُ أَنْ یُمِلَّ هُوَ فَلْیُمْلِلْ وَلِیُّهُ بِالْعَدْل)

اگر آن کسی که حق دارد سفیه یا ضعیف یا لال و یا به هر حال محجور است ولیّ او باید املاء کند نوشتن را.

محل شاهد ولیّ محجور است که همان ولایت مجتمع است.

۲- تجهیز میت: برای امور تجهیز میت ولیّ تعیین شده که باید برای تجهیز و تدفین میت اجازه دهد برای نماز و غیره اجازه ولیّ لازم است که یک بخش از داشتن اختیار امر نفری دیگر است.

۳- قصاص: در مورد قصاص برای ولی مقتول حقی قرار داده شده است. (وَ مَنْ قُتِلَ مَظْلُوماً فَقَدْ جَعَلْنَا لِوَلِیِّهِ سُلْطَاناً) (۱) حق قصاص که قاتل را بکشد مال مقتول است اما حال که خودش نمی تواند ولی او این حق را دارد و این همان داشتن اختیار و سرپرستی امور یک شخص است. البته اگر قصاص باشد به جز جان بر هیچ چیز مسلط نیست و نمی تواند بگوید مقتول مثلا دانشمند بود و قاتل انسان عادی بود. اما اگر با رضایت تبدیل به دیه شد اندازه اش در اختیار ولی است به هر مقدار که می خواهد می تواند راضی شود.

۱- اسراء/سوره۱۷، آیه۲۸۲.

۴- ولایت بر عقلاء و افراد عاقل اجتماع: قسم دیگر که محل بحث هم همین است ولایت بر عقلاء و اجتماع است. زیرا اهواء نفسانی زیاد است و برای اینکه ظلم به کسی نشود و هرج مرج ایجاد نشود و برای ایجاد نظم در اجتماع و اداره مملکت این ولایت وجود دارد که تشریعی هم می باشد که در قرآن هم آمده که (النَّبِيُّ أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ) (۱) و این قسم چهارم عام است. ولایت بر همه افراد جامعه را شامل است.

ولایت پیامبر بر اجتماع را خداوند برای او قرار داده است

(إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلاَةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ) (۲) سه ولیّ آمده است:

۱. الله

۲. پیامبر

۳. مؤمن صدقه دهنده

در آیه ای که در حق حضرت علی(ع) نازل شد و خداوند و رسول(ص) و ائمه را ولی می داند و این ولایت در طول هم هستند و ولایت خداوند ذاتی است و این ولایت خود را تفویض می کند به رسول کما اینکه به حضرت داود فرمود انی جاعل فی الارض خلیفه و این ولایت انبیاء ولایت عرضی است. یا می فرماید (اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا) (۳)

سه گونه ولایت تشریعی داریم یک صورت ذاتی است و دو صورت عرضی است که صورت سوم (سرپرستی اجتماع که عرضی است) مورد بحث ماست و این ولایت که بعد از خدا و پیامبر و ائمه برای فقهاء هم هست که ولایت تفویضی است که به آنها رسیده است.

ولایت فقیه (بررسی مصادیق ولایت بر مجتمع) ۹۵/۰۶/۲۷

ص: ۳۶

۱- احزاب/سوره۳۳، آیه۶.

۲- مائده/سوره۵، آیه۵۵.

۳- بقره/سوره۲، آیه۲۵۷.

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: ولایت فقیه (بررسی مصادیق ولایت بر مجتمع)

تذکر اخلاقی: بالندگی قرآن کریم:

امروز پانزده ماه ذیحجه و بنابر مشهور روز ولادت حضرت امام علی النقی امام هادی(ع) است. فحول علماء و محدثین و مورخین مثل مرحوم کلینی (۱) ، مرحوم شیخ مفید (۲) و شیخ طوسی (۳) ولادت آن حضرت را چنین روزی نوشتند لذا معروف بین علماء این است. و عملاً بین علماء و مؤمنین مرسوم بود که این روز را روز ولادت می گرفتند بنابراین درس را تعطیل نمی کنیم ولی اجمالا روایتی از آن حضرت می خوانیم.

معرفی اجمالی امام دهم(ع):

کنیه حضرت امام هادی امام دهم(ع) «ابا الحسن الثالث» است علی بن محمد الهادی(ع) در موقعی که پدر بزرگوارشان حضرت امام جواد(ع) علیه السلام شهید شدند ۶ سال و چند ماه داشتند مانند امام جواد(ع) که هنگام شهادت امام رضا(ع) هفت ساله بود امام هادی(ع) هم سن کمی داشتند و در کودکی از نظر سن، به امامت رسیدند. برای تیمن و تبرک روایتی از ایشان نقل می کنیم.

«قَالَ: حَدَّثَنَا یَعْقُوبُ بْنُ السِّکِّیتِ النَّحْوِیُّ، قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ عَلِیَّ بْنَ مُحَمَّدِ بْنِ الرِّضَا(ع): مَا بَالَ الْقُرْآنِ لَا یَزْدَادُ عَلَی النَّشْرِ وَ الدَّرْسِ إِلَّا غَضَاضَهً قَالَ: إِنَّ اللَّهَ (تَعَالَی) لَمْ یَجْعَلْهُ لِزَمَانٍ دُونَ زَمَانٍ وَ لَا لِنَاسٍ دُونَ نَاسٍ، فَهُوَ فِی کُلِّ زَمَانٍ جَدِیدٌ، وَ عِنْدَ کُلِّ قَوْمٍ غَضٌّ إِلَی یَوْمِ الْقِیَامَهِ.» (۴)

مرحوم شیخ طوسی در امالی آورده است؛ ابن سکیت نحوی گفت: از امام ابوالحسن علی ابن محمد ابن رضا(ع) پرسیدم این حالی که قرآن دارد خیلی عجیب است. که هرچه بیشتر خوانده می شود و هرچه بیشتر تحقیق و بررسی می شود و نشر داده می شود تر و تازگی و نو بودن آن بیشتر می شود. و کهنه نمی شود؟

۱- الکافی، کلینی، ج۱، ص۴۹۷، اسلامیه.
۲- الارشاد فی معرفه حجج الله علی العباد، شیخ مفید، ج۲، ص۶۳۵، کنگره.
۳- تهذیب الاحکام، شیخ طوسی، ج۶، ص۹۲، اسلامیه.
۴- امالی، شیخ طوسی، ص ۵۸۰، ح۸، دارالثقافه.

قبل از بیان جواب امام هادی(ع) به ابن سکیت برای توضیح بیشتر پرسش دو نکته را متذکر می شویم:

۱- از مرحوم علامه طباطبائی مفسر قرآن و صاحب تفسیر المیزان نقل می کردند که هرچه بیشتر به قرآن مراجعه می کنم

مطالب جدیدتری به ذهنم می آید. هر مرحله که مطالعه می کنم در قرآن چیز جدیدی به ذهن می رسد.

۲- آیت الله مکارم هم در مورد تفسیر نمونه می فرمودند بار اول که تفسیر را نوشتیم با دقت کامل و اصلاحات به چاپ رساندیم و فکر می کردیم همه نکات لازم بیان شد اما بعد از چاپ وقتی مراجعه مجدد داشتم احساس کردم نکات ظریف زیادی وجود دارد که ما بیان نکردیم و یافتیم که ۱۲۰ نکته جدید را از قرآن غفلت کردم لذا تصمیم گرفتم یک بار دیگر تجدید نظر کنم و هم اکنون حدود بیست نکته را در دو جلد از تجدید نظر شده به چاپ رسیده است.

جواب امام هادی(ع) به ابن سکیت:

حضرت امام هادی(ع) در جواب ابن سکیت فرمودند خداوند این قرآن را برای زمان خاصی نازل نکرده و برای گروه خاصی هم قرآن نازل نشده است و این قرآن در هر زمانی جدید است و پیش هر قومی هم این قرآن تا روز قیامت جدید و شاداب است.

بحث فقهی:

گفتیم ولایت تشریعی سه قسم است:

۱- ولایت بر تقنین و قانون گذاری و تشریع.

۲- ولایت بر قضاء و فصل خصومات.

۳- ولایت بر مجتمع: یعنی ولایت بر افراد دیگر و تکفل و تصدی امور آنان.

ولایت بر تقنین و ولایت بر قضاء بحث شد و در مورد ولایت بر مجتمع چند مثال مطرح کردیم:

مثال اول: ولایت بر محجورین: در این مورد از قرآن کریم نقل کردیم که فرمود اگر مدیون است باید املاء کند و کسی بنویسد و اگر مدیون سفیه یا ضعیف است و یا استطاعت بر املاء ندارد و به طور کلی محجور است ولیّ او باید این کار را بکند و املاء کند که این دین مکتوب شود که در سوره بقره (۱) به طور مفصل آمده است که مسأله ولایت بر محجور را نشان می دهد.

مثال دوم: تجهیز میت: گفتیم تجهیز و تکفین و تدفین میت و نماز میت به عهده ولیّ اوست.

مثال سوم: حق قصاص: در قصاص حق قصاص برای مقتول است اما اکنون که زنده نیست نمی تواند حق خودش را استیفاء کند لذا ولیّ او باید این کار را انجام بدهد البته ولیّ مقتول در قصاص بیش از نفس نمی تواند قصاص نماید لکن در دیه می تواند بیش از یک دیه مطالبه نماید یعنی ولیّ مقتول در قتل عمد می تواند تقاضای قصاص کند که قاتل را بکشند و اگر خواست از قصاص بگذرد اختیار دارد به دیه مقدر قانع شود و یا با بیشتر از آن مصالحه کند. اگر مقتول زن و قاتل مرد باشد و یا قاتل چند نفر باشند حکم خاص خودش را دارد که در جای خودش آمده است.

مثال چهارم: یک قسم دیگر از ولایت تشریعی ولایت بر عقلاء و کل جامعه است که در قرآن هم آمده (النَّبِيُّ أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ) (۲) نکته مهمی که در این آیه آمده است کلمه «أَوْلَى» است که نشان می دهد نبی نه تنها که ولیّ مؤمنین است بلکه پیامبر در تصرف امور مردم از خود آنان اولی و سزاوارتر است. و یا آیه (إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ) (۳) که خدا و پیامبر و آن مؤمنی که در حال رکوع انفاق کرده بود را ولیّ مردم قرار داده است که بحث ما در ولایت فقیه در این قسم آخر از ولایت تشریعی است یعنی ولایت بر مجتمع که همان ولایت بر ایجاد نظم و اداره حکومت است.

۱- بقره/سوره۲، آیه۲۸۲.

۲- احزاب/سوره۳۳، آیه۶.

۳- مائده/سوره۵، آیه۵۵.

جهات بحث:

جهت اول: در جهت اول معنای لغوی ولایت را بحث کردیم.

جهت دوم: و جهت دوم اقسام ولایت بود که بحث کردیم.

جهت سوم: و اکنون در جهت سوم قسم سوم از ولایت تشریعی یعنی ولایت بر مجتمع محل بحث است.

بر این اساس می گوییم؛

ولایت بر مجتمع دارای مراتب و مراحلی است؛

مرحله اول: اولا ـ و بالذات برای خداوند است یعنی هم به دلیل عقل و هم به دلیل نقل حق جعل تکلیف و ایجاد وظیفه برای افراد و اداره امور افراد برای خداوند است و کسی ولایت اینگونه بر اجتماع و افراد ندارد.

مرحله دوم: ثانیا و بالعرض و بعد از خداوند همین ولایت که مختص خداوند است به دلائلی که ثابت می کنیم خداوند می تواند تفویض کند به فردی از افراد که می پسندد خداوند پیامبر(ص) را پسندید و این ولایت بر مجتمع را به او داد به دلیل قرآن و روایات که مطرح می کنیم.

مرحله سوم: بعد به دلیل ثابت می کنیم همین ولایت که تفویض به پیامبر(ص) شده بود به امیرالمؤمنین(ع) و ائمه(ع) تفویض شد.

مرحله چهارم: در زمان غیبت امام زمان(عجل الله تعالی فرجه الشریف) که حاضر است اما غائب است و این ولایت هم مختص ایشان است و باید با دلیل ثابت کنیم که به ولی فقیه جامع الشرایط داده شده است که اگر اینها به اثبات برسد به این نتیجه می رسیم که همان کلام مرحوم امام خمینی(ره) که می فرمود ولایت فقیه ادامه ولایت الله است به اثبات خواهد رسید.

ادله ثبوت ولایت بر مجتمع برای خدا:

دلیل اول: (دلیل عقلی)

بحث اول اثبات این ولایت برای خداوند است زیرا به دلیل عقلی می دانیم و ثابت شده که ذات خداوند واجب الوجود است. و شریکی هم ندارد و تمام موجودات عالم معلول همین واجب الوجود هستند پس وقتی خداوند علت وجود همه است و بقیه موجودات ظلّ و سایه هستند و از او به وجود آمده اند و این یک لازمه دارد و لازمه اش این است که خداوند مالک آنان است چون آنان را خلق نموده و تمام هستی که مخلوق هستند ملک خداوند هستند و می تواند برای آنان جعل تکلیف کند و اگر مالک شد یعنی تمام اختیارات در دست اوست و ملکیتش هم اعتباری نیست بلکه حقیقی است و این اختیار و ملکیت به گونه ای است که می تواند این ولایت را به دیگری تفویض نماید.

دلیل دوم: (دلیل نقلی)

دلیل نقلی برای اختصاص ولایت به خداوند صوری دارد.

صورت اول: بیان برهان عقلی در نقل:

مثل همین دلیل عقلی است و همین را قرآن با دو تعبیر مختلف مطرح می کند:

۱. تعبیر خالق: در دو جای قرآن تعبیر خالق اشیاء آمده است:

۱. یکی در سوره مبارکه رعد می فرماید (اللَّهُ خَالِقُ کُلِّ شَیْ ءٍ) که تصریح می کند خداوند خالق همه اشیاء است.

۲. و دیگری در سوره مبارکه زمر فرمود (اللَّهُ خَالِقُ کُلِّ شَیْ ءٍ) اطلاق آیه می گوید هر چیزی که حقیقتی در خارج دارد اطلاق شیئ بر آن می شود خواه ذوی العقول باشد خواه غیر ذوی العقول باشد و خداوند خالق همه چیزهای قابل تصور است.

۲. تعبیر دوم: ربّ:

در موارد متعدد تعبیر «ربّ» فراوان آمده است و ما چند مورد را بیان می کنیم. و «ربّ» غیر از خلق است و بعد از مرحله خلق است و این را بقاء می گوییم که بعد از مرحله ایجاد است یعنی بقاء موجودات هم به دست خداوند است.

۱. در قرآن کریم داریم (قُلْ أَ غَیْرَ اللَّهِ أَبْغِی رَبّاً وَ هُوَ رَبُّ کُلِّ شَیْ ءٍ) آیا غیر از خدا را پروردگار خود بپذیرم در حالیکه خداوند ربّ و پرورش دهنده و نگهدارنده همه اشیاء است.

۲. (مَا أَسْأَلُکُمْ عَلَیْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِیَ إِلاَّ عَلَی رَبِّ الْعَالَمِینَ) قرآن کریم خطاب به پیامبر می فرماید به مردم بگو من برای مأموریت رسالت پاداشی نمی خواهم بلکه پاداش من بر عهده خداوند پرورش دهنده همه موجودات همه هستی است.

۳. (سُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَالَمِینَ) بزرگ است خدای پرورش دهنده موجودات هستی.

۴. (قَالَ بَلْ رَبُّکُمْ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ الَّذِی فَطَرَهُنَّ وَ أَنَا عَلَی ذلِکُمْ مِنَ الشَّاهِدِینَ) گفت پروردگار شما پرورش دهنده آسمان ها و زمین است که از ابتدا آنها را آفرید و شاهد این پروردگاری خداوند هستم.

۵. (رَبُّ السَّمَـاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ مَا بَيْنَهُمَا) خداونـد پرورش دهنـده آسـمان ها و زمین و هر موجودی است که بین آسـمان ها و زمین قرار دارد.

۶. (رَبُّ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ) خداوند پروردگار مشرق و مغرب است.

۷. (اللَّهُ لَا إِلهَ إِلَّا هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ) خدایی است که نیست غیر او خدایی و او پروردگار عرش عظیم است.

۸. (قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ) بگو ای پیامبر پناه می برم به پروردگار مردم.

ملاحظه می فرمایید «ربّ» در آیات متعددی تکرار شده است. مفردات راغب در بیان معنای «ربّ» می گوید «الرَّبُّ فی الأصل: التربیه، و هو إنشاء الشـی ء حالا فحالا إلی حـدّ التمام» (۱) یعنی کسـی که پرورش می دهـد و بعـد از آن از حالی به حالی می کنـد تا به کمال برسد و «یقال رَبَّهُ، و ربّاه» (۲) یعنی او را پرورش داد و به حـد کمال رساند «و قیل: لأن یربّنی رجل من قریش أحبّ إلیّ من أن یربّنی رجـل من هوازن» (۳) راغـب در ادامه آورده است مثلی است بین اعراب که فلاـنی از قریش مرا تربیت کند بیشتر دوست دارم تا فلانی از قبیله هوازن مرا تربیت کند.

بنـابراین «ربّ» إنماء و نمو دادن بعـد از ایجاد است و تکفل به مصـلحت موجودات است یعنی هر موجودی هم در وجود و هم در بقـاء محتـاج خداونـد است پس به لاـزمه عقلی اگر کسـی چیزی را ایجاد کرد مالک آن هم می شود و چون متعلق اوسـت ملک او می شود و از قرآن اسـتفاده می کنیم که کل شـیئ ممن فی السـموات و ممن فی الارض مملوک خداوند هستند. و نیز خدا که ایجاد کننده اشیاء و مالک آنها بود سرپرست بقاء و پرورش دهنده آنها نیز هست.

۱- مفردات الفاظ القرآن، راغب اصفهانی، ص۵، دار العلم.

۲- مفردات الفاظ القرآن، راغب اصفهانی، ص۵، دار العلم.

۳- مفردات الفاظ القرآن، راغب اصفهانی، ص۵، دار العلم.

ولایت فقیه (بررسی مصادیق ولایت بر مجتمع) ۹۵/۰۶/۲۸

Your browser does not support the audio tag.

موضوع: ولایت فقیه (بررسی مصادیق ولایت بر مجتمع)

گفتیم در بحث ولایت فقیه از بین معناهایی که برای ولایت بیان شد ولایت امر و تصدی امور دیگران و تکفل امور انسان ها و در حقیقت رهبری جامعه – و همان گونه که راغب در مفردات (۱) آورده است «ولایه الأمر» – مراد است و همان معنا از ولایت که ولایت بر جعل تکلیف و ولایت بر امر و نهی است اولا و بالذات مختص ذات خداوند متعال است و بعد باید ببینیم آیا خداوند این ولایت را به پیامبر(ص) داده است و بعد از پیامبر(ص) به ائمه(ع) هم داده یا نه؟ تا بتوانیم به اثبات برسانیم که این ولایت برای فقهاء در عصر غیبت هم ثابت است.

برای اثبات اینگونه ولایت برای خداوند با دلیل عقلی گفتیم؛ ذات خداوند واجب الوجود است و تمام هستی معلول وجود او و همه ظل وجود باری تعالی هستند و وقتی ذات مقدس واجب الوجود است و ایجاد توسط ذات اوست لازمه اش این است که مالک آن ها هم باشد و اگر ثابت شد که موجودات ملک خداوند هستند له أن یتصفه فیه ما شاء حق زمامداری و پرورش و تکلیف و عقاب و ثواب دارد و تدبیر امر مملوک به دست اوست و می تواند به دیگری تفویض نماید.

و در مورد دلیل نقلی هم گفتیم قرآن کریم به دو طریق برای اثبات ولایت و سرپرستی خداوند استدلال کرد.

دلیل اول: تأیید قرآن کریم: همان دلیل عقلی را تایید می کند. منتهی در دلیل عقلی گفتیم موجودات معلولند و خداوند آن ها را ایجاد کرده است اما در قرآن استدلال عقلی با دو تعبیر آمده است.

ص: ۴۳

۱- مفردات الفاظ القرآن، راغب اصفهانی، ص۸۸۵، دار العلم.

تعبیر اول: خلق: لفظ خلق آورده و آیات آن را خواندیم که دو آیه به آن تعبیر اشاره داشت

آیه اول: (اللَّهُ خَالِقُ کُلِّ شَیْ ءٍ وَ هُوَ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ) (۱) و آیه دوم: (اللَّهُ خَالِقُ کُلِّ شَیْ ءٍ وَ هُوَ عَلَی کُلِّ شَیْ ءٍ وَکِیلٌ) (۲) و اینجا هم لازمه خلق مملوک بودن است.

تعبیر دوم: ربّ: و گفتیم در قرآن کریم به انحاء گوناگون تعبیر به «ربّ» آمده است:

۱. (قُلْ أَ غَیْرَ اللَّهِ أَبْغِی رَبّاً وَ هُوَ رَبُّ کُلِّ شَیْ ءٍ) بگو ای پیامبر آیا به غیر از خدا به عنوان پروردگارم گرایش پیدا کنم در حالیکه خداوند پرورش دهنده همه چیز است؟

۲. (مَا أَسْأَلُکُمْ عَلَیْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِیَ إِلاَّ عَلَی رَبِّ الْعَالَمِینَ) در یک سوره در پنج مورد دقیقا با یک عبارت آمده است که

(ای پیامبر به مردم) بگو من به خاطر مأموریت رسالتم هیچ پاداشی از شما نمی خواهم و پاداش من بر عهده پروردگار هستی است.

۳. (رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ مَا بَيْنَهُمَا) تنها اوست که پروردگار (پرورش دهنده) آسمان ها و زمین و همه چیزهایی که بین آن دو قرار دارد.

۴. (رَبِّ الْمَشَارِقِ وَ الْمَغَارِبِ) پروردگار مشرق ها و مغرب های بی نهایت جهان.

۵. (اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ) جز خدای یکتا خدایی نیست همو پروردگار با عظمت عرش است.

ملاحظه می فرمایید در این چهار مورد گذشته تعبیر «ربّ» آمده است و ما گفتیم «ربّ» به معنای فاعل است یعنی تربیت کننده و رشد دهنده و بعد از اینکه هر شیئی مخلوق خداست؛ در بقاء هم محتاج خداوند است. و به عبارت دیگر «هو موجدها و مبقیها» و اگر خداوند خالق تمام موجودات از جمله انسان است و رب اوست؛ لازمه این ایجاد و ابقاء، ملکیت است.

ص: ۴۴

۱- الرعد/سوره۱۳، آیه۱۶.

۲- زمر/سوره۳۹، آیه۶۲.

شاهد ملازمه بین خالقیت و مالکیت در قرآن:

در این مورد که بین دو جهت خالقیت و ربوبیت ملازمه هست و لازمه ملکیت ولایت است در آیاتی از قرآن کریم تصریح شده است:

۱. (وَ لِلَّهِ مَا فِی السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِی الْأَرْضِ وَ إِلَی اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ)

البته بعید نیست که به خاطر «ما» در این آیه اطلاق مطرح باشد و شامل ذوی العقول و غیر ذوی العقول شود. لام لله ملکیت است. یعنی برای خداست و در تملک خدا است همه آنچه را که در آسمان ها و زمین وجود دارد و بازگشت همه به خداوند است.

۲. (وَ لَهُ مَنْ فِی السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ کُلٌّ لَهُ قَانِتُونَ)

شاید به اعتبار «مَن» در آیه ملکیت اختصاص به ذوی العقول داشته باشد یعنی همه صاحبان عقل انسان ها و فرشتگان و غیره در تملک خداوند هستند.

۳. (إِنَّمَا أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ رَبَّ هذِهِ الْبَلْدَهِ الَّذِی حَرَّمَهَا وَ لَهُ کُلُّ شَیْ ءٍ)

در آیه فوق هم عنوان «ربّ» آمده است که نشان می دهد خداوند پرورش دهنده مخلوقات است و همچنین تمام مخلوقات ملک خداوند دانسته است و این نشان می دهد که مالکیت و پرورش دهندگی با هم هستند. پیامبر(ص) می فرماید: من مأمور شدم پروردگار مکه را عبادت کنم بلدی که خداوند او را حرم قرار داده و برای خداوند است هر موجودی.

نتیجه:

از دو دسته آیات استفاده کردیم که خداوند ایجاد کننده است و لازمه آن مملکوک بودن است. و این دسته سوم تصریح به ملکیت هم می کند پس رسیدگی امور مملوک هم بدست خداست.

دلیل دوم: تأسیس:

در طریق دیگر در قرآن برای اثبات ولایت خداوند تصریح می کند حق حکومت و حکم مختص به خداوند است.

ص: ۴۵

۱. (مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِهِ إِلاَّ أَسْمَاءً سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَ آبَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ إِنِ الْحُكْمُ إِلاَّ لِلَّهِ أَمَرَ أَلاَّ تَعْبُدُوا إِلاَّ إِيَّاهُ ذٰلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَ لٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لاَ يَعْلَمُونَ)

خداوند در قرآن کریم نقل می کند که حضرت یوسف(ع) زمانی که در زندان بوده دو هم زندانی را مورد خطاب قرار داد و گفت (أَ أَرْبَابٌ مُتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمِ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ) (۱) آیا پروردگاران چندگانه بهترند یا خداوند واحد قهار؟ و سپس در ادامه خطاب به دو هم زندانی خود گفت شما پرستش نمی کنید غیر خدا را مگر اسمائی که خودتان و پدرانتان برای آنها انتخاب کردید. و خداوند هیچ اثر و نشان خدایی در آن خدایان باطل قرار نداده است. حکم فقط برای خداوند واحد است یعنی کسی که حق و تکلیف را می تواند بیان کند خداست یعنی حق جعل حکم و تکلیف در اختیار خداست و بعد یک مصداق می فرماید: (أَمَرَ أَلاَّ تَعْبُدُوا إِلاَّ إِيَّاهُ) (۲) و اوست که می تواند بگوید از چه کسی تبعیت کنید و چه کسی را عبادت کنید و دین قیم را قرار داده است. البته حکم در اینجا یعنی جعل حکم و قرار دادن تکلیف برای عباد یعنی تمام مقررات و احکام و تکالیف بدست اوست.

گرچه این حکایت از قول حضرت یوسف(ع) است ولی مطلبی است که خداوند آن را نقل می کند و به عنوان یکی از معارف الهی برای پیامبر(ص) و مسلمانان بیان می کند و مورد تایید پروردگار است. پس ولایت تام و کلی که می گوییم برای خداوند ثابت است.

۲. (قَالَ يَا بَنِيَّ لاَ تَدْخُلُوا مِنْ بَابٍ وَاحِدٍ وَ ادْخُلُوا مِنْ أَبْوَابٍ مُتَفَرِّقَةٍ وَ مَا أُغْنِي عَنْكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ إِنِ الْحُكْمُ إِلاَّ لِلَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَ عَلَيْهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ)

۱- یوسف/سوره۱۲، آیه۳۹.

۲- یوسف/سوره۱۲، آیه ۴۰.

برای سفر دوم که برادران یوسف(ع) به مصر می رفتند حضرت یعقوب(ع) گفت که ای فرزندان از یک دروازه وارد شهر نشوید بلکه از ابواب متفرقه وارد شوید و اینکه توصیه می کنم؛ به خاطر این است که من نمی توانم جلو اراده ای که خداوند دارد را بگیرم منتهی توصیه می کنم هر چند نفر یا دو یا سه نفر از یک دروازه مصر وارد شوید زیرا تمام تدبیر امور و تقدیرات به دست خداوند است.

این هم نقل قول حضرت یعقوب(ع) است ولی چون قرآن نقل می کند از احکام و معارف دینی است که برای پیامبر(ص) و مسلمانان توسط خداوند بیان می شود.

۳. (قُلْ إِنِّی عَلَی بَیِّنَهٍ مِنْ رَبِّی وَ کَذَّبْتُمْ بِهِ مَا عِنْدِی مَا تَسْتَعْجِلُونَ بِهِ إِنِ الْحُکْمُ إِلاَّ لِلَّهِ یَقُصُّ الْحَقَّ وَ هُوَ خَیْرُ الْفَاصِلِینَ)

در دو مورد سابق نقل قول از حضرت یوسف(ع) و نیز حضرت یعقوب(ع) بود اما مورد سوم بیان پروردگار است. کفار که با پیامبر(ص) بحث می کردند خداوند می فرماید به آنان بگو من معجزه دارم و همین قرآن معجزه من است منتهی شما آن را تکذیب می کنید و پیامبر(ص) فرمود اگر بر تکذیب ادامه دهید ممکن است عذاب شوید و آن ها می گفتند هرچه وعده و وعید داری بالفور بیاور. و خداوند می فرماید بگو اینکه عجله می کنید و می گویید عذاب را بیاور دست من نیست من فقط وعده و وعید آن را می دهم و تمام امور (که یک مصداق آن عذاب است) در دست خداوند است.

نتیجه:

این تعبیرات در قرآن آمده و دلیل عقلی هم که داشتیم و حکم در اینجا به معنای قضاوت هم نیست بلکه به قرائن می گوییم به معنای ولایت امر است و وقتی مختص خداوند شد خداوند می تواند تفویض نماید.

ص: ۴۷

حالا باید ببینیم آیا خداوند این حق حکم و ولایت را به کسی داده است یا خیر؟

و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرین.

ولایت فقیه (بررسی مصادیق ولایت بر مجتمع) ۹۵/۰۶/۲۹

Your browser does not support the audio tag.

موضوع: ولایت فقیه (بررسی مصادیق ولایت بر مجتمع)

به اینجا رسیدیم که ولایت به معنای ولایت امر و تصدی امور جامعه اوّلاً و بالذات مختص خداوند است و اوست که حق دارد اعمال ولایت بین انسان ها نماید و دلیل آن را هم عقلاً و نقلا بیان کردیم و نیز گفتیم خداوند حق دارد که این ولایت را تفویض نماید.

اکنون بحث این است که آیا این ولایت را تفویض کرده به کسی یا خیر؟

از روایات و نیز از آیات این گونه بر می آید که این ولایت را تفویض کرده به بعض از انبیاء و پیامبر گرامی اسلام و ائمه اطهار(ع) و این را در بسیاری از آیات و روایات متعرض شده که در ذیل اشاره می کنیم.

البته این جهت لازم به ذکر است که وقتی تفویض به پیامبر یا غیر پیامبر شد آن شخص ولایت امر پیدا می کند و اطاعت از او واجب می شود و ممکن است پیامبر باشد و اطاعت از او واجب است اما اطاعتی که در مقام نبوت واجب است ارشادی است و اطاعت از خداوند است و اوامری که پیامبر می فرماید در حقیقت یعنی خداوند فرموده است پس نبی یا رسول در مقام نبوت اگر امر کرد اطاعت باید شود ولی این اطاعت ارشادی است. اما اگر ولایت به او داده شد و ثابت شد که از طرف خداوند ولیّ بر مردم است اگر امری نمود اطاعت از آن واجب است و امر مولوی است یعنی اوامری که در مقام رساندن پیام خداوند است و احکام را بیان می کند اطاعت از خداوند است ولی در امور عادی و اداره کشور اوامر مولوی است و اطاعت از پیامبر است.

ص: ۴۸

آیات داله بر تفویض مقام ولایت به پیامبران:

۱. (یَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاکَ خَلِیفَةً فِی الْأَرْضِ فَاحْکُمْ بَیْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَ لَا تَتَّبِعِ الْهَوَی فَیُضِلَّکَ عَنْ سَبِیلِ اللَّهِ) آیه شریفه خطاب به حضرت داوود(ع) است.

بررسی آیه شریفه:

الف: معنای (جَعَلْنَاکَ) (۱) :

مرحوم طبرسی در مجمع البیان (۲) در معنای (جَعَلْنَاکَ) می فرماید «انا صیرناک خلیفه تدبر امور العباد من قبلنا بأمرنا».

ای داوود ما تو را خلیفه قرار دادیم که از جانب ما باید تدبیر امور جامعه را نمایی یعنی در بین اجتماعشان شأن تو شأن من است و این امور بعهده من است و تفویض به تو می کنم.

و این نظیر همان است که خداوند در ابتدای خلقت فرمود (إِنِّی جَاعِلٌ فِی الْأَرْضِ خَلِیفَهً) (۳) من تصمیم گرفتم در زمین خلیفه قرار دهم. یعنی جانشین قرار می دهم و این با کارگزار فرق دارد.

ب: معنای (فَاحْکُمْ) (۴) :

مراد از (فَاحْکُمْ) قضاوت نیست چون با (إِنِّی جَاعِلُکَ لِلنَّاسِ) (۵) سازگاری ندارد قضاوت برای افراد خاصی است که حضرت کرده اند لذا مراد از (فَاحْکُمْ) قضاوت نیست بلکه (فَاحْکُمْ) به این معنی است که خلیفه الله باید در روی زمین حکومت عادلانه تشکیل دهد زیرا وقتی فرمود می خواهم جانشین در زمین بگذارم همانطور که خداوند وجوب اطاعت دارد بما اینکه ولایت بر آن ها دارد همان ولایت را که ذات مقدس خداوند دارد به جانشین و قائم مقام او داده می شود و فرقش با کارگزار این است که کارگزار لازم نیست ولایت داشته باشد بلکه تکلیف الهی را بیان می کند ولی اگر جانشین شود و آن ولایت و زمام امور را بخواهد بدست بگیرد اطاعتش واجب است و به فرمایش مرحوم طبرسی (۶) یعنی «صیرناک خلیفه» که تدبّر امور مردم را به عهده دارد به عبارت روشن تر کارگزار فقط اجازه ابلاغ دارد و جانشین ولایت بر اجراء نیز دارد.

۱- ص/سوره۳۸، آیه۲۶.

۲- مجمع البیان، طبرسی، ج۸، ص۷۳۸، ناصر خسرو.

۳- بقره/سوره۲، آیه ۳۰.

۴- ص/سوره۳۸، آیه۲۶.

۵- بقره/سوره۲، آیه۱۲۴.

۶- مجمع البیان، طبرسی، ج۸، ص۷۳۸، ناصر خسرو.

نتیجه:

خداوند خطاب به حضرت داوود(ع) فرمود ای داوود ما تو را جانشین خود در زمین قرار دادیم پس علاوه بر ابلاغ دستورات ما از ناحیه ما سرپرستی و تدبیر امور مردم را عهده دار باش و البته به عدالت حکومت کن و از پیروی شهوات پرهیز کن.

۱. در مورد حضرت ابراهیم: (وَ إِذِ ابْتَلی إِبْرَاهِیمَ رَبُّهُ بِکَلِمَ‌اتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّی جَاعِلُکَ لِلنَّاسِ إِمَاماً قَالَ وَ مِنْ ذُرِّیَّتِی قَالَ لاَ یَنَالُ عَهْدِی الظَّالِمِینَ)

«ابْتَلی» یعنی «إختَبَرَ» یاد کنید زمانی که خداوند ابراهیم را به کلماتی و اموری امتحان کرد و ابراهیم «أَتَمَّهُنَّ» یعنی وفا کرد به دستورات و به حد کامل تمام کرد نتیجه این شد که خداوند فرمود ای ابراهیم ما تو را امام و پیشوای مردم قرار دادیم.

ابراهیم درخواست کرد که این امامت و پیشوایی در همه نسلش ادامه یابد خداوند فرمود این عهد امامت من به ستمگران نمی رسد یعنی اگر فرزندان و نسل تو همانند تو پاک باشند به امامت می رسند.

مصادیق (کَلِمَات) (۱) :

مراد از «کَلِمَ‌ات» تکالیف مهمی است که به عهده حضرت ابراهیم(ع) گذاشت و ابراهیم(ع) همه را به طور کامل انجام داد مانند:

۱. کلمه اول: ذبح حضرت اسماعیل(ع) که در خواب به او گفتند اسماعیل را ذبح کند (فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ السَّعْیَ قَالَ یَا بُنَیَّ إِنِّی أَرَی فِی الْمَنَامِ أَنِّی أَذْبَحُکَ) و ابراهیم(ع) اسماعیل را به قربانگاه برد و با اسماعیل در میان گذاشت و گفت (فَانْظُرْ مَا ذَا تَرَی) نظر خودت چیست؟ (قَالَ یَا أَبَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ) و اسماعیل گفت آنچه که مأمور شدی انجام بده (سَتَجِدُنِی إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِینَ) خواهد یافت که من بر این امر صابرم. و قرآن اینجا می فرماید (إِنَّ هذَا لَهُوَ الْبَلاَءُ الْمُبِینُ) ابراهیم(ع) و اسماعیل در برابر یک چنین امر خطیری هر دو تسلیم امر خداوند شدند و اسماعیل را به صورت بر روی زمین خواباند و شروع به بریدن کرد که قرآن می فرماید (وَ فَدَیْنَاهُ بِذِبْحٍ عَظِیمٍ) ما در همان حدّ مراسم قربانی را قبول کردیم و یک گوسفند به عنوان فدیه فرستادیم که ابراهیم(ع) قربانی کند.

۱- بقره/سوره۲، آیه۱۲۴.

علی ای حال این امر مهم قربانی که در قرآن به «بلاء مبین» تعبیر شده است انجام گردید.

۲. کلمه دوم: دستور بردن هاجر و اسماعیل به مکه بود و جریان اینگونه است که ساره با اینکه به پیشنهاد خودش کنیز خود هاجر را به عقد ابراهیم درآورده بود امّا بعد از بچه دار شدن هاجر به هر علت ناراحت شد و خطاب به ابراهیم گفت این مادر و بچه را از کنار من بیرون ببر خداوند هم فرمود خواسته اش را انجام بده و ابراهیم آن دو را به مکه برد که قرآن از قول ابراهیم می فرماید (إِنِّی أَسْکَنْتُ مِنْ ذُرِّیَّتِی بِوَادٍ غَیْرِ ذِی زَرْعٍ عِنْدَ بَیْتِکَ الْمُحَرَّمِ) پروردگارا من برخی از اعضای خانواده ام را در یک مکان فاقد آب و علف در کنار کعبه خانه تو رها کردم و این بخاطر دستور در مورد تأمین رضایت ساره بود.

که دستوری داده بودی و من انجام دادم که بعد از رهاسازی هاجر و اسماعیل وقتی آنان تشنه شدند هاجر دنبال آب رفت و برگشت دید زیر پای اسماعیل چشمه ای سبز شد و باعث تشکیل شهر مکه شد و این بر اثر دعای ابراهیم بود که گفت خدای من بچه ام را در این شهر گذاشتم دلهای مردم را به اینجا میل بده و پیدا شدن آب و پرواز کبوتر باعث شد رهگذران و کاروانیان به آن سمت آمدند و محدوده کعبه آباد شد و شهر مکه تأسیس شد و ابراهیم دعا کرد (فَاجْعَلْ أَفْئِدَةً مِنَ النَّاسِ تَهْوِی إِلَیْهِمْ وَ ارْزُقْهُمْ مِنَ الثَّمَرَاتِ) (۱) پروردگارا دلهای گروهی از مردم را متوجه آنها ساز و از ثمرات به آنها روزی ده.

۱- ابراهیم/سوره۱۴، آیه۳۷.

نکته:

یک سفر همراه مرحوم شهید حاج آقا مصطفی خمینی به مکه مشرف بودیم میوه هایی که کاروان برای ما می آوردند حاج آقا مصطفی این آیه را می خواندند که (وَ ارْزُقْهُمْ مِنَ الثَّمَرَاتِ) (۱) ابراهیم(ع) دعا کرد رزق آنها از ثمرات و میوه ها باشد یعنی از بیرون برایشان ثمرات بفرست.

و لذا مکه خودش باغ میوه ندارد بلکه از بیرون وارد می کنند.

۳. کسر اصنام: سومین کلمه ای که ابراهیم از طریق آن امتحان شد «کسر اصنام» بود و بتها را با تبر ریزریز کرد به جز بت بزرگ و وقتی مردم از مراسم خارج شهر برگشتند گفتند چه کسی اینکار را کرده گفتند جوانی به نام ابراهیم در این شهر است که قبلا هم بت های ما را مذمت می کرد پس این کار را کرده است و قرآن نیز در بیان داستان می فرماید ابراهیم گفت:

(وَ تَاللَّهِ لَأَكِيدَنَّ أَصْنَامَكُمْ بَعْدَ أَن تُوَلُّواْ مُدْبِرِينَ) (۲) در دلش گفت بروید؛ به خدا قسم تا بروید و برگردید بتهایتان را نابود می کنم. (فَجَعَلَهُمْ جُذَاذًا إِلَّا كَبِيرًا لهُّمْ لَعَلَّهُمْ إِلَيْهِ يَرْجِعُونَ) (۳) پس ابراهیم همه بتها را با تبر ریز ریز کرد و فقط بت بزرگ را سالم نگه داشت تا آنان وقت برگشتن متوجه بت بزرگ شوند و (قَالُواْ مَن فَعَلَ هَاذَا بَالِهَتِنَا إِنَّهُ لَمِنَ الظَّلِمِينَ) (۴) مردم پس از بازگشت و مواجه شدن با آن صحنه گفتند چه کسی با خدایان ما اینگونه عمل کرد؟ (قَالُواْ سَمِعْنَا فَتىً يَذْكُرُهُمْ يُقَالُ لَهُ إِبْرَاهِيمُ) (۵) برخی گفتند جوانی را می شناسیم که ابراهیم نام دارد (قَالُواْ فَأْتُواْ بِهِ عَلىَ أَعْينُ ِ النَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَشْهَدُونَ) (۶) بزرگترها گفتند او را بیاورید تا مردم هم متوجه شوند که او این کار را کرده است. (قَالُواْ ءَ أَنتَ فَعَلْتَ هَاذَا بَالِهَتِنَا يَإِبْرَاهِيمُ) (۷) وقتی ابراهیم را حاضر کردند به او گفتند آیا تو این کار را کرده ای؟ (قَالَ بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا فَسَْلُوهُمْ إِن كَانُواْ يَنطِقُونَ) (۸) ابراهیم گفت بلکه بت بزرگ این کار را کرده است (مگر نمی بینید تبر بر دوش بت بزرگ قرار دارد؟ پس اگر بتوانند حرف میزدند از خودشان بپرسید.) (فَرَجَعُواْ إِلىَ أَنفُسِهِمْ فَقَالُواْ إِنَّكُمْ أَنتُمُ الظَّلِمُونَ) (۹) آن مردم به خودشان مراجعه کردند و دیدند که بت نمی تواند حرف بزند و به جای پند گرفتن خود را نسبت به بت ها جفاکار و ستمکار دانستند.

۱- ابراهیم/سوره۱۴، آیه۳۷.

۲- انبیاء/سوره۲۱، آیه۵۷.

۳- انبیاء/سوره۲۱، آیه۵۸.

۴- انبیاء/سوره۲۱، آیه۵۹.

۵- انبیاء/سوره۲۱، آیه ۶۰.

۶- انبیاء/سوره۲۱، آیه۶۱.

۷- انبیاء/سوره۲۱، آیه۶۲.

۸- انبیاء/سوره۲۱، آیه۶۳.

۹- انبیاء/سوره۲۱، آیه۶۴.

(ثُمَّ نُكِسُوا عَلَى رُءُوسِهِمْ لَقَدْ عَلِمْتَ مَا هؤُلاَءِ يَنْطِقُونَ) (۱) سپس بر سرهایشان واژگونه شدند؛ (و حکم و جدان را بکلّی فراموش کردند و گفتند:) تو می دانی که اینها سخن نمی گویند! (قَالَ أَ فَتَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لاَ يَنْفَعُكُمْ شَيْئاً وَ لاَ يَضُرُّكُمْ) (۲) (ابراهیم) گفت: «آیا جز خدا چیزی را می پرستید که نه کمترین سودی برای شما دارد، و نه زیانی به شما می رساند! (نه امیدی به سودشان دارید، و نه ترسی از زیانشان!) (أُفٍّ لَكُمْ وَ لِمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَ فَلاَ تَعْقِلُونَ) (۳) اف بر شما و بر آنچه جز خدا می پرستید! آیا اندیشه نمی کنید (و عقل ندارید)؟! (قَالُوا حَرِّقُوهُ وَ انْصُرُوا آلِهَتَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ) (۴)

و گفتند اگر می خواهید برای خدایتان کاری بکنید او را بسوزانید و به خدایتان کمک کنید.

آتش آماده کردند و ابراهیم را با منجنیق (۵) (۶) (۷) در آتش پرتاب کردند در این حالات بود که همه فرشتگان نگران و ابراهیم آرام؛ فرشتگان عرضه داشتند پروردگارا اجازه بده به کمک ابراهیم برویم خداوند فرمود بروید اما برای کمک به او باید از خودش اجازه بگیرید فرشتگان آمدند و ابراهیم گفت به کمک شما نیاز ندارم گفتند پس از خدا بخواه کمکت کند گفت لزومی ندارد خدا خودش می بیند اگر بخواهد کمک می کند (۸) اینجا بود که خداوند فرمود (قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْداً وَ سَلاَماً عَلَى إِبْرَاهِيمَ) (۹) ای آتش برای ابراهیم خنک و آرامش بخش باش. که برخی مفسرین گفتند اگر کلمه «سَلاَماً» نبود آتش آن چنان سرد می شد که ابراهیم از سرما از بین برود.

۱- انبیاء/سوره ۲۱، آیه ۶۵.

۲- انبیاء/سوره ۲۱، آیه ۶۶.

۳- انبیاء/سوره ۲۱، آیه ۶۷.

۴- انبیاء/سوره ۲۱، آیه ۶۸.

۵- الخصال، ابن بابویه، ج ۲، ص ۳۸۸، جامعه مدرسین.

۶- علل الشرایع، ابن بابویه، ج ۲، ص ۵۹۷، داوری.

۷- عیون الاخبار الرضا، ابن بابویه، ج ۱، ص ۲۴۷، جهان.

۸- علل الشرایع، ابن بابویه، ج ۱، ص ۳۶، داوری.

۹- انبیاء/سوره ۲۱، آیه ۶۹.

بعد از این همه کلمات و امتحان بود که مقام امامت پیدا کرد. و سمت امامت بعد از پیامبر و رسول شدن بود و لذا امامت یعنی همان زمام امور را داشتن.

در مورد ولایت پیامبران روایتی داریم ان شاء الله برای فردا

ولایت فقیه (بررسی آیات) ۹۵/۰۶/۳۱

Your browser does not support the audio tag.

موضوع: ولایت فقیه (بررسی آیات)

(الْحَمْدُ لِلّهِ الَّذِی جَعَلَنا مِنَ الْمُتَمَسِّکِینَ بِوِلایَهِ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ وَ الأَئِمَّهِ المعصومین صلواه الله علیهم اجمعین) (۱)

عیـد سـعید غـدیر از اعیاد بزرگ اسـلامی است و از آن تعبیر به عیدالله الاکبر و عید ولایت و عید امامت و عید آل محمد شده است. این عید بزرگ را به همه مسلمانان و همه شیعیان و شما برادران عزیز تبریک عرض می کنیم.

فکر می کنم اجمالاـ بجـای بحث اخلاـقی راجع به این پدیـده بزرگ و امر مهم و این روزی که قرآن کریم فرمود (الْیَوْمَ یَئِسَ الَّذِینَ کَفَرُوا مِنْ دِینِکُمْ) (۲) یا (الْیَوْمَ أَکْمَلْتُ لَکُمْ دِینَکُمْ) (۳) صحبت کنیم.

در سه جای قرآن به قضـیه خلافت و امامت امیرالمومنین(ع) اشاره شده است یکی آیه شریفه (یَا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ) (۴) و دیگری (الْیَوْمَ أَکْمَلْتُ لَکُمْ دِینَکُمْ) (۵) و سوم آیه شریفه (سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ) (۶) و ما امروز این آیات را به طور اختصار مورد بررسی قرار می دهیم.

آیه اول: تقریبا به اتفاق و اجماع علمای شـیعه و کثیری از علمای تسنن این آیه (بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَیْکَ) (۷) را مربوط به روز غدیر می داننـد. سال دهم هجرت بود که پیامبر(ص) خبر رحلتشان را هم داده بودنـد و احکامی از جمله حج باقی مانده بود که قرار گذاشـتند به حـج بروند و تمام نقاط اعلام شد و بیش از صد و بیست هزار نفر همراه پیامبر(ص) برای تعلیم مناسک حج رفتند و مناسک را تمام کردند و در راه بازگشت به وادی جحفه رسیدند که جبرئیل این آیه را آورد (بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَیْکَ) (۸)

۱- الاقبال بالأعمال الحسنه، سید بن طاووس، ج۲، ص۲۶۱، جامعه مدرسین.

۲- مائده/سوره۵، آیه۳.

۳- مائده/سوره۵، آیه۳.

۴- مائده/سوره۵، آیه۶۷.

۵- مائده/سوره۵، آیه۳.

۶- معارج/سوره۷۰، آیه۱.

۷- مائده/سوره۵، آیه۶۷.

۸- مائده/سوره۵، آیه۶۷.

از کلمه «بَلِّغْ» استفاده می شود که قبلا نازل شده بوده ولی به جهاتی پیامبر مطرح نکرده بودند از ذیل آیه که می فرماید (وَ اللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ) (۱) نشان می دهد که عدم ابلاغ شاید به جهت خوف از به وجود آمدن اختلاف و لطمه به اسلام نوپا بود. و این محل جحفه هم محلی بود که راه های مختلف از هم جدا می شود و جمعیت از همدیگر متفرق می شوند. لذا در بیابان های گرم مردم را نگاه داشتند و جبرئیل نازل شد که اگر این را ابلاغ نکنی مانند این است که دینت را ابلاغ نکردی و پیامبر خطبه ای خواندند و امیرالمومنین(ع) را به خلافت منصوب کردند.

تبارشناسی تاریخ غدیر:

چنانچه گفتیم علمای شیعه و تقریبا اکثر علمای اهل تسنن و علمای تاریخ و محدثین و مفسرین آنها نوشتند که آیه شریفه (بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ) (۲) راجع به همین قضیه و در همین مکان است.

طبری متوفای ۳۱۰ در کتابی بنام «التاریخ و السیاسه» این قضیه را نقل کرده است.

خطیب بغدادی متوفای ۴۶۳ در تاریخ بغداد (۳)

شهرستانی متوفای ۵۴۸ در ملل و نحل (۴)

ابن عساکر متوفای ۵۷۱ در تاریخ شام (۵)

ابن اثیر متوفای ۶۳۰ در اسدالغابه (۶)

ابن ابی الحدید معتزلی متوفای ۶۵۶ در شرح نهج البلاغه (۷)

۱- مائده/سوره۵، آیه۶۷.

۲- مائده/سوره۵، آیه۶۷.

۳- تاریخ بغداد، الخطیب البغدادی، ج۹، ص۲۲۱، دار الغرب الاسلامی.

۴- الملل و النحل، شهرستانی، ج۱، ص۱۹۰، الشریف الرضی.

۵- تاریخ دمشق، ابن عساکر، ج۴۲، ص۲۳۰، دار الفکر.

۶- اسد الغابه، ابن الأثیر، ج۴، ص۲۸، اسماعیلیان.

۷- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج۲، ص۵۹.

و نیز احمد حنبل متوفای ۲۴۱ در مسند

امام شافعی در حدیثش

علمای تفسیر مثل قرطبی (۱) متوفای ۵۶۷ و طبری متوفای ۳۱۰ و فخر رازی (۲) امام المشککین متوفای ۶۰۶ و سیوطی (۳) (۴) متوفای ۹۱۱ و تا برسد به آلوسی (۵) متوفای ۱۲۷۰ که برای این اواخر است. همگی گفتند آیه (بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَیْکَ) (۶) در روز غدیر نازل شد.

برای نمونه فخر رازی در تفسیرش جلد۱۲ ص۵۲ ذیل همین آیه می گوید «ذکر المفسرون فی سبب نزول الآیه وجوها: ... العاشر: نزلت الآیه فی فضل علی بن أبی طالب علیه السلام، ولما نزلت هذه الآیه أخذ (رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم) بیده وقال: «من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه» ...» (۷)

وقتی این آیه نازل شد پیامبر دست علی را گرفت و گفت «من کنت مولاه فهذا علی مولاه...فلقیه عمر فقال: هنیئا لک یا ابن طالب أصبحت مولای ومولی کل مؤمن ومؤمنه» (۸) عمر در همان جلسه حضرت علی(ع) را ملاقات کرد و گفت گوارایت باد اکنون مولای من و مولای هر مؤمن و مؤمنه ای هستی.

۱- تفسیر القرطبی، شمس الدین القرطبی، ج۱، ص۲۶۷، دارالاحیاءالتراث بیروت.

۲- تفسیر الرازی، الامام الفخر الرازی، ج۱۲، ص۴۹، بی نا.

۳- الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور، جلال الدین السیوطی، ج۳، ص۱۱۷، دار الفکر.

۴- الإتقان فی علوم القرآن، جلال الدین السیوطی، ج۱، ص ۶۰، دار الفکر.

۵- تفسیر الآلوسی روح المعانی، شهاب الدین آلوسی، ج۳، ص ۳۶۱.

۶- مائده/سوره۵، آیه۶۷.

۷- تفسیر الرازی، الامام الفخر الرازی، ج۱۲، ص۴۹، بی نا.

۸- تفسیر الرازی، الامام الفخر الرازی، ج۱۲، ص۴۹، بی نا.

آیه دوم: (الْیَوْمَ یَئِسَ الَّذِینَ کَفَرُوا مِنْ دِینِکَمْ فَلاَ تَخْشَوْهُمْ وَ اخْشَوْنِ الْیَوْمَ أَکْمَلْتُ لَکَمْ دِینَکَمْ وَ أَتْمَمْتُ عَلَیْکَمْ نِعْمَتِی وَ رَضِیتُ لَکُمُ الْإِسْلاَمَ دِیناً) (۱)

این آیه هم خیلی مهم است. این روز چه روزی است و چه حکمی نـازل شـد که قرآن فرمود امروز کفـار مأیوس شدنـد که به دین شما لطمه بزنند. و دین شما کامل شد و نعمت را بر شما کامل کردیم و دین اسلام را به عنوان دین شما من پسندیدم.

ملاحظه می فرماییـد در چنین روزی چهار پیام مهم از ناحیه خداونـد رسـید. بـدیهی است بایـد روز بسـیار مهمی باشد و اتفاق مهمی در این روز افتاده باشد که این چهار پیام محصول آن است.

علمای شیعه بالاتفاق و جمع کثیر از علمای عامه قائلنـد که بعد از نصب حضـرت علی(ع) به امامت در روز غدیر این آیه نازل شد.

بیان چند نمونه از تفسیر:

از جمله در تاریـخ دمشق از ابی سـعید خـدری آمـده «لمـا نصب علیـا فنـادی له بالولاـیه (قـال من کنت مولاه فعلی مولاه) هبط جبرئیل بهذه الآیه»

در تفسیر درالمنثور (۲) که یکی از تفاسیر معتبر اهل تسنن است از ابی هریره آمده است: «و هو یوم ثمانیه عشر من ذیحجه قال من کنت مولاه فهذا علی مولاه فانزل الله الیوم اکملت لکم دینکم (۳) »

مراد از یومی که کفار مأیوس شدنـد همان روز هجـدهم ذیحجه است که پیامبر(ص) فرمود «من کنت مولاه فهذا علی مولاه» و خداوند آیه (الْیَوْمَ أَکْمَلْتُ لَکُمْ دِینَکُمْ) (۴) را نازل فرمود.

ص: ۵۷

۱- مائده/سوره۵، آیه۳.

۲- الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور، جلال الدین سیوطی، ج۳، ص۱۱۷، دار الفکر.

۳- مائده/سوره۵، آیه۳.

۴- مائده/سوره۵، آیه۳.

ملاحظه می فرمایید این عالم سنی می گوید بعد از اعلان پیامبر آیه (الْیَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكَمْ دِینَكَمْ) (۱) نازل شد.

در تاریخ بغداد (۲) آمده است «عَنْ أَبِی هُرَیْرَه، قَالَ: مَنْ صَامَ یَوْمَ ثَمَانِ عَشْرَهَ مِنْ ذِی الْحِجَّهِ كُتِبَ لَهُ صِیَامُ سِتِّینَ شَهْرًا، وَهُوَ یَوْمُ غَدِیرِ خُمٍّ لَمَّا أَخَذَ النَّبِیُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ بِیَدِ عَلِیِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ، فَقَالَ: «أَلَسْتُ وَلِیُّ الْمُؤْمِنِینَ؟»، قَالُوا: بَلَى یا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: «مَنْ كُنْتُ مَولاهُ فَعَلِیٌّ مَوْلاهُ»، فَقَالَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ: بَخٍ بَخٍ لَکَ یَابْنَ أَبِی طَالِبٍ أَصْبَحْتَ مَوْلایَ وَمَوْلَى كُلِّ مُسْلِمٍ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ: (الْیَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِینَكُمْ)»

ابتدا می گوید کسی که روز هجدهم ذیحجه روزه بگیرد ثواب شصت ماه روزه برایش نوشته می شود و بعد در ادامه می گوید روز هجدهم ذیحجه روز غدیر خم است که وقتی پیامبر(ص) دست علی بن ابیطالب(ع) را گرفت (و در حالیکه دست را در دست داشت) خطاب به مردم گفت آیا من ولیّ و سرپرست همه مؤمنین هستم؟ همه جواب دادند یا رسول الله آری سرپرست همه ما هستی پیامبر فرمود پس هر کس من مولای اویم این علی هم مولای او است. در این حال عمر بن خطاب گفت تبریک تبریک ای پسر ابوطالب از هم اکنون مولای من و مولای همه مؤمنان شدی در این حال آیه شریفه (الْیَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِینَكُمْ) (۳) نازل شد.

و گفتیم علت یأس هم این است که کفار مایوس شده بودند که اسلام را با جنگ و حیله از بین ببرند و امید بسته بودند که بعد از رحلت رسول الله(ص) اسلام هم تمام می شود و این آیه ثابت کرد که همان کسی که نصب از طرف پیامبر می شود جانشین پیامبر است و تکلیف دین معلوم شد لذا مأیوس شدند.

۱- مائده/سوره۵، آیه۳.

۲- تاریخ بغداد، الخطیب البغدادی، ج۹، ص۲۲۱، دار الغرب الاسلامی.

۳- مائده/سوره۵، آیه۳.

مرحوم علامه طباطبایی (۱) می فرمایـد اینجا که خداوند می فرماید (وَاخْشَوْنِ) (۲) این تهدید است یعنی از من بترسید و یک خشیت خاص هم هست یعنی از کفار بخاطر دینتان نترسـید بلکه از خشـیت من بترسـید یعنی اگر در این نصب خلافت خدشه ای وارد کردید عذاب می شوید.

مرحوم علامه (۳) در ادامه فرمود «وهم فعلوا و فعل» آنها خدشه وارد کردند و خداوند آنان را گرفتار ظالمان کرد.

بعـد از نزول این آیه پیـامبر(ص) دسـتور دادنـد که به علی بن ابیطـالب(ع) سـلام کنیـد به عنوان «امیرالمؤمنین» تقریبـا به عنوان بیعت بر علی سـلام کردند و این هم انجام شد و گروه گروه می آمدند بیعت می کردند. در تاریخ دمشق از بریده اسـلمی نقل می کند «امرنا رسول الله ان نسـلم علی علیّ و نحن سبعه و انا اصغر منه فیهم ابوبکر و عمر و طلحه و زبیر فقال سلموا بعلی بامره المؤمنین فسلمنا علیه بذلک و رسول الله بین أظهرنا»

پیـامبر به مـا که هفت نفر بـودیم یعنی من که کوچکـتر از همه بودم و ابوبکر و عمر و طلحه و زبیر دسـتور داد برویم بر علی به عنوان امیر مؤمنان سلام کنیم.

آیه سوم: سوره معارج آیه۳ (سَأَلَ سَائِلُ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ) (۴)

این قضیه (۵) هم همان روز غدیر واقع شد و همه می خواسـتند بروند یک نفر از سرشـناسان بنام نعمان بن حرث سوار شتر شد کنـار پیـامبر(ص) آمـد و نشـست و گفت «یا رسول الله امرتنا ان نشـهد ان لا اله الا الله فشـهدنا» به ما امر کردیـد که شـهادت به یگانگی بـدهیم و قبول کردیم «وامرتنا بالصـلواه والزکوه والحـج فقبلنا» و امر به خمس و زکات و صوم و صـلاه کردید همه را قبول کردیم «ثم لم ترض حتی نصبت ابن عمـک و قلت من کنت مولاه فهـذا علی مولاه» حتی اینکه پسر عموی خودت را به گردن ما سوار کردی «هل هـذا شیئ من عنـدک او امر من عنـدالله» آیا این کار از جانب خداونـد است و یا از جانب خودت؟ پیامبر فرمود «والله الـذی لا اله الا هو» قسم به خداوندی که خداوندی جز او نیست این امری از طرف خداوند بود و مامور ابلاغ آن بودم «فولّی و قال مغضبا اللهم ان کان من عندک فامطر علینا حجاره من السماء أو ائتنا بعذاب أليم» در این هنگام نعمان بن حـارث بـا نـاراحتی برگشت و گفت خـدایا اگر از طرف توست سـنگی از آسـمان بفرست و ما را هلاک کن یا عـذاب کن و همین مقدار که سوار مرکبش شد یا هنوز سوار نشده در مقابل همه جمعیت سـنگ ریزه ای از آسمان آمد و به سرش خورد و سوراخ کرد و پودر شد و بعد این آیه نازل شد (سئل سائل بعذاب واقع للکافرین) (۶)

۱- المیزان، علامه طباطبایی، ج۵، ص۱۷۰، ذیل آیه ۳ سوره مائده، جامعه مدرسین.

۲- مائده/سوره۵، آیه۳.

۳- المیزان، علامه طباطبایی، ج۵، ص۱۷۰، ذیل آیه ۳ سوره مائده، جامعه مدرسین.

۴- معارج/سوره۷۰، آیه۱.

۵- مجمع البیان، طبرسی، ج۱۰، ص۱۱۹، اعلمی.

۶- معارج/سوره ۷۰، آیه۱ و ۲.

سائلی خودش عذاب خواست و ما هم او را عذاب کردیم.

و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرین.

ولایت فقیه (تفویض ولایت به پیامبر و ائمه) ۹۵/۰۷/۰۳

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: ولایت فقیه (تفویض ولایت به پیامبر و ائمه)

بحث این بود که ولایت به معنای ولایت امر و سرپرستی جامعه و اداره جامعه و حق جعل تکلیف و حق جعل امر و نهی بر مردم، به دلیل عقلی و نقلی مختص خداوند است و گفتیم همانطور که مختص پروردگار است می تواند به دیگری تفویض کند و گفتیم از روایات استفاده می شود که خداوند این ولایت و سرپرستی را به بعض از انبیاء تفویض کرده است یکی داود(ع) بود که فرمود (يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُمْ بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَ لَا تَتَّبِعِ الْهَوَى فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ) (۱) یعنی همان شأنی که خداوند در بین مردم دارد همان شأن را به تو دادیم و تو جانشین و خلیفه الله در بین مردم هستی.

آیه دیگر راجع به حضرت ابراهیم(ع) بود که قرآن فرمود (وَ إِذِ ابْتَلَى إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَاماً قَالَ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ) (۲) و گفتیم مراد از کلمات، قتل فرزند و ابتلا به آتش نمرود بود و ابراهیم(ع) به حد تمام وفا کرد و به خوبی اجرا کرد که خداوند در مورد امتحان برای ذبح اسماعیل فرمود (إِنَّ هذا لَهُوَ الْبَلاءُ الْمُبِين) (۳) و بعد از این فرمود (إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَاماً) (۴) ما تو را بعد از امتحان امام و پیشوا قرار دادیم.

۱- ص/سوره۳۸، آیه۲۶.

۲- بقره/سوره۲، آیه۱۲۴.

۳- صافات/سوره۳۷، آیه۱۰۶.

۴- بقره/سوره۲، آیه۱۲۴.

بحث به این روایت از امام صادق(ع) رسید که زید شحام نقل می کند و از نظر سند معتبر است «عَنْ زَيْدٍ الشَّحَّام قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ(ع) يَقُولُ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى اتَّخَذَ إِبْرَاهِيمَ(ع) عَبْداً قَبْلَ أَنْ يَتَّخِذَهُ نَبِيّاً وَ إِنَّ اللَّهَ اتَّخَذَهُ نَبِيّاً قَبْلَ أَنْ يَتَّخِذَهُ رَسُولًا وَ إِنَّ اللَّهَ اتَّخَذَهُ رَسُولًا قَبْلَ أَنْ يَتَّخِذَهُ خَلِيلًا وَ إِنَّ اللَّهَ اتَّخَذَهُ خَلِيلًا قَبْلَ أَنْ يَجْعَلَهُ إِمَاماً فَلَمَّا جَمَعَ لَهُ الْأَشْيَاءَ قَالَ (إِنِّي جاعِلُكَ لِلنّاسِ إِماماً) (۱) قَالَ فَمِنْ عِظَمِهَا فِي عَيْنِ إِبْرَاهِيمَ قَالَ (وَ مِنْ ذُرِّيَّتِي قالَ لا يَنالُ عَهْدِي الظّالِمِينَ) (۲) قَالَ لَا يَكُونُ السَّفِيهُ إِمَامَ التَّقِيِّ.» (۳)

مقامات ابراهیم نزد خداوند:

مقام اول: عبد؛

خداوند ابراهیم(ع) را به عنوان عبد خودش پذیرفت قبل از اینکه به نبوت برسد (خود ابراهیم هم می گفت من عبد خدا هستم)

مقام دوم: نبی؛

خداوند ابراهیم(ع) را نبی قرار داد قبل از اینکه او را رسول قرار بدهد و نبی آن است که پیامبر است و از طرف خداوند دینی به او داده می شود ولی مأمور به تبلیغ نیست که خیلی از انبیاء اینگونه بودند.

مقام سوم: رسول؛

خداوند ابراهیم(ع) را رسول قرار داد قبل از اینکه او را خلیل قرار دهد یعنی مأمور شد که احکامی که به او نازل شده بود را ابلاغ به مردم نماید.

مقام چهارم: امام؛

خداوند ابراهیم(ع) را خلیل قرار داد قبل از اینکه او را امام قرار دهد.

که در قرآن هم داریم در سوره نساء آمده است: (وَ مَنْ أَحْسَنُ دِينًا مِّمَّنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَ هُوَ مُحْسِنٌ وَ اتَّبَعَ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَ اتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلا) (۴)

۱- بقره/سوره۲، آیه۱۲۴.

۲- بقره/سوره۲، آیه۱۲۴.

۳- الکافی، کلینی، ج۱، ص۱۷۵، کتاب الحجه، باب۲، باب طبقات الأنبیاء و الرسل والأمه، ح۲، اسلامیه.

۴- نساء/سوره۴، آیه۱۲۵.

خلیل بودن از رسول بالاتر است که بعض از انبیاء را عنایت خاصی به آنها داشته که مثلاً می فرماید (تِلْکَ الرُّسُلُ فَضَّلْنا بَعْضَهُمْ عَلی بَعْضٍ مِنْهُمْ مَنْ کَلَّمَ اللَّهُ وَ رَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجاتٍ وَ آتَیْنا عیسَی ابْنَ مَرْیَمَ الْبَیِّناتِ وَ أَیَّدْناهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ وَ لَوْ شاءَ اللَّهُ مَا اقْتَتَلَ الَّذینَ مِنْ بَعْدِهِمْ مِنْ بَعْدِ ما جاءَتْهُمُ الْبَیِّناتُ وَ لکِنِ اخْتَلَفُوا فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ وَ مِنْهُمْ مَنْ کَفَرَ وَ لَوْ شاءَ اللَّهُ مَا اقْتَتَلُوا وَ لکِنَّ اللَّهَ یَفْعَلُ ما یُریدُ) (۱) پیامبران در یک درجه نیستند. بعضی از انبیاء بودند که هم کلام با خداوند بودند و علت اینکه موسی کلیم الله نامیده شده این است که خداوند بدون واسطه ملک با او سخن گفت که در قرآن می فرماید (هَلْ أَتاکَ حَدیثُ مُوسی إِذْ رَءَا نَارًا فَقَالَ لِأَهْلِهِ امْکُثُواْ إِنیّ ءَانَسْتُ نَارًا لَّعَلیّ ءَاتِیکُم مِّنْهَا بِقَبَسٍ أَوْ أَجِدُ عَلیَ النَّارِ هُدًی فَلَمَّا أَتَاهَا نُودِیَ یَمُوسیَ إِنیّ أَنَا رَبُّکَ فَاخْلَعْ نَعْلَیْکَ إِنَّکَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًی وَ أَنَا اخْتَرْتُکَ فَاسْتَمِعْ لِمَا یُوحَی إِنَّنِی أَنَا اللَّهُ لَا إِلَاهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِی وَ أَقِمِ الصَّلَوةَ لِذِکْرِی) (۲) نوری دید و در سختی هایی که برایش پیش می آید در بیابان بعد از جدا شدن از شعیب به سمت شامات حرکت کرد در بیابان و شب تاریک گوسفندها متفرق شدند و بچه گریه می کند و هوا سرد است در همین حال به همسرش درد زایمان رسید در این شب نوری دید و گفت من به سمت نور می روم شاید کمی آتش بیاورم یا راهنمایی پیدا کنم و به طرف نور رفت و به درختی رسید که سبز بود و آتش داشت و خداوند در ندایی به او فرمود جای مقدسی هستی کفش هایت را در بیاور و من تو را انتخاب کردم.

ص: ۶۲

۱- بقره/سوره۲، آیه۲۵۳.

۲- طه/سوره۲۰، آیه۹ - ۱۴.

مرحوم حاج ملا اسماعیل سبزواری صاحب شرح نهج البلاغه و دعای کمیل و روایات کافی نقل می کند که این مقدار حضرت موسی غرق در لذت مناجات با خدا شد که فراموش کرد اهل و عیالش در بیابان منتظر او هستند. در این حال خداوند هم با او حرف می زند و می گوید (وَ مَا تِلْكَ بِيَمِينِكَ يَمُوسَى) (۱) این چیست در دست موسی می گوید (هِيَ عَصَايَ أَتَوَكَّؤُاْ عَلَيْهَا وَ أَهُشُّ بِهَا عَلَىَ غَنَمِي وَ لِي فِيهَا مَارِبُ أُخْرَى) (۲) این عصای من است به آن تکیه می دهم برای گوسفندانم برگ می تکانم و کارهای دیگر هم انجام می دهم.

و حضرت عیسی هم خلیل الرحمن بودند و حضرت محمد هم که رحمه للعالمین.

و در معنای خله می گویند به معنای دوستی خالص خالص است به طوری که جای دوستی دوم در قلب نیست.

بررسی یک روایت در مورد معنای خلّه:

«عَنْ أَبِی الْحَسَنِ الرِّضَا(ع) عَنْ آبَائِهِ(ع) أَنَّهُ قَالَ: إِنَّمَا اتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا لِأَنَّهُ لَمْ يَرُدَّ أَحَداً وَ لَمْ يَسْأَلْ أَحَداً قَطُّ غَيْرَ اللَّهِ تَعَالَى.» (۳)

در بیان معنای خلت و دوستی ابراهیم(ع) با خدا حضرت امام رضا(ع) به نقل از پدران خود فرمود: دلیل رسیدن حضرت ابراهیم(ع) به مقام خلیلی پروردگار این است که ابراهیم(ع) کسی بود که در مدت عمر سائلی را از درب خانه اش رد نکرد و از احدی غیر از خدا چیزی نخواست حتی زمانی که او را به آتش می انداختند ملائکه از او خواستند که هر حاجتی داری بگو ابراهیم(ع) فرمود حاجت دارم اما از تو نه جبرئیل گفت پس هر چه می خواهی از خدا بخواه ابراهیم(ع) گفت «علمه بحالی حسبی من سؤالی» دوستم مرا می بیند و اگر خواسته باشد من بسوزم من تسلیم هستم (۴) و این مقام خلت و خلیل الرحمن بودن است در این حالت بود که خداوند به آتش دستور داد سرد و سلامت باش برای ابراهیم.

۱- طه/سوره ۲۰، آیه ۱۷.

۲- طه/سوره ۲۰، آیه ۱۸.

۳- وسائل الشیعه، حر عاملی، ج ۹، ص ۴۴۱، کتاب الزکاه، أبواب الصدقه، باب ۳۲، ح ۹، آل البیت.

۴- علل الشرایع، ابن بابویه، ج ۱، ص ۳۶، داوری.

و امام در روایت می فرماید «فَلَمَّا جَمَعَ لَهُ الْأَشْيَاءَ قَالَ (إِنِّی جاعِلُکَ لِلنَّاسِ إِماما) (۱) » (۲)

بعد از اینکه به آن منصب خلیل الرحمنی رسید خداوند فرمود تو را امام قرار دادم پس مقام امامت از منصب عبد و نبی و رسول و خلیل بودن بالاتر است.

مرحوم طبرسی در بیان و توضیح کلمه «امام» می گوید «الذی یقوم بتدبیر الأمه و سیاستها و القیام بامورها و تأدیب جناتها»

یعنی تدبیر امور و سیاست و قیام به امور آنها و جاری کردن حد و والی معین نمودن را امامت می گویند و حضرت ابراهیم(ع) هم که امام شد در یکی از نمونه ها حضرت لوط را به عنوان والی یک منطقه مأمور کرد.

این نکته را هم تأکید می کنیم بالاخره ادله تاسیسی است امضایی نیست هم به دلیل عقل و هم نقل برای خداوند ثابت است اما برای پیامبر فقط دلیل نقل داریم.

امام در ادامه روایت می فرماید بعد از اینکه ابراهیم(ع) به منصب امامت رسید «قَالَ فَمِنْ عِظَمِهَا فِی عَيْنِ إِبْرَاهِيمَ قَالَ (وَ مِنْ ذُرِّيَّتِی قالَ لا يَنالُ عَهْدِی الظَّالِمِينَ) (۳) قَالَ لَا يَكُونُ السَّفِيهُ إِمَامَ التَّقِيِّ» (۴)

چون دید مقام امامت خیلی عظیم است از خداوند خواست که در ذریه من هم قرار بده خداوند فرمود این مقام امامت عهد من است و به ظالمین نمی دهم.

بعضی فکر می کنند که خواسته ابراهیم رد شد ولی می گوییم این امضاء شد به این معنی که در ذریه ات قرار می دهم اما نه ظالمین بلکه در غیر ظالمین از ذریه ات قرار می دهم.

۱- بقره/سوره۲، آیه۱۲۴.

۲- الکافی، کلینی، ج۱، ص۱۷۵، ح۲، اسلامیه.

۳- بقره/سوره۲، آیه۱۲۴.

۴- الکافی، کلینی، ج۱، ص۱۷۵، ح۲، اسلامیه.

همین را دلیل می گیرند که اگر کسی در برهه ای از زمان عمرش را مشرک بوده و غیر خدا را پرستش نموده لیاقت منصب امامت را ندارد.

بنابراین این منصب را به ابراهیم(ع) عطا کرد که در سوره انعام داریم (وَ مِن ذُرِّيَّتِهِ دَاوُدَ وَ سُلَيْمَنَ وَ أَيُّوبَ وَ يُوسُفَ وَ مُوسَىٰ وَ هَرُونَ وَ كَذَالِكَ نجْزِى الْمُحْسِنِين) (۱) داوود و سلیمان و ایوب و یوسف و موسی و هارون ذریه ابراهیم بودند. حکومت داشتند.

به هر حال این روایت، روایت مناسبی بود که فرمود امامت عظیم است و آن را در ذریه من قرار بده و امام در ادامه می فرماید هیچ موقع آدم پست امام برای آدم تقی قرار نمی گیرد (۲) (۳) .

آیه سوم که راجع به شخص پیامبر است که فرمود (النَّبِيُّ أَوْلى بِالْمُؤْمِنينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ) (۴) برای بعد می خوانیم انشاءالله.

ولایت فقیه (بررسی آیات) ۹۵/۰۷/۰۴

Your browser does not support the audio tag.

موضوع: ولایت فقیه (بررسی آیات)

آیاتی راجع به اینکه آن ولایت کلی و ولایت به معنای ولی امر را گفتیم که این ولایت برای خداوند است و در مورد اینکه آیا این را به کسی تفویض کرده یا خیر؟؛ گفتیم از آیات و روایات ثابت است که به بعض از انبیاء اعطاء فرموده راجع به حضرت داود(ع) خواندیم (يا داوُدُ إِنَّا جَعَلْناكَ خَليفَةً فِي الْأَرْض) (۵) و نسبت به ابراهیم(ع) خواندیم (وَ إِذِ ابْتَلى إِبْراهيمَ رَبُّهُ بِكَلِماتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قالَ إِنِّي جاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِماما) (۶) که بر اساس آیه گفتیم چهار مرحله خداوند برای او قرار داد تا به مقام امامت رسید مقام نبوت و رسالت و خلت و امامت.

۱- انعام/سوره۶، آیه۸۴.

۲- الکافی، کلینی، ج۱، ص۱۷۵، ح۲، اسلامیه.

۳- مرآه العقول، علامه مجلسی، ج۲، ص۲۸۵، اسلامیه.

۴- احزاب/سوره۳۳، آیه۶.

۵- سوره ص، آیه۲۶.

۶- سوره بقره، آیه ۱۲۴.

آیه سوم آیه ای است که در رابطه با پیامبر اسلام است که (النَّبِيُّ أَوْلى بِالْمُؤْمِنينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ) (۱)

مومنین در رابطه با خودشان اختیاراتی دارند چه نسبت به امور شخصی و چه نسبت به امور اجتماعی که قرآن پیامبر را در

داشتن این اختیارات سزاوارتر می داند و این یک معنای جامع و وسیعی است که معنای ولایت کلی است البته روایات داریم و آیات دیگر هم هست مانند (ما کانَ لَهُمُ الْخِیَرَه) (۲) مطلب دیگری است و نیز بحث ما فعلا در صدر آیه است و مطالب صدر و ذیل در جای خودش بحث شد و معلوم شد به این آیه ارتباط ندارد.

خوب کسی که یک چنین ولایتی دارد و همه امور انسان در اختیار اوست لازمه آن این است که تمام امور در ید اوست که همان ولایت است و در موارد متعددی هم پیامبر به این آیه استشهاد کردند و از آن اموری که استشهاد کردند معنای بیشتری برای ولایت می فهمیم.

در روایتی از ایوب بن عطیه دارد که پیامبر فرمودند «أَنَا أَوْلَی بِکُلِّ مُؤْمِنٍ مِنْ نَفْسِهِ» (۳) (۴)

من اولی هستم به هر مومنی از خودش و کسی که مالی به جای گذارد برای وارث اوست و کسی دینی از او بماند و یا ضیاع و افراد بی سرپرست از او بماند به عهده من است چون من اولی هستم و خداوند چنین ولایتی به من داده. و ولی امر مسلمین موظف است دین مدیون بدون وارث و مال را بپردازد و یا اگر زن و فرزندانش بی سرپرست مانده اند حاکم و ولی امر مسلمین باید زندگی آنها را تأمین کند.

۱- سوره احزاب، آیه۶.

۲- سوره قصص، آیه۶۸.

۳- من لا یحضره الفقیه، شیخ صدوق، ج۴، ص۳۵۱، جامعه مدرسین

۴- الکافی، کلینی، ج۱، ص۴۰۶، اسلامیه

بنابراین پیامبر با این آیه استشهاد می کند که اولی به مومنین است.

و روایات دیگر هم در این زمینه داریم همین روایت که خواندیم در کتب عامه ادعای تواتر شده است.

در مسند احمد همین روایت آمده و ادعای تواتر شده است به هر حال این استشهاد اولی بودن و ولایت داشتن را توضیح می دهد.

در مجمع البیان (۱) (۲) در شأن نزول آیه شریفه (النَّبِيُّ أَوْلى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ) آمده است: «لما أراد غزوه تبوک و أمر الناس بالخروج قال قوم نستأذن آباءنا و أمهاتنا فنزلت هذه الآیه» وقتی پیامبر(ص) اعلان جنگ تبوک را دادند و دستور دادند رزمندگان از شهر خارج شوند گروهی گفتند اجازه بفرمایید برویم از پدرانمان اجازه بگیریم و از مادرانمان اجازه بگیریم آیه شریفه نازل شد که (النَّبِيُّ أَوْلى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ) یعنی وقتی پیامبر(ص) دستور می دهد خود شخص هم حق اظهار نظر ندارد چه رسد به پدر و مادرش.

یک روایت هم نقل شده که موید این مطلب است که (اولی بالمؤمنین) (۳) به معنای سرپرستی است. «روی عن الباقر فی تفسیر الآیه انها نَزَلَتْ فِي الْإِمْرَهِ» (۴)

که مراد از ولایت در اینجا ولایت به معنای فرمانروایی و ولایت امر و سرپرستی امور است.

یک استشهاد دیگری که پیامبر(ص) به این آیه کرده در قضیه اعزام علی بن ابیطالب(ع) به یمن است.

«اخرج ابن ابی شبیه و احمد و نسائی عن بریده قال: غزوت مع علی علیه السلام الیمن فرأیت منه جفوه فلما قدمت علی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ذکرت علیا علیه السلام فتنقصته فرأیت وجه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یتغیر قال: یا بریده أ لست أولی بالمؤمنین من من أنفسهم؟ قلت: بلی یا رسول الله فقال: من کنت مولاه فعلی مولاه» (۵)

۱- مجمع البیان، طبرسی، ج۸، ص ۵۳۰، ناصر خسرو

۲- بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۱۶، ص۳۰۶، بیروت.

۳- سوره احزاب، آیه۶.

۴- الکافی، کلینی، ج۱، ص۲۸۸، اسلامیه.

۵- روضه المتقین، علامه مجلسی، ج۱۳، ص۲۴۶، کوشانپور

بـا علی به غزوه ای در یمن رفتم و در آن غزوه یک حرکتی دیـدم که احساس کردم از طرف حضـرت علی به من جفا شـد. و بعد از غزوه خدمت پیامبر رسـیدیم و قضـیه امیرالمومنین را نقل کردم و یک نقصـی برای حضـرت علی ذکر کردم و وقتی این نقص را گفتم دیـدم صورت پیامبر تغییر کرد و فرمود آیا قبول نـداری که من از شـما به شـما اولی هسـتم گفتم چرا بله هستید پیامبر فرمود هرکه من مولای او هستم علی مولای اوست.

معلوم می شود که این قضـیه در غیر از روز و واقعه غـدیر هم اشـاره شـده است و مخصوص غـدیر نبوده است. و این نتیجه می دهد که مولی و اولی به یک معنی است و هر دو به معنای سرپرستی است.

در قضیه غدیر هم که به نحو متواتر نقل شده استناد به همین آیه شده است.

«زیـد بن ارقم عنه فی قصه الغـدیر انی تـارک فیکم امرین لن تضـلوا ان اتبعتموهمـا و همـا کتاب الله و اهل بیتی عترتی. ثم قال أتعلمون أنی اولی بالمؤمنین من انفسهم؟ قال ثلاث مرات قالوا نعم قال من کنت مولاه فعلی مولاه»

دو چیز بین شـما می گـذارم اگر متـابعت کردیـد گمراه نمی شویـد که آن دو چیز قرآن و اهلبیت و عترتم است سـپس پیـامبر فرمودنـد آیـا نمی دانیـد من اولی به مومنین هسـتم از خودشان و این اقرار را سه مرتبه گرفتنـد و سـپس فرمود هرکه من مولای اویم علی مولای اوست.

بنابراین در موارد متعدد پیامبر(ص) به این آیه استشـهاد کردند که اولی به مومنین هسـتند و با توضیحی که عرض کردم معلوم می شود که مراد همان سرپرستی و فرمانروایی است.

ص: ۶۸

پس یک ولایت کلی و تام خداونـد بر عباد دارد که این را به پیامبر(ص) داده و بعـد می رسـیم در قضـیه غدیر پیامبر آن را به حضرت علی داده یعنی همین ولایتی که خدا به پیامبر داده به ائمه هم داده است.

تا اینجا با یک آیه ثابت کردیم که ولایت کلی به پیامبر داده شده است و آیات دیگری هم هست که به جهت رعایت اختصار آنها را می گذاریم در بحث بعدی که ولایت ائمه اطهار است و از آن آیات هم ولایت خدا و پیامبر و امامان را اسـتفاده کنیم. که انشاء الله بعد از عاشورا خدمت دوستان باشیم و ولایت ائمه معصومین را بررسی می کنیم.

ولایت فقیه (اثبات ولایت ائمه معصومین علیهم السلام) ۹۵/۰۷/۲۷

Your browser does not support the audio tag.

موضوع: ولایت فقیه (اثبات ولایت ائمه معصومین علیهم السلام)

تذکر اخلاقی: به یاد سالار شهیدان:

بحث فقهی: اثبات ولایت ائمه معصومین علیهم السلام:

بحمـدالله امسال مراسم عزاداری سـید و سالار شـهیدان با یک شـکوه بالاتر و بیشتر و گستردگی وسـیع تر در داخل و خارج از کشور برپا شد که از عنایت های ویژه پروردگار نسـبت به اباعبدالله الحسین(ع) است. با وجود تمام کارشکنی ها و تهدیدهایی که دشـمنان برای جلوگیری از این عزاداری هـا انجام می دهنـد مردم با شور و عشق شـرکت می کننـد و این مراسم را برپا می کننـد امیـدواریم انشـاءالله خداونـد به همه اجر و پـاداش نیـک هم در دنیـا و هم در آخرت عطـا بفرمایـد و انشاءالله مورد قبول حضرت حق باشد و توفیق بیشتر برای انجام تکالیف و وظایف بدهد.

مـا امسـال (بعـد از عاشورا) یک مقـدار دیرتر شـروع کردیم و الّا خود من نظرم این بود که روز یکشـنبه بعـد از عاشورا شـروع کنیم. امیدواریم خداوند توفیق بدهد بتوانیم با علاقه و جدیت درس را ادامه بدهیم. و این مختصر تأخیر جبران شود.

ص: ۶۹

بحث فقهی: اثبات ولایت ائمه معصومین علیهم السلام:

بحث در ولایـت فقیه بود و گفتیم ولایـت مورد بحث به معنـای ولایـت امر و سـرپرستی جامعه و تـدبیر امور جامعه و حق جعل زمامـداری برای مردم و جعـل تکلیف برای مردم و بالاـخره اداره امور جـامعه است. ولایت به این معنی به دلیل عقل و نقل در اصل مختص به خداوند متعال است.

و بعد این پرسـش مطرح شد که آیا این حق کلی ولایت که ذاتا متعلق به خداوند است آیا به کسی از بنی آدم تفویض شده یا خیر؟

گفتیم دلیل از آیات داریم که به بعضی از پیامبران این ولایت داده شده از جمله؛

۱. حضرت داود سمت «خلیفه الله» داشت که فرمود (یا داوُدُ إِنَّا جَعَلْناکَ خَلیفَةً فِی الْأَرْضِ)

۲. حضرت ابراهیم امام بود که فرمود (وَ إِذِ ابْتَلی إِبْراهیمَ رَبُّهُ بِکَلِماتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قالَ إِنِّی جاعِلُکَ لِلنَّاسِ إِماماً)

۳. پیامبر گرامی اسلام برتر از همه بود که فرمود (النَّبِیُّ أَوْلی بِالْمُؤْمِنینَ مِنْ أَنْفُسِهِم)

پس ثابت شد که ولایت ذاتا برای خداوند است و به بعضی از پیامبران تفویض شده است.

بحث جدید این است که برای ائمه ما این ولایت ثابت است یا خیر؟ که بعد از اثبات آن باید ببینیم آیا به فقیه هم تفویض شده یا خیر که در این صورت قائل به ولایت فقیه خواهیم شد و همان کلام حضرت امام خمینی(ره) است که می فرمود ولایت فقیه ادامه ولایت انبیاء است.

در آیات مفصل قرآن دلیل داریم که علاوه بر پیامبر اسلام، ولایت برای ائمه هم ثابت است. آیات را در دو دسته بررسی می کنیم.

دسته اول: آیاتی که ولایت را برای خصوص امیرالمومنین(ع) ثابت می کند.

ص: ۷۰

۱- آیه ای که دلالت بر ثبوت ولایت برای پیامبر(ص) و امیرالمومنین(ع) می کند

۱) (إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ ءَامَنُواْ الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَوةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَوةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ وَ مَن يَتَوَلَّ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ الَّذِينَ ءَامَنُواْ فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَلِبُونَ) (۱)

«إِنَّمَا» در اول آیه برای حصر است یعنی تنها ولیّ شما سه نفر هستند:

۱- خدا. ۲- رسول خدا. ۳- کسانی که ایمان آوردند.

بررسی مفردات آیه:

ولیّ:

اولاً- می گوییم ظاهر این است که «ولیّ» همان معنی تکفل و تصدی امور است و عرفا هم به همین معنی است مثلا وقتی گفته فلانی ولیّ یتیم است یا ولی مرئه است یعنی سرپرستی و اداره امور او در دست اوست یا ولیّ میت و غیره

ثانیا: مضافا بر اینکه این را انتساب به خداوند هم می دهد پس منظور ولایت کلی است.

ثالثا: علاوه بر اینها در روایات هم دلالت بر این دارد که ولایت در اینجا تصدی امور و رهبری جامعه است.

مصادیق ولیّ در آیه:

۱. «الله» که روشن است ولایت خدا بر بندگان.

۲. رسول هم مشخص است. و روشن است که ولایت بر بندگان دارد.

۳. سوم را می خواهیم منحصر در امیرالمومنین نماییم زیرا قیدی دارد مبنی بر اینکه مؤمنینی ولیّ شما هستند که نماز می خوانند و زکات می دهند در حالی که در حال رکوع هستند یعنی مومنی که متصف این وصف است ولیّ است.

برای دریافتن اینکه کدام مؤمن بود که متصف به چنین صفتی شده است باید به روایات مراجعه نماییم.

مرحوم طبرسی (۲) در تفسیر آیه ابتدا می فرماید «تدل الآیه الکریمه علی ان الذی یتولی تدبیر امور المخلوق و القیام بامورهم و تجب طاعه علیهم» ولیّ مورد اشاره در آیه کسی است که؛

ص: ۷۱

۱- سوره مائده، آیه ۵۵ و ۵۶.

۲- مجمع البیان، طبرسی، ج۳، ص۳۲۷، ناصر خسرو

اولا: متصدی تدبیر امور مخلوق شود.

ثانیا: به امور مردم رسیدگی کند.

ثالثا: اگر دو شرط قبلی را داشت بر مردم واجب است از او اطاعت کنند.

و در ادامه در شأن نزول آیه می فرماید بسنده المفصل من «عبایه بن ربعی قال بینا عبد الله بن عباس جالس علی شفیر زمزم یقول قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم إذ أقبل رجل متعمم بعمامه فجعل ابن عباس لا یقول قال رسول الله أ لا قال الرجل قال رسول الله فقال ابن عباس سألتک بالله من أنت فکشف العمامه عن وجهه و قال یا أیها الناس من عرفنی فقد عرفنی و من لم یعرفنی فأنا أعرفه بنفسی أنا جندب بن جناده البدری أبو ذر الغفاری سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بهاتین و إلا فصمتا و رأیته بهاتین و إلا فعمیتا یقول علی قائد البرره و قاتل الکفره منصور من نصره مخذول من خذله أما إنی صلیت مع رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یوما من الأیام صلاه الظهر فسأل سائل فی المسجد فلم یعطه أحد شیئا فرفع السائل یده إلی السماء و قال اللهم اشهد أنی سألت فی مسجد رسول الله فلم یعطنی أحد شیئا و کان علی راکعا فأومأ بخنصره الیمنی إلیه و کان یتختم فیها فأقبل السائل حتی أخذ الخاتم من خنصره و ذلک بعین رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فلما فرغ النبی صلی الله علیه و آله و سلم من صلاته رفع رأسه إلی السماء و قال اللهم إن أخی موسی سألک فقال (رَبِّ اشْرَحْ لِی صَدْرِی وَ یَسِّرْ لِی أَمْرِی وَ احْلُلْ عُقْدَهً مِنْ لِسانِی یَفْقَهُوا قَوْلِی وَ اجْعَلْ لِی وَزِیراً مِنْ أَهْلِی هارُونَ أَخِی اشْدُدْ بِهِ أَزْرِی وَ أَشْرِکْهُ فِی أَمْرِی) (۱) فأنزلت علیه قرآنا ناطقا (سَنَشُدُّ عَضُدَکَ بِأَخِیکَ وَ نَجْعَلُ لَکُما سُلْطاناً فَلا یَصِلُونَ إِلَیْکُما) (۲) اللهم و أنا محمد نبیک و صفیک اللهم فاشرح لی صدری و یسر لی أمری و اجعل لی وزیرا من أهلی علیا اشدد به ظهری قال أبو ذر فو الله ما استتم رسول الله الکلمه حتی نزل علیه جبرائیل من عند الله فقال یا محمد اقرأ قال و ما أقرأ قال اقرأ (إِنَّما وَلِیُّکُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِینَ آمَنُوا) (۳) الآیه»

ص: ۷۲

۱- سوره طه، آیه ۲۵ و ۳۲.

۲- سوره قصص، آیه۳۵.

۳- سوره مائده، آیه۵۵ و ۵۶.

عبایه بن ربعی گوید با ابن عباس در کنار زمزم نشسته بودیم و عبدالله بن عباس برای مردم حدیث می گفت و مرتب نقل می کرد قال رسول الله قال رسول الله در این هنگام شخصی که عمامه ای به سر و صورت پیچیده بود وارد شد و نشست و معلوم بود فرد عادی نیست ابن عباس در هر مورد که می گفت قال رسول الله؛ او هم بالفور می گفت قال رسول الله کذا و یک روایت نقل می کرد به گونه ای که همه تعجب کردند که کیست؟! ابن عباس او را قسم داد که بگو کیستی؟ آن شخص عمامه را از سر و صورت برداشت و گفت ای مردم هر کس مرا می شناسد چه بهتر اما آنها که مرا نمی شناسند بدانند من جندب بن جناده البدری ابوذر الغفاری هستم و این روایت را نقل کرد که من با این دو گوشم از پیامبر شنیدم که اگر اینگونه نباشد کر شوم و با این چشمانم دیدم که اگر اینگونه نباشد چشمانم کور باد که پیامبر فرمود امیرالمومنین پیشوای مردم نیکوکاران است و نابود کننده کافران است هر که او را یاری کند پیروز است و هر کس که او را خوار شمارد خوار و ذلیل شده است.

و بعد از نقل این روایت فرمود یک روز با پیامبر آمدیم مسجد و نماز ظهر خواندیم و بین صف های جماعت سائلی سوال کرد و کسی چیزی به او نداد و سائل دست هایش را بلند کرد و گفت خدایا من در مسجد پیامبر بودم و کسی چیزی به من نداد. و امیرالمومنین مشغول نماز مستحبی و در حال رکوع بودند (در جای دیگر روایت داریم که نماز مستحبی بوده) و با انگشت کوچک دست راستشان اشاره کردند و امیرالمومنین انگشترشان را در انگشت کوچک می کردند و سائل هم اشاره را فهمید و انگشتر را از دست امیرالمومنین برداشت و در حضور پیامبر این قضیه اتفاق افتاد و بعد از پایان نماز پیامبر صورتشان را به آسمان کردند و فرمودند خدایا حضرت موسی برادرم گفت خدایا وزیر و جانشینی برای من تعیین کن و اسم برد که پشتوانه من باشد و حضرت موسی از تو یک چنین سوالی کرد و تو هم قبول کردی و در قرآن جوابی که به او دادی به ما نازل کردی و فرمودی من کمکت می کنم به برادرت و همان ولایتی که تو داری را به او هم می دهیم و پیامبر می فرماید خدایا موسی چنین درخواستی داشت و تو اجابت کردی خدایا من هم محمد نبی تو هستم انتخاب شده تو هستم خدایا پس به من هم شرح صدر عنایت کن و امورم را آسان کن و از اهل بیت من علی را وزیر و جانشین من قرار بده که پشتوانه من باشد.

ابوذر گفت به خداوند قسم هنوز کلام پیامبر تمام نشده بود که جبرائیل نازل شد و گفت یا محمد «اقرأ» پیامبر گفت چه بخوانم جبرئیل گفت این آیه را بخوان «انما ولیکم الله و رسوله والذین آمنوا»

این شأن نزول آیه بود که ابوذر با این صراحت نقل کرده است.

پیامبر در مورد ابوذر می فرمود آسمان سایه نینداخت بر سر راستگویی چون ابوذر و زمین بار برنداشت راستگویی چون ابوذر را .

نتیجه: سوم کسی که در ردیف خدا و پیامبر ولایت بر خلق دارد شخص امیرالمؤمنین(ع) است.

مرحوم طبرسی در ادامه می فرماید «رواه جمع من العلما و قال الطبری و الرمانی نزلت فی علی حین تصدق بخاتمه و هو راکع» (۱)

روایات دیگری هم هست که علامه امینی در الغدیر با طرق مختلف از شیعه و سنی نقل می کند.

علاوه بر این روایات هم داریم که مراد از ولیّ را مطلق ائمه می دانند.

نکته: در تفسیر نمونه (۲) آیت الله مکارم ۸ شبهه را که در این آیه کردند نقل می کنند که اگر رسیدیم می خوانیم و یکی همین است که لفظ جمع بکار برده و چرا منحصر به شخص می کنید.

ولایت فقیه (اثبات ولایت ائمه معصومین علیهم السلام) ۹۵/۰۷/۲۸

Your browser does not support the audio tag.

موضوع: ولایت فقیه (اثبات ولایت ائمه معصومین علیهم السلام)

بحث اخلاقی: صداقت در برقراری رابطه با برادران مؤمن؛ کنکاش نکردن در عیب برادر مؤمن هنگام برقراری رابطه:

بحث فقهی: اثبات ولایت ائمه معصومین علیهم السلام:

بحث اخلاقی:

در بحث اخلاقی از سبک زندگی اسلامی و اینکه هر انسانی در معاشرت با دیگران چه روشی را داشته باشد و چه اموری باید رعایت کند و چه اموری اجتناب نماید مطالبی مطرح کردیم.

۱- مجمع البیان، طبرسی، ج۳، ص۳۲۷، ناصر خسرو

۲- تفسیر نمونه، مکارم شیرازی، ج۴، ص۴۲۳، دار الکتب الاسلامیه

در آخرین بحث گفتیم در اخوت و برادری بایـد صـداقت و درستی و یگانگی باشد در حضور و در غیبت که در تعبیر روایات به ذو لسانین تعبیر شـده بایـد یک رنگ باشـد یا در حضور یک نفر به گونه ای حرف می زند و در نزد دیگری به گونه دیگر حرف می زند.

در همین زمینه راستی و صداقت یک عنوان دیگری داریم در روایات که اگر کسی با کسی بنای رفاقت می گذارد اما هدفش از این بناء بر دوستی این است که از حالات آن طرف اطلاع پیدا کند و از عثرات و زلّات و گناهان او را که مستور و پوشیده است اطلاع یابد که یک روزی علیه او بکار بگیرد. روایات متعدد این را به اشد وجه مذمت می کنند.

مرحوم کلینی در کـافی (۱) بـابی تحت همین عنوان دارد «بـاب مَن طلب عـثرات المؤمنین و عوراتهم» «حکم کسـی که دنبـال کارهای خلاف و لغزش های مومنین و کارهایی که مخفی می کنند هست»

یا در وسائل (۲) آمده است «باب تحریم إحصاء عثرات المؤمن و عوراته لاجل تعییره بها» «باب حرام بودن کنترل کردن لغزش های مؤمن و اعمال مخفی او برای افشاگری و کوبیدن شخصیت مؤمن»

مرحوم مجلسی (۳) می فرماید «من اعظم الخیانه فی الصداقه و الاخوه»

از اعظم خیانت در صداقت و دوستی و برادری است که انسان سـعی کند عیب برادر مؤمنش را از طریق طرح دوستی به دست آورد و در موقع مناسب به رخ بکشد و علیه او تبلیغ کند.

۱- الکافی، کلینی، ج۲، ص۳۵۴، اسلامیه.
۲- وسائل الشیعه، حر عاملی، ج۱۲، ص۲۷۴، کتاب الحج، أبواب احکام العشره فی السفر و الحضر، باب ۱۵۰، آل البیت.
۳- مرآه العقول، علامه مجلسی، ج ۱۰، ص۳۹۹، دار الکتب الاسلامیه.

بررسی روایات مذمت عدم صداقت در برقراری دوستی:

۱- «عَبْدِ اللَّهِ بْنِ بُكَيْرٍ عَنْ زُرَارَةَ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ(ع) وَ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ(ع) قَالا أَقْرَبُ مَا یَكُونُ الْعَبْدُ إِلَی الْكُفْرِ أَنْ یُوَاخِیَ الرَّجُلَ عَلَی الدِّینِ فَیُحْصِیَ عَلَیْهِ عَثَرَاتِهِ وَ زَلَّاتِهِ لِیُعَنِّفَهُ بِهَا یَوْماً مَا.» (۱) (۲) (۳)

امام باقر(ع) و امام صادق(ع) فرمودند نزدیک تر کننده ترین چیز انسان را به کفر این است که انسان برادری و دوستی برقرار کند با برادر دینی اش تا احصاء کند اثرات و لغزش ها و گناهان او را برای اینکه یک روزی همین ها را برای او عیب بگیرد و به رخش بکشد.

مخصوصا امروزه زیاد در بین افراد هست در بین احزاب و گروه ها تحت نام های مختلف که سعی می کنند از طریق ایجاد برخی رفاقت ظاهری به مسائل خصوصی طرف مقابل دسترسی پیدا می کند و برای روزی که لازم باشد آبروی او را می برد.

ملاحظه می فرمایید روایت به صراحت می گوید مطلع شدن بر لغزش افراد از طریق دوستی برای استفاده علیه آن شخص انسان را به کفر نزدیک می کند.

۲- «ابْنِ بُكَیْرٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: أَبْعَدُ مَا یَكُونُ الْعَبْدُ مِنَ اللَّهِ أَنْ یَكُونَ الرَّجُلُ یُوَاخِیَ الرَّجُلَ وَ هُوَ یَحْفَظُ عَلَیْهِ زَلَّاتِهِ لِیُعَیِّرَهُ بِهَا یَوْماً مَا.» (۴) (۵) (۶)

۱- الکافی، کلینی، ج۲، ص۳۵۴، اسلامیه.

۲- مرآه العقول، علامه مجلسی، ج۱۰، ص۳۹۹، ح۱، دار الکتب الاسلامیه.

۳- وسائل الشیعه، حر عاملی، ج۱۲، ص۲۷۴، کتاب الحج، أبواب احکام العشره فی السفر و الحضر، باب۱۵۰، ح۲، آل البیت.

۴- الکافی، کلینی، ج۲، ص۳۵۵، اسلامیه.

۵- مرآه العقول، علامه مجلسی، ج۱۰، ص۴۰۳، ح۷، دار الکتب الاسلامیه.

۶- وسائل الشیعه، حر عاملی، ج۱۲، ص۲۷۴، کتاب الحج، أبواب احکام العشره فی السفر و الحضر، باب۱۵۰، ح۱، آل البیت.

تعبیر تقریبا نظیر همان روایت قبلی است منتهی اینجا می فرماید دور کننده ترین کاری که انسان را از خدا دور می کند این است که لغزش های او را حفظ می کند برای اینکه یک روزی برای او عیب بگیرد.

ملاحظه می فرمایید تعبیر بسیار عجیب است که می گوید مطلع شدن بر لغزش های دیگران از طریق دوستی برای اینکه روزی علیه آن شخص استفاده شود انسان را بیشتر از هر کار خلافی از خدا دور می کند.

۳- «عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَاعَبْدِاللَّهِ علیه السلام یَقُولُ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم یَا مَعْشَرَ مَنْ أَسْلَمَ بِلِسَانِهِ وَ لَمْ یُخْلِصِ الْإِیمَانَ إِلَی قَلْبِهِ لَا تَذُمُّوا الْمُسْلِمِینَ وَ لَا تَتَبَّعُوا عَوْرَاتِهِمْ فَإِنَّهُ مَنْ تَتَبَّعَ عَوْرَاتِهِمْ تَتَبَّعَ اللَّهُ عَوْرَتَهُ وَ مَنْ تَتَبَّعَ اللَّهُ تَعَالَی عَوْرَتَهُ یَفْضَحْهُ وَ لَوْ فِی بَیْتِهِ.» (۱) (۲) (۳)

اسحاق بن عمار گوید از حضرت امام صادق(ع) شنیدم که می فرمود پیامبر اسلام(ص) فرمود ای کسانی که به زبان اسلام آوردید ولی ایمان به قلبتان رسوخ نکرده است؛ مسلمین را مذمت نکنید و دنبال و تحقیق و تجسس در امور دیگران و عورات آنها نباشید. کسی که دنبال کند امور پوشیده دیگران را همان کار را خداوند با او می کند و کسی که خدا با او اینگونه معامله کند خداوند خود او را رسوا می کند ولو اینکه در خانه اش باشد و در خانه اش گناهی را مرتکب شود. مرحوم مجلسی در مرآه العقول می فرماید: معنی این روایت این است که خداوند وصفی دارد که ستار العیوب است حتی به این دو ملک سفارش می کند گناهان شخص را بپوشانند اما اگر نسبت به دیگران این کار را کرد به این معنی است که خداوند آن عنایت و لطف را بر می دارد و ستاریت خود را از او بر می دارد و به دو ملک هم می گوید او را رسوا کنید.

۱- الکافی، کلینی، ج۲، ص۳۵۴، اسلامیه.

۲- مرآه العقول، علامه مجلسی، ج۱۰، ص۴۰۰، ح۲، دار الکتب الاسلامیه.

۳- وسائل الشیعه، حر عاملی، ج۱۲، ص۲۷۵، کتاب الحج، أبواب احکام العشره فی السفر و الحضر، باب ۱۵۰، ح۳، آل البیت.

همین روایت را مرحوم مجلسی (۱) از ابوبرده نقل می کند که اضافه ای در صدر دارد.

«عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِی الْجَارُودِ عَنْ أَبِی بُرْدَةَ قَالَ صَلَّی بِنَا رَسُولُ اللَّهِ(ص) ثُمَّ انْصَرَفَ مُسْرِعاً حَتَّی وَضَعَ یَدَهُ عَلَی بَابِ الْمَسْجِدِ ثُمَّ نَادَی بِأَعْلَی صَوْتِهِ یَا مَعْشَرَ النَّاسِ مَنْ آمَنَ بِلِسَانِهِ وَ لَمْ یُخْلِصْ إِلَی قَلْبِهِ لَا تَتَبَّعُوا عَوْرَاتِ الْمُؤْمِنِینَ فَإِنَّهُ مَنْ تَتَبَّعَ عَوْرَاتِ الْمُؤْمِنِینَ تَتَبَّعَ اللَّهُ عَوْرَتَهُ وَ مَنْ تَتَبَّعَ اللَّهُ عَوْرَتَهُ فَضَحَهُ وَ لَوْ فِی جَوْفِ بَیْتِهِ» (۲)

با پیامبر(ص) نماز خواندیم و پیامبر فورا از مسجد خارج شدند و در حال خروج در حالیکه دستشان را به در گرفتند و خطاب به مردم فرمودند ای کسانی که با زبان ایمان دارید اما ایمان در قلب شما رسوخ پیدا نکرده یعنی از ابتدا می فرماید این فاسق است.

همان طور که در قرآن هم می فرماید (قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَ لکِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَ لَمَّا یَدْخُلِ الْإِیمَانُ فِی قُلُوبِکُمْ وَ إِنْ تُطِیعُوا اللَّهَ وَ رَسُولَهُ لاَ یَلِتْکُمْ مِنْ أَعْمَالِکُمْ شَیْئاً إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِیمٌ) (۳)

کسانی که می آمدند و می گفتند ما ایمان آوردیم وحی آمد که ای پیامبر به آنان بگو شما ایمان نیاوردید بلکه بگویید اسلمنا یعنی تسلیم شدیم. و ایمان هرگز در قلب تان وارد نشده است اگر ایمان در قلب رسوخ کند آثارش در اعضاء و جوارح پیدا می شود که گناه را ترک می کند. به هر حال پیامبر می فرماید ای مردمی که به زبان ایمان آورده اید و در قلب خود ایمان خالصانه ندارید در امور مخفی مردم تجسس نکنید زیرا کسی که به دنبال کشف امور مخفی مردم باشد خداوند امور مخفی او را آشکار و او را رسوا می کند حتی اگر گناهی را در خانه در مخفی گاه انجام داده باشد.

۱- مرآه العقول، علامه مجلسی، ج۸، ص۳۶۴، ح۲، دار الکتب الاسلامیه.

۲- ثواب الاعمال و عقاب الاعمال، شیخ صدوق، ص۲۴۱، دار الشریف الرضی.

۳- حجرات/سوره۴۹، آیه۱۴.

بحث فقهی: ولایت ائمه اطهار:

بحث این بود که خداوند متعال ولایت و سرپرستی و رهبری جامعه را هم به پیامبر تفویض کرده و هم به وجود مبارک امیرالمؤمنین و امامان معصوم داده است از این آیه اینگونه استفاده شد که (إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلاَةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ) (۱) که ولی شما خدا و رسول و مومنین هستند که یک قیدی برای مومن ذکر کرده و شان نزول آیه را هم گفتیم در مورد امیرالمومنین است که در حال رکوع انگشتر را صدقه دادند.

و روایتی هم خواندیم از مجمع البیان (۲) که از ابوذر غفاری بود در شان نزول آیه نقل کردیم.

اکنون می گوییم افراد کثیری از علمای اهل تسنن هم این شأن نزول را نقل کردند مرحوم طبرسی در مجمع البیان (۳) آورده است بیش از ۳۰ کتاب از منابع معروف اهل سنت این قضیه شأن نزول که در مورد امیرالمومنین است را ذکر کردند مثلا طبری و واحدی و سیوطی و سبط ابن جوزی و شبلنجی و ابن حجر عسقلانی و تفسیر درّالمنثور و کنز العمال و مسند ابن ورديه و مسند ابن الشیخ و صحیح نسائی و کتاب الجمع بین الصحاح السته.

همه اینها اعتراف دارند که شأن نزول آیه امیرالمومنین است علاوه بر این امیرالمؤمنین در برخی موارد حساس این شأن نزول را که در مورد خودشان است نقل می کند.

برای نمونه در الغدیر نقل می کند از کتاب سلیم بن قیس هلالی «انه استدل به فی الصفین مع حضور جماعه علی حقانیته فی ضمن الاستدلال بموارد آخر.»

ص: ۷۹

۱- مائده/سوره۵، آیه۵۵.

۲- مجمع البیان، طبرسی، ج۳، ص۳۲۷، ناصر خسرو

۳- مجمع البیان، طبرسی، ج۳، ص۳۲۷، ناصر خسرو

در صفین در جمع زیادی که حضور داشتند حضرت علی به این آیه تمسک کردند و فرمودند من بودم که این آیه در مورد من نازل شد.

در غایه المرام از ابوذر غفاری نقل می کند که امیر در روز شورا به این آیه تمسک کردند که مرحوم صدوق (۱) در خصال حدود چهل و سه مورد را می شمارد که امیرالمؤمنین در روز شورا بعد از مرگ عمر به آنها بر حقانیت خود استدلال کردند.

در خصال (۲) آمده است «عن ابی سعید ورّاق عن ابی عبدالله فی حدیث عدّ احتجاجات امیرالمؤمنین علی ابی بکر.»

صدوق می گوید و بعد از آنکه مردم دور ابوبکر را گرفتند و او خلیفه مسلمین شد بعد به ظاهر اظهار پشیمانی می کرد در یک مرحله یک ملاقات مخفیانه که هیچ کس اطلاع پیدا نکند با امیرالمؤمنین قرار داد وقتی به حضور امیرالمؤمنین رسید اظهار پشیمانی از این کار کرد که من خودم نمی خواستم مردم جمع شدند. گویا می خواست بگوید من مقصر نیستم. امیرالمؤمنین فرمودند چرا قبول کردی؟ ابوبکر گفت روایتی از پیامبر رسیده که «لایجتمع امتی علی خلاف» امت من بر خلاف مجتمع نمی شوند یعنی هرجا امت من جمعا کاری انجام دهند همان حق است و خلاف شرع نیست و من دیدم مردم اتفاق کردند فکر کردم لابد حق همین است.

آن حضرت فرمودند این چه اجماعی است که امثال ابوذر و عمار و دیگران حضور نداشتند ابوبکر گفت من آن موقع که قبول کردم نمی دانستم ابوذر و سلمان و عمار مخالفند و بعد از قبول کردن فهمیدم وگرنه اگر از اول می دانستم قبول نمی کردم. امیرالمؤمنین وقتی ابوبکر را مجاب کرد فرمود پس حالا برو اعلان کن و مثلا استعفا بده ولی ابوبکر این کار را نکرد.

۱- الخصال، شیخ صدوق، ج ۲، ص۵۴۸، ح ۳۰، جامعه مدرسین.

۲- الخصال، شیخ صدوق، ج ۲، ص۵۴۸، ح ۳۰، جامعه مدرسین.

در آن جلسه ۴۳ مورد استدلال کرد که یکی همین آیه (انما ولیکم الله) است. آن حضرت فرمود «انشدك بالله الی الولایه من الله مع ولایه رسول الله فی آیه زکاه الخاتم أم لک؟» (۱) این ولایتی در حد ولایت پیامبر از طرف خدا نازل نشد تو را به خدا بگو مربوط به توست یا مربوط به من است؟ ابابکر جواب داد «بل لک» آری در شأن تو بود.

پس روشن است که آیه (انما ولیکم الله) در شأن امیرالمؤمنین است.

و یک جهت استدلال دیگری که هست شعری از حسان بن ثابت (۲) است که در همان زمان شعری گفته «فانت الذی اعطیت اذ کنت راکعا زکاه فدتک النفس یا خیر راکع»

تو بودی که اعطا کردی در حال رکوع زکات را نفس من فدای تو باد ای بهترین رکوع کننده (فانزل فیك الله خیر ولایه *** و بینها فی محکمات الشرایع) و شما این کار را کردی و درباره شما هم خداوند آیه درباره ولایت نازل کرد.

خلافت بلا فصل علی از پیامبر:

آنچه که ما می خواستیم از آیه کاملا استفاده می شود منتهی می خواهیم در ضمن عرض کنیم که بالملازمه می فهماند که خلیفه بلافصل پیامبر، امیرالمؤمنین است.

شاهد بر این مطلب هم این است که عده ای این آیه را برنمی تافتند که چرا امیر را جانشین پیامبر قرار دادند.

در این رابطه روایتی (۳) هم هست «عن احمد بن عیسی عن جعفر بن محمد عن ابیه عن جده عن رسول الله فی قول الله تعالی (یعرفون نعمه الله ثم ینکرونها) (۴) قال لما نزلت «انما ولیکم الله و رسوله و الذین آمنوا» اجتمع نفر من اصحاب رسول الله فی مسجد المدینه فقال بعضهم لبعض ما تقولون فی هذه الآیه؟ فقال بعضهم ان کفرنا بهذه الآیه نکفر بسایرها و ان آمنا فان هذا ذل حین یسلط علینا ابن ابی طالب فقالوا قد علمنا انه صادق فیما یقول ولکن نتواله و لا نطیع علیا فیما أمرنا. فنزل هذه الآیه «یعرفون نعمه الله ثم ینکرون»».

۱- الخصال، شیخ صدوق، ج۲، ص۵۴۸، ح ۳۰، جامعه مدرسین.

۲- مجمع البیان، طبرسی، ج۳، ص۳۶۲، ناصر خسرو

۳- الکافی، کلینی، ج۱، ص۴۲۷، دارالکتب الاسلامیه.

۴- نحل/سوره۱۶، آیه۸۳.

وقتی این آیه نازل شد جمعی دور هم در مسجد پیامبر جمع شدند و می گفتند درباره این آیه چه می گویید بعضی گفتند اگر بخواهیم کافر به این آیه بشویم باید به آیات دیگر هم کافر شویم و اگر قبول کنیم این آیه را این یک ذلتی برای ماست که علی ابن ابیطالب را بر ما مسلط نماید با هم گفتند می گوییم قبول داریم که پیامبر صادق است ولی زیر بار اوامر حضرت علی نمی رویم امام صادق(ع) می فرماید بعد از این اجتماع این آیه نازل شد که مراد از نعمت خدا ولایت است یعنی عده ای هستند که ولایت را شناختند ولی انکار می کنند.

پس این روایت شاهد این است که اولا مراد از ولایت همان صاحب اختیاری است

چون گفتند هذا ذلّ یعنی ما سرپرستی علی را نمی پذیریم ثانیا از آیه استفاده می شود که خلافت علی نعمت خداست و آنها زیربار نمی روند.

لذا این روایت می تواند شاهد این باشد که آیه علاوه بر اثبات ولایت است این را نیز ثابت می کند که علی وصیّ پیامبر نیز هست.

ولایت فقیه (اثبات ولایت ائمه معصومین علیهم السلام) ۹۵/۰۸/۰۱

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: ولایت فقیه (اثبات ولایت ائمه معصومین علیهم السلام)

در آیه ای که مورد بحث بود گفتیم که هم دلالت دارد بر اینکه وجود مبارک امیرالمؤمنین(ع) دارای آن ولایت کلیه و رهبری جامعه که مختص خدا بود می باشد و برای پیامبر(ص) و امیرالمومنین(ع) ثابت است علاوه بر این بالملازمه می رساند که وجود مبارک حضرت امیر(ع) با این مقام ولایتی که از طرف خداوند دارد خلیفه بلافصل پیامبر است.

در آیات و روایاتی که خواندیم دلالت بر ولایت داشت و این آیه می رساند که همان ولایت که برای خداوند است برای پیامبر(ص) و امیرالمؤمنین(ع) است ولی خصوص امیرالمؤمنین(ع) را ذکر نکرده لکن وصفی آورده است (الذین آمنوا) که شأن نزول آیه را در خصوص امیرمؤمنان(ع) می دانند که در حال رکوع در نماز انگشتر در راه خدا انفاق کردند.

ص: ۸۲

روایتی (۱) هم داریم که علاوه بر ثبوت ولایت برای امیرالمؤمنین(ع) وصایت را نیز از این آیه استفاده می کند.

مرحوم صدوق در امالی (۲) به سند صحیح نقل کرده است و نیز مرحوم علامه طباطبائی در المیزان (۳) از جمله روایاتی که استناد می کند همین روایت است.

مرحوم صدوق نقل می کند «أَخْبَرَنِی عَلِیُّ بْنُ حَاتِمٍ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ سَعْدٍ [سَعِیدٍ] الْهَمْدَانِیُّ قَالَ حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْمُحَمَّدِیُّ قَالَ حَدَّثَنَا کَثِیرُ بْنُ عَیَّاشٍ عَنْ أَبِی الْجَارُودِ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام فِی قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ (إِنَّما

وَلِیُّکَمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِینَ آمَنُوا) (۴) الْآیَهَ قَالَ إِنَّ رَهْطاً مِنَ الْیَهُودِ أَسْلَمُوا»

ابی جارود از امام صادق(ع) نقل می کند که حضرت امام صادق(ع) در مورد آیه ۵۵ سوره مائده «سرپرست و ولیّ شما، تنها خداست و پیامبر او و آنها که ایمان آورده اند همانها که نماز را برپا می دارند، و در حال رکوع، زکات می دهند.» فرمودند: گروهی از سرشناسان یهود آمدند و اسلام آوردند «مِنْهُمْ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ سَلَامٍ وَ أَسَدٌ وَ ثَعْلَبَهُ وَ ابْنُ یَامِینَ وَ ابْنُ صُورِیَا» که از جمله آنها عبدالله بن سلام و اسد و ثعلبه و ابن یامین و ابن صوریا بودند «فَأَتَوُا النَّبِیَّ صلی الله علیه و آله و سلم فَقَالُوا یَا نَبِیَّ اللَّهِ إِنَّ مُوسَی علیه السلام أَوْصَی إِلَی یُوشَعَ بْنِ نُونٍ» نزد پیامبر آمدند و پرسیدند که حضرت موسی در زمان حیات خود به یوشع بن نون وصیت کرد «فَمَنْ وَصِیُّکَ یَا رَسُولَ اللَّهِ وَ مَنْ وَلِیُّنَا بَعْدَکَ» شما هم پیامبر هستید وصی شما چه کسی است؟ و ولیّ ما بعد از شما چه کسی است؟ «فَنَزَلَتْ هَذِهِ الْآیَهُ (إِنَّما وَلِیُّکُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِینَ آمَنُوا الَّذِینَ یُقِیمُونَ الصَّلاهَ وَ یُؤْتُونَ الزَّکاهَ وَ هُمْ راکِعُونَ) (۵) » سپس این آیه نازل شد «سرپرست و ولیّ شما، تنها خداست و پیامبر او و آنها که ایمان آورده اند همانها که نماز را برپا می دارند، و در حال رکوع، زکات می دهند.» «ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم قُومُوا فَقَامُوا فَأَتَوُا الْمَسْجِدَ» سپس رسول خدا فرمود برخیزید با من بیایید و همه را به مسجد آورد «فَإِذَا سَائِلٌ خَارِجٌ» هنگام ورود به مسجد دیدند سائلی از مسجد بیرون می آید «فَقَالَ یَا سَائِلُ أَ مَا أَعْطَاکَ أَحَدٌ شَیْئاً» فرمودند ای سائل در مسجد کسی چیزی به تو داد؟ «قَالَ نَعَمْ هَذَا الْخَاتَمَ» سائل گفت بله این انگشتر را به من دادند «قَالَ مَنْ أَعْطَاکَهُ» پیامبر فرمودند چه کسی داد؟ «قَالَ أَعْطَانِیهِ ذَلِکَ الرَّجُلُ الَّذِی یُصَلِّی» سائل گفت آن آقایی که نماز می خواند داد «قَالَ عَلَی أَیِّ حَالٍ أَعْطَاکَ» پیامبر فرمودند در چه حالی بود؟ «قَالَ کَانَ رَاکِعاً» سائل گفت در حال رکوع بود «فَکَبَّرَ النَّبِیُّ صلی الله علیه و آله و سلم» در این هنگام پیامبر با صدای بلند تکبیر گفتند «وَ کَبَّرَ أَهْلُ الْمَسْجِدِ» و اهل مسجد هم تکبیر گفتند. اینجا بود که مصداق آیه معلوم شد سپس در ادامه «فَقَالَ النَّبِیُّ صلی الله علیه و آله و سلم عَلِیُّ بْنُ أَبِی طَالِبٍ وَلِیُّکُمْ بَعْدِی» پیامبر فرمودند علی ولیّ شماست بعد از من «قَالُوا رَضِینَا بِاللَّهِ رَبّاً وَ بِالْإِسْلَامِ دِیناً وَ بِمُحَمَّدٍ نَبِیّاً وَ بِعَلِیِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ وَلِیّاً» و گروه یهود هم گفتند ما به پروردگاری خدا و ایمان به دین اسلام و نبوت محمد و ولایت علی ابن ابیطالب راضی شدیم و قبول کردیم «فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَ (وَ مَنْ یَتَوَلَّ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ الَّذِینَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغالِبُونَ)» (۶) سپس آیه بعد اینجا نازل شد: «و کسانی که ولایت خدا و پیامبر او و افراد با ایمان را بپذیرند، پیروزند (زیرا) حزب و جمعیّت خدا پیروز است.»

۱- وسائل الشیعه، حر عاملی، ج۹، ص۴۷۸، کتاب الزکاه، ابواب الصدقه، باب۵۱، ح۴، ط آل البیت.

۲- الأمالی، شیخ صدوق، ص۱۲۴، کتابچی.

۳- المیزان، علامه طباطبایی، ج۶، ص۱۶، جامعه مدرسین.

۴- مائده/سوره۵، آیه۵۵.

۵- مائده/سوره۵، آیه۵۵.

۶- مائده/سوره۵، آیه۵۶.

این دو آیه پشت سر هم نازل نشد بلکه با فاصله نازل شد. در آیه اول فرمود که ولیّ شما ۱- خدا. ۲- رسول. ۳- کسانی که ایمان آورده اند. سپس در آیه بعد توضیح می دهد –

مرحوم علامه می فرماید «یَتَوَلَّ یعنی اخذ بالولایه» یعنی قبول کردند ولایت را- پاداش کسانی که این سه گروه را به عنوان ولیّ قبول کردند و اخذ به آن نمودند این است که (فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغالِبُونَ) (۱) مرحوم علامه (۲) می فرماید این «فإن حزب الله» جزاء شرط نیست «واقع موقع الجزاء و لیس به بل هو من قبیل وضع الکبری موضع النتیجه للدلاله علی عله الحکم» این جزای شرط نیست بلکه جای جزا واقع شده و از قبیل قرار دادن کبری در جای نتیجه است بخاطر دلالت بر علت حکم و تقدیر آن این است «و من یتول فهو غالب لأنه من حزب الله و حزب الله هم الغالبون، فهو من قبیل الکنایه عن أنهم حزب الله.» یعنی کسی که ولایت این سه گروه را پذیرفت پیروز است و به رستگاری رسیده و به نتیجه زحمات خود رسیده است چرا که در گروه خداوند است و تحت ولایت خدا قرار خواهد گرفت و به همین خاطر پیروز است. و این کنایه از این است که کسانی که ولایت این سه گروه را بپذیرند تحت ولایت خدا قرار می گیرند.

نتیجه:

پس از این روایت که در ذیل آیه آمده است بالملازمه استفاده می شود که بعد از پیغمبر(ص) علی(ع) وصی او است و با توجه به آیه بعد و به اعتبار شأن نزول آیه ثابت می شود که ذات مقدس پروردگار ولایت مختصه خود را به امیرمؤمنان(ع) هم تفویض کرده است.

۱- مائده/سوره۵، آیه۵۶.

۲- المیزان، علامه طباطبایی، ج۶، ص۱۵، جامعه مدرسین.

ولایت واحده:

ظاهر آیه این است که این ولایت که ولایت خداست و به پیامبر و امیر داده شد از سنخ واحد است و دو گونه نیست بلکه یک ولایت است که بالاصاله برای خدا است و با همان اختیار تام به معنای رهبری و تکفّل امور ملت تفویض شده است.

دلیل واحد بودن ولایت: سیاق؛

آیه می فرماید (إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ ءَامَنُوا) (۱) لفظ «وَلِيّ» مفرد آمده و تکرار نشده است. «ولیّ شما خدا، رسول و کسانی که ایمان آورده اند، هستند» اسناد ولایت علی السواء به هر سه داده شده است و ظاهر سیاق این است که یک نوع ولایت است.

مرحوم علامه طباطبائی (۲) می فرماید اگر ولایت منسوب به خدا و ولایت منسوب به نبی و ولایت منسوب به ولیّ؛ متفاوت بود باید ولایت تکرار می شد نه اینکه یک لفظ بیاید و اسناد به هر سه داده شود.

بیان یک شاهد:

نظیر آن را در قرآن داریم از جمله آیه (قُلْ أُذُنُ خَيْرٍ لَكُمْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ يُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ) (۳) بعضی عیب می گرفتند به رسول که پیامبر گوشی است و هر که آمد هر چه گفت پیامبر قبول می کند و هم چنان گوش می دهد و چیزی نمی گوید در جواب خطاب آمد که بگو پیامبر گوشی به نفع شما است یعنی پیامبر بجای اینکه در مقابل حرف دیگران متغیّر و خشمگین شود و فرد را از خود براند، به سخنان او گوش می دهد لکن به خدا ایمان دارد و به دستور خداوند عمل می کند نه به سخنان افراد اما مومنین را هم تصدیق می کند و این ادب معاشرتی است که پیامبر داشتند، ردّ نمی کردند اما تصدیق در عمل هم نمی کردند.

۱- مائده/سوره۵، آیه۵۵.

۲- المیزان، علامه طباطبایی، ج۶، ص۱۴، جامعه مدرسین.

۳- توبه/سوره۹، آیه۶۱.

در این آیه لفظ «یؤمن» دو نوع عمل است لـذا تکرار شـده است یعنی ایمان به خدا و ایمان به مؤمنین دو نوع است و دو معنای متفاوت دارد. ۱- ایمان به خـدا یعنی اینکه به دسـتور و فرمان خداونـد عمل می کرده است و از او اطاعت می نمودنـد. ۲- اما ایمان به مؤمنین یعنی اینکه آنها را تصـدیق می کرد اما نه اینکه دقیقا طبق سـخنان آنان عمل نمایـد بلکه طبق دسـتور خـداوند عمل می نمودند.

هر دو کلمه «یؤمن» در این آیه اسناد به پیامبر دارد اما معنای متفاوتی دارد و لذا تکرار شده است. اگر در آیه مورد بحث ما نیز ولیّ دو نوع بود و ولایت منسوب به الله و ولایت منسوب به نبی و ولایت منسوب به ولیّ متفاوت بود باید لفظ «ولیّ» تکرار می شد حال آنکه تکرار نشده است. در سیاق واحد نسبت ولایت به خدا و رسول و کسانی که ایمان آورده اند داده شده است.

آیه ولایت را می فرماید لکن لازمه ولایت این است که وصی پیامبر باشد.

مؤید بودن آیه دوم بر سیاق آیه اول:

(وَ مَن یَتَوَلَّ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ الَّذِینَ ءَامَنُواْ فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَلِبُون) (۱)

«و کسانی که ولایت خدا و پیامبر او و افراد با ایمان را بپذیرند، پیروزند (زیرا) حزب و جمعیّت خدا پیروز است.»

آیه دوم هم سیاق را تاییـد می کنـد یعنی کسـی که سه ولاـیت را قبول کنـد حزب الله است یعنی تحت ولاـیت الله است. پس معلوم می شود که ولایت یک سنخ ولایت است که هر سه آنها حزب الله است.

تفاوت ولایت خدا و رسول و وصی:

۱- مائده/سوره۵، آیه۵۶.

ولایت برای خداوند به دلیل عقل و نقل ذاتی است که قبلا گفتیم و برای پیامبر و ائمه تبعی و تفویضی است.

گفتیم که ولی به معنای محبت نمی تواند باشد بلکه رهبری کلی و تکفل امور جامعه است وقتی ولایت این معنی را دارد و همان را اسناد به پیامبر داد می گوییم سیاق می گوید همان ولایت برای پیامبر است و فقط فرق آن در اصلی و تبعی بودن است.

مرحوم علامه یک تحلیلی در ذیل دارند که نتیجه ای دارد و به همین خاطر بررسی می کنیم. ایشان می فرمایند: «اقول و الروایات فی نزول الآیتین فی قصه التصدّق بالخاتم کثیره أخرجنا عده منها من کتاب غایه المرام، للبحرانی، و هی موجوده فی الکتب المنقول عنها، و قد اقتصرنا علی ما نقل علیه من اختلاف اللحن فی سرد القصه. و قد اشترک فی نقلها عده من الصحابه کأبی ذر و ابن عباس و أنس بن مالک و عمار و جابر و سلمه بن کهیل و أبی رافع و عمرو بن العاص، و علی و الحسین و کذا السجاد و الباقر و الصادق و الهادی و غیرهم من أئمه أهل البیت علیهم السلام.» (۱)

روایاتی که در ذیل این دو آیه آمده کثیر است تعدادی را از کتاب غایه المرام نقل کردیم و این روایات را عده ای از صحابه مثل ابی ذر، ابن عباس، انس بن مالک، عمار یاسر، جابر بن عبدالله، سلمه بن کهیل، ابی رافع، عمرو بن العاص. و گروهی از خود اهل بیت نیز این روایات را نقل کرده اند و نیز خود حضرت علی امیرالمؤمنین(ع) که علی(ع) به ابوبکر گفت «انشدک بالله» آیا این آیه در مورد من نازل شد یا در مورد تو؟ گفت در مورد شما؛

۱- المیزان، علامه طباطبایی، ج۶، ص۲۵، جامعه مدرسین.

و حضـرت امام حسین، و حضرت امام سجاد، و حضرت امام باقر، و حضرت امام صادق، و حضرت امام هادی(علیهم السلام) و دیگر ائمه اهل البیت(علیهم السلام). (۱)

«و قـد اتفق علی نقلهـا من غیر رد أئمه التفسـیر المـأثور کأحمـد و النسـائی و الطـبری و الطـبرانی و عبـد بن حمیـد و غیرهم من الحفـاظ و أئمه الحـدیث و قـد تسـلم ورود الروایه المتکلمون، و أوردهـا الفقهاء فی مسأله الفعل الکثیر من بحث الصـلاه، و فی مسأله «هل تسـمی صدقه التطوع زکاه» و لم یناقش فی صـحه انطباق الآیه علی الروایه فحول الأدب من المفسـرین کالزمخشـری فی الکشاف، و أبی حیان فی تفسیره، و لا الرواه النقله و هم أهل اللسان.» (۲)

مرحوم صدوق در ادامه می فرماید گروه های مختلف علمی این روایت را نقل کردند.

۱- مفسـرین: بـدون اینکه ایرادی به این روایت گرفته باشـند ائمه تفسـیری مثل احمد، نسائی، طبری، طبرانی، عبد بن حمید هم این روایت را نقل کردند.

۲- محدثین: و نیز حفّاظ و ائمه حدیث هم این روایت را نقل کردند.

۳- متکلمین: و علمای علم کلام هم این روایت را نقل کردند.

۴- فقیهان: و نیز فقهاء در دو مکان این روایت را ذکر کردند:

- یکی در بحث صلات در بحث فعل کثیر این روایت را ذکر کردند
- و نیز در بحث زکات مستحبی که آیا به آن زکات گفته می شود یا خیر این روایت را ذکر کردند که وقتی این آیه نازل شد هنوز آیه زکات نازل نشده بود و این زکات به معنای انفاق در راه خداست.

۱- الأمالی، شیخ صدوق، ص۱۲۴، کتابچی
۲- المیزان، علامه طباطبایی، ج۶، ص۲۵، جامعه مدرسین.

۵- ادیبان: و نیز علمای ادبیات هم اینکه اینجا مراد از جمع «الذین آمنوا» انطباق بر یک نفر باشد مناقشه نکردند و روایت را نقل کردند

یعنی وقتی در ذیل آیه روایت ذکر شد ادباء اشکال نکردند که آیه «الذین آمنوا» جمع است و تطبیق بر یک نفر صحیح نیست. چون نظائر اینگونه تعبیر در قرآن زیاد است.

نظیر آیه مباهله که از حضرت فاطمه به نساء تعبیر شده است. (قُلْ تَعالَوْا نَدْعُ أَبْناءَنا وَ أَبْناءَکُمْ وَ نِساءَنا وَ نِساءَکُمْ وَ أَنْفُسَنا وَ أَنْفُسَکُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَی الْکاذِبِین) (۱)

از طرفی مرحوم طبرسی (۲) نیز ذیل آیه (۳) ولایت می فرماید استفاده از لفظ جمع برای مفرد متعارف اهل لغت است.

۶- روات: و نیز روات نقله یعنی راویانی که این روایت را نقل می کردند زباندان بودند و ایرادی بر استعمال لفظ جمع برای مفرد نگرفتند.

«فلا یعبأ بما ذکره بعضهم: أن حدیث نزول الآیه فی قصه الخاتم موضوع مختلق، و قد أفرط بعضهم کشیخ الإسلام ابن تیمیه فادعی إجماع العلماء علی کون الروایه موضوعا؟

و هی من عجیب الدعاوی، و قد عرفت ما هو الحق فی المقام فی البیان المتقدم.» (۴)

وقتی می بینیم این جمع از علماء، مفسرین، زباندانان، متکلمین این روایت را بالاتفاق نقل کردند حال اگر عده ای از اهل تسنن می گویند که این روایت جعلی است اصلا قابل اعتنا نیست مضافا بر اینکه بعضی مثل ابن تیمیه در یک ادعای افراطی گفته که اجماع وجود دارد که این روایات جعلی است و این یک ادعای عجیبی است.

۱- آل عمران/سوره۳، آیه۶۱.

۲- مجمع البیان، طبرسی، ج۳، ص۳۲۷، ناصر خسرو.

۳- مائده/سوره۵، آیه۵۵.

۴- المیزان، علامه طباطبایی، ج۶، ص۲۵، جامعه مدرسین.

در نتیجه می گوییم این ایرادی که می گیرند دلیل بر این است که دلالت بر ولایت علی بن ابیطالب(ع) دارد. لذا به تکاپو و تلاش افتادند که روایت را به جعلی بودن نسبت دهند. و نیز تلاش کردند ایرادات دیگری هم مطرح کنند که بعد با جواب آن بیان می کنیم.

ولایت فقیه (اثبات ولایت ائمه معصومین علیهم السلام) ۹۵/۰۸/۰۲

Your browser does not support the audio tag.

موضوع: ولایت فقیه (اثبات ولایت ائمه معصومین علیهم السلام)

بیان اشکالات به دلالت آیه:

گفتیم مرحوم علامه طباطبائی(رضوان الله تعالی علیه) در تفسیر المیزان (۱) ذیل آیه مورد بحث ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ﴾ (۲) احصاء کرده افرادی را که این روایات وارده در شأن نزول این آیه را در مورد امیرالمؤمنین روایت کرده اند که ﴿الذین یقیمون الصلوه و یؤتون الزکوه و هم راکعون﴾ (۳) در مورد شخص امیرالمؤمنین است.

این روایات کثیر است و ایشان می فرماید بزرگانی از صحابه پیامبر مثل ابن عباس، ابی ذر غفاری، عمار یاسر آن روایات را نقل کردند و ردّ نکردند بلکه قبول کردند و از اهلبیت هم خود امیرمؤمنین(ع) به این آیات استناد کرده و نیز امام حسین(ع) و امام سجاد(ع) و امام باقر(ع) و امام صادق(ع) و امام هادی(ع) این روایات را نقل کردند.

و نیز اصناف متعددی از علما و مفسرین در تفاسیر نقل کردند و نیز حفاظ قرآن هم نقل کردند و نویسندگان کتب حدیثی و نیز آنانی که تفسیر ادبی برای قرآن نوشتند و تطبیق کلی بر یک فرد را نقل کردند و گفتند تطبیق کلی بر فرد خلاف ادبیت نیست حتی فقها در دو جا این روایت را ذکر کردند و به این روایات استناد کردند. یکی در فعل کثیر و یکی در باب زکات مستحبی.

ص: ۹۰

۱- المیزان، علامه طباطبایی، ج۶، ص۱۶، جامعه مدرسین.

۲- مائده/سوره۵، آیه۵۵.

۳- مائده/سوره۵، آیه۵۵.

بنابراین با این نقل گسترده هیچ اعتنایی به قول جمعی از متعصبین عامه که می گویند این روایات جعلی است و حتی بالاتر از این ابن تیمیه ادعا کرده جعلی بودن این روایات اجماعی است؛ هیچ اعتنایی نمی شود.

مرحوم علامه در ادامه فرمود این چنین ادعایی عجیب است با این همه نقل کسی انکار کند و بعد انکار خودش را موافق اجماع معرفی کند.

البته به علامه هم بایـد عرض کنیم که خیلی هم عجیب نیست زیرا به قـدری حقد و کینه از امیرالمؤمنین دارند که بالاتر از این را هم انکار می کنند.

خلاصه:

از بحث گذشـته نتیجه این شد اشـکالی که بر آیه (انما ولیکم الله) کرده اند و گفته اند روایات شأن نزول جعلی است و ما آن را تحت عنوان اشـکال اول مطرح کردیم به طور کامـل جواب داده شـد و نتیجه این شـد که به این ایراد جعلی بودن اعتنـا نمی شود.

ادامه بررسی و جواب ایرادات وارده بر آیه:

اشکال دوم: مناقشه در لفظ «ولیّ»:

اشـکالات دیگری هم هست که مجمع البیان نقل کرده و علامه در المیزان نقل کرده و در کتب دیگر هم آمـده است در یکی از این اشـکالات که به آیه وارد کرده اند گفته اند لفظ «ولیّ» در آیه (انما ولیکم الله) (۱) به معنای حب و دوستی و محبت و نصرت است و وجهی ندارد که به معنای تکفل امر بگیریم.

جواب از اشکال دوم (در معنای لفظ «ولیّ»):

می گوییم ولیّ در آیه نمی توانـد به آن معنی حبّ و دوستی و نصـرت باشـد زیرا تنـافی در آیه پیـدا می شود چون صـدر آیه «انما» دارد که دلالت بر حصر دارد و اگر به معنی دوستی باشد چه انحصاری دارد که با این مؤمنین باشد بلکه بین همه مؤمنین بایـد دوستی باشـد مسـلمانان موظفنـد مؤمنین را دوست داشـته باشـند چه آن مؤمنین در هنگـام نماز و رکوع صـدقه بدهنـد یا ندهنـد. پس این حصـر منافات با این معنی پیدا می کند از این جهت این ایراد رد می شود و متعین می شود که حمل بر معنای ولایت و سرپرستی شود.

۱- مائده/سوره۵، آیه۵۵.

اشکال سوم (اشکال در جمع بودن لفظ «الذین»):

گفته اند در آیه شریفه (الذین آمنوا) آمده است که جمع است و در توصیف آمنوا هم جمع می فرماید و اطلاق جمع و انطباق بر فرد غیر ادبی است و یک قرینه ای می خواهد که جمع را منحصر در فرد نمایید بنابراین این روایات که شأن نزول را درباره شخص امیر می داند خلاف است پس روایات جعلی است.

جواب اشکال سوم: مرحوم طبرسی در مجمع البیان (۱) می فرماید «بان اهل اللغه قد یعبرون بلفظ الجمع علی سبیل التفخیم و التعظیم و ذلک اشهر فی کلامهم من ان یحتاج الی الاستدلال» اهل لغت این کار را می کنند حتی در عرف هم این است که برای احترام این کار را می کنند برای نمونه یک نفر وارد می شود می گویند «شرفتمونا» یا «السلام علیکم» و این قدر شهرت دارد که نیاز به استدلال ندارد بلکه در قرآن موارد متعدد دیگر غیر این آیه آمده که همه هم قبول دارند. و روایاتی که درباره شأن نزول آن آیات آمده خیلی کم است یا یکی است یا دو روایت است که در عین جمع بودن لفظ در آیه یک نفر را به عنوان مصداق در شأن نزول معین کرده است. ولی اینجا این همه روایات داشتیم که مصداق معین می کرد. ولی یک یا چند روایت در دیگر آیات یکی را مصداق جمع معرفی می کند و شما پذیرفتید پس چگونه این همه روایات کثیره در مورد آیه (انما ولیکم الله) می گوید جمع الذین یک مصداق در شأن نزول دارد و آن هم امیرالمؤمنین است؛ نمی پذیرید؟

بیان چند نمونه از استعمال لفظ جمع در معنای مفرد:

۱- مجمع البیان، مرحوم طبرسی، ج۳، ص۳۶۴، اعلمی.

مورد اول: آیه مباهله (قُلْ تَعالَوْا نَدْعُ أَبْناءَنا وَ أَبْناءَكُمْ وَ نِساءَنا وَ نِساءَكُمْ وَ أَنْفُسَنا وَ أَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكاذِبِين) (۱) در تفسیر «نسائنا» و «انفسنا» آورده اند که حضرت زهرا را «نساء» تعبیر کرده و امیرالمؤمنین را «انفس» تعبیر کرده است و قبول دارید.

مورد دوم: در سوره آل عمران آمده است (الَّذينَ قالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزادَهُمْ إِيماناً وَ قالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَ نِعْمَ الْوَكيل) (۲)

«اینها کسانی بودند که (بعضی از) مردم، به آنان گفتند: «مردم [لشکر دشمن] برای (حمله به) شما اجتماع کرده اند از آنها بترسید!» اما این سخن، بر ایمانشان افزود و گفتند: «خدا ما را کافی است و او بهترین حامی ماست.»

در مورد جنگ احد است ابوسفیان و افرادش حمله کردند و جنگ احد را برپا کردند در این جنگ جمع کثیری شهید شدند و حضرت امیرالمؤمنین ۹۰ زخم برداشت و تقریبا در جنگ مغلوبه شدند و مسلمانان در حال فرار بودند ولی با این حال که جریانی پیش آمد و جریان به عکس و کفار به طرف مکه فرار کردند ولی نرسیده به مکه پشیمان شدند و برگشتند و مجهز شدند که باقی مانده لشکر اسلام را از بین ببرند. این خبر به پیامبر رسید که ناس یک نفر به پیامبر گفتند که ناس یعنی کفار دوباره اجتماع کردند بترسید از آنها این خبر که رسید پیامبر اصحاب را جمع کردند که چکار کنیم همه بالاتفاق با اینکه خسته و اکثریت آنان مجروح بودند گفتند ما آماده ایم و دوباره آماده شدند حتی در تفسیر دارند که دو برادر بودند که زخمی شده بودند هر دو برگشتند و برادری که حال او بدتر بود بیحال می افتاد و آن یکی او را به دوش می گرفت تا مجدد حمله کنند. در آیه دیگر دارد (الَّذينَ اسْتَجابُوا لِلَّهِ وَ الرَّسُولِ مِنْ بَعْدِ ما أَصابَهُمُ الْقَرْحُ لِلَّذينَ أَحْسَنُوا مِنْهُمْ وَ اتَّقَوْا أَجْرٌ عَظيمٌ) (۳) و بحث اینجاست که یک نفر در راه رسید به اصحاب پیامبر و دید که در حال آماده شدن هستند آمد نزد رسول الله و گفت با این خستگی چکار می کنید پیامبر گفت به جنگ کفار می رویم تعجب کرد و رفت و به ابوسفیان رسید و ابوسفیان از او پرسید که لشگر را چگونه دیدی گفت جمع انبوهی را دیدم که به طرف شما می آیند ابوسفیان گفت ما که همه را کشتیم آنان هم ترسیدند و فرار کردند؟ لذا ابوسفیان که چنین شنید از حمله مجدد منصرف شد ولی پیامبر در محلی بنام «حمراء الاسد» سه روز ماندند و خبری نشد و بعد برگشتند.

ص: ۹۳

۱- آل عمران/سوره۳، آیه۶۱.

۲- آل عمران/سوره۳، آیه۱۷۳.

۳- آل عمران/سوره۳، آیه۱۷۲.

کیفیت استدلال:

محل بحث این است که یک نفر بنام نعیم بن مسعود بود که این حرف را به پیامبر زد و این یک نفر بود در حالی که قرآن می فرماید (إذ قال لهم الناس) و جمع تعبیر شده است و یک روایت هم در شأن نزول بیشتر نداریم و همه هم قبول کردند جریان مربوط به همین نعیم بن مسعود است.

مورد سوم: در سوره مائده داریم (فَتَرَى الَّذینَ فی قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ یُسارِعُونَ فیهِمْ یَقُولُونَ نَخْشی أَنْ تُصیبَنا دائِرَةٌ فَعَسَی اللَّهُ أَنْ یَأْتِیَ بِالْفَتْحِ أَوْ أَمْرٍ مِنْ عِنْدِهِ فَیُصْبِحُوا عَلی ما أَسَرُّوا فی أَنْفُسِهِمْ نادِمین) (۱)

آیه نازل شده بود که ای کسانی که ایمان آوردید با یهود و نصاری و منافقین و کفار عقد برادری و اخوت نداشته باشید و اگر کسی از شما با آنها عهد و پیمان ببندد از آنهاست.

بیان کیفیت استدلال:

وقتی این آیه نازل شد جمعی که هم پیمان با کفار بودند نزد رسول الله آمدند که ما عهد خود را قطع می کنیم اما در بین آنها بعضی نظیر عبدالله بن أبی بودند که با سرعت به طرف کفار رفتند و عهد و پیمان خود را محکم تر می کنند و می گفتند که ما می ترسیم که مشکلی پیش بیاید و آنان کمک ما می باشند.

مراد از این (الذین فی قلوبهم مرض) و نیز (یسارعون) و (یقولون) و نیز (نخشی) یک نفر یعنی عبدالله بن أبی است که از منافقین معروف در مدینه بود در حالیکه تعبیر جمع آمده است و روایتی هم که مصداق و شأن نزول را تعیین می کند یک یا دو روایت است. اما همه پذیرفته اند که شأن نزول همین یک نفر است.

۱- مائده/سوره۵، آیه۵۲.

ملاحظه می فرمایید سه مؤید از قرآن برای جواب اشکال سوم نقل کردیم.

اشکال چهارم (در ذوالحال)؛

جمله (و هم راکعون) را نباید حال برای (یؤتون الزکوه) بدانیم بلکه خودش عبارت مستقلی است یعنی روششان این است که رکوع می کنند نه اینکه در حال رکوع زکات می دهند بنابراین استدلال به آیه متوقف بر حال بودن «راکعون» برای «یؤتون الزکوه» است در حالیکه این هم خلاف ظاهر است و وجهی برای آن نیست. پس آیه در شأن حضرت علی(ع) نیست.

جواب: مرحوم طبرسی در مجمع البیان (۱) می فرماید در عبارت اول قرآن می فرماید «یقیمون الصلاه» بدیهی است وقتی نماز می خوانند در نماز رکوع و سجود هم وجود دارد بنابراین اگر جمله مستقل باشد جمله «و هم راکعون» تکرار غیر مفید می شود و رکوع تنها که بجا نمی آوردند بلکه نماز بجا می آورند که رکوع هم دارد لذا اگر و هم راکعون را حال بگیریم معنی روشن و واضحی پیدا می کند تا اینکه به معنای مستقل باشد.

اشکال پنجم (اشکال در وصف فعلی):

گفتند ظاهر آیه «انما ولیکم الله» وصف فعلی را می گوید یعنی در آن زمانی که پیامبر ولی بود علی ولی است در این صورت اگر بر فرض قبول کنیم که امیرالمؤمنین سرپرست و وصی پیامبر است این مربوط به بعد از پیامبر است زیرا در زمان پیامبر نمی توانیم بگوییم علی سرپرست است چون در یک زمان دو سرپرست نداریم.

جواب: می گوییم اینگونه تعبیرها خیلی متعارف است مثلا کسی در زمان حیات خودش وصی تعیین می کند این را الان هم تعبیر می کنند که ولی است و روایات هم داریم که پیامبر می فرمود «انت ولیی انت خلیفتی» (۲) که خود عامه هم نقل کرده اند. و در قرآن هم آمده زکریا که بچه می خواست گفت خدایا یک ولی به من بده (وَ إِنِّی خِفْتُ الْمَوالِیَ مِنْ وَرائی وَ کانَتِ امْرَأَتی عاقِراً فَهَبْ لی مِنْ لَدُنْکَ وَلِیًّا) (۳) پس ولایت در طول ولایت پیامبر است که یکی بالاصاله است یکی بالتبع و دلیل نمی خواهد ولایت بالاصاله برای خداست و در همان زمان تفویض کرده است.

۱- مجمع البیان، طبرسی ج۳، ص ۳۲۰، اعلمی.

۲- بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۴۰، ص ۵۱، بیروت.

۳- مریم/سوره۱۹، آیه۵.

اشکال ششم (اشکال در زکات بودن)؛

گفتند مراد از زکات وارده در آیه اگر زکات واجب باشد خواهیم گفت مگر امیرالمؤمنین این همه مال داشته است که زکات به آن تعلق بگیرد و حال آنکه زکات به اموال مشخصی تعلق می گیرد. و اگر زکات مستحبی مراد باشد، خواهیم گفت به زکات و صدقه مستحبی زکات اطلاق نمی شود.

جواب:

اولاً: از کجا می گویید امیرالمؤمنین اموالی نداشت؟ در حالیکه غنائم جنگی که امیرالمؤمنین بدست می آورد زیاد بود و کفاری که می کشت طبق قانون تمام اموال آنها برای امیرالمؤمنین بود.

ثانیا: بر فرض بپذیریم زکات مستحبی مراد است خواهیم گفت زکات در مدینه واجب شده بود و این آیه در مکه نازل شده است و هنوز حکم زکات تشریع نشده بود تا بگویید بر مستحبی اطلاق زکات نمی شود. و الفاظی که در قرآن قبل از آیه زکات واجب آمده است فراوان است.

پس ایراداتی که گفتند قابل قبول نیست.

و ثابت است که شأن نزول آیه (انما ولیکم الله) در مورد علی بن ابیطالب(ع) است. و سنخ ولایت یک ولایت است و همان ولایت الله برای امیرالمؤمنین هم هست. البته روایاتی هم داریم که از این آیه استفاده می کنند که همین ولایت برای بقیه ائمهعلیهم السلام نیز ثابت است که بعد می خوانیم.

ولایت فقیه (آیات داله بر ولایت امامان معصوم علیهم السلام) ۹۵/۰۸/۰۳

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: ولایت فقیه (آیات داله بر ولایت امامان معصوم علیهم السلام)

بحث در این بود که این ولایت کلیه که به معنای تصدی امور امت، تکفل امور جامعه و تدبیر امور آنهاست که تقریبا عبارت اخری از رهبری جامعه است برای خداوند که ذاتا ثابت است؛ آیا برای پیامبر و ائمه هم ثابت است یا خیر؟

ص: ۹۶

در مورد پیامبر گفتیم از آیات و روایات دلیل قطعی داشتیم که برای پیامبر ثابت است.

اکنون بحث بعدی در این است که آیا همین ولایت برای ائمه اطهار هم از طرف خداوند ثابت است یا خیر؟

قبلاً اشاره کردیم به دلیل آیه شریفه (إِنَّما وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذينَ آمَنُوا الَّذينَ يُقيمُونَ الصَّلاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكاةَ وَ هُمْ

راکِعُونَ) (۱) همین ولایت ثابت شده برای پیامبر برای امامان معصوم نیز ثابت است. چون «انما» برای حصر است و با کمک روایات باید ببینیم دلالت «الذین آمنوا» چگونه است؟

روایات کثیره بلکه مستفیضه و متواتره داشتیم که می گفت مراد و شأن نزول «الذین آمنوا» امیرالمؤمنین است و دلیلش توصیف وارده در آیه است و روایات را خواندیم و گفتیم ظاهر سیاق آیه می رساند ولایت از یک سنخ است چون اگر متفاوت بود باید لفظ «ولیّ» تکرار می شد.

و گفتیم در بعض روایات دیگر آمده که از همین آیه به عنوان تأویل آیه (نه صریح آیه) ولایت بقیه ائمه را استفاده می کنند.

۱. روایت صحیحه فضلا (چون راویان حدیث زراره و فضیل بن یسار و بکیر بن اعین و محمد بن مسلم و برید بن معاویه و زیاد بن منذر و ابوالجارود هستند که هر کدام یک رکنی از روایت هستند و هر کدام مستقلا از امام نقل کردند لذا عنوان صحیحه فضلا دارد) «عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَيْرٍ عَنْ عُمَرَ بْنِ أُذَيْنَةَ عَنْ زُرَارَةَ وَ الْفُضَيْلِ بْنِ يَسَارٍ وَ بُكَيْرِ بْنِ أَعْيَنَ وَ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ وَ بُرَيْدِ بْنِ مُعَاوِيَةَ وَ أَبِی الْجَارُودِ جَمِيعاً عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: أَمَرَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ رَسُولَهُ بِوَلَايَهِ عَلِيٍّ وَ أَنْزَلَ عَلَيْهِ (إِنَّما وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلاهَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكاهَ)»

۱- مائده/سوره۵، آیه۵۵.

فضلاء به طریق صحیح هر کدام به طور مستقل روایتی از امام باقر(ع) نقل کرده اند که در آن ابتدا به دو بخش مهم تصریح شد و در ادامه توضیحات لازم بیان گردید.

بخش اول: حضرت امام باقر(ع) فرمود خداوند دستور داد به پیامبر که ولایت حضرت علی را ابلاغ کند و به همین منظور آیه شریفه (انما ولیکم الله) را نازل فرمود. گفتنی است که این روایت به ویژه در این بخش اول تأیید می کند آن همه روایاتی را که می گفت آیه (انما ولیکم الله) در شأن امیرالمؤمنین است.

«وَ فَرَضَ وَلَایَهَ أُولِی الْأَمْرِ فَلَمْ یَدْرُوا مَا هِیَ فَأَمَرَ اللَّهُ مُحَمَّداً صلی الله علیه و آله و سلم أَنْ یُفَسِّرَ لَهُمُ الْوَلَایَهَ کَمَا فَسَّرَ لَهُمُ الصَّلَاهَ وَ الزَّکَاهَ وَ الصَّوْمَ وَ الْحَجَّ» (۱)

بخش دوم: ولایت اولی الامر؛ و خداوند واجب کرد ولایت امامان معصوم را اما مردم نفهمیدند امامان معصوم کیستند لذا خداوند به پیامبر دستور داد که ولایت را برای مردم تفسیر کند همان که نماز و زکات و روزه و حج را برای مردم توضیح و تفسیر کرد.

«فَلَمَّا أَتَاهُ ذَلِکَ مِنَ اللَّهِ ضَاقَ بِذَلِکَ صَدْرُ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم وَ تَخَوَّفَ أَنْ یَرْتَدُّوا عَنْ دِینِهِمْ وَ أَنْ یُکَذِّبُوهُ فَضَاقَ صَدْرُهُ وَ رَاجَعَ رَبَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فَأَوْحَی اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَیْهِ (یا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ وَ اللَّهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النَّاسِ) (۲) » (۳)

ص: ۹۸

۱- الکافی، کلینی، ج۱، ص۲۸۹، کتاب الحجه، باب ما نص الله عزوجل و رسوله علی الائمه، ح۴، اسلامیه.

۲- مائده/سوره۵، آیه۶۷.

۳- الکافی، کلینی، ج۱، ص۲۸۹، کتاب الحجه، باب ما نص الله عزوجل و رسوله علی الائمه، ح۴، اسلامیه.

وقتی آیه نازل شد پیامبر ضیق صدر پیدا کرد و ترسید اگر ولایت را تفسیر و ابلاغ کند مردم از دین برگردند و پیامبر را تکذیب کنند و لذا به خدا پناه برد که راه چاره ای پیدا شود و لذا خداوند آیه شریفه ابلاغ را نازل کرد و فرمود «ای پیامبر آنچه که بر تو نازل کردم را ابلاغ کن و البته اگر ابلاغ نکنی در رساندن پیام رسالت کوتاهی کردی و رسالتت را انجام ندادی» و در ادامه برای دلگرمی پیامبر فرمود «خداوند تو را از شرّ مردمان نگه می دارد.»

«فَصَدَعَ بِأَمْرِ اللَّهِ تَعَالَى ذِكْرُهُ فَقَامَ بِوَلَايَةِ عَلِيٍّ علیه السلام يَوْمَ غَدِيرِ خُمٍّ فَنَادَى الصَّلَاةَ جَامِعَةً وَ أَمَرَ النَّاسَ أَنْ يُبَلِّغَ الشَّاهِدُ الْغَائِبَ قَالَ عُمَرُ بْنُ أُذَيْنَةَ قَالُوا جَمِيعاً غَيْرَ أَبِي الْجَارُودِ وَ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام وَ كَانَتِ الْفَرِيضَةُ تَنْزِلُ بَعْدَ الْفَرِيضَةِ الْأُخْرَى وَ كَانَتِ الْوَلَايَةُ آخِرَ الْفَرَائِضِ فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَ (الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي) (۱) قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام يَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لَا أُنْزِلُ عَلَيْكُمْ بَعْدَ هَذِهِ فَرِيضَةً قَدْ أَكْمَلْتُ لَكُمُ الْفَرَائِضَ.» (۲)

پیامبر به امر خدا اقدام کرد و در روز عید غدیر خم امر ولایت را خواست پیاده کند دستور داد نماز جماعت برگزار شود عنوان «الصلاه جامعه» اصطلاح بود که برای اعلان نماز جماعت اعلان می کردند یعنی الزموا الصلاه جامعةً و بعد از بیان ولایت امیرالمؤمنین در آن جلسه غدیر دستور داد حاضرین به غائبین جریان را اطلاع دهند.

۱- مائده/سوره۵، آیه۳.

۲- الکافی، کلینی، ج۱، ص۲۸۹، کتاب الحجه، باب ما نص الله عزوجل و رسوله علی الائمه، ح۴، اسلامیه.

عمر بن إذنیه گوید روایت یک ذیل دارد که غیر ابوالجارود بقیه فضلاء آن ذیل را نقل کردند که امام باقر(ع) فرمود: تا آن روز مرتب واجبات یکی بعد از دیگری نازل می شد و پیامبر ابلاغ می کرد و این امر ولایت آخرین فریضه بود و لذا بعد از ابلاغ آن آیه نازل شد امروز دین را کامل کردم امام باقر(ع) در ادامه فرمود خداوند می گوید از این پس واجب جدیدی نازل نمی کنم و امروز تمام واجباتی که بنا بود نازل کنم را کامل کردم.

کیفیت استدلال:

۱- از روایت استفاده می شود که یک «ما انزل» قبلا بوده و پیامبر در اداء آن مسامحه کرده و خداوند فرمود برو ابلاغ کن و خداوند تو را از شر مردم در امان می دارد و پیامبر اقدام کرد به امر خداوند و با صدای بلند این کار را در روز غدیر خم انجام داد با آن وصفی که در جای خودش بیان شد و در پایان تاکید کرد که حاضرین این قضیه را به غائبین برسانند

۲- از این روایت استفاده می شود مراد از «الذین آمنوا» امامان معصوم هستند منتهی امیرالمؤمنین یکی از مصادیق مفهوم ولایت است که در روز غدیر به نام او ابلاغ شد.

۳- این روایت (۱) ذیلی دارد که همه روات فضلا غیر از ابی جارود آن را نقل کردند.

فرائض مرتبا نازل می شد و پیامبر بیان می کرد و امر ولایت که پیامبر مامور شد بیان کند آخرین فریضه بود و فرمود غیر این فریضه ای برای شما نخواهد آمد و این آخرین فریضه است.

۱- الکافی، کلینی، ج۱، ص۲۸۹، کتاب الحجه، باب ما نص الله عزوجل و رسوله علی الائمه، ح۴، اسلامیه.

۴- تصریح به ولایت امیرالمؤمنین است ضمن اینکه روایات مستفیضه ای داریم که شأن نزول این آیه امیرالمؤمنین است اما از نظر تأویل این آیه می گوید مراد از «الذین آمنوا» بقیه ائمه هم هستند.

۵- ولایتی که این روایت بیان می کند همان ولایتی است که برای خدا و رسول است. و نیز ولایت اولی الامر هم از آن استفاده می شود.

۶- عدم ابلاغ این ولایت مساوی با تمرد از فرمان انجام رسالت است و اگر این ابلاغ انجام نشود به منزله این است که پیامبر در هیچ مرحله رسالتش را انجام نداده است یعنی همه آن زحمات هدر است و پیامبر هیچ مزدی برای رسالت ندارد.

۲) «أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْعَلَاءِ قَالَ: ذَكَرْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَوْلَنَا فِي الْأَوْصِيَاءِ إِنَ طَاعَتَهُمْ مُفْتَرَضَةٌ قَالَ فَقَالَ نَعَمْ هُمُ الَّذِينَ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى (أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ) (۱) وَ هُمُ الَّذِينَ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَ (إِنَّما وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا) (۲) » (۳)

روایت معتبره است. ابوالعلاء می گوید جمعی بودیم خدمت امام صادق اعتقاد خودمان را درباره اوصیاء بیان کردیم و گفتیم که ما معتقدیم طاعت شما ائمه واجب است آیا درست است یا خیر؟ امام صادق(ع) فرمود صحیح است و جهت صحت آن این است که در مورد این اوصیا در دو جای قرآن ذکر شده یکی در (أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ) (۴) و مراد از اولی الامر همین است که شما اعتقاد دارید و دوم (إِنَّما وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا) (۵)

۱- نساء/سوره۴، آیه۵۹.

۲- مائده/سوره۵، آیه۶۱.

۳- الکافی، کلینی، ج۱، ص۱۸۷، ح۷، اسلامیه.

۴- نساء/سوره۴، آیه۵۹.

۵- مائده/سوره۵، آیه۶۱.

ملاحظه می فرمایید که امام «الذین آمنوا» را بر اولی الامر و امام معصوم تطبیق می دهد.

البته اولی الامر اوامر خودشان واجب الاطاعه است و اوامری که احکام را بیان می کند از طرف خداوند است و اطاعت از خداوند است اما اوامری که در امور اجتماعی دارند به عنوان خودشان است و واجب الاطاعه است.

۳) «عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عِيسَى عَنْ أَبِي عَبْدِاللَّهِ علیه السلام فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ (إِنَّما وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا) (۱) قَالَ إِنَّمَا يَعْنِي أَوْلَى بِكُمْ أَيْ أَحَقُّ بِكُمْ وَ بِأُمُورِكُمْ وَ أَنْفُسِكُمْ وَ أَمْوَالِكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا يَعْنِي عَلِيّاً وَ أَوْلَادَهُ الْأَئِمَّةَ علیهم السلام إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَهِ ثُمَّ وَصَفَهُمُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فَقَالَ (الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلاهَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكاهَ وَ هُمْ راكِعُونَ) (۲) وَ كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام فِي صَلَاهِ الظُّهْرِ وَ قَدْ صَلَّى رَكْعَتَيْنِ وَ هُوَ رَاكِعٌ وَ عَلَيْهِ حُلَّهٌ قِيمَتُهَا أَلْفُ دِينَارٍ وَ كَانَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله و سلم كَسَاهُ إِيَّاهَا وَ كَانَ النَّجَاشِيُّ أَهْدَاهَا لَهُ فَجَاءَ سَائِلٌ فَقَالَ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَلِيَّ اللَّهِ وَ أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ تَصَدَّقْ عَلَى مِسْكِينٍ فَطَرَحَ الْحُلَّهَ إِلَيْهِ وَ أَوْمَأَ بِيَدِهِ إِلَيْهِ أَنِ احْمِلْهَا فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فِيهِ هَذِهِ الْآيَهَ وَ صَيَّرَ نِعْمَهَ أَوْلَادِهِ بِنِعْمَتِهِ فَكُلُّ مَنْ بَلَغَ مِنْ أَوْلَادِهِ مَبْلَغَ الْإِمَامَهِ يَكُونُ بِهَذِهِ الصِّفَهِ مِثْلَهُ فَيَتَصَدَّقُونَ وَ هُمْ راكِعُونَ وَ السَّائِلُ الَّذِي سَأَلَ أَمِيرَالْمُؤْمِنِينَ علیه السلام مِنَ الْمَلَائِكَهِ وَ الَّذِينَ يَسْأَلُونَ الْأَئِمَّهَ مِنْ أَوْلَادِهِ يَكُونُونَ مِنَ الْمَلَائِكَهِ.» (۳)

احمد بن عیسی گفت حضرت امام صادق(ع) در مورد آیه شریفه (انما ولیکم الله) فرمود: ولی شما یعنی آنکسی که اولویت دارد به شما نسبت به خودتان و احق به شما است در امورتان و انفس و اموالتان «الله» و «رسول» و «الذین آمنوا» است.

ص: ۱۰۲

۱- مائده/سوره۵، آیه۵۵.

۲- مائده/سوره۵، آیه۵۵.

۳- الکافی، کلینی، ج ۱، ص۲۸۸، اسلامیه.

که ملاحظه می فرمایید معنی ولایت را تصریح می کند. و «الذین آمنوا» یعنی علی و اولاد او تا روز قیامت سپس خداوند آنها را توصیف کرد به اینکه زکات می دهند در حالی که در حال صلات هستند. البته از حرف اول که مصداق اول علی بر جای خودش باقی است.

بررسی روایت:

روایت احمد بن عیسی دو اختلاف با دیگر روایات دارد؛

اختلاف اول: نماز ظهر را به عنوان زمان واقعه مطرح کرده است که امیرالمؤمنین(ع) در رکوع رکعت دوم زکاه داده است.

اختلاف دوم: روایت حاضر مورد زکاه را حلّه و لباس ذکر کرده است در حالیکه در دیگر روایات انگشتر ذکر شده است.

در این روایت می گوید حله ای که هزار دینار ارزش داشت و نجاشی پادشاه حبشه برای پیامبر هدیه فرستاده بود بر دوش علی بود در این هنگام سائلی وارد مسجد شد و بر علی به عنوان ولی الله و اولی بالمؤمنین سلام کرد و گفت به من مسکین صدقه ای بده حضرت علی حله را از دوش خود افکند و به مسکین اشاره کرد که بردارد او برداشت و رفت و آیه شریفه (انما ولیکم الله) نازل شد.

مرحوم مجلسی (۱) بعد از اینکه سند روایت را معتبر می داند می فرماید این اختلاف با دیگر روایات قابل جمع است به اینکه ممکن است دوبار اتفاق افتاده و یک بار انگشتر داده و یک بار حله داده است.

در ادامه روایت امام می فرماید مرادشان از نعمت در جمله «و صیّر نعمه اولاده بنعمته» یعنی انفاق در نماز یعنی شبه این کاری که به علی توفیق داد برای انجام آن به بقیه ائمه هم داده و برای بقیه ائمه هم اتفاق افتاده

۱- مرآه العقول، علامه مجلسی، ج۳، ص۲۴۹، اسلامیه.

و سائل از ملائکه بوده که خدا او را به شکل بشر فرستاده برای اینکه شأن امیر و ایمان و اعتقاد او را برای مردم ظاهر کند و اتفاقات مشابه برای بقیه ائمه هم همینگونه بوده است.

۴) «عن المفضل عن ابی جعفر علیه السلام فی قوله (إِنَّما وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا) (۱) قال هم الائمه» (۲) این هم یک روایت مثل روایات قبلی است که می گوید مراد از «الذین آمنوا» امامان معصوم است.

پس اصل اینکه روایات در خصوص امیرالمؤمنین است در جای خودش باقی است ولی با این روایات تعمیم می دهد که خداوند ولایت ائمه را هم واجب کرده است.

تا اینجا دلیل از قرآن بر ولایت ائمه علیهم السلام بود. باقی برای بعد انشاءالله

ولایت فقیه (اثبات ولایت ائمه معصومین علیهم السلام) ۹۵/۰۸/۰۴

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: ولایت فقیه (اثبات ولایت ائمه معصومین علیهم السلام)

بحث اخلاقی: روش زندگی امام قبل و بعد از انقلاب؛ (انتشار عکس در قبل و بعد از انقلاب)

بحث فقهی: اثبات ولایت ائمه معصومین علیهم السلام:

دیروز برادر عزیز و گرامی یادآوری کردند که گاهی به مناسبت، مانند درس اخلاق مطابق معمول چهارشنبه ها در غیر چهارشنبه ها نیز گاهی تذکراتی راجع به خواسته ها و مطالبات حضرت امام و مقام معظم رهبری نسبت به طلاب و حوزه و جامعه داده شود که یادآوری خوبی بود. تشکر می کنیم و امیدواریم گاهی به مناسبت ها مطالبی به عرض برسانیم.

به نظرم آمد امروز راجع به حضرت امام و دیدگاه ایشان در مورد انتشار عکس ایشان که یک روش الهی بود در قبل از شروع نهضت و بعد از انقلاب مطلبی ذکر کنم. روش امام در مورد انتشار عکس ایشان قبل از شروع نهضت و بعد از آن کاملا متفاوت بود و بعد از انقلاب به کلی روش ایشان تغییر کرد.

۱- مائده/سوره۵، آیه۵۵.

۲- تفسیر العیاشی، عیاشی، ج۱، ص۳۲۹، العلمیه.

قبل از شروع انقلاب واقعا آنچه که از ایشان دیده می شود این بود که شخصی بود فانی فی الله به هیچ وجه اجازه نمی دادند از ایشان عکس بگیرند در حالیکه از دیگر آقایان و مراجع عکس می گرفتند و بین طلاب و حتی مردم توزیع می شد. حتی یک وقتی عکسی که از ایشان منتشر شده بود عکس خود ایشان نبود بلکه عکسی قلمی بود و عکاسی هما با نقاشی چهره

ایشـان انجـام داده بـود و تکـثیر کرد و خیلی هم طـالب داشت همچنین اجـازه نمی دادنـد در موقع رفت و برگشت برای درس حوزه جمعی همراه ایشان باشـند بلکه خودشان تنها برای درس که بعـد از درس آقای بروجردی دایر می شـد، به مسـجد اعظم می آمـد و برمی گشت. یک روز بعـد از اتمام درس در مسـجد اعظم در حالیکه امام در حال گذاشـتن عبا روی دوش خود و پـایین آمـدن از منبر بود یکی از طلبه هـا که می خواست برای سـلامتی ایشـان صـلوات بفرسـتد با صـدای بلنـد فریاد زد «برای سلامتی حضـرت آیه...» همانجا با صدای بلند فرمود ساکت و آن طلبه ساکت شد و امام بدین وسـیله از شـعاردهی به نفع خود جلوگیری می کرد. و نیز یـک بـار درسـشان که تمـام شـد مقارن شـد با پخش اذان از مسـجد اعظم و اذان درست هنگام تمام شدن درس ولی قبل از فرود ایشان از منبر پخش شد و ناراحت شدیم و سه نفر بودیم رفتیم به آن حجره زیر مناره و به آن طلبه ای که اذان گفته بود اعتراض کردیم که چرا صبر نکردی؟ و مقـداری تعرض و تندی کردیم. بعد این طلبه شب رفته بود منزل امام برای عذرخواهی که من خیال کردم درسـتان تمام شد وگرنه اذان را شروع نمی کردم. فردا امام در درسشان قبل از شروع درس تذکری دادند و فرمودند از آقایانی که به من علاقه و محبت دارند خواهش می کنم فقط قلبی باشد و ابراز نکنند.

ص: ۱۰۵

در مسجد سلماسی هم که تدریس داشتند مسجد پر می شد گاهی روی پله ها می ایستادند و می نشستند هرچه می گفتیم صندلی یا منبر بگذاریم که صدای شما برسد ایشان به احترام رئیس (آیه الله بروجردی) که منبر داشتند قبول نکردند البته آن وقت بلندگو هم نبود ولی صدای ایشان رسا بود و به زحمت می رسید. ولی بعد از آقای بروجردی ایشان را راضی کردیم که منبری تهیه کنیم ولی از ناحیه خود ایشان هیچ اقدامی نشد چند نفر طلبه پول جمع کردیم که یک منبر بسازیم هفده تومان هزینه منبر شد و من پنج تومان دادم و روز اولی که نشستند روی منبر سه پله ای درس نگفتند بلکه فقط موعظه کردند و فرمودند مرحوم نائینی هم برای درس گفتن بر روی منبر گریه کرد و گفت اینجا با آن پایین چند وجب بیشتر فاصله ندارد ولی نفس انسان موجب غرور انسان می شود و آیه شریفه (قُلْ إِنَّما أَعِظُكُمْ بِواحِدَهٍ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مَثْنی وَ فُرادی ثُمَّ تَتَفَكَّرُوا ما بِصاحِبِكُمْ مِنْ جِنَّهٍ إِنْ هُوَ إِلاَّ نَذِيرٌ لَكُمْ بَيْنَ يَدَیْ عَذابٍ شَديدٍ) (۱) را خواندند و نصیحت کردند که قیام لله داشته باشید و اگر جایی رفتید با یکدیگر رقابت نکنید و این قضیه را گفتند که یک شخصی از روحانیون در قم در درسها بودند که مدتی بود ایشان را ندیده بودم بعد از مدتی که دیدم گفتم کجایی گفت در فلان شهر روحانی مستقر شدم امام فرمودند گفتم در منطقه شما وضعیت چگونه است؟ گفت در مورد جایی که سه نماز جماعت برپا می شود چه بگویم؟ امام فرمودند گفتم این که خوب است. او گفت «کل یلعن بعضهم بعضا» هر جماعتی جماعت دیگر را لعن می کند و علیه یکدیگر تبلیغ می کنند.

۱- سبأ/سوره۳۴، آیه۴۶.

خلاصه روش ایشان قبل از شروع نهضت اینگونه بود که اجازه نمی دادند شعاری به نفع ایشان شود حتی یک روز بعد از درس در مسجد اعظم من یک سؤالی داشتم همراه ایشان از مسجد اعظم بیرون آمدم که سؤالم را بپرسم از فاصله درب مسجد اعظم تا خیابان ارم خیابان موزه بود که در طرف حرم و راسته مسجد اعظم مغازه نداشت و در طرف مقابل مغازه داشت روزها موقع آفتاب در زمستان مغازه دارانی که مشتری در برخی ساعات نداشتند برای استفاده از آفتاب به دیورا حرم تکیه می دادند و می نشستند من که همراه امام از مسجد بیرون آمدم و در خیابان موزه در پیاده رو به سمت خیابان ارم حرکت می کردیم مشاهده می کردم وقتی از مقابل این مغازه داران عبور می کردیم یک نفر بلند نشد و سلامی نکرد چون نمی شناختند یعنی امام در زمان آقای بروجردی سعی داشت شناخته نشود. بعد از فوت مرحوم آقای بروجردی همه بزرگان مجلس ترحیم به نام خود برگزار می کردند و اینکه چه کسی زودتر مجلس بگیرد دعوا بود اما به امام هرچه اصرار کردیم که یک مجلس ترحیم برگزار کند نپذیرفت در نهایت گویا شب هفدهم یا هجدهم بعد از فوت آقای بروجردی یک عده از شاگردان امام یک جلسه به نام امام برگزار کردند.

در رساله عملیه بعد از آقای بروجردی این همه رساله از بیوت دیگر مراجع کارتنی به مناطق مختلف ارسال می شد اما در بیت ایشان از یک عدد رساله خبری نبود که به یکی از مقلدان بدهند.

اما بعد از پیروزی روش عوض شد بخاطر اینکه قدرت و نفوذ رهبر جامعه باید بیشتر باشد و عکس و شعار را اجازه می داد که شعار بدهند یا عکس بگیرند و صد در صد اجازه می دادند حتی یک بار که خدمتشان بودیم به مزاح فرمودند مردم می آیند از یک طرف شعار می دهند «خدایا خدایا تا انقلاب مهدی خمینی را نگه دار» و بعد بلافاصله می گویند «اللهم عجل لولیک الفرج». کنایه از اینکه وقتی ظهور زودتر انجام شود عمر من هم کوتاه تر می شود.

بحث فقهی: اثبات ولایت ائمه معصومین علیهم السلام:

دلایل:

آیه اول: (إِنَّما وَلِیُّکُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذینَ آمَنُوا الَّذینَ یُقیمُونَ الصَّلاهَ وَ یُؤْتُونَ الزَّکاهَ وَ هُمْ راکِعُونَ) (۱)

گفتیم تصریح شد که آیه در شأن امیرالمؤمنین است و روایاتی خواندیم که برای بقیه ائمه هم می باشد.

آیه دوم: آیه دومی که می شود برای اثبات ولایت ائمه اطهار به آن تمسک کرد آیه شریفه (یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا أَطیعُوا اللَّهَ وَ أَطیعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِی الْأَمْرِ مِنْکُم) (۲) است.

اینجا خداوند امر می کند به اطاعت از خداوند و رسول و اولی الامر.

اطاعت خداوند به این است که تمام فرایض و دستورات او اطاعت شود و انجام شود و اطاعت رسول یعنی اطاعت اوامر او و البته اوامر پیامبر دو دسته است. یک دسته اوامری است که در احکام است مثل امر به نماز و روزه که همان اوامر خداوند است یعنی به طور مجاز می گوییم امر پیامبر چون مبین احکام خداست گرچه بالعرض به پیامبر نسبت داده می شود که امر پیامبر است اما بالاصاله امر خداست. و دسته دوم اوامری است که برای تدبیر امور ملت و رهبری جامعه است که دستورات خود پیامبر است پس این دستورات هم وجوب اطاعت دارد. پس از همین که این اطلاق آیه این اوامر را شامل می شود معلوم می شود که پیامبر حق اعمال ولایت را دارد. و شاید نکته اینکه تکرار شده است و دوبار کلمه «اطیعوا» آمده است این باشد که دو نوع اطاعت است یکی اطاعت از خود پیامبر است که پیامبر بالذات واجب الاطاعه است چون خودش در امور جاری مردم دستور می دهد و نوعی دیگر اینکه پیامبر بالتبع واجب الاطاعه است یعنی چون پیامبر دستور خدا را بیان می کند واجب الاطاعه است لذا کلمه «اطیعوا» تکرار شد. به هر حال؛ از اینکه پیامبر به دو نوع واجب الاطاعه است معلوم می شود که حق تدبیر امور را دارد. اما امروز بحث ما فعلا در قسمت سوم آیه است یعنی (أُولِی الْأَمْرِ) (۳) که اطاعتشان واجب است.

ص: ۱۰۸

۱- مائده/سوره۵، آیه۵۵.

۲- نساء/سوره۴، آیه۵۹.

۳- نساء/سوره۴، آیه۵۹.

معنای اولی الامر:

اولی الامر یعنی صاحبان امر و امر به معنی این است که رویـدادها و مسائل مربوط به جامعه است زیرا خطاب به مومنین است و مراد اوامر و نواهی است که در حیطه رهبری جامعه است پس معلوم می شود که عده ای هستند که اولی الامر هستند حال باید ببینیم مصـداق این اولی الامـر چه کسانی هستند که در قرآن اطاعت از آنهـا واجب شـده و از ظـاهر قرآن هم مصـادیق قابل شناسایی نیست پس باید از روایات کمک بگیریم البته کسی که اولی الامر شده مسلما باید ویژگی هایی داشته باشد و ویژگی ها را هم باید از روایات استفاده کنیم.

روایات مصادیق اولی الامر:

صحیحه ابی بصـیر (۱) «قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ (أَطِیعُوا اللَّهَ وَ أَطِیعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِی الْأَمْرِ مِنْکُمْ) (۲) » ابوبصـیر گویـد در مـورد آیـه شـریفه (أَطِیعُوا اللَّهَ وَ أَطِیعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِی الْأَمْرِ مِنْکُمْ) (۳) » از حضـرت امـام صـادق(ع) در شـأن نزول این آیه پرسـیدم «فَقَالَ نَزَلَتْ فِی عَلِیِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ وَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَیْنِ علیهم السلام» آن حضـرت فرمود آیه شـریفه در شأن حضرت علی بن ابیطالب و امام حسن و امام حسـینعلیهم السـلام نازل شـده است. «فَقُلْتُ لَهُ إِنَّ النَّاسَ یَقُولُونَ فَمَا لَهُ لَمْ یُسَمِّ عَلِیّاً وَ أَهْلَ بَیْتِهِ علیهم السلام فِی کِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ» عرض کردم مردم می گوینـد پس چرا خداوند نام علی و فرزندانش را صـریحا در قرآن ذکر نکرده است؟ «قَالَ فَقَالَ قُولُوا لَهُمْ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم نَزَلَتْ عَلَیْهِ الصَّلَاةُ وَ لَمْ یُسَمِّ اللَّهُ لَهُمْ ثَلَاثاً وَ لَا أَرْبَعاً حَتَّی کَانَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم هُوَ الَّذِی فَسَّرَ ذَلِکَ لَهُمْ» حضـرت امام صادق(ع) فرمود به مردم بگوییـد بر پیامبر خـدا که درود خـدا بر او و آلش باد حکم نماز نازل شد امام مشـخص نکرد که سه رکعت یا چهار رکعت باشد تا اینکه پیامبر آیه را تفسـیر کرد و رکعات آن را مشخص کرد. «وَ نَزَلَتْ عَلَیْهِ الزَّکَاةُ وَ لَمْ یُسَمِّ لَهُمْ مِنْ کُلِّ أَرْبَعِینَ دِرْهَماً دِرْهَمٌ حَتَّی کَانَ رَسُولُ اللَّهِ صـلی الله علیه و آله و سلم هُوَ الَّذِی فَسَّرَ ذَلِکَ لَهُمْ» و نیز آیه زکات بر پیامبر نـازل شـد امـا مشـخص نشـد که از هر چهل درهم یک درهم زکات دارد تا اینکه رسول الله آیه زکات را تفسـیر نمود. «وَ نَزَلَ الْحَجُّ فَلَمْ یَقُلْ لَهُمْ طُوفُوا أُسْبُوعاً حَتَّی کَانَ رَسُولُ اللَّهِ صـلی الله علیه و آلی و سلم هُوَ الَّذِی فَسَّرَ ذَلِکَ لَهُمْ» سپس آیه حج نازل شـد امـا نگفت هفت شوط طواف لازم است تا اینکه رسول الله آیه را تفسیر کرد و بیان نمود که اشواط هفتگانه واجب است. «وَ نَزَلَتْ (أَطِیعُوا اللَّهَ وَ أَطِیعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِی الْأَمْرِ مِنْکُمْ) (۴) وَ نَزَلَتْ فِی عَلِیٍّ وَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَیْنِ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم فِی عَلِیٍّ مَنْ کُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِیٌّ مَوْلَاهُ وَ قَالَ صلی الله علیه و آله و سلم أُوصِیکُمْ بِکِتَابِ اللَّهِ وَ أَهْلِ بَیْتِی فَإِنِّی سَأَلْتُ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَنْ لَا یُفَرِّقَ بَیْنَهُمَا حَتَّی یُورِدَهُمَا عَلَیَّ الْحَوْضَ فَأَعْطَانِی ذَلِکَ وَ قَالَ لَا تُعَلِّمُوهُمْ فَهُمْ أَعْلَمُ مِنْکُمْ وَ قَالَ إِنَّهُمْ لَنْ یُخْرِجُوکُمْ مِنْ بَابِ هُدًی وَ لَنْ یُدْخِلُوکُمْ فِی بَابِ ضَلَالَهٍ» و نیز آیه شـریفه (أَطِیعُوا اللَّهَ وَ أَطِیعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِی الْأَمْرِ مِنْکُمْ) (۵) در مورد امـام علی و امام حسن و امام حسین علیهم السـلام نازل شـد و پیامبر در تفسـیر آیه در مورد علی فرمود هر کسـی من مولای اویم علی مولای اوست و نیز فرمود در مورد کتـاب خـدا و اهـل بیت خودم به شـما سـفارش می کنم. زیرا من از خـدا خواسـتم بین قرآن و اهـل بیت من جـدایی نباشـد تـا اینکه در کنـار حـوض کـوثر مرا ملاقـات کننـد و خداونـد این دعـای مرا مسـتجاب کرد. و فرمود اهل بیت من اعلم از همه شـما هستند و نیز فرمود اهل بیت من شما را از مسیر هدایت خارج نمی کنند و در مسـیر گمراهی وارد نمی کنند. «فَلَوْ سَکَتَ رَسُولُ اللَّهِ صـلی الله علیه و آله و سـلم فَلَمْ یُبَیِّنْ مَنْ أَهْلُ بَیْتِهِ لَادَّعَاهَا آلُ فُلَانٍ وَ آلُ فُلَانٍ» و اگر پیـامبر سـکوت می کرد و شـأن و مقام اهل بیت خود را مشـخص نمی کرد و معلوم نمی کرد اهل بیت من چه

کسانی هستند البته آل فلان و آل فلان بعد از پیامبر ادعا می کردند ما اهل بیت پیامبریم. «وَ لَکِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَنْزَلَهُ فِی کِتَابِهِ تَصْدِیقاً لِنَبِیِّهِ صلی الله علیه و آله و سلم (إِنَّما یُرِیدُ اللَّهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ وَ یُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیراً) (۶) فَکَانَ عَلِیٌّ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَیْنُ وَ فَاطِمَهُ علیهم السلام» و به همین خاطر خداوند آیه شریفه تطهیر را در شأن اهل بیت پیامبر و برای تأیید ادعای پیامبر نازل کرد و علی و حسن و حسین و فاطمهعلیهم السلام جزء اهل بیت پیامبر شمرده شدند. «فَأَدْخَلَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم تَحْتَ الْکِسَاءِ فِی بَیْتِ أُمِّ سَلَمَهَ ثُمَّ قَالَ اللَّهُمَّ إِنَّ لِکُلِّ نَبِیٍّ أَهْلًا وَ ثَقَلًا وَ هَؤُلَاءِ أَهْلُ بَیْتِی وَ ثَقَلِی» سپس پیامبر همان افراد را در خانه ام سلمه تحت الکساء قرار داد و گفت خدایا هر پیامبر اهل بیتی دارد و این افراد تحت الکساء اهل بیت من هستند. «فَقَالَتْ أُمُّ سَلَمَهَ أَ لَسْتُ مِنْ أَهْلِکَ فَقَالَ إِنَّکِ إِلَی خَیْرٍ وَ لَکِنَّ هَؤُلَاءِ أَهْلِی وَ ثِقْلِی» و ام سلمه عرض کرد یا رسول الله آیا من جزء اهل بیت شما نیستم؟ پیامبر فرمود تو در راه خیر هستی اما اینها اله بیت و میوه دل من هستند. «فَلَمَّا قُبِضَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم کَانَ عَلِیٌّ أَوْلَی النَّاسِ بِالنَّاسِ لِکَثْرَهِ مَا بَلَّغَ فِیهِ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم وَ إِقَامَتِهِ لِلنَّاسِ وَ أَخْذِهِ بِیَدِهِ» وقتی پیامبر اسلام به رحمت خدا رفت علی بن ابیطالب باقی مانده بود در حالیکه به خاطر تبلیغ فراوان پیامبر و گرفتن دست علی و معرفی او به مردم حضرت علی اولاترین فرد از مردم به خود مردم بود. «فَلَمَّا مَضَی عَلِیٌّ لَمْ یَکُنْ یَسْتَطِیعُ عَلِیٌّ وَ لَمْ یَکُنْ لِیَفْعَلَ أَنْ یُدْخِلَ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِیٍّ وَ لَا الْعَبَّاسَ بْنَ عَلِیٍّ وَ لَا وَاحِداً مِنْ وُلْدِهِ» و حضرت علی در حالی به شهادت رسید که بر اساس حکم خدا نمی توانست محمد بن علی (حنفیه) و یا حضرت عباس بن علی را به عنوان جانشین خود معرفی کند. «إِذاً لَقَالَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَیْنُ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی أَنْزَلَ فِینَا کَمَا أَنْزَلَ فِیکَ فَأَمَرَ بِطَاعَتِنَا کَمَا أَمَرَ بِطَاعَتِکَ وَ بَلَّغَ فِینَا رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم کَمَا بَلَّغَ فِیکَ وَ أَذْهَبَ عَنَّا الرِّجْسَ کَمَا أَذْهَبَهُ عَنْکَ» و دلیل عدم توانایی حضرت علی بر معرفی محمد بن حنفیه و یا عباس بن علی برای جانشینی خود این بود که حضرت امام حسن(ع) و امام حسین(ع) می توانستند بگویند خداوند همانگونه که در مورد جانشینی تو آیه نازل کرد و همانگونه که مردم را مأمور کرد که از تو اطاعت کنند همان مردم را مأمور ساخت که بعد تو از ما اطاعت کنند و همانگونه که رسول الله برای جانشینی تو تبلیغ کرد برای جانشینی ما نیز تبلیغ کرد. «فَلَمَّا مَضَی عَلِیٌّ عَلَیهِ السَّلام کَانَ الْحَسَنُ علیه السلام أَوْلَی بِهَا لِکِبَرِهِ فَلَمَّا تُوُفِّیَ لَمْ یَسْتَطِعْ أَنْ یُدْخِلَ وُلْدَهُ وَ لَمْ یَکُنْ لِیَفْعَلَ ذَلِکَ وَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ یَقُولُ (وَ أُولُوا الْأَرْحامِ بَعْضُهُمْ أَوْلی بِبَعْضٍ فِی کِتابِ اللَّهِ) (۷) فَیَجْعَلَهَا فِی وُلْدِهِ» وقتی حضرت علی به شهادت رسید امام حسن چون برادر بزرگتر بود بعد از پدر اولاترین فرد از مردم به خود مردم بود اما در وقت شهادت با اینکه قرآن می گوید برخی از بستگان مقدم بر دیگران هستند و قهرا پسر بر برادر مقدم است امام حسن نتوانست فرزند خود را جانشین خود قرار دهد. «إِذاً لَقَالَ الْحُسَیْنُ أَمَرَ اللَّهُ بِطَاعَتِی کَمَا أَمَرَ بِطَاعَتِکَ وَ طَاعَهِ أَبِیکَ وَ بَلَّغَ فِیَّ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم کَمَا بَلَّغَ فِیکَ وَ فِی أَبِیکَ وَ أَذْهَبَ اللَّهُ عَنِّی الرِّجْسَ کَمَا أَذْهَبَ عَنْکَ وَ عَنْ أَبِیکَ» دلیل عدم توانایی امام حسن بر معرفی فرزند خودش برای جانشینی این بود که امام حسین می توانست بگوید خداوند همانگونه که به اطاعت از تو و پدرت امر کرده است بر اطاعت از من نیز امر کرده است و همانگونه که پیامبر ولایت تو و پدرت را برای مردم ابلاغ کرده است ولایت مرا نیز به مردم ابلاغ کرده است و همانگونه که از تو و پدرت رجس و پلیدی را دور ساخته است از من نیز پلیدی را دور ساخته است. «فَلَمَّا صَارَتْ إِلَی الْحُسَیْنِ علیه السلام لَمْ یَکُنْ أَحَدٌ مِنْ أَهْلِ بَیْتِهِ یَسْتَطِیعُ أَنْ یَدَّعِیَ عَلَیْهِ کَمَا کَانَ هُوَ یَدَّعِی عَلَی أَخِیهِ وَ عَلَی أَبِیهِ لَوْ أَرَادَا أَنْ یَصْرِفَا الْأَمْرَ عَنْهُ وَ لَمْ یَکُونَا لِیَفْعَلَا ثُمَّ صَارَتْ حِینَ أَفْضَتْ إِلَی الْحُسَیْنِ ع فَجَرَی تَأْوِیلُ هَذِهِ الْآیَهِ (وَ أُولُوا الْأَرْحامِ بَعْضُهُمْ أَوْلی بِبَعْضٍ فِی کِتابِ اللَّهِ) (۸) » وقتی حضرت امام حسین عهده دار امامت شد هیچ کس از بستگانش نمی توانستند بر علیه او ادعایی داشته باشند در حالیکه اگر پدرش و برادرش می خواستند امامت را از او دور کنند و به دیگران بسپارند او می توانست علیه آنها ادعا کند و اقدام کند هرچند که پدر و برادرش بر اساس حکم

خدا هرگز نمی توانستند چنین ادعایی داشته باشند. «ثُمَّ صَارَتْ مِنْ بَعْدِ الْحُسَيْنِ لِعَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ ثُمَّ صَارَتْ مِنْ بَعْدِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ إِلَى مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ علیهم السلام وَ قَالَ الرِّجْسُ هُوَ الشَّكُّ وَ اللَّهِ لَا نَشُكُّ فِي رَبِّنَا أَبَداً.» در نهایت بعد از شهادت امام حسین(ع) امامت و خلافت به امام سجاد(ع) و بعد از امام زین العابدین(ع) به امام باقر(ع) و همچنان (تا امام دوازدهم امامت) ادامه دارد. امام باقر(ع) در آخر فرمود ای ابوبصیر رجس همان شک است و به خدا قسم ما هرگز در خداوند شک نمی کنیم.

ص: ۱۰۹

۱- الکافی، کلینی، ج۱، ص۲۸۸، ط اسلامیه.

۲- نساء/سوره۴، آیه۵۹.

۳- نساء/سوره۴، آیه۵۹.

۴- نساء/سوره۴، آیه۵۹.

۵- نساء/سوره۴، آیه۵۹.

۶- احزاب/سوره۳۳، آیه۳۳.

۷- نساء/سوره۴، آیه۱.

۸- نساء/سوره۴، آیه۱.

در مرآه العقول (۱) در مورد شأن نزول آیه می فرماید مراد این است که حین نزول آیه این سه نفر امام علی(ع) و امام حسن(ع) و امام حسین(ع) بودند نه اینکه مختص این سه نفر باشد و قرائنی هم داریم که شامل بقیه ائمه هم می شود.

ولایت فقیه (اثبات ولایت ائمه معصومین علیهم السلام) ۹۵/۰۸/۰۵

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: ولایت فقیه (اثبات ولایت ائمه معصومین علیهم السلام)

موضوع اخلاقی: سبک زندگی اسلامی:

در مورد سبک زندگی اسلامی و چگونگی معاشرت با دیگران گفتیم در اخوت و برادری باید صداقت باشد و اگر چنانچه انسان با دیگران بنای اخوت و برادری دارد باید در این ادعای اخوت صداقت داشته باشد و اگر دو رنگی داشته باشد. در روایات به عنوان ذولسانین مطرح است و عقوبت شدیدی هم دارد. و نیز گفتیم اگر با دیگری بنای برادری می گذارد و انگیزه اش این است که از حالات او خبردار شود با این قصد که اطلاعات و یا فیلم و عکس و غیره روزی آبروی او را ببرد و افشا نماید مرحوم مجلسی (۲) می فرماید «من اعظم الخیانه فی الصداقه و الاخوه» از بزرگترین خیانت در صداقت و برادری است.

و در روایتی خواندیم «عَبْدِاللَّهِ بْنِ بُکَیْرٍ عَنْ زُرَارَهَ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ وَ أَبِی عَبْدِاللَّهِ(ع) قَالا أَقْرَبُ مَا یَکُونُ الْعَبْدُ إِلَی الْکُفْرِ أَنْ یُوَاخِیَ الرَّجُلَ عَلَی الدِّینِ فَیُحْصِیَ عَلَیْهِ عَثَرَاتِهِ وَ زَلَّاتِهِ لِیُعَنِّفَهُ بِهَا یَوْماً مَا.» (۳) (۴) (۵)

ص: ۱۱۰

۱- مرآه العقول، علامه مجلسی، ج۳، ص۲۱۳، ط اسلامیه.

۲- مرآه العقول، علامه مجلسی، ج۱۰، ص۳۹۹، دار الکتب الاسلامیه.

۳- الکافی، کلینی، ج۲، ص۳۵۴، اسلامیه.

۴- مرآه العقول، علامه مجلسی، ج۱۰، ص۳۹۹، ح۱، دار الکتب الاسلامیه.

۵- وسائل الشیعه، حر عاملی، ج۱۲، ص۲۷۴، کتاب الحج، أبواب احکام العشره فی السفر و الحضر، باب ۱۵۰، ح۲، آل البیت.

عبدالله بن بکیر گوید زراره گفت امام باقر(ع) و امام صادق(ع) هر دو فرمودند نزدیکترین حالت بنده به کفر این است که با برادر دینی خود دوست شود تا بر لغزش ها و خطاهایش دسترسی پیدا کند که یک روزی علیه او استفاده کند.

و یا در روایت دیگر خواندیم «ابْنِ بُکَیْرٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ(ع) قَالَ: أَبْعَدُ مَا یَکُونُ الْعَبْدُ مِنَ اللَّهِ أَنْ یَکُونَ الرَّجُلُ یُوَاخِیَ الرَّجُلَ وَ هُوَ یَحْفَظُ عَلَیْهِ زَلَّاتِهِ لِیُعَیِّرَهُ بِهَا یَوْماً مَا.» (۱) (۲) (۳)

ابن بکیر گوید حضرت امام صادق(ع) فرمود دورترین حالت بنده خدا از خداوند این است که با افراد طرح برادری ببندد تا لغزش هایش را بفهمد و نگه دارد که یک روزی علیه او استفاده کند.

و در روایت دیگر «عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَاعَبْدِاللَّهِ(ع) يَقُولُ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ(ص) يَا مَعْشَرَ مَنْ أَسْلَمَ بِلِسَانِهِ وَ لَمْ يُخْلِصِ الْإِيمَانَ إِلَى قَلْبِهِ لَا تَذُمُّوا الْمُسْلِمِينَ وَ لَا تَتَبَّعُوا عَوْرَاتِهِمْ فَإِنَّهُ مَنْ تَتَبَّعَ عَوْرَاتِهِمْ تَتَبَّعَ اللَّهُ عَوْرَتَهُ وَ مَنْ تَتَبَّعَ اللَّهُ تَعَالَى عَوْرَتَهُ يَفْضَحْهُ وَ لَوْ فِي بَيْتِهِ.» (۴) (۵) (۶)

که می گفت با پیامبر نماز می خواندیم و به مجرد تمام شدن نماز پیامبر جلوی در مسجد آمدند و فریاد زدند «یا معشر الناس من اسلم بلسانه» (و این عبارت اخری یا ایها المنافقین است) ای مردمی که به زبان مسلمانی را اقرار کردید و ایمان خالصانه قلبی ندارید؛ سرّ برادرتان را افشا نکنید و اگر کسی نسبت به دیگران تتبع نماید خداوند نسبت به او تتبع خواهد نمود که در این صورت در بین مردم رسوا خواهد شد حتی اگر در جوف بیتش باشد یعنی خداوند ستاریت خود را کنار می گذارد و به ملائکه هم می گوید پرده را بردارید و هم در دنیا و هم در آسمانها رسوا می شود که از گناهکاران است.

۱- الکافی، کلینی، ج۲، ص۳۵۵، اسلامیه.

۲- مرآه العقول، علامه مجلسی، ج۱۰، ص۴۰۳، ح۷، دار الکتب الاسلامیه.

۳- وسائل الشیعه، حر عاملی، ج۱۲، ص۲۷۴، کتاب الحج، أبواب احکام العشره فی السفر و الحضر، باب۱۵۰، ح۱، آل البیت.

۴- الکافی، کلینی، ج۲، ص۳۵۴، اسلامیه.

۵- مرآه العقول، علامه مجلسی، ج۱۰، ص۴۰۰، ح۲، دار الکتب الاسلامیه.

۶- وسائل الشیعه، حر عاملی، ج۱۲، ص۲۷۵، کتاب الحج، أبواب احکام العشره فی السفر و الحضر، باب۱۵۰، ح۳، آل البیت.

و در قرآن می فرمایـد (قُـلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلكِنْ قُولُوا أَسْـلَمْنَا وَ لَمَّا يَـدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ وَ إِنْ تُطِيعُوا اللَّهَ وَ رَسُولَهُ لاَ يَلِتْكُمْ مِنْ أَعْمَالِكُمْ شَيْئاً إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ) (۱) ای پیامبر به آنها بگو شما ایمان نیاوردید بلکه تسلیم شدید.

در همین مورد بابی در اصول کافی داریم بنام «باب التعيير» (۲) یعنی عیب جویی که متاسفانه الان در جامعه مرسوم شده است و یکی از نواقصـی است که بین جـامعه مـا وجود دارد و در این بـاب روایتی است «عَنْ أَبِي عَبْـدِاللَّهِ(ع) قَالَ: مَنْ أَنَّبَ مُؤْمِناً أَنَّبَهُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَهِ.» (۳)

أنَّبَ یعنی توبیخ کردن و سـرزنش و ملامت کردن یعنی کسی که عیب بگیرد رفتار مومنی را خداوند همین کار را نسبت به او انجام می دهـد یعنی خداونـد کاری می کنـد که گناهانش افشا بشود حتی در روایتی که در ذیل می خوانیم می فرماید «ابتلاه الله بمثله» همین عیبی که از یـک برادر دینی نگه داشت تا او را رسوا کنـد نمی میرد تا مثل آن را خودش مرتکب شود و رسوا شود سپس می میرد.

«عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ أَبِي عَبْدِاللَّهِ(ع) قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ(ص) مَنْ أَذَاعَ فَاحِشَةً كَانَ كَمُبْتَدِئِهَا وَ مَنْ عَيَّرَ مُؤْمِناً بِشَيْ ءٍ لَمْ يَمُتْ حَتَّى يَرْكَبَهُ.» (۴)

کسی که یک گناهی که عقوبت شدیدی دارد را شایع کند و منتشر کند مانند کسی است که آن فعل را انجام داده است یعنی عقوبتش مانند اوست.

و در ادامه می فرماید «وَ مَنْ عَيَّرَ مُؤْمِناً بِشَيْ ءٍ لَمْ يَمُتْ حَتَّى يَرْكَبَهُ.» (۵)

۱- حجرات/سوره۴۹، آیه۱۴.

۲- الکافی، کلینی، ج۲، ص۳۵۶، اسلامیه.

۳- الکافی، کلینی، ج۲، ص۳۵۶، ح۱، اسلامیه.

۴- الکافی، کلینی، ج۲، ص۳۵۶، ح۲، اسلامیه.

۵- الکافی، کلینی، ج۲، ص۳۵۶، ح۲، اسلامیه.

و کسی که عیب مومنی را بگیرد نمی میرد حتی اینکه خودش مرتکب آن عیب شود.

اتفاقا در عرف همین نکته بین برخی مؤمنین مرسوم بود که پیران به بچه ها می گفتند عیب دیگران را نگو که خود دچار آن عیب می شوی.

البته عیبی که دیگری انجام داده اگر حفظ کند برای به رخ کشیدن بد است ولی اگر به خودش دوستانه بگوید این خوب است و نصح و نهی از منکر، است.

بحث فقهی:

در آیه (یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا أَطیعُوا اللَّهَ وَ أَطیعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِی الْأَمْرِ مِنْکُم) (۱) بحث می کردیم.

گفتیم از این آیه استفاده می شود که خداوند همان منصب ولایتی که برای خودش و پیامبر است را برای بقیه ائمه اطهار هم قرار داده است.

زیرا آیه خطاب به مومنین است که واجب است که از خداوند و پیامبر اطاعت کنید و اطاعت خدا واضح است و اطاعت رسول و اولی الامر یعنی اوامر آنها را اطاعت کند که دو گونه امر دارند یکی اینکه مردم را ترغیب به احکام دین می فرمایند اینگونه اوامر اطاعت آن در حقیقت اطاعت از خداوند است و پیامبر امر خدا را دارد می رساند و در واقع همان ارشاد به حکم عقل است و پیامبر مبلغ احکام الهی است و اطلاق (وَ أَطیعُوا الرَّسُولَ) (۲) هم شامل اینجا می شود.

دوم اوامری است که تدبیر امور مردم و تکفل امور ناس است که این مصداق حقیقی (أَطیعُوا اللَّهَ وَ أَطیعُوا الرَّسُولَ) (۳) است.

از اینکه خداوند واجب می کند که باید اطاعت کنی می یابیم پیامبر یک چنین حقی دارد پس ولایت دارد و همان ولایتی که خداوند دارد پیامبر هم دارد و پیامبر حق تصدی گری دارد و الا امر خداوند معنی نخواهد داشت.

ص: ۱۱۳

۱- نساء/سوره۴، آیه۵۹.

۲- نساء/سوره۴، آیه۵۹.

۳- نساء/سوره۴، آیه۵۹.

گفتیم مصداق اولی الامر چه کسانی هستند که اطاعت از آنان فرض است.

از یک جهت استفاده می کنیم (گرچه در قرآن صریحا نیامد) که اولی الأمر کسانی هستند که حتما باید معصوم باشند به جهت اینکه خداوند اطاعت از آنها را علی الاطلاق واجب نموده است حتی عدالت را نمی گوییم کسی که عادل است عمدا گناه نمی کند ولی سهوا خطا می کند لذا خداوند اطاعت از چنین کسی را واجب نمی کند لذا نمی گوییم شرط در اولی الأمر عدالت است بلکه می گوییم شرط اولی الأمر عصمت است پس قبل از اینکه مصداق اولی الأمر را بیان کنیم از آیه می فهمیم که این اولی الأمر باید معصوم باشد از خود آیه که می گوید (یا ایها الذین آمنوا) می دانیم که خطاب به مؤمنین است و معلوم می شود که در بین خود امت یک امور و مسائل و حوادثی است که نیاز به تدبیر دارد و آن کسی که می خواهد زمام تدبیر را به دست بگیرد باید معصوم باشد.

و روایات هم داریم که می گوید مصداق اولی الأمر در آیه شریفه امامان معصوم هستند دیروز روایت ابوبصیر را که در اصول کافی (۱) آمده بود خواندیم در آن روایت حضرت امام صادق(ع) به طور مفصل مصداق را مطرح کردند و در آخر روایت مرحوم مجلسی در مرآه العقول (۲) می فرماید چون این سه بزرگوار (حضرت امام علی و حضرت امام حسن و حضرت امام حسین علیهم السلام) در زمان نزول این آیه حضور داشتند این سه مصداق ذکر شده و الا تمام ائمه را شامل می شود و همه امامان معصوم مصداق اولی الأمر هستند و چون وقتی امام سه مصداق را بیان کرد راوی پرسید مردم می گویند که چرا اسم برده نشده؟ امام فرمود به مردم بگو خداوند نماز را واجب کرد ولی کیفیت آن را بیان ننمود و نیز زکات و حج و دیگر احکام الهی را واجب نمود لکن بیان کیفیت آن را بعهده پیامبر گذاشت و نیز اطاعت از اولی الأمر را بیان کرد و پیامبر در مورد حضرت علی(ع) فرمود «الست اولی بکم من انفسکم» و چون از قبل آیه (النبی اولی بالمؤمنین) نازل شده بود که پیامبر اقرار گرفت آیا من مولی هستم؟ همه پاسخ مثبت دادند و بعد فرمود «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ» (۳) هر کس من مولای او هستم علی هم مولای اوست.

۱- الکافی، کلینی، ج ۱، ص۲۸۸، اسلامیه.

۲- مرآه العقول، علامه مجلسی، ج۳، ص۲۱۳، اسلامیه.

۳- الکافی، کلینی، ج ۱، ص۲۹۴، اسلامیه.

مرحوم مجلسی (۱) از ابن ابی الحدید نقل می کند «ذکر جماعه من شیوخنا البغدادیین أن عده من الصحابه و التابعین و المحدثین کانوا منحرفین عن علی علیه السلام قائلین فیه السوء و منهم من کتم مناقبه و أعان أعداءه میلا مع الدنیا و إیثارا للعاجله فمنهم أنس بن مالک» گروهی از اساتید ما نقل کردند که برخی از صحابه و تابعین و محدثین از علی رویگردان بودند و در موردش بدگویی می کردند و بهانه تراشی می کردند و نیز خوبی های علی را کتمان می کردند و هرگز از علی تعریف و تمجید نمی کردند این حرکات هم به خاطر منافع عاجل دنیا بود حتی انس بن مالک هم یکی از همان مخالفین بود. «ناشد علی علیه السلام الناس فی رحبه القصر أو قال رحبه الجامع بالکوفه أیکم سمع رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یقول من کنت مولاه فعلی مولاه فقام اثنا عشر رجلا فشهدوا بها و أنس بن مالک فی القوم لم یقم فقال له یا أنس ما یمنعک أن تقوم فتشهد و لقد حضرتها فقال یا أمیر المؤمنین کبرت و نسیت فقال اللهم إن کان کاذبا فارمه بها بیضاء لا تواریها العمامه قال طلحه بن عمیر فو الله لقد رأیت الوضح به بعد ذلک أبیض بین عینیه» (۲) در محلی از کوفه که جمعی هم حضور داشتند امیرالمومنین مردم را قسم داد که چه کسی از پیامبر این جمله «من کنت مولاه فعلی مولاه» را شنید ۱۲ نفر بلند شدند و شهادت دادند که بودیم و شنیدیم و انس بن مالک هم بود ولی بلند نشد امیرالمؤمنین فرمود: ای انس چه چیز باعث شد که بلند نشدی حال آنکه حاضر بودی و در غدیر بودی و گفت ای امیرالمؤمنین پیر شدم و فراموش کردم حضرت امیر دعا کردند و فرمودند خدایا اگر دروغ می گوید یک سفیدی (مرض پیسی) در سر و صورتش قرار ده که با عمامه هم نتواند بپوشاند طلحه بن عمیر می گوید به خدا قسم من خودم دیدم بین دو چشمش یک لکه آن سفیدی پیدا شد. و اگر می خواست با عمامه آن پیسی را بپوشاند جلو چشمش گرفته می شد.

۱- مرآه العقول، علامه مجلسی، ج۳، ص۲۱۳، اسلامیه.

۲- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج۴، ص۷۴، کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی.

ادامه بحث برای بعد.

ولایت فقیه (اثبات ولایت ائمه معصومین علیهم السلام) ۹۵/۰۸/۰۹

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: ولایت فقیه (اثبات ولایت ائمه معصومین علیهم السلام)

دو تذکر:

تذکر اول: دیروز درس ها بمناسبت فوت آیت الله طباطبائی قمی تعطیل بود.

در سفری که کربلا مشرف شده بودیم خبر دادند که آیت الله حاج آقا حسین قمی مرحوم شده و جنازه را برای دفن به نجف آوردند برای تشییع جنازه رفتیم و اصطکاکی بین اهالی نجف و کربلا بود و چون ایشان عالم کربلا بود و آوردند نجف لذا از ناحیه نجف استقبالی از ایشان نشد حتی وقتی جنازه از بازار که رد می شد تا به صحن برسد بازار تعطیل نشد فقط همین مقدار که جنازه از جلوی مغازه رد می شد مغازه را می بستند و بعد از رد شدن جنازه مجددا مغازه را باز می کردند از مبارزین بودند ولی از عمده اشکالاتی که به ایشان شد این بود که به عراق رفتند و بعد به ایران بازگشتند و فرزند ایشان حاج آقا تقی قمی راجع به انقلاب اسلامی حرکتی نداشتند و اشکالی برای ایشان بود لذا اقدامی علیه ایشان شد در اوائل انقلاب و ایشان به کناری رانده شد و از نظر علمی فرد باسوادی بود که مرحوم آقای خویی که می گویند به سه نفر اجازه کتبی اجتهاد داده است یکی همین سیدتقی طباطبائی قمی بود البته برادر دیگرشان آقاحسن طباطبائی بودند که در مشهد بودند و چند سال پیش مرحوم شد علی ای حال بجا بود این تعطیلی که ما در شورای عالی موافقت کردیم و مدیریت هم موافقت کردند و دیشب هم مقام معظم رهبری پیام تسلیتی گفتند.

تذکر دوم: جلسه قبلی قرار گذاشتیم در مورد حضور آقای شمخانی در جامعه مدرسین صحبتی داشته باشیم که می گذاریم برای فردا و اکنون بطور خلاصه می گویم آقای شمخانی رئیس شورای عالی امنیت ملی روز جمعه قم بود دیداری با مراجع داشت و به ما هم زنگ زدند که با جامعه مدرسین دیداری دارد شما هم بیایید من رفتم و صحبت های خوبی هم شد و سوالاتی شد و مهم بود و فرصت نشد جواب بدهد ولی قرار شد جلسه دیگری بیاید. عمده مطلبی که داشت که فردا عرض می کنم بعنوان سوال این بود که با اینکه در اطراف کشور ما آشوب است و امنیتی در ایران حاکم است آیا این دشمنان قسم خورده ایران آیا اینها در مقام این نیستند که این امنیت را بشکنند یا خیر و می گفت که اینها تمام توان خود را صرف کردند که این امنیت را از بین ببرند ولی نتوانستند و علت اینکه نتوانستند چند علت داشت که انشاءاله خدمتتان عرض می کنم.

ص: ۱۱۶

بحث فقهی: اثبات ولایت ائمه معصومین:

مصادیق اولی الامر:

گفتیم از آیه مبارکه (یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا أَطیعُوا اللَّهَ وَ أَطیعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِی الْأَمْرِ مِنْکُم) (۱) استفاده می کنیم ولایت امر را برای همه ائمه اطهار. زیرا خداوند می فرماید از خدا و رسول اطاعت کنید یعنی اطاعت رسول را در ردیف اطاعت از خداوند قرار می دهد. و اطاعت از خداوند که مشخص است و اطاعت از رسول هم اطاعت از حقیقت اوامر الهی است که توسط رسول بیان می شود و بر چنین اوامری از ناحیه پیامبر گرامی صدق امر بکند مجازی است چون پیامبر امر خدا را بیان می کند ولی اوامر دیگری که برای اداره و تدبیر امور جامعه دارد صدق واقعی اطاعت نسبت به آن اوامر را واجب می داند پس یعنی پیامبر حق چنین امری را دارد که اطاعت از او واجب می شود و در ادامه می فرماید از اولی الامر اطاعت کنید و این تنها رکوع و سجود نیست بلکه کیفیت و انواع آنرا بیان فرموده و امر فقط «اقمیوا الصلاه» است که توسط پیامبر بیان شده یعنی امر خداوند است که توسط نبی بیان شده است مانند جبرئیل که امر خداوند را به پیامبر می رساند و خودش کاره ای نیست پیامبر هم مانند جبرئیل اوامر خداوند را به مردم می رساند خداوند ولایت به پیامبر داده امر مستقل نیست بلکه از آیه می فهمیم که چنین ولایتی به پیامبر داده برای ولایت و تصدی امور جامعه و به اذن خداوند این کارها را انجام می دهد.

بنابراین بحث در اولی الامر بود که مراد چه کسانی هستند گفتیم اطلاق در امر به پذیرش و پیروی از اولی الامر این است که بایستی معصوم باشد حتی عدالت هم کافی نیست زیرا عادل ممکن است خطا بکند و اگر خطائا امر به قبیح بکند قبیح است خداوند امر به اطاعت از او بکند پس باید معصوم باشد.

ص: ۱۱۷

۱- نساء/سوره۴، آیه۵۹.

مراد از «اولی الامر» در آیه شریفه از کلام امام صادق(ع):

از امـام صـادق(ع) سوال کرد که مراد از اولی الامر کیست در صـحیحه ابی بصـیر (۱) که امام جواب دادنـد امیرالمومنین(ع) و امام حسن(ع) و امام حسـین(ع) راوی در ادامه پرسـید مردم می گویند چرا اسم برده نشد؟ امام فرمودند همه چیز در قرآن بیان نشـده است مثلا در قرآن نماز و روزه و خمس و زکات و حـج واجب شده است ولی کیفیت آن به پیامبر و اولی الامر واگذار شده است و بیان مصادیق اولی الامر هم به عهده پیامبر گذاشته شده است که پیامبر آن را بیان نمود و در موارد متعدد از جمله روز غـدیر این کـار را انجـام داد به نحوی که ابتـدا از مردم اقرار گرفت و فرمود «ألست اولی بکم من انفسـکم قـالوا بلی» همه گفتند بلی یا رسول الله ما قبول داریم که تو سزاوارتر از همه ما به خود ما هستی و این جریان غدیر به نحو تواتر نقل شده است که پیامبر بعـد از آن اقرار فرمود: «من کنت مولاه فعلی مولاه» (۲) حتی از عامه نقل شـده است. حتی جلسه به گونه ای بود که به گوش همه عـالم رسـید و علاوه بر داسـتان غـدیر خود جمله «من کنت مولاه فعلی مولاه» به تواتر از پیامبر نقل شـده است و حضـرت علی(ع) نیز در کوفه در یک جریان مردم را قسم داد که چه کسانی این عبارت را شـنیدند که ۱۲ نفر بلند شدند حتی انس بن مالک در جمع بود و بلند نشد و حضـرت فرمودند چرا بلند نشدی با اینکه در روز غدیر حاضر بودی گفت پیر شدم و فراموشـی بر من عارض شـد که حضـرت نفرین کردند اگر دروغ می گویی به مرض پیسـی در صورت دچار شود که با عمامه هم نتوانـد بپوشانـد که راوی می گویـد دیدم بین دو چشـمان انس یک سـفیدی ایجاد شد که با عمامه هم نمی توانست آن را بپوشاند .

۱- الکافی، کلینی، ج ۱، ص۲۸۸، اسلامیه.

۲- الکافی، کلینی، ج ۱، ص۲۸۸، اسلامیه.

ابن ابی الحدید می گوید: «استدل قوم علی صحه الخبر بما تظافرت به الروایات من احتجاج امیرالمؤمنین به فی الشوری» به طور متظافر به صحت خبر غدیر گروهی استدلال کردند که امیرالمؤمنین(ع) در جریان شورایی که برای خلافت بعد از پیامبر تشکیل شد به جریان غدیر استدلال کرد و حتی در یک جلسه بیش از ۴۰ مورد از فضائل خودش را بیان نمود که یکی همین جریان روز غدیر بود و همه قبول کردند که این فضائل مربوط به شماست. «حیث قال انشدکم الله هل منکم احد اخذ رسول الله بیده فقال من کنت مولاه فهذا مولاه وال من والاه و عاد من عاداه غیری» آیا احدی از شما غیر از من هست که پیامبر دستش را بلند کرده باشد و در میان جمع بلند کرده باشد و گفته باشد هر کس من مولای اویم این شخص مولای اوست؟ «فقال القوم اللهم لا» همه گفتند خدا را شاهد باشد که ما قبول داریم غیر از علی کسی نبود. ابن ابی الحدید می گوید اگر این مسأله به مقدار شمس روشن نبود جایز نبود که حضرت علی در این مقام در میان آن جمعیت به آن احتجاج نماید.

«لو لم یکن فی الوضوح کالشمس لما جاز ان یدعیه امیرالمؤمنین سیما فی مثل هذا المقام»

نتیجه این شد که پیامبر دو گونه امر دارد یک بار امر خداوند را می رساند و از طرفی ولایت از طرف خداوند دارد برای تدبیر امور و اگر در راستای تدبیر امور دستوری داد از طرف خود پیامبر بود.

در تفسیر آیه امام(ع) فرمود در مورد امیرالمؤمنین(ع) و امام حسن(ع) و امام حسین(ع) نازل شده و در ادامه فرمود که خصوص حسن و حسین ملاک نیست بلکه در مورد اهلبیت است و ذکر حسن و حسین به این جهت است که در زمان نزول آیه امام حسن و امام حسین حضور داشتند لذا مراد از اولوالأمر جمیع امامان معصوم هستند به جهت اینکه در روایات داریم که پیامبر فرمود «أُوصِیکُمْ بِکِتَابِ اللَّهِ وَ أَهْلِ بَیْتِی فَإِنِّی سَأَلْتُ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَنْ لَا یُفَرِّقَ بَیْنَهُمَا حَتَّی یُورِدَهُمَا عَلَیَّ الْحَوْضَ فَأَعْطَانِی ذَلِکَ وَ قَالَ لَا تُعَلِّمُوهُمْ فَهُمْ أَعْلَمُ مِنْکُم وَ قَالَ إِنَّهُمْ لَنْ یُخْرِجُوکُمْ مِنْ بَابِ هُدًی وَ لَنْ یُدْخِلُوکُمْ فِی بَابِ ضَلَالَهٍ فَلَوْ سَکَتَ رَسُولُ اللَّهِ(ص)» (۱)

۱- الکافی، کلینی، ج ۱، ص ۲۸۷، اسلامیه.

در مورد کتاب خدا و اهل بیتم شما را سفارش می کنم چون من از خداوند خواستم که بین آن دو جدایی نیندازد تا در کنار حوض کوثر بر من وارد شوند. و خداوند به این خواسته ام پاسخ مثبت داد پیامبر در ادامه خطاب به مردم فرمود سعی نکنید به اهل بیت من چیزی یاد دهید یعنی خیال نکنید آنان نیازمند دانش شما هستند بلکه آنان از شما در دانش برتری دارند و نیز فرمود اهل بیت من شما را از راه هدایت گمراه نمی کنند و شما را در طریق گمراهی قرار نمی دهند امام صادق(ع) در ادامه فرمود: «فَلَمْ یُبَیِّنْ مَنْ أَهْلُ بَیْتِهِ لَادَّعَاهَا آلُ فُلَانٍ وَ آلُ فُلَان» اگر پیامبر این بیان را نمی فرمود و ساکت می شد و اهلبیت را بیان نمی نمود ممکن بود عده ای دیگر مانند ابولهب ها و غیرهم بیایند و بگویند ما اهل بیت پیامبر هستیم «فَلَمْ یُبَیِّنْ مَنْ أَهْلُ بَیْتِهِ لَادَّعَاهَا آلُ فُلَانٍ وَ آلُ فُلَانٍ وَ لَکِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَنْزَلَهُ فِی کِتَابِهِ تَصْدِیقاً لِنَبِیِّهِ(ص) (إِنَّما یُرِیدُ اللَّهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ وَ یُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیراً) (۱) » لکن خداوند در قرآن برای تصدیق پیامبر در مورد تعیین اهل بیت این آیه را نازل کرد که اراده خداست که اهلبیت پیامبر را تطهیر نماید که دلالت بر عصمت آنها دارد «فَکَانَ عَلِیٌّ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَیْنُ وَ فَاطِمَةُ(ع) فَأَدْخَلَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ(ص) تَحْتَ الْکِسَاءِ فِی بَیْتِ أُمِّ سَلَمَةَ ثُمَّ قَالَ اللَّهُمَّ إِنَّ لِکُلِّ نَبِیٍّ أَهْلًا وَ ثَقَلًا وَ هَؤُلَاءِ أَهْلُ بَیْتِی وَ ثَقَلِی» پیامبر و حضرت علی و حسن و حسین و فاطمه بودند که در جریان حدیث کساء آیه تطهیر نازل شد و پیامبر آنان را در بیت ام سلمه تحت کساء قرار داد و فرمود پروردگارا هر پیامبری خانواده ای دارد «هَؤُلَاءِ أَهْلُ بَیْتِی وَ ثَقَلِی» اینها اهلبیت و خانواده من هستند که پس از آن آیه تطهیر نازل شد «فَقَالَتْ أُمُّ سَلَمَةَ أَ لَسْتُ مِنْ أَهْلِکَ» ام سلمه آمد و گفت آیا من جزء اهل تو نیستم «فَقَالَ إِنَّکِ إِلَی خَیْرٍ» تو رفتار خوبی داری اما از اهل بیت من نیستی.

ص: ۱۲۰

۱- احزاب/سوره۳۳، آیه۳۳.

«فَلَمَّا قُبِضَ رَسُولُ اللَّهِ(ص) كَانَ عَلِيٌّ أَوْلَى النَّاسِ بِالنَّاسِ» (۱)

پس اولی الامر معلوم شد که یک مصداق آن امیرالمؤمنین است که بعد از رحلت پیامبر حضرت علی اولی ترین مردم به خود مردم بود به جهت ولایتی که خداوند به او داده بود و از این روایت می فهمیم که بعد از حضرت علی اولی الناس بالناس امام حسن بودند چون در روایت آمده بود «فَلَمَّا مَضَی عَلِيٌّ لَمْ يَكُنْ يَسْتَطِيعُ عَلِي» (۲) امیرالمؤمنین که از دنیا رفت حق نداشت و این کار را نکرد که محمد حنفیه یا عباس یا دیگر از فرزندان خودش را جانشین قرار بدهد زیرا خداوند قبلا فرموده بود که امام حسن جانشین آن حضرت است و اگر اینکار را می کرد آن دو نفر حق داشتند که بگویند قرآن در مورد ما نازل شده است و بعد از امام حسن هم امام حسین و بعد امام سجاد و بعد امام باقر است حضرت امام صادق تا اینجا که رسیدند و نام خود را بردند به هر علت بعد از اینجا روایت ساکت است.

علی ای حال روایت در مقام بیان این است که ولایت برای تمام ائمه است.

روایت دیگری نیز در مورد این بحث داریم که برای بعد قرائت می کنیم و بحث مصادیق اولی الأمر را تمام می کنیم.

ولایت فقیه (اثبات ولایت ائمه معصومین علیهم السلام) ۹۵/۰۸/۱۰

Your browser does not support the audio tag.

موضوع: ولایت فقیه (اثبات ولایت ائمه معصومین علیهم السلام)

تذکر اخلاقی:

جناب آقای شمخانی دو روز در قم بودند و دیدار با مراجع داشتند؛ با جامعه هم درخواست دیدار داشتند بعد از شروع جلسه ابتدا ایشان معرفی شد و بعد خود ایشان گفتند من همانطور که در معرفی فرمودند علی شمخانی هستم. بنده گفتم بله ما هم شما را به همین اسم می شناسیم فردی هستید که از ابتدای انقلاب بوده و از خط انقلاب و رهبری بیرون نرفته است. البته آقای شمخانی بعد از جلسه به من هم یادآوری کرد و من بیاد آوردم که اول انقلاب از طرف امام مامور تشکیل دادگاه انقلاب در خرمشهر شدم مدتی در اهواز بودم یکی از روحانیون نامه ای نوشته بودند برای تشکیل دادگاه انقلاب در آبادان و خرمشهر و امام هم خطاب ایشان نامه نوشته و خطاب آیت الله نمودند و دادگاه تشکیل شد عده ای که هنوز بودند محاکمه شدند و آقای شمخانی آنجا فرمانده سپاه بود آقای شمخانی به من گفتند از آن موقع خدمت شما ارادت داشتم.

۱- الکافی، کلینی، ج۱، ص۲۸۷، اسلامیه.

۲- الکافی، کلینی، ج۱، ص۲۸۷، اسلامیه.

به هر حال یکی از پرسش های جامعه مدرسین از ایشان این بود که در تمام اطراف کشور ما آشوب است اما ایران در امنیت

است پرسش این است؛ این امنیتی که الان در کشور ما هست آیا اراده ای از استکبار برای شکستن این امنیت و بی ثبات کردن آن هست یا نیست؟

ایشان در پاسخ گفتند قطعا چنین اراده ای در استکبار و در منطقه وجود قطعی دارد که این آرامش و امنیت در ایران شکسته شود و علت اینکه تا الان موفق نشدند را ذکر کردند و گفتند نشانه هایی هم داریم برای اقدامات اینها مهمات و اسلحه زیاد از اینها کشف شده اما با همکاری که در بین مردم وجود دارد مثلا یک مغازه دار رنگ فروش می آید می گوید که شخصی این مقدار رنگ از ما خریده و دنبال می کنیم و دستگیر می کنیم و علت عدم موفقیت آنان اداره حکیمانه رهبری و حفظ وحدت بین مسئولین است و خیلی از موارد در نطفه خفه شده و بعضی ها را بعد از انجام تحرکاتی خنثی شدند پس می توان دلائل برقراری امنیت را به صورت ذیل خلاصه کرد:

۱. مدیریت بلندپایه و موثر رهبری؛

۲. تجربه ای که ملت ما در طول جنگ تحمیلی پیدا کردند؛

۳. مبارزه با منافقین که در بین ترورهایی که منافقین انجام می دادند تجربه برای ملت شد؛

۴. اشراف سازماندهی شده اطلاعات؛ اطلاعات امروز اطلاعاتی است که سازماندهی شده است و اشراف به تمام نقاط کشور دارد حتی جلوتر از آنان و قبل از ورود به کشور آنان را دستگیر می کنند؛

۵. وحدتی که بین مسئولین و نیروهای نظامی و هماهنگ با مردم است که همه اینها دست به دست هم داده تا این آرامش و امنیت و ثبات در کشور برقرار باشد با اینکه آنان تمام توانشان را بکار گرفته اند و به لطف الهی این ثبات ایجاد شده است.

ص: ۱۲۲

بحث فقهی:

روایتی خواندیم که صحیحه (۱) بود و دلالت بر این داشت که مراد از «اولی الامر» در آیه مبارکه ائمه اطهار هستند گرچه ابتدائا شأن نزول را در مورد امیرالمؤمنین(ع) و حسنین(ع) می داند ولی توجیه آن این است که در زمان نزول این سه بزرگوار زنده بودند و حضور داشتند (۲) .

روایتی دیگری است از جابر بن عبدالله انصاری

«حَدَّثَنَا غَيْرُ وَاحِدٍ مِنْ أَصْحَابِنَا قَالُوا حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ هَمَّامٍ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ مَالِكٍ الفرازی [الْفَزَارِيِ] قَالَ حَدَّثَنِي الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ سَمَاعَةَ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْحَارِثِ قَالَ حَدَّثَنِي الْمُفَضَّلُ بْنُ عُمَرَ عَنْ يُونُسَ بْنِ ظَبْيَانَ عَنْ جَابِرِ بْنِ يَزِيدَ الْجُعْفِيِّ قَالَ سَمِعْتُ جَابِرَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيَّ يَقُولُ لَمَّا أَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَى نَبِيِّهِ مُحَمَّدٍ(ص) (يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ) (۳) قُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ عَرَفْنَا اللَّهَ وَ رَسُولَهُ فَمَنْ أُولُو الْأَمْرِ الَّذِينَ قَرَنَ اللَّهُ طَاعَتَهُمْ بِطَاعَتِكَ»

جابر بن عبدالله انصاری گوید: موقعی که این آیه شریفه بر پیامبر نازل شد ما گفتیم یا رسول الله خدا را شناختیم و رسول را هم شناختیم ولی مراد از اولی الامر که خداوند در قرآن اطاعتشان را قرین اطاعت خود و شما قرار داده چه کسانی هستند.

«فَقَالَ(ع) هُمْ خُلَفَائِي يَا جَابِرُ وَ أَئِمَّةُ الْمُسْلِمِينَ مِنْ بَعْدِي أَوَّلُهُمْ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ(ع) ثُمَّ الْحَسَنُ(ع) وَ الْحُسَيْنُ(ع) ثُمَّ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ(ع) ثُمَّ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ(ع) الْمَعْرُوفُ فِي التَّوْرَاةِ بِالْبَاقِرِ وَ سَتُدْرِكُهُ يَا جَابِرُ فَإِذَا لَقِيتَهُ فَأَقْرِئْهُ مِنِّي السَّلَامَ ثُمَّ الصَّادِقُ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ(ع) ثُمَّ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ(ع) ثُمَّ عَلِيُّ بْنُ مُوسَى(ع) ثُمَّ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ(ع) ثُمَّ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ(ع) ثُمَّ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ(ع) ثُمَّ سَمِيِّي وَ كَنِيِّي حُجَّةُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ وَ بَقِيَّتُهُ فِي عِبَادِهِ ابْنُ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ(ع) ذَاكَ الَّذِي يَفْتَحُ اللَّهُ تَعَالَى ذِكْرُهُ عَلَى يَدَيْهِ مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَ مَغَارِبَهَا ذَاكَ الَّذِي يَغِيبُ عَنْ شِيعَتِهِ وَ أَوْلِيَائِهِ غَيْبَةً لَا يَثْبُتُ فِيهَا عَلَى الْقَوْلِ بِإِمَامَتِهِ إِلَّا مَنِ امْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ»

۱- الکافی، کلینی، ج۱، ص۲۸۸، اسلامیه.

۲- مرآه العقول، علامه مجلسی، ج۳، ص۲۱۳، اسلامیه.

۳- نساء/سوره۴، آیه۵۹.

پیـامبر فرمود ای جـابر مراد از اولی الأـمر خلفای من و امامان مسـلمین بعـد از من هسـتند سـپس پیامبر برای جابر اسم آنها را به ترتیـب شـمرد و فرمـود اول آنهـا علی بـن ابیطـالب(ع) اسـت و بعـد از او حسن(ع) و بعـد از او حسـین(ع) و بعـد از او علی بن حسـین(ع) و بعـد از او محمـد بن علی(ع) است که در تورات باقر خوانـده شده وقتی به نام محمد بن علی(ع) امام پنجم رسـید خطاب به من گفت تو تا محمـد بن علی امام باقر(ع) امام پنجم زنده هستی و او را درک می کنی پس وقتی او را دیدی سـلام مرا به او برسان و بعـد از امام پنجم حضـرت صادق جعفر بن محمـد(ع) و بعـد از او موسـی(ع) و بعد از او محمد بن علی(ع) و بعد از او علی بن محمد(ع) و بعد از او حسن بن علی(ع) و بعد از او (به عنوان امام دوازدهم) هم نام و هم کنیه من حجت خدا در زمین و بقیه الله در بین بنـدگان فرزنـد حسن بن علی(ع) است او همان کسـی است که خداونـد به دست او مشـرق و مغرب زمین را فتـح می کنـد و او همـان کسـی است که از دیـد شـیعیان غـایب می شـود و آن قـدر غیبتش طول می کشـد که غیر از گروهی که امتحان خود را داده اند و بر ایمان ثابت ماندند همگان از پیروی او دست بر می دارند.

«قَـالَ جَـابِرٌ فَقُلْتُ لَهُ يَـا رَسُولَ اللَّهِ فَهَلْ يَقَعُ لِشِـيعَتِهِ الِانْتِفَاعُ بِهِ فِى غَيْبَتِهِ فَقَالَ(ع) إِى وَ الَّذِى بَعَثَنِى بِالنُّبُوَّهِ إِنَّهُمْ يَسْتَضِـيئُونَ بِنُورِهِ وَ يَنْتَفِعُونَ بِوَلَـايَتِهِ فِى غَيْبَتِهِ كَانْتِفَاعِ النَّاسِ بِالشَّمْسِ وَ إِنْ تَجَلَّلَهَا سَـحَابٌ يَا جَابِرُ هَـذَا مِنْ مَكْنُونِ سِـرِّ اللَّهِ وَ مَخْزُونِ عِلْمِهِ فَاكْتُمْهُ إِلَّا عَنْ أَهْلِهِ»

جابر می گوید در این حال گفتم آیا مردم در آن زمان که امام غائب است انتفاعی از وجود ایشان می برند پیامبر فرمودند بله به آن خدائی که مرا به نبوت فرستاد استفاده می کنند از نور ایشان در غیبت ایشان مانند انتفاع مردم از خورشید ولو ابرهای متراکم این خورشید را پوشانده باشد ای جابر این مطلبی است که از اسرار الهی است پس برای همه نقل نکن مگر برای کسانی که به آنان اعتماد داری

«قَالَ جَابِرُ بْنُ یَزِیدَ فَدَخَلَ جَابِرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِیُّ عَلَی عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ(ع) فَبَیْنَمَا هُوَ یُحَدِّثُهُ إِذْ خَرَجَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِیٍّ الْبَاقِرُ(ع) مِنْ عِنْدِ نِسَائِهِ وَ عَلَی رَأْسِهِ ذُؤَابَةٌ وَ هُوَ غُلَامٌ فَلَمَّا بَصُرَ بِهِ جَابِرٌ ارْتَعَدَتْ فَرَائِصُهُ وَ قَامَتْ كُلُّ شَعْرَةٍ عَلَی بَدَنِهِ وَ نَظَرَ إِلَیْهِ مَلِیّاً ثُمَّ قَالَ لَهُ یَا غُلَامُ أَقْبِلْ فَأَقْبَلَ ثُمَّ قَالَ لَهُ أَدْبِرْ فَأَدْبَرَ فَقَالَ جَابِرٌ شَمَائِلُ رَسُولِ اللَّهِ(ص) وَ رَبِّ الْكَعْبَةِ ثُمَّ قَامَ فَدَنَا مِنْهُ فَقَالَ لَهُ مَا اسْمُكَ یَا غُلَامُ فَقَالَ مُحَمَّدٌ قَالَ ابْنُ مَنْ قَالَ ابْنُ عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ(ع) قَالَ یَا بُنَیَّ فَدَتْكَ نَفْسِی فَأَنْتَ إِذاً الْبَاقِرُ فَقَالَ نَعَمْ ثُمَّ قَالَ فَأَبْلِغْنِی مَا حَمَّلَكَ رَسُولُ اللَّهِ(ص) فَقَالَ جَابِرٌ یَا مَوْلَایَ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ(ص) بَشَّرَنِی بِالْبَقَاءِ إِلَی أَنْ أَلْقَاكَ وَ قَالَ لِی إِذَا لَقِیتَهُ فَأَقْرِئْهُ مِنِّی السَّلَامَ فَرَسُولُ اللَّهِ(ع) یَا مَوْلَایَ یَقْرَأُ عَلَیْكَ السَّلَامَ فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ(ع) یَا جَابِرُ عَلَی رَسُولِ اللَّهِ السَّلَامُ مَا قَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ وَ عَلَیْكَ یَا جَابِرُ كَمَا بَلَّغْتَ السَّلَامَ فَكَانَ جَابِرٌ بَعْدَ ذَلِكَ یَخْتَلِفُ إِلَیْهِ وَ یَتَعَلَّمُ مِنْهُ فَسَأَلَهُ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِیٍّ(ع) عَنْ شَیْءٍ فَقَالَ لَهُ جَابِرٌ وَ اللَّهِ مَا دَخَلْتُ فِی نَهْیِ رَسُولِ اللَّهِ(ص) فَقَدْ أَخْبَرَنِی أَنَّكُمْ أَئِمَّةُ الْهُدَاةِ مِنْ أَهْلِ بَیْتِهِ مِنْ بَعْدِهِ أَحْلَمُ النَّاسِ صِغَاراً وَ أَعْلَمُ النَّاسِ كِبَاراً وَ قَالَ لَا تُعَلِّمُوهُمْ فَهُمْ أَعْلَمُ مِنْكُمْ فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ(ع) صَدَقَ جَدِّی رَسُولُ اللَّهِ(ص) إِنِّی لَأَعْلَمُ مِنْكَ بِمَا سَأَلْتُكَ عَنْهُ وَ لَقَدْ أُوتِیتُ الْحُكْمَ صَبِیّاً كُلُّ ذَلِكَ بِفَضْلِ اللَّهِ عَلَیْنَا وَ رَحْمَتِهِ لَنَا أَهْلَ الْبَیْتِ.»

جابر بن یزید گوید در محضر امام زین العابدین(ع) بودیم که جناب جابر بن عبدالله انصاری شرفیاب محضر امام سجاد(ع) شد و مشغول صحبت با امام شد در این هنگام از قسمت اندرونی بیت امام(ع) حضرت محمد بن علی امام باقر(ع) در حالیکه پسر بچه ای بود و موی سرش به صورت زلف شده بود وارد محضر امام سجاد(ع) شد وقتی چشم جابر به آن کودک افتاد شانه هایش لرزید و موی بدنش راست شد و به آرامی به محمد بن علی نگاه کرد سپس گفت پسر جان جلو بیا امام باقر(ع) جلو آمد و بعد گفت عقب برو و امام باقر(ع) عقب رفت و جابر همچنان نگاه می کرد سپس گفت چهره و قد و بالای رسول الله(ص) است سپس از جا برخاست و به امام باقر(ع) نزدیک شد و خطاب به ایشان گفت پسر جان نام تو چیست؟ امام(ع) فرمود محمد جابر گفت فرزند کیستی؟ امام(ع) فرمود فرزند علی بن الحسین(ع) هستم جابر گفت پسر جان فدایت شوم تو همان باقر هستی امام فرمود آری من باقرم پیامی که از رسول الله داشته ای به من برسان جابر گفت ای مولای من پیامبر به من بشارت داد که زنده می مانم تا تو را زیارت کنم و به من فرمود هرگاه فرزندم باقر را دیدی سلام مرا به او برسان پس ای مولای من پیامبر به شما سلام رسانده است ابوجعفر امام باقر(ع) فرمود ای جابر تا روزی که آسمانها و زمین برپاست سلام خدا بر پیامبر باد و سلام بر تو همانگونه که سلام پیامبر را رساندی از آن پس جابر همواره به محضر امام باقر(ع) می رسید و از دانش آن امام استفاده می کرد یک روز امام باقر(ع) مطلبی از جابر پرسید و خواست که او جواب یک مسأله علمی را بگوید جابر گفت من هرگز با نهی پیامبر مخالفت نمی کنم و سعی نمی کنم به شما خاندان پیامبر چیزی بیاموزم پیامبر به من فرمود شما خاندان بعد از او پیشوایان هدایت هستید در کودکی صبورترین و در بزرگسالی دانشمندترین هستید و پیامبر فرمود شما سعی نکنید به جانشینان من چیزی بیاموزید آنان از همه شما داناترند. ابوجعفر امام باقر(ع) فرمود جد بزرگوارم راست گفت من نسبت به آن مسأله ای که از تو پرسیدم از تو داناترم از کودکی دانش در اختیار من است و این به خاطر فضل و رحمت خداوند بر ما اهل بیت است.

ملاحظه می فرمایید این روایت خیلی صریح و روشن مراد از اولی الامر را ائمه اطهار معرفی می کند و حتی اسم می برد و این ذیل روایت هم مطلبی است که اشاره به یک غیبت طولانی دارد البته در مورد غیبت امام زمان سه نظریه ممکن است مطرح باشد:

۱) نظریه اول: امام ظهور کرده و علنی نشد.

یک آقایی بود اصفهانی به نام سید محمد باقر در قم بود که تالیفاتی هم داشت استدلال می کرد که امام زمان ظاهر شده منتهی علنی نشده و ابراز نشده ما یک مقدار با او شوخی کردیم و گفتم خود شما در زمان حیاتت امام زمان را می بینی یا نه تعبیر ایشان این بود که اصفهانی بازی در نیاور و می گفت بله من وظیفه ام این است که بگویم ولی شما تکذیب کنید ولی من اعتقاد دارم که ظهور محقق شد.

۲) نظریه دوم: نزدیکی ظهور بعضی هم می گویند با علامت هایی که می بینیم ظهور نزدیک است.

۳) نظریه سوم: قولی هم این است که ظهور محقق نشده ما نمی دانیم آیا نزدیک است یا خیر؟

سال گذشته خدمت آیت الله العظمی وحید رسیدیم به مناسبت صحبتی پیش آمد مطلبی فرمودند عبارت ایشان این بود که ما نمی دانیم شاید یک میلیون سال دیگر ممکن است ظهور امام زمان طول بکشد. آنچه که ما در این زمان وظیفه داریم این است که معتقد باشیم امام هست و حیات دارد و از او انتفاع برده می شود.

مرحوم مجلسی در بحار (۱) بابی دارد بنام «باب عله الغیبه و کیفیه انتفاع الناس به فی غیبته»

یکی از روایات این است «عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ الْفَضْلِ الْهَاشِمِيِّ قَالَ سَمِعْتُ الصَّادِقَ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ(ع) يَقُولُ إِنَّ لِصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ غَيْبَةً لَا بُدَّ مِنْهَا يَرْتَابُ فِيهَا كُلُّ مُبْطِلٍ»

۱- بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۵۲، ص۹۰، بیروت.

عبدالله بن فضل هاشمی گوید شنیدم امام باقر(ع) فرمود: حضرت صاحب الأمر(عج) غیبتی دارد که واقع می شود و افراد ضعیف الایمان شک می کنند

«فَقُلْتُ لَهُ وَ لِمَ جُعِلْتُ فِدَاکَ قَالَ لِأَمْرٍ لَمْ یُؤْذَنْ لَنَا فِی کَشْفِهِ لَکُمْ»

من گفتم علت غیبت چیست امام فرمودند علتی دارد و ما مأذون نیستیم برای شما اظهار کنیم.

«قُلْتُ فَمَا وَجْهُ الْحِکْمَهِ فِی غَیْبَتِهِ فَقَالَ وَجْهُ الْحِکْمَهِ فِی غَیْبَتِهِ وَجْهُ الْحِکْمَهِ فِی غَیْبَاتِ مَنْ تَقَدَّمَهُ مِنْ حُجَجِ اللَّهِ تَعَالَی ذِکْرُهُ إِنَّ وَجْهَ الْحِکْمَهِ فِی ذَلِکَ لَا یَنْکَشِفُ إِلَّا بَعْدَ ظُهُورِهِ کَمَا لَا یَنْکَشِفُ وَجْهُ الْحِکْمَهِ لَمَّا أَتَاهُ الْخَضِرُ(ع) مِنْ خَرْقِ السَّفِینَهِ وَ قَتْلِ الْغُلَامِ وَ إِقَامَهِ الْجِدَارِ لِمُوسَی(ع) إِلَّا وَقْتَ افْتِرَاقِهِمَا یَا ابْنَ الْفَضْلِ إِنَّ هَذَا الْأَمْرَ أَمْرٌ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ وَ سِرٌّ مِنَ اللَّهِ وَ غَیْبٌ مِنْ غَیْبِ اللَّهِ وَ مَتَی عَلِمْنَا أَنَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ حَکِیمٌ صَدَّقْنَا بِأَنَّ أَفْعَالَهُ کُلَّهَا حِکْمَهٌ وَ إِنْ کَانَ وَجْهُهَا غَیْرَ مُنْکَشِفٍ لَنَا.» (۱)

گفتم فلسفه غیبت چیست امام فرمودند این سابقه دارد و در امت های قبل هم پیامبران گاهی غائب می شدند و وجه آن را هم نمی توانیم بگوییم مگر بعد از ظهور کما اینکه حضرت موسی(ع) و خضر(ع) همسفر شدند و حضرت خضر(ع) سه عمل خلاف ظاهر انجام داد و موسی ناراحت شد در آنجا سه امر مهم انجام داد و وجه آن برای موسی معلوم نبود تا موقع جدایی که خضر برای موسی بیان کرد این بابی که مرحوم مجلسی در بحار دارند مراجعه کنید هرچند در برخی موارد برخی از علل را بیان می کند.

۱- «عَنْ زُرَارَهَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ(ع) یَقُولُ إِنَّ لِلْغُلَامِ غَیْبَهً قَبْلَ ظُهُورِهِ قُلْتُ وَ لِمَ قَالَ یَخَافُ وَ أَوْمَأَ بِیَدِهِ إِلَی بَطْنِهِ قَالَ زُرَارَهُ یَعْنِی الْقَتْلَ.» (۲)

۱- بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۵۲، ص۹۱، بیروت.

۲- بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۵۲، ص۹۱، بیروت.

زراره گویـد حضـرت امام باقر(ع) فرمود برای فرزنـد ما (که به عنوان امام دوازدهم منصوب می شود در کودکی) غیبتی اسـت قبل از ظهورش گفتم چرا؟ امام فرمود بخاطر خوف و بعد با دسـتش به شکمش اشاره کرد زراره گوید مراد امام این بود که او را به قتل می رسانند.

ملاحظه می فرماییـد که یک دلیل غیبت بیان شـد امام ممکن است گفته شود مگر این خوف برای تمام ائمه وجود نـداشت در جواب می گوییم بود ولی این مقـدار نبود که درباره امام زمان گفته شـده که ایشان تمام قدرت ها را از بین می برد لذا اهتمام برای از بین بردن امام زیادتر بود.

۲- یکجـا امـام برای یکی از نواب خودشـان نـامه نوشـتند که پـدران من هرکـدام بیعتی از حاکمـان بر عهـده شان بود ولی من خروج می کنم در حالیکه بیعت احدی بر عهده من نیست.

«عَنْ أَبِی بَصِیرٍ عَنْ أَبِی عَبْدِاللَّهِ(ع) قَالَ صَاحِبُ هَذَا الْأَمْرِ تَعْمَی وِلَادَتُهُ عَلَی هَذَا الْخَلْقِ لِئَلَّا یَکُونَ لِأَحَدٍ فِی عُنُقِهِ بَیْعَهٌ إِذَا خَرَجَ.» (۱)

ملاحظه می فرماییـد اینکه امـام در زنـدگی بیعت هیـچ حاکمی را حتی به ظاهر و به عنوان تقیه بر عهـده نگیرد انگیزه ظالمان برای قتل ایشان را زیاد می کند پس چاره ای جز غیبت نیست.

۳- «عَنْ جَمِیلِ بْنِ صَالِحٍ عَنْ أَبِی عَبْدِاللَّهِ(ع) قَالَ یُبْعَثُ الْقَائِمُ وَ لَیْسَ فِی عُنُقِهِ لِأَحَدٍ بَیْعَهٌ.» (۲)

امام صادق(ع) فرمود قائم آل محمد(ص) در حالی ظاهر می شود که بیعت هیچ حاکمی را بر عهده ندارد.

۴- «عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِی عَبْدِاللَّهِ(ع) قَالَ: یَقُومُ الْقَائِمُ وَ لَیْسَ لِأَحَدٍ فِی عُنُقِهِ بَیْعَهٌ.» (۳)

۱- بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۵۲، ص۹۵، ح۱۱، بیروت.

۲- بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۵۲، ص۹۵، ح۱۲، بیروت.

۳- بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۵۲، ص۹۵، ح۱۳، بیروت.

و نیز هشام بن سالم از امام صادق(ع) نقل کرده است که فرمود قائم آل محمد قیام می کند در حالیکه بیعت هیچ حاکمی را بر عهده ندارد.

مرحوم مجلسی (۱) بعد از نقل روایات که می گوید نمی توانیم دلیل غیبت را الآن بیان کنیم و یا فقط یک یا دو وجه را گفتند می گوید امام به دل من هشت وجه افتاده که می تواند دلیل غایب شدن آن حضرت از نظرها باشد و این هشت وجه را برای غیبت ذکر می کند و بعد می فرماید هشت وجه دیگر هم در ذهن من هست که فرصت ذکر نیست و شاید هزاران وجه دیگر هم باشد که شما انشاءالله می توانید به آن دست پیدا کنید پس بررسی کنید.

نتیجه اینکه بر اساس روایات گوناگون مراد از اولی الأمر در قرآن کریم در آیه شریفه ۵۹ سوره مبارکه نساء؛ امامان معصوم دوازده گانه هستند و انتفاع از امام مثل انتفاع خورشید پشت ابر است.

وجه اول این است که «بوجوده ثبتت الارض و السماء»

وصلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرین

ولایت فقیه (اثبات ولایت ائمه معصومین علیهم السلام) ۹۵/۰۸/۱۱

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: ولایت فقیه (اثبات ولایت ائمه معصومین علیهم السلام)

در بحث ولایت فقیه از ابتدا در معنای ولایت مورد بحث گفتیم که ولایتی است علی الخلق و علی الامه یعنی تدبیر و تنظیم و تصدی امور مردم و گفتیم این ولایت ذاتا و بالأصاله برای خداوند متعال ثابت است به دلیل عقل و نقل برای رسول ثابت است به دلیل آیات و روایات و بعد گفتیم همین ولایت برای ائمه اطهار ثابت است به دلیل روایات متعددی که به آن تمسک شده است.

۱- بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۵۲، ص۹۳، بیروت.

پس این روایت برای خدا برای پیامبر و برای ائمه اطهار ثابت است.

بحث فعلی این است که یک چنین ولایتی آیا برای فقیه در زمان غیبت ثابت است یا خیر؟

در بحث ولایت فقیه بعضی ها قبل از ورود به ذکر دلیل، از ضرورت تشکیل حکومت بحث می کنند تا بگویند ولی فقیه در این حکومت ولایت دارد؟ خود مرحوم امام در بحث ولایت فقیه در بیع مکاسب به ضرورت اصل تشکیل حکومت اشاره کردند که به دلیل عقل و نقل ضروری است و الّا هرج و مرج خواهد شد . و به نظر ما مطلب همین است که اصل ضرورت

تشکیل حکومت با دلیل عقلی ثابت می شود اما حکومت و ولایت فقیه با دلیل آیات و روایات است.

به نظر ما ترتیب بحث و طبع قضیه اقتضا می کند که اول دلیل بر ولایت فقیه را بیاوریم و بعد از احراز این ولایت بگوییم لازمه اش این است که حکومت تشکیل دهند همانند پیامبر که بعد از نبوت تشکیل حکومت دادند و خود مرحوم امام بعد از ورودشان به ایران فرمودند این دولت قانونی نیست و این را هم فرمودند که مردم مرا قبول کردند. یعنی من ولی فقیه هستم لذا ما می گوییم ولی فقیه چنین قدرتی دارد یک چنین ولایتی دارد نه اینکه باید حکومتی باشد امام فرمودند من به پشتوانه این ملت دولت تعیین می کنم یعنی ابتدا این ولایت را دارد. حالا که ولایت بر اداره امور دارد یکی از وظایف ولی فقیه در مقام اجرای حق ولایت قبل از هر چیزی این است که حکومت تشکیل بدهد.

به نظر ما اول باید این حق را برای ولی فقیه ثابت کنیم و در مقام اجرا ابتدا باید تشکیل حکومت بدهد چنانچه پیامبر هم تشکیل داده بود.

ص: ۱۳۱

بحث دیگری بزرگان قبل از ورود در بحث استدلال به ولایت فقیه مطرح کردند که تاریخچه ولایت فقیه چیست آیا همه فقها قبول داشتند یا نداشتند از زمان شیخ مفید و شیخ طوسی به بعد نظرشان چه بود که در اینجا هم نظرم این است که ابتدا ادله ولایت فقیه را بخوانیم که در مرئی و منظر بزرگان هم بوده و بعد ببینیم آنها چه گفتند و نظرشان چه بوده ابتدا ولی فقیه را ثابت کنیم بعد بگوییم علما در این مورد چه می گویند.

فعلا وارد در استدلال به ادله برای اثبات ولایت فقیه می شویم.

بعضی از بزرگان استدلال به ادله اربعه کردند.

۱. کتاب: چند مورد از آیات قرآن خواندیم که یکی را نقل می کنیم.

آیه (یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا أَطیعُوا اللَّهَ وَ أَطیعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِی الْأَمْرِ مِنْکُم) (۱) که می گویند اولی الامر شامل ائمه اطهار و بعد از آنان فقیه هم می شود.

مناقشه در استدلال به آیه برای اثبات ولایت فقیه:

البته اینجا می گوییم با کمک روایات گفتیم آیه در رابطه با ائمه اثنی عشر است و دیگر بالاتر از آن برای فقیه نمی توان استفاده نمود. بلکه از روایات برای اثبات ولایت فقیه استفاده می شود که همان ولایت ائمه را برای فقیه داده اند.

۲. عقل: وجه تمسک به عقل این است که در بین احکام احکامی داریم که حتما باید یک شخص خاصی اجرا کند مانند آیه (السَّارِقُ وَ السَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَیْدِیَهُما) و یا آیه (وَ الَّذینَ یَرْمُونَ الْمُحْصَناتِ ثُمَّ لَمْ یَأْتُوا بِأَرْبَعَةِ شُهَداءَ فَاجْلِدُوهُمْ ثَمانینَ جَلْدَةً) آنها می گویند ما دو گونه احکام داریم یکی عبادی است که هیچ و یکی احکامی اینچنین است و اجرای آن را نمی توان به دست هر کسی دارد پس عقل حکم می کند از باب قاعده لطف که باید فقیهی باشد که این احکام را اجرا نماید.

ص: ۱۳۲

۱- نساء/سوره۴، آیه۵۹.

روایت فرمود فقهاء جانشینان امام هستند.

بالاخره با دلیل عقل نمی توانیم ثابت کنیم عقل تا اینجا پیش نمی آید که باید مجری آن فقیه باشد تا مقداری می آید تا اینجا قدر متیقن است که باید برای اجراء یک نفر باشد اما با دلیل عقل نمی توانیم بگوییم فقیه باشد بعضی گفتند با دلیل عقل و با آیه هم بعضی گفتند ولی ما می گوییم با آیه و عقل مصداق تعیین نمی شود. عمده دلیل ما برای اثبات مقام ولایت برای فقیه اجماع بین فقها و نیز روایات است.

مرحوم محقق کرکی (۱) (۲) (۳) در رساله «صلاه الجمعه» می فرماید: «اتفق أصحابنا رضوان اللّه علیهم علی أن الفقیه العدل الإمامی الجامع لشرائط الفتوی،المعبر عنه بالمجتهد نائب من قبل الأئمه الهدی علیهم السلام فی حال الغیبه فی جمیع ما للنیابه فیه المدخل»

یک چنین فقیهی را که امامی عدل است و جامع شرائط فتوی است و مجتهد نام دارد اتفاق دارند اصحاب بر اینکه نائب امام است در عصر غیبت در تمام اموری که برای اداره کشور و اداره امور احتیاج است و هر جایی که نیاز به نیابت است مانند امور دولتی و حکومتی فقیه نائب امام است یعنی همان ولایت امام را دارد.

مرحوم صاحب جواهر (۴) بعد نقل همین قول از محقق کرکی می فرماید «بل لو لا عموم الولایه لبقی کثیر من الأمور المتعلقه لشیعتهم معطله فمن الغریب وسوسه بعض الناس فی ذلک بل کأنه ما ضاق من طعم الفقه شیئا و لا ـ فهم من لحن قولهم و رموزهم امرا و لا ـ تأمل المراد من قولهم انی لا ـ جعلته علیهم حاکما مما یظهر منه اراده نظم زمان الغیبه لشیعتهم من الأمور الراجعه الیهم» نه تنها ولایت بر صغیر و سفیه و غیر بلکه عموم ولایت مطرح است و اگر عموم ولایت نبود خیلی از امور معطل می ماند مانند اجرای حدود قصاص و تعزیرات و امور جاری مردم پس تعجب است که بعضی از مردم (کنایه از علماء تعبیر ناس می کند) در قبول ولایت فقیه سفسطه می کنند بلکه گویا اصلا طعم فقه را نچشیده و از لوازم قول ائمه و رموز آن چیزی نفهمیده و تامل نکرده که مراد از قول امام این است که فرمود «علماء را بر شما حاکم و قاضی قرار دادیم» چیست؟

۱- رسائل، محقق کرکی، ج۱، ص۱۳، کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی(ره).

۲- رسائل، محقق کرکی، ج۱، ص۱۴۲، کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی(ره).

۳- رسائل، محقق کرکی، ج۱، ص۱۶۱، کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی(ره).

۴- جواهر الکلام، شیخ محمدحسن نجفی جواهری، ج۲۱، ص۳۹۷، دار احیاء التراث العربی.

همان احادیثی که برای ایجاد نظم در زمان غیبت برای امور شیعیان صادر شده است.

صاحب جواهر در جای دیگر در ضمن بررسی عموم ولایت فقیه بحث می کند می فرماید: «لکن ظاهر الاصحاب عملا و فتوا فی سایر الأبواب عمومها بل لعله من المسلمات أو الضروریات عندهم» (۱)

ظاهر اصحاب عملاـ و فتوا این است که عموم ولایت فقیه را قبول دارند بلکه از مسلمات است که شامل اداره و نظم امور به دست فقیه است به هر حال اتفاق علما را می خواهیم از کلام ایشان استفاده کنیم. بحث ما این است که ظاهر اصحاب اتفاق دارند و قبول دارند.

مفتاح الکرامه (۲) «(بل نقول) هو نائب و منصوب عن صاحب الأمر صلی اللّه علیه و علی آبائه الطاهرین و عجل اللّه تعالی فرجه و و جعلنی فداه (و یدل) علیه العقل و الإجماع و الأخبار»

فقیه جامع شرائط نائب منصوب از ناحیه صاحب الزمان است و دلیل ما بر این گفتار هم دلیل عقلی و اجماع و اخبار است که فقیه نائب امام و منصوب از طرف امام است.

تا اینجا مقدمه بود برای ورود در ادله و دلیل هم داریم ولی اکنون اول چیزی که مطرح است این است که بر فرض اگر دلیل نداشتیم مقتضای اصل چیست؟ آیا اصل در ولایت ثبوت است یا عدم؟ که اول از تأسیس بحث می کنیم و بعد روایات را بررسی می کنیم. برای بعد انشاءاله.

ولایت فقیه (اثبات ولایت ائمه معصومین علیهم السلام) ۹۵/۰۸/۱۲

ص: ۱۳۴

۱- جواهر الکلام، شیخ محمدحسن نجفی جواهری، ج۱۶، ص۱۷۸، دار احیاء التراث العربی.

۲- مفتاح الکرامه، عاملی، ج ۱۰، ص ۲۱، دار إحیاء التراث العربی.

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: ولایت فقیه (اثبات ولایت ائمه معصومین علیهم السلام)

بیان تذکر:

یک مطلبی که در جلسات شورای عالی حوزه هم مطرح شد این است که یک جلسه بدی در شیراز و سر قبر کوروش برگزار شد جمعیتی حدود ۱۰۰هزار نفر که از صبح تا عصر به تناوب می آمدند و می رفتند افراد مختلفی بودند که تعبیرات و حرکات تکان دهنده ای ایجاد شده بود که با شؤون اسلامی و شأن یک کشور اسلامی سازگاری ندارد. البته تصمیم بر این شد که یک حرکت عمومی علیه این قضیه انجام شود که ظاهرا در راهپیمایی ۱۳ آبان (فردا) قرار شد که این حرکت انجام شود.

حالا- کوروش هر که بوده کاری نداریم اما اینکه یک عده مقابل نظام قرار بگیرند و حرکات اینگونه ناشایست انجام دهند صحیح نیست.

اولا: کاری به رفتن سر قبر کوروش نداریم.

ثانیا: افرادی هم که می روند همه ضد انقلاب نیستند ولی می خواهیم بگوییم با انجام اینگونه حرکات ضد انقلاب از آن سوء استفاده می کند.

ثالثا: این ابراز نگرانی های حوزه هم به عنوان یک تذکر است و مقابله نیست.

بحث اخلاقی: سبک زندگی اسلامی: حفظ آبروی مؤمن:

در بحث اخلاقی که داشتیم روایاتی خواندیم و گفتیم تعییر مؤمن و عیب گرفتن و آبروی او را بردن و از اسرار او سر درآوردن و نزد خود حفظ کردن و در جای دیگر استفاده کردن حرام است و چیزی است که انسان را به کفر به خدا نزدیک می کند.

در مورد مذمت تعییر مؤمن یک روایت که خواندیم امروز ضمن تکرار آن یک روایت دیگر روایات را هم بررسی می کنیم.

۱) عن زید الشحام «عَنْ أَبِی عَبْدِاللَّهِ(ع) فِیمَا جَاءَ فِی الْحَدِیثِ عَوْرَهُ الْمُؤْمِنِ عَلَی الْمُؤْمِنِ حَرَامٌ قَالَ مَا هُوَ أَنْ یَنْکَشِفَ فَتَرَی مِنْهُ شَیْئاً إِنَّمَا هُوَ أَنْ تَرْوِیَ عَلَیْهِ أَوْ تَعِیبَهُ.» (۱)

ص: ۱۳۵

۱- الکافی، کلینی، ج۲، ص۳۵۹، اسلامیه

امام صادق(ع) در توضیح روایت نبوی «عورت مؤمن بر مؤمن حرام است» فرمود: اینکه عورت مؤمن بر مؤمن حرام است مراد این نیست که عورت او را کشف کند و دیده شود بلکه مراد این است که علیه او حرف هایی بزند و مطالب مخفی او را علنی مطرح نماید و یعنی کشف اسرار به حدی قبح دارد که کشف عورت نزد آن هیچ است. ضمن اینکه تعبیر به «انما» برای این نیست که کشف عورت فیزیکی حرام نیست و فقط کشف عورت آبرویی حرام است بلکه برای اهمیت مطلب است یعنی کشف عورت آبرویی آن قدر بد و قبیح است که قبح کشف عورت فیزیکی گویا چیزی نیست.

۲) روایت دیگر «عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنِ ابْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِی عَبْدِاللَّهِ(ع) قَالَ: قُلْتُ لَهُ عَوْرَهُ الْمُؤْمِنِ عَلَی الْمُؤْمِنِ حَرَامٌ فَقَالَ نَعَمْ قُلْتُ یَعْنِی سُفْلَیْهِ قَالَ لَیْسَ هُوَ حَیْثُ تَذْهَبُ إِنَّمَا هُوَ إِذَاعَهُ سِرِّهِ.» (۱)

ابن سنان گوید به حضرت امام صادق(ع) عرض کردم این که گفتند عورت مؤمن بر مؤمن حرام است؛ صحیح است؟ امام فرمود آری. پرسیدم یعنی اسافل اعضاء و آلت رجولی و انوثیت مراد است؟ امام فرمودند نه آنگونه که تو می گویی نیست و اینکه در ذهن توست مراد روایت نیست بلکه مراد پخش کردن اسرار مؤمن است.

ملاحظه می فرمایید در این روایت هم تعبیر «انما» آمده است که نشان از اهمیت موضوع دارد.

۳) روایت دیگر «عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنْ هِشَام عَنْ أَبِی عَبْدِاللَّهِ(ع) قَالَ: مَنْ قَالَ فِی مُؤْمِنٍ مَا رَأَتْ عَیْنَاهُ وَ سَمِعَتْ أُذُنَاهُ کَانَ مِنَ الَّذِینَ قَالَ اللَّهُ (إِنَّ الَّذِینَ یُحِبُّونَ أَنْ تَشِیعَ الْفاحِشَهُ فِی الَّذِینَ آمَنُوا لَهُمْ عَذابٌ أَلِیمٌ فِی الدُّنْیا وَ الْآخِرَهِ) » (۲)

۱- بحارالانوار، علامه مجلسی، ج۷۲، ص۲۱۴، بیروت

۲- بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۷۲، ص۲۱۳، بیروت

هشام از امام صادق(ع) نقل کرد که فرمود اگر انسان پشت سر برادر مؤمنش چیزی را که با دو چشمش دید و با گوشش شنید بازگو کند (و باعث بی آبرویی او شود) جزء مصادیق کسانی است که خداوند در آیه شریفه ۱۹ سوره مبارکه نور فرمود: «کسانی که دوست دارند در مورد مؤمنین افشاگری کرده و باعث رسوایی آنان شوند به عذاب دردناک دنیا و آخرت گرفتار می شوند.»

ملاحظه می فرمایید وقتی که در روایت آمده است نشان از اهمیت مسأله است و مع الأسف در عصر حاضر مورد ابتلاء است به ویژه اینکه فراوان در رسانه های نوشتاری و شنیداری و دیداری مطلبی علیه کسی می گویند و بعد می آیند تکذیب می کنند و روز بروز هم بدتر می شود. در حالیکه وقتی بدون حساب و کتاب علیه مردم حرف زدی گرچه بعدا تکذیب کنی همه اثر آن بدگویی را محو نمی کند اتفاقا مراجع بزرگوار تقلید هم تذکر داده اند که رسانه ها باید سعی کنند حیثیت اشخاص حفظ شود. اما تأثیر نکرد و روزبه روز بدتر می شود که علیه یک کسی چیزی می گویند و بعد خودشان می گویند دروغ بود. این خلاف اصول سبک زندگی است. روایت فوق ناظر به همین نکته مهم است که امام صادق(ع) فرمود: کسی که هرچه را از مؤمنی ببیند و بشنود و نقل کند یعنی باید تحقیق کند و بدون تحقیق نقل نکند و اگر اینکار را بکند مصداق این آیه است (إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفاحِشَةُ فِي الَّذِينَ آمَنُوا لَهُمْ عَذابٌ أَلِيمٌ فِي الدُّنْيا وَ الْآخِرَةِ)

بنابراین خیلی باید مراقب باشیم در نقل اقوال دیگران که عیب مؤمنی نقل نشود و به دیگران هم تذکر بدهیم که اگر کسی چنین کاری می کند تذکر بدهیم به عنوان امر به معروف و نهی از منکر حتی لازم است دوائر دولتی مربوطه با اینگونه موارد برخورد کنند تا حیثیت شهروندی افراد حفظ شود.

بحث فقهی:

استدلال برای ولایت فقیه:

۱- اصل: اگر فرض کنیم که دلیلی نداریم بدون شک اصل عدم ولایت احدی بر احدی است و هیچ شخصی ولایت بر شخص دیگر ندارد به علاوه یک اصل ثبوتی هم داریم که «الناس مسلطون علی انفسهم» یعنی هر انسانی اختیار نفس و اموال خودش را دارد.

این دو اصل مفهوما یکی هستند منتهی یکی عدمی و دیگری ثبوتی است.

در تمسک به این اصل مرحوم شیخ در مکاسب (۱) می فرماید «و اذا عرفت هذا فنقول مقتضی الاصل عدم الولایه لاحد بشیئ من الوجوه المذکوره خرجنا عن هذا الأصل فی خصوص النبی و الأئمه علیهم السلام»

اصل عدم ثبوت ولایت است برای احدی بر احدی و نسبت به پیامبر دلیل داشتیم که از این اصل خارج می شود و نیز نسبت به ائمه هم دلیل داشتیم اما نسبت به ولی فقیه بحث است که دلیل داریم یا خیر؟ که در همان آیه هم که فرمود «اولی الامر» روایت خواندیم که فقط سه نفر نیستند بلکه نبوی جابر بن عبدالله انصاری گفت مراد تمام اهلبیت هستند و دوازده امام را شمرد و روایت داشتیم و تحلیل کردیم که اولی الأمر باید عادل و با تقوا و معصوم باشد.

۲- روایات متعدد است

۱) توقیع مبارک: روایت را مرحوم صدوق در اکمال الدین و اتمام النعمه (۲) مفصل ذکر کرده که یک بند آن شاهد ماست «عن محمد بن محمد بن حسام عن محمد بن یعقوب (شیخ کلینی) عن اسحاق بن یعقوب (برادر شیخ کلینی) قال سئلت محمد بن عثمان العمری (دومین از نواب خاص) سئلت ان یوصل کتابا قد سئلت فیه عن مسائل اشکلت علیّ فوردت التوقیع بخط....»

۱- المکاسب، شیخ انصاری، ج۹، ص۳۷۴، دارالکتاب

۲- کمال الدین و تمام النعمه، شیخ صدوق، ج۱، ص۴۸۳، اسلامیه

اسحاق بن یعقوب می گوید مسائلی که مشکل بود نوشتم به محمد بن عثمان دادم که از امام جواب بگیرد نامه را رساند و جواب آمد به خط امام زمان و سوالات در جواب نیست ولی از جوابها پیداست که سوال چه بوده مثلا سوال اول این بود که از عموزاده های امام که منحرف بودند پرسید که امام فرمودند راه آنها راه پسران نوح است تا به این سوال که می گوید در حادثه های مهمی که پیش می آید به چه کسی مراجعه کنیم که امام فرمود «وَ أَمَّا الْحَوَادِثُ الْوَاقِعَهُ فَارْجِعُوا فِیهَا إِلَی رُوَاهِ حَدِیثِنَا فَإِنَّهُمْ حُجَّتِی عَلَیْکُمْ وَ أَنَا حُجَّهُ اللَّهِ عَلَیْهِمْ»

بررسی سند روایت:

از نظر سند گفتیم محمد بن محمد بن عصام راوی حدیث است که درباره او می گویند از اساتید مرحوم صدوق است و از مشایخ صدوق است و پیداست کسی که از مشایخ صدوق است باید انسان وزینی باشد علاوه بر اینکه خود صدوق روایت را از او نقل می کند علاوه بر این همین روایت را مرحوم شیخ در کتاب «الغیبه» (۱) که این روایت را نقل می کند از محمد بن محمد بن عصام نقل نکرده بلکه از ابن قولویه و ابی غالب رازی و دیگران نقل می کند بنابراین راویان این حدیث مورد اعتماد هستند منتهی اشکالی که دارد این است که این روایت از کلینی نقل می شود و کلینی از برادرش اسحاق بن یعقوب نقل می کند که او نامه را به نائب خاص امام نوشت و جواب گرفت ولی در کتب رجال اسمی از اسحاق بن یعقوب نیست نه توثیق شده و نه رد شده حتی روایتی هم در کتب روایی غیر همین روایت روایتی ندارد ولی با قرائنی باید قبول کنیم.

ص: ۱۳۹

۱- الغیبه، شیخ طوسی، ص ۲۹۰، اسلامیه

قرینه اول: یکی اینکه راوی از اسحاق شیخ کلینی است و کلینی تا به کسی اعتماد نداشته باشد روایت نمی کند.

قرینه دوم: کلینی در زمان غیبت صغری بوده و از این توقیعات زیاد دیده و در این مورد خاص نقل از برادرش هم می گوید نامه خط بود و بدیهی است کلینی آشنا به خط و مهر امام بوده و اگر اطمینان نداشت و تشخیص نداده بود که خط امام است نقل نمی کرد البته خود مرحوم کلینی این توقیع را در کافی نیاورده لکن دلیلی بر رد نمی شود چون دیگر بزرگان هم اینگونه بودند مثلا مرحوم صدوق در امالی صدوق روایاتی نیاورده ولی در کتب دیگر آورده اند یا شیخ روایات زیادی در کتبشان آورده اند ولی در تهذیب نیاورده اند یا ممکن است توقیع شریف بعد از تألیف کافی صادر شده باشد.

پس از نظر سند خدشه ای ندارد. تا دلالت روایت را بعدا بحث می کنیم.

ولایت فقیه (ادله ولایت فقیه) ۹۵/۰۸/۱۵

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: ولایت فقیه (ادله ولایت فقیه)

روایات:

گفتیم برای ولایت فقیه و اینکه فقیه دارای ولایت است به روایاتی استدلال می شود. در درس قبل بررسی یک روایت را شروع کردیم که مجددا به طور اختصار مرور می کنیم.

روایت اول: توقیع مبارک [(۱)] بود که اسحاق بن یعقوب کلینی از امام زمان(عج) نقل کرده بودند که جواب پرسش های او را به خط مبارکشان جواب نوشته بودند. و از طریق محمد بن عثمان بن سعید نائب خاص دوم به دست اسحاق بن یعقوب رسید. روایت طولانی بود برای بررسی یک فقره از آن که محل شاهد است البته پرسش ها در روایت نیامده است اما از جواب ها می توان فهمید که پرسش ها چیست؛ ابتدا به بررسی سند روایت پرداختیم.

ص: ۱۴۰

۱- کمال الدین و تمام النعمه، شیخ صدوق، ج۱، ص۴۸۴، اسلامیه

مرروی بر سند روایت:

در عبارتی از توقیع نوشته بودند «أَمَّا مَا سَأَلْتَ عَنْهُ أَرْشَدَكَ اللَّهُ وَ ثَبَّتَكَ مِنْ أَمْرِ الْمُنْكِرِينَ» و در ذیل نامه دارند «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا إِسْحَاقَ بْنَ يَعْقُوبَ» که برخی گفته اند این دو تعبیر (دعا و سلام) گرچه به نوعی به دلالت مربوط است اما می تواند مؤید اسحاق بن یعقوب باشد و شبهه مربوط به دلالت بودن و اینکه ناقل خود اسحاق است و ممکن است خودش دارد خودش را تأیید می کند به این صورت قابل دفع است که اسحاق بن یعقوب نامه را نقل می کند و فرض این است که مرحوم کلینی نامه

را دیـده و مرحـوم کلینی هم نـامه را بـا همین متن نقـل کرده است و فرض این است که مرحـوم کلینی خـط حضـرت صـاحب الزمان(عج) را می شناخت بنابراین می گویند می توان اعتماد کرد و در نتیجه قائل شد که دو تعبیر قرینه مؤید بودن اسحاق بن یعقوب است.

شروع پاسـخ امام زمان(عج) به این صورت است «اما ما سألت عنه ارشدک الله و ثبتک من امر المنکرین لی من اهل بیتنا و بنی عمنا» پیداست که پرسـید یک عده از بنی اعمام خودتان شما را انکار می کنند امام فرمود «فاعله انه لیس بین الله عزوجل و بین احـد قرابه و من انکرنی فلیس منی و سبیله سبیل ابن نوح» خداونـد با کسـی قرابت و خویشـی ندارد و هرکس مرا انکار کند از من نیست و مسـیرش مسـیر پسـر نوح است (که پیامبرزاده بود ولی جزء کفار بود و غرق شد.) «اما سبیل عمی جعفر» معلوم می شود پرسـیده بود شـما عمویی داریـد که پسـر امـام و برادر امـام است جعفر و او مسـیر دیگری دارد امـام فرمود «اما سبیل عمی جعفر و ولده فسبیل اخوه یوسف» آنان مثل برادران حضرت یوسف هستند که گمراه بودند.

ص: ۱۴۱

«و اما ظهور الفرج» پرسید زمان ظهورتان چه وقت است امام فرمود «فانه الی الله تعلی ذکره و کذّب الوقّاتون» ظهور من در اختیار خداوند است و هرکس برای ظهور من زمان تعیین کند دروغگو است. ادامه روایت پاسخ پرسش های مختلف است تا می رسد به مورد بحث ما که یک قسمت از روایت است که می فرماید «وَ أَمَّا الْحَوَادِثُ الْوَاقِعَهُ فَارْجِعُوا فِيهَا إِلَى رُوَاهِ حَدِيثِنَا فَإِنَّهُمْ حُجَّتِي عَلَيْكُمْ وَ أَنَا حُجَّهُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ»

در حوادث واقعه به راویان حدیث ما – علما - مراجعه کنید و بعد تعلیل می آورد که علت دستور به مراجعه به علماء این است علماء حجت من بر شما هستند و من حجت خدا بر آنان هستم.

گفتیم از نظر سند روایت معتبر است مشایخ ثلاث (۱) نقل کردند و مرحوم صدوق در اکمال الدین (۲) این را از محمد بن محمد بن عصام نقل می کند که او از کلینی نقل کرده است.

ذکری از محمد بن عصام در رجال نشده ولی از مشایخ اجازه صدوق است و ما داریم که افرادی از باب معروف بودنشان در کتب رجالی ذکر نشدند برای نمونه نام خود مرحوم کلینی در رجال نیامد که بگویید کلینی ثقه چون معروف بودند نیازی نبود و محمد بن عصام استاد صدوق بوده و مرحوم شیخ طوسی هم در کتاب «الغیبه» این روایت را از ابن قولویه و ابوراغب رازی از کلینی نقل می کند.

فقط باید ببینیم اسحاق بن یعقوب در کتب رجالی توثیق و ردی ندارد که گفتیم این هم شخصی است که مرحوم کلینی از او نقل می کند با این ویژگی که فقط نقل روایت نیست بلکه مکاتبه ای را نقل می کند که توقیعی از امام برای اسحاق آمده قطعا کلینی توقیع را دیده علاوه اینکه کلینی در عصر غیبت صغری زندگی می کرده و از این توقیعات زیاد بود و کلینی مهر و خط امام را می شناخت بلکه اعتماد ما بیشتر به کلینی است ما می گوییم کلینی چنین مطلبی را بدون ندیدن نقل نمی کند و می گوید او نامه نوشته و جواب گرفته علت نقل نشدن در کافی شاید این بوده که مناسب ندیده نقل شود و گفتیم بعضی هم شبهه می کنند و می گویند «فیه تأمل» یا «فی النفس شیئ» ولی خیلی روی حساب متداول نباید اینها را رد کنیم و بگوییم ایراد است. مرحوم طبرسی در احتجاج (۳) حدود ۱۶ مورد از توقیعات را جمع کرده و این روایت را از کلینی نقل کرده است و مرحوم صدوق چهل یا پنجاه توقیع را جمع کرده که یکی همین توقیع اسحاق بن یعقوب است. و مرحوم شیخ در کتاب «الغیبه» توقیعات را جمع کرده که یکی همین روایت اسحاق بن یعقوب است. که همه بزرگان محمد بن یعقوب کلینی را واسطه روایت اسحاق بن یعقوب قرار داده اند.

۱- الغیبه، شیخ طوسی، ص۲۹۱، اسلامیه.

۲- کمال الدین و تمام النعمه، شیخ صدوق، ج۱، ص۴۸۴، اسلامیه

۳- الاحتجاج علی اهل اللجاج، طبرسی، ج۲، ص ۴۷۰، مرتضی.

بررسی دلالت توقیع شریف:

عبارت روایت دارد «و اما الحوادث الواقعه» شبهه ای که بزرگان دارند حتی مرحوم نائینی گفتند که این الف و لام حوادث چیست.

احتمال این است که شاید در سوال حوادثی ذکر شده پس «ال» عهد است و اشاره به همان چند مورد حادثه ای است که در پرسش آمده بود و امام به همان چند مورد حادثه اشاره می کند و جواب می دهد که اگر این احتمال را بدهیم و بگوییم اشاره به چند موردی است که اسحاق بن یعقوب سوال کرده دیگر روایت عمومیتی ندارد که در هر حادثه ای که پیش آمد به روات حدیث و علماء مراجعه کنیم مرحوم نائینی می فرماید پس روایت مبهم می شود و قابل اعتماد نیست.

جواب: می گوییم:

اولا: «الحوادث» جمع محلی به «أل» است و دلالت بر عموم دارد.

ثانیا: این عهد بودن یک احتمال است ولی همین عهد بودن منافاتی با عموم ندارد زیرا به جهت اینکه نفرمود این حوادثی که پیش آمده خصوصیتی دارد بلکه حوادثی که واقع شده مراجعه به روات نمایید پس حوادث خاص مطرح نیست و این حوادث می تواند مجدد هم پیش بیاید و برای افراد مختلف که باید به روات مراجعه نمود. چون توصیف ذکر شده برای حوادث، حوادث واقعه بودن است پس ملاک واقعه بودن است و حوادث مورد پرسش خصوصیتی ندارد.

ثالثا: در جواب فرموده «فارجعوا فیها» و اگر کلی نبود نباید جمع ذکر می شد لذا منافات با عموم ندارد.

نتیجه: اینکه مراد از «أل» در «الحوادث» چه عهد باشد چه استغراق می گوییم ظاهر در استغراق است.

بیان مراد از حوادث:

مرحوم شیخ انصاری (۱) می فرماید ظاهر از حوادث که اسحاق بن یعقوب ذکر می کند و برایش مشکل شده و خدمت امام فرستاده ظاهرا با این مقدمه این است که مراد از حوادث یعنی امور مهمه ای که در این امور باید به رئیس و رهبرشان مراجعه کنند و چون امام و رهبر غائب است اکنون می پرسد باید به چه کسی مراجعه نمود.

۱- کتاب المکاسب، شیخ انصاری، ج۳، ص۵۵۵، کنگره.

مرحوم شیخ در مکاسب در تقریب استدلال به روایت برای حجیت ولایت فقیه می فرماید «إن المراد بالحوادث ظاهرا مطلق الأمور التی لا بد من الرجوع فیها عرفا أو عقلا أو شرعا إلی الرئیس مثل النظر فی أموال القاصرین لغیبه أو موت أو صغر أو سفه»

عقلا و شرعا و عرفا باید به رئیس مراجعه کرد مانند اینکه شخصی فوت کرده و اموال زیادی دارد و وارثی هم ندارد چه باید کرد و یا اینکه شخصی غائب است و هیچ خبری از او نیست و اموال او چه می شود و اینها مطالبی است که هر زمانی پیش بیاید بعهده حاکم وقت است.

«و اما تخصیصها بخصوص المسائل الشرعیه فبعید من وجوه»

یک قول در مسأله این است که مراد از حوادث مسائل شرعیه است که برای مردم پیش می آید و قائلین را هم نقل می کنیم که از بزرگان هستند مثلا اگر در روزه اش شک کرد یا می خواهد معیار حد ترخص را بداند به چه کسی مراجعه کند.

مرحوم شیخ می فرماید کسی بیاید حوادث را اختصاص بدهد به خصوص مسائل شرعیه بعید است از سه وجه.

وجه اول: «منها أن الظاهر وکول نفس الحادثه إلیه لیباشر أمرها مباشره أو استنابه لا الرجوع فی حکمها إلیه.» (۱) اگر اینگونه سوالات شرعی بود باید می گفت حکم این حوادث را از چه کسی بپرسیم حال آنکه در جواب نفس حوادث ذکر شده بنابراین نمی توانیم بگوییم سوالات شرعیه است در خود حوادث رجوع کنید نه حکم حوادث حال حادثه مراد است نه اینکه حکم را بیان کند و این ظاهر کلام امام است چون در برخی موارد نیاز به بیان حکم نیست بلکه آن عویصه باید حل شود که اگر امام بود به امام رجوع می کردیم و لذا می پرسد اکنون که نیستید به چه کسی مراجعه کنیم.

ص: ۱۴۴

۱- کتاب المکاسب، شیخ انصاری، ج۳، ص۵۵۵، کنگره.

وجه دوم و سوم برای بعد انشاءاله.

ولایت فقیه (ادله ولایت فقیه) ۹۵/۰۸/۱۶

Your browser does not support the audio tag.

موضوع: ولایت فقیه (ادله ولایت فقیه)

بحث در توقیع مبارک بود که اسحاق بن یعقوب نامه ای خدمت حضرت صاحب الأمر ارواحنا له الفداء نوشت و گفت مسائلی که برایم مشکل شد و نتوانستم حل کنم و به محمد بن عثمان دومین نائب از نواب خاص امام زمان دادم که خدمت امام بدهد و جواب بگیرد «فورد التوقیع بخطه الشریف» و جواب به خط مبارک امام آمد که چند بند داشت. یک بند آن این است که امام فرمود «وَ أَمَّا الْحَوَادِثُ الْوَاقِعَةُ فَارْجِعُوا فِيهَا إِلَى رُوَاةِ حَدِيثِنَا فَإِنَّهُمْ حُجَّتِي عَلَيْكُمْ وَ أَنَا حُجَّةُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ» (۱)

به این روایت تمسک می شود برای ولایت فقیه که در عصر غیبت فقهاء نواب امام هستند و جانشین آن حضرت و هر حقی برای امام که حجت خدا ثابت است همان برای فقهاء ثابت است و این مطلب مهمی است و یکی از پایه های ولایت فقیه است. ببینیم می شود استدلال اینگونه کرد و این مطلب را استفاده کرد.

لذا لازم است این را مقداری بهتر و بیشتر به آن برسیم.

بعضی از شبهاتی که می شود انصافا وسوسه است بلکه چیزهایی به ذهن می آید چون مطلب مهمی است می خواهند از آن فرار کنند و لذا شبهه می کنند.

۱) از نظر سند گفتیم صحیحه است إنما الکلام در خود اسحاق بن یعقوب که راوی و کاتب است زیرا در کتب رجالی مثل فهرست شیخ یا رجال کشی و یا نجاشی اسمی از ایشان نیامده لذا برخی گفته اند پس مبهم است.

۱- کمال الدین و تمام النعمه، شیخ صدوق، ج۱، ص۴۸۴، اسلامیه

در جواب گفتیم نظایر آن را داریم خود کلینی و شیخ در فهرست این را در کتب رجالی ذکر نکردند اسحاق بن یعقوب هم یکی از آن معاریف است.

۲) شبهه دیگر اینکه راوی این روایت از اسحاق بن یعقوب شیخ کلینی است پس چرا در کافی نیاورده پس توجه به آن نداشته و صحیح نمی دانسته است.

در جواب می گوییم این هم از آن وسوسه هاست زیرا شیخ صدوق در اکمال الدین (۱) این روایت را نقل کرده با تفسیر آن طی دو صفحه تمام جواب ها را ذکر کرده است مرحوم صدوق که این روایت را نقل کرده چرا در من لایحضر نیاورده است؟

در کتاب الغیبه (۲) این روایت را شیخ نقل کرده نه تنها این روایت بلکه بقیه توقیعات امام را جمع کرده است پس چرا در تهذیب نیاورده است؟

مرحوم صدوق که روایت را به تفصیل آورده است از کلینی نقل می کند معلوم می شود مرحوم کلینی این روایت را در کتاب دیگری غیر از کافی آورده بود که صدوق از او نقل می کند. پس گرچه در کافی نیست اما این نمی تواند دلیل عدم صحت روایت باشد زیرا در کتاب دیگر آمده است.

بنابراین می گوییم این واقعا یک وسوسه است که پس چون در کافی نیامده پس قابل اعتماد نیست.

مثلا کسی بیاید بگوید من نامه ای خدمت مقام معظم رهبری نوشتم و مسائلی را پرسیدم و جواب دادند آیا شما نمی گویید بده ببینم.

پس می گوییم قطع حاصل است که کلینی خط امام را دیده و شناخته لذا نقل کرده و اگر اعتماد نداشت نقل نمی کرد می گوید «وردت التوقیع بخطه الشریف» یعنی دیده به علاوه اگر یقین پیدا کند که حتی برادرش هم دیده و خودش ندیده و نقل کند با توجه به شخصیتی مانند کلینی کفایت می کند چون بر فرض ندیده اما برایش مثل دیدن بوده است. مرحوم کلینی در کافی توقیعات را نیاورده بلکه در جای دیگر ذکر کرده و در کافی نیاورده لذا این روایت را نیاورده کما اینکه صدوق هم توقیعات را در جای دیگری جمع کرده و شیخ نیز توقیعات را در الغیبه جمع کرده پس چون همانگونه که نیاوردن در «من لا یحضر» و «تهذیب» دلیل عدم اعتماد شیخ و صدوق نمی شود. نیاوردن در «کافی» دلیل عدم اعتماد کلینی نمی شود ضمن اینکه صحیح نیست بگوییم صدوق و شیخ با اینکه به روایت اعتماد نداشتند در «اکمال» و «الغیبه» روایت را آوردند.

۱- کمال الدین و تمام النعمه، شیخ صدوق، ج ۱، ص ۴۸۴، اسلامیه

۲- الغیبه، شیخ طوسی، ص ۲۹۱، اسلامیه.

بررسی دلالت روایت:

از نظر دلالت عبارت امام این است «اما الحوادث الواقعه»

سوال دست ما نیست اما جواب می گوید در حوادث واقعه به راویان حدیث مراجعه کنید بعضی می گویند مراد از حوادث مسائل شرعی است.

مرحوم شیخ انصاری در مکاسب (۱) استظهاری دارند که استظهار درستی است و مرحوم امام در بحث ولایت فقیه همین استدلال مرحوم شیخ انصاری را با قدرت و استحکام بیشتری تمسک می کنند و می فرماید که گمان این است که سوال کلی بوده و خیلی بعید است که وقتی حوادث را شمرده حوادث را تطبیق به فرد بکنیم. یعنی به نظر می رسد پرسش اسحاق بن یعقوب هم کلی بود که ممکن است پرسیده باشد که در حوادثی که واقع می شود چه کنیم حضرت صاحب الزمان(عج) فرمود «اما الحوادث الواقعه» به این معنی که در حوادث اجتماعی که معمولاً باید به رهبر مراجعه کرد حال که شما غائب از نظر هستید تکلیف چیست؟ امام زمان هم فرمود اما حوادثی که پیش می آید و دخالت در آن شأن امام معصوم است «فارجعوا فیها الی رواه حدیثنا»

مرحوم شیخ (۲) می فرماید «إن المراد بالحوادث ظاهرا مطلق الأمور التی لا بدّ من الرجوع فیها عرفا أو عقلا أو شرعا إلی الرئیس مثل النظر فی أموال القاصرین لغیبه أو موت أو صغر أو سفه و أما تخصیصها بخصوص المسائل الشرعیه فبعید من وجوه»

مراد از حوادث مطلق امور مهمی است که برای اجتماع پیش می آید دسترسی به نواب هم در همه موارد نبوده باید به رئیس و امام مراجعه کرد و چون دسترسی به امام نبوده پس باید به راویان حدیث مراجعه نمود و من البعید جدا من جهات.

۱- کتاب المکاسب، شیخ انصاری، ج۳، ص۵۵۵، کنگره.
۲- کتاب المکاسب، شیخ انصاری، ج۳، ص۵۵۵، کنگره.

از سه جهت بعید است که بگوییم شامل امور شرعی می شود.

وجه اول: «منهـا أن الظاهر وکول نفس الحادثه إلیه لیباشـر أمرها مباشـره أو اسـتنابه لا الرجوع فی حکمها إلیه.» (۱) متن روایت «فـارجعوا فیها» آمـده است یعنی در خود حوادث به راویان مراجعه کنیـد نه در حکم حوادث و تفاوت این دو حالت این اسـت که رجوع برای بیان حکم نیازی به حکومت و ولایت ندارد اما رجوع برای اصل حادثه نیاز به تصمیم گیری در آن حادثه دارد که در این صورت مبسوط الیـد بودن را می طلبـد در حـالیکه در فرض بیان حکم ممکن است راوی حـدیث حکم را بیان ولی دیگران با بسط ید اجراء کنند.

وجه دوم: «و منهـا التعلیـل بکونهم حجتی علیکم و أنـا حجه الله فإنه إنما یناسب الأمور التی یکون المرجع فیها هو الرأی و النظر فکـان هـذا منصب ولاـه الإمـام من قبل نفسه لا أنه واجب من قبل الله سـبحانه علی الفقیه بعـد غیبه الإمام و إلا کان المناسب أن یقول إنهم حجـج الله علیکم کما وصـفهم فی مقام آخر بأنهم أمناء الله علی الحلال و الحرام.» (۲) از تعلیل استفاده می شود که حجتی علیکم یعنی این شـخص حجت من است و مسائل شرعی که نیاز به حجت ندارد وقتی می گوید حجت من هستند یعنی باید کار مرا انجام بدهند و بدیهی است کار امام در موقع رجوع مردم بیان حکم و مسأله گویی نبود.

مرحوم شـیخ می فرمایـد اگر رجوع برای بیان حکم شـرعی بود بایـد می گفت «انهم حجج الله» چنانچه در جاهای دیگر فرمود «انهم أمناء الله علی الحلال و الحرام» لذا وقتی می گوید حجت من هسـتند یعنی نصب می خواهد که از طرف امام نیابت دارند ولو نـائب عـام باشـد البته همه راویان حـدیث ولایت از طرف امام زمان دارنـد منتهی هر کـدام که بسط یـد پیـدا کرد به اجراء مشـغول می شود چنـانچه در همین ایران در رژیم قبـل که فقهاء حکومت مرکزی نداشـتند هر یک از فقهاء که در منطقه به هر مقـدار قـدرت پیـدا می کرد بـه اجرای احکـام مشـغول می شـد حـدود جـاری می کرد و قصـاص و تعزیر می کرد و کارهـای حکومتی انجام می داد.

ص: ۱۴۸

۱- کتاب المکاسب، شیخ انصاری، ج۳، ص۵۵۵، کنگره.

۲- کتاب المکاسب، شیخ انصاری، ج۳، ص۵۵۵، کنگره.

وجه سوم: «و منها أن وجوب الرجوع فی المسائل الشرعیه إلی العلماء الذی هو من بدیهیات الإسلام من السلف إلی الخلف مما لم یکن یخفی علی مثل إسحاق ابن یعقوب حتی یکتبه فی عداد مسائل أشکلت علیه بخلاف وجوب الرجوع فی المصالح العامه إلی رأی أحد و نظره فإنه یحتمل أن یکون الإمام علیه السلام قد وکله فی غیبته إلی شخص أو أشخاص من ثقاته فی ذلک الزمان.» (۱)

مرحوم شیخ می فرماید جریان وجوب رجوع به علماء در مسائل شرعی از بدیهیات اسلام است که وقتی مسأله ای را نمی دانی باید از عالم بپرسی بنابراین معمول آن زمان چیزی نیست که فهم آن برای اسحاق بن یعقوب مشکل باشد تا از امام بپرسد زیرا عموم مردم هم می دانستند وقتی مسأله ای شرعی را نمی دانند باید از فقهاء بپرسند.

اما در مسائل اجتماعی و حوادث حکومتی جا دارد که فهم آن برای اسحاق بن یعقوب مشکل باشد چون چه بسا ممکن است امام در زمان غیبت شخص یا اشخاصی را برای حل معضلات اجتماعی مردم مأمور کرده باشد لذاست که اسحاق بن یعقوب می پرسد تا بداند که آیا امام شخص یا اشخاصی را برای اینگونه امور تعیین کرده است یا خیر؟ که امام در جواب نوشتند روات حدیث ما نواب عام من هستند که در امور و شؤون مربوط به من دخالت کنند.

پس مراد از حوادث امور مهمه اجتماعی است. و بدیهی است راوی معمولی مراد نیست چون تعلیل می گوید «انهم حجتی علیکم» و این نشان می دهد فردی که فقط یک حدیث یا چند حدیث از امام شنیده نمی تواند از طرف امام حجت باشد پس کسی که حجت است باید انسان عالم و مسلطی باشد.

۱- کتاب المکاسب، شیخ انصاری، ج۳، ص۵۵۵، کنگره.

ضمن اینکه ارجاع به روات داده است نه روایات یعنی نگفته است به روایات مراجعه کنید بلکه فرمود به خود راوی مراجعه کنید یعنی آن راوی حجت است نه روایات پس باید یک کسی باشد که روایت را بفهمد و استدلال برای بیان احکام داشته باشد که همان مجتهد جامع الشرائط است.

مرحوم امام از همین «انهم حجتی علیکم» یک تحلیل قوی تر از شیخ دارند که برای فردا.

ولایت فقیه (ادله ولایت فقیه) ۹۵/۰۸/۱۸

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: ولایت فقیه (ادله ولایت فقیه)

استدلال به این توقیع (۱) شریف برای اثبات ولایت فقیه:

تقریب استدلال بنابر نظر مرحوم شیخ انصاری (۲) گذشت و گفتیم ایشان با قدرت و قوت به این روایت تمسک نمودند.

مرحوم امام همان طریق مرحوم شیخ را دنبال می کنند و به همان کیفیت استدلال می کنند یک مقدار قویتر که هم در مکاسب کتاب البیع دارند و هم در درس ولایت فقیه که در نجف داشتند منتشر شده و می فرمایند مراد از حوادث که در توقیع آمده است مسلما سوال از مسائل شرعیه نیست که اینگونه برای اسحاق مشتبه شده باشد که اگر کسی مسائل شرعی برایش مبهم است به چه کسی مراجعه کند زیرا این از مسائلی نیست که بر مثل اسحاق بن یعقوب که خودش از اعلام و از روات بزرگ و از ارکان آن زمان است مخفی باشد؛ نیاز باشد از امام بپرسد بل کان من الواضحات فی المذهب الشیعی و وردت به روایات بلکه معلوم است که مسائل شرعی را باید از علماء و راویان بپرسند و روایاتی هم داریم که می گویند مسائل شرعی را از علماء بپرسید علاوه بر اینکه در آن زمان روال هم این بوده است که مردم مسائل شرعی را از علمائی همچون اسحاق بن یعقوب می پرسیدند پس مراد از حوادث در روایت باید مسائل مهم اجتماعی باشد که باید به رئیس در هر زمانی مراجعه نمود. و چون امام غائب است باید به کسی که امام معین نموده است مراجعه نمود به ویژه که امام غایب است و دسترسی نداریم باید تکلیف مردم معین شود. ضمنا مراد بختری مسائل جزئی به وجود آمده نیست که اسحاق بن یعقوب بپرسد تکلیف چیست؟ یا امام بفرماید در مورد آن حوادثی که یادآور شدید حکم این است زیرا این امکان نبود که هر زمان حادثه ای پیش آمد نامه بنویسند لذا برای موارد کلی حوادث مهمی که احیانا ممکن است واقع شود می پرسد و امام هم می فرماید اما در مورد حوادثی که واقع شده باشد حکم این است. حضرت امام در مورد مقام علت می فرمایند آیا مراد از حجت اینجا به معنای پذیرفتن حرف است یا به معنای ولی امر و مرجع اداره امور عباد می باشد؟ امام می فرماید این مسئله از بدیهیات است که مراد این نیست که بگوید اگر خبری از ناحیه ما توسط ناقلین حدیث نقل شود حجت است همان گونه که خبر زراره حجت است و یا وقتی می گوید انا حجه الله یعنی اگر حرفی زدم حرف مرا بپذیرید بدیهی است این چیزها مراد نیست بلکه مراد این است که ولی الله و مرجع امور مردم هستم چون یک سری مسائل اجتماعی هستند که باید به دست امام حل شوند.

۱- کمال الدین و تمام النعمه، شیخ صدوق، ج۱، ص۴۸۴، اسلامیه
۲- کتاب المکاسب، شیخ انصاری، ج۳، ص۵۵۵، کنگره.

مرحوم امام خمینی می فرماید روایت می گوید به فقها مراجعه کنید زیرا امام(ع) فرمود آنان حجت بر شما هستند و من حجت خدا هستم بدیهی است این تعبیر امام معصوم وجه دارد أنا حجه الله یعنی مرجع امور عباد و ولی امر هستم و من هم از ناحیه خودم حجت تعیین می کنم و آنچه من انجام می دهم این علماء هم انجام می دهند یعنی در اموری که حکم خدا باید دخالت کند و الآن من نیستم که دخالت کنم علماء با این صفات می توانند دخالت کنند از همین جا می فهمیم وقتی روایت می گوید به روات احادیث مراجعه کنید مراد راوی معمولی نیست بلکه باید کسی باشد که لایق باشد جانشین حجت خدا شود.

نکته: ممکن است گفته شود اگر روایت را بپذیریم ناچاریم بحث تحلیل خمس را که در بخشی از روایت آمده است بپذیریم. می گوییم در مورد تحلیل خمس روایات دیگر هم داشتیم اما در مقابل روایات تحلیل روایات بیشتر و قوی تر داشتیم بر عدم تحلیل و در جای خودش مورد بحث قرار گرفت.

نتیجه: روایت واگذری عموم اختیارات امام معصوم در زمان غیبت به فقیه جامع الشرائط دلالت دارد و برخی اظهاراتی که برخی از فقهاء دارند قابل توجیه نیست برای نمونه؛

۱- مرحوم ایروانی در حاشیه مکاسب در مورد معنای روایت می گوید «انها ناظره الی مجرد احکام الشرعیه لما فیه من التعلیل»

این «الحوادث» ناظر به مجرد احکام شرعیه است که از مسائل شرعی پرسیده جالب اینجا است که به همین تعلیل در روایت استناد می کند به دلیل تعلیلی که در روایت آمده که فرمود انهم حجتی علیکم و می گوید «فان الظاهر من الحجه کونه من الأمور التی تحتاج الی التبلیغ» ظاهر از حجت این است که از اموری باشد که نیاز به تبلیغ دارد و امام می فرماید اگر از یک کسی مسأله شرعی پرسید و آن عالم مسأله شرعی را بیان کرد قولش حجت است.

ملاحظه می فرمایید با مطالبی که گفتیم ضعف این نظر واضح و روشن است.

۲- سید احمد خوانساری در جامع المدارک (۱) معتقد است به اجمال حدیث «نظرا الی ان اللام فی الحوادث للعهد» و معهود و آن عهدی که بین امام و سائل است معلوم نیست چیست پس مجمل است.

مناقشه در کلام مرحوم خوانساری:

ملاحظه می فرمایید که این استدلال نیز بسیار ضعیف است چون گفتیم جمع محلی به «أل» برای عموم است و لام نمی تواند برای عهد باشد.

مرحوم نائینی در منیه الطالب (۲) کلام شیخ انصاری را نقل می کند و می فرماید «فلعل المراد من الحوادث هی الحوادث المعهوده بین الامام و السائل»

خصوص حوادثی است که سائل سوال کرده و بعد می فرماید «و علی فرض عمومها فالمتقین» علی فرض که عهد نباشد قدر متیقن آن است که مراد مسائل شرعی است.

مناقشه در دلیل مرحوم نائینی:

اولا: قبلا گفتیم و ثابت کردیم الف و لام در «الحوادث» عهد نیست.

ثانیا: وقتی بپذیریم که الف و لام عهد نیست و عموم را ثابت کنیم مورد مشکوک نداریم تا برای مازاد بر یقین قدر متیقن را مطرح کنیم پس نیازی به قدر متیقن گیری نداریم.

پس استدلالی که مرحوم شیخ نمود به قوت خودش باقی است و کلام امام خمینی که در تبیین کلام شیخ گفته اند مورد قبول است و نتیجه این شد که فقیه تمام اختیارات امام معصوم در امور اجتماعی را در زمان غیبت به نائب عام امام زمان دارد البته اصل وظیفه تشکیل حکومت مسأله دیگری است که بعدا بحث می کنیم.

۱- جامع المدارك، خوانساری، ج۳، ص ۱۰۰، اسماعیلیان.

۲- منیه الطالب، نائینی، ج۱، ص۳۲۶، کتابخانه محمدیه.

روایت دوم مقبوله عمر بن حنظله است. برای فردا انشاءاله.

ولایت فقیه (ادله ولایت فقیه) ۹۵/۰۸/۱۹

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: ولایت فقیه (ادله ولایت فقیه)

بحث اخلاقی: سبک زندگی اسلامی:

حفظ آبروی مؤمن:

در رابطه با بحث اخلاقی گفتیم در معاشرت ها و برخوردهایی که مومنین با یکدیگر دارند باید کمال رعایت ادب و اخلاق بشود. اگر کسی دو گونه برخورد کند و در ظاهر با کسی اظهار محبت و دوستی کند و در غیاب بدگویی کند از این رفتار تعبیر روایات ذولسانین داشت و عقوبت های شدید داشت و نیز اگر کسی ابراز محبت کند ولی هدفش این باشد که از اسرار این شخص مطلع شود که یک روزی علیه او استفاده نماید که تعبیر افشاء ذلات و تعییر می شد.

در همین موضوع دو روایت امروز داریم که عجیب است و به درد امروز جامعه می خورد. که این رفتار ناشایست در بین ما گسترش پیدا کرد به گونه ای که تهمت می زنیم و آبروی افراد را می ریزیم و خیلی هم هنر کنیم بعدا تکذیب می کنیم ولی چه فایده آبروی طرف رفت حیثیتش لکه دار شد تکذیب تأثیر خاصی ندارد این دو روایت که می خواهیم بخوانیم هم برای خود ما خوب است که به آن عمل کنیم و هم برای دیگران مطرح کنیم. این دو روایت امروز به عنوان هدیه خدمت شما عزیزان باشد و انشاءاله تأثیر بهتری در زندگی بگذارد.

۱. «قَالَ الصَّادِقُ(ع) مَنِ اطَّلَعَ مِنْ مُؤْمِنٍ عَلَى ذَنْبٍ أَوْ سَيِّئَةٍ فَأَفْشَى ذَلِكَ عَلَيْهِ وَ لَمْ يَكْتُمْهَا وَ لَمْ يَسْتَغْفِرِ اللَّهَ لَهُ كَانَ عِنْدَ اللَّهِ كَعَامِلِهَا وَ عَلَيْهِ وِزْرُ ذَلِكَ الَّذِي أَفْشَاهُ عَلَيْهِ وَ كَانَ مَغْفُوراً لِعَامِلِهَا وَ كَانَ عِقَابُهُ مَا أَفْشَى عَلَيْهِ فِي الدُّنْيَا مَسْتُورٌ عَلَيْهِ فِي الْآخِرَةِ ثُمَّ يَجِدُ اللَّهَ أَكْرَمَ مِنْ أَنْ يُثَنِّيَ عَلَيْهِ عِقَاباً فِي الْآخِرَةِ وَ قَالَ مَنْ رَوَى عَلَى مُؤْمِنٍ رِوَايَةً يُرِيدُ بِهَا شَيْنَهُ وَ هَدْمَ مُرُوَّتِهِ لِيُسْقِطَهُ مِنْ أَعْيُنِ النَّاسِ أَخْرَجَهُ اللَّهُ مِنْ وَلَايَتِهِ إِلَى وَلَايَةِ الشَّيْطَانِ فَلَا يَقْبَلُهُ الشَّيْطَانُ»

ص: ۱۵۳

کسی اطلاع پیدا کرد بر برادر مومن بر ذنبی یا سیئه ای و رفت منتشر کرد امام دو دستور دادند که انسان باید به آن عمل کند و اگر عمل نکرد عقوبت دارد.

۱. کتمان نکرد گناه آن شخص را

۲. و اگر طلب استغفار نکرد برایش.

امام می فرماید این شخص در عقوبت مثل خود آن کسی است که آن گناه را انجام داده و همان گناه را برای او می نویسند و آن کسی که این عمل را انجام داده آمرزیده می شود چون عقاب آن عامل همین افشا شدن و آبروریزی در دنیا می باشد و در قیامت دیگر از او سوال نمی شود چون خداوند شأنش بالاتر از این است که بابت یک گناه دوبار آبروی یک شخص را ببرد.

نکته: البته باید توجه شود اصل قضیه این است که افشاء نباید بشود اما گاهی استثناء دارد که اگر افشا نشود مفسده ای بالاتر دارد. در آن صورت برای جلوگیری از مفسده بالا ممکن است لازم شود افشاء شود تا مفسده ای بالاتر پیش نیاید ولی همین تشخیص مفسده بالاتر ساده نیست به هر حال روایت عجیبی است که خود عامل آمرزیده می شود ولی افشاگر به جای آن عامل در قیامت مجازات می شود.

۲. «عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفُضَيْلِ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى(ع) قَالَ: قُلْتُ لَهُ جُعِلْتُ فِدَاكَ الرَّجُلُ مِنْ إِخْوَانِي يَبْلُغُنِي عَنْهُ الشَّيْءُ الَّذِي أَكْرَهُ لَهُ فَأَسْأَلُهُ عَنْهُ فَيُنْكِرُ ذَلِكَ وَ قَدْ أَخْبَرَنِي عَنْهُ قَوْمٌ ثِقَاتٌ فَقَالَ لِي يَا مُحَمَّدُ كَذِّبْ سَمْعَكَ وَ بَصَرَكَ عَنْ أَخِيكَ فَإِنْ شَهِدَ عِنْدَكَ خَمْسُونَ قَسَامَةً وَ قَالَ لَكَ قَوْلًا فَصَدِّقْهُ وَ كَذِّبْهُمْ وَ لَا تُذِيعَنَّ عَلَيْهِ شَيْئاً تَشِينُهُ بِهِ وَ تَهْدِمُ بِهِ مُرُوَّتَهُ فَتَكُونَ مِنَ الَّذِينَ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ (إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفاحِشَةُ فِي الَّذِينَ آمَنُوا لَهُمْ عَذابٌ أَلِيمٌ فِي الدُّنْيا وَ الْآخِرَةِ)»

ص: ۱۵۴

محمـد بن فضـیل می گوید به امام موسـی بن جعفر(ع) عرض کردم فدایت شوم در مورد برادر دینی ام خبری به من می رسـد که من کراهت دارم حالت خوبی برای او نیست و می روم از خودش می پرسم و انکار می کنـد از آن طرف قومی هم که خبر دادند همه ثقه بودند تکلیف چیست کدام را بپذیرم امام فرمودند ای محمد هم چشـمت و هم گوشَت را نسـبت به برادر مؤمن ببنـد و حتی اگر خودت دیـدی و شـنیدی بگو من اشـتباه کردم و اشـتباه دیدم و شـنیدم و اگر ۵۰ نفر هم نزد تـو گروهی قسـم خوردنـد و قولی را گفتنـد ولی خود آن شـخص قول دیگری دارد خود شـخص را تصدیق کن و آن گروه ۵۰ نفره را تکذیب کن و نسبت به برادر دینی افشا نکن یک حرفی که موجب عیب بر او است و عزت و احترام او را می شـکنی و از بین می بری انجام نـده و اگر این کار را کردی از کسانی خواهی بود که خداوند در قرآن می فرماید آنانی که دوست می دارند فاحشه ای نزد مسلمانان شیوع پیدا کند برای آنها عذاب سختی در دنیا و آخرت است.

ملاحظه بفرمایید این آیه عجیب است نمی فرماید آنها که فاحشه را شـیوع دهند عذاب الیم دارند بلکه حتی اگر دوست داشته باشی که گناهی شیوع پیدا کند و در بین مردم عمل شنیع یک نفر پخش شود گرفتار عذاب الیم خواهی شد.

به هر حـال اگر به کمتر از این نکـاتی که در این دو روایت آمـده است اکتفاء کنیم و مراعات کنیم وضع ما خیلی بهتر خواهد بود.

بحث فقهی: ولایت فقیه:

استدلال به مقبوله عمر بن حنظله:

ص: ۱۵۵

دومین روایتی که می شود استدلال کرد مقبوله عمر بن حنظله است صاحب وسائل از کافی (۱) (۲) «عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى عَنْ دَاوُدَ بْنِ الْحُصَيْنِ عَنْ عُمَرَ بْنِ حَنْظَلَةَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَاعَبْدِاللَّه(ع) عَنْ رَجُلَيْنِ مِنْ أَصْحَابِنَا بَيْنَهُمَا مُنَازَعَةٌ فِي دَيْنٍ أَوْ مِيرَاثٍ فَتَحَاكَمَا إِلَى السُّلْطَانِ وَ إِلَى الْقُضَاهِ أَ يَحِلُّ ذَلِكَ قَالَ مَنْ تَحَاكَمَ إِلَيْهِمْ فِي حَقٍّ أَوْ بَاطِلٍ فَإِنَّمَا تَحَاكَمَ إِلَى الطَّاغُوتِ وَ مَا يُحْكَمُ لَهُ فَإِنَّمَا يَأْخُذُ سُحْتاً وَ إِنْ كَانَ حَقّاً ثَابِتاً لَهُ لِأَنَّهُ أَخَذَهُ بِحُكْمِ الطَّاغُوتِ وَ مَا أَمَرَ اللَّهُ أَنْ يُكْفَرَ بِهِ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى (يُرِيدُونَ أَنْ يَتَحاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَ قَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ) (۳) قُلْتُ فَكَيْفَ يَصْنَعَانِ قَالَ يَنْظُرَانِ مَنْ كَانَ مِنْكُمْ مِمَّنْ قَدْ رَوَى حَدِيثَنَا وَ نَظَرَ فِي حَلَالِنَا وَ حَرَامِنَا وَ عَرَفَ أَحْكَامَنَا فَلْيَرْضَوْا بِهِ حَكَماً فَإِنِّي قَدْ جَعَلْتُهُ عَلَيْكُمْ حَاكِماً فَإِذَا حَكَمَ بِحُكْمِنَا فَلَمْ يُقْبَلْ مِنْهُ فَإِنَّمَا اسْتُخِفَّ بِحُكْمِ اللَّهِ وَ عَلَيْنَا رُدَّ وَ الرَّادُّ عَلَيْنَا الرَّادُّ عَلَى اللَّهِ وَ هُوَ عَلَى حَدِّ الشِّرْكِ بِاللَّهِ الْحَدِيثَ» (۴) (۵) (۶)

در روایت محمدون جمع شدند که مهم است محمد بن یعقوب کلینی از محمد بن یحیی از محمد بن حسین از محمد بن عیسی از صفوان بن یحیی از داوود بن حصین از عمر بن حنظله نقل کرده است که گفت از حضرت از امام صادق(ع) پرسیدم دو نفر از اصحاب ما (شیعه) بین آنها منازعه ای شد در دَین یا در میراث و این نزاع را نزد سلطان بردند و نزاع گاهی دین است یعنی کسی طلبکار است که نیاز به اثبات دارد و مسائل قضاوت مطرح است که از طریق بینه و غیره اثبات شود و گاهی می گوید این مقدار پولم را گرفته و معلوم است و نمی دهد و یا در ارث سهم ما را نداده است این نیاز به قاضی ندارد که اثبات شود بلکه یک قدرتی می خواهد که مال را از غاصب بگیرد و به صاحب حق تحویل دهد لذا در پرسش تعبیر سلطان و قاضی آمده است.

ص: ۱۵۶

۱- الکافی، کلینی، ج۱، ص۶۷، ح۱۰، اسلامیه

۲- الکافی، کلینی، ج۷، ص۴۱۲، ح۵، اسلامیه

۳- سوره نساء، آیه ۶۰.

۴- وسائل الشیعه، حر عاملی، ج۲۷، ص۱۳۶، کتاب القضاء، ابواب صفات قاضی، باب۱۱، ح۱، آل البیت

۵- تهذیب الاحکام، شیخ طوسی، ج۶، ص۲۱۸، ح۵۱۴، اسلامیه

۶- تهذیب الاحکام، شیخ طوسی، ج۶، ص۳۰۱، ح۸۴۵، اسلامیه

به هر حال عمر بن حنظله می پرسد آیا حلال است که این منازعه را نزد قاضی یا سلطان جور ببرد؟ امام فرمود کسی که نزاعش را چه ادعایش حق باشد و یا باطل باشد نزد اینها ببرد تحاکم الی الطاغوت کرده یعنی مسیر حق را قبول ندارد و آنچه که طاغوت حکم کرد حرام است ولو حقش ثابت باشد زیرا آن را به حکم طاغوت گرفته است حضرت امام خمینی در مورد این فقره از روایت فرمودند برخی فتوی دادند که اگر حتی یک خارجی مثلا عبای شما را کسی به زور بگیرد و شما به کمک طاغوت از او پس بگیرید حرام است و حق تصرف ندارید.

این نشان می دهد که خود امام خمینی در این حد را قبول ندارد یعنی اگر عبای خود را که غصب شده بود به کمک طاغوت گرفتی می توانی تصرف کنی و مؤمنین مامور هستند که کافر به طاغوت شوند. راوی می گوید پرسیدم خوب اینجا چه باید بکند امام فرمودند نگاه کنند از خود شیعیان کسی است که دقت دارد و صاحب نظر شده و فقیه و عارف به احکام شده است و رضایت بدهند به حکمیت این شخص و همانا من این را برای شما حاکم قرار دادم و اگر این شخص با این صفات حکم کرد به حکم ما و از او متابعت نکردید حکم خداوند را خفیف شمردید و رد بر ما شده و رد بر ما مثل رد بر خداست و مشرک شده اید.

این روایت را مرحوم صاحب وسائل از اصول کافی نقل می کند.

بررسی سند روایت عمر بن حنظله:

از نظر سند سه نفر در این روایت هستند که در مورد آنها حرف است یکی محمد بن عیسی که از صفوان بن یحیی که اصحاب اجماع است نقل می کند و صفوان از داود بن الحصین و او از عمر بن حنظله نقل کرده است.

۱. محمد بن عیسی: مرحوم مامقانی در تنقیح المقال در مورد محمد بن عیسی می گوید دو قول است

قول اول: «انه ضعیف صرح به جمع من الاصحاب منهم الشیخ فی الفهرست» شیخ در فهرست او را تضعیف کرده و شاید به این علت است که «انه یذهب مذهب الغلاه» از مذهب غلات است و نسبت به امامان معصوم بیش از حد مقامات قائلند.

قول دوم: «انه ثقه» ثقه است و نجاشی می گوید «انه جلیل فی اصحابنا ثقه عین کثیر الروایه حسن التصانیف» عمر بن حنظله در میان اصحاب ما اعتبار فراوان دارد و انسان متشخصی است و روایات فراوانی دارد و نوشته های خوبی دارد.

جمع دو قول: شاید بتوان گفت با این همه توصیفی که از خوبی او شده است این غلو نسبت داده شد موجب ضعف نشود چون در آن زمان یک شیوعی داشته است که اگر کسانی نسبت به ائمه اطهار اعتقاداتی نظیر عصمت و زنده کردن مرده یا معجزه عصا و دیگر مقامات را قائل می شدند نسبت بلند پرواز و تندرو و غلات به آنها داده می شد لذا می توان گفت این نسبت غلو موجب ضعف نیست.

۲. صفوان: بعضی می گویند صفوان از اصحاب اجماع است در مورد اصحاب اجماع دو قول است:

قول اول: گفته اند اگر کسی از اصحاب اجماع شد بعد از او تا امام را نباید در راویان خدشه نمود.

قول دوم: این است که اصحاب اجماع است یعنی اجماعی که اگر خودش فی نفسه هرچه روایت نقل کند از او می پذیریم اما از او تا امام پذیرفته باشد و نیاز به بررسی نباشد را قبول نداریم.

نظر استاد: قول اول قبول نیست بلکه می گوییم وقتی از اصحاب اجماع است یعنی خودش فی نفسه روایتی نقل کند از او می پذیریم به هر حال هر یک از دو قول را بپذیریم در این روایت در مورد خود صفوان نتیجه یکی است یعنی صفوان محل اشکال نیست.

۳. داوود بن حصین: مرحوم شیخ در رجال می گوید داود بن حصین واقفی بوده و نجاشی می گوید ثقه است. و این دو کلام منافاتی با هم ندارد که واقفی باشد و ثقه باشد. می ماند عمر بن حنظله که در کتب رجال مدحی از او گفته نشده بنابراین تصریح اینکه ثقه باشد وجود ندارد فقط درباره ایشان دو روایت نقل شده که موجب توثیق او می شود که انشاءاله برای بعد.

ولایت فقیه (ادله ولایت فقیه) ۹۵/۰۸/۲۲

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: ولایت فقیه (ادله ولایت فقیه)

بررسی سند روایت عمر بن حنظله:

۳- عمر بن حنظله:

بحث در این مقبوله عمر بن حنظله (۱) (۲) (۳) (۴) (۵) است که استدلال شده برای اثبات ولایت فقیه گفتیم در سند چهار نفر هستند یک نفر خود محمد بن یعقوب کلینی است که بحثی ندارد و سه نفر مورد بحث است

۱-محمد بن عیسی ۲-صفوان را بررسی کردیم و در مورد صفوان گفتیم از اصحاب اجماع است و در سلسله راویان وجود دارد و گفتیم برخی گفته اند وجود چنین شخصی کفایت می کند که بقیه راویان بعد از او هم ثقه باشند و نیز گفتیم معنای اصحاب اجماع این نیست بلکه به معنی این است که روایات خود این شخص مورد قبول است بحث مفصلی دارد که اصحاب اجماع چه کسانی هستند و چند نفرند و معنای آنها چیست؟ اختلافی است که در جای خودش باید بحث شود و شاید در آینده به تناسب در مورد اصحاب اجماع بحث کنیم. فعلا بحث ما در خود عمر بن حنظله است آیا مورد اعتماد است یا خیر؟

۱- الکافی، کلینی، ج۱، ص۶۷، ح۱۰، اسلامیه
۲- الکافی، کلینی، ج۷، ص۴۱۲، ح۵، اسلامیه
۳- وسائل الشیعه، حر عاملی، ج۲۷، ص۱۳۶، کتاب القضاء، ابواب صفات قاضی، باب۱۱، ح۱، آل البیت
۴- تهذیب الاحکام، شیخ طوسی، ج۶، ص۲۱۸، ح۵۱۴، اسلامیه
۵- تهذیب الاحکام، شیخ طوسی، ج۶، ص۳۰۱، ح۸۴۵ اسلامیه

راه های کشف وثوق عمر بن حنظله:

راه اول: در ترجمه عمر بن حنظله دو روایت نقل می شود که می گویند دلالت بر توثیق او می کند هر چند مرحوم آقای خویی (۱) در معجم الرجال چهار روایت نقل می کند ولی معمولا بزرگان دو روایت را بررسی می کنند.

روایتی که در باب اوقات الصلاه وارد شده «عَنْ یَزِیدَ بْنِ خَلِیفَهَ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِی عَبْدِاللَّهِ(ع) إِنَّ عُمَرَ بْنَ حَنْظَلَهَ أَتَانَا عَنْكَ بِوَقْتٍ فَقَالَ أَبُوعَبْدِاللَّهِ(ع) إِذاً لَا یَكْذِبُ عَلَیْنَا» (۲) (۳) (۴) (۵) (۶) (۷)

یزید بن خلیفه گوید از امام صادق(ع) پرسیدم عمر بن حنظله از جانب شما خبری می آورد و وقت یکی از نمازها را خبر می دهد آیا قبول کنیم یا خیر؟ امام فرمود إذاً یعنی در این حالی که از ما روایتی نقل می کند بر ما دروغ نمی بندد. چیزی که از ما نشنیده را به نام ما نقل نمی کند و این روایت می رساند که به قولش اعتماد کنید.

ایرادی که گرفته شده این است که یزید بن خلیفه واقفی است رجال ابن داود و رجال طوسی او را واقفی و ضعیف دانسته اند ولی رجال کشی آن را ثقه دانسته است.

ص: ۱۶۰

۱- معجم رجال الحدیث، خویی، ج۱۴، ص۳۲.

۲- الکافی، کلینی، ج۳، ص۲۷۹، اسلامیه.

۳- الکافی، کلینی، ج۳، ص۲۷۵، اسلامیه.

۴- وسائل الشیعه، حر عاملی، ج۴، ص۱۳۳، کتاب الصلاه، ابواب المواقیت، باب۵، ح۶، آل البیت.

۵- وسائل الشیعه، حر عاملی، ج۴، ص۱۵۶، کتاب الصلاه، ابواب المواقیت، باب۱۰، ح۱، آل البیت.

۶- وسائل الشیعه، حر عاملی، ج۲۷، ص۸۵، کتاب القضاء، ابواب صفات القاضی، باب۸، ح ۳۰، آل البیت.

۷- وسائل الشیعه، حر عاملی، ج ۳۰، ص۲۳۷، خاتمه الکتاب، الفائده السابعه، آل البیت.

روایتی که خود عمر بن حنظله نقل می کند «قَالَ: قُلْتُ لِأَبِی عَبْدِاللَّهِ(ع) الْقُنُوتُ یَوْمَ الْجُمُعَهِ فَقَالَ أَنْتَ رَسُولِی إِلَیْهِمْ فِی هَذَا إِذَا صَلَّیْتُمْ فِی جَمَاعَهٍ فَفِی الرَّکْعَهِ الْأُولَی وَ إِذَا صَلَّیْتُمْ وُحْدَاناً فَفِی الرَّکْعَهِ الثَّانِیَهِ.» (۱)

عمر بن حنظله می گوید از حضرت امام صادق(ع) سوال کردم قنوت در نماز جمعه چگونه است امام فرمود تو از جانب من مأموری در این مورد به آنانی که این سوال را از تو کردند تا از من بپرسی بگویی روز جمعه اگر نماز را به جماعت می خوانید (یعنی نماز جمعه خواندیم) در رکعت اول و اگر فرادا خواندید (یعنی اگر نماز ظهر خواندید) در رکعت دوم قنوت بگیرید.

این روایت ناقل آن خود عمر بن حنظله است و امام می فرماید تو واسطه ما هستی و امام به هر شخصی این واسطه گری را نمی دهد هرچند برخی اشکال کردند چون خودش ناقل است نمی توان به آن استناد کرد.

مرحوم مامقانی در تنقیح المقال بعد از نقل دو روایت می فرماید «یظهر منهما توثیقه» از این دو روایت ظاهر می شود که امام او را توثیق کرده اند.

راه دوم برای کشف وثوق به عمر بن حنظله:

بررسی شواهد بر وثوق:

از جهات دیگر می توانیم شواهدی بدست بیاوریم که عمر بن حنظله فرد مورد وثوقی است.

۱- کثیری از مشایخ و اجلاء علماء بر خودش و بر روایات او اعتماد کردند در کتب روایی حدود ۳۰ روایت از امام نقل می کند و علماء به آن اعتماد کردند. مثلا محمدون ثلاث یعنی مرحوم شیخ در تهذیب (۲) (۳) (۴) (۵) (۶) (۷) (۸) (۹) (۱۰) (۱۱) (۱۲) (۱۳) (۱۴) (۱۵) (۱۶) (۱۷) (۱۸) (۱۹) (۲۰) (۲۱) (۲۲) (۲۳) (۲۴) (۲۵) و استبصار (۲۶) (۲۷) (۲۸) (۲۹) (۳۰) (۳۱) (۳۲) (۳۳) (۳۴) (۳۵) (۳۶) (۳۷) (۳۸) (۳۹) و کلینی در کافی (۴۰) (۴۱) (۴۲) (۴۳) (۴۴) (۴۵) (۴۶) (۴۷) (۴۸) (۴۹) (۵۰) (۵۱) (۵۲) (۵۳) (۵۴) (۵۵) (۵۶) (۵۷) و صدوق در من لا یحضر (۵۸) (۵۹) (۶۰) (۶۱) (۶۲) (۶۳) (۶۴) در کتب اربعه این ۳۰ روایت را آوردند آیا نمی شود به چنین فردی اعتماد کرد؟

۱- وسائل الشیعه، حر عاملی، ج۶، ص۲۷۱، کتاب الصلاه، ابواب القنوت، باب۵، ح۵، آل البیت.

۲- تهذیب الاحکام، شیخ طوسی، ج۱، ص۱۷، ح۳۸، اسلامیه.

۳- تهذیب الاحکام، شیخ طوسی، ج۱، ص۱۵۵، ح۱۴، اسلامیه.

۴- تهذیب الاحکام، شیخ طوسی، ج۱، ص۳۹۱، ح۲۹، اسلامیه.

۵- تهذیب الاحکام، شیخ طوسی، ج۲، ص۱۷، ح۱۳، اسلامیه.

۶- تهذیب الاحکام، شیخ طوسی، ج۲، ص۲۱، ح۸، اسلامیه.

۷- تهذیب الاحکام، شیخ طوسی، ج۲، ص۲۲، ح۱۴، اسلامیه.

۸- تهذیب الاحکام، شیخ طوسی، ج۲، ص۲۴۶، ح۱۴، اسلامیه.

۹- تهذیب الاحکام، شیخ طوسی، ج۲، ص۳۰۹، ح۱۰۹، اسلامیه.

۱۰- تهذیب الاحکام، شیخ طوسی، ج۳، ص۱۶، ح۵۷، اسلامیه.

۱۱- تهذیب الاحکام، شیخ طوسی، ج۳، ص۲۴۵، ح۴۸، اسلامیه.

۱۲- تهذیب الاحکام، شیخ طوسی، ج۴، ص۱۴۷، ح۳۰، اسلامیه.

۱۳- تهذیب الاحکام، شیخ طوسی، ج۶، ص۲۱۳، ح۳، اسلامیه.

۱۴- تهذیب الاحکام، شیخ طوسی، ج۶، ص۲۱۸، ح۶، اسلامیه.

۱۵- تهذیب الاحکام، شیخ طوسی، ج۶، ص۳۰۱، ح۵۲، اسلامیه.

۱۶- تهذیب الاحکام، شیخ طوسی، ج۷، ص۱۵۳، ح۲۴، اسلامیه.

۱۷- تهذیب الاحکام، شیخ طوسی، ج۷، ص۲۶۰، ح۵۳، اسلامیه.

۱۸- تهذیب الاحکام، شیخ طوسی، ج۷، ص۲۶۶، ح۷۱، اسلامیه.

۱۹- تهذیب الاحکام، شیخ طوسی، ج۷، ص۲۷۰، ح۸۳، اسلامیه.

۲۰- تهذیب الاحکام، شیخ طوسی، ج۷، ص۴۷۰، ح۹۱، اسلامیه.

۲۱- تهذیب الاحکام، شیخ طوسی، ج۸، ص۵۲، ح۸۸، اسلامیه.

۲۲- تهذیب الاحکام، شیخ طوسی، ج۸، ص۵۶، ح۱۰۲، اسلامیه.

۲۳- تهذیب الاحکام، شیخ طوسی، ج۹، ص۶، ح۱۷، اسلامیه.

۲۴- تهذیب الاحکام، شیخ طوسی، ج۹، ص۸۱، ح۸۱، اسلامیه.

۲۵- تهذیب الاحکام، شیخ طوسی، ج۹، ص۱۱۲، ح۲۲۰، اسلامیه.

۲۶- الاستبصار، شیخ طوسی، ج۱، ص۹۱، ح۱، اسلامیه.

۲۷- الاستبصار، شیخ طوسی، ج۱، ص۱۲۹، ح۴، اسلامیه.

۲۸- الاستبصار، شیخ طوسی، ج۱، ص۱۴۴، ح۹، اسلامیه.

۲۹- الاستبصار، شیخ طوسی، ج۱، ص۲۲۲، ح۵، اسلامیه.

۳۰- الاستبصار، شیخ طوسی، ج۱، ص۲۴۹، ح۲۳، اسلامیه.

۳۱- الاستبصار، شیخ طوسی، ج۱، ص۲۵۰، ح۲۵، اسلامیه.

۳۲- الاستبصار، شیخ طوسی، ج۱، ص۴۰۰، ح۱، اسلامیه.

۳۳- الاستبصار، شیخ طوسی، ج۱، ص۴۱۳، ح۱۵، اسلامیه.

۳۴- الاستبصار، شیخ طوسی، ج۱، ص۴۱۷، ح۲، اسلامیه.

۳۵- الاستبصار، شیخ طوسی، ج۳، ص۱۵۱، ح۱، اسلامیه.

۳۶- الاستبصار، شیخ طوسی، ج۳، ص۱۵۳، ح۵، اسلامیه.

۳۷- الاستبصار، شیخ طوسی، ج۳، ص۲۸۵، ح۲، اسلامیه.

۳۸- الاستبصار، شیخ طوسی، ج۳، ص۲۸۹، ح۱۶، اسلامیه.

۳۹- الاستبصار، شیخ طوسی، ج۴، ص۹۱، ح۱، اسلامیه.
۴۰- الکافی، کلینی، ج۱، ص۶۷، ح۱۰، اسلامیه.
۴۱- الکافی، کلینی، ج۲، ص۲۱۴، ح۱، اسلامیه.
۴۲- الکافی، کلینی، ج۲، ص۲۱۵، ح۳، اسلامیه.
۴۳- الکافی، کلینی، ج۳، ص۳۹، ح۲، اسلامیه.
۴۴- الکافی، کلینی، ج۳، ص۲۷۶، ح۲، اسلامیه.
۴۵- الکافی، کلینی، ج۳، ص۲۷۶، ح۴، اسلامیه.
۴۶- الکافی، کلینی، ج۳، ص۴۲۷، ح۳، اسلامیه.
۴۷- الکافی، کلینی، ج۵، ص۴۵۹، ح۱، اسلامیه.
۴۸- الکافی، کلینی، ج۵، ص۴۶۰، ح۱، اسلامیه.
۴۹- الکافی، کلینی، ج۵، ص۴۶۱، ح۳، اسلامیه.
۵۰- الکافی، کلینی، ج۵، ص۵۶۹، ح۵۵، اسلامیه.
۵۱- الکافی، کلینی، ج۶، ص۷۱، ح۳، اسلامیه.
۵۲- الکافی، کلینی، ج۶، ص۲۲۰، ح۵، اسلامیه.
۵۳- الکافی، کلینی، ج۶، ص۴۱۰، ح۱۵، اسلامیه.
۵۴- الکافی، کلینی، ج۷، ص۴۱۲، ح۵، اسلامیه.
۵۵- الکافی، کلینی، ج۷، ص۴۴۰، ح۸، اسلامیه.
۵۶- الکافی، کلینی، ج۸، ص۳۱۰، ح۴۸۳، اسلامیه.
۵۷- الکافی، کلینی، ج۸، ص۳۳۴، ح۵۲۲، اسلامیه.
۵۸- من لا یحضره الفقیه، شیخ صدوق، ج۱، ص۲۲۷، ح۶۷۸، جامعه مدرسین.
۵۹- من لا یحضره الفقیه، شیخ صدوق، ج۱، ص۴۷۷، ح۱۳۷۷، جامعه مدرسین.
۶۰- من لا یحضره الفقیه، شیخ صدوق، ج۳، ص۸، ح۳۲۳۳، جامعه مدرسین.
۶۱- من لا یحضره الفقیه، شیخ صدوق، ج۳، ص۸۵، ح۳۳۸۴، جامعه مدرسین.
۶۲- من لا یحضره الفقیه، شیخ صدوق، ج۳، ص۲۳۹، ح۳۸۷۵، جامعه مدرسین.
۶۳- من لا یحضره الفقیه، شیخ صدوق، ج۳، ص۴۶۱، ح۴۵۹۶، جامعه مدرسین.
۶۴- من لا یحضره الفقیه، شیخ صدوق، ج۴، ص۴۴۳، جامعه مدرسین.

۲- علاوه بر این راویانی که از عمر بن حنظله نقل می کنند افرادی مانند زراره و ابن فضال و عبدالله ابن بکیر و هشام بن سالم و دیگران که آقای خویی (۱) می شمارد یعنی ۷۰ نفر از أجلّاء مشاهیر روات از ایشان نقل می کنند یک روایت نقل می کنند ممکن است صحیح نباشد ولی این همه روایات و این همه روایات واسطه را می توانیم به عنوان شاهد بر وثوق به عمر بن حنظله بگیریم.

۳- علاوه بر اینها مثل مرحوم شهید ثانی در بحث درایه می فرماید «و عمر بن حنظله لم ینص الاصحاب فیه بجرح و تعدیل لکن امره عندی سهل لأنی حققت توثیقه من محل آخر و ان کانوا قد اهملوه»

اصحاب به جرح و تعدیل او تصریح نکردند لکن امر او نزد من آسان است زیرا از غیر کتب رجال به این نتیجه رسیدم که او مورد وثوق است ولو علمای دیگر اهمال و کوتاهی کردند و از آن راهی که من رفتم نرفتند.

مثل مرحوم شهید شهادت می دهد اگر یک نفر دیگر باشد برای عدالت عمر بن حنظله کافی است و گفتیم مرحوم مامقانی هم گفته است «یظهر منهما توثیقه» از این دو روایت توثیق عمر بن حنظله به دست می آید.

۴- بالاخره اینها را که به عنوان مجموع شواهد جمع کردیم برای وثاقت عمر بن حنظله قبول نکنید می گوییم این قضیه که این روایت مورد قبول کافّه علما قرار گرفته حتی اسم روایت را گذاشتند مقبوله - و مقبوله یعنی اعتماد به آن کردیم ولو شبهاتی وجود داشته باشد —کافی است که به روایت عمر بن حنظله اعتماد شود.

۱- معجم رجال الحدیث، خویی، ج۱۲، ص ۴۳۰.

تنبیه: من العجب و الغریب از آقای خویی [(۱)](#) است که در معجم تقریبا سه صفحه در مورد عمر بن حنظله بحث دارد. ما در توثیق عمر بن حنظله دو روایت نقل کردیم اما آقای خویی چهار روایت نقل می کند در وثاقت عمر بن حنظله که یکی از چهار روایت برادر عمر بن حنظله بنام علی بن حنظله است.

که از امام صادق(ع) نقل شده که امام فرمود قدر و منزلت و شرافت افراد را به مقدار نقل روایت آنان از ما بدانید یعنی هر چه بیشتر از ما روایت نقل کند معلوم می شود بیشتر با ما بوده و اعتماد بیشتری به او می شود. قهرا از این روایت به دست می آید وقتی شخصی مثل عمر بن حنظله این همه روایت از معصوم نقل کرده است غیر از آن است که یک یا دو روایت نقل کند.

مرحوم آقای خوئی با اینکه این روایت را نقل می کند می گوید سند این روایت ضعیف است و روایت را نمی پذیرد و پس از نقل هر چهار روایت که در توثیق عمر بن حنظله استدلال شده را رد می کند.

۵- استدلال پنجم برای وثاقت عمر بن حنظله توسط آقای خویی همین مقبوله بودن روایت عمر بن حنظله است. آقای خویی بعد از طرح مقبوله بودن در بحث علاج تعارض می فرماید علماء از جهت استدلال برای باب تعارض و رسیدن به علاج به ذیل همین روایت که «خذ باعدلهما و اشهرهما» و غیره دارد مشهور به این روایت عمر بن حنظله عمل کردند و اگر مشهور علماء به یک روایتی عمل کنند دلیل می شود که روایت صحیحه است ولی بعد روی مبنای خودش این را رد می کند و می فرماید: عمل مشهور موجب جبران ضعف سند نمی شود.

۱- معجم رجال الحدیث، خویی، ج۱۲، ص۴۳۰.

در جواب مرحوم آقای خویی مشهور می گویند و ما بارها گفتیم که عمل مشهور موجب جبران ضعف است حتی گفته اند کلما ازدادت ضعفا ازدادت قوه هرچه روایت ضعیف تر به نظر برسد وقتی مشهور به آن عمل کردند دلیل قوت بیشتر این روایت است. چون معلوم می شود قرائتی بوده که با این وجود به آن عمل کردند وقتی افرادی مثل شیخ مفید و شیخ طوسی که اصرار به نپذیرفتن روایات ضعیفه دارند وقتی به این روایت که شبهه ضعف دارد عمل می کنند معلوم می شود آنها دلائلی در اختیار داشته اند پس این کلام مرحوم آقای خویی قابل پذیرش نیست.

۶- دلیل ششمی که مرحوم آقای خویی در مورد ادعای وثاقت عمر بن حنظله نقل و رد می کنند این است که می فرماید: «ان الاجلاء کزراره، عبدالله بن مسکان، صفوان بن یحیی و اضرابهم قد روا عنه» برخی خواستند بگویند چون بزرگانی نظیر زراره و عبدالله بن مسکان و صفوان بن یحیی و دیگران از عمر بن حنظله روایت نقل کردند پس معلوم می شود عمر بن حنظله مورد اعتماد است بعد خود آقای خویی جواب می دهد که صرف نقل بزرگان از یک کسی دلیل بر وثاقت آن شخص نمی شود.

اما در جواب آقای خویی می توان گفت؛ مرحوم شیخ در عده که یک کتاب رجالی است شهادت می دهد که صفوان بن یحیی روایت نمی کند الا از ثقه بنابراین با نظر شیخ طوسی وقتی صفوان از عمر بن حنظله روایت کرد پس علی ای حال بر فرض مجموع شواهد و آنچه که از روایات بدست می آید را نپذیریم همینکه مشهور به این روایت عمل کرده است کافی است بگوییم این روایت عمر بن حنظله قابل استناد است.

ص: ۱۶۴

و اما از نظر دلالت: مرحوم امام(ره) برای اثبات دلالت روایت به سه آیه تمسک می کند و تناسبش هم این است که در این روایت به یک آیه (و قد امروا أن یکفروا بالطاغوت) تمسک شده و امام برای اثبات مراد از حاکم در روایت که فرمود «انی قد جعلته علیکم حاکما» به این آیه با دو آیه قبل از آن استناد می کند.

به هر حال باید سه آیه را مورد بحث قرار دهیم تا مراد از «جعلته حاکما» مشخص شود و چون کمی بحث دارد و طولانی است خوب بماند برای بعد از تعطیلی دهه آخر ماه صفر انشاءاله.

ولایت فقیه (ادله ولایت فقیه) ۹۵/۰۹/۱۵

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: ولایت فقیه (ادله ولایت فقیه)

بیان تذکر:

تقبل الله اعمالکم و زیاراتکم انشاءاله اعمالتان مورد قبول قرار گرفته باشد و هم زیاراتتان به ویژه بعضی آقایان کربلا مشرف بودند انشاءاله قبول باشد. و دعاهایتان چه در حق خودتان و چه در حق دیگران داشتید مستجاب باشد و عزاداری هایی که در این دهه انجام شده امیدواریم مورد قبول قرار بگیرد و اسم ما در دفتر عزاداران اهلبیت ثبت و ضبط بشود که موجب سعادت دنیا و آخرت است انشاءاله.

تعطیلات هم طولانی شد ولی در مواردی بجا است چون تعطیلات به معنای توقف در بحث و مطالعه و نوشتن نیست بلکه معمولا به کارهای عقب افتاده در امور تحصیلی می پردازند از همه شما برای خاطر تلاشی که برای تعلیم و تعلم علوم اهل بیت دارید تشکر می کنیم و ائمه اطهار قبول فرمایند و توفیق بیشتر داشته باشید.

موضوع فقهی:

روایات اثبات ولایت فقیه:

بحث در استدلال به روایات بود برای اثبات ولایت فقیه

ص: ۱۶۵

روایت اول: توقیع مبارک بود که می فرمود «وَ أَمَّا الْحَوَادِثُ الْوَاقِعَهُ فَارْجِعُوا فِیهَا إِلَی رُوَاهِ حَدِیثِنَا فَإِنَّهُمْ حُجَّتِی عَلَیْکُمْ وَ أَنَا حُجَّهُ اللَّهِ عَلَیْهِمْ» (۱)

در این روایت هم از نظر سند و دلالت مفصل بحث کردیم و گفتیم از هر دو جهت کامل است.

روایت دوم: مقبوله عمر بن حنظله بود که گفتیم هم از نظر سند و دلالت بحث می کنیم در مورد سند بحث شد که عمده بحث راجع به خود عمر بن حنظله بود که در رجال مدح و توصیفی از او نشده بلکه باید از قرائن فهمید و گفتیم قرائن متعددی برای ثقه بودن وجود دارد و گفتیم چهار مورد روایت است. مرحوم خویی (۲) در رجالشان شش قرینه آوردند که چهار تا روایت است منتهی ایشان روایات را رد می کنند و می گویند که ضعیف است. و گفتیم تعجب است از مرحوم آقای خویی که در معجم تمام قرائن موثق بودن عمر بن حنظله را رد می کند و حتی حسن بودن روایت عمر بن حنظله را نمی پذیرد ولی در فقه در مبانی تکمله (۳) در بحث قضا و شهادات؛ خودشان به روایت عمل کرده و فتوی داده اند. علی ای حال یک کنایه از مرحوم امام نقل می کنند که مرحوم امام می فرماید «و الروایه من المقبولات التی دار علیها رحی القضاء و عمل الاصحاب بها حتی اتصفت بالمقبوله فضعفها سندا بعمر بن حنظله مجبور مع ان الشواهد الکثیره المذکوره فی محلها لو لم تدل علی وثاقته فلا اقل من دلالتها علی حسنه» (۴)

۱- کمال الدین و تمام النعمه، شیخ صدوق، ج۲، ص۴۸۳، اسلامیه

۲- معجم رجال الحدیث، خویی، ج۱۴، ص۳۲.

۳- موسوعه امام خویی، ج۲۲، ص۸۴، مؤسسه احیاء آثار.

۴- کتاب البیع، امام خمینی، ج۲، ص۴۷۶، اسماعیلیان.

تمام بحث در قضاوت بر محور این روایت است و آسیاب قضاء بر این محور می چرخد و اصحاب به این روایت عمل کردند و متصف کردند به مقبوله و ضعف آن – اگر ضعفی باشد – از نظر سند جبران به عمل مشهور می شود با همان شواهدی که در روایت آمده که اگر این قرائن دلیل بر موثق بودن نباشد لااقل دلالت بر حَسَن بودن آن می کند.

ملاحظه می فرمایید حضرت نظر عادلانه و صحیح را بیان کردند. بنابراین خیلی در این جهت دقت لازم نیست و همین مقدار اعتبار برای ما کافی است.

بررسی دلالت مقبوله عمر بن حنظله:

بحث این است که آیا ولایت فقیه را اثبات می کند یا خیر؟ قابل ذکر است که در روایت مقبوله عمر بن حنظله امام معصوم ضمن بیان حکم به آیه شریفه ۶۰ سوره مبارکه نساء تمسک کردند به همین خاطر مرحوم امام قبل از ورود به معنای روایت که در آن به آیه شریفه (یریدون أَنْ یَتَحَاکَمُوا إِلَی الطَّاغُوتِ و قد امرو أن یکفروا به) (۱) استناد شده است می فرماید این آیه در قرآن یکی نیست بلکه سه آیه است که پشت سر هم آمده و مضمون آن یکی است. لذا برای روشن شدن حرف حضرت امام معصوم باید به سه آیه تمسک کنیم که در سوره نساء آیه ۵۸ تا ۶۰ است تا کلام امام در روایت به طور کامل روشن شود.

آیه اول:

الف: فراز اول: (إِنَّ اللَّهَ یَأْمُرُکُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَی أَهْلِهَا وَ إِذَا حَکَمْتُمْ بَیْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْکُمُوا بِالْعَدْلِ إِنَّ اللَّهَ نِعِمَّا یَعِظُکُمْ بِهِ إِنَّ اللَّهَ کَانَ سَمِیعاً بَصِیراً) (۲)

۱- نساء/سوره۴، آیه ۶۰.

۲- نساء/سوره۴، آیه۵۸.

خداوند امر می کند که امانات را به اهل و صاحبش رد کنید و هر گاه به ید شما آمد و حکومتی در دست شما افتاد حاکم به عدل باشید.

مراد از امانات:

اکنون باید بررسی شود که مراد از امانات چیست؟

اکثر علما متفق هستند که مطلق امانت مراد است چه خلقی باشد چه خالقی باشد و در هر دو مورد اداء آن به اهل آن امانات واجب است. خلقی اماناتی است که مردم بین خودشان رد و بدل می کنند و حتی سخن امانتی و امانات حرفی هم امانات هستند. و امانات الهی همان احکام خداوند است که امانت خداوند نزد مردم است حتی در روایتی صاحب مجمع (۱) نقل می کند «قال ابوجعفر علیه السلام ان أداء الصلاه و الزکاه و الصوم و الحج من الامانه و یکون من جملتها الأمر لولاه الأمر بقسم الصدقات و الغنائم و غیر ذلک مما یتعل به حق الرعیه» همه احکام الهی مانند اداء نماز و زکات و روزه و حج جزء امانات الهی هستند و اعطای ولایت به ولات امر هم جزء امانت خداوند نزد مردم است و اداء آن به این است که امتثال شوند.

ب: فراز دوم: و در ادامه می فرماید (و اذا حکمتم بین الناس أن تحکموا بالعدل) (۲) یعنی یکی از این امانات حکومت و اداره خلق است که بصورت امانت بعهده انسان قرار گرفته است و اداء این امانت به این است که حکومت را به نحو عدالت پیاده نماید خودش ظلم نکند و نیز جلو ظلم را بگیرد.

مراد از حکومت:

یک نوع از حکومت قضاوت است که نیاز به تحقیق و شهود و بینه و قسم دارد و نوع دیگر از حکومت که از مصادیق امانه الله است و نیاز به نفی و اثبات ندارد بلکه اقرار دارد ولی تسلیم نمی شود در اینجا نیاز به اجرا دارد و اعمال قدرت می خواهد صاحب حقی وجود دارد ولی قادر به استیفاء حق خودش نیست در اینگونه منازعات به قاضی نیازی نیست بلکه باید به ولات یعنی والی مراجعه شود. و آیه شریفه اطلاق دارد و هر دو را شامل می شود. ما می گوییم حکومت یعنی این مقام و منصب امانت خداست و فرقی نمی کند که این حکومت را قاضی اعمال کند یا والی باشد یعنی حاکم کسی است که از طریق خداوند به او داده شده است. ما می گوییم استظهار می کنیم که تناسب «تحکموا» و «تعد» که بلافاصله می گوید «و اذا حکمتم» این است که این را از مصادیق ولایت بگیریم پس حکومت به نحو مطلق امانت است. همین امروز ما یک قوه مجریه داریم یک قوه قضاییه و قوه قضاییه همان است که حکم می کند، به فرمایش امام؛ قاضی قضاوت می کند نه حکومت و برای اجرا به او حاکمیت داده شده است پس از این آیه از حکم اطلاق فهمیدیم یعنی مطلق از قاضی و والی منتهی قضاوت با قاضی است و اجراء با قاضی نیست بکله حکومت به اعتبار اینکه حکم داده است و مجری ندارد. لذا اجرای احکام به دست دولت است خلاصه جائی که شاهد بینه بخواهد حاکم قاضی است و جایی که فقط نیاز به اجراء باشد حاکم والی است. (اذا حکمتم بین الناس) چه به عنوان قاضی و چه به عنوان حاکم باشد باید به عدل رفتار کند تا اینجا آیه اول و در آیه دوم و سوم هم مطلب همین است و در کل وقتی از این «جعلته حاکما» ولایت فقیه بدست می آید که بگوییم ولایت مطلق مراد است لذا امام برای اثبات اطلاق از اطلاق استفاده می کنیم.

۱- مجمع البیان، طبرسی، ج۳، ص۹۸، ناصر خسرو.

۲- نساء/سوره۴، آیه۵۸.

البته آیه دوم و سوم را هم مفصل بررسی می کنیم انشاءاله.

ولایت فقیه (ادله ولایت فقیه) ۹۵/۰۹/۱۶

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: ولایت فقیه (ادله ولایت فقیه)

استدلال به روایت عمر بن حنظله بر اثبات ولایت فقیه:

(استناد حضرت امام صادق(ع) به آیه شریفه ۵۸ سوره نساء در ضمن روایت)

صحبت در آیه شریفه ۵۸ سوره مبارکه نساء بود که در ضمن روایت مقبوله عمر بن حنظله به آن استناد شد که خداوند می فرماید (إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَى أَهْلِهَا وَ إِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ إِنَّ اللَّهَ نِعِمَّا يَعِظُكُمْ بِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ سَمِيعاً بَصِيراً) (۱) در مورد این دستور پروردگار که در فراز اول امر می کند امانات را به اهلش برگردانید گفتیم این امانت یک معنای وسیعی دارد و تنها اموال نیست بلکه جمع محلی به الف و لام مفید عموم است و مصداق آن هر چه باشد را شامل می شود و خیلی هم وسیع است حتی پست ها و مقام ها و مسؤولیت ها را شامل می شود.

حضرت علی بن ابیطالب(ع) نامه ای برای والی خودشان نوشتند «إِنَّ عَمَلَکَ لَیسَ لَکَ بِطُعْمَهٍ وَ لَکِنَّهُ فِی عُنُقِکَ أَمَانَه» (۲) که این مسؤولیتی به گردن توست و در فلان قسمت والی و حاکم هستی وسیله روزی خوردن تو نیست بلکه امانت خدا نزد توست.

و یا فرزندی خداوند به انسان می دهد امانت است و باید در تربیت او کوشش نماید.حتی اعضای بدن انسان امانت هستند و حق آنها را باید اداء نمایند یعنی آن تکلیف را علی ما هو علیه باید انجام دهد.

و در ادامه در فراز دوم؛ می فرماید (وَ إِذا حَكَمْتُم بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْل) (۳) اگر حکومت و اداره و تدبیر امور جامعه را گرفتی باید به عدل رفتار نمایی.

ص: ۱۶۹

۱- نساء/سوره۴، آیه۵۸.

۲- نهج البلاغه، امیرالمومنین، ص۲۴۶، نامه۵، انتشارات موسسه امیرالمومنین.

۳- نساء/سوره۴، آیه۵۸.

شاهد حرف ما در بیان کیفیت استدلال این بود که حکومت اعم است از قضاوت و ولایت.

گاهی اختلاف در امری است که کسی مدعی است و طرف او منکر است و باید در محکمه با بینه و شهود و قسم اثبات شود؛

و مرجع در این حکومت ها قاضی است.

و اختلافاتی هست که کسی می گوید فلانی مال مرا غصب کرده طرف مقابل منکر نیست ولی از اداء حق امتناع می کند که اینجا قدرتی باید باشد تا این حق را استیفاء نماید و این اعمال قدرت ارتباطی به قاضی ندارد بلکه مربوط به والی می شود پس حکومت در اینجا اعم است و شامل هر دو مورد قاضی و والی می شود.

یک شاهد بر اراده اطلاق (قاضی و ولی) از حکومت:

نظیر آیه شریفه ۵۸ سوره نساء نیز در قرآن هست مثل (یَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاکَ خَلِیفَةً فِی الْأَرْضِ فَاحْکُمْ بَیْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ) (۱) فاء تفریع است امر می کند و امر در مقام توهم حظر است و دلالت بر جواز دارد. لذا می فرماید اول تو را خلیفه قرار دادیم و حالا که خلیفه شدی جایز است که حکم کنی منتهی هر امری که در مقام حظر باشد ابتداءً دلالت بر وجوب ندارد ولی الان که خلیفه شد اصل جواز می آید و به اقتضاء اگر کسی برای حکم کردن نبود وجوب می آید و لذا واجب است حکم نمایی در بعضی موارد گاهی جواز تبدیل به لازم می شود و برای دلالت امر عقیب حظر بر جواز موارد دیگری هم در شرع وجود دارد. برای نمونه؛

۱) قرآن می فرماید (إِذا حَلَلْتُمْ فَاصْطادُوا) (۲) کسی که مُحرِم بود صید برایش حرام بود ولی بعد از مُحِلّ شدن صید واجب نمی شود بلکه جایز می شود.

۱- ص/سوره۳۸، آیه۲۶.

۲- مائده/سوره۵، آیه۲.

۲) در قرآن کریم می فرماید (فَإِذَا انْسَلَخَ الْأَشْهُرُ الْحُرُمُ فَاقْتُلُوا الْمُشْرِکین) (۱) در ماه های حرام جنگ حرام است و اگر از ماه های حرام بیرون رفتیم مشرکین را بکشید نه به این معنی که واجب است بلکه جایز است.

در قضیه داود هم حکومت جایز می شود و مطلق است هم قضاوت و هم ولایت را شامل می شود یعنی هر کدام از شما زمینه حکومت در دستتان آمد و نصب الهی انجام شد باید حکومت عادلانه داشته باشد و بعد از پیامبر هم ائمه دیگران را نصب می کنند معنای آیه این است که مصادیق آن مطلق است و هم امام و هم شخص نصب شده از طرف امام را شامل می شود.

بررسی نهایی آیه شریفه ۵ سوره مبارکه توبه:

این آیه را به این هدف مطرح کردیم که حکم مطلق است که مرجع آن قاضی یا والی باشد ولی حق این است که آیه دو حکم بزرگ اسلام را دستور می دهد.

حکم اول: اداء امانت؛

آیه می فرماید اگر از کسی امانتی نزدتان بود امانت دار باشید و امانت را برگردانید. حتی اگر امانت دهنده کافر باشد کما اینکه روایت امام صادق(ع) نیز بر این گواه است.

«عَنْهُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ عَمَّارِ بْنِ مَرْوَانَ قَالَ: قَالَ أَبُوعَبْدِاللَّهِ(ع) فِی وَصِیَّهٍ لَهُ اعْلَمْ أَنَّ ضَارِبَ عَلِیٍّ بِالسَّیْفِ وَ قَاتِلَهُ لَوِ ائْتَمَنَنِی عَلَی سَیْفٍ أَوِ اسْتَشَارَنِی ثُمَّ قَبِلْتُ ذَلِکَ مِنْهُ لَأَدَّیْتُ إِلَیْهِ الْأَمَانَهَ.» (۲)

عمار بن مروان گوید امام صادق(ع) در ضمن یک وصیتی فرمود بدانید که اگر قاتل جدم امیرالمومنین شمشیرش را نزد من امانت بگذارد حتی اگر آن شمشیری که حضرت را شهید کرد یا حتی مرا طرف مشورت قرار داد و من هم قبول کردم هرگز خیانت نمی کنم و امانت را به او پس می دهم.

۱- توبه/سوره۹، آیه۵.

۲- تهذیب الاحکام، شیخ طوسی، ج۶، ص۳۵۱، اسلامیه.

پس هر که صاحب مال است صاحب امانت است و باید به او رد شود.

حکم دوم:

و حکم دیگر که از آیه استفاده می شود این است که اینکه حکومت باید به عدل باشد و باز روایتی صاحب مجمع (۱) نقل می کند: «ورد فی الآثار أن الصبیین ارتفعا إلی الحسن بن علی فی خط کتباه و حکماه فی ذلک لیحکم أی الخطین أجود فبصر به علی فقال یا بنی أنظر کیف تحکم فإن هذا حکم و الله سائلک عنه یوم القیامه»

که دو کودک نزد امام مجتبی(ع) آمدند و خطی نوشته بودند برای قضاوت که کدام بهتر است و این قضیه در محضر امیرالمومنین(ع) بود و امیرالمؤمنین(ع) خطاب به امام مجتبی(ع) فرمودند دقت کن که چگونه حکمی صادر می کنی زیرا این «حکم» است و خداوند روز قیامت از این حکم سوال خواهد نمود.

این روایت قرینه خوبی برای اجرای عدالت است که حتی افراد عادی باید عدالت را رعایت کنند.

نتیجه: در آیه شریفه دو حکم مهم آمده است یکی «اداء الامانه الی البر و الفاجر» و دیگری «حکم به عدل چه در جزئی یا کلی» در هر امری که حاکم شد باید عدالت را مراعات کند.

آیه دوم: (یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا أَطیعُوا اللَّهَ وَ أَطیعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِی الْأَمْرِ مِنْکُمْ فَإِنْ تَنازَعْتُمْ فی شَیْ ءٍ فَرُدُّوهُ إِلَی اللَّهِ وَ الرَّسُولِ) (۲)

اینجا هم دو فراز دارد؛

فراز اول: به این آیه قبلا استدلال کردیم که معنای اطاعت و اولی الامر این است که از خداوند اطاعت کنید و وجوب اطاعت ذاتی است بما انه مالک و خالق باید از او اطاعت شود و بعد می فرماید از پیامبر اطاعت کنید و این اطاعت به اعتبار امر خداوند است و اولی الامر هم همینطور از باب اینکه ولایت و اختیاری به آنان داده شده اطاعتشان واجب است.

۱- مجمع البیان، طبرسی، ج۳، ص۹۹، ناصر خسرو.

۲- نساء/سوره۴، آیه۵۹.

و در مورد «اولی الامر» گفتیم روایاتی داریم که مراد از آنها ائمه هستند زیرا گفتیم وجوب اطاعت مستلزم این است که معصوم باشد چون غیر معصوم گرچه عادل باشد ممکن است خطا و معصیت نماید و اینکه امر به اطاعت می نماید در هر حالی پس باید معصوم باشد و الا امر به معصیت می شد و این امر از خداوند قبیح است.

اطاعت اولی الامر هم از باب این است که ولایتی دارند که خداوند به آنان داده است.

فراز دوم: می فرماید (فَإِنْ تَنازَعْتُمْ فی شَیْ ءٍ فَرُدُّوهُ إِلَی اللَّهِ وَ الرَّسُولِ إِنْ کُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْیَوْمِ الْآخِرِ ذلِکَ خَیْرٌ وَ أَحْسَنُ تَأْویلًا) (۱) یعنی اگر نزاعی بینتان پیدا شد آن را ارجاع به خدا و رسول بدهید.

محل شاهد بحث ما در این بخش از آیه است که تنازع همان اختلاف است و نزاع به همان صورتی که در حکومت می آید اینجا هم می آید و دو قسم تحاکم اینجا هم هست چه نیاز به قاضی داشته باشد و نیاز به والی داشته باشد.

مرحوم امام قرینه ای از خود آیه استفاده می کند و می فرمایند «و لا سیّما بملاحظه ذکره عقیب وجوب إطاعه الرسول و أُولی الأمر؛ فإنّ إطاعتهما بما هی إطاعتهما، هی الائتمار بأوامرهم المربوطه بالوالی.» (۲) مخصوصا بعد از وجوب اطاعت خدا و رسول آمده یعنی اطاعت خدا و رسول به نحو اطلاق واجب شد و صدق اطاعت پیامبر اطاعت خداوند است و حتی امتثال اوامر بعنوان قصد اطاعت از پیامبر باعث بطلان آن می شود بلکه باید به قصد امتثال و قربه الی الله باشد و اما صدق اطاعت از خود پیامبر در مواردی است که مربوط به اداره جامعه است و اطاعت در عبادات بصورت مجاز به پیامبر نسبت داده می شود پس اطاعت پیامبر واجب است یعنی در موارد تدبیر جامعه اطاعت از خود پیامبر است البته باید دقت شود که صدق اطاعت از پیامبر در مورد احکام صادره نظیر نماز و روزه حقیقتا اطاعت خدا هست یعنی وقتی پیامبر می گوید اقیموا الصلاه یعنی خدا می فرماید نماز بخوانید ولی وقتی می گوید در حکومت فلان کار را بکنید این گرچه مورد رضایت خداست ولی اطاعت مستقیم امر پیامبر است و دستور پیامبر در فصل تنازع امر پیامبر است که باید اطاعت شود.

۱- نساء/سوره۴، آیه۵۹.

۲- کتاب البیع، امام خمینی، ج۲، ص۶۳۹، اسماعیلیان.

پس تبلیغ در احکام الله چه واجب یا مستحب گرچه صدق اطاعت دستور پیامبر است اما در واقع اطاعت از امر خداست و اما در مورد فصل خصومت دستور پیامبر اگر اطاعت شود اطاعت مستقیم از امر پیامبر است و آیه هر دو مورد را شامل می شود.

تا اینجا قرینه ای بود که امام خمینی از آیه برداشت کرده اند.

ولایت فقیه (ادله ولایت فقیه) ۹۵/۰۹/۱۷

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: ولایت فقیه (ادله ولایت فقیه)

تذکر اخلاقی:

امشب مصادف است با شب هشتم ربیع المولود که بنابر روایات معتبر و اقوال بزرگان شب شهادت حضرت امام حسن عسگری(ع) والد معظم ولی الله الاعظم ارواحنا لتراب مقدمه الفداء است. و فردا را روز شهادت آن حضرت ثبت کردند.

مرحوم محدث قمی(ره) به نقل از شیخ مفید و دیگران آورده است «قبض ابومحمد(ع) بسر من رأی یوم الجمعه ثامن شهر ربیع الاول» ابومحمد امام حسن عسگری(ع) در سامرا در روز جمعه روز هشتم ماه ربیع الاول به شهادت رسیدند «سنه ستین و مأتین فی خلافه المعتمد العباسی و هو ابن ثمان و عشرین سنه و دفن فی داره من البیت الذی دفن ابوه(ع) بسر من رأی» در سال ۲۶۰ خلافت معتمد عباسی و سنشان ۲۸ سال بود و دفن شدند در همان بیتی که پدر بزرگوارشان دفن شدند.

مرحوم طبرسی می فرماید «ذهب کثیر من اصحابنا الی أنه علیه السلام مضی مسموما یعنی با سم شهید شد و قال الکفعمی سمّه المعتمد العباسی» که خلیفه عباسی معتمد امام را شهید کرد.

مرحوم مفید (۱) در ادامه می فرماید «وَ خَلَّفَ ابْنَهُ الْمُنْتَظَرَ لِدَوْلَهِ الْحَقِّ وَ كَانَ قَدْ أَخْفَى مَوْلِدَهُ وَ سَتَرَ أَمْرَه لِصُعُوبَهِ الْوَقْتِ وَ شِدَّهِ طَلَبِ سُلْطَانِ الزَّمَانِ لَهُ وَ اجْتِهَادِهِ فِي الْبَحْثِ عَنْ أَمْرِه» سعی می کرد که فرزندش (مولد امام زمان) را مخفی کند چون در آن زمان تحت فشار بودند و سلطان زمان شنیده بود که چنین فرزندی از امام برای بعد از خودش می ماند لذا تعقیب می کردند که پیدا کنند. به هر حال دو سختی امام حسن عسگری(ع) داشتند. یکی اینکه مجبور بودند که مخفی نگاه دارند و از طرفی دیگر بعضی افراد باید می دیدند تا بعد خبر دهند که ما دیدیم تا بعنوان امام بعدی قبول می کردند. و بالاخره امام عسگری(ع) به شهادت رسیدند و بعد از ایشان امام زمان(عج) به امامت رسیدند که از یک طرف شهادت پدرشان را تسلیت می گوییم و از طرف دیگر آغاز امامت آن بزرگوار را تبریک عرض می کنیم و انشاءاله خداوند در ظهورشان تعجیل کنند و چشممان به جمال ایشان روشن شود و اکنون حدود ۱۱۸۰ سال از امامتشان می گذرد و اقوال مختلف است بعضی معتقدند که ظهور محقق شده منتهی اعلام نشده و بعضی می گویند غیبت هنوز ادامه دارد و معلوم نیست که ظهور چه زمانی محقق شود و بعضی می گویند که ظهور نزدیک است و بعضی این را هم قبول ندارند. سال گذشته ملاقاتی که با آیت الله العظمی وحید داشتیم می فرمودند شاید یک میلیون سال دیگر هم طول بکشد و در روایت هم داریم «كَذَبَ الْوَقَّاتُون» (۲) (۳) (۴) آن ها که

برای ظهور، زمان تعیین کنند دروغگو هستند. حتی امام زمان(عج) خودش هم زمان ظهور را نمی داند.

ص: ۱۷۴

۱- الارشاد، مفید، ج۲، ص۳۳۶، آل البیت.
۲- الکافی، کلینی، ج۱، ص۳۶۸، ح۳، اسلامیه.
۳- الکافی، کلینی، ج۱، ص۳۶۸، ح۴، اسلامیه.
۴- الکافی، کلینی، ج۱، ص۳۶۸، ح۵، اسلامیه.

بنابراین وظیفه ما دعاست، خدایا به آبروی خودش و به آبروی آباء و اجداد طاهرینش تعجیل در ظهورش مقرر بفرما و طوری شود که چشمان ما به نور جمالش منور گردد.

دهمین اجلاس علمای بلاد:

امروز و فردا اجلاس مشترکی بین علمای بلاد است که دهمین اجلاس آن امسال است و علمای زیادی از اقصی نقاط کشور آمدند و امروز کمیسیون ها تشکیل می شود و هر کمیسیونی حدود ۶۰ تا ۷۰ نفرند که ریاست یکی از کمیسیون ها با عنوان «روحانیت و انقلاب» با من هست و افتتاحیه انجام شد و آمدیم درس و بعد از درس مجدد باید برویم و مناسب هم نبود که درس را تعطیل کنیم علی ای حال در خدمت هستیم. و فردا اجلاس عمومی هست در مدرسه امام کاظم(ع) که انشاءاله شما دوستان هم تشریف داشته باشید خوب است البته در خود جامعه مدرسین که بانی اینگونه جلسات است اختلاف سلیقه هایی هست و گاهی برخی از اعضاء ممکن است کلماتی مطرح کنند و بگویند نظر شخصی ماست در حالیکه با سیاست کلی جامعه مدرسین همخوانی ندارد که تاکید کردیم که سعی شود افراد در مصاحبه های مرتبط با جامعه مدرسین سلایق خود را ابراز نکنند انشاءاله این را رعایت بفرمایند و شورای عالی و جامعه مدرسین بتواند تمام وظائف خود را به شایستگی انجام دهد.

بحث اخلاقی: سبک زندگی اسلامی:

آبروی مؤمن: تعییر مؤمن:

روایاتی خواندیم راجع به مذمت کسی که تحقیق کند و بررسی کند و دنبال کند تا اشکالات و ضعف هایی که در افراد است را پیدا کند برای اینکه در جایی از آن استفاده کند و منتشر کند. و او را تعییر کند و تأکید شد که نزدیک ترین چیزی که انسان را به کفر نزدیک می کند همین کار است. در ادامه همان بحث دو روایت است که خیلی مهم است. یکی را هفته قبل خواندیم اما امروز مجددا می خوانیم.

ص: ۱۷۵

«عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفُضَيْلِ عَنْ أَبِی الْحَسَنِ الْأَوَّلِ علیه السلام قَالَ: قُلْتُ لَهُ جُعِلْتُ فِدَاکَ الرَّجُلُ مِنْ إِخْوَانِی یَبْلُغُنِی عَنْهُ الشَّیْ ءُ الَّذِی أَکْرَهُهُ فَأَسْأَلُهُ عَنْ ذَلِکَ فَیُنْکِرُ ذَلِکَ وَ قَدْ أَخْبَرَنِی عَنْهُ قَوْمٌ ثِقَاتٌ فَقَالَ لِی یَا مُحَمَّدُ کَذِّبْ سَمْعَکَ وَ بَصَرَکَ عَنْ أَخِیکَ فَإِنْ شَهِدَ عِنْدَکَ خَمْسُونَ قَسَامَةً وَ قَالَ لَکَ قَوْلًا فَصَدِّقْهُ وَ کَذِّبْهُمْ لَا تُذِیعَنَّ عَلَیْهِ شَیْئاً تَشِینُهُ بِهِ وَ تَهْدِمُ بِهِ مُرُوءَتَهُ فَتَکُونَ مِنَ الَّذِینَ قَالَ اللَّهُ فِی کِتَابِهِ (إِنَّ الَّذِینَ یُحِبُّونَ أَنْ تَشِیعَ الْفاحِشَةُ فِی الَّذِینَ آمَنُوا لَهُمْ عَذابٌ أَلِیم) (۱) » (۲)

محمد بن فضیل گوید به حضرت امام موسی بن جعفر(ع) عرض کردم فدایت شوم یک شخصی از دوستان ما یک خبری از او به ما می رسد و من خوشم نمی آید و کراهت دارم که یک چنین انسان متدینی یک معصیت اینگونه مرتکب شده باشد و من می روم نزد او و از او سوال می کنم که صحت دارد یا خیر؟ ولی او منکر می شود در حالیکه این خبر را در مورد او گروهی که ثقه هم بودند برایم نقل کردند. امام فرمودند تکذیب کن سمع و بصرت را و نگو من با گوش خود شنیدم و با چشم خود دیدم و بگو اشتباه دیدم و شنیدم و اگر ۵۰ نفر به عنوان قسامه هم بود نه خبر دادند که این کار را کرده ولی خودش منکر است او را تصدیق کن و افراد قسامه را تکذیب کن. این حکم شرعی و تکلیف الهی است و یک چیزی را اشاعه نده که عیب برای برادر دینی است و جوانمردی او را از بین می برد انجام نده و اگر این کار را کردی جزء مصادیق این آیه (یُحِبُّونَ أَنْ تَشِیعَ الْفاحِشَةُ) (۳) هستی که خداوند فرمود گرفتار عذاب الیم می شوی.

۱- نور/سوره۲۴، آیه۱۸.

۲- بحار الانوار، مجلسی، ج۷۵، ص۲۱۴، ح۱۱، بیروت.

۳- نور/سوره۲۴، آیه۱۸.

تکلیف شخصی خود انسان است بالاخره راه دارد البته اگر از باب امر به معروف و نهی از منکر خواست باشد مخفیانه نصیحت کند و دوستانه تذکر بدهد و یا در این مورد خاص ناراحتی قلبی داشته باشد و حتی به او بفهمانیم ما از عمل تو ناراضی هستیم امر دیگری است. اما اینکه بخواهیم این مطلب مطرح شده در مورد برادر مؤمن را بپذیریم و بر اساس آن عمل کنیم ممنوع است.

روایت دوم: خیلی مهم است که حتی از این روایتی که خواندیم شاید مهم تر باشد برای جلسه بعد انشاءاله.

بحث فقهی: ادله ولایت فقیه:

گفتیم بر اساس روایت عمر بن حنظله امام صادق(ع) در ضمن بیان حکم به آیه شریفه ۵۸ سوره مبارکه نساء استناد کردند و مرحوم امام خمینی(ره) با توجه به همخوان بودن دو آیه ۵۹ و ۶۰ از همان سوره هر سه آیه را مورد بررسی قرار داده اند. از مجموع سه آیه، دو آیه ۵۸ و ۵۹ را بررسی کردیم و اکنون آیه سوم که مورد استناد روایت نیز هست مورد بررسی قرار می گیرد.

گفتیم از؛

آیه اول تعمیم استفاده می شود (أَنْ تُؤَدُّوا الْأَماناتِ إِلی أَهْلِها وَ إِذا حَکَمْتُمْ بَیْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْکُمُوا بِالْعَدْل) (۱) یعنی در هر موردی که خواستید حکم کنید باید حکم به عدل باشد چه حکم حکومتی باشد و یا حکم قضایی باشد.

آیه دوم (یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا أَطیعُوا اللَّهَ وَ أَطیعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِی الْأَمْرِ مِنْکُمْ فَإِنْ تَنازَعْتُمْ فی شَیْ ءٍ فَرُدُّوهُ إِلَی اللَّهِ وَ الرَّسُولِ إِنْ کُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْیَوْمِ الْآخِرِ ذلِکَ خَیْرٌ وَ أَحْسَنُ تَأْویلا) (۲) که دو فراز داشت. فراز اول اصل اطاعت از اوامر خدا و رسول و اولی الامر بود. در فراز دوم فرمود اگر نزاع پیدا کردید به خدا و رسول مراجعه کنید که گفتیم اوامری که خود پیامبر و پس از آن بر اساس روایات امامان معصوم و ولایت فقیه دارند باید اطاعت شود. در اینجا نیز منازعه اعم است که منازعه ای که نیاز به اثبات و حکم قاضی باشد و یا منازعه ای که نیاز به اعمال قدرت از ناحیه سلطان داشته باشد.

ص: ۱۷۷

۱- نساء/سوره۴، آیه۵۸.

۲- نساء/سوره۴، آیه۵۹.

آیه سوم (أَ لَمْ تَرَ إِلَى الَّذينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُوا بِما أُنْزِلَ إِلَيْكَ وَ ما أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِكَ يُريدُونَ أَنْ يَتَحاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَ قَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ وَ يُريدُ الشَّيْطانُ أَنْ يُضِلَّهُمْ ضَلالاً بَعيداً) (۱)

آیا ندیدید کسانی را که به خیال خودشان ایمان آوردند اما وقتی یک امری پیش می آید که باید به حاکم مراجعه کنند به دنبال مراجعه به طاغوت هستند. در حالیکه مأمور شدند که کافر به طاغوت باشند.

این آیه در خود روایت هم آمده است. مجمع البیان (۲) در شأن نزول می فرماید شخصی از مسلمین که خیلی با ایمان نبود لذا قرآن فرمود گمان می کنند که ایمان دارند از منافقین بود با یک یهودی اختلاف پیدا کرد بنا شد نزد یک نفر حل نزاع کنند آن یهودی گفت من پیامبر شما را قبول کردم او امین است ولی مسلمان قبول نکرد چون می دانست اگر نزد پیامبر برود نمی تواند از تطمیع و غیره استفاده کند و لذا رفتند نزد کعب بن اشرف یهودی چون این منافق با او آشنا بود و می دانست که می تواند با پول او را بخرد و به نفع خود ولو بر باطل حکم بگیرد. در اینجا آیه نازل شد. که جمع بین ایمان و تحاکم الی الطاغوت ممکن نیست در مورد مراد از آیه مرحوم امام (۳) می فرماید آیه در ظهور اولیه ای که دارد به معنای حاکم است. چون طاغوت صیغه مبالغه برای طغیان است. و در صورت اعراض از ظهور اولیه می گوییم اعم است از اینکه قاضی باشد یا حاکم باشد. تا اینجا بررسی سه آیه بود.

ص: ۱۷۸

۱- نساء/سوره۴، آیه ۶۰.

۲- مجمع البیان، طبرسی، ج۳، ص۱۰۲، ناصر خسرو.

۳- کتاب البیع، امام خمینی، ج۲، ص ۴۶۰، اسماعیلیان.

متن روایت: نکته مهم در روایت جمله «انی قد جعلته علیکم حاکما». به کسی که از شما باشد و شیعه باشد و عالم و عارف به احکام باشد مراجعه کنید که من او را حاکم بر شما قرار دادم اگر مراد از حاکم مطلق فرمانروا باشد پس امام صادق(ع) فقیه را حاکم علی الاطلاق قرار داده است و اگر گفتیم فقیه در زمان غیبت حاکم است یعنی زمامدار امور است و اگر گفتیم مراد از «انی جعلته حاکما» جعل برای قضاوت است در آن صورت ولایت فقیه از روایت به دست نمی آید بلکه امام صادق(ع) چنین شخصی را به عنوان قاضی مطرح کرده است.

دلیل بررسی سه آیه و استفاده عموم این است که بگوییم که اداره حکومت به دست فقیه است.

برای بحث بعدی متن روایت (۱) (۲) را بررسی می کنیم.

ولایت فقیه (ادله ولایت فقیه) ۹۵/۰۹/۲۰

Your browser does not support the audio tag.

موضوع: ولایت فقیه (ادله ولایت فقیه)

در مورد استدلال به مقبوله عمر بن حنظله برای اثبات ولایت فقیه گفتیم از نظر سند معتبر است و قرائنی برای موثق بودن عمر بن حنظله داریم و اگر ضعف او را قبول کنیم، بالاخره روایتی است که مورد عمل قرار گرفته و معروف بین علما است و تعبیر به مقبوله شده است منجبر به عمل اصحاب است بنابراین دغدغه ای روی سند نیست.

و چون در روایت تمسک به یک آیه از قرآن (يُرِيدُونَ أَنْ يَتَحاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَ قَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ) (۳) شده است به تناسب دو آیه قبل از آن مربوط به هم بود.

ص: ۱۷۹

۱- الکافی، کلینی، ج۱، ص۶۷، اسلامیه.
۲- الکافی، کلینی، ج۷، ص۴۱۲، اسلامیه.
۳- نساء/سوره۴، آیه ۶۰.

به هر سه آیه تمسک شده بود و گفتیم چون این آیه و دو آیه قبل سوره نساء که در این روایت است و مربوط به هم است از این جهت تفسیر این سه آیه را گفتیم که در هر سه آیه مراد از تحاکم و تنازع اطلاق داشت و اعم از عندالقاضی و عندالوالی بود.

اکنون پس از بیان یک نکته کوتاه در مورد آیه دوم به بررسی روایت می پردازیم.

مرحوم طبرسی (۱) در مورد آیه دوم فرمود مراد از «الم تر» یعنی «أ لم تتعجب من صنیع هؤلاء» ای پیامبر از کردار این افراد

تعجب نمی کنی که از یک طرف گمان می کنند که ایمان دارند و از طرف دیگر تصمیم دارند برای رفع خصومت نزد طاغوت بروند در حالیکه مأمورند که نسبت به طاغوت کافر باشند؟ و جمع بین ایمان به خدا و تحاکم الی الطاغوت ممکن نیست.

بررسی روایت:

مقبوله عمر بن حنظله (۲) (۳) «قَالَ: سَأَلْتُ أَبَاعَبْدِاللَّهِ(ع) عَنْ رَجُلَيْنِ مِنْ أَصْحَابِنَا بَيْنَهُمَا مُنَازَعَةٌ فِي دَيْنٍ أَوْ مِيرَاثٍ فَتَحَاكَمَا إِلَى السُّلْطَانِ وَ إِلَى الْقُضَاهِ أَ يَحِلُّ ذَلِكَ»

راوی می گوید از امام صادق(ع) پرسیدم دو نفر از اصحاب یعنی شیعه اختلاف داشتند روی دینی یا در میراثی البته خصوصیتی هم ندارد که منازعه در این دو مورد باشد بلکه موارد دیگر را هم شامل می شود و این دو مورد از باب مثال است یعنی دعوا دارند و نزاع دارند. و منازعه هم فرقی نمی کند که شأن آن این باشد که نزد قاضی بروند یا نزد والی بروند و این از باب مثال است و سوال اطلاق دارد و یک عنوان کلی است این دو نفر از اصحاب این منازعه را نزد سلطان یا قاضی بردند یعنی به تناسب دعوا یا پیش سلطان بردند و یا پیش قاضی بردند. آیا جایز است که اینکار را بکنند؟

۱- مجمع البیان، طبرسی، ج۳، ص۱۰۲، ناصر خسرو.

۲- الکافی، کلینی، ج۱، ص۶۷، اسلامیه.

۳- الکافی، کلینی، ج۷، ص۴۱۲، اسلامیه.

«قَالَ مَنْ تَحَاكَمَ إِلَيْهِمْ فِی حَقٍّ أَوْ بَاطِلٍ فَإِنَّمَا تَحَاكَمَ إِلَی الطَّاغُوتِ وَ مَا یَحْکَمُ لَهُ فَإِنَّمَا یَأْخُذُ سُحْتاً وَ إِنْ کَانَ حَقّاً ثَابِتاً لِأَنَّهُ أَخَذَهُ بِحُکْمِ الطَّاغُوتِ وَ قَدْ أَمَرَ اللَّهُ أَنْ یُکْفَرَ بِهِ قَالَ اللَّهُ تَعَالَی (یُرِیدُونَ أَنْ یَتَحاکَمُوا إِلَی الطَّاغُوتِ وَ قَدْ أُمِرُوا أَنْ یَکْفُرُوا بِهِ) (۱) »

امام(ع) در جواب فرمود کسی که نزاعش را پیش این افراد ببرد مانند این است که تحاکم را نزد طاغوت برده و آنچه که این والی یا قاضی به نفع او حکم می کند گرفتن این مبلغ حرام است. اگرچه حق او هم باشد چون به حکم طاغوت حقش را گرفته است و این حرمت هم تشریعی و هم حرمت وضعی است. در حالیکه مامور بود که تسلیم این قاضی و والی طاغوتی نشود حال آنکه تسلیم شده لذا سحت است و حرام پس اگر مراجعه کردند به این افراد مصداق تحاکم الی الطاغوت است.

مرحوم امام در البیع (۲) می فرمایند در مورد این حکم حضرت امام صادق(ع) در اینجا که فرمود «یأخذ سحتاً» بعضی از بزرگان می فرمایند ولو عین شخصی هم باشد مانند اینکه عبای شما را کسی غصب نماید و مراجعه به والی کردید و عبا را پس گرفتید امام می فرمایند بعضی (مرحوم سبزواری صاحب کفایه در فقه) قائلند که همین هم سحت است و حرام است و امام می فرماید ما کلام این بعض را قبول نداریم چون عین شخص ملک خودش بود.

ملاحظه بفرمایید قبلا گفتیم تحاکم الی الطاغوت اطلاق دارد و امام صادق(ع) فرمود جایز نیست و حکمی هم که طاغوت می دهد سحت و حرام است البته طاغوت یعنی جائر و کسی که سرکشی می کند و لذا حکومت شیعی و غیر شیعی فرقی نمی کند. و گاهی در زمان شاه به دنبال این بودند که با اجازه مراجع در دستگاه قضاء شاه خدمت کنند. یک وقت تعدادی از اصفهان آمدند که برویم نزد آقای گلپایگانی من آنها را بردم نزد آقا آنها گفتند که ما در حال قضاوت هستیم آقا به آنها با شرائطی اذن داد که بروند قضاوت کنند. و بسیاری از مردم هم اساسا به دنبال دستگاه قضاء شاه نمی رفتند حتی اگر آن قاضی مخفیانه از مرجع تقلید اذن داشته بود. بلکه در مخاصمات سعی می کردند نزد علماء فصل خصومت کنند.

ص: ۱۸۱

۱- نساء/سوره۴، آیه۶.

۲- کتاب البیع، امام خمینی، ج۲، ص۴۷۹، اسماعیلیان.

«قُلْتُ فَکَیْفَ یَصْنَعَانِ قَالَ یَنْظُرَانِ إِلَی مَنْ کَانَ مِنْکُمْ مِمَّنْ قَدْ رَوَی حَدِیثَنَا وَ نَظَرَ فِی حَلَالِنَا وَ حَرَامِنَا وَ عَرَفَ أَحْکَامَنَا فَلْیَرْضَوْا بِهِ حَکَماً فَإِنِّی قَدْ جَعَلْتُهُ عَلَیْکُمْ حَاکِماً»

در نهایت بعد از این حکم سوال در ذهن راوی پیش می آید که خوب شیعه چه کند؟ و پرسید «و کیف یصنعان» این دو بنده خدا که برایشان منازعه پیش آمده است چه کنند؟ امام در جواب (که عمده شاهد حرف ماست) فرمودند «ینظران من کان منکم» بروند نگاه کنند و یک کسی را پیدا کنند که دو شرط در او باشد. یکی اینکه شیعه باشد. و دوم اینکه راوی حدیث ما باشد. و در حلال و حرام روایات را به دقت نظر می کند و احکام را از اینها استنباط می کند. یعنی باید مجتهد و فقیه باشد چنین کسی را باید قبول کنند بعنوان حکم چون من این منصب را به چنین شخصی دادم من او را بر شما حاکم قرار دادم آنوقت باید روایات را بدست بیاورد.

پس نتیجه می گیریم که امام می فرمایند کسی که راوی حدیث باشد و مجتهد باشد را حاکم قرار می دهم برای قضاوت یا برای اموری که مربوط به والی است.

مرحوم امام خمینی می فرماید «أنّه یستفاد من قوله(ع) فإنّی قد جعلته حاکماً أنّه(ع) قد جعل الفقیه حاکماً فیما هو من شؤون القضاء، و ما هو من شؤون الولایه.» (۱)

از روایت استفاده می شود که امام صادق(ع) فقیه را در شؤون حکومت و قضاوت هر دو حاکم قرار داده است.

پس ولی فقیه ولی امر در دو قسم حاکم است خصوصا اینکه امام می توانست بفرماید «جعلت قاضیا» اما عدول کرد و فرمود «انی قد جعلته حاکما» نشان می دهد که در هر دو مورد فقیه اختیار دارد.

۱- کتاب البیع، امام خمینی، ج۲، ص۴۶۱، اسماعیلیان.

و بعد می فرماید «بل لایبعد ان یکون القضاء ایضا اعم» (۱) حتی بعید نیست بگوییم که کلمه قضاء هم می تواند اعم باشد هم شامل شأن قاضی و هم شأن والی را شامل شود.

و شاهد از قرآن می آورد قال الله تعالی (وَ ما کانَ لِمُؤْمِنٍ وَ لا مُؤْمِنَةٍ إِذا قَضَی اللَّهُ وَ رَسُولُهُ أَمْراً أَنْ یَکُونَ لَهُمُ الْخِیَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ) (۲) اگر در هر امری خدا و رسول قضاوت کردند حق ندارد بگوید من قبول ندارم بدیهی است کلمه قضا در این آیه به معنای قضاوت نیست بلکه هر نوع دستور چه نیاز به بینه و حکم باشد یا اجبار فرد بر اعطای حق باشد.

ولایت فقیه (ادله ولایت فقیه) ۹۵/۰۹/۲۱

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: ولایت فقیه (ادله ولایت فقیه)

مناقشه در استدلال به مقبوله عمر بن حنظله و جواب آن:

در استدلال به مقبوله عمر بن حنظله (۳) (۴) برای اثبات ولایت فقیه مرحوم امام(ره) تقریبا منتهای کیفیت استدلال به این روایت را مطرح کردند و ما مفصل به توضیح پرداختیم و چنانچه گذشت راوی از حضرت امام صادق(ع) پرسید: دو نفر از اصحاب در دَین یا میراث منازعه دارند تکلیف چیست و امام خمینی فرمودند مراد از منازعه در پرسش منازعه ای که مرجع آن فقط قاضی باشد نیست زیرا در خود روایت هم داشت که آیا می تواند مراجعه به سلطان و یا قاضی شود که امام(ع) فرمود جایز نیست و اگر مراجعه به او شود مراجعه به طاغوت کرده در حالیکه در قرآن امر به این شده که کافر به طاغوت باشند در ادامه راوی پرسید که چه کنند شیعیان و به کجا مراجعه کنند؟ که امام فرمود به کسی که از شما باشد و دارای فقاهت باشد مراجعه کنند که همانا من او را بر شما حاکم قرار دادم.

۱- کتاب البیع، امام خمینی، ج۲، ص۴۷۹، اسماعیلیان.

۲- احزاب/سوره۳۳، آیه۳۶.

۳- الکافی، کلینی، ج۱، ص۶۷، اسلامیه.

۴- الکافی، کلینی، ج۷، ص۴۱۲، اسلامیه.

امام خمینی در نهایت فرمود «فالفقیه ولی الامر فی البابین» (۱) ظاهر این کلام این است که در هر دو باب قضاء و ولایت کار فقیه است.

مرحوم شیخ در قضاء و شهادات به این مقبوله برای همین مطلب یعنی حاکمیت فقیه در زمان غیبت استدلال می کند منتهی به طریق دیگر طرح بحث کرده است و می فرماید اینکه امام می فرماید «انی قد جعلته علیکم حاکما» فقیه را بر شما حاکم قرار دادم مراد امام این است که من تابع سنت جدم پیامبر هستم همانگونه که پیامبر در زمان خودش حاکم تعیین می کرد من هم

مثل پیامبر عمل می کنم.

پس بایـد مراجعه کنیم ببینیم که زمـان پیـامبر حـاکم جعل می شـد حتی بعـد از پیامبر در زمان اصـحاب وقتی حاکم تعیین می کردنـد حاکم ها چه کارهایی می کردنـد و چه اختیاراتی داشـتند تا همان اختیارات برای حاکم هایی باشـد که امام صادق(ع) تعیین کردنـد. مرحوم شـیخ می فرمایـد «انه کسـائر الحکـام المنصوبه فی زمـان النبی والصـحابه فی الزام النـاس بارجـاع الامور المـذکوره الیه و الانتهـاء فیها الی نظره» (۲) حـاکمی که امـام صـادق(ع) تعیین می کرد ماننـد دیگر حاکمـانی بود که پیامبر یا صحابه تعیین کردند یعنی مردم ملزم بودند که امور خود را نزد آنان ببرند و زیر نظر آنان عمل کنند.

مرحوم شیخ در ادامه می فرماید: «بل المتبادر عرفا من نصب السلطان حاکما وجوب الرجوع فی الامور العامه المطلوبه للسلطان» (۳) بلکه متبـادر عرفی از نصب یـک سـلطان حـاکمی را وجوب رجوع در تمـام امور عامه است و تمام امور مطلوب سـلطان به دست این حاکم است.

۱- کتاب البیع، امام خمینی، ج۲، ص۴۷۹، اسماعیلیان.

۲- کتاب المکاسب، شیخ انصاری، ج۳، ص۵۵۴، کنگره.

۳- کتاب المکاسب، شیخ انصاری، ج۳، ص۵۵۴، کنگره.

نتیجه: همان مطلبی که مرحوم امام خمینی از روایت به دست آوردند بر اثبات ولایت فقیه مرحوم شیخ انصاری نیز همان مطلب را از روایت استنباط کردند منتهی از راه دیگر.

در مقابل این روایت جمعی از بزرگان قائلند که امام صادق(ع) در این روایت در مقام نصب قاضی است نه در مقام نصب حاکم در نتیجه اگر این باشد که امام بخواهد قاضی تعیین کند؛ این روایت از استدلال برای اثبات ولایت فقیه خارج می شود.

این قول را جمعی از بزرگان نقل می کنند نظیر محقق خوانساری (۱) ، مرحوم محقق ایروانی و نیز آقای مکارم (۲) که ایشان هم این استدلال را دارند.

و نیز آقای منتظری (۳) با اینکه شاگرد امام بوده مطرح می کند و توضیح می دهد و در عین حال مخالفت کرده و استفاده نصب قاضی نموده است.

استدلال آقای مکارم:

آقای مکارم ابتدا قول اول یعنی در مقام نصب والی بودن را به ۱۲ وجه (۴) استدلال می کنند که مراد از حاکما یعنی جعل والی است نه قاضی ولی این ۱۲ وجه را یکی یکی رد می کند تا در انتها نظر خودشان این است که به پنج قسمت از فرازهای روایت در روایت عمر بن حنظله تمسک می کند و می فرماید مراد قاضی است نه والی «الانصاف أنّ قوله «بینهما منازعه فی دین أو میراث»

ص: ۱۸۵

۱- جامع المدارک، محقق خوانساری، ج۳، ص۹۹، اسماعیلیان.
۲- انوار الفقاهه، مکارم شیرازی، کتاب البیع، ص۴۵۸، مدرسه امام علی بن ابیطالب علیه السلام.
۳- دراسات فی ولایه الفقیه، منتظری، ج۱، ص۴۴۸، تفکر.
۴- انوار الفقاهه، مکارم شیرازی، کتاب البیع، ص۴۵۶، مدرسه امام علی بن ابیطالب علیه السلام.

۱. و قوله «من تحاكم إليهم فى حق أو باطل»

۲. و قوله «ما يحكم له فانّما يأخذه سحتا»

۳. و كذا الاستدلال بالآيه الشريفه بما عرفت من شأن نزولها

۴. و ما ورد فى ذيلها من اختلافهما قويه ظاهره فى أنّ المراد من الحكم فيها هو القضاء، و أظهر منها ما ورد فى ذيل الروايه من أعمال المرجحات بين مأخذ الحكمين الذى بمعنى المستند للفتوى أو القضاء فانّه لا معنى لكون الحكم فيه بمعنى الولايه،

۵. فهذه شواهد قويه على كونها بصدد بيان منصب القضاء و الفتوى لا غير.»

آقای مکارم در آخر می فرماید این پنج مورد شاهد قوی هستند که روایت در صدد بیان منصب قضاوت و فتوی است.

۱- اول سوال عمر این بود که منازعه ای در دین و میراث داشتند و می خواهند نزد قاضی بروند که امام نهی کردند که نزد قضات جور نروند ظاهر این است که دو نفر اختلاف و دعوا داشتند و می خواستند نزد قاضی بروند.

۲- از جواب امام در مقام جواب که فرمودند حق ندارند به اینان مراجعه کنند و مراد از تحاکم الیهم یعنی کسی که نزاع را نزد او ببرند می باشد که منظور قاضی است.

۳- و اینکه فرمود آنچه که به حکم طاغوت بگیرند سحت است استظهار می شود که آنچه که به این قاضی مراجعه کردند و حکم به نفع این شخص داد اخذ به حکم قاضی جور سحت است.

۴- امام در این روایت استدلال و استناد به آیه کردند و فرمودند تحاکم الی الطاغوت است و قرآن می فرماید مراجعه به طاغوت می کنند در حالیکه مامور به کفر به طاغوت هستند و ما گفتیم که شأن نزول این آیه این بود که مسلمانی اختلاف با بزرگی از یهود پیدا کرد یهودی گفت پیامبر را قبول دارم ولی مسلمان گفت من قبول ندارم و کعب بن اشرف را قبول نمود که این آیه نازل شد که ای پیامبر تعجب نمی کنی که شخص مومن تحاکم الی الطاغوت می کند پس آیه ای هم که استناد شد شأن نزول آن در مورد قضاوت است.

ص: ۱۸۶

۵- ذیل روایت که در تهذیب (۱) آمده قال «قُلْتُ فَإِنَّ كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا اخْتَارَ رَجُلًا وَ كِلَاهُمَا اخْتَلَفَا فِي حَدِيثِنَا قَالَ الْحُكْمُ مَا حَكَمَ بِهِ أَعْدَلُهُمَا وَ أَفْقَهُهُمَا وَ أَصْدَقُهُمَا فِي الْحَدِيثِ وَ أَوْرَعُهُمَا وَ لَا يُلْتَفَتُ إِلَى مَا يَحْكُمُ بِهِ الْآخَرُ»

اگر هر کدام از این دو نفر یک قاضی را انتخاب نمودند و آن دو نفر به طور جداگانه حکم های مختلف دادند و هر دو هم از علماء شیعه هستند تکلیف چیست؟ امام فرمود حکم کسی که اعدل و افقه و اصدق در حدیث و با تقواتر است را انتخاب کنید و به حکم آن دیگری اعتنایی نشود.

آقای مکارم با تمسک به این ذیل می فرمایند وقتی اختلاف می کنند پس معلوم می شود که مورد روایت مورد قضاوت است حال آنکه اگر مراجعه به سلطان بود اختلافی نبود چون سلطان و والی متعدد نیست و واحد است.

پس در این مورد امام می فرماید به قضات جور مراجعه نکنید بلکه به فقیه مراجعه کنید.

مناقشه در مطالب پنجگانه آقای مکارم:

می گوییم بلکه انصاف این است که استدلال های آقای مکارم خیلی ضعیف است.

۱- فرمودند انصاف این است که مراد از منازعه نزاعی است که نزد قاضی ببرند می گوییم ظهوری ندارد که مراد قاضی باشد بلکه گفتیم ظهور آن اعم است از قاضی و حاکم که اختلاف است در مالی که اگر شخص مقابل قبول دارد ولی از روی زور نمی دهد جای مراجعه به قاضی نیست و اگر به دستگاه قضاء بروند مراجعه به دادستان است که از ناحیه حاکم است بلکه مراجعه به حاکم می شود علاوه بر اینکه راوی می گوید مراجعه به قاضی و یا حاکم شد پس ظهور در اختصاص به قاضی ندارد البته هر دو تعبیر «أو» یا «و» را آوردند. در تهذیب (۲) و هم در وسائل (۳) و هم در کافی (۴) (۵) واو آمده است.

۱- تهذیب الاحکام، شیخ طوسی، ج۶، ص۳۰۲، اسلامیه.

۲- تهذیب الاحکام، شیخ طوسی، ج۶، ص۳۰۱، اسلامیه.

۳- وسائل الشیعه، حر عاملی، ج۲۷، ص۱۳، کتاب القضاء، ابواب صفات القاضی، باب۱، ح۴، آل البیت.

۴- الکافی، کلینی، ج۱، ص۶۷، اسلامیه.

۵- الکافی، کلینی، ج۷، ص۴۱۲، اسلامیه.

۲- فرمودند انصاف این است که تحاکم الی الطاغوت ظهور در قاضـی دارد می گوییم انطباق طاغوت بر قاضی اوضح است یا انطباق طاغوت بر والی اوضح است؟ پس ظهور این است که مراجعه به والی نموده است.

۳- فرمودند انصاف این است که از آنچه که حکم کند سـحت است مراد قاضـی است می گوییم ظهور در اینکه قاضی به نفع او حکم داده ندارد بلکه اطلاق دارد که اگر به قاضی مراجعه کرد سحت است و اگر به والی مراجعه کرد نیز سحت است.

۴- فرمودنـد انصاف این است که شأن نزول آیه جایی است که قصـد رفتن نزد قاضـی دارند می گوییم قبول داریم که آیه در مورد دو نفر که قصد رفتن نزد قاضـی داشـتند نازل شد ولی آیه می گوید نمی بینی کسی که ایمان به خدا و رسول دارد وقت تحاکم نزد طاغوت می رود یعنی تعبیر را بین ایمان به خـدا و تسـلیم خداونـد شـدن قرار می دهـد و باعث تعجب است و جای تعارض است و قابل جمع نیست.

پس ولو شأن نزول مورد قضاوت است ولی استدلال امام برمی گردد به مورد کلی که اعم از قضاوت و ولایت است.

۵- مناقشه در ایراد پنجم آقای مکارم برای بعد.

ولایت فقیه (ادله ولایت فقیه) ۹۵/۰۹/۲۲

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: ولایت فقیه (ادله ولایت فقیه)

بررسی مناقشه در استدلال به روایت عمر بن حنظله و جواب مناقشات:

(کلام آقای مکارم و نقد آن)

مرحـوم امـام خمینی در مـورد روایت عمر بن حنظله فرمودنـد نـتیجه اسـتدلال این است که فقیه جـامع الشـرایط حکـومت علی الاطلاـق دارد و این اسـتدلال متوقف بر این است که «جعلت حاکما» به معنی همان حاکم باشـد. در مقابل بعضـی گفتنـد مراد جعلت قاضـیا است بنـابراین از قـابلیت تمسـک بودن خـارج می شود و حـداکثر دلالت مربوط به قاضـی است و کاری به امور حکومتی نـدارد. و گفتیم بزرگـانی این حرف را فرمودنـد یکی آقـای مکـارم که در انوارالفقاهه (۱) اسـتظهار می کنند و می فرمایـد والانصاف این است که بیش از قضاوت دلالت نـدارد و ۵ نکته به روایت اسـتدلال می کنند ۳ وجه خیلی روشن است که وجهی نـدارد یکی همـان که بینهمـا منـازعه که دیروز بیـان کردیم و جواب دادیم و دومی همان من تحاکم الیهم است که آنرا نیز دیروز مطرح کردیم و جواب دادیم.

۱- انوار الفقاهه، مکارم شیرازی، ج۱، ص۴۵۸، مدرسه امام علی بن ابیطالب علیه السلام.

سومی انما یأخذه سحتا بود که آن نیز مطرح و جواب دادیم.

دلیل چهارم آقای مکارم: فرمودند جهت دیگر هم اینکه امام تمسک به آیه کردند و شأن نزول در جایی است که دو نفر قصد مراجعه به قاضی داشتند و این آیه نازل شد این مورد را هم جواب دادیم و در جواب گفتیم قبول داریم که مورد آیه مراجعه به قاضی است اما آیه یک حکم کلی را بیان می کند (أَ لَمْ تَرَ إِلَی الَّذِینَ یَزْعُمُونَ) (۱) می خواهد بفرماید که جمع بین اسلام و تسلیم کفر شدن امکان ندارد می خواهد در مورد قضاوت باشد یا در مورد حکومت باشد و فرض این است که مورد مخصص نیست.

دلیل پنجم آقای مکارم:

در آخر هم فرمودند در ذیل روایت سوالی از اختلاف می کند که «قُلْتُ فَإِنَّ کُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا اخْتَارَ رَجُلًا وَ کِلَاهُمَا اخْتَلَفَا فِی حَدِیثِنَا قَالَ الْحُکْمُ مَا حَکَمَ بِهِ أَعْدَلُهُمَا وَ أَفْقَهُهُمَا وَ أَصْدَقُهُمَا فِی الْحَدِیثِ وَ أَوْرَعُهُمَا وَ لَا یُلْتَفَتُ إِلَی مَا یَحْکُمُ بِهِ الْآخَرُ» (۲) (۳) راوی پرسید اگر هر یک از دو نفر که با هم نزاع دارند نزد یکی از علماء رفتند و اتفاقا حکم دو عالم به دو گونه مختلف بود تکلیف چیست؟ امام فرمود عالمی که افقه و اعدل و اصدق در حدیث و با تقواتر است مقدم است.

آقای مکارم همین را دلیل می گیرد که مورد، مورد قضاوت است زیرا در مورد قضاوت است که امکان اختلاف وجود دارد و در مراجعه به والی امکان اختلاف وجود ندارد.

ص: ۱۸۹

۱- نساء/سوره۴، آیه ۶۰.

۲- الکافی، کلینی، ج۱، ص۶۷، اسلامیه.

۳- الکافی، کلینی، ج۷، ص۴۱۲، اسلامیه.

مناقشه در دلیل پنجم آقای مکارم:

در جواب می گوییم بعد از اینکه عمر بن حنظله سؤالش را پرسید و جواب گرفت و در آخر هم فرمودند تحاکم به طاغوت جایز نیست عمر بن حنظله یک سوال در یک مورد خاص در ذهنش ایجاد شد که اگر چنانچه به قاضی خواستند مراجعه کنند و برای انتخاب اختلاف شد امام در جواب فرمودند به اعدل و افقه و اورع مراجعه نمایند و این منافات ندارد که سؤال عام باشد اما در یک بخشی از سوال شبهه داشته و سوال کرده و جواب گرفته و دلیل ندارد که بگوییم پس کل سوال خاص بود اگر سوال عام نبود می گفتیم یک مورد دیگر است و خلاف مورد سوال کرده ولی سوال کلی بوده و جواب هم کلی گرفته و الان شبهه در یک بخش همان کلی آمده و سوال کرده و جواب گرفته که این هیچ اشکالی ندارد پس این استدلال که خیلی هم با طنطراق بیان شده ضعیف است.

اما در کتاب ولایت فقیه آن آقای بزرگوار ابتدا فرمایش امام را به عنوان کلام استاد مفصل بیان می کند و بعد استدلال امام را توضیح می دهد و بعد از استدلال امام و توضیح آن می گوید: «مناقشات حول کلام الاستاذ» مناقشات کلام استاد را در ۷ مورد بیان می کند اما مناقشات خیلی روشن است که ضعف دارد کافی است مراجعه کنید فقط در مناقشه چهارم در ضمن آن مناقشه کیفیت استدلال خودشان به این روایت را بیان می کند که چرا ما می گوییم مراد «انی جعلته حاکما» یعنی «انی جعلته قاضیا» در وجه استدلال به این مقبوله می فرماید «ان الحکومه و مشتقاتها قد غلب استعمالها فی الکتاب و السنه فی خصوص القضاء» (۱)

۱- دراسات فی ولایه الفقیه، منتظری، ج ۱، ص۴۴۸، تفکر.

لفظ حکومت و مشتقات آن غلبه استعمال دارد در قاضی و اما از قرآن داریم (إِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أن تحکموا بالعدل) (۱) ایشان مسلم می گیرد که «حکمتم» یعنی قضیتم. می گوییم شاید به قرینه اینکه قضاوت باید عادلانه باشد در حالیکه خاص مراد باشد وجهی ندارد. بله قطعا شامل قضا می شود ولی اینکه ظهور در این داشته باشد خیر قبول نداریم. اینکه مراد قضیتم باشد وجهی ندارد. مثال دوم (وَ لاَ تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ وَ تُدْلُوا بِهَا إِلَى الْحُكَّامِ لِتَأْكُلُوا فَرِيقاً مِنْ أَمْوَالِ النَّاسِ بِالْإِثْمِ وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ) (۲)

از راه حق وارد بشوید و اکل مال به باطل نکنید «و لا تدلوا» از باب أدلَى دَلوَهُ یعنی نفرستید اموالتان را پیش حکام تا با این مال باعث شوند که به نفع شما حکم دهند در مقام نهی از رشوه است و بخشی از اموال مردم با حکم ظالمانه قضات طرف شما بیاید. البته این مثال را می پذیریم اینجا از ظاهر آن قضات مراد است.

در ادامه می فرمایند در روایت در مورد آیه (وَ لاَ تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ) (۳) آمده است «أَبِي الْحَسَنِ الثَّانِي علیه السلام وَ قَرَأْتُهُ بِخَطِّهِ سَأَلَهُ مَا تَفْسِيرُ قَوْلِهِ تَعَالَى (وَ لا تَأْكُلُوا أَمْوالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْباطِلِ وَ تُدْلُوا بِها إِلَى الْحُكّام) (۴) قَالَ فَكَتَبَ إِلَيْهِ بِخَطِّهِ الْحُكَّامُ الْقُضَاةُ قَالَ ثُمَّ كَتَبَ تَحْتَهُ هُوَ أَنْ يَعْلَمَ الرَّجُلُ أَنَّهُ ظَالِمٌ فَيَحْكُمَ لَهُ الْقَاضِي فَهُوَ غَيْرُ مَعْذُورٍ فِي أَخْذِهِ ذَلِكَ الَّذِي حَكَمَ لَهُ إِذَا كَانَ قَدْ عَلِمَ أَنَّهُ ظَالِمٌ.» (۵)

ص: ۱۹۱

۱- نساء/سوره۴، آیه۵۸.

۲- بقره/سوره۲، آیه۱۸۸.

۳- بقره/سوره۲، آیه۱۸۸.

۴- بقره/سوره۲، آیه۱۸۸.

۵- وسائل الشیعه، حر عاملی، ج۲۷، ص۱۵، کتاب القضاء، ابواب صفات القاضی، باب۱، ح۹، آل البیت.

راوی گوید در مورد معنای آیه ۱۸۸ سوره بقره پرسید امام به خط خود نوشتند «الحکام القضاه» حکام یعنی قاضی ها و بعد در ادامه نوشتند اگر انسان بداند که صاحب حق نیست ولی قاضی به نفع او حکم کند او حق ندارد در آنچه که به نفعش حکم شد تصرف کند.

در جواب می گوییم علی فرض که مراد از حکام در آیه قضات باشد در اینجا استعمال شده حکام به معنای قضات و این دلیل نیست که معنای حکام قضات باشد بلکه در این آیه در قضات استعمال شده است.

مورد دیگر: خبر «سُلَیْمَان بْنِ خَالِدٍ عَنْ أَبِی عَبْدِاللَّهِ علیه السلام قَالَ: اتَّقُوا الْحُکُومَهَ فَإِنَ الْحُکُومَهَ إِنَّمَا هِیَ لِلْإِمَامِ الْعَالِمِ بِالْقَضَاءِ الْعَادِلِ فِی الْمُسْلِمِینَ لِنَبِیٍّ أَوْ وَصِیِّ نَبِیٍّ.» (۱)

آقای منتظری در مثالی دیگر از روایت استفاده می کند که امام صادق(ع) فرمود از حکومت کردن بپرهیزید زیرا اختصاص به امام عالم به قضا دارد پس معلوم می شود که حکومت مخصوص قاضی است پس مراد از حکومت قضاوت می شود. یعنی اتقوا القضاوه در ادامه می فرماید «غلب فی الکتاب و السنه» که استعمال شده به معنی قضا.

تا اینجا یک مقدمه برای استدلال ایشان که بیان کردند.

مقدمه دوم: بلکه از این بالاتر بعد از اینکه این معنی را که حکومت در کتاب و سنت به معنی قضاوت استعمال شده می فرماید «بل یمکن ان یقال اطلاق الحاکم و الحکّام علی الوالی والولاه کقوله (فَصَارُوا مُلُوکاً حُکَّاما) (۲) و کقوله (جَعَلُوهُمْ حُکَّاماً عَلَی رِقَابِ النَّاس) (۳) و کقوله (الْمُلُوکُ حُکَّامٌ عَلَی النَّاسِ وَ الْعُلَمَاءُ حُکَّامٌ عَلَی الْمُلُوکِ) (۴) » (۵)

ص: ۱۹۲

۱- الکافی، کلینی، ج۷، ص۴۰۶، اسلامیه.

۲- نهج البلاغه، فیض، ص ۲۰۰، خطبه۱۹۲، انتشارات امیرالمومنین.

۳- نهج البلاغه، فیض، ص ۲۲۰، خطبه ۲۱۰، انتشارات امیرالمومنین.

۴- بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۱، ص۱۸۳، بیروت.

۵- دراسات فی ولایه الفقیه، منتظری، ج ۱، ص۴۴۸، تفکر.

به ملاحظه «ان القضاء و فصل الخصومات كان من اهم شئون الولاه» ممکن است بتوانیم بگوییم دلیل اطلاق کلمه حاکم و حکام در مواردی از روایات به ویژه نهج البلاغه بر والی و ولات از باب این است که قضاوت و فصل خصومات یکی از مهمترین شؤون ولات بوده است و الا حاکم و حکام به معنی قاضی است. پس به این جهت و احتمال اینکه قضاوت می کند اطلاق حاکم بر این والی شده در ادامه می فرماید «و بالجمله، لیس إطلاق الحاكم على الوالى بالاشتراك اللفظى، أو بان ينخلع اللفظ عن معنى القضاء و يستعمل فى الوالى مجازا. بل من جهه أنّ الوالى قاض حقيقه و أن القضاء من أهمّ شئونه و لا تتمّ الولايه إلّا به.» (۱) این جمله از ایشان عجیب است که می فرماید دلیل اطلاق حاکم بر والی از بابت اشتراک لفظی و داشتن دو وضع نیست و یا این نیست که از معنای قضاوت مجازا استعمال شده باشد بلکه از این جهت است که والی حقیقتا قاضی است و والی را حاکم می گوییم از جهت اینکه قضاوت هم می کند و والی والی نمی شود مگر اینکه قاضی باشد. اول فرمودند غلب در معنای قضا اما حالا می فرمایند حتی اطلاق حاکم بر والی از باب قاضی بودن است. «فيكون قوله حاكما فى المقبوله مساوقا لقوله قاضيا و ليس ذكر السلطان فى المقبوله و خبر ابى خديجه دليلا على اراده اعم من القضاء بعد كون السوال عن تكليف المتنازعين و انما ذكر السلطان من جهه ان الرجوع الى القاضى المنصوب من قبل السلطان» (۲)

۱- دراسات فی ولایه الفقیه، منتظری، ج ۱، ص۴۴۸، تفکر.

۲- دراسات فی ولایه الفقیه، منتظری، ج ۱، ص۴۴۸، تفکر.

در نهایت نتیجه می گیرند و می فرماید اینکه امام در مقبوله فرمود «حاکما» مثل این است که امام فرموده باشد قضیا ضمن اینکه در مقبوله ذکری از سلطان آمده دلیل نمی شود که منازعه اعم از قضاء است چون پرسش از تعیین تکلیف در نزاع طرفین است و ذکر کلمه سلطان در پرسش از این جهت است که آن قاضی که رجوع به آن مورد پرسش است منصوب از طرف سلطان است. چنانچه در محاورات عرفی هم وقتی کسی به یکی از ادارات مراجعه کند می گویند به سلطان مراجعه کرده است چون اداره از اذناب آن سلطان هستند. پس معلوم می شود که دو بخش است یک نزاعی که مرجع آن قاضی است و نزاعی که مرجع آن والی است.

یا «لانه ربما کان السلطان بنفسه یتصدی القضاء» (۱) یعنی احتمال این است که این سلطان خودش قضاوت می کرده لذا از این جهت که خود سلطان قضاوت می کرد نام سلطان در روایت آمده است.

و در ادامه می فرماید «و التنازع سواء کان لادعاء الطرفین او الآخر او کان لاستنکاف احد من اداء دینه کان مرجعه القضاه – الی ان قال – و علی هذا فما ذکره الاستاذ الامام مدظله فی بیان المقبوله من تقسیم التنازع بالقسمین و اراده استفاده جعل الولایه الکبری من هذا الطریق قابل للخدشه جدا و قد تحصل مما ذکرنا بطوله ان المقبوله و خبر ابی خدیجه فی مقام نصب القاضی للشیعه لرفع مشاکلهم فی الأمور التی کانت ترتبط بالقضاه بعد ما حرّم علیهم الرجوع الی قضاه الجور. فلا یصحّ الاستدلال بهما لإثبات الولایه المطلقه بالنصب.» (۲)

۱- دراسات فی ولایه الفقیه، منتظری، ج ۱، ص ۴۴۹، تفکر.

۲- دراسات فی ولایه الفقیه، منتظری، ج ۱، ص ۴۴۹، تفکر.

تنازع چه به خاطر ادعاء طرفین یا ادعاء یک طرف باشد که (امام خمینی می فرمود باید به قاضی مراجعه شود) یا از باب استنکاف یک شخص از اداء دین ثابت باشد (که امام خمینی می فرمود باید به حاکم مراجعه شود) ایشان می فرماید در هر دو قسم مرجع رجوع قضات هستند. البته کلام آقای منتظری ادامه دارد تا اینکه می فرماید بنابراین آنچه استاد امام(مدظله) در بیان مقبوله که تنازع را به دو قسم کردند و اینکه از روایت جعل ولایت را استفاده کردند جدا قابل خدشه است و در نهایت می فرماید: از آنچه ذکر کردم به دست می آید که مقبوله و خبر ابی خدیجه در مقام نصب قاضی برای شیعه است تا مشکلات مردم رفع شود و از جهت حرمت مراجعه به قضات جور دچار مشکل نشوند. پس استدلال به این دو روایت بر اثبات ولایت مطلقه فقیه صحیح نیست.

نتیجه بحث:

تاکنون کلام آقای منتظری و آقای مکارم مطرح شد که البته کلام آقای مکارم را جواب دادیم و در مورد کلام آقای منتظری هم جواب می گوییم. برای نمونه اینکه ایشان می فرمایند کلمه «حاکم» غالبا در قضاوت استعمال شده می گوییم جریان برعکس است بلکه موارد متعدد حکومت به معنای ولایت است.

ادامه بحث برای فردا ان شاء الله.

ولایت فقیه (ادله ولایت فقیه) ۹۵/۰۹/۲۳

Your browser does not support the audio tag.

موضوع: ولایت فقیه (ادله ولایت فقیه)

مناقشه در قول دوم در دلالت روایت عمر بن حنظله:

گفتیم برخی از فقهاء در مورد استدلال به مقبوله عمر بن حنظله (۱) (۲) می گویند امام در مقام این هستند که نصب قاضی بکنند نه نصب والی دیروز استدلال «دراسات فی ولایه فقیه» (۳) در این مورد را بیان کردیم. و عمده دلیل ایشان این است که استعمال لفظ حکومت و مشتقات آن نظیر حاکم، حکام و حکم و غیره در قضاء غلبه دارد تا در والی و به برخی از آیات و روایات استناد کردند. که در کتاب و سنت حکومت و مشتقات آن بیشتر در معنای قضاوت آمده است.

۱- الکافی، کلینی، ج ۱، ص ۶۷، اسلامیه.

۲- الکافی، کلینی، ج ۷، ص ۴۱۲، اسلامیه.

۳- دراسات فی ولایه الفقیه، منتظری، ج ۱، ص ۴۴۸، تفکر.

اولاً: می توانیم جواب بدهیم که اینگونه نیست که لفظ حکومت استعمال آن، در قضا بیشتر از والی باشد.

در بررسی آیات و روایات آیات و روایات فراوانی داریم که در هر دو استعمال شده هم در والی استعمال شده و هم در قاضی.

به معنای قضاوت و حکومت در قرآن:

۱. (إِنَّا أَنْزَلْنا إِلَيْكَ الْكِتابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِما أَراكَ اللَّهُ وَ لا تَكُنْ لِلْخائِنِينَ خَصيماً)

ما کتاب آسمانی برایت نازل کردیم تا بین مردم حکومت کنی آیا اینجا فقط به معنای قضاوت می تواند باشد یا مطلق از قضاوت و حکومت است؟ بلکه برای این است که حکومت و فرمانروایی کنی که اعم از قضاوت است.

۲. (أُوْلَئكَ الَّذِينَ ءَاتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ وَ الحُكمْ َوَ النُّبُوَّة فَإِن يَكْفُرْ بهَا هَؤُلَاءِ فَقَدْ وَكلْنَا بهَا قَوْمًا لَّيْسُواْ بهَا بِكَافِرِين)

وقتی پیامبران را می شمارد که به آنها نبوت دادیم سپس می فرماید همین انبیاء هستند که به آنان کتاب دادیم و حکم دادیم و پیامبر قرار دادیم پس بلاشبهه حکم در اینجا به معنای ولایت امر است.

۳. (إِنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ ما يُريد)

خداوند فرمانروایی می کند به هر صورتی که بخواهد بدیهی است نمی خواهد بگوید خداوند قضاوت می کند بلکه به معنای ولایت است.

۴. (أَلا لَهُ الْحُكْم)

حکم یعنی ولایت امر مختص خداست نه فقط قضاوت.

۵. (كُلُّ شَيْ ءٍ هالِكٌ إِلَّا وَجْهَه له الحكم و اليه ترجعون)

هر چیزی هلاک شونده است مگر ذات پروردگار که ولایت امر در دست اوست و همه به سوی او برمی گردند.

۶. (ما كانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُؤْتِيَهُ اللَّهُ الْكِتابَ وَ الْحُكْمَ وَ النُّبُوَّةَ ثُمَّ يَقُولَ لِلنَّاسِ كُونُوا عِباداً لی مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ لكِنْ كُونُوا رَبَّانِيِّينَ بِما كُنْتُمْ تُعَلِّمُونَ الْكِتابَ وَ بِما كُنْتُمْ تَدْرُسُون)

ص: ۱۹۶

احدی و بشری حق ندارد که وقتی خداوند نبوت به او داد به مردم بگوید که شما عبد و برده من هستید و مرا پرستش کنید.

در شأن نزول آیه می گویند جمعی از یهود آمدند نزد پیامبر که شما مقامتان بالاست اجازه بدهید ما شما را بپرستیم و برای شما سجده کنیم و پیامبر در جواب فرمود معاذالله که این کار را بکنم و نه تنها من بلکه هیچ پیامبری نمی تواند این کار را بکند و این آیه نازل شد.

پس اینکه می گویند استعمال کلمه حکم در قضاوت غلبه دارد؛ صحیح نیست بلکه می گوییم اگر در ولایت استعمال آن بیشتر نباشد کمتر نیست.

روایات:

احادیث فراوانی داریم که کلمه حکومت و مشتقات آن در ولایت و فرمانروایی استعمال شده است.

۱. «قَالَ الصَّادِقُ علیه السلام الْمُلُوکُ حُکَّامٌ عَلَی النَّاسِ وَ الْعُلَمَاءُ حُکَّامٌ عَلَی الْمُلُوکِ.»

ملوک حاکمان بر مردم هستند و علما حاکمان بر ملوک هستند و اینکه حاکم هستند یعنی اینکه والی امر هستند و نه فقط قاضی باشد.

۲. «قَالَ أَبُوعَبْدِاللَّهِ(ع) یَکُونُ شِیعَتُنَا فِی دَوْلَهِ الْقَائِمِ عَلَیْهِ السَّلَامُ سَنَامَ الْأَرْضِ وَ حُکَّامَهَا یُعْطَی کُلُّ رَجُلٍ مِنْهُمْ قُوَّهَ أَرْبَعِینَ رَجُلًا وَ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ(ع) أُلْقِیَ الرُّعْبُ فِی قُلُوبِ شِیعَتِنَا مِنْ عَدُوِّنَا فَإِذَا وَقَعَ أَمْرُنَا وَ خَرَجَ مَهْدِیُّنَا کَانَ أَحَدُهُمْ أَجْرَی مِنَ اللَّیْثِ وَ أَمْضَی مِنَ السِّنَانِ یَطَأُ عَدُوَّنَا بِقَدَمَیْهِ وَ یَقْتُلُهُ بِکَفَّیْهِ.»

در زمان حکومت امام زمان(عج) شیعیان ما سنام و رئیس و شریف قوم و حکام ارض هستند باز اینجا حکام به معنی قضاوت نیامده و به معنی ولایت است.

۳. در اعلام الوری در خطبه ابوطالب هنگام تزویج پیامبر و خدیجه آمده «الحمد للّه الذی جعلنا من زرع إبراهیم و ذرّیه إسماعیل، و جعل لنا بیتا محجوجا و حرما آمنا یجبی إلیه ثمرات کلّ شی ء، و جعلنا الحکّام علی الناس فی بلدنا الذی نحن فیه»

حمد خدایی را که ما را از ذریه ابراهیم قرار داد و ما را حکام بر ارض قرار داد.

بدیهی است امثال عبدالمطلب در مکه فرمانروا بودند نه فقط قاضی.

پس غلبه استعمال ادعایی صحیح نیست.

ثانیا: ایشان فرمودند که اطلاق حاکم بر والی برای این است که قضاوت می کند و از اهم شئون والی قضاوت است پس جایی هم که حاکم اطلاق می کنیم به اعتبار قضاوت است.

می گوییم این هم درست نیست زیرا اعتبار حاکم برای والی به اعتبار قضاوت اصلا به ذهن کسی نمی آید و کسی این را نگفته است چه لغت و یا موارد دیگر نیامده است بلکه غیر متعارف است.

ثالثا: فرمودند «لیس اطلاق الحاکم علی الوالی بالاشتراک اللفظی» (۱) اینکه حاکمی را که ولایتی دارد حاکم می گوییم از باب اشتراک لفظی نیست که لفظ حاکم دو وضع داشته باشد و هم برای قاضی و هم برای والی وضع شده باشد. (ایشان می گویند برای قاضی وضع شده است) «و لایکون اطلاقه علی الوالی مجاز» به علاوه اطلاق قاضی بر والی مجاز نیست که از معنای اصلی خلع شده و در والی استعمال شده باشد. پس اطلاق حاکم بر والی نه به وضع است نه به مجاز بل من جهه ان الوالی قاض حقیقةً بلکه از جهت این است که والی قاضی است حقیقتا این عبارت ابهام دارد که بگوید وضع برای قضاء شده و استعمال برای والی مجاز نیست بلکه از جهت این است که والی حقیقتا قضاوت می کند پس به او حاکم گفته می شود یعنی عرفا چون قضاوت می کند.

این عبارت مبهم است که بگوییم «چون حقیقتا قضاوت می کند به او والی می گوییم» شاید بشود گفت مراد ایشان این است که عرفا به او قاضی می گویند.

۱- دراسات فی ولایه الفقیه، منتظری، ج۱، ص۴۴۸، تفکر.

در ادامه گفتند در کلمه سلطان که در این روایت گفته شده و راوی گفته است مراجعه به سلطان و قاضی نمودند وارد بحث شد. البته ما گفتیم مرحوم امام گفتند دو نزاع است یکی مراجعه به قاضی و دیگری به سلطان. ولی ایشان می گوید اسم سلطان برای این آورده شده که چون اهم کار والی قضاوت است به او سلطان گفته اند.

می گوییم این تعبیر هم درست نیست.

و در کلمه «تنازع» هم که مرحوم امام فرمود تنازع الحکم است از آنچه که پیش قاضی ببرند یا نزد حاکم. ایشان می گوید مراد از تنازع در هر دو مورد چه دعوای نیاز به بینه یا نیاز به اعمال قدرت باشد مراد قاضی است.

می گوییم این ادعایی است که ظهور قوی ندارد. در جمع این دو بزرگوار (آقای مکارم و آقای منتظری) که استدلال کرده بودند که مقبوله عمر بن حنظله در مقام اثبات منصب قضاء است. خیلی ضعیف است لذا هر دو رد می شود حتی برخی از آن استدلال ها قابل قبول نیست.

دیدگاه شیخ انصاری در مورد دلالت روایت عمر بن حنظله:

مرحوم شیخ انصاری هم قول کسانی را که می گویند مراد از مقبوله نصب قاضی است؛ رد می کند و مخلص کلام ایشان این است که می فرماید «لا داعی لصرف ظهور اللفظ عن معناه الوصفی الی معنی آخر» امام معصوم فرمود «انی جعلته حاکما».

داعی نداریم که بگوییم حاکم یعنی قاضی یعنی از معنی وضعی به معنی دیگر ببریم «بل لا جواز لهذا الصرف فانه علیه السلام لو اراد ان یتلفظ بلفظ القاضی لفعل فاتیانه علیه السلام بهذا الکلمه یدل علی انها حجه فی معنا ها الوضعی و الظاهر منها الولایه فی الحکم لا فی القضاء» بلکه مجوز نداریم که این کار را بکنیم و اگر امام واقعا می خواست بگوید فقیه را قاضی نصب کردم چه ایرادی داشت که بگوید قاضی نصب کردم و چه وجهی داشت که بگوید حاکم نصب کردم پس وجهی برای انصراف معنی نداریم پس این استعمال حجت است بر اینکه مراد معنای اصلی است یعنی همان فرمانروا مراد است. و ظاهر این است که ولایت در حکم مراد است نه ولایت در قضاوت.

ص: ۱۹۹

یک مطلبی هم مرحوم آقای منتظری از مرحوم آقای بروجردی نقل می کند و می گوید در درسی که خدمت ایشان می رفتیم در کتاب صلات کلام آقای بروجردی را نقل کردم که کلام مهمی است و استدلال خوبی است برای اثبات ولایت فقیه (۱) که از راه خاصی آقای بروجردی برای اثبات ولایت فقیه به مقبوله عمر بن حنظله استدلال کرده است که مرحوم آقای منتظری آن را رد می کند اما به نظر ما می رسد که استدلال محکمی است. انشاءاله برای فردا.

ولایت فقیه (ادله ولایت فقیه) ۹۵/۰۹/۲۴

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: ولایت فقیه (ادله ولایت فقیه)

بحث اخلاقی: سبک زندگی اسلامی:

آبروی مؤمن: حفظ اسرار مؤمن:

در بحث اخلاقی که روزهای چهارشنبه داریم سبک زندگی اسلامی و راه و روش معاشرت مسلمانان با یکدیگر مورد بحث بود که موارد متعددی مطرح شد و روایاتی خوانده شد یکی از راه های حفظ آبروی مؤمن، حفظ اسرار اوست اگر اطلاع پیدا کرد از گناه و خلافی که از او سر زده آن را مکتوم کند. چه اینکه از گناهان کبیره اشاعه گناه دیگران است که گفته شد.

روایتی از امام صادق(ع) در همین زمینه که گفتیم بسیار مهم است امروز مطرح می کنیم.

قال الصادق(ع) «مَنِ اطَّلَعَ مِنْ مُؤْمِنٍ عَلَى ذَنْبٍ أَوْ سَيِّئَةٍ فَأَفْشَى ذَلِكَ عَلَيْهِ وَ لَمْ يَكْتُمْهَا وَ لَمْ يَسْتَغْفِرِ اللَّهَ لَهُ كَانَ عِنْدَ اللَّهِ كَعَامِلِهَا وَ عَلَيْهِ وِزْرُ ذَلِكَ الَّذِي أَفْشَاهُ عَلَيْهِ وَ كَانَ مَغْفُوراً لِعَامِلِهَا وَ كَانَ عِقَابُهُ مَا أَفْشَى عَلَيْهِ فِي الدُّنْيَا مَسْتُورٌ عَلَيْهِ فِي الْآخِرَةِ ثُمَّ يَجِدُ اللَّهَ أَكْرَمَ مِنْ أَنْ يُثَنِّيَ عَلَيْهِ عِقَاباً فِي الْآخِرَةِ وَ قَالَ مَنْ رَوَى عَلَى مُؤْمِنٍ رِوَايَةً يُرِيدُ بِهَا شَيْنَهُ وَ هَدْمَ مُرُوَّتِهِ لِيُسْقِطَهُ مِنْ أَعْيُنِ النَّاسِ أَخْرَجَهُ اللَّهُ مِنْ وَلَايَتِهِ إِلَى وَلَايَةِ الشَّيْطَانِ فَلَا يَقْبَلُهُ الشَّيْطَانُ» (۲)

ص: ۲۰۰

۱- دراسات فی ولایه الفقیه، منتظری، ج۱، ص۴۵۶، تفکر.

۲- بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۷۵، ص۲۱۶، بیروت.

حضرت امام صادق(ع) فرمود: اگر کسی از برادر دینی بر گناهی و سیئه ای که در خفا انجام شده بود اطلاع پیدا کرد (شاید مراد از سیئه گناهان کوچک باشد و مراد از ذنب گناهان بزرگ باشد که در هر حال فرقی نمی کند) و این ذنب یا سیئه را افشا کرد و برای مردم بیان کرد و کتمان نکرد و برایش از خدا طلب مغفرت نکرد (از عبارت امام(ع) استفاده می شود که اگر بر گناه کسی اطلاع پیدا کرد در این صورت دو وظیفه دارد یکی اینکه خودش ندیده بگیرد و اغماض کند و به دیگران نگوید. و دیگر اینکه تاسف بخورد و طلب استغفار برای او کند) به هر حال اگر این دو وظیفه را انجام نداد و علاوه بر آن

انتشار هم داد؛ نزد خداوند مانند همان عامل این گناه است و گناه آن شخص عامل به گردن این شخص می آید یعنی گناه آن شخص عامل بخشیده می شود و عقوبت عامل این گناه بر گردن این افشاگر می افتد و این در برابر آن آبرویی است که از او نزد مردم ریخته است و دیگر در آخرت عقوبتی بر عهده مرتکب گناه نیست زیرا آن شخص گناهکار باید متوجه شود که خداوند کریم تر از این است که هم در دنیا هم در آخرت او را عقوبت کند یعنی اگر در دنیا رسوا شد دیگر در آخرت عقوبت آخرتی اش بر گردن آن افشاگر است همین رسوایی عقوبت اوست و در آخرت عقوبت نمی شود و عقوبت اخروی بر گردن افشاگر خواهد بود.

روایت دیگر عن الصادق(ع) «إِنَّ لِلَّهِ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی عَلَی عَبْدِهِ الْمُؤْمِنِ أَرْبَعِینَ جُنَّهً فَمَتَی أَذْنَبَ ذَنْباً کَبِیراً رَفَعَ عَنْهُ جُنَّهً فَإِذَا عَابَ أَخَاهُ الْمُؤْمِنَ بِشَیْ ءٍ یَعْلَمُهُ مِنْهُ انْکَشَفَتْ تِلْکَ الْجُنَنُ عَنْهُ وَ یَبْقَی مَهْتُوکَ السِّتْرِ فَیَفْتَضِحُ فِی السَّمَاءِ عَلَی أَلْسِنَهِ الْمَلَائِکَهِ وَ فِی الْأَرْضِ عَلَی أَلْسِنَهِ النَّاسِ وَ لَا یَرْتَکِبُ ذَنْباً إِلَّا ذَکَرُوهُ وَ یَقُولُ الْمَلَائِکَهُ الْمُوَکَّلُونَ بِهِ یَا رَبَّنَا قَدْ بَقِیَ عَبْدُکَ مَهْتُوکَ السِّتْرِ وَ قَدْ أَمَرْتَنَا بِحِفْظِهِ فَیَقُولُ عَزَّ وَ جَلَّ مَلَائِکَتِی لَوْ أَرَدْتُ بِهَذَا الْعَبْدِ خَیْراً مَا فَضَحْتُهُ فَارْفَعُوا أَجْنِحَتَکُمْ عَنْهُ فَوَ عِزَّتِی لَا یَئُولُ بَعْدَهَا إِلَی خَیْرٍ أَبَداً.» (۱)

۱- بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۷۳، ص ۳۶۱، بیروت.

حضـرت امـام صادق(ع) فرمود: خداونـد از روی لطف و مهربانی که به بنـده دارد برای هر بنـده چهل ستر و پرده قرار داده که گناهانش کشف نشود و اگر کسی که یک گناه کبیره انجام داده یکی از آن پرده ها برداشته می شود و به همین ترتیب اگر به چهـل رسـید به رسوایی می رسـد امـا اگر یکی از گناهـان او انتشار عیب دیگران باشـد تمام پرده ها یکجا برداشـته می شود و بـدون پرده باقی می مانـد و در آسـمان ها و زمین مفتضـح می شود و نامش در زمین و آسـمان بر سـر زبان می افتـد و در این صورت اگر یک گناه انجام بدهـد همه مطلع می شونـد. و دو ملک مامور این شـخص از خداونـد کسب تکلیف می کننـد که خـدایا پرده این بنـده دریـده شـد در حالیکه ما را مأمور کرده ای که گناهانش را مسـتور داشـته باشـیم اکنون تکلیف چیست؟ خداوند می فرماید اگر اراده خیری نسبت به این بنده داشتم او را رسوا نمی کردم شما هم پرده پوشی نکنید و بال های خود را از روی او برداریـد زیرا گنـاهی کرده که از چشم خداونـد افتاده است و خداونـد می فرمایـد به عزت خودم قسم که دیگر این بنده روی خیر نمی بیند.

متاسـفانه این معصـیت کبیره خطرناک در کشور ما بسـیار زیاد اتفاق می افتد. پناه بر خدا از این گونه معاصـی. که گاهی یک کسـی یک گناهی مخفیانه انجام داد و بر آن اطلاع پیـدا کردند در رسانه منتشـر می کنند و گاهی هم دروغ است و بعد معلوم می شود که از اصـل آن خبر دروغ بود و رسـانه هـای دشـمن در سراسـر دنیـا آن را پر و بـال می دهنـد. خـدا مـا را از اینگونه معاصـی نگه دارد به هر حال در سـطح سـران کشور بایـد فکری برای این معضل شود و ما توبه کنیم از این گناهان اینگونه که مرتکب می شویم. به علاوه که اینگونه اعمال باعث حق الناس هم خواهد شد.

ص: ۲۰۲

بحث فقهی: ادله ولایت فقیه:

گفتیم مرحوم آقای منتظری در دراسات فی ولایه الفقیه (۱) بعد از اینکه مطالب امام را با تجلیل نقل می کند و توضیح می دهد و مناقشاتی مطرح می کند. در پایان می گوید در درس آقای بروجردی در بحث صلاه مسافر به مناسبت این مقبوله عمر بن حنظله و دلالتش را بر اثبات ولایت فقیه بحث کردند و از راه دیگری ولایت فقیه را اثبات کردند و گفتند که این مقبوله و امثال آن فقط شواهد هستند و الاـ ما راه دیگر و بهتری برای اثبات ولایت فقیه داریم. و می گوید در تقریراتی که در سال ۱۳۶۷ هجری قمری در صلاه مسافر نوشتم و چاپ شد مرحوم آقای بروجردی فرمودند برای اثبات ولایت فقیه و ضوابط آن و حدود آن و شرایط آن باید اموری را ذکر کنیم.

امر اول: در هر اجتماعی اموری است که انجام آن وظیفه هر انسان نیست مثل امور جامعه و حفظ جامعه که نظم متوقف بر آن است بلکه به عهده رئیس اجتماع است که این کارها را انجام دهد. یا نظم داخلی کشور بر عهده رئیس اجتماع است یا جمع آوری مالیات ها و ذکوات و اخماس بر عهده رئیس جامعه است. آن کسی که زمام امر کشور را در دست دارد باید این کارها را انجام دهد.

امر دوم: لا یبقی شک لمن تتبع قوانین الاسلام شکی نیست که اگر کسی تتبع بکند در قوانین اسلام و آن را بررسی کند می یابد که اسلام منحصر به نماز و دیگر عبادات نیست بلکه اعم از عبادی و سیاسی و امور دیگری است که اجرای آن بعهده ولی امر است.

۱- دراسات فی ولایه الفقیه، منتظری، ج۱، ص۴۵۶، تفکر.

و علمای شیعه و سنی بالاتفاق قبول دارند که احکام اسلام طوری است که برای اجرای آن یک رئیس و زعیم لازم است و این از ضروریات اسلام است.

چون احکام اسلام دو دسته است یک دسته فردی است که افراد مسلمان اجراء می کنند و دسته دیگر اجتماعی است که تک تک افراد نمی توانند اجراء کنند و باید زعیمی باشد که آن ها را اجراء کند.

دو امر دیگر هم مرحوم آقای بروجردی فرمودند که برای فردا انشاءاله.

ولایت فقیه (ادله ولایت فقیه) ۹۵/۰۹/۲۸

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: ولایت فقیه (ادله ولایت فقیه)

تذکر اخلاقی تهنیت برای دو مولود مبارک:

عید بسیار با عظمت و عیدی که در اثر مولود این روز ذات مقدس پروردگار برای این نعمت به گردن امت منت نهاد و فرمود قد من الله علی المومنین این مولود با سعادت پیامبر رحمت رحمه للعالمین کسی که سرتاسر زندگی شان به فکر امت بود و غم امت را داشت به گونه ای که ناراحتی و مشکلات امت، پیامبر را ناراحت می کرد. و نیز ولادت رئیس مذهب شیعه حضرت امام صادق(ع) ارواحنا له الفداء که احیاگر اسلام بود و کسی که با بیانات خودشان و علومی که منتشر کردند علمش سراسر عالم را فرا گرفت و تا ظهور حضرت مهدی هم استفاده از علومشان برای همه معتبر و راهگشا است.

این عید را خدمت شما تبریک عرض می کنیم انشاءاله امیدواریم به لوازم این دو عید بزرگ که بر عهده ماست ایفای نقش کنیم. انشاءاله.

بحث فقهی: دیدگاه بروجردی در استدلال به مقبوله عمر بن حنظله بر اثبات ولایت فقیه:

گفتیم در دراسات (۱) در مورد ولایت فقیه نقل از مرحوم بروجردی می کند که ایشان استدلال به مقبوله عمر بن حنظله را برای اثبات ولایت فقیه قبول دارد و مقبوله را مورد استدلال قرار می دهد.

ص: ۲۰۴

۱- دراسات فی ولایه الفقیه، منتظری، ج۱، ص۴۵۶، تفکر.

اصل این مطلب مهم است که آیه الله بروجردی معتقد است؛ ولایت فقیه را می توان با مقبوله عمر بن حنظله اثبات کرد. منتهی مرحوم آقای بروجردی راه دیگری برای اثبات ولایت فقیه در تمسک به مقبوله عمر بن حنظله مطرح می کند و می فرماید: قطع داریم که ائمه(ع) فقیه عادل را برای زعامت مسلمین و ولایت امر منصوب کرده اند و احتیاج به روایات هم نداریم بلکه

مقبوله را شاهد بر اعتقاد خودمان قرار می دهیم.

برای توضیح مطلب می فرماید ابتدا چند امر را مطرح می کنیم.

امر اول: بلاشک در هر مجتمعی یک اموری ثابت است که اجرای آن به دست اشخاص نیست و اینها امور عامه اجتماعی است و متوقف است بر آنها حفظ نظام و این ها اموری عادی نیستند که هر کسی بتواند انجام دهد مانند قضاوت کردن در بین مردم و یا ولایت بر غُیّب و قُصّر و کسانی که سرپرست ندارند و یا مثل حفظ نظام داخلی کشور و یا نگهبانی از مرزها و یا امر جهاد و دفاع که اینها امور عامه ای است که در اختیار اشخاص نیست و حتما باید رئیسی در اجتماع باشد که به عهده بگیرد.

امر دوم: کسی که تتبع بکند در قوانین و احکام اسلام می فهمد و می داند که احکام اسلام منحصر به امور عبادی نیست یعنی ما دو دسته احکام داریم یک دسته احکام عبادی که تشریع شده برای تکامل افراد که اُنس با خدا پیدا کنند و به سعادت آخرتی برسند. و دسته دیگر هم احکام عامه اجتماعی است که حفظ نظام به آن امور بستگی دارد و عمده احکام اسلام هم این دسته می باشد مثل امور جزائی، حدود، قصاص، دیات، تعزیرات یا مالیات هایی که لازم است اخذ شود و حفظ دولت بستگی به آن ها دارد. از این جهت اتفاق بین شیعه و سنی است که در اسلام وجود یک زعیم ضروری است گرچه در شرائط چنین زعیمی شیعه و سنی اختلاف دارند مثلا شیعه می گوید چنین زعیمی باید معصوم باشد در نصب مستقیم و یا در نیابت از معصوم باید عادل باشد و نیز دیگر شرائط که برای زعیم مطرح می کند؛ ولی در بین عامه این گونه شرائط مطرح نیست. اما در اصل اینکه نظام اسلامی در هر زمانی نیازمند یک زعیم است همگان اتفاق دارند.

امر سوم: مخفی نیست که سیاست مُدُن و تأمین جهات اجتماعی در دین اسلام جدای از امور عبادی نیست و به دست همان کسی است که امور عبادی در دست اوست همان گونه که از مرحوم مدرس نقل می کنند که فرمود «سیاست ما عین دیانت ماست» این فرمایش را مرحوم بروجردی هم دارند و می فرمایند «سیاسه المدن لم یکن منهاضه عن الجهات الروحانیه» اجرای امور سیاسی بدست همان کسی است که امور عبادی در دست اوست و جدای از هم نیستند. مرحوم منتظری می فرماید «بل کانت السیاسه فیه من الصدر الاول مختلطه بالدیانه و من شؤونها فکان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بشخصه یدبر امور المسلمین» (۱) بلکه از صدر اول در اسلام سیاست و دیانت با هم بوده اند «فکان رسول الله (ص) بنفسه بشخصه یدبر امور المسلمین و کان ینصب الحکام و العمال للولایه یطلب الأخماس والزکواه و کذا سیره الخلفاء» (۲) یعنی مسئول دینی مردم یعنی پیامبر هم تبلیغ دین می کرد هم والی تعیین می کرد هم قضاوت می کرد امور سیاسی و امور جزائی را اداره می کرد و همه را خودش نظارت و انجام می داد و سیره خلفای بعد از پیامبر هم همین بود حتی امور سیاسی و امور عبادی را در یک محل یعنی در مسجد بیان می کردند و کم کم سیره بر این شد که در کنار دارالعماره یک مسجد جامع بسازند و همان رئیس و همان امیر امام جماعت هم بود و نماز جمعه و نماز عید را اقامه می کرد امور حج را اداره می کرد امور جنگ و تهیه لشگر از همان جا مشخص می شد و این روش دین اسلام از صدر بود که بین احکام عبادی و اجتماعی و سیاسی فرق نمی گذاشتند و همه بدست زعیم اسلام و با نظارت او انجام می شد.

۱- دراسات فی ولایه الفقیه، منتظری، ج ۱، ص۴۵۷، تفکر.

۲- دراسات فی ولایه الفقیه، منتظری، ج ۱، ص۴۵۷، تفکر.

امر چهارم: بعد از بیان این سه امر اکنون می گوئیم گرچه بعد از پیامبر سیره خلفا هم بود و یک کارهائی می کردند اما به اعتقاد ما شیعه زعامت با ائمه بود هرچند که معسور بودند و عملاً نمی توانستند تشکیل حکومت دهند؛ اما اصحاب ائمه عقیدشان این بود که تدبیر امور با امام است خواه قائدا خواه قائما که ادامه همان ولایت پیامبر و ولایت الله است و به علماء تفویض شده است. با یک فرق که ولایت الله ذاتی است و ولایت پیامبر تفویضی است بنابراین در زمان ائمه اطهار به اعتقاد شیعه زعامت تمام امور اجتماعی سیاسی عبادی با امام است و به امامان ما مراجعه هم می شد. خلاصه ما یقین داریم که فقیه از طرف ائمه منصوب است و امثال زراره، محمد بن مسلم و غیره بر این باور بودند که زعامت مسلمین بدست امامان معصوم است.

مرحوم آقای بروجردی روایتی هم نقل می کند که معلوم می شود که در ذهنشان یک شبهه بوده و می فرماید: شخصی با نفری در سفر رفیق شدند و او فوت کرد و کسی را نداشت و اموالی هم داشت و بعد از بازگشت خدمت امام رسید و عرض کرد یابن رسول الله و شرح ما وقع این است و پرسید و گفت آیا این اموال را به فرزندان کبیر او بدهم با وجود اینکه فرزند صغیر هم دارد یا اینکه به قاضی بدهم.

آقای بروجردی از اینجا نتیجه می گیرد که در اسلام امور عامه ای هم داریم که از امور عبادی جدا نیست. اکنون پرسش این است که آیا اصحاب ائمه به ذهنشان نمی آمد و یا می شود تصور کرد که این اصحاب این سوال را از امام بکنند که این شیعیانی که در بلاد مختلف هستند و دسترسی به شما ندارند چه کنند از طرفی ائمه اخبار زمان غیبت را هم مطرح می کردند آیا این اصحابی که اعتقاد به غیبت هم دارند به ذهنشان نمی آمد که از امام سوال کنند که در امور روزانه در عصر غیبت به چه کسی مراجعه کنند؟ و آیا می شود تصور کرد که ائمه هم مبهم گذاشته باشند؟ مرحوم آقای بروجردی می فرماید نعلم... شک نداریم این سوالات از ائمه شده و ائمه هم جواب دادند منتهی مع الأسف این سوال و جواب ها به دست ما نرسیده است. بدیهی است آیا این سوالات به ذهن راویان می آمد و قطعا پرسیده اند و اما به ما نرسید اگر از طرفی نمی توانیم بگوییم امام کوتاهی کرده است و لذا آقای بروجردی از راه دیگری می خواهد وارد شود و مقبوله را به عنوان موید می آورد.

ص: ۲۰۷

ادامه بحث فردا

ولایت فقیه (ادله ولایت فقیه) ۹۵/۰۹/۲۹

Your browser does not support the audio tag.

موضوع: ولایت فقیه (ادله ولایت فقیه)

دیدگاه بروجردی در تمسک به مقبوله عمر بن حنظله برای اثبات ولایت فقیه:

در توضیح مطلبی که مرحوم آیه الله بروجردی راجع به ولایت فقیه داشتند گفتیم ایشان مقبوله عمر بن حنظله را قبول دارند و به آن تمسک می کنند ولی از یک راه دیگری مطرح می کنند و کلام ایشان مطلب مهمی هم هست آقای منتظری (۱) هم کلام ایشان را نقل کردند؛ گرچه ایشان ایراد می گیرد اما باید ببینیم آیا ایراد وارد است یا خیر؟

مرحوم آقای بروجردی اموری را به عنوان مقدمات مطرح کرده اند که چند مورد را دیروز گفتیم و خلاصه آن به قرار ذیل است.

امر اوّل: در هر نظام و مجتمعی اموری رایج است و جزء امور عامه و سیاسی و اجتماعی است که انجام آن هم به دست اشخاص نیست بلکه به دست رئیس و قیم قوم است. مثل قضاوت و اجرای حدود و دفاع و جهاد و اینگونه کارها.

امر دوم: در اسلام هم به اینگونه امور اجتماعی و سیاسی اهمیت ویژه داده شد و توجه اسلام فقط روی مسائل عبادی نیست بلکه اینگونه امور هم در آن مطرح است و سیاست و دیانت مخلوط باهم است و به همان مقدار که به مسائل عبادی اهتمام دارد به همان مقدار به امور اجتماعی و سیاسی نیز اهتمام دارد و احکام فراوانی برای آن نقل شده است و همه اینها هم اجرای آن به دست زعیم قوم قرار داده شده است.

امر سوم: در زمان رسول خدا(ص) این امور عمومی و اجتماعی و سیاسی را خود پیامبر شخصا تصدی می کردند تا اینکه به جایی رسید که در دوره های خلفاء در قرون بعدی در کنار دارالعماره مسجد جامع احداث شد و هر دو کار عبادی و سیاسی اجتماعی در کنار هم انجام می شد.

۱- دراسات فی ولایه الفقیه، منتظری، ج۱، ص۴۵۶، تفکر.

امر چهارم: عقیده ما شیعه این است که پیامبر(ص) برای بعد از خودش خلفای دوازده گانه خویش را تعیین کردند و امر خلافت را مهمل نگذاشتند و زمام اموری که در دست پیامبر بود در دست خلفای آن حضرت یعنی ائمه(ع) نیز می باشد. شیعه که عقیده دارد بعد پیامبر امامان معصوم جانشینان پیامبر هستند این بود که جانشینان پیامبر همه اختیارات پیامبر را دارند به جز

موارد مسائل نبوت و امثال آن و روش شیعه این بود که در تمام این امور همان گونه که در زمان رسول الله(ص) به پیامبر مراجعه می کردند؛ بعد از پیامبر هم به امامان مراجعه می کردند.

وقتی می گوییم اعتقاد شیعه این بود و اصحاب هم ذهنشان این بود که باید مراجعه کنند یک سوال ایجاد می شود که وقتی این امور اجتماعی و سیاسی که مبتلا به مردم است و در شبانه روز باید به قاضی یا حاکم مراجعه کنند و از آن طرف دسترسی هم نداشتند حتی آن هایی که در مدینه بودند نیز دسترسی آسان نداشتند چون امام معصوم یا محصور بود و یا اگر آزاد بود محدود بود برای اینان سوال بود که برای حل مسئله کسی را معین کنید که به او مراجعه کنیم به ویژه وقتی امامان ما همواره از غیبت امام دوازدهم سخن می گفتند قطعا برای اصحاب این پرسش پیش می آمد که وقتی در عصر غیبت دسترسی به امام معصوم نداشته باشیم تکلیف چیست؟ و بدیهی است اگر امام راه حل نشان ندهد خلاف عقل است و قطعا هم امام پاسخ سوالشان را می داد و کسی را برایشان معین می کردند و در روایت هم داریم که می فرمودند از راویان حدیث ما سوال کنید که اگر این راوی ثقه هست معالم دین را از او بپرسید.

ص: ۲۰۹

برای نمونه راوی پرسید «أیونس بن عبدالرحمن ثقه آخذ عنه معالم دینی» آیا اجازه می دهید معالم دین را از یونس بن عبدالرحمن بگیریم. امام می فرماید آری ثقه است. یا خود امام می فرماید «عمری و ابنه ثقتان ما أدیا عنی فعنی یؤدیان» عمری و پسرش مورد اعتماد ما هستند هرچه به ما نسبت دهند و نقل کنند نقل از ماست و صحیح است و بدیهی است این همه نقل ها تنها برای احکام عبادی نبود.

مرحوم بروجردی می فرماید قطعا می پرسیدند و امام جواب می دادند مثل پرسش جمعی که از قم رفتند و پرسیدند و دیگر موارد.

منتهی چیزی که هست این است که سوالات و جواب ها که قطعا بوده است به هر دلیل به جز در موارد معدود در جوامع حدیثی نیامده و در دسترس نیست.

نتیجه: می فرماید بعد از اینکه یقین به پرسش و پاسخ پیدا کردیم لامحاله قطع پیدا می کنیم که امام کسانی را معین نموده و شکی نیست که کسی که امام معین کرده است فقیه عادل است زیرا به غیر فقیه عادل مراجعه کردن جایز نیست ولم یقل احدی که به غیر فقیه می توان مراجعه کرد.

مرحوم آقای بروجردی در ادامه می فرماید می توانید یک قیاس استثنایی تشکیل دهید و بفرمائید.

صغری: إما لم ینصب الإمام أحدا برای مرجعیت این امور یعنی اصلا امام اهمال کرد.

کبری: او نصب الفقیه یا اینکه فقیه را منصوب کرد.

نتیجه: و الاول باطل چون شارع راضی به اهمال نیست پس نصب کرد پس فقیه نصب شده است.

مرحوم بروجردی در ادامه می فرماید «و هل لأحد ان یحتمل انهم (ع) نهوا شیعتهم عن الرجوع إلی الطواغیت و قضات الجور و مع ذلک اهملوا هذه الأمور و لم یعیّنوا من یرجعوا الیه الشیعه فی فصل الخصومات والتصرف فی اموال الغُیّب و القُصّر؟ و کیف کان فنحن نقطع بأن صحابه الأئمه (ع) سئلوهم عمّن یرجع إلیه الشیعه و أن الائمه أیضا أجابوهم و نصب لهم اشخاصاً»

خلاصه: آیا هیچ در مورد نهی امامان از رجوع به طواغیت دچار احتمال می شوید؟ بلکه بدیهی است چنین نهی هائی شده و مع ذلک نمی توان گفت امام که از رفتن نزد طاغوت نهی کرده است برای مراجعه مردم کسی را هم معین نکرده باشد به هر حال ما یقین داریم که اصحاب امامان از حضرت معصومین در مورد کیفیت رجوع شیعیان به افراد در فصل خصومات پرسیدند و امامان معصوم هم قطعا جواب دادند و برای ایشان اشخاصی را معین کردند. پس یا امام باید اهمال کرده باشد یا اینکه فقیه را نصب کرده باشد و اوّلی هم باطل است پس حتما فقیه را نصب کرده است.

به عبارت دیگر الأمر یدور بین عدم النصب و بین نصب الفقیه العادل و اذا ثبت بطلان الأول صار نصب الفقیه مقطوعاً به دوران امر بین عدم نصب و نصب فقیه عادل است وقتی عدم نصب باطل باشد یقین پیدا می کنیم که برای عصر غیبت فقیه را نصب کردند.

از اینجا نتیجه می گیریم که مراد امام در مقبوله عمر بن حنظله که فرمودند «فانی قد جعلته علیکم حاکما» یعنی اینکه فقیه در اموری که باید به امام مراجعه کرد حاکم قرار داده شده است.

آقای بروجردی در ادامه می فرمایند «و بالجمله، کون الفقیه العادل منصوبا من قبل الأئمه(ع) لمثل تلک الأمور العامّه المهمّه التی یبتلی بها العامّه ممّا لا إشکال فیه» (۱)

خلاصه اینکه منصوب بودن فقیه از ناحیه امامان معصوم برای این گونه اموری که تدبیر امور مسلمین است و از اموری است که شارع راضی به ترک آن نمی شود بلا اشکال مورد قبول است پس یقینا ائمه فقهاء را برای مراجعه مردم به آنان نصب کردند. گرچه آن پرسش ها و جواب ها به دست ما نرسیده است و فقط همین مقبوله عمر بن حنظله و برخی موارد دیگر به دست ما رسیده است؛ ولی می گوئیم ولو روایتی هم نداشته باشیم ما قطع پیدا کردیم که امام نصب کرده است. در این صورت اگر یک روایت پیدا شود شاهد برای قطع ما می شود و نیازی به تمسک به مقبوله نداریم.

۱- دراسات فی ولایه الفقیه، منتظری، ج۱، ص۴۵۹، تفکر.

آقای منتظری که مطلب امام را با آن بیان محکم نقل کردند و چند ایراد ضعیف بر آن وارد کردند و ما نیز در ایرادات ایشان بر امام مناقشه کردیم اینجا هم مطلب آقای بروجردی را آوردند خودشان می فرماید در کتاب بدرالظاهر فی صلاه المسافر به عنوان تقریرات درس آقای بروجردی نوشتم در این جا کلام بروجردی نقل می کند ولی بر کلام بروجردی چند ایراد می گیرد و رد می کنند. اما به نظر ما رد ایشان بر بروجردی نیز ضعیف است بررسی آن برای فردا انشاءاله.

ولایت فقیه (ادله ولایت فقیه) ۹۵/۰۹/۳۰

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: ولایت فقیه (ادله ولایت فقیه)

گفتیم مرحوم آقای بروجردی برای اثبات ولایت فقیه از طریق غیر روایات وارد شدند و مقدماتی تنظیم کردند و از آن مقدمات نتیجه گرفتند که ما قطع داریم، فقیه عادل از طرف ائمه منصوب شده است با آن قیاس استثنائی که تشکیل دادند که یا اصلا کسی نصب نشده و ائمه این امر ضروری (که لا یرضی الشارع بترکه) را مهمل گذاشتند و یا اینکه باید یک فقیه عادل تعیین شده باشد مقدمه اول که نصب نکرده باشد باطل است و رفع مقدم نتیجه می دهد وضع تالی را پس تالی که تعیین فقیه عادل باشد اثبات می شود و فرمودند مثل روایت مقبوله (۱) (۲) و خبر ابی خدیجه (۳) شاهد بر این مطلب است.

و گفتیم بیان ایشان مطلب مهم و قابل قبولی است با این استدلالاتی که آوردند و مسلم است وقتی بخواهند نصب بکنند غیر فقیه نصب نمی کنند و روایاتی نظیر مقبوله عمر بن حنظله و غیره هم شواهد مطلب می شود.

ص: ۲۱۲

۱- الکافی، کلینی، ج۱، ص۶۷، اسلامیه.

۲- الکافی، کلینی، ج۷، ص۴۱۲، اسلامیه.

۳- وسائل الشیعه، حر عاملی، ج۲۷، ص۱۳۹، کتاب القضاء، ابواب صفات قاضی، باب۱۱، ح۶، آل البیت.

مناقشه مرحوم منتظری بر کلام بروجردی:

مرحوم آقای منتظری (۱) که استدلال می آورد و رد می کند عمده اشکالی که به آقای بروجردی دارد این است که اگر تعیین ولی امر منحصرا از راه نصب از طرف ائمه(ع) باشد این استدلال بروجردی درست است و اشکالی ندارد. ولی احتمال دارد که ائمه احاله به خود مردم کرده باشند البته آن نفری که انتخاب می شود باید شرایطی را واجد باشد و ایشان هم در ادامه مناقشه بر کلام بروجردی می گوید ما در امر رابع مطرح می کنیم این قول را خودش قبول دارد که احتیاجی بر نصب نداریم و دلیلی هم بر اینکه نصب ثابت باشد نداریم و مردم خودشان باید انتخاب کنند و این را هم قبول دارند که اگر نصب باشد آن مقدم است یعنی اگر ثابت شد که ائمه نصب کرده باشند مقدم است و الا به خود مردم احاله می شود که از طریق انتخابات فردی دارای شرائط را انتخاب کنند ایشان می فرماید انتخاب در طول نصب است و اشکال ایشان به آقای بروجردی این است که می

گوید کلام ایشان در جایی است که راه منحصر به نصب باشد ولی راه منحصر نیست. ایشان می گوید اصلا نصبی – حتی نصب عام – نشده است و خود مردم وظیفه دارند یک شخص را انتخاب کنند منتهی آن نفر باید شرایطی را که امام گفته و شرایط اسلامی است دارا باشد.

پس عمده فرمایش ایشان این است که بالضروره زعیم مسلمین باید فقیه عادل باشد اما چنانچه نظر معظم فقهاء همین است اما ما قبول نداریم که فقط امام باید زعیم را نصب کند بنابراین اگر نصب معین باشد اگر نصب معین بود فرمایش شما درست است اما اگر گفتید نصب نمی خواهیم یا ائمه نصب نکردند و یا با دلیلی متقن به ما نرسیده و این روایاتی هم که نقل شده دلالتش بر نصب کامل نیست. پس معلوم می شود احاله به مردم شده است که خودشان یکی را انتخاب کنند منتهی باید واجد شرایط باشد.

ص: ۲۱۳

۱- دراسات فی ولایه الفقیه، منتظری، ج۱، ص۴۵۶، تفکر.

جواب مناقشه آقای منتظری بر کلام بروجردی:

در جواب می گوییم خیر نصب مسلم است و در روایات هم آمده که در توقیع (۱) مبارک هم خواندیم که امر به مراجعه به فقها و روات احادیث شده (آمده است «فانهم حجتی علیکم و انا حجه الله») پس این حتما دلیل بر نصب ولی فقیه است و استدلالاتی هم که می آورد بحثی نداریم و نصب معین است و مردم باید به او مراجعه کنند و اینکه مجلس خبرگان داریم به این علت است که تعداد فقهاء زیاد است و برای انتخاب و کشف اعلم و افقه است.

بیان برخی شبهات بر مقبوله و تحلیل و جواب آن:

مرحوم امام بعد از اینکه مقبوله را استدلال می کنند می فرمایند در اینجا دو شبهه پیش می آید ایشان دو شبهه را مطرح می کند و جواب می دهند.

شبهه اول: «ثمّ قد تنقدح شبهه فی بعض الأذهان: بأنّ أبا عبد اللّه (علیه السّلام) فی أیّام إمامته، إذا نصب للأماره أو القضاء شخصاً أو أشخاصاً، کان أمده إلی زمان إمامته، و بعد وفاته و انتقال الإمامه إلی من بعده یبطل النصب و ینعزل الولاه و القضاه.» (۲)

امام صادق(ع) در زمان حیاتشان این حدیث را فرمودند که «انی قد جعلته علیکم حاکما» این فقیه را بر شما حاکم قرار دادم و بدیهی است که علی الرأس و العین دستور امام را پذیرا هستیم اما این نصب تا مادامی است که امام صادق(ع) حیات دارد و بعد از شهادت امام این حاکم منعزل می شود پس چگونه می گویید تا حضور امام زمان(عج) فقیه ولی است. یعنی اینکه می فرماید فقیه را بر شما حاکم قرار دادم و فرد خاصی هم مراد نیست بلکه شامل هر کسی می شود که تحت شرائط باشد.

۱- کمال الدین و تمام النعمه، ابن بابویه، ج۱، ص۴۸۴، اسلامیه.

۲- کتاب البیع، امام خمینی، ج۲، ص ۴۸۰، اسماعیلیان.

پاسخ شبهه اول:

اولا: ما معتقد هستیم که امام امام است حیّاً و میتاً قائماً او قاعداً و آن نصبی که کرده هنوز باقی است.

ثانیا: بر فرض که از این حرف هم چشم بپوشیم این نصب بعد از فوت از بین نمی رود و این روش عقلا است و همه مناصب سر جای خودش باقی است بله اگر شخص جدید خواست عزل کند می تواند و الا خود بخود منصوبین از نصب خارج بشوند اینگونه نیست البته تعیین نمایندگان بحث دیگری دارد آن نصب نیست بلکه اختیاراتی به او داده است و این اختیار مادامی است که حیات دارد بنابراین اگر امام صادق(ع) کسی را نصب کرد بعد از امام صادق(ع) این نصب در زمان امامان بعدی هم اعتبار دارد.

برای مثال اگر نخست وزیر وزرایی را تعیین کرد با فوت یکی از وزرا تمام زیر مجموعه او از بین نمی رود.

شبهه دوم: برای فردا انشاءاله.

ولایت فقیه (ادله ولایت فقیه) ۹۵/۱۰/۰۱

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: ولایت فقیه (ادله ولایت فقیه)

بحث اخلاقی: سبک زندگی اسلامی:

در مورد سبک زندگی اسلامی و کیفیت معاشرت مومنین با یکدیگر و احترام متقابل و پرهیز از هتک و توهین و تحقیر روایات مختلفی از ابواب گوناگون خوانده شد اخیراً راجع به اینکه کسی دنبال بکند انحرافات و لغزش های کسی را که یک روزی آن ها را افشا بکند و نیز باب تعییر خوانده شد.

اکنون باب دیگری داریم بنام «باب الروایه علی المومن» کسی نقل می کند عمل کسی را یا سخن کسی را که او را سخیف بشمارد و تضعیف کند. که با فکر و تدبیر نیست و بی رویه کار می کند و کم عقل است که اینگونه حرف زده یا اینگونه عمل کرده است.

ص: ۲۱۵

«عَنْ مُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ قَالَ قَالَ لِی أَبُوعَبْدِاللَّهِ(ع) مَنْ رَوَی عَلَی مُؤْمِنٍ رِوَایَهً یُرِیدُ بِهَا شَیْنَهُ وَ هَدْمَ مُرُوءَتِهِ لِیَسْقُطَ مِنْ أَعْیُنِ النَّاسِ أَخْرَجَهُ اللَّهُ مِنْ وَلَایَتِهِ إِلَی وَلَایَهِ الشَّیْطَانِ فَلَا یَقْبَلُهُ الشَّیْطَانُ.» (۱)

مفضل گوید حضرت امام صادق(ع) به من فرمود: کسی که روایتی را بر مومنی روایت کند و قصدش این باشد که عیبی برای او بشمارد یا آبرو و اعتبار او را از بین ببرد تا از چشم مردم بیفتد. خداوند این چنین شخص را از تحت ولایت خود خارج می

کند و تحت ولایت شیطان قرار می گیرد ولی شیطان هم او را قبول نمی کند و اینکه شیطان هم او را نمی پذیرد.

ملاحظه می فرمایید روایت مهمی است و نشان می دهد که وقتی انسان با کسی رفیق می شود با صداقت و برادری و محبت باشد نه اینکه اگر کلامی از او شنید یا فعلی از او دید را در جای دیگر وسیله تعییر یا تحقیر او قرار دهد.

بررسی عدم پذیرش شیطان:

در مورد اینکه شیطان نمی پذیرد یعنی چه؟

مرحوم مجلسی در مرآه العقول (۲) بعد از نقل روایت برای توجیه عدم قبول شیطان وجوهی را از دیگران نقل می کند و در آخر می فرماید هیچکدام دلچسب نیست و خودشان توجیهی دارند که بجا هم هست و می فرماید: شیطان همیشه قصدش گمراهی دیگران است اما نه در این حد که تابع او شوند بلکه در این حد است که مطمئن شود که شخص اهل جهنم است و دیگر به نجات نمی رسد. وقتی مطمئن شد که جهنمی است از او اعلان بیزاری می کند هم در دنیا و هم در آخرت. مرحوم مجلسی در مورد این دو توجیه از قرآن هم دلیل می آورد؛

۱- الکافی، کلینی، ج۲، ص۳۵۸، اسلامیه.

۲- مرآه العقول، علامه مجلسی، ج۱۱، ص۱، اسلامیه.

۱) بیزاری شیطان از گنهکار در دنیا:

(کمثل الشیطان إِذْ قالَ لِلْإِنْسانِ اکْفُرْ فَلَمَّا کَفَرَ قالَ إِنِّی بَری ءٌ مِنْکَ إِنِّی أَخافُ اللَّهَ رَبَّ الْعالَمینَ) (۱)

شیطان به انسان می گویـد که کافر به خداونـد شو و وقتی کافر به خداوند شد می گوید من دیگر به تو کاری ندارم. من از تو بیزارم.

در شأن نزول (۲) آیه جهاتی گفته شده یکی در مورد برصیصای عابد است و به جایی رسیده بود که مستجاب الدعوه بود و بیماران را شفا می داد یک دختر جوانی روانی بود و از خانواده متشخص، برادران او، او را آوردند که مدتی نزد عابد بماند و تغییرات روانی در او پیدا شود و شفا پیدا کند و شیطان وسوسه کرد و عابد به او تجاوز کرد و بعد از مدتی حامله شد عابد با وسوسه شیطان برای ترس او را کشت و در پشت معبد دفن کرد برادران که دنبال خواهر خود آمدنـد و او را نیافتند در نهایت برایشان ثابت شد که عابد او را کشته است و لذا در شهر گسترش دادند که عابد زنا کرده و قتل انجام داده تا اینکه امیر شهر با گروهی از مردم او را به چوبه دار رساندند همانجا که در حال اعدام بود شیطان مجسم شد و گفت تمام این بلاها را به سرت در آوردم و کـار من است حالاـ هم اگر این کاری را که می گویم انجام دهی تو را به حالت اول برمی گردانم گفت چه کنم گفت به من سجده کن عابـد گفت من بـا این وضع آویزان بر چوبه دار چگونه سجده کنم شیطان گفت نیت کن و با سر یا چشم اشاره کن قبول دارم. عابد هم به قصد نجات پیدا کردن سجده کرد و شیطان هم فرار کرد و رفت. و عابد هم اعدام شد در حالیکه بر شیطان سجده کرده بود.

۱- حشر/سوره۵۹، آیه۱۶.

۲- مجمع البیان، طبرسی، ج۹، ص۳۹۸، ناصر خسرو.

مرحوم مجلسی این آیه را شاهد می گیرد که شیطان قصدش این است که انسان جهنمی مخلد در آتش شود وقتی به این مقصود رسید از انسان بیزاری می جوید و جالب اینجا است که خطاب به انسان می گوید من از تو که شرک به خدا پیدا کردی بیزارم چون من از خدا می ترسم که مشرک شود. مرحوم مجلسی در مورد روایت هم می گوید وقتی خدا انسان را از تحت ولایت خودش خارج کرد گمراهی انسان مسلّم شد و شیطان به مقصود خودش رسید و او را قبول نمی کند.

۲) بیزاری از گنهکار در مورد آخرت:

(وَ قالَ الشَّيْطانُ لَمَّا قُضِيَ الْأَمْرُ إِنَّ اللَّهَ وَعَدَكُمْ وَعْدَ الْحَقِّ وَ وَعَدْتُكُمْ فَأَخْلَفْتُكُمْ وَ ما كانَ لِيَ عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطانٍ إِلاَّ أَنْ دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لي فَلا تَلُومُوني وَ لُومُوا أَنْفُسَكُمْ ما أَنَا بِمُصْرِخِكُمْ وَ ما أَنْتُمْ بِمُصْرِخِيَّ إِنِّي كَفَرْتُ بِما أَشْرَكْتُمُونِ مِنْ قَبْلُ إِنَّ الظَّالِمينَ لَهُمْ عَذابٌ أَليمٌ) (۱)

وقتی که کار تمام شده و حساب ها تمام شد شیطان می گوید خداوند وعده حق به شما داد که اطاعت کنید و نپذیرفتید ولی من وعده ای پوچ دادم و خودم خلف وعده کردم ولی شما قبول کردید و من هیچ تسلطی بر شما نداشتم و شما با میل خودتان آمدید و من فقط دعوت می کردم پس مرا ملامت نکنید بلکه خودتان را ملامت کنید که چرا وعده خداوند را قبول نکردید و من فریادرس شما نیستم و شما هم بدرد من نمی خورید و نمی توانم شما را نجات دهم. (جالب اینکه می گوید) من کافرم به آنچه که شما انجام دادی و مشرک شدید و من اساسا آن کارهایی که شما را به آن تشویق می کردم قبول نداشتم.

ص: ۲۱۸

۱- ابراهیم/سوره۱۴، آیه۲۲.

پس دلیـل اینکه وقتی از تحت ولاـیت خـدا خارج شـد شـیطان هم او را نم یپـذیرد این است که از این پس شـیطان با او کاری ندارد چون آخرین هدف شیطان جهنمی شدن این شخص بود که شد پس دیگر از این پس با او کاری ندارد.

بحث فقهی: اثبات ولایت فقیه:

شبهات وارده بر مقبوله عمر بن حنظله و جواب آنها:

گفتیم مرحوم امام در پایان بررسی روایت مقوبله عمر بن حنظله دو شبهه نقل می کنند (۱) .

شبهه اول: گفته شـد قبول داریم که امـام صـادق(ع) امام است و حاکم تعیین می کنـد اما این حاکمی که تعیین می کنـد برای زمان حیاتشان است.

در جواب فرمودند:

اولاً؛ عقیده ما این است که ائمه ما حیات دارند و امام همواره امام است و دستوراتش تا ابد باقی است.

ثانیـا؛ این یـک روش عقلاـیی است که وقـتی رئیس والی تعیین کرد بـا مرگش این حکم از بین نمی رود البته مثلاـ اگر رئیس القضاء مرد تمام قضاتی که از ناحیه او در زمان تصـدی او نصب شده بودند معزول نیسـتند بلکه رئیس قبلی برخی امور مربوط به زعـامت را فاقـد می شود و به زعیم بعـدی می رسـد. در مسأله هم امام صادق(ع) حاکم تعیین کرد که هم برای زمان حیات خودش و هم برای بعـد از خودش بـاقی است مثل اینکه اگر متولی وقف تعیین کرد بعـد از خودش باقی است البته برای برخی کارهـا وکیل داشت بعـد از خودش اختیار وکالتی از بین می رود و امام بعـدی اگر بخواهـد این نصب امام صادق(ع) را به هم نزننـد یا بایـد غیر فقیه را بگـذارد که این فاسـد است و یا می خواهد اهمال کند که این هم معنا ندارد و هرج و مرج است و یا می خواهد بگوید به طاغوت مراجعه کنید که این هم فاسد است.

۱- کتاب البیع، امام خمینی، ج۲، ص ۴۸۰، اسماعیلیان.

نتیجه: چاره ای نیست که همان نصب قبلی بر قوت خودش باقی باشد تا حجت بیاید انشاءاله.

تا اینجا بررسی مجدد شبهه اول و جواب آن بود. شبهه دوم برای فردا.

ولایت فقیه (ادله ولایت فقیه) ۹۵/۱۰/۰۴

Your browser does not support the audio tag.

موضوع: ولایت فقیه (ادله ولایت فقیه)

مرحوم امام بعد از استدلال برای اثبات ولایت فقیه به روایت مقبوله عمر بن حنظله (۱) (۲) که هم سندا و هم دلالتا معتبر می داند در پایان می فرماید دو شبهه وجود دارد شبهه اول و جوابی که امام فرموده بودند مطرح شد.

شبهه دوم و جواب آن:

ممکن است به ذهن بعضی افراد بیاید که شکی نیست؛ امام صادق(ع) خلیفه پیامبر(ص) و نیز شکی نیست امام صادق(ع) ولی امر است و با توجه به اینکه خلیفه پیامبر(ص) و ولی امر است شکی نیست که می تواند والی تعیین کند و قاضی تعیین کند. امّا شبهه این است که امام صادق(ع) در زمان حیاتشان مبسوط الید نبودند بلکه در سیطره خلفای جور بودند و رتق و فتق امور در دستشان نبود با این وصف که مبسوط الید نیست تعیین والی و قاضی چه ثمره ای دارد؟

فرض کنیم که امام یک نفر را به عنوان قاضی یا والی معین کند او چه کاری می تواند بکند اساسا امور در دستش نیست تا بتواند کاری بکند پس تعیین والی و قاضی بی فائده است البته در مورد قضاء ممکن است گفته شود وقتی قضاوتش مشروعیت پیدا کرد به صورت مخفیانه به حکم اجازه ای که دارد؛ دعوای دو نفر شیعه را حل کند و لذا شاید بتوان گفت تعیین قاضی فی الجمله تأثیری جزئی دارد اما در مورد نصب والی هیچگونه ثمره و فایده ای مترتب نیست پس دلیلی ندارد امام والی تعیین کند.

ص: ۲۲۰

۱- الکافی، کلینی، ج۱، ص۶۷، اسلامیه.
۲- الکافی، کلینی، ج۷، ص۴۱۲، اسلامیه.

پاسخ شبهه دوم: حضرت امام خمینی در جواب می فرمایند از دو جهت جواب می دهیم.

جهت اول: اینکه گفتید قضاء فی الجمله ثمر دارد ما می گوییم در نصب والی هم اینگونه است یعنی فی الجمله اثر دارد و اگر بنا باشد که اثر فی الجمله دلیل نصب از ناحیه امام شود در هر دو مورد یعنی هم در نصب قاضی و هم نصب والی اثر فی الجمله هست. زیرا وقتی شیعه متوجه شدند که امام مرجعی را برایشان تعیین کردند برای منصب ولایت حتی اگر به صورت

سری هم شـده به او مراجعه می کننـد. همانگونه در قضاء به طور سـری ممکن است بروند فصل خصومت کنند در امور ولائی هم می روند به طور سری از امام اجازه می گیرند. و مواردش هم فراوان در زمان تسلط طاغوت مشاهد شده است.

اقول: در رژیم قبل ما خودمان شاهـد بودیم که علما و مراجع تحت فشار شدیـد حکومت بودنـد و هیچ کار حکومتی و دسـتور حکومتی نمی توانستند بدهند اما در عین حال در بعض مناطق می بینیم امام جمعه تعیین می کردند مرحوم آقای گلپایگانی در شهر گلپایگان آقای محمودی را به عنوان امام جمعه (در زمان شاه) تعیین کرد. حتی در امور قضاوت کسانی می آمدنـد اجازه می گرفتند که در دادگستری قضاوت کنند و ایشان اجازه می داد که بروند در دادگستری قضاوت کنند و از حقوق مردم دفاع کننـد و گـاهی به برخی هم اجازه نمی دادنـد. و نیز در اموری که مربوط به ولی امر است برخی مخفیانه می آمدنـد و اذن می گرفتند که خودشان رأسا اقدام کنند.

برای نمونه در رژیم طاغوت چنـد نفری از اصـفهان آمدنـد و مرا واسـطه قرار دادنـد و رفتیم خـدمت آقای گلپایگانی و گفتند افرادی لاـ ابـالی از مردان در کلاـس هـای مـدارس دخترانه می رونـد بعنوان دبیر و ممکن است خلاـفی انجـام شود و از آقای گلپایگانی اجازه خواستند که بروند سر کلاس دبیرستان دخترانه تا آن مردان لا ابالی نروند و فساد صورت نگیرد مرحوم آقای گلپایگـانی تبسـمی کردنـد و گفتنـد شـما می خواهیـد اجازه بگیریـد که برویـد جهنم تا دیگران نرونـد جهنم؟ نخیر بگـذارید هر کاری می خواهند بکنند. و اساسا در رژیم قبل گرچه سـیره علماء مبارزه منفی با شاه و عدم همکاری با دستگاه سلطنت بود اما به طور موردی و بـدون تظاهر و علنی مردم نزد علماء می رفتنـد و علماء فصل خصومت می کردنـد سـرپرست بر یتیم و قیم صغار تعیین می کردند و تعیین متولی برای موقوفه انجام می دادند.

ص: ۲۲۱

به هر حال حضـرت امام خمینی می فرمایند پس نصب امام صادق(ع) بعنوان والی همانطور که در قضاوت موثر است در امور ولایی هم موثر است این شخصـی که از طرف امام منصب پیدا می کند بی اثر نیست یعنی مسـلم است فقیهی بعنوان ولایت از طرف امام منصوب شد امّا شبهه این است که نصب امام چه اثری دارد مستشکل می گوید در قضاء ممکن است بطور سری به فقیه مراجعه نمود ولی در ولایت و امور حکومتی بی اثر است پس اگر بی اثر شد نصب هم بی اثر است.

امام خمینی در جواب فرمودند می گوییم فی الجمله اثر دارد و کما اینکه در قضاوت اثر دارد در ولایت هم اثر دارد همانگونه که فقهـاء در زمان غیر مبسوط الید بودن در برخی موارد کارهایی در رژیم قبل انجام می دادند همین مقدار اگر باشد کافی است.

جهت دوم در جواب: این نصب که امام فرمودند «انی جعلته علیکم حاکما» در این جعل یک سر مهم سیاسی است به اینکه یک حکومت الهی طرح شده است حتی اگر الان عملی نباشد ولی یک طرح است که در آینده می توان با این نصب یک حکومت الهی تشکیل داد وقتی امام فقیه را تعیین کند و منتشر شود و تبلیغ شود و همگان بدانند که امام فرمود فقیه می تواند از طرف او که ولی الله و حجه الله است ولایت داشته باشد به ویژه اگر عقلای قوم بفهمند که امام به فقیه چنین اختیاری داده است بدیهی است مجامع علمی و مراکز اندیشه دینی بدانند که چنین نصبی انجام شد و بدانند که در چنین خفقان اگر زمینه آماده شود کسی هست که از طرف امام معصوم فرمانروای جامعه شود چه بسا اقدام می کنند که زمینه را برای فقیه به عنوان رهبر فرآهم کنند و حاکمیت اسلام برقرار شود. حضرت امام خمینی به عنوان نمونه می فرمایند کما اینکه بعضی از متفکرین و سیاسیون در زندان طرح یک نقشه ای را می کشیدند که اگر بیرون آمدند آن طرح را اجراء کنند و گاهی موفق هم می شدند مرحوم امام در ادامه اسم می برد یکی نهرو هندی و یکی هم احمد سوکارنو رهبر سیاسی اندونزی بود البته چیز عجیبی هم نیست زیرا خیلی از بزرگان انبیاء اینگونه عمل می کردند و از صفر شروع می کردند نمونه اش خود پیامبر اسلام است وقتی شروع کرد «لم یؤمن الا طفل صغیر السن عظیم الشأن و امرئه جلیله» پیامبر نماز در مسجد الحرام را با طفلی عظیم الشأن یعنی حضرت علی(ع) و زنی بلند مرتبه یعنی خدیجه شروع کرد بدون اینکه مأیوس شود.

ص: ۲۲۲

پیامبر(ص) که دوازده امام را اسم برد و به عنوان جانشینان خود معرفی کرد اینها برخی در انزوا زندگی کردند و برخی در زندان بودند و برخی در میدان شهید شدند اما در همان حال خلیفه پیامبر بودند و همین بنا سبب شد که اسلام رشد کند و اکنون (دهه ۱۳۴۰ شمسی) بیش از هفتصد میلیون مسلمان در جهان زندگی کنند. حضرت امام در آخر می فرمایند والله غالب علی امره و به زودی بیشتر می شود این آیه در مورد حضرت یوسف است کنایه از اینکه در هر حال در نهایت این طرح اندیشه حکومت اسلامی در بین مردم جا می افتد و زمینه تشکیل حکومت اسلامی فرآهم می شود.

لذا می گوییم امام صادق(ع) یک طرحی آماده کردند که اگر روی آن کار شود موجب انتباه امت می شود خصوصا در بین جوانان که این طرح عملی است و موجب قیام شخص یا اشخاصی برای تشکیل یک حکومت برای قطع دست اجانب از بلاد مسلمین که خود مرحوم امام این کار را انجام دادند پس این یک طرحی برای آینده می تواند باشد از طرف امام معصوم است و بلا اثر نیست.

امام خمینی در ادامه می فرماید «اسس بهذا الجعل اساسا قویا للأمه و للمذهب بحیث لو نشر هذا الطرح و هذا التأسیس فی مجتمع التشیع و ابلغه الفقهاء و المفکرون الی الناس و لا ـ سیما الی المجامع العلمیه و ذوی الافکار الراقیه لصار ذلک موجبا لانتباه الأمه و التفاتهم الیه و خصوصا طبقه الشبّان فلعله یصیر موجبا لقیام شخص او اشخاص بتأسیس حکومه عادله لقطع الأیادی الأجانب من بلاد المسلمین» (۱)

ص: ۲۲۳

۱- کتاب البیع، امام خمینی، ج۲، ص۴۸۲، اسماعیلیان.

حضرت امام صادق(ع) با این جعل ولایت برای فقیه یک بنیان قدرتمندی برای امت اسلامی و مذهب تشیع ایجاد کرد به گونه ای که اگر این اندیشه و طرح در مجامع شیعی منتشر شود و فقهاء و اندیشمندان این طرح امام معصوم را به مردم به ویژه به مجامع علمی و روشفنکری مترقی معرفی کنند موجب آگاهی و توجه مردم به ویژه قشر جوان خواهد شد. شاید که وسیله شخصی یا اشخاصی (آن زمان گویا در ذهن خود نبود که خودش می خواهد پایه گذار چنین حکومتی شود) یک حکومت عدل برای قطع دست ایادی اجانب از کشورهای اسلامی تشکیل شود.

در پایان امام به آیه (وَ کَذلِکَ مَکَّنّا لِیُوسُفَ فِی الْأَرْضِ وَ لِنُعَلِّمَهُ مِنْ تَأْوِیلِ الْأَحادیثِ وَ اللّهُ غالِبٌ عَلی أَمْرِهِ وَ لکِنَّ أَکْثَرَ النّاسِ لا یَعْلَمُون) (۱) (۲) مربوط به داستان حضرت یوسف(ع) اشاره می کند که برادرانش او را در چاه انداختند و بعد هم او را به عنوان برده فروختند ولی او به اذن خداوند در زمین قدرت پیدا کرد و خداوند غالب بر هر کاری است انشاءاله حکومت اسلامی تشکیل شود.

در ذیل امام خمینی تاکید می کند «واللازم علی العلماء و المبلغین ایدهم الله تعالی ان یقوموا بهذا الامر الحیویّ و یزیلوا الیأس من قلوبهم و قلوب الطلاب و المحصلین و سائر الناس فانه مبدأ الخمود و القعود عن الوصول الی الحق» (۳) لازم است بر علما و مبلغین که اقدام کنند به این امر حیاتی و یأس را بیرون کنند و مبدا خمودی و قعود این است که بگویند نمی شود بلکه بدیهی است که اگر اقدام کنند می شود.

۱- یوسف/سوره۱۲، آیه۲۱.

۲- یوسف/سوره۱۲، آیه۵۶.

۳- کتاب البیع، امام خمینی، ج۲، ص۴۸۲، اسماعیلیان.

اقول: قابل ذکر است که اگر امام خمینی الان در حال حاضر که جمهوری اسلامی برقرار است در قید حیات بود می فرمود بر همه لازم است که این نظام را حفظ کنند. و این از اهم واجبات است.

ولایت فقیه (ادله ولایت فقیه) ۹۵/۱۰/۰۵

Your browser does not support the audio tag.

موضوع: ولایت فقیه (ادله ولایت فقیه)

بررسی ذیل روایت مقبوله عمر بن حنظله:

مشهوره ابی خدیجه:

در مقبوله عمر بن حنظله دو ذیل دارد که شاهد حرف ما نبود و بحث نکردیم. اما دیروز تذکر دادند که اگر ذکر شود مناسب است.

ذیل اول: امام بعد از اینکه فرمود مراجعه به قضیه و آنکه عارف به احکام ماست مراجعه کنید و حکم کنید و به حکمیت او راضی شوید و همانا او را بر شما حاکم قرار دادم در ذیل می فرماید «فَإِذَا حَكَمَ بِحُكْمِنَا فَلَمْ يَقْبَلْهُ مِنْهُ فَإِنَّمَا اسْتَخَفَّ بِحُكْمِ اللَّهِ وَ عَلَيْنَا رَدَّ وَ الرَّادُّ عَلَيْنَا الرَّادُّ عَلَى اللَّهِ وَ هُوَ عَلَى حَدِّ الشِّرْكِ بِاللَّهِ» (۱) (۲)

اگر حکم آن کسی که ما معرفی کردیم نپذیرند و حکم او را قبول نکنند به حکم خداوند استخفاف کرده اند و قول ما را رد کرده اند و کسی که کلام ما را رد کند رد بر خدا آورده و رد کردن خداوند در حد شرک به خداوند است.

در توضیح این مطلب ابتدا به ذهن می آید که وقتی حکم داد و قبول نشد یعنی حکم این بمنزله حکم خداوند است و رد قول این حاکم رد قول خداست. در حالیکه معنی اینگونه نیست بلکه امام فرمود این فقیه را حاکم برای شما قرار دادم. و وقتی حاکم شد یعنی وجوب اطاعت دارد. خود امام صادق(ع) به حکم خداوند وجوب اطاعت دارد. (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ) (۳) پس حکم امام صادق(ع) بما انه من اولی الامر واجب الاطاعه است همین امام صادق(ع) فرمود «إِنِّي قَدْ جَعَلْتُهُ عَلَيْكُمْ حَاكِماً» (۴) یعنی اطاعت از او بر شما واجب است وگرنه جعل امام صادق(ع) لغو می شود.

۱- الکافی، کلینی، ج۱، ص۶۷، اسلامیه.

۲- الکافی، کلینی، ج۷، ص۴۱۲، اسلامیه.

۳- نساء/سوره۴، آیه۵۹.

۴- وسائل الشیعه، حر عاملی، ج۲۷، ص۱۳۶، کتاب القضاء، ابواب صفات قاضی، باب۱۱، ح۱، آل البیت.

اینجا اگر کسی حکم قاضی را قبول نکرده فقط حکم قاضی نیست بلکه حکم امام صادق(ع) را قبول نکرده و در نهایت استخفاف به حکم الله است. و کسی که به استخفاف و رد خداوند رسید در مرتبه گمراهی و شرک است یعنی همانگونه که شرک اشدّ عذاب دارد این هم در مرتبه شرک است و اشدّ عذاب دارد.

ذیل دوم (۱) : در ادامه ذیل مقبوله در رابطه با اختلاف بحث مفصلی است آمده است که در اصول باید بحث کرد و از آن می گذریم.

در نتیجه مقبوله عمر از نظر سند معتبر است ولو اشکالی در خود عمر بود ولی مرحوم شهید فرمود از طریق دیگری به این رسیدم که عمر بن حنظله موثق است ولی عمده این بود که همه علما به آن عمل کردند و اسم مقبوله بر آن نهاده شده.

روایت سوم مشهوره ابی خدیجه:

مرحوم صاحب وسائل (۲) از شیخ در تهذیب (۳) و صدوق (۴) نقل می کند «عَنْ أَبِی الْجَهْمِ عَنْ أَبِی خَدِیجَةَ قَالَ: بَعَثَنِی أَبُوعَبْدِاللَّهِ علیه السلام إِلَی أَصْحَابِنَا فَقَالَ قُلْ لَهُمْ إِیَّاکُمْ إِذَا وَقَعَتْ بَیْنَکُمْ خُصُومَةٌ أَوْ تَدَارَی فِی شَیْ ءٍ مِنَ الْأَخْذِ وَ الْعَطَاءِ أَنْ تَحَاکَمُوا إِلَی أَحَدٍ مِنْ هَؤُلَاءِ الْفُسَّاقِ اجْعَلُوا بَیْنَکُمْ رَجُلًا قَدْ عَرَفَ حَلَالَنَا وَ حَرَامَنَا فَإِنِّی قَدْ جَعَلْتُهُ عَلَیْکُمْ قَاضِیاً وَ إِیَّاکُمْ أَنْ یُخَاصِمَ بَعْضُکُمْ بَعْضاً إِلَی السُّلْطَانِ الْجَائِرِ.»

ابو خدیجه گوید امام صادق(ع) به من مأموریت دادند که نزد اصحابشان بروم و به آنها بگویم دور بدارید خودتان را وقتی که خصومتی بینتان پیدا شد یا بینتان گفتگویی پیش آمد از اینکه تحاکم کنید و مراجعه به این فساق نمایید یعنی به قضاتی که از سوی سلاطین جائر هستند مراجعه نکنید بلکه به شخصی مراجعه کنید که عارف به حلال و حرام ماست پس همانا او را بر شما قاضی قرار دادیم و نیز اگر مخاصمه ای شد که مرجع آن والی جائر است از مراجعه به آنان پرهیز کنید.

۱- الکافی، کلینی، ج ۱، ص ۶۷، اسلامیه

۲- وسائل الشیعه، حر عاملی، ج ۲۷، ص ۱۳۹، کتاب القضاء، ابواب صفات قاضی، باب ۱۱، ح ۶، آل البیت.

۳- تهذیب الاحکام، شیخ طوسی، ج ۶، ص ۳۰۳، ح ۸۴۶ اسلامیه.

۴- من لا یحضر الفقیه، صدوق، ج ۴، ص ۴۲۰، ح ۵۹۱۹، جامعه مدرسین.

بررسی سند روایت:

از نظر سند مشکلی در رجال سند نیست بلکه دو نفر از افراد سند ادعا شده که لایروی الا عن ثقه یکی ابن محبوب است و یکی احمد بن محمد بن عیسی و بقیه هم بحثی ندارند فقط در خود راوی یعنی ابی خدیجه بحث است در رجال مرحوم نجاشی (۱) او را توثیق کرده بلکه در جایی «ثقه ثقه» گفته است. مرحوم شیخ (۲) در یک جا او را ثقه معرفی کرده به سالم بن مکرم ولی در همان کتاب در جایی دیگر (۳) او را تضعیف کرده و فرمود: «و هو ضعیف جدا» مرحوم علامه در خلاصه «توقف فی حاله» در حال او توقف کرده «لتعارض الأقوال فیه» چون اقوال درباره او متعارض است. و روایت او را قبول نکرده است.

منشأ اختلاف علماء رجال در مورد ابو خدیجه:

منشأ اختلاف این است که ابوخدیجه قسمتی از عمر خود را از تابعین و اصحاب ابی الخطاب که یکی از ملحدین بود و در مقابل امام مواضعی خلاف اتخاذ کرد و ادعاهای عجیبی داشت گذراند و همراه ابوالخطاب بود. ولی بعد هدایت شد و از پیروی ابوالخطاب توبه کرد. حالا معلوم نیست این روایت «بعثنی ابوعبدالله الی اصحابنا...» که نقل می کند در زمانی بوده که تحت تأثیر آن ملحد قرار گرفته بود یا بعد از توبه این روایت را نقل می کند.

ولی عمده دلیلی که سبب تجویز عمل به این روایت است این است که مشهور به این روایت عمل کردند و به قدری مشهور است که نام مشهوره بر آن نهاده شد یعنی هم در کتاب های فقهاء نقل شده و هم به آن عمل کردند و بر اساس آن فتوی دادند. بنابراین از نظر سند مشکلی نداریم.

۱- رجال النجاشی، ص۱۸۸، سالم بن مکرم.

۲- الفهرست، شیخ طوسی، ص۷۹، سالم بن مکرم.

۳- الفهرست، شیخ طوسی، ص۱۰۵، سالم بن مکرم.

بررسی دلالت روایت:

در دلالت روایت ابوخدیجه مقداری بحث است.

۱- «بعثنی الی اصحابه فقال قل لهم» ابوخدیجه می گوید امام صادق(ع) مرا نزد اصحاب فرستاد و به من فرمود به آنان بگو؛ این شروع اینگونه شاید توجیهی باشد که روایت مربوط به بعد از زمان توبه او باشد زیرا امام به او نمایندگی می دهد. منتهی چون خودش نقل می کند خیلی نمی توان استناد کرد علی ای حال قرینه می شود که برای بعد از زمان توبه او بوده است.

۲- امام فرمود خودتان را دور بدارید از مراجعه به این فساق بلکه مراجعه به کسی بکنید که عارف به حلال و حرام باشد یعنی توانسته احکام را بشناسد. پس باید مجتهد و فقیه باشد و توان شناخت داشته باشد من او را بر شما قاضی قرار دادم تا اینجا ظهور روایت در تخاصم است و تا اینجای روایت مربوط به بحث ما نیست زیرا امام قاضی نصب کرده ولی ما ولیّ و حاکم می خواهیم در ادامه امام می فرماید «ایاکم ان یخاصم بعضکم بعضا الی السلطان الجائر» این مخاصمه غیر از جریان قضاوت است بلکه می خواهد بگوید اگر در جایی حقتان ضایع شد به سلطان جائر هم مراجعه نکنید پس معلوم می شود که مخاصمات نزد قاضی مراد نیست. اما نفرمود «انی جعلته علیکم حاکما» منتهی می گوییم آیا می شود تصور نمود که امام از مراجعه به سلطان نهی کند و تعیین هم نکند که به چه کسی مراجعه کنید لذا می گوییم امام به همان عبارت قبلی اکتفا کرده و قاضیا می توان به معنای حاکما باشد. فراوان داریم که قاضی به معنای حاکم آمده است. (اللَّهُ یَقْضِی بِالْحَقِّ) (۱) (إِنَّ رَبَّکَ یَقْضِی بَیْنَهُمْ یَوْمَ الْقِیَامَهِ) (۲) (۳) (إِنَّ رَبَّکَ یَقْضِی بَیْنَهُمْ بِحُکْمِهِ) (۴) .

۱- غافر/سوره ۴۰، آیه ۲۰.

۲- یونس/سوره ۱۰، آیه ۹۳.

۳- جاثیه/سوره ۴۵، آیه ۱۷.

۴- نمل/سوره ۲۷، آیه ۷۸.

خداوند حکم به حق می کند و بدیهی است نمی توان گفت خداوند در دکه القضاء بین دو نفر قضاوت می کند. پس معلوم می شود که راهی که امام فرمود جهت مراجعه مردم برای هر دو قسم قضاوت و ولایت است.

اشکالی مطرح است که برای بعد انشاءاله.

ولایت فقیه (ادله ولایت فقیه) ۹۵/۱۰/۰۶

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: ولایت فقیه (ادله ولایت فقیه)

بررسی روایات داله بر اثبات ولایت فقیه:

بحث در روایت ابی خدیجه (۱) (۲) بود گفتیم از نظر سند روایت اعتبار دارد ولو از نظر فنی ضعف دارد اما طوری مشهور است و شهرت عملی و روایی دارد که نام آن مشهوره ابی خدیجه شده است. از نظر دلالت هم تقریبا برای مطلب ما یعنی اثبات ولایت فقیه کافی است. در ابتدای حدیث امام می فرماید «ایّاکم» دور بدارید خودتان را که اگر خصومتی بینتان است به فساق مراجعه نمایید. ظهور در این دارد که اگر خصومتی ایجاد شد که نیاز به مراجعه به قاضی است، به این قضات فاسق مراجعه نکنید بلکه فردی که عارف به احادیث ما باشد را قرار بدهید زیرا ما او را حاکم بر شما قرار دادیم و در ادامه می فرماید «و ایّاکم» یعنی دور بدارید از اینکه در تحاکم نزد سلطان جائر بروید. ظاهر این فقره این است که دو مطلب است و دو منازعه است.

پس از این روایت استفاده می شود که نباید به قضات جور مراجعه کرد منتهی در مطلب اول امام مرجع را معین کرد که به قضات مراجعه نکنید یعنی فرمود به فساق مراجعه نکنید بلکه به فقیه و قاضی مراجعه کنید. اما در مطلب دوم از مراجعه به سلطان منع کرد ولی نفرمود به چه کسی مراجعه کنید و مرجع چه کسی است. در این مطلب دوم دو احتمال می دهیم

ص: ۲۲۹

۱- وسائل الشیعه، حر عاملی، ج۲۷، ص۱۳۹، کتاب القضاء، ابواب صفات قاضی، ح۶، آل البیت.
۲- تهذیب الاحکام، شیخ طوسی، ج۶، ص۳۰۳، ح۸۴۶ اسلامیه.

احتمال اول: به قرینه مطلب اول اکتفا کرده یعنی هم در منازعاتی که نیاز به بینه و یمین دارد و در منازعاتی که نیاز به حکم حاکم دارد به کسی که عارف به احکام ماست مراجعه کنید.

احتمال دوم: امام از ابتدا می خواهد هر دو منازعه را مطرح کند و مراد از «قاضیا» یعنی حاکما.

و از این موارد در قرآن هم داریم که قضاء به معنی حکم آمده است برای نمونه (وَ قَضى رَبُّکَ أَلاَّ تَعْبُدُوا إِلاَّ إِیَّاه) (۱) (وَ اللَّهُ

يَقْضى بِالْحَق) (۲) (وَ ما كـانَ لِمُؤْمِنٍ وَ لا ـ مُؤْمِنَهٍ إِذا قَضَـى اللَّهُ وَ رَسُولُهُ أَمْراً أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَهُ مِنْ أَمْرِهِم) (۳) كه در اين موارد «قضى» به معناى حكم است.

تا اينجا استدلال به روايت ابو خديجه بر اثبات ولايت فقيه.

نتيجه: امام مى خواستند دو تحذير داشته باشند در تحذير اول فرمودند در فصل خصومت به قاضى فساق مراجعه نكنيد و راه حل هم بيان كردند كه به عارف به احكام ما مراجعه كنيد و بعد براى بيان تحذير دوم فرمودند در مواردى كه نياز به حكم حكومتى باشد هم به سلطان مراجعه نكنيد كه در اين صورت باتوجه به يكى بودن حكم نيازى نبود تكرار كند كه به عارف به احكام مراجعه كنيد چون راه حل يكى است و نياز به تكرار راه حل نيست.

بررسى استدلال آقاى مكارم به روايت ابو خديجه بر اثبات ولايت فقيه و مناقشه در آن:

در مقابل اين استدلال به گونه ديگر استدلال شده مانند آيت الله مكارم (۴) مى فرمايد صدر و ذيل روايت ظهور دارد در باب منازعاتى كه مرجع آن قاضى است و در ذيل روايت هم والى در حكم قاضى قرار داده شده است يعنى صدر كه معلوم است مربوط به قاضى است ولى ذيل هم كه گفت نزد سلطان نرويد يعنى براى قضاوتى كه نياز به بينه و يمين دارد نزد سلطان هم نرويد و اين در آن زمان معمول بود كه گاهى خود حكام قضاوت هم مى كردند.

۱- اسراء/سوره۱۷، آيه۲۳.

۲- غافر/سوره ۴۰، آيه ۲۰.

۳- احزاب/سوره۳۳، آيه۳۶.

۴- انوار الفقاهه، مكارم شيرازى، ص ۴۶۰، مدرسه امام على بن ابيطالب عليه السلام.

مناقشه در کلام آقای مکارم:

ولی به نظر می آید که این صحیح نیست زیرا تکرار می شود و در روایت «ایّاکم» تکرار شده است لذا باید بگوییم «ایّاکم» اولی در منازعات معمولی که نیازمند بینه و یمین است به قاضی مراجعه نکیند و «ایّاکم» دومی یعنی در اموری که نیاز به حکم حکومتی دارد به سلطان مراجعه نکنید.

روایت چهارم برای اثبات ولایت فقیه:

روایت دیگر روایت صحیحه قداح است از اصحاب امام صادق(ع) است و نجاشی (۱) و علامه (۲) او را توثیق کردند در کافی نقل شده است.

صحیحه قدّاح «عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى عَنِ الْقَدَّاحِ عَنْ أَبِي عَبْدِاللَّهِ علیه السلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم مَنْ سَلَكَ طَرِيقاً يَطْلُبُ فِيهِ عِلْماً سَلَكَ اللَّهُ بِهِ طَرِيقاً إِلَى الْجَنَّةِ وَ إِنَّ الْمَلَائِكَةَ لَتَضَعُ أَجْنِحَتَهَا لِطَالِبِ الْعِلْمِ رِضًا بِهِ وَ إِنَّهُ يَسْتَغْفِرُ لِطَالِبِ الْعِلْمِ مَنْ فِي السَّمَاءِ وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ حَتَّى الْحُوتِ فِي الْبَحْرِ وَ فَضْلُ الْعَالِمِ عَلَى الْعَابِدِ كَفَضْلِ الْقَمَرِ عَلَى سَائِرِ النُّجُومِ لَيْلَةَ الْبَدْرِ وَ إِنَّ الْعُلَمَاءَ وَرَثَةُ الْأَنْبِيَاءِ إِنَّ الْأَنْبِيَاءَ لَمْ يُوَرِّثُوا دِينَاراً وَ لَا دِرْهَماً وَ لَكِنْ وَرَّثُوا الْعِلْمَ فَمَنْ أَخَذَ مِنْهُ أَخَذَ بِحَظٍّ وَافِرٍ.» (۳)

علی بن ابراهیم از علمای قم و صاحب تفسیر است و تألیفات دیگر دارد و پدرش حسین بن هاشم محدث و از اصحاب امام جواد(ع) بود و حماد بن عیسی که از روات معروف است از قدّاح نقل کرد که گفت حضرت امام صادق(ع) فرمود رسول الله فرمود:

۱- رجال النجاشی، ص۱۸۸، باب السین، شماره۵۰۱، سالم بن مکرم.

۲- الخلاصه، علامه حلی، ص۱۹۷، شماره ۲۹، عبدالله بن میمون الاسود القدّاح، الفقاهه.

۳- الکافی، کلینی، ج۱، ص۳۴، ح۱، اسلامیه.

۱- کسی که راهی را بپیماید که در آن راه طلب علم می کند خداوند برایش یک راهی باز می کند که به بهشت برسد.

۲- و ملائکه به امر خدا تواضع می کنند و بالهایشان را پهن می کنند برای رضایت شخص و یا رضایت خداوند.

۳- و طلب مغفرت می کنند برای طالب علم آسمانیان و زمینیان و حتی ماهیان دریا.

۴- و فضیلت عالم بر عابد مانند فضیلت ماه شب چهارده نسبت به بقیه ستارگان آسمان است.

۵- و همانا علما وراث انبیاء هستند زیرا انبیاء از خودشان مال و درهم و دیناری ارث نمی گذارند بلکه علمشان را باقی می گذارند و کسی که این ارث را بگیرد بهره فراوانی به خودش رسانده است.

کیفیت استدلال: محل استدلال فقره پنجم روایت است که فرمود «ان العلماء ورثه الانبیاء»

روایت پنجم: «أَبِی الْبَخْتَرِیِّ عَنْ أَبِی عَبْدِاللَّهِ علیه السلام قَالَ: إِنَّ الْعُلَمَاءَ وَرَثَهُ الْأَنْبِیَاءِ وَ ذَاکَ أَنَّ الْأَنْبِیَاءَ لَمْ یُورِثُوا دِرْهَماً وَ لَا دِینَاراً وَ إِنَّمَا أَوْرَثُوا أَحَادِیثَ مِنْ أَحَادِیثِهِمْ فَمَنْ أَخَذَ بِشَیْ ءٍ مِنْهَا فَقَدْ أَخَذَ حَظّاً وَافِراً فَانْظُرُوا عِلْمَکُمْ هَذَا عَمَّنْ تَأْخُذُونَهُ فَإِنَّ فِینَا أَهْلَ الْبَیْتِ فِی کُلِّ خَلَفٍ عُدُولًا یَنْفُونَ عَنْهُ تَحْرِیفَ الْغَالِینَ وَ انْتِحَالَ الْمُبْطِلِینَ وَ تَأْوِیلَ الْجَاهِلِینَ.» (۱)

نکته مهم این است که صدر این روایت با ذیل روایت قبلی دقیقا عین هم است که در هر دو آمده است «ان العلماء ورثه الانبیاء» علما ورثه انبیاء هستند و درهم و دینار هم ارث نمی برند بلکه علمشان را به ارث می برند که اگر کسی این کار را بکند بهره فراوانی برده است منتهی در این روایت یک ذیلی وجود دارد که در روایت قبلی نبود و می گوید البته از هر عالمی اخذ علم نکنید بلکه باید علمتان را از کسی بگیرد که از انبیاء به او رسیده باشد مراد از وارث بودن این است که علمش را از انبیاء گرفته باشد زیرا در بین ما اهل بیت افراد عادلی هستند که از دین تحریف های غلو کنندگان و انحراف مبطلین و شبهه نادانان را دور می کنند. که مراد همان امامان هستند که دین را از تحریفات و غیره نگهداری می کنند.

۱- وسائل الشیعه، حر عاملی، ج۲۷، ص۷۸، کتاب القضاء، ابواب صفات قاضی، باب۸، ح۲، آل البیت.

روایت دوم ابوالبختری از نظر سند خیلی معتبر نیست چون وهب بن وهب بن کثیر معروف به ابوالبختری از راویانی است که از امام صادق(ع) روایت نقل می کند و مشایخ ثلاث (۱) (۲) (۳) (۴) از او روایت نقل می کند حتی مرحوم کلینی در کافی قریب به ۱۰۰ مورد از این شخص روایت نقل کرده است.

گفته اند این عبارت «ان العلما ورثه الانبیاء» که در دو روایت آمده است تواتر لفظی دارد. و نقل همین لفظ از سندهای متعدد عامه و خاصه نقل شده است. بنابراین قطعی است که امام از پیامبر نقل می کند و ما هم به این جمله می خواهیم تمسک کنیم ولی از ابوالبختری تعبیر کذاب از او شده ولی در عین حال توجیه می کنند که این شخص انقلابی بوده و نقل فضائل ائمه جزء کذب شمرده می شده است یعنی در آن زمان با توجه به موانعی که از طرف حکام بود معمول نبود فضائلی نظیر عصمت و دیگر فضائل را به امامان معصوم علنی و به راحتی نسبت دهند ولی ابوالبختری این کار را می کرد و لذا حرف های غیر معمول لسان دیگران را می گفت نسبت غالی و دروغگو به او دادند. بنابراین ابوالبختری ضعیف نیست حتی خود عامه هم که نسبت غلو می دهند گفته اند روایاتی از امام صادق(ع) نقل کرد که مورد وثوق است.

هر دو روایت از نظر سند تقریبا معتبر است. بحث در دلالت آن برای بعد انشاءاله.

۱- الکافی، کلینی، ج۳، ص۲۰۶، ح۲، اسلامیه.

۲- من لا یحضره الفقیه، صدوق، ج۲، ص۳۶، ح۱۶۳۶، جامعه مدرسین.

۳- تهذیب الاحکام، شیخ طوسی، ج۱، ص۳۱، ح۸۳، اسلامیه.

۴- الاستبصار، شیخ طوسی، ج۱، ص۴۸، ح۱۳۴، اسلامیه.

ولایت فقیه (ادله ولایت فقیه) ۹۵/۱۰/۰۷

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: ولایت فقیه (ادله ولایت فقیه)

ادامه بررسی روایت قدّاح و روایت ابوالبختری:

در استدلال به دو روایت دیگر برای اثبات ولایت فقیه یکی صحیحه قدّاح (۱) و دیگری روایت ابوالبختری (۲) از روایاتی است که به آن تسمک شده روایت قداح صحیحه است و خود قداح نامش عبدالله بن میمون الاسود القداح از اصحاب امام صادق(ع) است نجاشی (۳) و علامه (۴) او را توثیق کرده و نیز در بقیه رجال سند هیچ حرفی در آنها نیست.

و ابوالبختری نامش وهب بن وهب بن کثیر معروف به ابوالبختری است رجال روات قبل از وهب بحثی ندارد و مورد وثوق هستند ولی خود بختری حرف دارد که بعضی گفتند کذاب است و مرحوم شیخ (۵) می فرماید «ضعیف جدا» و فضل بن شاذان (۶) می فرماید «من اکذب البریه» و بعضی توجیه می کنند و عقیده دارند که چون امامی محض بود و فضایل ائمه را در حد بالا نقل می کرده می گفتند غالی است و غلو می کند لذا معلوم نیست این چیزهایی که نسبت به او می دهند باعث مدح او است یا بابت ذم است.

اما در مورد روایت دوم مرحوم امام (۷) می فرماید مرحوم نراقی (۸) از این روایت تعبیر صحیحه کرده ولی این سهو است و بجای صحیحه قداح این روایت را صحیحه ذکر کرده.

ص: ۲۳۴

۱- الکافی، کلینی، ج۱، ص۳۴، ح۱، اسلامیه.

۲- وسائل الشیعه، حر عاملی، ج۲۷، ص۷۸، کتاب القضاء، ابواب صفات قاضی، باب۸، ح۲، آل البیت.

۳- رجال النجاشی، ص۲۱۳، شماره۵۵۷، عبدالله بن میمون بن الاسود القدّاح.

۴- الخلاصه، علامه حلی، ص۱۹۷، شماره ۲۹، عبدالله بن میمون الاسود القدّاح، الفقاهه.

۵- الفهرست، شیخ طوسی، ص۴۸۷، شماره ۲۵۶، وهب بن وهب ابو البختری، الفقاهه.

۶- رجال الکشی، ص۳۰۹، شماره۵۵۸، ابی البختری وهب بن وهب.

۷- کتاب البیع، امام خمینی، ج۲، ص۴۸۲، اسماعیلیان.

۸- عوائد الأیام، نراقی، ص۵۳۱، دفتر تبلیغات اسلامی.

منتهی چیزی که رفع نگرانی می کند این است که عبارت «إِنَّ الْعُلَمَاءَ وَرَثَةُ الْأَنْبِيَاءِ» (۱) که در روایت آمده این عبارت لفظی است که به نحو تواتر از پیامبر نقل شده است بنابراین این عبارت که در روایت آمده تواتر لفظی دارد و از نظر سند معتبر است نظیر جمله «انما الاعمال بالنیات» (۲) که میگویند تواتر لفظی دارد. یا جمله «من کنت مولاه فعلی مولاه» (۳) که تواتر لفظی

دارد.

به هر حال اینکه علماء وارثان پیامبران باشند قطعی است.

اما از نظر دلالت:

در هر دو روایت این عبارت آمده که تمسک شده برای اثبات ولایت برای فقیه می فرماید علما وارث پیامبران هستند. مقتضای این عبارت این است که هر شأنی از شئونی انبیا هست به ارث می رسد به علما و برای علما هم ثابت است. البته نبوت قابل انتقال نیست پس قید می خورد به اینکه هر شأنی که قابل انتقال است به ارث می رسد. و باز یکی از شئونی که برای بعض انبیاء است مقام ولایت و امامت است مثلا ابراهیم اولا پیامبر بود بعد منصب امامت به او داده شد و یا داوود اول پیامبر بود و بعد خداوند امامت به او داد.

اطلاق ارث در اینجا یعنی شئونی که قابل انتقال است به علما منتقل می شود و یکی ولایت و فرمانروایی و زعامت است پس یعنی ولایت هم به معنی زمامداری منتقل می شود به اینگونه که همان طور که برخی از پیامبران از طرف خداوند قابلیت زعامت بر مردم را داشتند علماء همین قابلیت زعامت را ارث می برند.

ص: ۲۳۵

۱- وسائل الشیعه، حر عاملی، ج۲۷، ص۷۸، کتاب القضاء، ابواب صفات قاضی، باب۸، ح۲، آل البیت.
۲- بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۶۷، ص۲۱۰، بیروت.
۳- بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۵، ص۲۱، بیروت.

تعبیر امیرالمومنین است که می فرماید «أَرَی تُرَاثِی نَهْباً» (۱)

می بینم که ارث مرا به غارت بردند و مراد همان خلافت بود که غصب شد در عرف هم می گویند فلانی وارث تاج و تخت پدرش است.

مراد از علما: مراد از علما یعنی کسانی که علمشان را از راه دین گرفتند در ذیل روایت ابوالبختری داشتیم «فَانْظُرُوا عِلْمَکُمْ هَذَا عَمَّنْ تَأْخُذُونَهُ فَإِنَّ فِینَا أَهْلَ الْبَیْتِ فِی کُلِّ خَلَفٍ عُدُولًا یَنْفُونَ عَنْهُ تَحْرِیفَ الْغَالِینَ وَ انْتِحَالَ الْمُبْطِلِینَ وَ تَأْوِیلَ الْجَاهِلِینَ.» (۲)

یعنی دقت کنید که علمشان را از چه کسانی گرفتند و از ما اهلبیت در هر عصری امامی وجود دارد که باید به آنان مراجعه کنند. پس باید عالمی باشد که علمش علم دین باشد.

بنابراین بنابر حدیث پیامبر شئون قابل انتقال از جمله زعامت و امامت منتقل به علما می شود. پس علما وارثند یعنی هم علوم و هم ولایت هر دو را باهم دارا هستند. و منافاتی ندارد.

مناقشه در دو روایت قدّاح و ابوالبختری:

چند ایراد خود امام نقل می کنند:

ایراد اول: در بعض روایات داریم که مراد از علما ائمه اطهار هستند حتی در روایتی نقل می شود «جَمِیلٍ عَنْ أَبِی عَبْدِاللَّهِ علیه السلام قَالَ سَمِعْتُهُ یَقُولُ یَغْدُو النَّاسُ عَلَی ثَلَاثِ أَصْنَافٍ عَالِمٍ وَ مُتَعَلِّمٍ وَ غُثَاءٍ فَنَحْنُ الْعُلَمَاءُ وَ شِیعَتُنَا الْمُتَعَلِّمُونَ وَ سَائِرُ النَّاسِ غُثَاءٌ.» (۳) جمیل بن دراج گوید از امام صادق(ع) شنیدم که فرمود مردم سه دسته می شوند ۱) عالم ۲) متعلم ۳) غثاء؛ علمایی که تعبیر می شود ما هستیم و متعلمین شیعیان ما هستند که نزد ما تعلیم می بینند و بقیه مردم مانند کف های روی آب هستند.

ص: ۲۳۶

۱- بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۲۹، ص۴۹۸، بیروت.

۲- وسائل الشیعه، حر عاملی، ج۲۷، ص۷۸، کتاب القضاء، ابواب صفات قاضی، باب۸، ح۲، آل البیت.

۳- وسائل الشیعه، حر عاملی، ج۲۷، ص۱۸، کتاب القضاء، ابواب صفات القاضی، باب۳، ح۵، آل البیت.

استدلال کردند که این روایت می رساند که مراد از «العلماء» در دو روایت قدّاح و ابوالبختری ائمه اطهار(ع) هستند.

جواب ایراد اول:

اولا: مرحوم کلینی در کافی (۱) همین روایت را عنوان کرده و مردم را سه قسمت کرده یکی علما و دیگری شیعیان و دیگری سایر مردم و ما جزء علما و مصداق اکمل آن هستیم.

پس «نَحْنُ الْعُلَمَاءُ» (۲) نمی خواهد بگوید هر جا عالم گفته شد مائیم بلکه می خواهد بگوید ما جزء این طبقه هستیم منتهی فرد اکمل این طبقه هستیم.

و در هیچ آیه و یا روایت دیگری از ائمه و انبیاء تعبیر به عالم نشده است بلکه برخی می گویند دون شأن امامان است که به آنها عالم گفته شود بلکه امامان خزّان العلم و معادن الحکمه هستند.

ثانیا: در خود همین دو روایت تعبیراتی آمده که استظهار می شود که مراد از علماء در این دو روایت ائمه نیستند در روایت قداح (۳) در فقره اول داشت «مَنْ سَلَکَ طَرِیقاً یَطْلُبُ فِیهِ عِلْماً سَلَکَ اللَّهُ بِهِ طَرِیقاً إِلَی الْجَنَّهِ» کسی که راهی را برود که طلب علم کند. اکنون پرسش این است که آیا ائمه ما طلب علم می کردند؟ و در فقره دوم دارد ««وَ إِنَّ الْمَلَائِکَهَ لَتَضَعُ أَجْنِحَتَهَا لِطَالِبِ الْعِلْمِ رِضًا بِهِ» کسی که طالب علم است و دارد درس می خواند فرشتگان بال های خود را برایش پهن می کنند. آیا امامان دنبال طلب علم بودند که ملائکه برایشان تواضع کنند؟ و در فقره سوم دارد «وَ إِنَّهُ یَسْتَغْفِرُ لِطَالِبِ الْعِلْمِ مَنْ فِی السَّمَاءِ وَ مَنْ فِی الْأَرْضِ حَتَّی الْحُوتِ فِی الْبَحْرِ» برای دانش پژوه همه موجودات آسمان و زمین طلب مغفرت می کنند. پرسش این است که آیا امامان معصوم طالب علم بودند که ماهی های دریا برایشان طلب مغفرت کنند؟ و در فقره چهارم دارد «وَ فَضْلُ الْعَالِمِ عَلَی الْعَابِدِ کَفَضْلِ الْقَمَرِ عَلَی سَائِرِ النُّجُومِ لَیْلَهَ الْبَدْرِ» فضیلت عالم بر عابد مثل فضیلت ماه بر ستارگان است. پرسش این است که اساسا امکان مقایسه امامان معصوم با عابدان وجود دارد؟ نتیجه این می شود که وقتی می گوید «وَ إِنَّ الْعُلَمَاءَ وَرَثَهُ الْأَنْبِیَاءِ إِنَّ الْأَنْبِیَاءَ لَمْ یُوَرِّثُوا دِینَاراً وَ لَا دِرْهَماً وَ لَکِنْ وَرَّثُوا الْعِلْمَ فَمَنْ أَخَذَ مِنْهُ أَخَذَ بِحَظٍّ وَافِرٍ.» مراد این است که باز شدن راه بهشت و باز شدن بال های فرشتگان و استغفار ماهی های دریا و برتری بر عابد و وارث انبیاء بودن همه در مورد علماء و دانشمندان است. به ویژه که در آخر می گوید انبیاء علم را به ارث گذاشتند و هر کسی از انبیاء علم را بگیرد به بهره وافر دست یافته است بدیهی است که اینگونه چیزها مربوط به علماء است نه امامان معصوم.

۱- الکافی، کلینی، ج۱، ص۳۴، کتاب فضل العلم، باب اصناف الناس، ح۴، اسلامیه.

۲- وسائل الشیعه، حر عاملی، ج۲۷، ص۱۸، کتاب القضاء، ابواب صفات القاضی، باب۳، ح۵، آل البیت.

۳- الکافی، کلینی، ج۱، ص۳۴، ح۱، اسلامیه.

در روایت ابوالبختری (۱) هم می گفت کسی که از احادیث ما اخذ کند حظ وافری برده و نیز آمده بود ببینید از چه کسانی اخذ کرده اید علمتان را. بدیهی است که مراد علما هستند و خود ائمه نیست و اینکه گفتید انبیاء ارث نمی گذارند یعنی انبیاء مادی نیستند و اگر ارث معمولی ملاک باشد لازم می آید که اصل ارث انکار شود چون بدیهی است که انبیاء اموالی داشته و به ارث به فرزندانشان رسیده است.

پس از خود دو روایت داریم که این شبهه مردود است. شبهات دیگری در مورد دو روایت قدّاح و ابوالبختری هست. برای فردا انشاءاله.

ولایت فقیه (ادله ولایت فقیه) ۹۵/۱۰/۰۸

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: ولایت فقیه (ادله ولایت فقیه)

تذکر اخلاقی: یوم الله ۹دی – سبک زندگی اسلامی(سخن چینی):

بحث فقهی: بررسی شبهات در حدیث «العلماء ورثه الانبیاء» بر اثبات ولایت فقیه:

در آستانه سالگرد روز نهم دی هستیم. روزی که به طور قطع یکی از ایام الله است. یک روز تاریخی در نظام جمهوری اسلامی که بعنوان یک ورق زرّین در تاریخ جمهوری اسلامی ثبت و ماندگار شد. اهمیت و عظمت این روز به نظر بنده به این جهت است که خداوند متعال یک عنایت ویژه در یک زمان بسیار حساس و خطرناک برای نظام داشتند و قلوب ملت را متحول کرد و مردم را که شاید نوعا خبر از وقوع یک فتنه نداشتند و نمی دانستند که چه قضیه ای در حال شکل گرفتن است و خدا لطف نمود که یک راهپیمایی و حضور میلیونی در هر نقطه از نقاط کشور محقق شد که با این حضور گسترده و آگاهانه مردم و این حمایت بی بدیل و بی نظیری که از انقلاب و نظام و رهبری شد آن فتنه ای که در شرف تحقق بود و آن طرح شوم و خائنانه ای که در حال شکل گیری بود به کلی خنثی کرد هم عاملین و هم حامیان این فتنه متوجه شدند که با یک چنین ملتی روبرو هستند و نظام یک چنین پشتوانه ای دارد از این جهت این روز، روز مهمی است در این روز که عنایت ویژه پروردگار نازل شد عیناً مانند قضیه طبس است که آمریکای جنایتکار قصد انجام هجوم را داشت و طرحی را در ایران داشت پیاده می کرد که در یک هجوم و کشتار مردم ایران افراد لانه جاسوسی را از بازداشت خارج و به آمریکا ببرند و هیچکس هم از آن خبر نداشت. اما آن باد و طوفانی که آمد آنان را زمین گیر کرد. این قضیه هم همانند آن است اینجا هم مقام معظم رهبری هشدار می دادند ولی نوع مردم نمی دانستند که قضیه چیست و چه ضرر مهمی متوجه نظام خواهد بود لذا خداوند لطف کرد یک چنین راهپیمایی عظیمی انجام شد و آتش آن فتنه خاموش شد.

۱- وسائل الشیعه، حر عاملی، ج۲۷، ص۷۸، کتاب القضاء، ابواب صفات قاضی، باب۸، ح۲، آل البیت.

دلیل نامگذاری حادثه سال ۸۸ به فتنه:

اینکه فتنه گفته می شود و رهبری روی آن تاکید دارند این است که انتخاباتی در کشور با دقت و با تمام نظارت هایی که انجام شده بود برگزار شد. و گروهی هم ادعای تقلب کردند که یک امر طبیعی است اما این ادعا راه قانونی دارد و به مدعیان اعلان شد که مراجعه به شورای نگهبان کنید و با شورای نگهبان صحبت کنید اما معتضرین گفتند ما شورای نگهبان را قبول نداریم ما می گوییم فلانی و فلانی این افراد بیایند حکم شوند. در حالیکه این بر خلاف صریح قانون است و راه را منحرف کردند و بعد هم یک جمعیتی اخلالگر ریختند در خیابان ها و شعارهایی صریح علیه نظام می دادند و از آن طرف حمله به مراسم عزاداری نمودند و اگر راه قانونی را رفته بودند کسی بحثی نداشت ولی پیدا بود که یک طرحی بناست ریخته شود و اگر این راهپیمایی و حضور همگانی ملت نبود مسیر به کجا می رفت و چه می شد خدا می داند و خطر بزرگی برای نظام بود ولی به لطف الهی این خطر دفع شد و این آتش خاموش شد هم خود اخلالگران و کسانی که طراح قضیه بودند و هم حامیان آنها همچون آمریکا و دیگران تصریح کردند که چه قصدی داشتند درست مثل جریان طبس که مردم خواب بودند و خداوند آنان را دفع کرد در اینجا هم مردم هنوز توجه نداشتند که طرح چه طرح خائنانه ای است و به لطف خدا دلها متوجه شد و این راهپیمایی برگزار شد و خطر دفع شد. از این جهت این روز، روز بزرگی است از جهت اینکه عنایت پروردگار در آن ظاهر شد و از طرفی حمایت همه جانبه مردم که در صحنه بودند لذا باید حفظ شود و درسی برای آینده ملت باشد که می توانند در مقابل خطرها با قیام خودشان و وحدت و اتحاد و همدلی می توانند همه خطرها را خنثی کنند و همواره از نظام و رهبری حمایت کنند.

ص: ۲۳۹

بحث اخلاقی: سبک زندگی اسلامی: سخن چینی:

یک روایت می خوانم به مناسبت همان مطلبی که ادامه می دادیم که سبک زندگی اسلامی و معاشرت های مسلمانان با یکدیگر یکی از چیزهایی که به این لطمه وارد می کند نمّامی است دو به هم زنی کردن از صفات زشت است مرحوم کلینی در کافی بابی را به عنوان «باب النمیمه» آورده است.

معنای لغوی نمامی:

در کتاب لغت النهایه آمده است «نقل الحدیث من قوم الی قوم علی جهه الافساد و الشر» نمامی یعنی حرف کسی را برای دیگری نقل کردن به قصد افساد. یک کسی در یک جایی علیه کسی مطلبی گفته است شخصی که این مطلب را در جای دیگر یا نزد آن کسی که علیه او حرف زده شده نقل می کند تا برخوردها شدیدتر شود این شخص را نمام و دو به هم زن گویند.

«عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِی عَبْدِاللَّهِ علیه السلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ(ص) أَ لَا أُنَبِّئُکُمْ بِشِرَارِکُمْ قَالُوا بَلَی یَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ الْمَشَّاءُونَ بِالنَّمِیمَهِ الْمُفَرِّقُونَ بَیْنَ الْأَحِبَّهِ الْبَاغُونَ لِلْبُرَآءِ الْمَعَایِب» (۱) (۲)

روایت صحیحه است. عبدالله بن سنان از امام صادق(ع) نقل می کند که فرمود پیامبر فرمود آیا به شما خبر ندهم که شرورترین شما کیست؟ گفتند بفرمایید. پیامبر سه دسته را به عنوان شرورترین معرفی کردند.

دسته اول: کسانی که زیاد بین مردم رفت و آمد می کنند به سخن چینی. مشاء مبالغه است یعنی کسی که زیاد رفت و آمد می کند. مشاء بالنمیمه زیاد نزد این و آن می رود از هر یک حرف می گیرد و نزد دیگری می برد و باعث ایجاد مشکل بین دو یا چند نفر و یا دو یا چند گروه می شود.

۱- الکافی، کلینی، ج۲، ص۳۶۹، ح۱، اسلامیه.

۲- مرآه العقول، علامه مجلسی، ج۱۱ ص۵۵، ح۱، اسلامیه.

دسته دوم: کسانی که بین دوستان جدایی می اندازند و ایجاد دشمنی می کنند بین دو تا دوست به گونه ای رفتار می کند که اینها دشمن هم شوند.

دسته سوم: کسانی که به دنبال جور کردن عیب و نسبت زشتی به افرادی بری هستند که پاکند و آلودگی ندارند و سعی می کنند عیبی برایشان ذکر کنند.

در قرآن در سوره قلم می فرماید (وَلَاتُطِعْ كلُ حَلَّافٍ مَّهِينٍ هَمَّازٍ مَّشَّاءِ بِنَمِيمٍ مَّنَّاعٍ لِّلْخَيْرِ مُعْتَدٍ أَثِيم عُتُلٍّ بَعْدَ ذلِكَ زَنِيمٍ) (۱)

قرآن کریم دستور داده است از چند دسته اطاعت و پیروی و مشورت نکن؛

دسته اول: حلّاف: اطاعت نکن هر بسیار قسم خورنده پست را.

دسته دوم: نمّام: از کسی که بسیار عیبجو است و به سخن چینی آمد و شد می کند پیروی نکن.

دسته سوم: منّاع: از کسی که مانع خیر به دیگران و متجاوز و گناهکار است پیروی نکن.

دسته چهارم: بدنام: با افراد کینه توز و پرخور و خشن و بدنام مشورت نکن و از آنها پیروی نکن.

ملاحظه می فرمایید در قرآن مشاء به صیغه مبالغه و در دسته های بعدی منّاع و غیره مبالغه است و مذمت شده است.

در یک روایت دیگر داریم که مهم است پیامبر(ص) به اصحاب توصیه می کند و توصیه دلچسبی است. «فَإِنِّي أُحِبُّ أَنْ أَخْرُجَ إِلَيْكُمْ وَ أَنَا سَلِيمُ الصَّدْرِ.» (۲) پیامبر(ص) فرمود کسی از شما نزد من نیاید و حرفی از دیگری نقل نکند و علیه کسی حرف نزند (علیه یکدیگر نزد من چیزی نگویید) زیرا من دوست دارم وقتی در جمع شما می آیم هیچ نقطه منفی از هیچ یک از شما در دلم نباشد یعنی همه را سالم ببینم چون وقتی عیب یکدیگر را نزد من می گویید ممکن است به خاطر عیوبی که دارید و من بر آن آگاهی پیدا کردم دلم نسبت به شما چرکین باشد.

۱- قلم/سوره۶۸، آیه ۱۰تا۱۳.

۲- بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۱۶، ص ۲۳۱، بیروت.

ملاحظه می فرمایید این فرمایش برای جلوگیری از نقل کلام کسی در نزد کسی به قصد افساد است که مصداق نمّامی است.

مرحوم شهید (۱) مطلبی دارد که مرحوم مجلسی (۲) نقل کرده است که فرمود: گاهی از اوقات حرفی که نقل می کند از این شخص اگر واقع باشد غیبت هم محسوب می شود و دو گناه محسوب می شود.

بحث فقهی: بررسی شبهات در دلالت حدیث «العلماء ورثه الانبیاء» بر اثبات ولایت فقیه:

به نحو تواتر نقل شده که علما وراث انبیا هستند آقایان به این حدیث تمسک می کنند برای اثبات ولایت فقیه و طریق استدلال را گفتیم که وارث یعنی کسی که وقتی مورث فوت شد تمام ما ترک و آنچه متعلق به او باشد به ورثه می رسد در اینجا هم یعنی هر شأنی انبیا داشتند و قابل انتقال است به علما به ارث می رسد پس همانطور که علمشان به ارث می رسد ولایتشان هم به ارث می رسد و عرف هم این را قبول دارند.

اشکالاتی شد؛

شبهه اول: گفته اند مراد از علما ائمه هستند و روایتی هم وجود دارد که «عَنْ سَيْفِ بْنِ عَمِيرَةَ قَالَ حَدَّثَنِي أَبُوسَلَمَةَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَاعَبْدِاللَّهِ علیه السلام يَقُولُ يَغْدُو النَّاسُ عَلَى ثَلَاثَةٍ عَالِمٍ وَ مُتَعَلِّمٍ وَ غُثَاءٍ فَسَأَلُوهُ عَنْ ذَلِكَ فَقَالَ نَحْنُ الْعُلَمَاءُ وَ شِيعَتُنَا الْمُتَعَلِّمُونَ وَ سَائِرُ النَّاسِ غُثَاءٌ.» (۳)

در جواب گفتیم مراد از علماء در این روایت ائمه نیستند بلکه در بیان اقسام مردم بودند و فرمودند ما فرد اکمل آنان هستیم.

۱- رسائل، شهید ثانی، ص۳۰۳، بصیرتی.

۲- بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۷۲، ص۲۶۸، ذیل ح۱۹، بیروت.

۳- بصائر الدرجات، صفار، ج۱، ص۹، کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی.

به علاوه هم صـدر هر دو روایت (صحیحه قدّاح و نیز ابوالبختری) و هم ذیل روشن است که مراد ائمه نیستند. این پاسخ ها را در درس قبل توضیح دادیم.

شبهه دوم: گفته اند اینجا فرمود علما وراث انبیا هستند و انبیا جمع نبی است و نبی صفت مشبهه است از ماده نبا و خبر از باب اینکه خبر به او وحی می شود که وحی اقسام و انواعی داشت و اینجا انبیا بما هم انبیا است یعنی با این وصف دریافت کننده خبر و آن کسی که از طرف خدا به او وحی می شود و این وصف عنوانی دخالت در موضوع دارد یعنی این قید نبی بودن دخالت دارد و کاری به ولایت ندارند زیرا فقط بعضی از انبیا بودند که مقام ولایت را نداشتند بنابراین چون لفظ انبیا آورده یعنی مطلق انبیا و کسی که این وصف خبر گیری را دارد و بحث ولایت در اینجا مطرح نیست اگر می گفت علماء ورثه محمد یا ورثه موسی یا ورثه داوود می توانستیم بگوییم هر دو جهت را ارث می برند امام وقتی مطلق است همان جهت نبوت مراد است.

جواب شبهه دوم: مرحوم امام در جواب می فرمایند معیار در فهم روایات فهم عرف است و ظواهر الفاظ را باید عرف بفهمد و علما اگر با دقت های علمی بخواهند فهم روایات بکنند از خیلی از احکام باز می مانند و مطالبی که گفته شده مطالبی است که به عرف گفته شده و عرف انبیا را یک عنوان مشیر خارجی فرض می کند ولی اینکه یعنی کسی که خبر به او می رسد این را عرف نمی فهمد و اگر این جمله را دست عرف بدهید می گویند که وارث هر پیامبر الهی هستند بنابراین علماء وارث کل انبیا هستند با هر شأنی که دارند. البته برخی از انبیاء ارث کمتری برجای می گذارند و برخی دیگر ارث بیشتری می گذارند و علماء وارث همه انبیاء هستند.

امام در ادامه می فرماید (۱) لو سلمنا بر فرض بپذیریم که مراد از انبیا بما هم انبیا است باز هم شبهه قابل جواب است که برای فردا انشاءاله.

ولایت فقیه (ادله ولایت فقیه) ۹۵/۱۰/۱۱

Your browser does not support the audio tag.

موضوع: ولایت فقیه (ادله ولایت فقیه)

بررسی شبهات در حدیث «العلماء ورثه الانبیاء» بر اثبات ولایت فقیه:

گفتیم مرحوم امام بعد از اینکه به حدیث «إِنَّ الْعُلَمَاءَ وَرَثَهُ الْأَنْبِيَاءِ» (۲) تمسک می کنند برای اثبات ولایت فقیه و روایت را هم از نظر سند و دلالت معتبر می دانند؛ شبهاتی را هم مطرح می کنند.

شبهه اول: گفته اند مراد از علماء در روایت، ائمه اطهار هستند و روایتی هم داریم که می گوید «نَحْنُ الْعُلَمَاءُ» (۳) بنابراین نمی توان به این حدیث تسمک کرد برای اثبات ولایت برای فقهاء.

جواب شبهه اول:

گفتیم با قرائنی که در خود روایت بود نظیر «مَنْ سَلَکَ طَرِيقاً» (۴) و دیگر فقرات به دست می آید که مراد از علماء در روایت امامان معصوم نیستند.

شبهه دوم: گفته اند انبیاء جمع نبی است از ماده نبا به معنی خبر است و چون از طرف خدا به انبیاء وحی می شود و به دیگران منتقل می کنند نام نبی بر آنان نهاده شد و انبیاء با این وصف عنوانی معتبر هستند و علماء وارث انبیاء با این وصف عنوانی هستند. بنابراین خلافت و زعامت در آنان معتبر نیست. تا علماء آن زعامت و خلافت را ارث ببرند.

ص: ۲۴۴

۱- کتاب البیع، امام خمینی، ج۲، ص۴۸۲، اسماعیلیان.
۲- وسائل الشیعه، حر عاملی، ج۲۷، ص۷۸، کتاب القضاء، ابواب صفات قاضی، باب۸، ح۲، آل البیت.
۳- بصائر الدرجات، صفار، ج۱، ص۹، کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی.
۴- الکافی، کلینی، ج۱، ص۳۴، ح۱، اسلامیه.

جواب شبهه دوم:

حضرت امام در جواب می فرمایند (۱) میزان در فهم روایات ملاک فهم عرف است و ما تابع عرف هستیم و عرف هیچ وقت انبیاء را بما هو انبیاء نمی داند بلکه این تحلیل های عقلی دانشمندان است و اگر علما بخواهند این جهات را در روایات وارد

کنند از خیلی از امور باز می مانند بلکه انبیاء عنوان مشیر است و مراد از انبیاء یعنی همین پیامبران گذشته و حال که بعضی از آنان هم نبوت داشتند و هم خلافت داشتند و علما وارث اینان هستند و هر شأنی از شؤونی که قابل انتقال است به علما منتقل می شود. تا اینجا از جواب شبهه دوم را در درس قبل گفتیم.

(بحث امروز)

امام در ادامه جواب شبهه دوم می فرمایند (۲) «لو سلمنا» بر فرض بپذیریم که مراد از انبیاء با این وصف عنوانی باشد می گوییم اگر این انبیاء یک حکم دیگری غیر از این وصف به آنان داده باشد مانند اینکه فرموده باشد (النَّبِيُّ أَوْلى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِم) (۳) وقتی علماء وارث هستند هم از جهت آن وصف و هم آن حکمی که داده شده را به ارث می برند لذا بر اساس این آیه و این اولویت یعنی همان زمامداری و حکومت را به ارث می برد. امام مثال می زنند که اگر بگویند «زید بمنزله العادل» و بعد گفته می شود «اکرم العادل» وقتی زید بمنزله العادل شد آن حکم اکرام هم برای زید هست چون عموم تنزیل عدالت را به زید منتقل می کند و لذا اگر حکمی روی عادل آمده است برای زید نیز ثابت است در اینجا هم می فرماید علماء ورثه انبیاء هستند بر فرض که این حدیث به جنبه نبوت بپردازد اما خداوند برای انبیاء با همین وصف نبوت یک حکم دیگری یعنی ولایت گذاشته و فرمود (النَّبِيُّ أَوْلى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِم) (۴) و مراد از ولایت بر اساس روایات همان خلافت و حکومت و زعامت است. پس وقتی علماء وارث پیامبران شدند هم صورت نبی بما هم خبررسان و هم نبی دارای ولایت را شامل است.

ص: ۲۴۵

۱- کتاب البیع، امام خمینی، ج۲، ص۴۸۲، اسماعیلیان.

۲- کتاب البیع، امام خمینی، ج۲، ص۴۸۲، اسماعیلیان.

۳- احزاب/سوره۳۳، آیه۶.

۴- احزاب/سوره۳۳، آیه۶.

شبهه سوم: که عمده این شبهه است و همین است که در ذهن بعضی منتقل می شود که گفته اند در صدر و ذیل این روایت مطالبی دارد که در رابطه با فضیلت عالم است و بحث روی علم است مثلا می فرماید «عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ عَنْ أَبِیهِ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِیسَی عَنِ الْقَدَّاحِ عَنْ أَبِی عَبْدِاللَّهِ(ع) قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ(ص) مَنْ سَلَکَ طَرِیقاً یَطْلُبُ فِیهِ عِلْماً سَلَکَ اللَّهُ بِهِ طَرِیقاً إِلَی الْجَنَّهِ وَ إِنَّ الْمَلَائِکَهَ لَتَضَعُ أَجْنِحَتَهَا لِطَالِبِ الْعِلْمِ رِضًا بِهِ وَ إِنَّهُ یَسْتَغْفِرُ لِطَالِبِ الْعِلْمِ مَنْ فِی السَّمَاءِ وَ مَنْ فِی الْأَرْضِ حَتَّی الْحُوتِ فِی الْبَحْرِ وَ فَضْلُ الْعَالِمِ عَلَی الْعَابِدِ کَفَضْلِ الْقَمَرِ عَلَی سَائِرِ النُّجُومِ لَیْلَهَ الْبَدْرِ وَ إِنَّ الْعُلَمَاءَ وَرَثَهُ الْأَنْبِیَاءِ إِنَّ الْأَنْبِیَاءَ لَمْ یُوَرِّثُوا دِینَاراً وَ لَا دِرْهَماً وَ لَکِنْ وَرَّثُوا الْعِلْمَ فَمَنْ أَخَذَ مِنْهُ أَخَذَ بِحَظٍّ وَافِرٍ.» (۱)

کسی که دنبال علم برود خداوند او را به سوی بهشت می برد

۱) «مَنْ سَلَکَ طَرِیقاً یَطْلُبُ فِیهِ عِلْماً سَلَکَ اللَّهُ بِهِ طَرِیقاً إِلَی الْجَنَّهِ» که در مقام فضیلت علم است.

۲) «وَ إِنَّ الْمَلَائِکَهَ لَتَضَعُ أَجْنِحَتَهَا لِطَالِبِ الْعِلْمِ رِضًا بِهِ» و ملائکه برای احترام بالشان را برای علما پهن می کنند.

۳) «وَ إِنَّهُ یَسْتَغْفِرُ لِطَالِبِ الْعِلْمِ مَنْ فِی السَّمَاءِ وَ مَنْ فِی الْأَرْضِ حَتَّی الْحُوتِ فِی الْبَحْرِ» کسانی که در آسمان ها و زمین هستند حتی ماهیان دریا طلب مغفرت برای عالم می کنند.

۴) «وَ فَضْلُ الْعَالِمِ عَلَی الْعَابِدِ کَفَضْلِ الْقَمَرِ عَلَی سَائِرِ النُّجُومِ لَیْلَهَ الْبَدْرِ» و فضل عالم بر عابد مانند فضل بدر ماه بر ستارگان دیگر است.

۵) در نهایت می فرماید «إِنَّ الْعُلَمَاءَ وَرَثَهُ الْأَنْبِیَاءِ» علماء وارث انبیا هستند. این ظهور دارد که علماء علاوه بر چهار فضیلت قبلی به خاطر فراگیری علم نیز فضیلت دارند و دارای درجه وراثت انبیاء شدند و این قرینه می شود که علماء وارث علم انبیاء هستند.

ص: ۲۴۶

۱- الکافی، کلینی، ج۱، ص۳۴، ح۱، اسلامیه.

و در ادامه شبهه سوم گفته اند علاوه بر پنج مورد ذکر شده در روایت قدّاح در روایت ابوالبختری (۱) کلماتی هست که قرینه بودن آن افضل است برای نمونه؛

در روایت ابوالبختری آمده است «إِنَّمَا أَوْرَثُوا أَحَادِیثَ» که با «انما» به حصر اشاره می کند که انبیاء به جز احادیث ارث دیگری برجای نمی گذارند.

پس علما وارث انبیا می شوند در علم و نه در حکومت و ولایت.

حضرت امام می فرمایند این شبهه سوم عمده ترین شبهه مستشکلین است. (۲)

جواب شبهه سوم: حضرت امام در جواب می فرمایند اولا: ما قبول داریم که صدر این روایت قرائنی دارد که هر کدام یک فضیلتی را برای عالم ذکر می کند و در پایان هم می فرماید «إِنَّ الْعُلَمَاءَ وَرَثَهُ الْأَنْبِیَاءِ» و این هم خود یک فضیلتی است که وارث انبیا هستند و ارث را مطلق ذکر می کند و وارث بودن یک فضیلت در کنار فضائل دیگر است منتهی پرسش این است که با توجه به اطلاق وارث بودن اگر وارث بودن را به معنی علم و حکومت بگیریم بالاتر است یا اگر فقط در علم بگیریم؟ بدیهی است اگر از هر دو جهت وارث باشد یعنی هم وارث علم باشد و هم حق حکومت و زعامت داشته باشد بهتر است تا اینکه فقط در علم انبیاء وارث است. پس در این قرینه برعکس می آید چون فضیلت بیشتر و بالاتر را قائل شد بهتر است و همین هم قرینه شمول هر دو مورد است.

ثانیا: و اینکه گفته اند «انما» وراثت را منحصر می کند ارث علمی را می گوییم در اینجا «انما» دلالت بر حصر ندارد. زیرا اگر اینگونه باشد خلاف ضرورت است زیرا انبیا وقتی فوت می کردند آنچه داشتند به ورثه منتقل می شد و فرقی بین نبی و غیر نبی نبود. و اینکه می فرماید درهم و دینار ارث نمی گذارند در مقام بیان یک مطلب مهم تر است یعنی اینان (پیامبران) در وادی مادیات نبودند و حکومت معنوی داشتند اگر روایتی خلاف ضرورت شد رد می شود بنابراین در مقام بیان مطلب مهم تر است و انما هم برای حصر نیست زیرا اگر برای حصر باشد خلاف ضرورت است.

۱- الکافی، کلینی، ج۱، ص۳۲، اسلامیه
۲- کتاب البیع، امام خمینی، ج۲، ص۴۸۲، اسماعیلیان.

نتیجه: مبنای امام در جواب شبهه سوم بسیار متین است. امام در ادامه یک ذیل از روایت که در کتب عامه آمده است مطرح می کنند و جواب می دهند و بعد از دیگر روایات قرائنی ذکر می کنند که مراد از وارث شدن ارث بردن حق زعامت و ولایت هر عالمی نیست بلکه عالم وارث هم شرائطی دارد. انشاءاله برای فردا.

ولایت فقیه (ادله ولایت فقیه) ۹۵/۱۰/۱۲

Your browser does not support the audio tag.

موضوع: ولایت فقیه (ادله ولایت فقیه)

بررسی ذیل روایت «إِنَّ الْعُلَمَاءَ وَرَثَهُ الْأَنْبِيَاءِ» در منابع عامه:

مؤیدات روایت «إِنَّ الْعُلَمَاءَ وَرَثَهُ الْأَنْبِيَاءِ»:

بعد از اینکه روایت قداح (۱) و ابوالبختری (۲) و استدلال به جمله «إِنَّ الْعُلَمَاءَ وَرَثَهُ الْأَنْبِيَاءِ» (۳) در این دو روایت مطرح شد و در ادامه سه شبهه امام مطرح کردند و جواب دادند.

شبهه اول: گفته اند مراد از علما ائمه هستند و جواب داده شد.

شبهه دوم: گفته اند نبی به معنای خبررسان است و وصف عنوانی مطرح و انبیاء با این وصف ولایتی نداشتند که ارث بگذارند این را هم امام جواب دادند.

شبهه سوم: گفته اند قرائنی داریم که روایت دلالت بر فضیلت علم و عالم دارد پس علماء فقط در علم وارث انبیاء هستند که این هم جواب داده شد.

در پایان مرحوم امام می فرماید این روایت یک ذیلی در کتب عامه دارد. در مسند احمد حنبل (۴) و نیز در صحیح بخاری (۵) و صحیح مسلم (۶) آمده «ما ترکناه صدقه» یعنی علما وارث انبیا هستند و آنچه که از انبیا می ماند صدقه است و برای غصب فدک که پیامبر با فاطمه صلح کرده بود به آن استناد می کنند.

ص: ۲۴۸

۱- الکافی، کلینی، ج۱، ص۳۴، ح۱، اسلامیه.
۲- وسائل الشیعه، حر عاملی، ج۲۷، ص۷۸، کتاب القضاء، ابواب صفات قاضی، باب۸، ح۲، آل البیت.
۳- وسائل الشیعه، حر عاملی، ج۲۷، ص۷۸، کتاب القضاء، ابواب صفات قاضی، باب۸، ح۲، آل البیت.
۴- مسند احمد، احمد بن حنبل، ج۱، ص۲۰۵، الرساله.
۵- صحیح بخاری، البخاری، ج۴، ص۷۹، طوق النجاه.

۶- صحیح مسلم، نیشابوری، ج۳، ص۱۳۷۷، بیروت.

مرحوم امام می فرمایـد این معلوم است که جعلی است و انگیزه آن هم سیاسـی برای غصب فـدک بود و مشابه این در غیر این روایت هم در همـان مصـادر دارنـد که «نحن معاشـر الانبیا لا نورث» و این هم معلوم می شود که جعلی است و فقط برای بهره برداری های سیاسی است.

مصادیق علمای واقعی:

چون در روایت قدّاح چند مورد به طور مطلق برای علماء بیان شد که از نظر استدلالی مستشکلین می خواستند بگویند جملاتی است که قرینه است که مراد وراثت در علم باشـد. حضـرت امـام بر اسـاس روشـی که در طـول مـدت تـدریس داشـتند که در مواردی تذکرات ارشادی داشتند اینجا هم از این جهت مبادا تصور شود که بر اساس این روایات که هر کس در راه علم باشد در راه بهشت است بـدون قیـد و برای همه باشـد (۱) برخی روایـات را نقـل می کننـد که نشان می دهـد هر عالمی نمی تواند دارای چنین فضیلت هایی باشد.

در اوان طلبگی در درس معالم در اول کتاب روایات فضل علم را خواندیم و استاد ما مرحوم آیه الله فقیهی که معروف بود ۳۰ دوره معالم درس گفته است و این روایات را به تفصـیل برای ما بیان کرد و اخلاق جـذابی داشت و خاطراتی هم دارم از جمله یـک نکته اخلاقی است که فرمود صبح ها که از مسیر بازار برای درس می آمـدم تقریبا هر روز با یک شخصـی برخورد می کردم همین قـدر که او را می دیدم از او تنفر پیدا می کردم. و این مشـکلی برای من شد که چشـمم به او می افتاد ناراحت می شـدم یـک روز که در راه بـا او برخورد کردم در حال صـحبت کردن با یک شـخص بود و من خودم شـنیدم که گفت من هر روز این شیخ را می بینم و از او تنفر دارم یعنی عین همان که در دل من می افتاد در دل او هم می افتاد.

۱- الکافی، کلینی، ج۱، ص۳۶، باب صفه العلماء، اسلامیه.

استاد: بعدها من در یک روایتی دیدم که شخصی از امام صادق(ع) پرسید گاهی شخصی به من می رسد و احوال پرسی می کند و به من می گوید «انّی احبّک» من تو را دوست دارم. من نمی دانم راست می گوید یا خیر؟ امام صادق(ع) فرمود نظر کن به قلب خودت ببین خودت وقتی او را می بینی او را دوست می داری یا خیر؟ اگر این محبت نسبت به او در قلب خودت هست پس بدان او راست می گوید.

به هرحال آن استاد در درس معالم اینگونه احادیث را می خواندند.

به هر حال امام خمینی می فرماید مبادا تصور شود هرکسی چند کلمه یاد گرفت مصداق عالم وارث انبیاء است. و تذکر می دهد که به کتاب کافی باب فضیلت علم مراجعه کنید و من هم بر اساس عمل به ارشاد امام به کافی مراجعه کردم و دو روایت را انتخاب کردم و می خوانیم.

روایت اول: «عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ وَهْبٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَاعَبْدِاللَّهِ علیه السلام يَقُولُ اطْلُبُوا الْعِلْمَ وَ تَزَيَّنُوا مَعَهُ بِالْحِلْمِ وَ الْوَقَارِ وَ تَوَاضَعُوا لِمَنْ تُعَلِّمُونَهُ الْعِلْمَ وَ تَوَاضَعُوا لِمَنْ طَلَبْتُمْ مِنْهُ الْعِلْمَ وَ لَا تَكُونُوا عُلَمَاءَ جَبَّارِينَ فَيَذْهَبَ بَاطِلُكُمْ بِحَقِّكُمْ.» (۱)

معاویه بن وهب گوید از حضرت امام صادق(ع) شنیدم که می فرمود تحصیل علم بکنید ولی مواظب باشید که آن را به حلم و وقار زینت بدهید یعنی بردبار و صبور باشید و نیز متانت و سنگینی داشته باشید و هم به آن کسانی که به آنان تعلیم می دهید و هم نسبت به کسانی که از آنان علم یاد می گیرید با تواضع باشید و عالم جبار و متکبر نباشید و اگر این روحیه در شما پیدا شد حق شما را باطلتان از بین می برد.

۱- الکافی، کلینی، ج۱، ص۳۶، باب صفه العلماء، ح۱، اسلامیه.

روایت دوم: «عَنْ أَبِی عَبْدِاللَّهِ علیه السلام فِی قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ (إِنَّما یَخْشَی اللَّهَ مِنْ عِبادِهِ الْعُلَماءُ) (۱) قَالَ یَعْنِی بِالْعُلَمَاءِ مَنْ صَدَّقَ فِعْلُهُ قَوْلَهُ وَ مَنْ لَمْ یُصَدِّقْ فِعْلُهُ قَوْلَهُ فَلَیْسَ بِعَالِمٍ.» (۲)

امام صادق(ع) در مورد آیه شریفه ۲۸ سوره مبارکه فاطر که می فرماید: «تنها علما هستند که از خداوند خشیت دارند» فرمود: یعنی خداوند را شناخته اند و علما کسانی هستند که فعل او و قول او را تصدیق کند و اگر قول و فعل عالمی مطابق نباشد یعنی هرچه می گوید خودش عمل نکند، مصداق عالم نیست.

اگر این روایت را کنار صحیحه قداح و ابوالبختری بگذاریم می فهمیم که این کسی که اینگونه نباشد آن عالم راه بهشت برایش باز نمی شود و روی بال ملائکه نیست و آسمان و زمین برایش طلب مغفرت نمی کنند و چنین فردی وارث انبیاء نیست.

به هر حال مرحوم امام بعد از نقل همین روایت قداح (۳) می فرماید امتیازات این روایت قدّاح برای همه افراد نیست و مطلبی دارد که الان جایش نیست که بگویم و البته در اربعین خودشان در حدیث ۲۶ این روایت را آورده و خیلی جملات را توضیح می دهد انشاءاله مراجعه بفرمایید.

مرحوم امام بعد از نقل دو صحیحه قدّاح و ابوالبختری استدلال می کنند و می فرماید: ثابت است با این روایات که فقها از طرف انبیا ارث می برند پس ولایت امر برای اینان ثابت است. و در ادامه می فرمایند روایات دیگری هم هست که همین مضمون را به عبارات دیگر نقل می کند که از آن همین معنی استفاده می شود ولی آن روایات از نظر سند ضعیف است لذا بعنوان مؤید ذکر می شود.

۱- فاطر/سوره۳۵، آیه۲۸.

۲- الکافی، کلینی، ج۱، ص۳۶، باب صفه العلماء، ح۲، اسلامیه.

۳- الکافی، کلینی، ج۱، ص۳۴، ح۱، اسلامیه.

مؤیدات وراثت علماء از انبیاء در حکومت:

۱) روایتی از فقه الرضوی از جهت اینکه استناد به امام ثابت نیست استدلال نمی کنیم اما به عنوان مؤید قابل بررسی است. می فرماید «قَالَ مَنْزِلَهُ الْفَقِیهِ فِی هَذَا الْوَقْتِ کَمَنْزِلَهِ الْأَنْبِیَاءِ فِی بَنِی إِسْرَائِیلَ.» (۱)

منزلت فقیه در این زمان مانند منزلتی است که علمای بنی اسرائیل در زمان خودشان داشتند یعنی همان شأن و مقام برای فقیه ثابت است. علمای بنی اسرائیل برای حضرت موسی بود و تعدادی هم بودند که همانند حضرت موسی ولایت امر داشتند پس همان ولایت برای علماء ثابت است.

۲) جامع الاخبار عن النبی قال «فَإِنِّی أَفْتَخِرُ یَوْمَ الْقِیَامَهِ بِعُلَمَاءِ أُمَّتِی عَلَی سَائِرِ الْأَنْبِیَاءِ قَبْلِی» (۲)

پیامبر اکرم(ص) فرمود: در قیامت به علماء امتم افتخار می کنم و علمای امت من مانند انبیاء قبل از من هستند من در برابر انبیاء به علمای امت خودم افتخار می کنم.

ملاحظه می فرمایید وقتی پیامبر افتخار می کند نشان می دهد که علماء اسلام نه تنها در حد پیامبران بلکه چه بسا بالاتر از آن ها منزلت و نیز اختیارات داشتند. البته قبلا مشخص است که هر عالمی این فضیلت و برتری را ندارد بلکه باید دارای شرائط باشد. و اگر یکی از علماء مبسوط الید شد و ولایت و سرپرستی مردم در اختیار او بود علماء دیگر نمی توانند ولی باشند در نتیجه بقیه علما ولی شأنی می شوند زیرا اگر دو تا باشد هرج و مرج می شود. یکی بالفعل می شود و در قانون هم آمده که اگر بین خبرگان یکی انتخاب شد زمام امر و ولایت امر به دوش او می افتد. البته عامه هر ولیّ امری را قبول دارند لکن ما امامیه برای کسی که می خواهد زعامت امت را عهده دار شود عدالت را شرط می دانیم.

ص: ۲۵۲

۱- الفقه المنسوب الی الامام الرضا علیه السلام، ص۳۳۸، آل البیت.

۲- جامع الاخبار، شعیری، ص۳۸، حیدریه.

روایت سوم برای فردا انشاءاله.

ولایت فقیه (ادله ولایت فقیه) ۹۵/۱۰/۱۳

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: ولایت فقیه (ادله ولایت فقیه)

بررسی روایات مؤید اثبات ولایت فقیه:

بعد از اینکه روایاتی استدلال شد برای اثبات ولایت فقیه مرحوم امام به این روایت که «إِنَّ الْعُلَمَاءَ وَرَثَةُ الْأَنْبِيَاءِ» (۱) تمسک کردند فرمودند هم سند صحیح است هم دلالت تمام است که علما وارث انبیاء هستند و انبیاء مثل حضرت موسی(ع)، ابراهیم(ع) و حضرت محمد(ص) شؤونی دارند و یکی از شؤون آنها ولایت امر و زمامداری است و فرمودند روایات دیگری هم داریم که همین مضمون را می رساند ولی سند آن ضعیف است لذا بعنوان مؤید ذکر می کنیم.

دو مورد از روایات مؤید را ذکر کردیم.

۳- مؤید سوم را عبدالواحد آمدی در کتاب غررالحکم و دررالکلم که فرمایشات و کلامات قصار امیرالمؤمنین را جمع آوری کرده و روایات گرچه همانگونه که از اسم کتاب پیداست گوهرهای ناب است اما تمام این روایات مرسله است و یکی از این کلمات این است که فرمود: «العلما حکام علی الناس» (۲) از نظر سند که ضعیف است اما دلالت این روایت تقریبا کامل است و در مستدرک الوسائل (۳) هم این روایت را آورده است.

در بررسی این روایت می گوییم شبهه ای نیست که کلام اخبار نیست بلکه در مقام انشاء و نصب است و اینان منصوب بعنوان حاکم هستند و ظهور در انشاء دارد و طبع قضیه هم این است که یک دستورالعمل کلی که در هر عصر و هر مکانی در بین مردم عالمان باید حاکمان باشند حتی تعبیر «حکّام» آمده است و جمع مکسر حاکم است نه حکم یعنی باید اینگونه باشند و زمام امر را به دست بگیرند هرچند بعضی به خود این روایت به نحو استقلال تمسک می کنند. اما ما می گوییم بعنوان مؤید باشد کافی است.

ص: ۲۵۳

۱- الکافی، کلینی، ج۱، ص۳۴، ح۱، اسلامیه.

۲- غرر الحکم و درر الکلم، آمدی، ص۳۶، شماره۵۵۹، دارالکتاب الاسلامی.

۳- مستدرک الوسائل، نوری، ج۱۷، ص۳۲۱، کتاب القضاء، ابواب صفات القاضی، باب۱۱، ح۲۱۴۷۱، آل البیت.

مناقشه در دلایت روایت «العلماء حکّام علی الناس»:

صاحب دراسات به این روایت اشکال می کند که نمی تواند دلالت بر این معنی داشته باشد گرچه اشکال سستی است اما بررسی می کنیم. می فرماید این کلام اقتضا دارد که جمیع علما در هر عصری حکام هستند و نصب شدند به عنوان حکام. ایشان می فرماید «فلو کان فی عصر واحد الف عالم مثلا یکون الجمیع حکاما منصوبین، و هذا بعید بل لعله مقطوع الفساد» (۱) اگر در یک عصری هزار عالم باشد به اقتضای این روایت باید همه هزار نفر منصوب باشند و چنین چیزی بعید است بلکه فسادش قطعی است که بگوییم هر یک از هزار نفر در یک عصر به طور کامل و مستقل حاکم باشند.

جواب مناقشه در روایت «العماء حکّام علی الناس»:

اولا: خود حکام قرینه است چون در هر عصری یک حاکم بیشتر نمی خواهیم و مثل واجب کفایی است و اگر یکی اقدام کند از بقیه ساقط است.

ثانیا: همین حرف را باید در مقبوله عمر بن حنظله هم بزنید که نمی گویید. امام فرمود «إِنِّی قَدْ جَعَلْتُهُ عَلَیْکُمْ حَاکِما» (۲) (۳) ممکن است روات حدیث متعدد باشد. این مناقشه شما بر مقبوله هم وارد خواهد شد و شما در مقبوله این مناقشه را وارد نکردید. هر جوابی که آنجا می دادیم اینجا هم می توانیم بدهیم. مرحوم آقای منتظری اشکال دیگری هم دارد که شاید ضعیف تر از این باشد. لذا از بررسی آن می گذریم.

۴- مؤید چهارم که امام بعنوان تأیید می آورد روایت تحف العقول از امام حسین(ع) که مفصل است و چون روایت عالی المضامین است معمولاـ علما تمام روایت را نقل می کنند در حالی که محل شاهد یک جمله است که فرمود: «أَنَّ مَجَارِیَ الْأُمُورِ وَ الْأَحْکَامِ عَلَی أَیْدِی الْعُلَمَاءِ بِاللَّهِ الْأُمَنَاءِ عَلَی حَلَالِهِ وَ حَرَامِهِ» (۴)

ص: ۲۵۴

۱- دراسات فی ولایه الفقیه، منتظری، ج ۱، ص ۴۸۴، تفکر.

۲- الکافی، کلینی، ج ۱، ص ۶۷، اسلامیه.

۳- الکافی، کلینی، ج ۷، ص ۴۱۲، اسلامیه.

۴- تحف العقول، ابن شعبه حرانی، ص ۲۳۷ متن، جامعه مدرسین

امام می فرماید این روایت در تحف العقول آمده و از نظر سند ضعیف است و تمام روایاتی که تحف نقل می کند مرسله است. مرحوم امام به دو جهت به این روایت استناد کرده است.

جهت اول: امام می فرماید این کتاب مورد تایید صاحب وسائل است و به آن اعتماد کرده و در وسائل روایات تحف را نقل کرده است (۱) .

جهت دوم: امام می فرماید مطالب این کتاب از جمله این عبارت از مطالبی است که موافق اعتبار و عقل است و همه این را قبول دارند که در هر جایی تدبیر امور جاریه به دست علما است.

توضیحی پیرامون مورد تأیید بودن تحف العقول نزد صاحب وسائل:

مرحوم صاحب وسائل (۲) در خاتمه وسائل الشیعه فوائدی ذکر می کند که الفائده الرابعه در ذکر کتاب هایی است که مورد اعتمادش بوده را بیان کرد و در شماره ۳۷ این کتاب می فرماید «تحف العقول عن آل الرسول تألیف الشیخ الصدوق الحسن بن علی بن شعبه الحرانی.» کتاب تحف العقول تألیف شیخ صدوق که منظر یعنی درستکار و راستگو وگرنه صدوق معروف مراد نیست. مرحوم صاحب وسائل می فرمایند هم مطالب آن و هم انتساب آن به حسن بن علی بن شعبه حرانی صحیح است. حرانی استاد شیخ مفید بوده و در همان قرن چهارم زندگی می کرد. حرّان از مناطق اطراف حله است و علمای فراوانی دارد و خود صاحب کتاب تحف العقول درباره کتاب خود در ابتدای کتاب می فرماید (۳) من سندهای روایات را حذف می کنم برای اینکه طولانی نشود و فرصت کنند که کتاب را بخوانند گرچه خود من بیشتر این روایات را سماعا از راوی شنیدم و در مورد انگیزه اش از تالیف می فرماید علمای ما کتاب های زیادی در فقه و حلال و حرام نوشته اند ولی مواعظ و موارد اخلاق و نصایح مورد غفلت شده است لذا این کتاب را نوشتم که هم برای خودم و دیگران قابل استفاده باشد.

۱- وسائل الشیعه، حر عاملی، ج۲۷، ص۱۴۲، کتاب القضاء، ابواب صفات القاضی، باب۱۱، ح۱۴، آل البیت.

۲- وسائل الشیعه، حر عاملی، ج ۳۰، ص۱۵۶، خاتمه الکتاب، الفوائد، الفائده الرابعه، الرقم۳۷، آل البیت.

۳- تحف العقول، ابن شعبه حرانی، ص۳ متن، جامعه مدرسین

من این کتاب را برای منکرین و مخالفین ننوشتم تا نیاز باشد اسنادش را ذکر کنم بلکه برای کسانی که امامان ما را پذیرفته اند و گفتار ما و انتساب به امامان از ناحیه ما را پذیرا هستم نوشتم.

از این جهت است که این روایت مورد اعتماد است نه تنها صاحب وسائل بلکه دیگران از بزرگان مانند صاحب بحار (۱) و شیخ انصاری (۲) (۳) نیز به آن اعتماد کرده اند حتی شیخ اعظم در ابتدای کتاب مکاسبشان (۴) روایتی از تحف ذکر کرده اند و کتاب مکاسب را با یک روایت از تحف العقول شروع کرده اند.

در اوائل تحصیل که به قم آمدیم یک سفر مشهد مشرف شدیم ماه رمضان بود شبها درس آیت الله میلانی که خمس درس می داد شرکت می کردیم ابتدای درس هر شب قبل از درس یک روایت از تحف العقول می خواندند حالا رسمشان فقط ماه رمضان بود یا در بقیه ایام سال هم بود نمی دانم ولی اعتباری که برای این کتاب قائل بودند مهم است. آن سال یک ماه رمضان را در درس آقای میلانی شرکت کردم و بعد از ماه رمضان هم خدمت آیت الله گلپایگانی رسیدیم و گفتم یک ماه درس آقای میلانی رفتم آقای گلپایگانی پرسیدند درس ایشان را چگونه دیدی؟ من نتیجه را اینگونه گفتم از نظر خلاصه گویی و ترتیب و نظم و انضباط در بحث عالی بود برای نمونه بحثی مطرح کردند فرمود «الرابع مما یجب فیه الخمس الغوص فی البحر» ایشان اول مطرح کرد که ۱) آیا غوص معتبر است یا اگر از شط گرفتند نیز خمس دارد؟ ۲) آیا غوص فی البحر معتبر است یا اگر از غیر بحر به دست آید نیز خمس دارد؟ ۳) آیا اساسا غوص معتبر است یا اگر بدون غوص از دریا به دست آید خمس دارد؟ بعد از بیان شقوق مجددا مطرح کردند اما قسم اول و اما قسم دوم... و حکم را بحث کردند و ایشان فرمودند آقای میلانی این روش را از مرحوم نائینی دارند. فرمودند ایشان و هم آقای خویی این روش را از استادشان مرحوم آقای نائینی دارند.

۱- بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۹۷، ص ۸۰، بیروت.
۲- کتاب المکاسب، شیخ انصاری، ج۳، ص ۵۵۱، کنگره.
۳- کتاب المکاسب، شیخ انصاری، ج۳، ص۵۵۴، کنگره.
۴- کتاب المکاسب، شیخ انصاری، ج۱، ص۵، کنگره.

نظر استاد: بنابراین وقتی عظمت این عالم بزرگ که استاد شیخ مفید بود و این اعتماد هم به کتابش وجود دارد چرا به آن اعتماد نکنیم و ما دلمان می خواست که حضرت امام خمینی هم اعتماد می کردند به این کتاب نه اینکه بعنوان تایید بیاورند و ما عقیده مان این است که با این اعتباری که دارد این کتاب مورد اعتماد است چون معظم علما اعتماد کردند و عمل می کنند لذا نمی توانیم کنار بگذاریم. و جالب اینکه مرحوم شیخ انصاری از روایت تحف العقول که در اول مکاسب مطرح کرده است استفاده فقهی و استنباطی کرده است.

بررسی دلالت حدیث:

به نظر ما «مَجَارِیَ الْأُمُورِ و الاحکام» (۱) یعنی امور جاری و اجرایی در کشور و مبتلا به مردم که نیاز به حکم و دستور و فرمان می خواهد به دست علما است و به دست علماء بالله و امناء در حلال و حرام است و در این روایت هم امام حسین(ع) در مقام اخبار نیست بلکه در طول روایت برخی را سرزنش می کند و بعد به عنوان انشاء می فرماید مجاری امور به دست علماء باشد.

دو نفر از بزرگان به این روایت ایراد می گیرند که مراد از علما ائمه هستند. برای فردا انشاءاله.

ولایت فقیه (ادله ولایت فقیه) ۹۵/۱۰/۱۴

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: ولایت فقیه (ادله ولایت فقیه)

شبهه وارده بر روایت «مجاری الامور علی ایدی العلماء» و پاسخ آن:

بحث در یک روایت از تحف العقول (۲) بود که از حضرت سیدالشهداء(ع) در خطبه ای که در منی خواندند نقل شد و در ضمن آن آمده بود «أَنَّ مَجَارِيَ الْأُمُورِ وَ الْأَحْكَامِ عَلَى أَيْدِي الْعُلَمَاءِ بِاللَّهِ الْأُمَنَاءِ عَلَى حَلَالِهِ وَ حَرَامِهِ»

ص: ۲۵۷

۱- تحف العقول، ابن شعبه حرانی، ص۲۳۷ متن، جامعه مدرسین.

۲- تحف العقول، ابن شعبه حرانی، ص۲۳۷ متن، جامعه مدرسین

مجاری امور جاریه یعنی امور سیاسی، امور اجتماعی، امور عمومی و احکام و در جاهایی که نیاز به حکم است و فرمان و دستور می خواهد، حل مشکلات، همگی؛ به دست علماء است. و گفتیم از این استفاده می شود که در مقام اخبار هم نیست که بخواهد خبر بدهد بلکه نظیر کلامی است که از پیامبر(ص) نقل شده در غدیر خم که فرمود «من کنت مولاه فعلی مولاه» (۱) و این به منزله یک دستور کلی است و اختصاص به زمان خاص و مملکت خاصی ندارد و در هر زمان و مکانی اینگونه است می خواهد بگوید علی ولایت دارد و انشاء و نصب است در روایت امام حسین(ع) هم امام خمینی می فرماید به منزله دستور کلی است تا قیامت در هر زمان و مکان و کشور جریان تدبیر امور، رفع مشاکل و حل مسائل قضاء و فرامین حکومتی

به دست علماء باید باشد.

تا اینجا خیلی روشن است و از روایت استفاده می شود که در هر زمانی برای علما این امر ثابت بوده است.

اشکال: امام خمینی می فرماید قد یقال که صدر و ذیل روایت شاهد است که مراد از علما ائمه هستند.

قائلین به این اشکال دو نفر از بزرگان هستند.

۱) مرحوم نـائینی در منیه الطـالب در شـرح مکـاسب می فرمایـد: «من المحتمل قریبا کون العلما فیها هم الائمه(ع) .... فانهم هم الامناء علی حرام الله و حلاله» (۲) احتمال بسـیار نزدیک وجود دارد که مراد از «العلماء» در روایت امامان معصوم باشند. ایشان در ادامه در بیان دلیل گفتار خود می فرماید: چون؛

ص: ۲۵۸

۱- الکافی، کلینی، ج ۱، ص ۲۸۷، اسلامیه

۲- منیه الطالب فی حاشیه المکاسب، نائینی، ج ۱، ص ۳۲۶، محمدیه

اولا: ائمه امناء بر حرام و حلال خداوند هستند.

ثانیا: قید بالله که در روایت آمده ظهور پیدا می کند که مراد ائمه هستند.

۲) شیخ محمد حسین اصفهانی کمپانی در شرح مکاسب می فرماید «و اورد علیه بان سیاقها یدل علی انها فی خصوص الائمه(ع) و الظاهر انه کذلک فإنّ المذکور فیها هم العلماء باللّه لا العلماء بأحکام اللّه» (۱)

مرحوم نائینی به صورت احتمال اشکال را مطرح کرد ولی مرحوم کمپانی به صورت قاطع می گوید اشکال وارد است که سیاق روایت می رساند که مراد «العلماء» امامان معصوم هستند و تأیید می کند اشکال را و می فرماید ظاهر این است که مراد از «العلماء» امامان معصوم هستند زیرا آنچه در روایت آمد «العلماء بالله» است نه علماء به احکام الله اگر می گفت مجاری امور دست علمائی است که احکام خدا را بدانند می توانستیم بگوییم عموم علماء مراد است اما وقتی می گوید علماء بالله ظهور در ائمه(ع) دارد.

پاسخ: در دراسات مرحوم آقای منتظری عبارت دو بزرگوار را می آورد و ایراد می گیرد و هشدار می دهد که به نظر ما بجاست. ایشان در بیان ایراد می فرماید «الظاهر عدم مراجعه هذین العلمین الشریفین طاب ثراهما لمجموع الروایه و الا ظهر لهما عدم امکان حمل العلماء فیها علی الأئمه(ع).» (۲)

ظاهر این است که این دو بزرگوار به متن روایت مراجعه نکردند و الا اگر به مجموع روایت مراجعه می کردند ظاهر می شد برایشان که امکان ندارد مطالب صدر و ذیل روایت را حمل بر ائمه نماییم.

مرحوم آقای منتظری در ادامه یک هشدار می دهد و می فرماید و این یک هشدار است برای همه فضلاء که در صورت استدلال به متن آیات و روایات باید مراجعه نمایند و از متن قرآن و روایت مطلب را اخذ کنید و از مقطعات نقل اخذ نکنند چون ممکن است در غیر متن اصلی اشتباه چاپی وجود داشته باشد یا تقطیع کرده است و برای استدلال صدر و ذیل باید مراجعه شود تا این ایراد واضح که بر این دو بزرگوار وارد است بر شما وارد نشود.

ص: ۲۵۹

۱- حاشیه کتاب المکاسب، اصفهانی، ج۲، ص۳۸۸، انوار الهدی
۲- دراسات فی ولایه الفقیه، منتظری، ج۱، ص۳۱۵، تفکر

مرحوم امام هم همین ایراد را دارنـد و می فرماینـد این احتمال «مناف لما فی صدر الروایه و ما فی ذیلها و اذا تدبرت فیها صدرا و ذیلاـ لاـ تختص بعصـر دون عصـر و بمصـر دون مصـر علی الحث علی القیـام بالاـمر بـالمعروف و النهی عن المنکر فی مقابل الظلمه» (۱)

این احتمال که مراد از علماء در روایت «مجاری الامور بید العلماء بالله» امامان معصوم باشـند با صدر و ذیل روایت تنافی دارد. و اگر تـدبر نماییـد متوجه می شوید که توجه امام معصوم خطاب به علمای هر عصـری است در هر زمان نه یک زمان خاص و حضرت امام حسین(ع) در مقام تحریک علماء است که قیام علیه ظلم و ظلمه نمایند.

تا اینجا کلام حضرت امام خیمنی بود.

اکنون برای اینکه کلام امام خمینی کمی روشن تر شود بخش هایی از صدر و ذیل روایت را بررسی می کنیم.

در صـدر روایت آمده است «ثُمَّ أَنْتُمْ أَیَّتُهَا الْعِصَابَهُ عِصَابَهٌ بِالْعِلْمِ مَشْـهُورَهٌ وَ بِالْخَیْرِ مَذْکُورَهٌ وَ بِالنَّصِـیحَهِ مَعْرُوفَهٌ وَ بِاللَّهِ فِی أَنْفُسِ النَّاسِ مَهَـابَهٌ یَهَـابُکُمُ الشَّرِیفُ وَ یُکْرِمُکُمُ الضَّعِیفُ وَ یُؤْثِرُکُمْ مَنْ لَا فَضْلَ لَکُمْ عَلَیْهِ وَ لَا یَـدَ لَکُمْ عِنْـدَهُ تَشْـفَعُونَ فِی الْحَوَائِـجِ إِذَا امْتَنَعَتْ مِنْ طُلَّابِهَـا وَ تَمْشُونَ فِی الطَّرِیقِ بِهَیْبَهِ الْمُلُوکِ وَ کَرَامَهِ الْأَکَـابِرِ أَ لَیْسَ کُـلُّ ذَلِکَ إِنَّمَا نِلْتُمُوهُ بِمَا یُرْجَی عِنْـدَکُمْ مِنَ الْقِیَامِ بِحَقِّ اللَّهِ وَ إِنْ کُنْتُمْ عَنْ أَکْثَرِ حَقِّهِ تَقْصُرُونَ» (۲)

شما این مردم و جمعیتی که در بین مردم به عالم بودن شـهرت دارید و همگان از شما به نیکی نام می برند و معروف است که شماها خیرخواه مردم هستید و از باب وابستگی به خداست که هیبتی از شما در دلهای مردم واقع است اشراف از هیبت شما در هراسـند و ضعیفان به شما احترام می گذارند و کسانی که شما هیچ برتری بر آنان ندارید و هیچ تسلطی بر آنان ندارید شما را بر خودشان مقدم می دارند اگر کسـی به مطلوب خود نتواند برسد شما شفاعت می کنید و واسطه حاجتش می شوید. در مسیر به سـبک پادشاهان و با بزرگ منشـی حرکت می کنید. حضرت امام حسین(ع) در ادامه می فرمایند آیا این همه احترام که نزد مردم داریـد برای آن نیست که مردم بر این باورنـد که شـما قیام کنندگان برای سـتاندن حق خداوند هستید گرچه شـما از این وظیفه حق ستانی برای خدا تقصیر می کنید و نسبت به حق ائمه نیز استخفاف می کنید.

۱- کتاب البیع، امام خمینی، ج۲، ص۴۸۵، اسماعیلیان.

۲- تحف العقول، ابن شعبه حرانی، ص۲۳۷ متن، جامعه مدرسین

ملاحظه می فرمایید آیا می توانیم این عبارات را بگوییم در رابطه با ائمه است. پس چگونه می گوییم صدر روایت قرینه است که مراد از «علماء» ائمه باشند آیا ائمه در حق خدا تقصیر دارند و استخفاف دارند؟

در ادامه حضرت امام حسین(ع) می فرماید «وَ أَنْتُمْ أَعْظَمُ النَّاسِ مُصِیبَهً لِمَا غُلِبْتُمْ عَلَیْهِ مِنْ مَنَازِلِ الْعُلَمَاءِ لَوْ کُنْتُمْ تَشْعُرُونَ ذَلِکَ بِأَنَّ مَجَارِیَ الْأُمُورِ وَ الْأَحْکَامِ عَلَی أَیْدِی الْعُلَمَاءِ بِاللَّهِ الْأُمَنَاءِ عَلَی حَلَالِهِ وَ حَرَامِهِ فَأَنْتُمُ الْمَسْلُوبُونَ تِلْکَ الْمَنْزِلَهَ وَ مَا سُلِبْتُمْ ذَلِکَ إِلَّا بِتَفَرُّقِکُمْ عَنِ الْحَقِّ» (۱)

و شما که مشهور به علم هستید مصیبت شما از همه مردم بالاتر است زیرا آن منازل و منصبی که برای علماء قرار داده شد از شما گرفته شد کاش می فهمیدید. برای اینکه جایگاه علما این است که مجاری امور و احکام بدست علما است و شما با این روشی که دارید این مقام از شما سلب شده و این منزلت از شما سلب نشده مگر برای اینکه از حق کنار رفتید و اختلاف پیدا کردید و وظیفه اصلی خودتان را اعمال نکردید.

ملاحظه می فرمایید این ذیل روایت را هرگز نمی توان به امامان معصوم نسبت داد.

صدر روایت خطاب به جمع علما است و ذیل روایت هم خطاب به جمع علما است و عیب بر آنها می گیرد که چنین جایگاهی دارید و چون عمل نمی کنید از شما آن منصب سلب شده است. امام حسین(ع) از امام علی(ع) نقل می کند و امکان ندارد با این متن خطاب به ائمه باشد.

به هر حال توجیه آقای منتظری بالاترین احترام به این دو بزرگوار است که بگوییم فقط این عبارت را دیدند و بقیه روایت را ندیدند.

۱- تحف العقول، ابن شعبه حرانی، ص۲۳۷ متن، جامعه مدرسین

بنابراین از این عبارت با صدر و ذیل نمی توان ائمه را استفاده نمود و این ایراد به روایت وارد نیست و ظهور روایت این است که خطاب به علما است و کلی است و به نحو انشاء نیز می باشد.

مرحوم امام در ادامه می فرماید «نعم» بله یک احتمال دارد که مراد از علماء به لحاظ نگاه به جمله «مجاری الامور بید العلماء بالله الامناء علی الحلال و الحرام» اینجا اعم باشد یعنی هم ائمه و هم علما را شامل شود؛ منتهی ائمه در راس هستند و اختیار کامل در دست آنان است و علمای دیگر در یک حدی اختیار دار هستند «بل لایبعد دعوی ظهور الروایه صدرا و ذیلا فی غیر الائمه» لکن بعید نیست گفته شود که اگر صدر و ذیل روایت ملاحظه شود این روایت در غیر ائمه ظهور دارد.

امام خمینی در ادامه می فرمایند: «و توهم ان العالم بالله له مقام فوق مقام الفقهاء فاسد لان المراد بالعالم بالله لیس معنی فلسفیا عرفانیا»

توجیه دیگری هم دارند و می فرمایند این دو بزرگوار که افراد عظیمی هستند این احتمالی که دادند برای این عبارت است که در روایت آمده است «العلماء بالله» و توهم کرده اند که عالم بالله مقامی دارد که شامل فقها نمی شود بلکه فوق مقام فقهاء است لذا گفتند مراد باید ائمه باشد این توهم فاسد است زیرا مراد معنی فلسفی و عرفانی آن نیست که بگوییم عالم بالله یعنی کسی که فانی فی الله است.

دلیل مراد نبودن ائمه:

دلیل این است که در اول جمله ای که در روایت مطرح شده آیه شریفه (لَوْ لا يَنْهاهُمُ الرَّبَّانِيُّونَ وَ الْأَحْبارُ عَنْ قَوْلِهِمُ الْإِثْمَ) (۱) است و بدیهی است مراد از «ربانیون» یعنی عالم بالله و همان علماء یهود است چون ربانی یعنی عالم به ربّ و عالم بالله پس اینجا هم مراد علماء هستند. و از این روایت به طور خیلی روشن استفاده می شود که ولایت و زعامت امور به دست علماء است.

۱- سوره مائده، آیه ۶۳.

ولایت فقیه (ادله ولایت فقیه) ۹۵/۱۰/۱۵

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: ولایت فقیه (ادله ولایت فقیه)

تذکر اخلاقی: ذکر خیر مرحوم آیه الله شرعی؛

بحث اخلاقی: سبک زندگی اسلامی: مذمت سخن چینی؛

بحث فقهی: شبهه وارده بر روایت «مجاری الامور علی ایدی العلماء» و پاسخ آن:

خداوند رحمت کند مرحوم آقای شرعی را که جدا یک فرد مخلص و پر تلاش بود از اعضای جامعه مدرسین و تلاش داشت برای شرکت افراد و اعضاء در جلسات جامعه و اگر تاخیر یا غیبت داشتند دنبال می کرد در جلسات جدی بودند که بحثها به تکامل برسد حتی گاهی بحثی مطرح می شد و بررسی ها ادامه پیدا می کرد و در آخر وقت برخی از جهت گذشتن وقت جلسه پیشنهاد تعطیل و احاله به جلسه بعد می دادند در حالیکه اگر کمی صبر می کردند رأی می شد و بحث به نتیجه می رسید وقتی تذکر برای ادامه جلسه کارگر نمی افتاد ایشان بلند می شد درب اتاق را قفل می کرد و می گفت خسته شدید قبول اما تا رأی گیری انجام نشود و مصوبه نشود کسی حق ندارد از جلسه خارج شود.

بعد از دستگیری حضرت امام که اطلاعیه ای صادر شد برای اثبات مرجعیت امام که سخت گیری نکنند ایشان برای صدور این اطلاعیه خیلی تلاش کرد. و نیز جلساتی که خدمت امام می رفتند و خدمت مقام معظم رهبری می رفتند فردی انقلابی به تمام معنی و با خلوص بود و در حمایت از امام خمینی و نیز در حمایت از مقام معظم رهبری بسیار کوشا بود. و در تاسیس جامعه الزهراءسلام الله علیها در قم به امر امام نقش بالایی داشت به گونه ای که یکی از آقایان می گفت در ساختن ساختمان جامعه الزهراء ایشان آجر به آجر در پیشرفت کار ساختمان دنبال می کرد و بعد هم وقتی در شورای عالی مطرح شد که علاوه بر قم در کل کشور حوزه های علمیه خواهران تأسیس شود و طرحش به تصویب رسید هم برای تعیین مدیر حوزه های علمیه خواهران کل کشور ایشان را در نظر گرفتیم و ایشان بعد از اینکه آمد در جلسه شورای عالی و به ایشان گفته شد شما با توجه به سابقه کار در جامعه الزهراء مناسب است کار تأسیس حوزه خواهران سراسری را ساماندهی کنید با کمال افتخار قبول کردند و استقبال کردند و شروع کرد در سطح شهرستان های مختلف حوزه های علمیه خواهران تأسیس شد و بعد از ایشان آقای جمشیدی ادامه دادند که الان حدود ۴۵۰ مدرسه در سطح کشور دارند.

ص: ۲۶۳

یک دوره نماینده مردم قم در مجلس شورای اسلامی بودند و در بین نمایندگان دیگر برای رسیدگی به کارهای قم تلاش ایشان بیشتر بود. بنا بود به پاس خدمات شایان به مردم قم و شناختی که مردم قم از ایشان داشتند تشیع جنازه در قم بشود و در حرم دفن شود ولی ظاهرا دفتر مقام معظم رهبری تماس گرفتند به آقای رئیسی که در مشهد جایی برایشان در نظر گرفته شود

و بنا شـد در دارالزهد دفن شود و اینجا هم ۵شنبه در مسـجد اعظم مجلس ترحیمی برگزار است و فرزند ایشان از طلاب حوزه علمیه بود که در جبهه ها به شهادت رسید و ابوالشهید هم هستند.

بحث اخلاقی: سخن چینی:

در ادامه بحث اخلاقی که داشتیم حدیث صحیحه عبدالله بن سنان خوانده شده

۱- «عَنْ أَبِی عَبْدِاللَّهِ(ع) قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ(ص) أَ لَا أُنَبِّئُکُمْ بِشِرَارِکُمْ قَالُوا بَلَی یَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ الْمَشَّاءُونَ بِالنَّمِیمَهِ الْمُفَرِّقُونَ بَیْنَ الْأَحِبَّهِ الْبَاغُونَ لِلْبُرَآءِ الْمَعَایِبَ.» (۱)

پیامبر فرمود آیا به شما خبر دهم که شرورهای شما کدامند گفتند بفرمایید پیامبر فرمود:

۱) کسـانی که زیاد رفت و آمـد می کننـد برای سـخن چینی ممکن است کسـی در جایی در مورد شخصـی حرفی زده است و ممکن است عیب جویی هم نباشـد امـا نمی خواست جـایی و یـا نزد آن طرف نقـل شود. و این فردی که شـنید می رود به آن شخص می رسانـد که فلانـی چنین گفته است. و ممکن است این سـخن چینی بین دو گروه باشـد مثلا یک حرف را از اصول گرایـان می برد نزد اصـلاح طلبـان نقـل می کنـد و یا از اصـلاح طلب مطلبی می شـنود و برای اصول گرایان نقل می کنـد این نمیمه است و این عمل از گناهان کبیره است.

۱- الکافی، کلینی، ج۲، ص۳۶۹، ح۱، اسلامیه.

۲) کسانی که بین دوستان تفرقه می اندازند از یک شخص طوری مطلبی نقل می کند که باعث می شود که دوستش احساس کند آن دوستش نیست به او بد کرده است در نتیجه کینه اش را در دل می گیرد و همین زمینه ساز دشمنی می شود.

۳) کسانی که برای کسانی که آلودگی و گناهی ندارد عیب تراشی می کند و گناهی ساختگی برای او مطرح می کند که در این صورت اگر آن عیب تراشیده در او نبود تهمت و اگر بود غیبت است یعنی علاوه بر اینکه سخن چینی کرده است، تهمت و یا غیبت هم هست.

۲- عین همین روایت را امام صادق(ع) از امیرالمؤمنین(ع) نقل می کند و تعابیر هم همین است «عَنْ أَبِی عَبْدِاللَّهِ علیه السلام قَالَ قَالَ أَمِیرُالْمُؤْمِنِینَ علیه السلام شِرَارُکُمُ الْمَشَّاءُونَ بِالنَّمِیمَهِ الْمُفَرِّقُونَ بَیْنَ الْأَحِبَّهِ الْمُبْتَغُونَ لِلْبُرَآءِ الْمَعَایِبَ.» (۱)

در این روایت تقریبا همان سه دسته مطرح است چنانچه فرمود امیرالمؤمنین(ع) فرموده است شرورهای شما مردم ۱)سخن چین ها ۲) تفرقه ایجاد کننده بین دوستان ۳) ستم کاران و عیب تراشان برای افراد بی گناه و بی عیب هستند.

۳- «فِی مَنَاهِی النَّبِیِّ(ص) أَنَّهُ نَهَی عَنِ النَّمِیمَهِ وَ الِاسْتِمَاعِ إِلَیْهَا وَ قَالَ لَا یَدْخُلُ الْجَنَّهَ قَتَّاتٌ یَعْنِی نَمَّاماً وَ قَالَ(ص) یَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ حَرَّمْتُ الْجَنَّهَ عَلَی الْمَنَّانِ وَ الْبَخِیلِ وَ الْقَتَّاتِ وَ هُوَ النَّمَّامُ» (۲)

مرحوم علامه مجلسی می گوید در مجموعه نهی های پیامبر آمده است که رسول الله(ص) از سخن چینی و گوش دادن به سخن چینی نهی کرده است و فرمود قتّات یعنی نمّام وارد بهشت نمی شود و فرمود خدای تعالی می فرماید من بهشت را بر منّان و بخیل و قتّات که همان نمّام است حرام کرده ام.

۱- الکافی، کلینی، ج۲، ص۳۶۹، ح۳، اسلامیه.

۲- بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۷۵، ص۲۶۴، بیروت.

کسی که سخن چین است داخل بهشت نمی شود.

آثار و مفاسد نمّامی: در ایجاد فساد نمّامی در جامعه مرحوم مجلسی آورده است که دو نمونه را نقل می کند.

مورد اول: «أَنَّ مُوسَی(ع) اسْتَسْقَی لِبَنِی إِسْرَائِیلَ حِینَ أَصَابَهُمْ قَحْطٌ فَأَوْحَی اللَّهُ تَعَالَی إِلَیْهِ أَنِّی لَا أَسْتَجِیبُ لَکَ وَ لَا لِمَنْ مَعَکَ وَ فِیکُمْ نَمَّامٌ قَدْ أَصَرَّ عَلَی النَّمِیمَةِ فَقَالَ مُوسَی(ع) یَا رَبِّ مَنْ هُوَ حَتَّی نُخْرِجَهُ مِنْ بَیْنِنَا فَقَالَ یَا مُوسَی أَنْهَاکُمْ عَنِ النَّمِیمَةِ وَ أَکُونُ نَمَّاماً فَتَابُوا بِأَجْمَعِهِمْ فَسُقُوا.» (۱)

در زمان حضرت موسی(ع) قحطی شد و مجبور شدند بروند برای دعای باران و از خداوند طلب باران کنند. حضرت موسی(ع) دستور دادند مردم روزه بگیرند و بروند برای استسقاء همگان به همراه موسی رفتند و دعا کردند خداوند وحی فرمود یا موسی مادامی که نمام در بین شماست و اصرار بر گناهش دارد دعای تو و همراهانت را استجابت نمی کنم موسی(ع) عرضه داشت این چه کسی است تا او را بیرون کنیم خداوند فرمود من شما را از نمّامی منع می کنم حال بیایم خود نمّامی بکنم؟ خود موسی راه افتاد در بین جمعیت و فریاد می زد وحی رسیده است که یک نمّام در بین شما هست و او یا باید خارج شود و یا توبه کند وگرنه دعایتان مستجاب نمی شود و حضرت موسی(ع) همچنان فریاد می زد ای نمّام یا برو بیرون یا توبه کن و در این حال همگان از جمله آن نمّام توبه کردند و باران بارید.

مرحوم مجلسی (۲) از کتاب رساله الغیبه (۳) تألیف مرحوم شهید نقل می کند که در آن رساله آمده است چند گناه است که از نظر بزرگی گناه ملحق به غیبت است یکی نمّامی است و اگر در این نقل قولی که می کند نقص و عیبی مطرح کند علاوه بر نمامی غیبت هم کرده است و این جمع بین دو گناه می شود درحالیکه خود نمامی ملحق به غیبت است.

۱- بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۷۵، ص۲۶۸، بیروت.

۲- بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۷۵، ص۲۶۸، ذیل ح۱۹، بیروت.

۳- رسائل، شهید ثانی، ص۳۰۳، بصیرتی.

مرحوم مجلسی در ادامه نقل از مرحوم شهید می فرماید اگر کسی در مورد دیگران برای شما نقل قول کرد شما در برابر این شخص ناقل شش وظیفه داری (۱) :

۱. او را تصدیق نکن و حرف نمّام را قبول نکن و هیچ ترتیب اثری به این کلام نده زیرا این شخص فاسق است و فاسق قولش مورد قبول نیست. چون قرآن دستور داده است قول فاسق را قبول نکن.

۲. نهی از منکر کن و او را از این کار بازدار و به او بگو کار شما نمّامی و زشت است. چنانچه در روایت داریم کسی نزد امیرالمومنین(ع) حرفی نقل کرد که حضرت عصبانی شدند.

۳. وقتی حرفی را گفت شما به دل نگیر و نسبت به آن شخصی که در موردش حرف زده شد مظنه سوء پیدا نکن چنانچه قرآن هم نهی کرده است و فرمود (اجْتَنِبُوا کَثیراً مِنَ الظَّنِّ) از بسیاری از گمان ها پرهیز کنید.

۴. نسبت به آن شخص نمّام بدبین باش (یعنی در این مورد باورش نکن) و او را مبغوض ذهنت قرار بده زیرا چنین شخصی مبغوض خداوند است و شما هم برای خدا او را مورد غضب خودت قرار ده.

۵. این کلامی که نقل کرد شما را وادار به تجسس و تحقیق نکند که پیگیر شوید آیا این حرفی که نقل شده است راست یا دروغ است. زیرا در قران هم تجسس منع شده است.

۶. شما این کلامی که این نمام نقل کرده را در جای دیگر نقل نکنید و اگر این کار را کردید خودتان هم دچار نمّامی شدید.

ص: ۲۶۷

۱- بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۷۵، ص۲۶۹، بیروت.

مورد دوم: مرحوم مجلسی (۱) نقل می کند شخصی قصد خرید عبدی داشت از فروشنده پرسید که آیا این برده عیبی هم دارد؟ فروشنده گفت این خیلی کار بلد است فقط یک عیب دارد این است که گاهی اوقات نمّامی می کند. مشتری گفت این یک مورد اشکال ندارد و او را خرید مدتی کار کرد و آشنا به وضع خانه که شد رفت نزد خانم خانه و گفت این آقا تو را دوست ندارد و من خبر دارم قصد تجدید فراش دارد خانم گفت چه کنم گفت بیا این تیغ را بردار و مخفیانه وقتی خواب است چند تار موی سرش را قطع کن و به من بده من سِحر بلدم او را سِحر می کنم تا عزیزترین فرد نزد او باشی. و از آن طرف نزد شوهر هم رفت و گفت این زن با یک جوانی آشنا شده و رفیق دارد و با آن جوان تبانی کرده که تو را بکشد اگر می خواهی ببینی امشب بیدار بمان و خودت را به خواب بزن تا قضیه را متوجه شوی. شب که شد دید بله زن با تیغ آمده بالای سرش شوهر یقین کرد که زن می خواهد او را بکشد لذا بلند شد زد زن را کشت و اولیاء زن هم با خبر شدند آمدند مرد را کشتند هم زن و هم شوهر کشته شدند و نزاعی بین دو طایفه ایجاد شد.

ملاحظه می فرمایید بزرگی گناه نمّامی این همه آثار و عواقب زشت دارد.

بحث فقهی: شبهه وارده بر روایت «مجاری الامور علی ایدی العلماء» و پاسخ آن:

بحث در روایت تحف العقول (۲) بود مرحوم امام (۳) فرمودند سند روایت ضعیف است ولی به عنوان مؤید آوردند. ولی ما گفتیم انصاف این است که از دلایل قطعی می تواند باشد نه اینکه مؤید باشد. قبلا نقل کردیم که صاحب وسائل (۴) در خاتمه چهارم درباره این کتاب و مؤلف تحف العقول تعبیر «الشیخ الصدوق» دارد. و در تراجمی که برای علما می نویسند در ریاض العلما و روضات الجنات نسبت به ایشان می فرمایند «إنه عالم فاضل فقیه محدث جلیل و توفی فی سنه ۳۸۱ ه- .ق.» حرانی فقیه، عالم و فاضل محدث بلند مرتبه ای است که معاصر با شیخ صدوق بوده و در سنه ۳۸۱ متوفی شده. و روایاتی که در این کتاب است مرسله است ولی این ارسال را خود مولف انجام داده بلکه روایات سند داشته و صحیح السند بوده و در ابتدای کتاب می فرماید (۵) «و أسقطت الأسانید تخفيفا و إيجازا و إن كان أكثره لي سماعا ... فتأملوا معاشر شيعه المؤمنين ما قالته أئمتكم عليهم السلام و ندبوا إليه و حضوا عليه ... خذوا ما ورد إليكم عمن فرض الله طاعته عليكم و تلقوا ما نقله الثقات عن السادات» برای اینکه کتاب سبک شود اسناد آن را حذف نموده حتی بعضی را از خود راویان شنیدم و می گوید ای شیعیان این کلمات را اخذ کنید که از ائمه شما رسیده و کلمات کسانی است که واجب الاطاعه هستند و تلقی به قبول کنید روایاتی که ثقات از ائمه نقل می کنند.

۱- بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۷۵، ص ۲۷۰، بیروت.

۲- تحف العقول، ابن شعبه حرانی، ص۲۳۷ متن، جامعه مدرسین.

۳- کتاب البیع، امام خمینی، ج۲، ص۶۵۱، نشر آثار.

۴- وسائل الشیعه، حر عاملی، ج ۳۰، ص۱۵۶، خاتمه الکتاب، الفوائد، الفائده الرابعه، الرقم۳۷، آل البیت.

۵- تحف العقول، ابن شعبه حرانی، ص۳ متن، جامعه مدرسین.

این خود شهادتی است از چنین عالمی که این راویان ثقه هستند و اگر مثل این بزرگوار شهادت بدهد مورد قبول است.

دلالت روایت بر مقصود هم کامل است لذا می توان گفت جمله «أنَّ مَجَارِیَ الْأُمُورِ وَ الْأَحْکَامِ عَلَی أَیْدِی الْعُلَمَاءِ بِاللَّهِ الْأُمَنَاءِ عَلَی حَلَالِهِ وَ حَرَامِهِ» (۱) نظیر عبارتی است که پیامبر(ص) درباره امیرالمومنین(ع) فرمودند «من کنت مولاه فهذا علی مولاه» (۲) پس نباید این روایت را دست کم گرفت و نباید بگوییم مرسله است بلکه مسند است که خود حرانی اسنادش را حذف کرد.

نتیجه: روایت تحف العقول یکی از روایاتی است که دلیل متقن و محکمی بر ولایت فقیه است.

روایت دیگری هست انشاءاله برای فردا.

ولایت فقیه (ادله ولایت فقیه) ۹۵/۱۰/۱۸

Your browser does not support the audio tag.

موضوع: ولایت فقیه (ادله ولایت فقیه)

تذکر اخلاقی: گرامیداشت ولادت امام حسن عسگری(ع):

امروز عید سعید و میمون و مبارک و فرخنده ولادت حضرت ابامحمدالحسن علی بن الرضا امام حسن عسکری علیه آلاف التحیه والثناء والد معظم و عالی مقام حضرت حجّت بقیه الله فی الارضین ارواحنا لتراب مقدمه الفداء است و ما این روز شریف را خدمت آن حضرت تبریک عرض می کنیم و امیدواریم به برکت این روز مبارک که روز شادی امام زمان(عج) است خداوند هر چه زودتر چشمان ما را به نور جمال آن حضرت روشن فرماید و باعث شادی تمام مسلمینی که امروز در غم و غصه از کشت و کشتار هستند باشد انشاءالله.

بحث فقهی: بررسی روایات داله بر اثبات ولایت فقیه- حصون الاسلام:

یکی از روایاتی که به آن استدلال شده که هم امام استدلال می کند هم اعاظم دیگر بعنوان دلیل برای اثبات ولایت فقیه ذکر کرده اند. روایت علی بن ابی حمزه بطائنی است مرحوم کلینی در کافی آورده است «عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ عَلِیِّ بْنِ أَبِی حَمْزَهَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ مُوسَی بْنَ جَعْفَرٍ(ع) یَقُولُ إِذَا مَاتَ الْمُؤْمِنُ بَکَتْ عَلَیْهِ الْمَلَائِکَهُ وَ بِقَاعُ الْأَرْضِ الَّتِی کَانَ یَعْبُدُ اللَّهَ عَلَیْهَا وَ أَبْوَابُ السَّمَاءِ الَّتِی کَانَ یُصْعَدُ فِیهَا بِأَعْمَالِهِ وَ ثُلِمَ فِی الْإِسْلَامِ ثُلْمَهٌ لَا یَسُدُّهَا شَیْ ءٌ لِأَنَّ الْمُؤْمِنِینَ الْفُقَهَاءَ حُصُونُ الْإِسْلَامِ کَحِصْنِ سُورِ الْمَدِینَهِ لَهَا.» (۳)

ص: ۲۶۹

۱- تحف العقول، ابن شعبه حرانی، ص۲۳۷ متن، جامعه مدرسین

۲- الکافی، کلینی، ج۱، ص۲۸۷، اسلامیه.

۳- الکافی، کلینی، ج۱، ص۳۸، کتاب فضل العلم، باب فقد العلما، ح۳، اسلامیه

در روایت چهار مطلب و یک علت در رابطه با مرگ مؤمن بیان شده است. ابوحمزه بطائنی گفت از حضرت امام موسی بن جعفر(ع) شنیدم که می گفت؛ اگر

۱- مومنی از دنیا برود ملائکه برای او گریه می کنند.

۲- و نیز در مرگ او قطعاتی از زمین که این مومن در آن عبادت کرده است گریه می کنند.

۳- و نیز آن ابواب آسمان که ملائکه اعمال شب و روز او را از آن بابها بالا می بردند بر او گریه می کنند.

۴- ثلمه ای در اسلام پیدا می شود که هیچ چیز نمی تواند آن را پر نماید.

دلیل نکات:

دلیل این چهار نکته این است؛ مؤمنینی که فقیه هستند حصن اسلام هستند مانند دیواری که دور شهرها می کشیدند و شهر را از هر شر دشمن محفوظ نگه می دارد. یعنی مؤمنین فقهاء در برابر هجوم دشمنانی که بخواهد به دین و جان و مال و ناموس مردم تعرض کنند مقابله می کنند و مردم را از خطرات حفظ می کنند چنانچه حضرت امام فرمودند و دیگران هم ذکر کردند.

هرچند صدر روایت «مات المؤمن» دارد اما ظاهرا باید اینجا حذفی داشته باشد یعنی در اصل «مؤمن الفقیه» بوده است یعنی هر مؤمنی که از دنیا برود این مطالب پیش نمی آید چون قرائن داریم که نشان می دهد صدر روایت «اذا مات المؤمن الفقیه» بوده است.

قرینه اول:

همین که امام می فرماید «بکاء ملائکه» قرینه است که مؤمن فقیه مراد است زیرا ملائکه برای هر مؤمنی گریه نمی کنند بلکه باید فقیه باشد در غیر این صورت اگر بنا باشد ملائکه برای مرگ هر مؤمنی گریه کنند باید همواره شب و روز در حال گریه باشند چون هر دم یک مؤمن در زمین می میرد.

قرینه دوم:

بقاع الارض برای هر مؤمنی که در آن زمین عبادت می کرد و از دنیا رفت گریه می کنند. بدیهی است هر مؤمنی عبادت دارد ولی مؤمنی که هر رکعت عبادت آن برابر هزار رکعت مؤمن معمولی است یعنی عالم فقیه است که بقاء ارض به خاطر مرگ او گریه می کنند.

قرینه سوم:

ابواب السماء بر مرگ هر مؤمنی گریه نمی کنند بلکه بر مرگ مؤمن فقیه است که ابواب سماء گریه می کنند.

قرینه چهارم:

از همه مهم تر قرینه چهارم است فرمود ثلمه ای در اسلام وارد می شود که با هیچ چیزی قابل پر شدن نیست. تناسب حکم و موضوع اقتضاء می کند یعنی موضوع مرگ مؤمن آیا تناسب دارد که بگوئیم برای مرگ هر مؤمن ملائکه و بقاء ارض گریه می کنند و چنانکه ثلمه ای به وجود می آید؟ یا این مرگ مؤمن فقیه است که چنین آثاری دارد؟ پس اگر با مرگ هر مؤمنی رخنه ای ایجاد شود مناسب نیست و از باب تناسب حکم و موضوع باید مؤمن فقیه باشد. تا اینجا قرائن موجوده است.

قرینه پنجم: تعلیل:

در ذیل همین روایت امام تعلیل می آورند و می فرمایند «لأن المؤمنین الفقهاء حصون الاسلام» مؤمنین فقیه را حصن می داند پس معلوم می شود که از اول هم مؤمن فقیه مراد بوده است. و همین تعلیل قرینه است در تعلیلی که امام می آورد فرمود هر مؤمنی نمی تواند حصن باشد و مؤمن فقیه است که حصن است مانند حصن شهرها و بدیهی است که هر مؤمنی حصن اسلام نیست بلکه مؤمن فقیه حصن اسلام است.

قرینه ششم:

علاوه بر همه اینها یک روایت دیگری نقل شده که مرحوم کلینی در کافی (۱) در همین باب آورده است عن «عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ عَنْ أَبِي عَبْدِاللَّهِ علیه السلام قَالَ: إِذَا مَاتَ الْمُؤْمِنُ الْفَقِيهُ ثُلِمَ فِي الْإِسْلَامِ ثُلْمَةٌ لَا يَسُدُّهَا شَيْ ءٌ.» در سند روایت گرچه عن بعض اصحابه آمده است ولی مُرسِل ابن ابی عمیر است بنابراین در حکم مسند است. در این روایت قید مؤمن الفقیه آمده است. امام صادق(ع) فرمود اگر مؤمن فقیه از دنیا برود ثلمه ای در اسلام پیدا می شود که با هیچ چیز قابل جبران نیست. اینکه در این روایت مؤمن الفقیه آمده است نشان می دهد در روایت قبلی هم مؤمن الفقیه مراد است چون موضوع هر دو روایت به وجود آمدن ثلمه در اسلام است.

۱- الکافی، کلینی، ج۱، ص۳۸، کتاب فضل العلم، باب فقد العلما، ح۲، اسلامیه.

قرینه هفتم:

علاوه بر این که برداشت ما از این قرائن این است که این قید در عبارت روایت بوده و حذف شده است؛ می گوییم مرحوم کلینی با آن تخصصی که دارد این روایات را در بابی جمع کرده و عنوان باب را «فقد العلما» (۱) گذاشته است نه باب فقد المؤمن.

نتیجه:

بنابراین حاصل این قرائن این است که اعتماد پیدا کنیم که لفظ «فقیه» در صدر روایت بوده و با این عنوان تمسک به روایت می کنیم لذا ما می گوییم با این قرائن قطع حاصل می شود کلمه «فقیه» در صدر روایت بود.

بررسی یک شبهه:

ممکن است گفته شود گرچه در نقل کلینی در کافی قرینه داریم که لفظ فقیه بوده و حذف شده است اما همین روایت در فروع کافی توسط کلینی نقل شده و هیچ قرینه ای هم بر حذف لفظ فقیه در آن نداریم.

پاسخ شبهه:

می گوییم البته اینکه می بینیم مرحوم کلینی این روایت را در فروع کافی در خاتمه بحث جنائز بدون لفظ «فقیه» آورده ممکن است لفظ «فقیه» در اصل بوده و راوی اشتباها حذف کرده است پس امر دائر است بین اینکه بوده و حذف شده و یا اصلا نبوده. اینکه بگوییم بوده و حذف شده اولی است.

خلاصه:

دوران به اینگونه است که دوران امر است بین اینکه کلمه فقیه در اصل بود و راوی حذف کرده است و یا از اصل کلمه فقیه در لسان امام نبوده است.

بررسی دوران نبودن لفظ «فقیه» در روایت و یا حذف آن از روایت در لسان راوی:

۱- الکافی، کلینی، ج۱، ص۳۸، کتاب فضل العلم، باب فقد العلما، اسلامیه.

یـادم هست همان اوائل که در درس مرحوم آقای بروجردی در مسـجد بالاسـر (آن زمان هنوز مسـجد اعظم ساخته نشـده بود) شرکـت می کردیم در مـورد آب کرّ که روایـتی داشـتیم می گفت که آب اگر سه وجب در سه وجب در سه وجب باشـد کر است که در جمع ۲۷ وجب باشـد و روایت دیگر بود که مقـدار آن را سه وجب و نیم می دانست و در جمع حـدود ۴۳ وجب می شـد و امر دائر بیـن این دو بـود؛ مرحـوم آقـای بروجردی روایت سه وجب و نیم را صـحیح می دانست و می فرمـود اذا دار الامر بین الزیـاده و النقصان اینجا عقلا نمی پذیرنـد که این آقا از روی اشـتباه یک چیزی اضافه کرد بلکه اگر بگوییم اشـتباها حذف کرده باشد قابل قبول است.

بنابراین ترجیـح با حـذف است و قیـد «الفقیه» در عبارت بوده و حـذف شد. علاوه بر این اصل عدم زیاده است. یعنی در کلام امـام بوده و راوی فراموش کرد بیـاورد و این راوی اضـافه نکرده است علاوه بر همه اینها در ذیل روایت که تعلیل کرده اسـت قیـد «الفقیه» آمـده است ظاهر این است که در صـدر هم کلمه «الفقیه» بوده است تا برای آن تعلیل بیاورند و این همان تناسـب حکم و موضوع است که از پیش بیان کردیم.

سند روایت:

روایت را خواندیم هیچکدام شبهه ای ندارند الا نفر آخر یعنی علی بن ابی حمزه بطائنی حرف در او زیاد است.

یکی اینکه از واقفیه است و از ارکان واقفیه هم هست در روایتی آمـده است «عن یونس بن عبد الرحمن، قال: مات أبو الحسـن علیه السّـلام و لیس من قوامه أحـد الا و عنده المال الکثیر، و کان ذلک سـبب وقفهم و جهودهم موته، و کان عند زیاد القندی سبعون الف دینار و کان عنـد علی بن أبی حمزه ثلاثون ألف دینار قال فلما رأیت ... دعوت الناس الیه فبعثنا الیّ و قالا ما تدعوا ان کنت ترید المال فنحن نغنیک فضمنا لی عشره آلاف درهم فقلت لهما اما روینا اذا ظهر البدع فعلی العالم ان یظهر علمه... ثم اظهر الی العداوه.» (۱) یونس بن عبـدالرحمن گوید وقتی امام موسـی کاظم(ع) در زندان شـهید شدند پول کلانی نزد وکلای امام باقی مانـده بود که این باعث وقف آنها شـد و ادعا کردنـد که امام شـهید نشـد و ما هنوز نماینـده همان امام قبلی هستیم و امام معرفی شـده بعدی (امام رضا(ع)) را نمی پذیریم و نزد زیاد قندی هفتاد هزار دینار از مال امام بود و نزد علی بن ابی حمزه سی هزار دینـار بـود. یـونس بـن عبـدالرحمن گویـد و من وقـتی حق برایم روشن شـد رفتم بین مردم و دعـوت کردم که امـام رضا(ع) امام بعـدی است در آن ایام دو نفر از آن نماینـدگان یعنی زیاد قنـدی و علی بن ابی حمزه نزد من آمدند و پیام دادند که چرا به امـام رضـا مردم را دعوت می کنی اگر نیازت مال است ما تو را بی نیاز می کنیم و حاضـر شدنـد ده هزار دینار حق السـکوت به من بدهنـد من گفتم آیا از امام صادق(ع) نقل نکردیم که اگر بدعتی ظاهر شد عالم باید آن را ظاهر کند و نهایتا دشمن من شدند و این جهت وقفشان بود.

۱- رجال الکشی، کشی، ج۲، ص۴۰۵، دانشگاه مشهد.

یک نقل از حضرت امام رضا(ع): از حضرت امام هشتم(ع) نقل می کنند که وقتی فرمود این علی بن ابی حمزه از دنیا رفت نکیرین آمدند و ائمه را از او سوال کردند یکی یکی گفت تا به من رسید و نتوانست بگوید و ضربه ای به سر او زدند که قبر او پر از آتش شد. (۱)

بنابراین این فرد چنین آدمی است منتهی در قبل از واقفیه شدن از اصحاب امام صادق(ع) و امام موسی(ع) است و کتاب های فراوانی نوشته است لذا علمای کثیری هم به روایاتش عمل می کنند.

ادامه بحث در مورد علی بن ابی حمزه بطائنی برای فردا انشاءاله.

ولایت فقیه (ادله ولایت فقیه) ۹۵/۱۰/۱۹

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: ولایت فقیه (ادله ولایت فقیه)

ادامه بررسی روایت علی بن ابی حمزه بطائنی:

در مورد روایت علی بن ابی حمزه از امام موسی کاظم(ع)، گفتیم،

گرچه در عبارت متن آمده است «إِذَا مَاتَ الْمُؤْمِنُ بَکَتْ عَلَیْهِ الْمَلَائِکَةُ وَ بِقَاعُ الْأَرْضِ الَّتِی کَانَ یَعْبُدُ اللَّهَ عَلَیْهَا وَ أَبْوَابُ السَّمَاءِ الَّتِی کَانَ یُصْعَدُ فِیهَا بِأَعْمَالِهِ وَ ثُلِمَ فِی الْإِسْلَامِ ثُلْمَةٌ لَا یَسُدُّهَا شَیْ ءٌ لِأَنَّ الْمُؤْمِنِینَ الْفُقَهَاءَ حُصُونُ الْإِسْلَامِ کَحِصْنِ سُورِ الْمَدِینَهِ لَهَا.» (۲) ولی ظاهر این است که لفظ «فقیه» حذف شده باشد و با قرائنی که گفته شد گفتیم تناسب حکم و موضوع اقتضاء می کند که در اصل «اذا مات المؤمن الفقیه» بود.

در تعلیلی که امام می آورد می فرماید: «لان المؤمنین الفقهاء حصون الاسلام» دلیل گریه کردن زمین و بقاع ارض و ملائکه آسمان ها در مرگ مؤمن و پیدایش ثلمه در اسلام، این است که مؤمنین فقهاء حصون اسلام هستند. و این نشان می دهد در صدر روایت کلمه «الفقیه» بوده است که امام در تعلیل کلمه «الفقیه» را آورده است.

ص: ۲۷۴

۱- رجال الکشی، کشی، ج۲، ص۴۰۴، دانشگاه مشهد

۲- الکافی، کلینی، ج۱، ص۳۸، کتاب فضل العلم، باب فقد العلما، ح۳، اسلامیه.

در ادامه به روایت دیگری از حضرت امام صادق(ع) اشاره کردیم که در آن در صدر آمده بود «اذا مات المؤمن» و با توجه به قرینه های موجود بر وجود کلمه «الفقیه» در صدر روایت قبلی از همان قرائن در این روایت نیز بر وجود کلمه «الفقیه» استفاده می کنیم البته دیروز تمام روایت را نخواندیم و اکنون قرائت می کنیم

«سَهْلُ بْنُ زِيَادٍ وَ عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ جَمِيعاً عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ رِئَابٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ الْأَوَّلَ(ع) يَقُولُ إِذَا مَاتَ الْمُؤْمِنُ بَكَتْ عَلَيْهِ الْمَلَائِكَةُ وَ بِقَاعُ الْأَرْضِ الَّتِي كَانَ يَعْبُدُ اللَّهَ عَلَيْهَا وَ أَبْوَابُ السَّمَاءِ الَّتِي كَانَ يُصْعَدُ أَعْمَالُهُ فِيهَا وَ ثُلِمَ ثُلْمَةٌ فِي الْإِسْلَامِ لَا يَسُدُّهَا شَيْ ءٌ لِأَنَّ الْمُؤْمِنِينَ حُصُونُ الْإِسْلَامِ كَحُصُونِ سُورِ الْمَدِينَهِ لَهَا.» (۱)

ملاحظه می فرمایید عین روایت قبلی است

و سند هر دو روایت می رسد به ابن محبوب منتهی یکی را از ابی حمزه نقل می کند و دیگری را از علی بن رئاب نقل می کند و هر دو را از امام موسی کاظم(ع) نقل می کند تقریبا می شود احتمال داد که یک روایت است و متن هر دو روایت هم یکی است منتهی گفتیم اینکه ابوحمزه نقل می کند در اول بحث لفظ «فقیه» ندارد و در تعلیل می فرماید مؤمنین فقها پس لفظ فقها را می خواهیم تا کلام ناقص نباشد اما در روایت دوم که در کافی نقل شد نه در صدر لفظ فقهاء دارد و نه در تعلیل.

در مورد صدر روایت کافی همان حرفی که در مورد روایت قبلی گفتیم اینجا نیز مطرح می کنیم چون همان قرائن در این روایت نیز وجود دارد و قرینه می شود که در صدر لفظ فقهاء بوده است ضمن اینکه امر دائر بین زیاده و نقصان است که گفتیم بین عقلا ترجیح با نقصان است پس می گوییم در اینجا هم لفظ فقهاء بوده است.

۱- کافی، شیخ کلینی، ج۳، ص۲۵۴، باب النوادر، ح۱۳، اسلامیه.

در ذیـل روایت علی بن ابی حمزه لفـظ «الفقهـاء» دارد امـا در روایت علی بن رئـاب لفـظ «الفقهـاء» نیامـده است. در این مورد گفتیم احتمال است که یک روایت باشـد در این صورت یا بایـد بگوییم ابوحمزه لفظ «الفقهاء» را زیاد کرده است و یا بگوییم علی بن رئـاب لفـظ «الفقهـاء» را کم کرده است اینجاست که دوران بین احتمال زیاده و نقصان می شود و گفتیم احتمال سـهو کردن و حذف اولی است از سهو کردن و اضافه در نتیجه روایت در صدر می شود «اذا مات المؤمن الفقیه» و در ذیل می شود «لان المؤمنین الفقهاء» و لذا می گوییم بعید نیست دو روایت یکی باشد.

بررسی سند روایت علی بن ابی حمزه در قبل از وقف:

در مورد علی بن ابوحمزه بطائنی قبل از واقفی شدن می گوییم در سند روایت تا ابن محبوب حرفی نیست فقط در علی بن ابی حمزه بطائنی بحث است مرحوم شـیخ در عـده می فرمایـد «رَوَی عن ابی الحسن الموسـی و عن ابی عبـداله ثم وقف و هو احد عمد الواقفیه و صنف کتبا منها کتاب الصلاه و کتاب الزکاه و کتاب التفسیر»

نماینـده دو امـام بوده و از آن دو بزرگوار روایت می کرد و سـپس واقفی شـد ضـمن اینکه از ارکـان واقفیه شـده بود و قبل از وقف کتاب هایی تالیف کرده از جمله کتاب الصلاه و الزکاه و تفسیر و غیر آن است

مرحوم شیخ طوسی در جای دیگر آورده است «ان الطائفه عملت بما رواه بنوفضال –الی ان قال– و علی بن ابی حمزه»

علمـای ما به روایاتی که بنوفضال و دیگران نقل کرده انـد و نیز به روایاتی که علی بن ابوحمزه بطائنی آورده است عمل کرده اند.

ص: ۲۷۶

از مرحوم محقق در معتبر (۱) در بحث نزح من البول نقل می شود «یعطی ان روایه علی بن ابی حمزه عن الصادق معتبره لوقوعها قبل الوقف»

روایتی که علی بن ابی حمزه از امام صادق(ع) نقل می کند معتبره است زیرا قبل از وقف نقل کرده است.

مرحوم علامه در منتهی (۲) می فرماید «العمل بروایته الی الاصحاب»

عمل به روایات ابی حمزه بطائنی را به اصحاب نسبت می دهد و می فرماید «و الظاهر انهم انما عملو بروایاته لعلمهم بأن اصله قد صنف فی زمان الصادق و هم ینقلون من اصله فلا یضر وقفه بعد ذلک و کلام النجاشی یشیر الی ذلک»

اصحاب به روایات علی بن ابی حمزه بطائنی عمل می کردند و ظاهر این است که دلیل عمل کردن به روایات ابی حمزه این است که علم داشتند که کتابش را قبل از وقف و در زمان امام صادق(ع) تالیف کرده است. در ادامه می فرماید کلام نجاشی (۳) به این مطلب اشاره دارد.

بررسی سند روایت ابوحمزه بطائنی بعد از وقف:

مرحوم شیخ وجه دیگری برای تأیید روایت علی بن ابی حمزه بعد از واقفی شدن می آورد «اذا کان الراوی من فرق الشیعه مثل الفطحیه، و الواقفه، و الناووسیه و غیرهم نظر فیما یرویه و إن کان ما رووه لیس هناک ما یخالفه، و لا یعرف من الطائفه العمل بخلافه، وجب أیضا العمل به إذا کان متحرجا فی روایته موثوقا فی أمانته، و إن کان مخطئا فی أصل الاعتقاد و لأجل ما ذکرنا عملت الطائفه باخبار الفطحیه و اخبار الواقفیه»

۱- المعتبر فی شرح المختصر، محقق حلی، ج۱، ص۶۸، موسسه سیدالشهداء(ع)

۲- منتهی المطلب، علامه حلی، ج۱، ص۸۶، مجمع البحوث الاسلامیه

۳- رجال النجاشی، نجاشی، ص۲۷۲، شماره ۷۱۴، علی بن حمزه بن الحسن، جامعه مدرسین

اگر راوی از فرقه های شیعه که محل حرفند باشد در روایت او دقت می کنیم اگر آن روایتی که آنان نقل کردند معارضی ندارد. و از آن هم اعراض نشده و مخالف آن فتوی داده نشده با این دو شرط باید به آن عمل شود به شرط اینکه اهل احتیاط باشد و انسانی باشد که اعتماد به او وجود دارد ولو اینکه در اعتقادش به خطا رفته است و برای همین جهت اصحاب به اخبار فطحیه و واقفی ها هم عمل کرده اند.

بنابراین مرحوم شیخ تصریح می کند که علی بن ابی حمزه متحرج و احتیاط کار است و موثوق به است و امانتدار است و لذا علما به روایات او عمل کردند.

دیدگاه امام خمینی در رابطه با علی بن ابی حمزه بطائنی:

مرحوم امام از راه سوم وارد می شوند و می فرمایند «و هذه الامور و ان لم تثبت وثاقته مع تضعیف علماء الرجال و غیرهم ایّاه لکن لا منافاه بین ضعفه و العمل بروایاته ؛ اتکالًا علی قول شیخ الطائفه، و شهادته بعمل الطائفه بروایاته، و عمل الأصحاب جابر للضعف من ناحیته. و لروایه کثیر من المشایخ و أصحاب الإجماع عنه، کابن أبی عمیر، و صفوان بن یحیی، و الحسن بن محبوب، و أحمد بن محمّد بن أبی نصر، و یونس بن عبد الرحمن، و أبان بن عثمان، و أبی بصیر، و حمّاد بن عیسی، و الحسن بن علیّ الوشّاء، و الحسین بن سعید، و عثمان بن عیسی، و غیرهم ممّن یبلغون خمسین رجلًا، فالروایه معتمده.» (۱)

گرچه این امور وثاقت ابوحمزه بطائنی را اثبات نمی کند با اینکه بزرگان او را تضعیف کردند اما می گوییم منافاتی بین ضعف راوی و عمل به روایت راوی نیست.

ص: ۲۷۸

۱- کتاب البیع، امام خمینی، ج۲، ص۴۷۱، اسماعیلیان

چون مرحوم شیخ شهادت می دهد که علما به روایت او عمل کردند و عمل اصحاب جبران کننده ضعف است چون کثیری از بزرگان و مشایخ و اصحاب اجماع روایات او را نقل کردند مانند صفوان بن یحیی و حسن بن محبوب و احمد بن محمد بن ابی نصر بزنطی و یونس بن عبدالرحمن و ابی بصیر اینان همه از او نقل کردند و به او اعتماد کردند و در ادامه می فرماید «ممن یبلغون خمسین رجل» (۱) راویان از ابوحمزه به پنجاه نفر می رسند امام در آخر می فرمایند «فالروایه معتمده.» (۲)

پس این روایت معتبر است.

بررسی دلالت روایت ابوحمزه بطائنی:

در مورد دلالت روایت به این قسمت تمسک می شود که فرمود «أَنَّ الْمُؤْمِنِینَ الْفُقَهَاءَ حُصُونُ الْإِسْلَامِ کَحِصْنِ سُورِ الْمَدِینَهِ لَهَا.» (۳)

علما حصن اسلام هستند برای شهر یعنی حافظ شهر هستند و از باب تشبیه معقول به محسوس است. محسوس این است که سابق دور شهر یک دیواری برای حفظ شهر از آفات می کشیدند و کسانی که در شهر بودند شبها با آسایش می خوابیدند.

امام معقول را به این محسوس تشبیه می کند که اسلام بمنزله شهر و فقهاء به منزله دیوار شهر هستند. حصن بودن علما یعنی جمیع کسانی که در این شهر هستند از جهات مختلف در امن باشند و فقیه باید مراقب باشد اگر دشمن حمله کرد علماء دستور دفاع و جنگ می دهند و اگر در شهر ناامنی پیدا شد علماء ایجاد امنیت می کنند نزاع را اصلاح می کنند قضاوت و فصل خصومت می کنند تدبیر امور می کنند استاندار و فرماندار تعیین می کنند پس مقتضای حصن بودن این است در تمام جهات اختیارات داشته باشد و حکومت دست او باشد.

ص: ۲۷۹

۱- کتاب البیع، امام خمینی، ج۲، ص۴۷۱، اسماعیلیان

۲- کتاب البیع، امام خمینی، ج۲، ص۴۷۱، اسماعیلیان

۳- الکافی، کلینی، ج۱، ص۳۸، کتاب فضل العلم، باب فقد العلما، ح۳، اسلامیه

تفصیل بحث دلالت روایت برای فردا انشاءاله.

ولایت فقیه (ادله ولایت فقیه) ۹۵/۱۰/۲۰

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: ولایت فقیه (ادله ولایت فقیه)

بحث اخلاقی: بزرگداشت رحلت حضرت فاطمه معصومه(س) – رحلت آیه الله هاشمی رفسنجانی.

امروز روز رحلت و وفات حضرت فاطمه معصومه کریمه اهلبیت(س) و روز حزن و غم و اندوه اهلبیت است. حضرت معصومه دختر موسی بن جعفر است. و دارای فضائل و مناقب بالایی است «بنت الامام»، «اخت الامام» و «عمه الامام» است جمع بودن این سه جهت برای ایشان موجب فضیلت بالایی است. حضرت معصومه(س) با امام رضا(ع) برادر و خواهر ابوینی هستند یعنی هم مادر و هم پدرشان یکی است مادرشان نجمه خاتون است و تفاوت سنشان ۲۵ سال است در سال ۱۷۳ هجری حضرت معصومه(س) متولد شدند ۱۰ ساله بودند که پدر بزرگوارشان به شهادت رسیدند و ایشان و بقیه فرزندان امام موسی کاظم(ع) تحت حمایت امام هشتم(ع) اداره می شدند. و از نظر کمالات همانند عمه شان حضرت زینب(س) هستند که امام سجاد(ع) درباره ایشان فرمودند «أنت بحمدالله عالمه غیر معلمه» (۱) ایشان هم اینگونه بودند و عالمه غیر معلمه بود. یکی از علمای بزرگ شیعه ملاصالح حلی در کتاب کشف اللئالی می نویسد که جمعی از شیعیان به قصد دیدار امام موسی کاظم(ع) به مدینه آمدند و پرسش هایی داشتند که می خواستند بپرسند آمدند در منزل اما دیدند حضرت امام موسی کاظم(ع) گویا به مسافرت کوتاهی رفته بودند و حضرت فاطمه(س) فرمودند پدرم نیستند امام امروز یا فردا بر می گردند لذا آن حضرت که هنوز کودک بود سوالات را از آنان گرفتند و فردا که آن ها برای جواب گرفتن آمدند دیدند حضرت امام موسی کاظم(ع) هنوز از سفر برنگشتند گفتند چون قافله حرکت می کند پس سوالات را بدهید تا در سفر دیگری بیاوریم و جواب بگیریم اما حضرت معصومه(س) جواب ها را نوشته بودند پرسش و جواب ها را به آن ها دادند و آن ها خوشحال شدند و از مدینه خارج شدند و در راه بازگشت به حضرت امام موسی کاظم(ع) برخوردند که از سفر برگشته بود و گفتند سوالاتی داشتیم و درب منزل رفتیم کودکی سوالات را گرفت و جواب ها را نوشت حضرت امام موسی کاظم(ع) سوالات و جواب ها را گرفتند و خواندند و سه مرتبه فرمودند «فداها ابوها». پدر فدایش شود جواب ها درست است.

ص: ۲۸۰

۱- بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۴۵، ص۱۶۴، بیروت

علی ای حال کرامات و فضائل علمی ایشان و روایاتی که نقل کردند فراوان است و بزرگان روایاتی که حضرت معصومه(س) از پدرش یا از دیگران نقل می کنند را معتبر می دانند.

مأمون در سال ۲۰۰ هجری به بهانه اینکه می خواهم منصب ولایت امری را به شما بدهم امام هشتم(ع) را بالاجبار از مدینه به

مرو آورد. حضرت معصومه(س) با آن علاقه ای که به برادر داشتند نتوانستند فراق برادر را تحمل کند یک سال بعد یعنی سال ۲۰۱ با جمعی از علویون برای دیدار برادر به سمت ایران حرکت کردند و وارد ساوه شدند در آن زمان اهالی قم متوجه شدند که حضرت معصومه(س) مریض شدند و در ساوه هستند موسی بن خزرج بزرگ اهالی قم در آن زمان به همراه جمعی از بزرگان برای دیدار با حضرت معصومه(س) به ساوه رفتند و از حضرت دعوت کردند که اگر هم چند روزی بخواهند در مسیر استراحت کنند و مداوا شوند به قم بیایند و این چند روز را در قم که امن تر است بمانند حضرت معصومه(س) از فاصله بین قم و ساوه پرسیدند گفتند ده فرسخ است آن حضرت قبول کردند که به قم بیایند و هنگام ورود به قم استقبال با شکوهی از ایشان شد همان موسی بن خزرج دستور داد حضرت معصومه را در هودج شخصی خودش قرار دادند و خود موسی بن خزرج پیاده افسار شتر را گرفت و تا درب منزل موسی بن خزرج وارد شدند حضرت معصومه(س) که در ساوه مریض شدند و مریضه بودند ۱۷ روز در قم در همان منزل موسی بن خزرج با سیل مراجعات جمعیت پذیرایی شدند و بعد وفات کردند و موسی بن خزرج به همراه بزرگان و مردم قم آن حضرت را در ملک شخصی خود موسی بن خزرج در قطعه زمینی بنام بابلان دفن کردند منتهی در موقع دفن اختلاف شد که یک محرمی باید باشد تا جنازه را در قبر قرار دهد و چنین کسی از محارم آن حضرت همراهش نبودند لذا داشتند تصمیم می گرفتند که غلام پیرمردی بنام قادر اینکار را انجام بدهد در تردید بودند اقدام بکنند یا خیر؟ که دو نفر سوار نقابدار از مقابل رسیدند و بدون اینکه با کسی حرف بزنند بر جنازه نماز خواندند و دفن کردند و یک ابهتی داشتند که کسی هم نتوانست بفهمد چه کسی بودند. و این قضیه را شیخ عباس قمی در سفینه البحار (۱) در ماده فطم نقل کردند.

ص: ۲۸۱

۱- سفینه البحار، شیخ عباس قمی، ج۷، ص۱۲۴، اسوه

فضیلت زیارت حضرت معصومه از زبان معصومین(ع):

۱- سفارش امام رضا(ع):

«عَنْ سَعْدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرِّضَا علیه السلام قَالَ قَالَ: يَا سَعْدُ عِنْدَكُمْ لَنَا قَبْرٌ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ قَبْرُ فَاطِمَةَ بِنْتِ مُوسَى علیه السلام قَالَ نَعَمْ مَنْ زَارَهَا عَارِفاً بِحَقِّهَا فَلَهُ الْجَنَّةُ» (۱)

سعدبن عبدالله قمی که یکی از علماء و راویان حدیث است در زمانی که امام رضا(ع) در خراسان بودند از قم برای دیدار امام رضا(ع) حرکت کردند وقتی به حضور امام رسید امام به او فرمود «عِنْدَكُمْ لَنَا قَبْرٌ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ قَبْرُ فَاطِمَةَ بِنْتِ مُوسَى(ع) » نزد شما از خاندان ما قبری هست. راوی گوید گفتم فدایت شوم قبر فاطمه بنت موسی بن جعفر(ع) را می فرمایید؟ امام فرمود آری و در ادامه فرمودند «مَنْ زَارَهَا عَارِفاً بِحَقِّهَا فَلَهُ الْجَنَّةُ» و در ذیل روایت بعد از اینکه فرمودند بخوانید «یا فاطمه اشفعی لنا فی الجنه» فرمودند «تدخل بشفاعتها شیعتی الجنه» شیعیان ما به شفاعت فاطمه معصومه(س) وارد بهشت می شوند و در زیارت هم داریم. «یا فاطمه اشفعی لنا فی الجنه فان لک عند الله شأنا من الشأن» عین همین زیارت نامه ای که الآن در حرم خوانده می شود را امام هشتم(ع) به سعد بن عبدالله تعلیم دادند و فرمودند خواهرم را اینگونه زیارت کنید که اول تسبیحات را بگویید و بعد زیارتنامه را بخوانید و در بین امامزادگان نداریم کسی که زیارت نامه اش توسط یک امام انشاء شده باشد.

نقل می کنند یک کسی مرحوم میرزای قمی را در خواب دیده بود گفت شما عالم قم بودید بفرمایید آیا حضرت معصومه(س) اهالی قم را شفاعت می کند میرزای قمی می گوید شفاعت قمییون برای من است و شفاعت حضرت معصومه(س) شامل تمام شیعیان است.

ص: ۲۸۲

۱- بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۱۰۲، ص۲۶۶، بیروت

۲- سفارش امام صادق(ع):

«رُوِیَ عَنْ عِدَّهٍ مِنْ أَهْلِ الرَّیِ أَنَّهُمْ دَخَلُوا عَلَی أَبِی عَبْدِاللَّهِ(ع) وَ قَالُوا نَحْنُ مِنْ أَهْلِ الرَّیِّ فَقَالَ مَرْحَباً بِإِخْوَانِنَا مِنْ أَهْلِ قُمَّ فَقَالُوا نَحْنُ مِنْ أَهْلِ الرَّیِّ فَأَعَادَ الْکَلَامَ قَالُوا ذَلِکَ مِرَاراً وَ أَجَابَهُمْ بِمِثْلِ مَا أَجَابَ بِهِ أَوَّلًا فَقَالَ إِنَّ لِلَّهِ حَرَماً وَ هُوَ مَکَّهُ وَ إِنَّ لِلرَّسُولِ حَرَماً وَ هُوَ الْمَدِینَهُ وَ إِنَّ لِأَمِیرِالْمُؤْمِنِینَ حَرَماً وَ هُوَ الْکُوفَهُ وَ إِنَّ لَنَا حَرَماً وَ هُوَ بَلْدَهُ قُمَّ وَ سَتُدْفَنُ فِیهَا امْرَأَهٌ مِنْ أَوْلَادِی تُسَمَّی فَاطِمَهَ فَمَنْ زَارَهَا وَجَبَتْ لَهُ الْجَنَّهُ قَالَ الرَّاوِی وَ کَانَ هَذَا الْکَلَامُ مِنْهُ قَبْلَ أَنْ یُولَدَ الْکَاظِمُ عَلَیْهِ السَّلَامُ.» (۱) (۲)

گروهی از مردم ری نقل کردند که روزی بر حضرت امام صادق(ع) وارد شدند و خطاب به امام عرض کردند ما از اهالی ری هستیم امام فرمود مرحبا به برادران قمی ما آن گروه تکرار کردند یا بن رسول الله ما اهل ری هستیم امام صادق(ع) مجددا فرمودند مرحبا به برادران قمی ما به طوری که چند بار آن گروه حرف اول را تکرار کردند که ما اهل ری هستیم و امام هم همان حرف اول را تکرار کردند و فرمودند مرحبا به برادران قمی ما سپس در ادامه فرمودند حرم خداوند مکه است و حرم پیامبر مدینه است و حرم امیرالمؤمنین کوفه است و حرم ما امامان شهر قم است و به زودی در قم زنی از فرزندان من که فاطمه نام دارد در آنجا دفن می شود هر کسی در قم قبر دخترم را زیارت کند سزاوار بهشت خواهد شد. راوی گوید امام صادق(ع) این سخن را موقعی فرمودند که هنوز فرزندش امام کاظم(ع) به دنیا نیامده بود تا از او فاطمه معصومه(س) به دنیا بیاید و بعد وفات کند.

۱- بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۶۰، ص۲۱۶، بیروت

۲- سفینه البحار، شیخ عباس قمی، ج۷، ص۱۲۵، ح۸۹۹۹، اسوه

۳- سفارش امام جواد(ع):

امام نهم(ع) هم نسبت به زیارت عمه شان فرمودند «من زار قبر عمتی فاطمه بقم فله الجنه» (۱) هر کسی قبر عمه ام فاطمه معصومه(س) در قم را زیارت کند سزاوار ورود به بهشت است.

ملاحظه می فرمایید سه امام این تضمین را کردند که اگر کسی او را زیارت کند از بهشتیان خواهد بود.

خداوند رحمت کند مرحوم آقای مرعشی که ابتدا زیارت می رفت و بعد نماز شب و بعد آماده می شدند برای فریضه صبح.

و نقل می کنند که می گفت اگر لباس نوئی داشتم به حرم می آورم و به ضریح تبرک می کنم

امیدواریم که در کنار حرم به وظیفه مان عمل کنیم و توفیق عمل داشته باشیم و همواره زیارت حضرت معصومه(س) را فراموش نکنیم و هرگز بر این باور نباشیم ما که سال ها اینجا هستیم و قمی شدیم و لازم نیست همیشه و مداوم به زیارت برویم. بلکه برخی از بزرگان مقید بودند که به زیارت حضرت مرتب مشرف شوند.

بزرگداشت یاد آیه الله هاشمی رفسنجانی:

یک مطلبی هم راجع به رحلت آقای هاشمی رفسنجانی که خیلی غافلگیرانه بود و چنانچه دبیر مجمع تشخیص مصلحت نظام در تلویزیون مطرح کرد صبح همان روز جلسه مجمع داشتند و در این جلسه هم نسبت به مقام معظم رهبری تعبیرات همیشگی خودشان را تکرار کردند که غیر از ایشان نداریم و فقط ایشان لایق رهبری هستند و امثال این تعبیرات داشتند و حال با نشاطی هم داشتند و حالشان خوب بود. و عصر آن حادثه پیش آمد. آقای هاشمی خدمات صادقانه و دلسوزانه و فراوانی داشتند و اهل کار بود و نظام را از خودش می دانست و علاقه داشت و دلسوز و با قصد خالص بود.

۱- بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۱۰۲، ص۲۶۵، بیروت

مبارزات سخت آقای هاشمی قبل از انقلاب:

پیش از انقلاب یکی از مبارزین بود و چندین بار زندانی شد و شکنجه شد و حتی محاکمه ای که می شد احتمال حکم اعدام داده می شد.

بیان یک نمونه: در یک تابستان من اصفهان بودم و در آن محل خود ما شبها برای نماز جماعت به مسجد می رفتیم یک شب که در مسجد بعد از نماز برای یک مجلس ختم نشسته بودم فاتحه بخوانم و بعد بروم برخی از مؤمنین آمدند و گفتند دو نفر روحانی سراغ منزل شما را گرفتند و به سمت منزل شما رفتند من فوری بلند شدم به طرف منزل رفتم دیدم دو نفر یکی آقای هاشمیان که بعد امام جمعه رفسنجان شد و دیگری مرحوم ربانی املشی آمدند که از رفقا بودند گفتند که آقای هاشمی رفسنجانی زندان است و فردا محاکمه دارد آن ماده قانونی ای که به استناد آن ماده می خواهند او را محاکمه کنند حداقل جرم آن ۶ سال زندان و حداکثر آن اعدام است دادگاه نظامی است و احتمال دارد که محکوم به اعدام شود و رئیس دادگاه گویا شخصی بنام مدرسی است (تردید از من است) و از فامیل میرمحمدصادقی ها هستند و اینان از مریدان آیت الله خادمی هستند این دو بزرگوار آمده بودند که برویم خدمت آقای خادمی و آقا به رئیس محکمه یک سفارشی بکنند رفتیم خدمت آیه الله خادمی و آن ها قضیه را گفتند و مرحوم خادمی هم که آن روزها هر دو چشم را عمل کرده بود و چشمانش بسته بود با همان حالت بیماری و شبانه تماس گرفتند با آقا علاء میرمحمدصادقی که مدرسی دائی او بود و الآن هم زنده است. او هم همان شبانه به دائی خودش تماس گرفت و توصیه آقای خادمی را رساندند و این دو بزرگوار هم همان شبانه به قم رفتند که به سمت تهران بروند و نتیجه داشت و نتیجه خوبی شد و برخلاف انتظار محکوم کرده بود به همان مقدار تحمل زندان و بعد هم در همان روز اتهام محاکمه آزاد شد و از اعدام نجات پیدا کرد. البته این داستان یک تتمه عبرت انگیزی دارد گرچه مربوط به آقای هاشمی نیست اما به لحاظ عبرت خوب است بیان کنیم. بعد از انقلاب حضرت امام خمینی در تهران مدرسه رفاه مستقر شدند مرحوم خادمی آمدند قم و یک شب در قم ماندند فرمودند خدمت امام می خواهیم برویم ما با هم رفتیم تهران و آقای خادمی وارد شدند منزل اخوان میرمحمدصادقی سر سفره نهار نشسته بودیم یکی از این میرمحمدصادقی ها که خواهرزاده همان قاضی مدرسی بود تلفن را داد به آقای خادمی و گفت که مادر با شما کار دارد یعنی خواهر همان مدرسی قاضی و خواهر آن قاضی به آقای خادمی گفت برادرم زندان است و شما که خدمت امام می روید سفارشی بکنید که او را آزاد کنند یعنی دیدیم عین همان قضیه پیش آمده که آقای خادمی یک بار دیگر باید توصیه کند. بالاخره با هم که خدمت امام رفتیم چیزی نگفتند ولی به آقای قدوسی که هنوز دادستان کل انقلاب نشده بود توصیه ای کردند که راهی پیدا شود. اما از منزل امام که برگشتیم گفتند که آقای خلخالی شبانه چند نفر را اعدام کرده که از جمله همین شخص مدرسی در بین آنها بود.

به هر جهت جناب آقای هاشمی از مبارزین قبل از انقلاب بود و بعد از انقلاب هم نزدیک امام بودند و امام هم ایشان را دوست داشتند.

روزی ما اعضای شورای عالی قضایی که آقای موسوی اردبیلی و آقای جوادی آملی هم بودند مطلبی را خدمت امام عرض کردیم که امام اقدام کنند امام فرمودند الان آقای هاشمی می آیند و به ایشان می گویم که انجام دهند یعنی محرم اسرار امام بود و طرف مشورت امام بود و در جهات مختلف امام با ایشان مشورت می کردند با هوش بلندی که داشتند و نماینده و جانشین امام در جنگ بودند و در خط مقدم حضور پیدا می کردند و نمایندگی مجلس و ریاست مجلس و ریاست مجلس خبرگان رهبری و ریاست جمهور و رئیس مجمع تشخیص مصلحت نظام بودند. همین دیشب آقای محسن رضایی صحبت می کرد گفت در اغلب موارد در خط مقدم جبهه در ساعت آتش باری سنگین حضور پیدا می کرد.

رابطه قوی هاشمی و خامنه ای:

یک وقتی خودم به مناسبتی که کار داشتیم رفتم منزل ایشان و تصادفا در آن ایام اعتراضاتی به ایشان شده بود ایشان گفتند این حرف هایی که می زنند برای این است که رابطه من و آقای خامنه ای را گل آلود کنند ولی کور خواندند.

یک بار هم در جلسه جامعه مدرسین صحبت شد که بین مقام معظم رهبری و آقای هاشمی کدورتی هست و برخی در همان جلسه جامعه مدرسین نقل کردند که در یک جلسه ای آقای هاشمی سخنرانی کرده و اسم رهبری را نیاورده و یا در جلسه ملاقات عمومی ایشان شرکت نکرده و این ها را قرینه می گرفتند که بین آن دو بزرگوار کدورتی هست و به نفع نظام نیست لذا آقایان تصمیم گرفتند که با هر دو بزرگوار جدا جدا ملاقات کنند. و دغدغه جامعه مدرسین را برسانند که به هر حال صلاح نظام و اسلام نیست. هفته بعد آیت الله امینی در جلسه جامعه مطرح کردند که من زنگ زدم به آقای هاشمی و صحبت کردم – آقای امینی - گفت قبل از اینکه من بگویم ایشان خبر داشت و خیلی اظهار تشکر کرد از اینکه جامعه مدرسین رصد می کنند و حواسشان جمع است و گفت من به شما بگویم که سر سوزن کدورتی بین ما نیست و در همان حال گفت گوشی را داشته باشید گوشی را به مقام معظم رهبری دادند معلوم شد در کنار هم بودند و ایشان هم عینا تشکر کردند که رصد می کنید و هردو گفتند ابدا چیزی وجود ندارد علی ای حال در سخنانش گفته بود هیچ دو نفری را پیدا نمی کنید که به اندازه من و آقای خامنه ای با هم نزدیک و صمیمی باشند و حتی فرمود عشق من آقای خامنه ای است با تعبیراتی که بهترین گزینه برای رهبری آقای خامنه ای است و غیر از ایشان نداریم فراوان داشت.

ص: ۲۸۶

خدا رحمت کند ایشان را ولی ظلم هم به ایشان خیلی شد و صبر و حوصله ای که داشت یکی از امتیازات ایشان بود و بالاخره رفت و پرونـده موفقی دارد. انشاءاله در پیشگاه عـدل الهی پاداش این خدمات و زحمات و خلوصـی که برای اسـلام داشت را خواهد دید.

زمان گذشت بحث فقهی برای فردا انشاءاله.

ولایت فقیه (ادله ولایت فقیه) ۹۵/۱۰/۲۲

Your browser does not support the audio tag.

موضوع: ولایت فقیه (ادله ولایت فقیه)

بحث اخلاقی: سخن چینی

بحث فقهی: ادامه بررسی روایت علی ابن ابی حمزه بطائنی:

در بحث اخلاقی درباره نمیمه صحبت می کردیم که یکی از گناهان کبیره است و گفتیم که مرحوم شـهید (۱) معنی می کند و می فرمایـد مثل اینکه کسـی می آیـد نزد شـما نقل می کنـد که فلانی درباره شـما به قصد افساد چنین و چنان گفته است. و شاید هم آن شخصـی که در آن جلسه این حرف ها را زده نسـبت به شما قصد سوء نداشته بلکه حرف پیش آمد و به هر علت این حرف ها را در مورد شـما گفت اما این شخصـی که حرف های آن نفر را نقل می کند قصد افساد آن شخص را دارد و یا از یک گروه برای گروه دیگری نقل می کنـد و قصـد سوء دارد و گفتیم گناهانش آن قدر بزرگ است که رسول خدا فرمود «لا یدخل الجنه نمام» (۲)

و روایات دیگری هم خوانـدیم از جمله «عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ عَنِ الصَّادِقِ عَنْ أَبِیهِ عَنْ آبَائِهِ(ع) عَنِ النَّبِیِّ(ص) قَالَ: شَرُّ النَّاسِ الْمُثَلِّثُ قِیلَ یَا رَسُولَ اللَّهِ وَ مَا الْمُثَلِّثُ قَالَ الَّذِی یَسْعَی بِأَخِیکَ إِلَی السُّلْطَانِ فَیُهْلِکُ نَفْسَهُ وَ یُهْلِکُ أَخَاهُ وَ یُهْلِکُ السُّلْطَانَ.» (۳)

ص: ۲۸۷

۱- رسائل، شهید ثانی، ص۳۰۳، بصیرتی.
۲- بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۷۲، ص۲۶۸، بیروت.
۳- بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۷۲، ص۲۶۶، بیروت.

سنـد روایت بسـیار سـنگین است زیرا که نقـل از آباء است؛ که امام صادق(ع) می فرمایـد پیامبر(ص) فرمود: شـرورترین مردم مثلث است گفتند یا رسول الله مثلث کیست؟ فرمود کسی که یک حرف او باعث نابودی سه نفر می شود.

۱-کسـی که نزد سـلطان سـعایت کسـی را می کند این شـخص سـعایت کننده خودش را هلاک کرده و جهنمی شد، ۲-برادر

دینی اش را هم هلاک کرده که یا زندانی می شود و یا شلاق می خورد و یا کشته می شود، ۳–و سلطان را هم که عصبانی نمود و باعث مجازات بی اساس یک شخص شد هلاک نموده است. یا به دادگاه می رود و طوری پرونده جور می کند که فلانی علیه دین چنین و چنان کرده است.

مورد خیلی ساده آن هم این است که نسبت به برادر دینی اش حرفی زده و به او می رساند و حداقل آن این است که باعث ایجاد کدورت بین دو نفر می شود و بالاتر از آن این است که بین دو گروه باعث ایجاد کدورت می شود و بالاتر از آن ممکن است یک کسی را به اعدام برساند.

خاطره ای از دیوان عالی کشور:

دوره ای که در دستگاه عالی قضائی بودیم در یک دوره پنج ساله رئیس دیوان عالی کشور بودیم در آن ایام پرونده ای آوردند که شخصی را محکوم به اعدام کردند به واسطه توهین به حضرت زهرا؛ آن شخص محکوم شده نامه ای به ما نوشت و تظلم نمود پرونده را خواندم و خود طرف را خواستم که ببینم خودش چه می گوید. لهجه ترکی غلیظی هم داشت و از قیافه او معلوم بود که از آن ترک های مذهبی است و می گفت هر سال چند روز در منزل فاطمیه دارم و گریه کرد که فدایی حضرت زهرا(س) هستم ولی مرا به توهین به حضرت زهرا(س) متهم کرده اند و معلوم بود که این کاره نیست و می گفت که شاید در جائی از روی عصبانیت یک چیزی گفتم. و وقتی برای ما روشن شد که از روی عصبانیت بوده لذا حکم اعدام را نقض کردیم.

متأسفانه در کشور هم الأن این گونه موارد سخن چینی زیاد شده برای نمونه همین ظلمی است که این ایام که ایام درگذشت جانکاه آیهالله هاشمی رفسنجانی است رسانه ها و فضاهای مجازی را پر کرده اند و از هر نقطه کوچکی می خواهند علیه میت استفاده کنند و شایعات ظالمانه ای پخش می کنند و متأسفانه حتی نماز میت رهبر انقلاب را بهانه هزینه دشمنی خودشان قرار داده اند که برای آقای طبسی آن جوری خواند و برای آقای مهدوی کنی آن جوری خواند.

مرحوم شهید در رساله ای که با نام کشف الریبه نوشته اند می فرمایند «سواء کان نقل ذلک بالقول أو الکتابه او الإشاره و الرمز» فرقی نیست در نمیمه که با گفتار باشد و یا بنویسد که فلانی علیه فلانی چنین گفته است و یا بالإشاره طوری بگوید که دیگران بفهمند مثلا یک نفر در مورد شخصی بگوید که چنین گفته است نفر دیگر می گوید آری فلانی هم همین طور است و حتی اگر با رمز باشد که دیگران بفهمند نمامی است.

ملاحظه می فرمایید این تعمیم مرحوم شهید نگرانی انسان را در مورد این گناه بیشتر می کند. مرحوم شهید در ادامه می فرماید اگر این نقل قول موجب نقصی برای آن شخص باشد علاوه بر نمامی غیبت هم هست مثلا اگر بگوید فلانی با اینکه خودش بی سواد است یا لا ابالی است نسبت به شما چنین گفته است این هم سخن چینی و هم غیبت است.

روایتی از امام صادق(ع) مرحوم مجلسی نقل می کند که بزرگی نمامی را می رساند و در ذیل قرائت می کنیم

«رُوِیَ أَنَّ مُوسَی(ع) اسْتَسْقَی لِبَنِی إِسْرَائِیلَ حِینَ أَصَابَهُمْ قَحْطٌ فَأَوْحَی اللَّهُ تَعَالَی إِلَیْهِ أَنِّی لَا أَسْتَجِیبُ لَکَ وَ لَا لِمَنْ مَعَکَ وَ فِیکُمْ نَمَّامٌ قَدْ أَصَرَّ عَلَی النَّمِیمَهَ فَقَالَ مُوسَی(ع) یَا رَبِّ مَنْ هُوَ حَتَّی نُخْرِجَهُ مِنْ بَیْنِنَا فَقَالَ یَا مُوسَی أَنْهَاکُمْ عَنِ النَّمِیمَهِ وَ أَکُونُ نَمَّاماً فَتَابُوا بِأَجْمَعِهِمْ فَسُقُوا.» (۱) این روایت را قبلا به مناسبتی نقل کردیم

ص: ۲۸۹

۱- بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۷۲، ص۲۶۸، بیروت.

امام صادق(ع) می فرماید در زمان حضرت موسی(ع) خشکسالی شد و موسی با قوم رفتند برای نماز باران و در جمع خطاب رسید «إنی لاـ أستجیب لک ولاـ لمن معک وفیکم نمام قد اصر علی النمامه» من اجابت نخواهم کرد دعای تو و جمعی که آمدند را در حالی که در بین شما نمامی است که اصرار بر نمامی دارد و توبه نکرده است. موسی ناراحت شد و گفت «یا رب من هو حتی نخرجه فقال یا موسی أنهیکم عن النمیمه» موسی گفت که این شخص چه کسی است تا او را بیرون کنیم ندا آمد که من شما را نهی از نمامی می کنم و بعد بیایم خودم نمامی کنم؟

یک خاطره در مورد روایت فوق:

من یادم است کوچک بودم همراه پدر رفته بودیم احیاء شب بیست و یکم ماه رمضان و ایشان که امام مسجد بودند خودشان احیاء برگزار کردند و در مراسم احیاء در آن مجلس به مناسبت بحث از توبه این روایت را نقل کردند و از آن موقع در ذهنم مانده است البته ایشان در آن شب برای اینکه روایت به فهم عموم مردم نزدیک تر شود با آب و تاب بیشتری نقل می کردند که مثلا موسی(ع) در بین مردم به راه افتاد که ای گناهکاری که به واسطه شومی تو خداوند دعای ما را مستجاب نمی کند یا توبه کن و یا از جلسه خارج شو و بواسطه این تذکر همه توبه کردند و آن نمام هم توبه کرد و توبه قبول شد و بارندگی شد.

سخن چینی هم ردیف گناهان بزرگ:

«عَنْ أَبِی عَبْدِاللَّهِ(ع) قَالَ: لَا یَدْخُلُ الْجَنَّهَ سَفَّاکُ الدَّمِ وَ لَا مُدْمِنُ الْخَمْرِ وَ لَا مَشَّاءٌ بِنَمِیمٍ.» (۱)

ص: ۲۹۰

۱- بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۷۲، ص۲۶۵، بیروت.

کسی که خونریزی می کند و آدم کش است و کسی که شارب الخمر است و کسی که نمامی می کند داخل در بهشت نمی شوند

ملاحظه می فرمائید نمام را در ردیف دائم الخمر شمرد نه کسی که یک یا دو بار شراب بخورد و یا در برابر سفاک و آدم کش قرار داد نه کسی که یک یا چند نفر را کشته باشد. و این نشان از بزرگی گناه نمامی است.

از این که سه دسته را ردیف هم قرار داده معلوم می شود که سخن چینی تا چه مقدار گناه عظیمی است.

بالاخره باید از خدا بخواهیم که ما را مبتلا به چنین گناهی نکند و اگر در زندگی نمامی کردیم خداوند ببخشد و توفیق بدهد که از این گناهان مصون و محفوظ باشیم.

بحث فقهی: بررسی روایت علی بن ابی حمزه بطائنی:

در روایت ابوحمزه تعبیر بالایی بود که فرمود «لِأَنَّ الْمُؤْمِنِینَ الْفُقَهَاءَ حُصُونُ الْإِسْلَامِ کَحِصْنِ سُورِ الْمَدِینَهِ لَهَا» (۱)

همانطور که دیوار شهر موجب حفظ شهر از هر هجمه ای است علما هم مانند دیوار هستند برای مردم و مردم با وجود یک عالم در آسایش هستند.

دیروز خواندیم مرحوم امام خمینی می فرماید «لایبقی شک فی أن الفقیه لا یکون حصنا لأسلام کسور البلد له إلّا بأن یکون حافظاً لجمیع الشؤون؛ من بسط العداله، و إجراء الحدود، و سدّ الثغور، و أخذ الأخاریج و الضرائب، و صرفها فی مصالح المسلمین، و نصب الولاه فی الأصقاع، و إلّا فصرف الأحکام لیس بإسلام» (۲)

بدیهی است فقیه نمی تواند مصداق حصن اسلام باشد مگر اینکه مردمی که تحت قدرت فقیه هستند تمام شئون آنها را اقدام به اصلاح نماید از جمله عدالت را گسترش دهد و حدود را اجرا کند و مرزها را محافظت نماید و خراج ها و مالیات ها را اخذ کند و در مصارف مسلمین خرج کند و در محله ها و جاهای مختلفی که نیاز است والی تعیین کند و الا اسلام تنها نماز و روزه نیست بلکه تمام این شئون باید اداره شود.

۱- الکافی، کلینی، ج۱، ص۳۸، اسلامیه.

۲- کتاب البیع، امام خمینی، ج۲، ص۴۷۲، اسماعیلیان.

امام خمینی در ادامه می فرماید «فکون الفقیه حصـنا للاسلام کحصن سور المدینه لها لا معنی له الا کونه والیا له نحو ما لرسول الله و للائمه من الولایه علی جمیع الامور السلطانیه» (۱) پس اینکه فقیه حصن اسلام است یعنی اینکه والی است و زمام امور این جمعیت در دست اوست و همان ولایتی که پیامبر(ص) داشت و ائمه(ع) داشتند برای فقها هم ثابت است.

شبهه ای که بعضی کردند همین است که فقیه فقط باید احکام دین را بیان کند. که اجازه بدهید فردا هم شبهه و هم جواب آن را بیان می کنیم

چنانچه شبهه دیگر کردند که سور هم در تمام جهات حصن نبود و فقط از جهت محافظت بود ولی از بابت جلب منفعت موثر نبود برای فردا انشاءاله.

ولایت فقیه (ادله ولایت فقیه) ۹۵/۱۰/۲۵

Your browser does not support the audio tag.

موضوع: ولایت فقیه (ادله ولایت فقیه)

تذکر اخلاقی: شکرگزاری از تجلیل نسبت به آیه الله هاشمی رفسنجانی

الحمدلله ربّ العالمین جای شکرگزاری دارد که در این جریان فقدان آیهالله هاشمی رفسنجانی هم از طرف مقام معظم رهبری تکریم مهمی شد و هم مردم قدرشناس تکریم و تجلیل کردند. معلوم شد که مردم نظام و انقلاب را دوست می دارند و خدمتگزاران به انقلاب را دوست می دارند و تشخیص دادند که ایشان کسی است که از اول خدمتگزار انقلاب بود و وجودش را وقف انقلاب کرد و در طول دوران زندگی از روزی که امام انقلاب را شروع کردند تا آخر یک کلمه در مورد نظام یا امام و یا رهبر از زبان ایشان شنیده نشد از عیب نظام بگوید و منفی گویی کند چون با این کنجکاوی که صدا و سیما از مصاحبه ها و سخنان ایشان داشت و صحبت هایی از ایشان پخش کرد که تاکنون پخش نشده بود اگر حتی یک جمله از ایشان علیه انقلاب وجود داشت آن ها که در صدد سوءاستفاده از ایشان علیه انقلاب بودند یقینا آن کلمه را پیدا می کردند و پخش می کردند اما پیدا نکردند و واقعا هم نبود چون عقیده اش حمایت از انقلاب بود و به عقیده من ویژگی ایشان کار با خلوص بود و این تجلیل از ایشان کار خدا بود. و این تجلیل مردم پاسخ آن بی مهری های یک عده نسبت به ایشان شده بود. مثلاـ در همین جلسه که در مسجد اعظم برگزار شد معمولاـ جامعه مدرسین در این گونه مناسبت ها وقتی تصمیم می گیرد شورای عالی و مدیریت همراهی می کند و از طرف این سه ارگان اعلان برنامه می شود اما وقتی ما تصمیم گرفتیم برخلاف انتظار ما نهادهای حوزوی دیگر مراجعه کردند که ما هم می خواهیم شریک باشیم و تا چهارده امضاء پیش رفت. مجلس خبرگان رهبری، آستانه مقدسه حضرت معصومهسلام الله علیها، شورای سیاستگذاری حوزه های علمیه خواهران، مرکز مدیریت حوزه های علمیه خواهران، مجمع نمایندگان طلاب، دفتر تبلیغات اسلامی، جامعه المصطفی، حتی استانداری هم مراجعه کردند که ما همه می خواهیم مشترکا یک جلسه داشته باشیم و جمعیت عظیمی که ما تاکنون ندیده بودیم و بی نظیر بود و تجلیل سنگینی شد و از اینجا ما کشف می کنیم همان خلوصی که در کارها داشت این پاداش دنیای ایشان بود و این زمینه نشان می دهد در آن دنیا هم مورد لطف و عنایت پروردگار است انشاءاله.

ص: ۲۹۲

۱- کتاب البیع، امام خمینی، ج۲، ص۴۷۲، اسماعیلیان.

بحث فقهی: ادامه بررسی روایت علی بن ابی حمزه بطائنی- بررسی شبهات در مورد ولایت فقیه و پاسخ آن:

بحث در روایت علی بن ابی حمزه بطائنی (۱) بود. از نظر سند گفتیم معتبر است در دلالت روایت گفتیم امام تشبیه کرد فقیه را به سور بلد یعنی همین طور که برای بلد سوری است و حصن است برای بلد؛ فقیه هم حصن است برای مردم. و این را بعنوان یک تعلیل آوردند که اگر فقیهی از دنیا برود ثلمه ای در اسلام وارد می شود؛ زیرا مؤمنین فقهاء حصن برای اسلام هستند.

مرحوم امام در مورد این عبارت از تعلیل فرمودند «لایبقی شک فی ان الفقیه لایکون حصنا لأسلام کسور البلد له إلّا بأن یکون حافظاً لجمیع الشؤون؛ من بسط العداله، و إجراء الحدود، و سدّ الثغور، و أخذ الأخاریج و الضرائب، و صرفها فی مصالح المسلمین، و نصب الولاه فی الأصقاع، و إلّا فصرف الأحکام لیس بإسلام» (۲) شکی نیست که حصن بودن فقیه برای اسلام به این است که حافظ جمیع شؤون مردم باشد مانند بسط عدالت، سد ثغور، دفع دشمن و غیره و دلالت می کند که ولی فقیه ولایت امر بر همه شئون دارد.

در توضیح بیشتر فرمایش امام خمینی می گوئیم؛

وقتی دقت می کنیم می بینیم می فرماید در اسلام ثلمه ای وارد می شود و اسلام تقسیم می شود به احکامی که احکام عبادی بخشی از آن است و یک بخش هم احکام اقتصادی است و بخشی دیگر از آن احکام حکومتی است که برای اداره امور حکومت لازم است. و اینکه ثلمه ای وارد می شود یعنی در همه بخش ها ثلمه وارد می شود پس احکام اسلام سه قسم است: عبادی، اقتصادی، حکومتی. و «ثلم فی الاسلام» یعنی هر سه بخش و در مقام تعلیل هم که می فرماید زیرا فقیه حصن اسلام است یعنی حصن همه این اقسام است و حصن بودن در این اقسام هم یعنی فقیه باید در همه این اقسام وارد شود پس وقتی می فرماید حصن است فقیه ناچار است که در این امور دخالت نماید و این عبارت اخری این است که برای فقیه ولایت است.

ص: ۲۹۳

۱- الکافی، کلینی، ج۱، ص۳۸، اسلامیه

۲- کتاب البیع، امام خمینی، ج۲، ص۴۷۲، اسماعیلیان.

اشکال: ممکن است گفته شود در حال حاضر می بینیم مرجع تقلیدی از دنیا می رود و هیچ مشکل خاصی پیش نمی آید پس چگونه مرگ فقیه ثلمه می شود؟

جواب: شما زمان را زمانی فرض می کنید که حکومت در دست فقیهی باشد یا خیر؟ اگر فرض این باشد که فقیهی در رأس حکومت نیست در این صورت بدیهی است که ثلمه ای پیش نیاید برای نمونه؛ بزرگی چون آیهالله بروجردی وقتی از دنیا رفت آن ثلمه مد نظر پیش نیامد که باعث هرج و مرج شود چون ایشان در رأس حکومت نبود هر چند در آنجا هم به تناسب بسط ید آقای بروجردی اختلالاتی پیدا شد و اگر فرض را بر این بگیرید که فقیهی که در راس حکومت است از دنیا برود بدیهی است ثلمه در حکومت هم وارد می شود و به هیچ وجه قابل جبران نیست مگر اینکه فقیهی دیگر در رأس حکومت قرار گیرد که جبران شود.

بیان دو شبهه در مورد محدوده ثلمه با مرگ فقیه:

شبهه اول: گفته اند وظیفه فقیه بیان و ذکر احکام است و راه آنان راه انبیاء است و اگر ثلمه ای هم وارد می شود ثلمه در بیان احکام وارد شده است. پس ربطی به حکومت و ولایت ندارد و همین که یک بخشی از اسلام باشد با مرگش صدق ثلمه می کند.

جواب شبهه اول: می گوییم خیلی روشن است که وظیفه فقیه را تنها بیان احکام نمی دانیم بلکه یکی از وظائف فقیه بیان احکام است و روایت نفرمود «ثلم فی الاحکام» پس اشکال وارد نیست.

شبهه دوم: برخی مقداری قوی تر اشکال کردند و گفتند امام فقیه را به سور بلد تشبیه می کند و تاثیر سور بلد این است که دفاع از دشمن می شود و فقیه هم وقتی حصن است وظیفه اش دفاع است ولی وظایف ولایت امر تنها دفاع نیست بلکه جلب منافع و بسط عدالت و غیره است و این دلیل اخص از مدعاست و این روایت نمی تواند مراد ما از ولایت فقیه را اثبات کند بلکه با این روایت فقط حق دفاع از مردم برای فقیه به اثبات می رسد نه زعامت در تمام امور.

جواب شبهه دوم: همانطور که گفتیم امام تشبیه کردند و فرمود «ثلم فی الاسلام... لأن الفقهاء» به سور بلد تشبیه شد بر فرض قبول کنیم که سور بلد برای دفاع است و فقیه تشبیه به سور شد فقط برای دفاع است اما این را می گوییم این ولی فقیه که می خواهد در برابر ابرقدرت ها از اسلام دفاع کند دفاعش لوازمی دارد چون دفاع تنها این نیست که یک لشگر آماده کند که اگر دشمن آمد ایستادگی کند بلکه طبق آیه قرآن که می فرماید (وَ أَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ) (۱) باید آماده برای دفاع شود و مقدمات آن را آماده نماید و دشمن هم ترس در دلش ایجاد شود و کسی که می خواهد حصن باشد باید این مقدمات را فراهم کند و این معنی همان ولایت امر است که برای فقیه ثابت است.

نکته: ممکن است کسی بگوید که پرداختن به امور حکومت از منزلت فقیه می کاهد و دون شأن فقیه است.

در پاسخ این ایراد می گوییم آن وقتی که امام خمینی در قم بودند و درس می گفتند گاهی این شبهه مطرح می شد و امام می گفتند این اعتراض، اعتراض مستقیم به شخص رسول الله(ص) است که رسول الله(ص) در امور حکومت دخالت می کرد و حکومت اسلامی تشکیل داد و این گونه نبود که به سادگی برای پیامبر حکومت اسلامی تشکیل شود.

ولایت فقیه (أدله إثبات ولایت فقیه بررسی موثقه سکونی) ۹۵/۱۰/۲۶

Your browser does not support the audio tag.

موضوع: ولایت فقیه (أدله إثبات ولایت فقیه: بررسی موثقه سکونی)

یکی از روایاتی که برای اثبات ولایت فقیه حضرت امام در کتاب البیع (۲) ونیز دیگران به آن استدلال کرده اند؛ موثقه سکونی است «عَلِيٌّ عَنْ أَبِيهِ عَنِ النَّوْفَلِيِّ عَنِ السَّكُونِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِاللَّهِ(ع) قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ(ص) الْفُقَهَاءُ أُمَنَاءُ الرُّسُلِ مَا لَمْ يَدْخُلُوا فِي الدُّنْيَا قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ مَا دُخُولُهُمْ فِي الدُّنْيَا قَالَ اتِّبَاعُ السُّلْطَانِ فَإِذَا فَعَلُوا ذَلِكَ فَاحْذَرُوهُمْ عَلَى دِينِكُمْ.» (۳)

۱- انفال/سوره۸، آیه ۶۰.

۲- کتاب البیع، امام خمینی، ج۲، ص۴۷۲، اسماعیلیان.

۳- الکافی، کلینی، ج۱، ص۴۶، کتاب فضل العلم، باب۱۴، باب المستأکل بعلمه و المباهی به، ح۵، اسلامیه.

تذکر:

بنابر سندی که مرحوم کلینی در کافی نقل می کند موثقه است؛ مرحوم نوری در مستدرک از نوادر راوندی مشابه این را به اسناد صحیح و با ادعای صحیحه بودن نقل می کند «عن موسی بن جعفر(ع) عن آبائه(ع) قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ(ص): الْفُقَهَاءُ أُمَنَاءُ الرُّسُلِ مَا لَمْ يَدْخُلُوا فِي الدُّنْيَا قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَمَا دُخُولُهُمْ فِي الدُّنْيَا قَالَ اتِّبَاعُ السُّلْطَانِ فَإِذَا فَعَلُوا ذَلِكَ فَاحْذَرُوهُمْ عَلَى أَدْيَانِكُمْ» (۱) (۲)

بنابراین ما باید هم از نظر سند روایت را مورد بررسی قرار بدهیم هم از نظر دلالت

بررسی سند روایت سکونی:

۱. سکونی:

از نظر بررسی سند در مورد سکونی اگر طول هم بکشد عیبی نیست چون در فقه روایات زیادی از سکونی داریم البته در رجال در رابطه با سکونی زیاد حرف زده شده ولی هیچکس او را رمی به عدم وثاقت نکرده تنها چیزی که گفته شده این است که «انه عامی» (۳) (۴) یعنی شیعه نبود. ولی از عبارات مرحوم شیخ (۵) بدست می آید که او را ثقه می داند. ایشان در العده (۶) مفصل بحث می کند که کسانی که از عامه بودند ولی روایات آنها به اتفاق اصحاب قبول است و یکی از آنها سکونی است. مرحوم محقق در معتبر روایتی را از سکونی نقل می کند و معتبر می داند و می فرماید «انه ثقه» (۷) عبارتی هم مشابه این فخرالمحققین (۸) دارد که تصریح می کند که سکونی ثقه است و مؤید ثقه بودن سکونی هم این است که علمای عامه او را تضعیف می کنند دلیلی بر تضعیف هم ندارند ولی همین که به سمت ائمه ما آمده و روایاتی در فضل ائمه نقل کرده او را تضعیف می کنند.

۱- مستدرک الوسائل، نوری، ج۱۳، ص۱۲۴، کتاب التجاره، ابواب ما یکتسب به، باب۳۵، ح۸، آل البیت.

۲- مستدرک الوسائل، نوری، ج۱۷، ص۳۱۲، کتاب القضاء، ابواب صفات قاضی، باب۱۱، ح۵، آل البیت.

۳- رجال البرقی، ج۱، ص۲۸،

۴- الخلاصه، علامه حلی، ص۳۱۶، شماره ۳، نشر الفقاهه

۵- الفهرست، شیخ طوسی، ص۵۰، شماره ۳۸

۶- العده فی اصول الفقه، شیخ طوسی، ج۱، ص۱۴۹.

۷- المعتبر، محقق حلی، ج۱، ص۲۵۲، موسسه سید الشهداء علیه السلام

۸- ایضاح الفوائد، فخر المحققین، ج۳، ص۱۴۴، علمیه

عبارتی مرحوم مجلسی (۱) در مورد سکونی دارد در عده الاصول (۲) می فرماید «انه عملت الطائفه بما رواه حفص بن غیاث و غیاث بن کلوب و نوح بن دراج و السکونی و غیرهم من العامه عن ائمتنا(ع) و لم ینکروه و لم یکن عندهم خلاف»

علمای امامیه عمل کردند به آنچه که حفص بن غیاث و غیاث بن کلوب و نوح بن دراج و سکونی و دیگران که از عامه هستند و از امامان معصوم شیعه(ع) روایت کردند و اتفاق دارند که روایات آنان مورد قبول است.

تا این جا می گوییم که سکونی از عامه بود ولی به روایت او عمل کردند در بهجه الآمال فی شرح زبده المقال نقل می کند از منتهی المقال که می فرماید «قال جدی یغلب فی الظن انه کان امامیا لکن کان مشتهرا بین العامه و مختلطا بهم»

نقل می کند از جدش که گمان من این است که سکونی امامی است ولی با علمای عامه مخلوط بود و معاشرت داشت لذا تقیه می کرد.

صاحب بهجه الآمال در ادامه می گوید «قلت و تکاثرت روایاته و عامتها متلقاه بالقبول بل ربما ترجح روایته علی روایات العدول و الأجله»

خود من هم حرفی دارم که روایات او زیاد است و این روایات عموما تلقی به قبول شده حتی روایات سکونی را بر روایاتی که از علمای بزرگ نقل کردند ترجیح دادند صاحب بهجهالآمال مواردی را به عنوان مثال آورده است از جمله در باب تیمم روایتی از شیعه نقل کرده اند و نیز روایتی از عامه نقل کرده اند که فقهاء روایت سکونی را بر روایت راوی شیعه ترجیح داده اند.

۱- بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۲، ص۲۵۳، بیروت

۲- العده فی اصول الفقه، شیخ طوسی، ج۱، ص۱۴۹.

بنابراین روایات سکونی را نمی توانیم بگوییم ضعیف است بلکه لااقل موثق است.

۲. نوفلی:

یکی دیگر از افراد در سند حسین بن یزید نوفلی است نجاشی می فرماید «انه کان شاعرا ادیبا سکن الری و مات بها و قال قوم من القمیین انه غلا فی آخر عمره» (۱) شاعری ادیب بوده و در شهر ری ساکن بود و در همانجا فوت نموده و جمعی از قمیین قائل بودند که در آواخر عمرش از غالیان شده بود و نسبت به تمجید از امامان معصوم(ع) بسیار از فضائل نقل می کرد خود نجاشی می گوید «والله اعلم» خداوند بهتر می داند که او غالی بود یا نبود. و در ادامه می گوید «ما راینا له روایه تدل علی هذا و له کتاب التقیه» (۲) اما هیچ روایتی از نوفلی ندیدیم که نشانه غلو در مورد ائمه(ع) باشد و یک کتاب هم در مورد تقیه دارد.

در بهجه الآمال می گوید «یظهر من ابراهیم بن هاشم ما ینبه علی الإعتماد بروایاته» ابراهیم بن هاشم پدر علی بن ابراهیم است که روایات زیادی مرحوم کلینی از علی بن ابراهیم عن ابیه نقل می کند و از عباراتش می آید که به روایات نوفلی اعتماد کرده و همین روایت هم از علی بن ابراهیم نقل شده است بنابراین گرچه صاحب بهجهالآمال می گوید «قال قوم من القمیین أنه غلا» لکن ملاحظه می فرمائید در برابر جمعی از قمی ها راوی بزرگی همچون ابراهیم بن هاشم قرار دارد که به روایت نوفلی اعتماد کرده است.

شاید منشأ نسبت غلو دادن به نوفلی شیعه این است که کلماتی در باب کرامات اهل بیت(ع) نقل کرد که الان در کتاب ما هست و ما آنها را جزء مسلمات می گیریم ولی در آن زمان دور از ذهن بوده است.

ص: ۲۹۸

۱- رجال النجاشی، ص۳۸، شماره۷۷، جامعه مدرسین.

۲- رجال النجاشی، ص۳۸، شماره۷۷، جامعه مدرسین.

مضافا بر اینکه راوی از سکونی در اغلب روایات نوفلی است (عن النوفلی عن السکونی) و وقتی روایات سکونی مورد قبول شد روایات نوفلی هم مورد قبول می شود چون وقتی راه رسیدن به سکونی نوفلی است تا نوفلی را نپذیریم نمی توانیم به سکونی برسیم و فرض این است که عمل به روایات سکونی مورد اتفاق است ضمن اینکه جمعی از قمی ها گفتند در آخر عمرش غالی شده در حالیکه روایات را در ابتدا یا اواسط عمرش و آن زمان ها که در کار تبلیغ و نقل روایت بود نقل کرده است.

نتیجه: سند روایت هم از نظر سکونی و هم از نظر نوفلی مورد قبول است و ایراد ندارد.

بررسی دلالت روایت سکونی:

روایت این بود که «عَلِیٌّ عَنْ أَبِیهِ عَنِ النَّوْفَلِیِّ عَنِ السَّکُونِیِّ عَنْ أَبِی عَبْدِاللَّهِ(ع) قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّه(ص) الْفُقَهَاءُ أُمَنَاءُ الرُّسُلِ مَا لَمْ یَدْخُلُوا فِی الدُّنْیا قِیلَ یَا رَسُولَ اللَّهِ وَ مَا دُخُولُهُمْ فِی الدُّنْیا قَالَ اتِّبَاعُ السُّلْطَانِ فَإِذَا فَعَلُوا ذَلِکَ فَاحْذَرُوهُمْ عَلَی دِینِکُمْ.» (۱)

امام صادق(ع) فرمود پیامبر(ص) فرموده است فقهاء امین های پیامبران هستند تا زمانی که خودشان را آلوده به دنیا نکنند گفته شد داخل در دنیا شدن یعنی چه؟ فرمودند تابع سلطان نشوند و اگر تابع سلطان شدند از اینها راجع به دینتان بترسید و از اینان استفتاء نکنید و اگر فتوائی دادند نپذیرید و مسأله گفتند قبول نکنید.

این روایت را کلینی در باب «المستأکل بعلمه» آنها که علم را وسیله ارتزاق قرار می دهند نقل کرده روایات عجیبی در این باب است که مناسب است مراجعه کنید.

۱- الکافی، کلینی، ج۱، ص۴۶، کتاب فضل العلم، باب۱۴، باب المستأکل بعلمه و المباهی به، ح۵، اسلامیه.

و ما برای نمونه مواردی را قرائت می کنیم که گرچه مربوط به ولایت فقیه نباشد اما به لحاظ اخلاقی مفید فائده است.

روایت اول: «مَنْ أَرَادَ الْحَدِيثَ لِمَنْفَعَةِ الدُّنْيَا لَمْ يَكُنْ لَهُ فِي الْآخِرَةِ نَصِيبٌ وَ مَنْ أَرَادَ بِهِ خَيْرَ الْآخِرَةِ أَعْطَاهُ اللَّهُ خَيْرَ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ.» (۱)

کسی که برای منفعت دنیا به دنبال علوم اهلبیت(ع) می رود در آخرت از این علمش نصیبی نمی برد. اما اگر به خاطر آخرت به دنبال علم برود خداوند خیر دنیا و آخرت را به او عنایت می کند. در حالیکه ما روایات فراوان داریم که برای علماء درجات بالائی در حد یک پله پائین تر از پیامبران قرار داده است اما معلوم می شود مقید به عالم لله بودن است.

روایت دوم: «إِذَا رَأَيْتُمُ الْعَالِمَ مُحِبّاً لِدُنْيَاهُ فَاتَّهِمُوهُ عَلَى دِينِكُمْ فَإِنَّ كُلَّ مُحِبٍّ لِشَيْءٍ يَحُوطُ مَا أَحَبَّ وَ قَالَ(ص) أَوْحَى اللَّهُ إِلَى دَاوُدَ عليه السلام لَا تَجْعَلْ بَيْنِي وَ بَيْنَكَ عَالِماً مَفْتُوناً بِالدُّنْيَا فَيَصُدَّكَ عَنْ طَرِيقِ مَحَبَّتِي فَإِنَّ أُولَئِكَ قُطَّاعُ طَرِيقِ عِبَادِيَ الْمُرِيدِينَ إِنَّ أَدْنَى مَا أَنَا صَانِعٌ بِهِمْ أَنْ أَنْزِعَ حَلَاوَةَ مُنَاجَاتِي عَنْ قُلُوبِهِمْ.» (۲)

اگر عالمی را دیدید که محب دنیا است او را متهم بدانید که دینتان را از او بگیرید چون انسان از هرچه که دوست دارد مراقبت می کند و این عالم دنیائی است و نمی تواند دینتان را حفظ کند.

در روایتی دیگر پیامبر(ص) می فرماید خداوند به داود وحی فرستاد عالمان فریفته دنیا را بین من و خودت قرار نده که مانع رسیدنت به طریق محبت من می شوند و تو را از خدا دوستی باز می دارند زیرا اینان قطاع الطریق راه رسیدن بندگان به من هستند و کمترین مجازاتی که برای این گروه از عالمان دارم این است که شیرینی مناجات با خودم را از آنان می گیرم و ارتباط آنان با من قطع خواهد شد و باید به خدا پناه ببریم که چنین وصفی در مورد علماء پیش نیاید. و لذا حوزه های علمیه باید بسیار مراقب باشند.

۱- الکافی، کلینی، ج۱، ص۴۶، کتاب فضل العلم، باب۱۴، باب المستأکل بعلمه و المباهی به، ح۲، اسلامیه.

۲- الکافی، کلینی، ج۱، ص۴۶، کتاب فضل العلم، باب۱۴، باب المستأکل بعلمه و المباهی به، ح۴، اسلامیه.

چند سال قبل در ایامی که به تازگی مدیریت حوزه های علمیه را پذیرفته بودیم مصاحبه ای داشتم از اهدافم در مدیریت پرسیده بودند که هدفتان چیست گفتم تقویت حوزه های شهرستان ها یکی از اهداف است بعد از مدتی در آن ایام به کربلا مشرف شدم و در نجف محضر حضرت آیت الله سیستانی رسیدم (تعجب است) آیت الله سیستانی فرمودند من مصاحبه های شما را خواندم و این کار خیلی مهم است که حوزه های شهرستان ها تقویت شوند و گفتند سابقا هم نجف اینطور بود آقایان در کشورها و شهرهای خودشان تا درس خارج می خواندند و بعد برای پژوهش به نجف می آمدند. و در ادامه مطلب دیگری فرمودند که شاهد عرض من است و فرمودند یک دغدغه ای من دارم برای شما نقل می کنم روی آن با دوستانتان فکر کنید که چاره ای پیدا شود اینکه علما الان زیّ اشرافی پیدا کردند و این خیلی مضر است و باعث سلب اعتماد مردم می شود و مردم روش علماء قبل را دوست دارند که علمای فعلی رعایت کنند. و در ادامه فرمودند وقتی در قم بودم مرحوم حجت در قم منزلی داشتند و اتاقی که اتاق رفت و آمد بود تخته های درب اتاق ریش ریش شده بود هر چه اطرافیان اصرار کردند که عوض کنیم اجازه ندادند ولی الان اینگونه نیست و این موجب سلب اعتماد مردم است. البته همان گونه که ایشان سفارش کردند ما هم با برخی از دوستان صحبت کردیم ولی به نتیجه ای نرسیدیم.

به هرحال علماء امناء رسل هستند در صورتی که داخل تشریفات دنیایی نشوند و ساده زیستی را رها نکنند و یکی از مصادیق دنیائی شدن علماء اتکا به سلطان های جور است. در اصفهان سرهنگ زاهدی بود که رئیس اوقاف بود و از فدائیان شاه بود و به علماء از پول اوقاف می داد و جمع می کرد هر وقتی شاه می خواست به اصفهان بیاید او حدود دویست نفر از عمامه به سرها را جمع می کرد. خدا رحمت کند مرحوم خادمی را در بازار که می رفتیم سرهنگ زاهدی آمد جلو و احترام کرد و آیت الله خادمی فرمودند الحمدلله که موقوفاتی دست من نیست و با تو کاری ندارم.

ص: ۳۰۱

ادامه بررسی روایت سکونی برای فردا انشاءاله.

ولایت فقیه (أدله إثبات ولایت فقیه ادامه بررسی موثقه سکونی) ۹۵/۱۰/۲۷

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: ولایت فقیه (أدله إثبات ولایت فقیه: ادامه بررسی موثقه سکونی)

در رابطه با موثقه سکونی (۱) گفتیم موثقه است فقط در دو نفر حرف است یکی سکونی (۲) (۳) و دیگری نوفلی (۴) و هر دو را بحث کردیم که سکونی را شیخ (۵) (۶) فرمود طائفه عمل به روایات او کرده اند و نوفلی هم رمی به غلو (۷) شده ولی آن را هم گفتیم اغلب روایاتی که از سکونی نقل شده از نوفلی است و وقتی به آنها عمل شده پس روایات نوفلی هم به آن عمل شده و نیز گفتیم غلو را هم شاید توجیه کنیم به اینکه، روایاتی نقل کرده از ائمه که فضائل و کمالات ائمه بوده و آن موقع در ذهنشان بعید می آمده و نسبت غلو می دادند ولیکن این فضائل الان رایج است و در کتب ما فراوان موجود است و به عنوان کرامات اهلبیت(ع) پذیرفته است. مضافا اینکه اواخر عمرش نسبت غلو به او داده اند و این بعد از روزگار فعالیت آموزشی تبلیغی ایشان و نقل روایات بوده است و لذا بر فرض نسبت به غلو مضر باشد در این مورد مضر نیست. پس از نظر سند با خاطر جمعی اطمینان داریم که موثقه هستند و اینکه موثقه می گوییم بخاطر اینکه از عامه است ولی چون مورد اعتماد است موثقه است.

ص: ۳۰۲

۱- الکافی، کلینی، ج۱، ص۴۶، کتاب فضل العلم، باب۱۴، باب المستأکل بعلمه و المباهی به، ح۵، اسلامیه.

۲- رجال البرقی، ج۱، ص۲۸،

۳- الخلاصه، علامه حلی، ص۳۱۶، شماره ۳، نشر الفقاهه

۴- رجال النجاشی، ص۳۹، شماره۷۷، جامعه مدرسین.

۵- العده فی اصول الفقه، شیخ طوسی، ج۱، ص۱۴۹.

۶- الفهرست، شیخ طوسی، ص۵۰، شماره ۳۸

۷- رجال النجاشی، ص۳۹، شماره۷۷، جامعه مدرسین.

اما دلالت: امام فرمود فقها امناء رسولان هستند مادامیکه دخول در دنیا نداشته باشند یعنی دنبال جمع مال و اشرافی گری نباشند و مثالی که امام در روایت آورده اند اتباع سلطان است که به طمع مال و طلب جاه است پس یعنی محب دنیا نباشد و اگر یک چنین کسی بود از دینتان بر او بترسید از این جهت اعتمادی به فتوای او نیست و لذا تابع سلطان شدن خصوصیت ندارد بلکه یکی از مصادیق عالم دنیایی شدن پیروی از سلاطین جور است.

و این مسأله برای روحانیت مسأله مهمی است و به فرمایش امام سقوط روحانیت در این است. مرحوم امام در توجیه و استدلال به این روایت می فرماید این بخش از روایت بخش مهمی است که فقیه و فقهاء نباید علاقمند به دنیا باشند و حرف هم زیاد

دارد ولی اینجـا جـای آن نیست و فعلاـ بحث ما در این بخش از روایت نیست ولی ما گفتیم با توجه به اینکه ما خیلی عجله ای نـداریم که ولاـیت فقیه را اثبـات کنیم و بحث ولاـیت فقیه را تمـام کنیم لـذا تنـاسب ذکر این بخش از روایت فرصـتی است و غنیمـت اسـت. ایـن جهت خیلی مهم است که روحـانی بی تـوجه به دنیـا باشـد و مردم اگر ببیننـد محبّ دنیـا است از او فراری خواهند شد و گفتیم آیت الله سیسـتانی آن تعبیر را نسـبت به آیه الله حجت داشته اند و بعد فرمودند من هستم و این عبا و قبا و ایـن منزل هـم اجـاره ای است و فرمـود مردم دوست دارنـد که روحـانی همـان روش علمـای گذشـته را داشـته باشـند و امروز مقـداری نگرانی است که اگر وجوهـاتی هم می آیـد در حفـظ مقـام و مرجعیت و جایگـاه خودشان مصـرف شود و اگر مردم اینگونه بفهمنـد اعتقادشان از روحانی سـلب می شود و زندگی باید ساده و مثل گذشـته باشد. مرحوم امام هم اینگونه بودند و زندگی ساده ای داشـتند در ابتدای ورود به قم درس ایشان می رفتیم در ایام فاطمیه سه روز روضه داشتند و در منزلشان روضه داشتند و در ورودی همین منزلی که در قم باقی است یک حیاط کوچک است که از پله ها وقتی می روی یک اتاق تقریبا ۱۲ متری خودشان بودند و یک گوشه هم یک نفر بود چای درست کرده بود و چای می ریختند و یک صـندلی گذاشـته بودند و آقای آل طه هم سـخنرانی می کردند و بعد از پیروزی انقلاب اسـلامی و رسـیدن به رهبری هم مرحوم خادمی آمدند قم برای دیـدار بـا امام خمینی تماس گرفتیم با آقای صانعی که ملاقات بگیریم گفتنـد که امام رفتنـد دوش بگیرنـد بیاینـد به ایشان می گویم خبر می دهم. بعـد تماس گرفتنـد که امام می فرمایـد من می آیم امام آمدنـد و بعـد از آقای خادمی دعوت کردند برای شـام و ما چون میزبان آقای خادمی بودیم از ما هم دعوت شـد و شام خـدمت امام رفتیم شـخص امام بود و من و آقای خادمی یک خادم هم امام داشت که آمد سفره پهن کرد و در سفره یک دیس برنج بود و یک مدل خورشت و یک ظرف ماست بود و بعـد از خوردن غـذا خود امام دست دراز کردنـد یک لیوان برداشـتند و دو سه تا قاشق از آن ماست در لیوان ریختنـد و دوغ درست کردند و خوردند و این روش امام در پذیرایی همین بود و اگر روحانیون و فقهای ما هم این روش را داشـته باشـند می توانند فقیه باشند و کارایی داشته باشند.

ص: ۳۰۳

دیروز از باب مستأکل بالعلم در کافی دو روایت نقل کردیم که به اختصار مرور می کنیم.

روایت اول: «مَنْ أَرَادَ الْحَدِيثَ لِمَنْفَعَةِ الدُّنْيَا لَمْ يَكُنْ لَهُ فِي الْآخِرَةِ نَصِيبٌ وَ مَنْ أَرَادَ بِهِ خَيْرَ الْآخِرَةِ أَعْطَاهُ اللَّهُ خَيْرَ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ.» (۱)

و دیروز توضیح کوتاهی عرض شد.

روایت دوم: «إِذَا رَأَيْتُمُ الْعَالِمَ مُحِبّاً لِدُنْيَاهُ فَاتَّهِمُوهُ عَلَى دِينِكُمْ فَإِنَّ كُلَّ مُحِبٍّ لِشَيْءٍ يَحُوطُ مَا أَحَبَ وَ قَالَ(ص) أَوْحَى اللَّهُ إِلَى دَاوُدَ(ع) لَا تَجْعَلْ بَيْنِي وَ بَيْنَكَ عَالِماً مَفْتُوناً بِالدُّنْيَا فَيَصُدَّكَ عَنْ طَرِيقِ مَحَبَّتِي فَإِنَّ أُولَئِكَ قُطَّاعُ طَرِيقِ عِبَادِيَ الْمُرِيدِينَ إِنَّ أَدْنَى مَا أَنَا صَانِعٌ بِهِمْ أَنْ أَنْزِعَ حَلَاوَةَ مُنَاجَاتِي عَنْ قُلُوبِهِمْ.» (۲)

و این روایت نیز دیروز توضیح و شرح شد.

روایت سوم: «مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شَاذَانَ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى عَنْ رِبْعِيِّ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَمَّنْ حَدَّثَهُ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: مَنْ طَلَبَ الْعِلْمَ لِيُبَاهِيَ بِهِ الْعُلَمَاءَ أَوْ يُمَارِيَ بِهِ السُّفَهَاءَ أَوْ يَصْرِفَ بِهِ وُجُوهَ النَّاسِ إِلَيْهِ فَلْيَتَبَوَّأْ مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ إِنَّ الرِّئَاسَةَ لَا تَصْلُحُ إِلَّا لِأَهْلِهَا.» (۳)

این روایت ناظر به نقطه دیگر در مورد عالم است چون ممکن است کسی بگوید علماء زهد قهری دارند یعنی چیزی نمی توانند از مال دنیا به دست آورند که به دنبال جمع مال باشند. این روایت گویا می گوید راه های دیگری هم برای فاسد شدن و سقوط علماء وجود دارد. در این روایت حضرت امام محمد باقر(ع) فرمود کسی که طلب علم کند برای اینکه در بین علما مباحات نماید و باعث افتخارش باشد یا اینکه با سفها مجادله نماید و با بی اعتنایی با آن برخورد می کند و یا این که بین مردم معروف شود این چنین کسی جایگاه و نشیمنگاهش آتش است و ریاست برای کسی است که اهلیت داشته باشد بنابراین طالب علم باید این توجه را داشته باشد و اینها از شرایط رهبری هم هست و مقام معظم رهبری هم در جلسه ای که دو سه نفر به عنوان خبرگان رهبری بودیم خطاب به خبرگان می فرمودند برای رهبری باید کسی انتخاب شود اولا: عاقل باشد ثانیاً: آشنا به دشمن باشد ثالثا: بی توجه به دنیا باشد.

۱- الکافی، کلینی، ج ۱، ص۴۶، کتاب فضل العلم، باب۱۴، باب المستأکل بعلمه و المباهی به، ح ۲، اسلامیه.

۲- الکافی، کلینی، ج ۱، ص۴۶، کتاب فضل العلم، باب۱۴، باب المستأکل بعلمه و المباهی به، ح ۴، اسلامیه.

۳- الکافی، کلینی، ج ۱، ص۴۷، کتاب فضل العلم، باب۱۴، باب المستأکل بعلمه و المباهی به، ح ۶، اسلامیه.

در هر حال از این فرصت استفاده کردیم و چند روایت اخلاقی را بررسی کردیم.

اکنون برمی گردیم به بررسی روایت سکونی در مورد ولایت فقیه.

گفتیم روایت موثقه به جمله «الفقهاء امناء الرسل» تمسک شد و رسل جمع رسول است که یکی از آنها پیامبر اسلام است. فرض کنید به جای جمله فوق گفته باشیم «الفقهاء امناء رسول الله» بر این اساس می گوییم در زمان حیات پیامبر خودش شؤونی دارد که حکومت تشکیل داد، سد ثغور می کرد رتق و فتق امور می کرد و تدبیر امور داشت حال در زمانی که حیات ندارد فقهاء جانشینان او هستند و این فقط به معنی جانشین برای بیان احکام نمی باشد به قول حضرت امام مگر پیامبر فقط مسأله گو بود که فقهای جانشین هم فقط مسأله گو باشند بلکه می گوییم کلیه شؤونی که برای پیامبر ثابت بود در این عصر برای فقهاء ثابت است یعنی فقهاء در این زمان باید عدالت را در بین مردم گسترش بدهند و برای دفاع در داخل و خارج از مردم تدبیر کنند و تنظیم امور زندگی آنها را به طراحی بپردازند. و به تعیین قاضی و نیز والی در مناطق بپردازند. و نباید بگوییم پیامبر علم خودش را نزد فقهاء به امانت گذاشته است و عالمان همان علم را نشر می دهند زیرا این دید بسیار کوتاهی در استفاده از روایات که امین بودن را قرینه نقل علم پیامبر بدون تصرف بدانیم گرچه عمومی که می گوییم این مورد را هم شامل است. و لذا تعبیر امام خمینی این است «و کیف کان، قوله(ص) أُمناء الرسل بالتقریب المتقدّم، یفید کونهم أُمناء لرسول اللّه(ص) فی جمیع الشؤون المتعلّقه برسالته، و أوضحها زعامه الأُمّه، و بسط العداله الاجتماعیّه، و ما لها من المقدّمات و الأسباب و اللوازم. فأمین الرسول أمین فی جمیع شؤونه، و لیس شأن رسول اللّه(ص) ذکر الأحکام فقط، حتّی یکون الفقیه أمیناً فیه، بل المهمّ إجراء الأحکام، و الأمانه فیها أن یجریها علی ما هی علیه.» (۱)

ص: ۳۰۵

۱- کتاب البیع، امام خمینی، ج۲، ص۴۷۳، اسماعیلیان.

به هر حال اینکه روایت می گوید فقهاء امناء الرسل هستند می رساند که آنها امین او هستند یعنی تمامی شؤونی که او دارا می باشد امین هم دارا می باشد که از جمله روشن ترین شأن پیامبر زعامت امت است که مقدماتی دارد و برای تهیه آن باید حکومت ایجاد کند و اعوان و انصار لازم است. و تصدی همه این امور به معنی این است که فقیه باید ولایت امر داشته باشد کما اینکه خود پیامبر اینگونه بودند نگویید چه کسی مثل پیامبر می شود می گوییم این یک امر عقلائی است وقتی شهید بهشتی را ترور کردند مردم شعار می دادند ایران پر از بهشتی است و مرحوم بهشتی شخصیتی بود که از هر بخشی کسی مشکل داشت به ایشان مراجعه می کرد و با شهادت ایشان نگفتند رفت و تمام شد بلکه می گفتند ایران پر از بهشتی است و همینطور با شهادت پیامبر و ائمه نیز اینگونه است و درست است که مثل آنان گیر نمی آید ولی شبیه او و یک درجه پائین تر موجود است. مثلاـ بعد از دوازده امام، معصوم گیر نمی آید اما یک درجه پایین تر می گوییم باید عادل باشد به هر حال اطلاق روایت می گوید امین پیامبر مطلق است و اگر بخواهیم به خصوص احکام بگوییم باید قید بیاورد و چون قیدی نیامد نشان می دهد که فقیه در همه شؤون بعد از پیامبر ولایت دارد.

ولایت فقیه (أدله إثبات ولایت فقیه ادامه بررسی موثقه سکونی؛ یک شبهه و پاسخ آن) ۹۵/۱۰/۲۸

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: ولایت فقیه (أدله إثبات ولایت فقیه: ادامه بررسی موثقه سکونی؛ یک شبهه و پاسخ آن)

در مورد موثقه سکونی (۱) گفتیم از نظر سند معتبر است و دلالت آن هم تمام است و گفتیم «الْفُقَهَاءُ أُمَنَاءُ الرُّسُلِ» یعنی علماء امینان پیامبران هستند و این با اطلاق امین بودنشان مورد توجه است و امین در بخشی خاص را نمی گوید.

ص: ۳۰۶

۱- الکافی، کلینی، ج۱، ص۴۶، کتاب فضل العلم، باب۱۴، باب المستأکل بعلمه و المباهی به، ح۵، اسلامیه.

بیان یک شبهه: بعضی استدلال می کنند که امین کسی است که چیزی را به امانت به او بسپارند و همانطور برگرداند و وقتی می گویند «أُمَنَاءُ الرُّسُلِ» باید ببینیم چه چیزی به امانت داده شده است؟ و مسلماً علمشان است که به امانت سپرده شده و باید آن را نشر دهند و بیان کنند در نتیجه می گویند «أُمَنَاءُ الرُّسُلِ» دلالت بر ولایت امر ندارد.

پاسخ شبهه: این استدلال همان اطلاق روایت است می گوییم شما این قید بیان احکام را از کجای روایت استفاده می کنید؟ در حالیکه روایت مطلق است بنابراین وقتی می گوئید فقهاء امناء رسول هستند (برای نمونه) مثل این است که گفتید فقهاء امناء رسول الله(ص) هستند و تمام شئونی که رسول الله داشت فقهاء هم دارند. و رسول گرامی اسلام شئون مختلف داشتند و تنها شأن علمی و بیان احکام نبود.

بعد از اینکه مرحوم امام استدلال به روایت را تمام می دانند؛ تأکیدی می آورند به روایتی که در علل الشرایع (۱) نقل شده که سؤال می شود، علت اینکه خداوند در بین مردم اولی الامر تعیین کرد چیست؟ فضل بن شاذان از امام هشتم(ع) نقل می کند و

تمام روایت این باب سوال از احکام است و در پایان روایت نهم آمده است؛

«حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَاحِدِ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عُبْدُوسٍ النَّیْسَابُورِیُّ الْعَطَّارُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِیُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ قُتَیْبَهَ النَّیْسَابُورِیُّ قَالَ قُلْتُ لِلْفَضْلِ بْنِ شَاذَانَ لَمَّا سَمِعْتُ مِنْهُ هَذِهِ الْعِلَلَ أَخْبِرْنِی عَنْ هَذِهِ الْعِلَلِ الَّتِی ذَکَرْتَهَا عَنِ الِاسْتِنْبَاطِ وَ الِاسْتِخْرَاجِ وَ هِیَ مِنْ نَتَائِجِ الْعَقْلِ أَوْ هِیَ مِمَّا سَمِعْتَهُ وَ رَوَیْتَهُ فَقَالَ لِی مَا کُنْتُ أَعْلَمُ مُرَادَ اللَّهِ بِمَا فَرَضَ وَ لَا مُرَادَ رَسُولِهِ(ص) بِمَا شَرَعَ وَ سَنَّ وَ لَا أُعَلِّلُ ذَلِکَ مِنْ ذَاتِ نَفْسِی بَلْ سَمِعْنَا مِنْ مَوْلَایَ أَبِی الْحَسَنِ عَلِیِّ بْنِ مُوسَی الرِّضَا(ع) مَرَّهً بَعْدَ مَرَّهٍ وَ الشَّیْ ءَ بَعْدَ الشَّیْ ءِ فَجَمَعْتُهَا فَقُلْتُ فَأُحَدِّثُ بِهَا عَنْکَ عَنِ الرِّضَا(ع) فَقَالَ نَعَم»

ص: ۳۰۷

۱- علل الشرایع، ابن بابویه، ج۱، ص۲۵۱، باب۱۸۲، روایت۹، داوری.

عبدالواحد بن محمد بن عبدوس نیشابوری عطار می گوید علی بن محمد بن قتیبه نیشابوری گفت وقتی این علت احکام را از فضل بن شاذان شنیدم از او پرسیدم آیا این علل احکامی که گفتی از استنباط و نتایج بررسی عقلی خودت بود یا آنها را شنیدی و از امام روایت کردی؟ فضل بن شاذان گفت من که نمی دانم خداوند قصدش از این احکام چه بود و فلسفه دستورات پیامبر را نمی شناسم و این فلسفه احکام را از پیش خودم هم اختراع نکردم بلکه از مولایم امام هشتم(ع) در دفعات گوناگون و موارد مختلف و مکان های متعدد شنیدم و برای شما دسته بندی کرده و بیان می کنم. راوی می گوید من هم مطمئن شدم از پیش خودش نمی گوید.

البته فضل بن شاذان از امام هشتم(ع) و امام جواد(ع) نقل روایت کرده است و از امام حسن عسکری(ع) نقل می کنند که فرمود من غبطه می خورم به اهالی خراسان که چنین شخصی در بین آنان است.

استفاده امام خمینی از روایت فضل بن شاذان به عنوان مؤید:

آن جمله ای که مرحوم امام بعنوان تأکید استفاده می کنند دو نکته است که از یک عبارت بدست می آید؛

«فَإِنْ قَالَ قَائِلٌ وَ لِمَ جَعَلَ أُولِي الْأَمْرِ وَ أَمَرَ بِطَاعَتِهِمْ» (۱) اگر کسی بگوید برای چه خداوند اولی الامر را جعل نمود و اطاعت از آنها را واجب نمود؛ «قِيلَ لِعِلَلٍ كَثِيرَةٍ» (۲) در جواب می گوئیم برای علت های زیادی اطاعت از اولی الامر جعل شده است.

علت اول: «مِنْهَا أَنَّ الْخَلْقَ لَمَّا وَقَفُوا عَلَى حَدٍّ مَحْدُودٍ وَ أُمِرُوا أَنْ لَا يَتَعَدَّوْا تِلْكَ الْحُدُودَ لِمَا فِيهِ مِنْ فَسَادِهِمْ لَمْ يَكُنْ يَثْبُتُ ذَلِكَ وَ لَا يَقُومُ إِلَّا بِأَنْ يَجْعَلَ عَلَيْهِمْ فِيهَا أَمِيناً يَأْخُذُهُمْ بِالْوَقْتِ عِنْدَ مَا أُبِيحَ لَهُمْ وَ يَمْنَعُهُمْ مِنَ التَّعَدِّي عَلَى مَا حَظَرَ عَلَيْهِمْ لِأَنَّهُ لَوْ لَمْ يَكُنْ ذَلِكَ لَكَانَ أَحَدٌ لَا يَتْرُكُ لَذَّتَهُ وَ مَنْفَعَتَهُ لِفَسَادِ غَيْرِهِ فَجُعِلَ عَلَيْهِمْ قَيِّمٌ يَمْنَعُهُمْ مِنَ الْفَسَادِ وَ يُقِيمُ فِيهِمُ الْحُدُودَ وَ الْأَحْكَامَ» (۳) خداوند مردم را خلق کرد و احکامی هم برای آنها قرار داده و مامور کرده است در این حدودی که معین کردم عمل کنید و از آن تجاوز نکنید چه ضمانتی دارد که مردم عمل کنند و تجاوز نکنند مگر اینکه خداوند بر مردم قیم و امینی قرار بدهد که اینها را بازخواست بکند و احکام الهی همانطور که خداوند خواسته از واجبات و محرمات اجرا شود قیم و امینی را قرار داده است و این اگر ضمانت اجرائی نداشته باشد ممکن کسی برای رسیدن به منفعت و لذت خودش امور دیگران را فاسد کند و به دیگران ضرر بزند پس باید قیمی باشد که حدود را اجراء کند و مانع فساد در بین مردم شود.

۱- علل الشرایع، ابن بابویه، ج ۱، ص ۲۵۳، باب ۱۸۲، روایت ۹، داوری.

۲- علل الشرایع، ابن بابویه، ج ۱، ص ۲۵۳، باب ۱۸۲، روایت ۹، داوری.

۳- علل الشرایع، ابن بابویه، ج ۱، ص ۲۵۳، باب ۱۸۲، روایت ۹، داوری.

علت دوم: «وَ مِنْهَا أَنَّا لَا نَجِدُ فِرْقَةً مِنَ الْفِرَقِ وَ لَا مِلَّةً مِنَ الْمِلَلِ بَقُوا وَ عَاشُوا إِلَّا بِقَيِّمٍ وَ رَئِيسٍ لِمَا لَا بُدَّ لَهُمْ مِنْهُ فِي أَمْرِ الدِّينِ وَ الدُّنْيَا فَلَمْ يَجُزْ فِي حِكْمَةِ الْحَكِيمِ أَنْ يَتْرُكَ الْخَلْقَ مِمَّا يَعْلَمُ أَنَّهُ لَا بُدَّ لَهُمْ مِنْهُ وَ لَا قِوَامَ لَهُمْ إِلَّا بِهِ فَيُقَاتِلُونَ بِهِ عَدُوَّهُمْ وَ يَقْسِمُونَ بِهِ فَيْئَهُمْ وَ يُقِيمُونَ بِهِ جُمُعَتَهُمْ وَ جَمَاعَتَهُمْ وَ يَمْنَعُ ظَالِمَهُمْ مِنْ مَظْلُومِهِمْ.» (۱) هیچ ملتی و مذهبی بدون قیم و رئیس و سرپرست نمی تواند ادامه حیات دهد تا بتواند دین و دنیای خودش را حفظ کند پس بر خداوند حکیم لازم است در این امر مهم مردم را رها نکند و لازم است رئیسی تعیین کند که با دشمنان مردم بجنگد و درآمدها را بین مردم تقسیم کند و نماز جمعه و جماعات را اقامه کند و در برابر ظلم از مظلوم دفاع کند.

علت سوم: «وَ مِنْهَا أَنَّهُ لَوْ لَمْ يَجْعَلْ لَهُمْ إِمَاماً قَيِّماً أَمِيناً حَافِظاً مُسْتَوْدَعاً لَدَرَسَتِ الْمِلَّةُ وَ ذَهَبَ الدِّينُ وَ غُيِّرَتِ السُّنَنُ وَ الْأَحْكَامُ وَ لَزَادَ فِيهِ الْمُبْتَدِعُونَ وَ نَقَصَ مِنْهُ الْمُلْحِدُونَ وَ شَبَّهُوا ذَلِكَ عَلَى الْمُسْلِمِينَ إِذْ قَدْ وَجَدْنَا الْخَلْقَ مَنْقُوصِينَ مُحْتَاجِينَ غَيْرَ كَامِلِينَ مَعَ اخْتِلَافِهِمْ وَ اخْتِلَافِ أَهْوَائِهِمْ وَ تَشَتُّتِ حَالاتِهِمْ فَلَوْ لَمْ يَجْعَلْ فِيهَا قَيِّماً حَافِظاً لِمَا جَاءَ بِهِ الرَّسُولُ الْأَوَّلُ لَفَسَدُوا عَلَى نَحْوِ مَا بَيَّنَّاهُ وَ غُيِّرَتِ الشَّرَائِعُ وَ السُّنَنُ وَ الْأَحْكَامُ وَ الْإِيمَانُ وَ كَانَ فِي ذَلِكَ فَسَادُ الْخَلْقِ أَجْمَعِينَ» (۲) اگر خداوند در هر زمانی امین و قیم قرار نمی داد ملت ها منقرض می شدند مثلا بدعت و تحریف ایجاد می کردند و مذهب و دین از بین می رفت و احکام را تغییر می دادند و دین را عوض می کردند و مردم را به شبهه می انداختند زیرا وقتی مردم را که دقت می کنیم می بینیم یک نقصی در آنها هست و اختلافاتی هم ممکن است در آنها باشد و اگر بنا بود احکام عوض شود و کم و زیاد شود فساد کلی در بین مردم ایجاد می شد پس خداوند قیم و امین فرستاد برای اینکه احکام تغییر پیدا نکند.

ص: ۳۰۹

۱- علل الشرایع، ابن بابویه، ج ۱، ص۲۵۳، باب۱۸۲، روایت۹، داوری.

۲- علل الشرایع، ابن بابویه، ج ۱، ص۲۵۳، باب۱۸۲، روایت۹، داوری.

یک ملاحظه: البته جعل ولی دو نکته مهم دارد.

نکته اول: جعل ولی شد تا احکام اجراء شود

نکته دوم: خداوند جعل ولی کرد تا احکام باقی بماند و کم و زیاد نشود.

بیان کیفیت استدلال به روایت: تا اینجا می گوئیم خداوند اولی الامر یعنی پیامبران و امام معصوم(ع) را قرار داد و اطاعت آنان را با این دلائل واجب کرد و الان می خواهد بفرماید در این روایت موثقه سکونی (۱) که پیامبر فرمود فقهاء امناء رسول الله هستند و آن کبری کلی می گفت خداوند قیم و امین فرستاد. بنابراین اینجا که فقهاء امین رسول هستند یعنی به همان جهت ولی قرار داده شدند پیامبر و ائمه و این فقهاء هم مصداق همان هستند و در اینجا که فقهاء معصوم نیستند شرط عدالت را قرار می دهیم و بدیهی است توقعی که از پیامبر از باب عصمت انتظار است از غیر معصوم امکان ندارد بلکه جانشینی فقهاء برای رسل را با عدالت فقهاء جبران می کنیم و اگر کسی عادل باشد اگر خطایی هم کرد چون بعنوان امین قرار داده شد معذور است البته اگر برسیم به شرایطی که کسی که قرار است جانشین پیامبر شود معلوم می شود که هر فقیهی نمی تواند جانشین پیامبر باشد آن کسی که دارای شرائط باشد امین و جانشین پیامبر است و از تعبیر امین یا ولی یا قیم و غیره جانشینی مراد است.

نتیجه: از دیدگاه امام روایت علل الشرایع مؤکد روایت سکونی و دیگر روایات است آن روایات می گویند فقهاء امین رسولان هستند این روایت علل الشرایع می گوید علل امین مردم دادن بقاء دین و عدم تغییر دین است.

۱- الکافی، کلینی، ج۱، ص۴۶، کتاب فضل العلم، باب۱۴، باب المستأکل بعلمه و المباهی به، ح۵، اسلامیه.

ولایت فقیه (بررسی اجمالی مباحث گذشته در ولایت فقیه) ۹۵/۱۰/۲۹

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: ولایت فقیه (بررسی اجمالی مباحث گذشته در ولایت فقیه)

بحث اخلاقی: سبک زندگی اسلامی؛ نمامی (وظیفه استماع کننده نمامی)

در بحث اخلاقی راجع به نمامی و گناه بزرگ نمام و اینکه گناه نمامی یک شر عظیمی است و یک خطر بالایی است صحبت کردیم. گفتیم در مقابل نمام که سخنی را به قصد افساد برای شما نقل می کند وظیفه این است که ترتیب اثر به این کلام داده نشود و کلام موثقی ندانـد و شـنونده نمامی بایـد سـعی کنـد که نمام را تشویق نکنـد چه اینکه اگر مثلا بگویـد مرحبا که این سخن را به من رساندی خطر ادامه نمامی خطر عظیم تری است. و در این زمینه هم روایاتی داریم.

۱- مرحوم مجلسی (۱) (۲) (۳) از امـالی صـدوق نقل می کنـد که «قَالَ الصَّادِقُ(ع) لَا تَقْبَلْ فِی ذِی رَحِمِکَ وَ أَهْلِ الرِّعَایَهِ مِنْ أَهْلِ بَیْتِکَ قَوْلَ مَنْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَیْهِ الْجَنَّهَ وَ جَعَلَ مَأْوَاهُ النَّارَ فَإِنَّ النَّمَّامَ شَاهِدُ زُورٍ وَ شَرِیکُ إِبْلِیسَ فِی الْإِغْرَاءِ بَیْنَ النَّاس وَ قَدْ قَالَ اللَّهُ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی (یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِنْ جاءَکُمْ فاسِقٌ بِنَبَإٍ فَتَبَیَّنُوا) (۴) »

حضـرت امـام صادق(ع) فرمود در مورد بسـتگانت و دوسـتانت قبول نکن قول کسـی را که خداونـد بهشت را بر او حرام کرده است و آتش جهنم را جایگـاه او قرار داده است. زیرا نمام شـهادت به ناحق می دهـد و شـریک شـیطان است در گمراه کردن مردم. و خداوند فرموده اگر فاسقی حرفی برای شما نقل کرد تحقیق و تبیّن کنید.

۱- بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۱۰، ص۲۱۸، ط بیروت.

۲- بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۴۷، ص۱۶۸، ط بیروت.

۳- بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۷۲، ص۲۶۴، ط بیروت.

۴- حجرات/سوره۴۹، آیه۶.

۲- مرحوم مجلسـی در بحار نقل می کنـد «قَدْ رُوِیَ عَنْ عَلِیٍّ(ع) أَنَّ رَجُلًا أَتَاهُ یَسْعَی إِلَیْهِ بِرَجُلٍ فَقَالَ یَا هَذَا نَحْنُ نَسْأَلُ عَمَّا قُلْتَ فَإِنْ کُنْتَ صَادِقاً مَقَتْنَاکَ وَ إِنْ کُنْتَ کَاذِباً عَاقَبْنَاکَ وَ إِنْ شِئْتَ أَنْ نُقِیلَکَ أَقَلْنَاکَ قَالَ أَقِلْنِی یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ.» (۱) (۲)

شخصی نزد امیرالمومنین(ع) آمد تا سعایت شخص دیگری را بکند امام فرمودند ای شخص ما سؤال می کنیم ببینیم راست می گویی یا خیر اگر بعد از تحقیق دیدیم انسان راستگویی هستی و این حرفی که نقل کردی واقعیت داشت با تو دشمن می شویم و اگر دیـدیم دروغ می گـویی کیفر خـواهی شـد و اگر دوست داری که مـا اغمـاض کنیم و چشم پوشـی کنیم عـذرت را می پذیریم آن شخص گفت عذر مرا بپذیرید و هم اکنون من توبه کردم.

ملاحظه می فرمایید: امیرالمؤمنین(ع) سه راه پیش پای کسی که در حضورش به سعایت از دیگران و نمامی پرداخت قرار داد؛

راه اول: اگر ثابت شود که آنچه که نقل شد راست است علی(ع) با نقل کننده دشمن می شود.

پس بر فرض نمام راست بگوید نتیجه اش دشمنی علی(ع) با اوست و پناه بر خدا از اینکه علی بن ابیطالب(ع) با کسی دشمن شود.

راه دوم: اگر آنچه نقل کرد دروغ باشد مجازاتش بر عهده علی(ع) است.

و پناه بر خدا اگر علی(ع) بخواهد عدالت را اجراء کند که ذره ای خطا ندارد.

راه سوم: شخص نمام در جا از کرده اش پشیمان شود و توبه کند که در این مورد علی(ع) فرمود پشیمانی او را تأیید می کند. و خوشا به حال کسی که توبه کند در پیشگاه خدا و علی(ع) توبه اش را تأیید کند.

۱- بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۷۲، ص۲۷۰، ط بیروت.

۲- بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۷۲، ص۲۶۶، ط بیروت.

از یکی از بزرگـان هم مرحوم مجلسـی کلاـمی نقـل می کنـد که کلاـم خوبی است به اینکه می فرمایـد «وَ قَـالَ الْحَسَنُ مَنْ نَمَّ إِلَيْكَ نَمَّ عَلَيْكَ.» (۱)

کسـی که به سوی شـما می آیـد و نمامی می کند بدانید که علیه شـما هم نمامی می کند چگونه انسان با چنین نمامی برخورد نکند و منفک از کذب و خیانت و حسد و نفاق و افساد و خدعه نیست بنابراین چنین انسانی قابلیت اینکه انسان قول او را قبول کند ندارد.

مرحوم مجلسـی در آخر می فرماید این حرف خوبی است و هشدار است که باید نمّام را مبغوض بدانید و می فرماید «کیف لا یبغض و هو لا ینفک من الکـذب و الغیبه و الغـدر و الخیانه و الغل و الحسـد و النفاق و الإفساد بین الناس و الخدیعه و هو ممن سعی فی قطع ما أمر الله تعالی به أن یوصل» (۲)

و متاسـفانه در کشور ما امروزه این عمل زیاد انجام می شود و رواج پیـدا کرده و بعد هم می آیند تکذیب می کنند ولی فایده ای ندارد.

بحث فقهی: بررسی اجمالی مباحث گذشته در ولایت فقیه:

روایاتی که دلالت می کرد برای اثبات ولایت فقیه تقریبا ۹ روایت خواندیم مناسب است که دوره ای بکنیم تا نتیجه بگیریم.

ولایت ذاتی خدا: از ابتدا وارد در معنای ولایت در قرآن و روایات شدیم و گفتیم که مراد از ولایت تصدی امور و زعامت امر و حکومت کردن است و این معنی ولایت کلی اختصاص به خداوند دارد و هم عقلاً و هم نقلاً برای خداوند ثابت است.

۱- بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۷۲، ص ۲۷۰، ط بیروت.

۲- بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۷۲، ص ۲۷۰، ط بیروت.

عقلاً به این دلیل است که خداوند خالق است و مالک است و می تواند امر و نهی کند و تکلیف کند و اداره کند و بعد از ولایت بر ایجاد؛ در بقاء هم خداوند مالک است و هستی نیازمند فیض الهی است. پس این ولایت عقلاً از آن خداست.

شرعاً هم از قرآن کریم آیاتی خواندیم که ولایت را مختص خداوند می داند.

ولایت پیامبران: و گفتیم خداوند می تواند این ولایت را تفویض کند و بیان کردیم که به بعضی از انبیاء داده شد از جمله به داود(ع) فرمود: (یا داوُدُ إِنَّا جَعَلْناکَ خَلیفَةً فِی الْأَرْضِ) (۱) و به حضرت ابراهیم فرمود (إِنِّی جاعِلُکَ لِلنَّاسِ إِماماً) (۲) این ولایت تفویض شده است و به پیامبر اکرم فرمود (النَّبِیُّ أَوْلی بِالْمُؤْمِنینَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ) (۳) منتهی فرقی که بین این ولایت ها وجود دارد این است که ولایت خداوند ذاتی است و ولایت انبیاء عرضی است.

ولایت امیرالمؤمنین(ع): در مورد امیرالمؤمنین(ع) قرآن کریم فرمود (إِنَّما وَلِیُّکُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذینَ آمَنُوا) (۴) که دلالت می کرد این ولایت به امیرالمؤمنین(ع) هم تفویض شده است و گفتیم از روایات استفاده می شود ولایت امیرالمؤمنین(ع) با ولایت رسول الله(ص) از یک سنخ است.

ولایت ائمه(ع): و نسبت به دیگر ائمه(ع) هم روایات داشتیم که همین سنخ ولایت پیامبر(ص) و امیرالمؤمنین(ع) را دارند. و در مورد آیه (أَطیعُوا اللَّهَ وَ أَطیعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِی الْأَمْرِ مِنْکُم) (۵) گفتیم چون امر به طور مطلق بر اطاعت از اولی الأمر شد پس اولی الأمر باید حتما معصوم باشند و عدالت تنها شرط نیست چون ممکن است خطا نماید.

۱- ص/سوره۳۸، آیه۱۳.

۲- بقره/سوره۲، آیه۱۲۴.

۳- احزاب/سوره۳۳، آیه۶.

۴- مائده/سوره۵، آیه۵۵.

۵- نساء/سوره۴، آیه۹۶.

ولایت فقیه: بعد از این بحث گفتیم آیا این ولایت برای فقیه هم ثابت است یا خیر؟ اینجا صاحب جواهر (۱) و بعضی استدلال به اجماع هم کردند که به اجماع فقهاء این ولایت برای فقیه هم ثابت است و نقل هم می کند که چه افرادی قائل به این قول هستند حتی بعد از نقل قول محقق کرکی (۲) که عموم ولایت را قبول دارد عبارت خوبی داشت و می فرمود «فمن الغریب وسوسه بعض الناس فی ذلک، بل کأنه ما ذاق من طعم الفقه شیئا، و لا فهم من لحن قولهم و رموزهم أمرا، و لا تأمل المراد من قولهم (إنی جعلته علیکم حاکما) (۳) و قاضیا و حجه و خلیفه و نحو ذلک مما یظهر منه إراده نظم زمان الغیبه لشیعتهم فی کثیر من الأمور الراجعه إلیهم، و لذا جزم فیما سمعته من المراسم بتفویضهم علیهم السلام لهم فی ذلک، نعم لم یأذنوا لهم فی زمن الغیبه ببعض الأمور التی یعلمون عدم حاجتهم إلیها، کجهاد الدعوه المحتاج إلی سلطان و جیوش و أمراء و نحو ذلک مما یعلمون قصور الید فیها عن ذلک و نحوه»

عجیب است که برخی از افراد در مورد ردّ ولایت فقیه به وسوسه می پردازند بلکه گویا این افرادی که مخالفت می کنند مثل این است که طعم فقه را نچشیده اند و لوازم فرمایشات ائمه و رموز آن را نفهمیده اند و تأمل در قول ائمه نکرده اند که مراد از «فَإِنِّی قَدْ جَعَلْتُهُ عَلَیْکُمْ حَاکِما» (۴) یا «قاضیا» و یا «حجه» و یا «خلیفه» و غیر این کلمات چیست؟ در حالیکه از این تعبیرات به دست می آید که مقصود امام معصوم(ع) ایجاد نظم امور شیعیان در زمان غیبت است و فقهاء در زمان غیبت باید زمامدار امور شیعیان باشند. صاحب جواهر (۵) در ادامه می فرماید آنگونه که به من رسیده است سلار در المراسم (۶) همین شؤون پیامبر و امام معصوم را برای فقیهان پذیرفته است.

۱- جواهر الکلام، نجفی، ج۲۱، ص۳۹۷، ط دارالاحیاء التراث العربی.

۲- رسائل الکرکی، محقق کرکی، ج۱، ص۱۴۲، کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی(ره).

۳- الکافی، کلینی، ج۷، ص۴۱۲، ط اسلامیه.

۴- الکافی، کلینی، ج۷، ص۴۱۲، ط اسلامیه.

۵- جواهر الکلام، نجفی، ج۲۱، ص۳۹۷، دار احیاء التراث العربی.

۶- المراسم العلویه، سلار دیلمی، ص۲۶۳، الحرمین.

البته این نکته را می پذیریم که در زمان غیبت فقهاء برای برخی از شؤون مثل جهاد ابتدائی که احتیاج به لشگر دارد مجاز نیستند و این عدم اجازه از بابت قصور ید و عدم بسط ید فقیه است وگرنه از جهت اقلّ شؤون؛ فقیه همه شؤون اجتماعی پیامبر را دارد.

و استدلال به روایات هم شده بود و مرحوم امام هم یکی یکی نقل کردند که؛

۱. روایت اول توقیع مبارک بود که فرمود رجوع کنید به روات «فَإِنَّهُمْ حُجَّتِی عَلَیْکُمْ وَ أَنَا حُجَّةُ اللَّهِ عَلَیْهِم» (۱) (۲) .

۲. روایت دوم مقبوله عمر بن حنظله بود که فرمود مراجعه کنند به کسی که «قَدْ رَوَی حَدِیثَنَا وَ نَظَرَ فِی حَلَالِنَا وَ حَرَامِنَا وَ عَرَفَ أَحْکَامَنَا فَارْضَوْا بِهِ حَکَماً فَإِنِّی قَدْ جَعَلْتُهُ عَلَیْکُمْ حَاکِماً» (۳) (۴) (۵) (۶) (۷)

۳. روایت سوم مشهوره ابی خدیجه بود که فرمود «فَإِنِّی قَدْ جَعَلْتُهُ عَلَیْکُمْ قَاضِیاً» (۸) (۹)

ص: ۳۱۶

۱- کمال الدین، صدوق، ج۱، ص۴۸۳، ح۴، ط جامعه مدرسین.

۲- وسائل الشیعه، حر عاملی، ج۲۷، ص ۱۴۰، کتاب القضاء، ابواب صفات قاضی، باب۱۱، ح۹، ط آل البیت.

۳- الکافی، کلینی، ج۱، ص۶۷، ط اسلامیه.

۴- الکافی، کلینی، ج۷، ص۴۱۲، ط اسلامیه.

۵- تهذیب الاحکام، شیخ طوسی، ج۶، ص۲۱۸، ح۵۱۴، ط اسلامیه.

۶- تهذیب الاحکام، شیخ طوسی، ج۶، ص۳۰۱، ح۸۴۵ ط اسلامیه.

۷- وسائل الشیعه، حر عاملی، ج۲۷، ص۱۳۶، کتاب القضاء، ابواب صفات قاضی، باب۱۱، ح۱، ط آل البیت.

۸- تهذیب الاحکام، شیخ طوسی، ج۶، ص۳۰۳، ح۸۴۶ ط اسلامیه.

۹- وسائل الشیعه، حر عاملی، ج۲۷، ص۱۳۹، کتاب القضاء، ابواب صفات قاضی، باب۱۱، ح۶، ط آل البیت.

۴. روایت چهارم صحیحه قداح که فرمود «إِنَّ الْعُلَمَاءَ وَرَثَهُ الْأَنْبِیَاءِ» (۱)

۵. روایت پنجم موثقه ابوالبختری که گفتند «إِنَّ الْعُلَمَاءَ وَرَثَهُ الْأَنْبِیَاءِ» (۲) (۳)

۶. روایت ششم روایت فقه الرضوی که فرمود «مَنْزِلَهُ الْفَقِیهِ فِی هَذَا الْوَقْتِ کَمَنْزِلَهِ الْأَنْبِیَاءِ فِی بَنِی إِسْرَائِیلَ» (۴)

و گفتیم یکی از انبیاء بنی اسرائیل حضرت موسی(ع) بود که حکومت و ولایت داشت.

۷. روایت هفتم روایت تحف العقول که فرمود «أَنَّ مَجَارِیَ الْأُمُورِ وَ الْأَحْکَامِ عَلَی أَیْدِی الْعُلَمَاءِ بِاللَّه» (۵)

۸. روایت هشتم روایت «إِذَا مَاتَ الْمُؤْمِنُ ... ثُلِمَ فِی الْإِسْلَامِ ثُلْمَهٌ ... لِأَنَّ الْمُؤْمِنِینَ الْفُقَهَاءَ حُصُونُ الْإِسْلَامِ...» (۶)

۹. روایت نهم موثقه سکونی بود که فرمود «الْفُقَهَاءُ أُمَنَاءُ الرُّسُلِ» (۷)

ملاحظه می فرمایید که در مجموع ۹ روایت خواندیم که همه از نظر سند معتبر بودند و از نظر دلالت هم محکم بودند و دلالت بر اثبات ولایت برای فقیه داشتند منتهی در مورد فقیه گفتیم چون معصوم نیستند اگر خطا کند می گوییم جبران می کند و اما در مورد معصومین چون منصوب خداوند هستند اگر اشتباه کند مانند این است که خداوند امر کند که اشتباه را بپذیر پس باید معصوم باشند و اشتباه نکنند.

۱- الکافی، کلینی، ج ۱، ص۳۴، ح ۱، ط اسلامیه.

۲- الکافی، کلینی، ج ۱، ص۳۲، ح ۲، ط اسلامیه.

۳- وسائل الشیعه، حر عاملی، ج۲۷، ص۷۸، کتاب القضاء، ابواب صفات قاضی، باب۸، ح ۲، ط آل البیت.

۴- الفقه المنسوب للامام الرضا علیه السلام، ص۳۳۸، ط آل البیت.

۵- تحف العقول، حرانی، ص۲۳۸، ط جامعه مدرسین.

۶- الکافی، کلینی، ج ۱، ص۳۸، ح۳، ط اسلامیه.

۷- الکافی، کلینی، ج ۱، ص۴۶، ح۵، ط اسلامیه.

نتیجه: از مجموع روایات استفاده شد سنخ ولایت پیامبر و امامان(ع) و فقهاء یکی است و لذا می بینیم که امام خمینی فرمودند ولایت فقیه ادامه ولایت رسول الله(ص) است.

بحث بعدی در مورد شرائط است برای فردا انشاءاله.

ولایت فقیه (بررسی کلام فاضل نراقی در مورد ولایت فقیه) ۹۵/۱۱/۰۲

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: ولایت فقیه (بررسی کلام فاضل نراقی در مورد ولایت فقیه)

تاکنون روایات فراوانی که راجع به اثبات ولایت فقیه مطرح شده بود و در کلمات بزرگان به آن استدلال شد خواندیم و گفتیم مرحوم امام به این روایات تمسک می کند و آنها را از نظر استدلال تمام می داند و ما هم تبعیت کردیم و هم سندا و دلالتا این روایات را تمام دانستیم. مرحوم امام در پایان برای تاکید بر مطلب به روایتی که در علل الشرایع (۱) مرحوم صدوق نقل می کند تمسک کردند. در این روایت فضل بن شاذان از امام هشتم علت نصب اولی الامر در بین مردم را نقل کرده است که مطرح شد و امام خمینی تاکید داشت که ولایت فقیه از آن استفاده می شود.

اکنون برای اینکه در مورد مسأله ولایت فقیه و ثبوت ولایت برای فقیه هیچ دغدغه ای در خاطر اشخاص باقی نماند می گوییم نقل کلام فاضل نراقی در کتاب عوائد (۲) مؤید دیگری بر اثبات ولایت برای فقیه است. صاحب دراسات (۳) کلام مرحوم نراقی را تماما نقل می کند و می فرماید «نقلنا کلام العوائد بطوله لأنه احسن بیان لدلالات الروایات»

علت اینکه کلام نراقی را با همه طول و تفصیلش نقل کردیم این است که کلام نراقی بهترین بیان برای توضیح و شرح دلالت روایات است.

۱- علل الشرایع، ابن بابویه، ج۱، ص۲۵۱، داوری.

۲- عوائد الایام، نراقی، ص۱۸۸، بصیرتی.

۳- دراسات فی ولایه الفقیه، ج۱، ص۴۹۱، تفکر.

مرحوم نراقی بعد از نقل همه آن روایاتی که ما نیز خواندیم می فرماید «كلّ ما كان للنبی و الإمام- الذین هم سلاطین الأنام و حصون الإسلام- فیه الولایه و كان لهم، فللفقیه أیضا ذلك، إلّا ما أخرجه الدلیل من إجماع أو نصّ أو غیرهما» (۱) هر آنچه از شؤون که پیامبر و امام معصوم از نظر زعامت و سلطنت بر مردم و نگهداری حریم اسلام، دارای ولایت بودند فقیه نیز همان شؤون را دارد مگر آن مقاماتی از پیامبر و امام نظیر عصمت و نبوت و غیره که از طریق ادله نظیر اجماع از حیطه شؤون فقیه خارج شده باشد.

مرحوم نراقی در ادامه می فرماید یکی از ادله اثبات ولایت فقیه اجماع است. همانگونه که مرحوم صاحب جواهر (۲) اجماع را از محقق کرکی (۳) نقل می کند و کثیری هم به این اجماع تصریح کردند و از ظاهر کلماتشان اینگونه است که این مسأله بین فقها از مسلمات است و صاحب جواهر در ادامه می گوید من الغریب که عده ای منکر ولایت فقیه می شوند؛ مرحوم نراقی هم اینگونه عمل کرده و می گوید «حیث نص به کثیر من الاصحاب بحیث یظهر منهم کونه من المسلمات» (۴) بسیاری از فقهاء تصریح کردند که مسأله اجماعی است بگونه ای که نشان می دهد مسأله از مسلمات است «مضافا الی الاخبار من کونه وارث الانبیاء او امین الرسل و خلیفه الرسول و حصن الاسلام و مثل الانبیاء و بمنزلتهم و الحاکم و القاضی و الحجه من قبلهم فانهم حجتی علیکم و انهم المرجع فی جمیع الحوادث و ان علی یده مجاری الامور و الاحکام و انه الکافل لایتامهم الذین یراد بهم الرعیه» (۵) به علاوه در روایات فقیه را وارث انبیاء شمرده یا بعنوان امین رسل خوانده و نیز خلیفه پیامبر و نیز حصن الاسلام و نیز همانند انبیاء و به منزله انبیاء و نیز حاکم و نیز قاضی و حجت و مرجع رجوع مردم در جمیع حوادث است و مجاری امور در دست اوست و متکفل ایتام یعنی رعیت و مردم است. و در ادامه می فرماید «فان من البدیهیات التی یفهمه کل عامی و عالم و یحکم بها: أنه إذا قال نبیّ لأحد عند مسافرته أو وفاته: فلان وارثی، و مثلی، و بمنزلتی، و خلیفتی، و أمینی، و حجتی، و الحاکم من قبلی علیکم، و المرجع لکم فی جمیع حوادثکم، و بیده مجاری أمورکم و أحکامکم، و هو الکافل لرعیتی، أنّ له کل ما کان لذلک النبی فی أمور الرعیه و ما یتعلق بأمّته، بحیث لا یشک فیه أحد» (۶)

۱- عوائد الایام، نراقی، ص۱۸۸، بصیرتی.

۲- جواهر الکلام، نجفی، ج۲۱، ص۳۹۷، دار احیاء التراث العربی.

۳- رسائل، محقق کرکی، ج۱، ص۱۴۲، کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی(ره).

۴- عوائد الایام، نراقی، ص۱۸۹، بصیرتی.

۵- عوائد الایام، نراقی، ص۱۸۹، بصیرتی.

۶- عوائد الایام، نراقی، ص۱۸۹، بصیرتی.

و یکی از بـدیهیات که هر عامی آن را می فهمد و حکم می کند که یک پیامبری که قصد سـفر دارد یا فوت کند به مردم می گوید فلانی وارث من است و اینگونه معرفی می کند بدون شک همگان می فهمند که آن پیامبر هر شأنی که داشت برای این شخص هم هست و چگونه چنین برداشـتی از این فرمایشـات ائمه نکنیم در حـالیکه از نصوصـی که وارد شـده در حق ائمه که اینها اوصـیاء پیامبرند اینگونه تعبیرات صریح نیست اما در عین حال ما از آنها اطلاق می فهمیم پس از این تعبیرات که این همه صراحت دارد استفاده اطلاق می کنیم و بعد در ادامه مثالی عرفی می زند و می فرماید «إن اردت توضیح ذلک فانظر الی انه لو کـان حاکما او سـلطان فی ناحیه و أراد المسافره إلی ناحیه أخری، و قال فی حق شـخص بعض ما ذکر فضـلا عن جمیعه، فقال: فلاـن خلیفـتی، و بمنزلـتی، و مثلی، و أمینی، و الکافـل لرعیـتی، و الحـاکم مـن جـانبی، و حجـتی علیکـم، و المرجـع فی جمیع الحوادث لکم، و علی یده مجاری أمورکم و أحکامکم فهل یبقی لأحد شک فی انه له فعل کل ما کان للسـلطان.» (۱) اگر نیاز به توضـیح بیشتری داری نگـاه کن که اگر در قسـمتی و منطقه ای حاکمی وجود دارد و قصـد مسافرت دارد و در حق شـخص خاصـی برخی از جملاتی که در این روایات آمـده است را می آورد و می گوید فلانی جانشـین من است، مثل من است، امین من است، آیا کسـی شک می کنـد که آیا این همان حکم سـلطان را دارد یا خیر؟ بـدیهی است همگان می فهمنـد که در نبود حاکم این شخص همه شؤون حاکم را داراست.

ص: ۳۲۰

۱- عوائد الایام، نراقی، ص۱۸۹، بصیرتی.

بیان یک مناقشه در کلام نراقی و جواب آن:

این مطلب را صاحب دراسات از نراقی نقل می کند و می گوید ما این کلام را با همه تفصیلش نقل می کنیم و می گوید «لانه احسن بیان لدلاله الروایات» (۱)

و بعد در مناقشه می فرماید «لکن لا یخفی وجود مغالطه ما فی البین إذ لیست هذه الجملات مجتمعه متعاقبه فی روایه واحده حسبما سردها فی العوائد. بل کلّ جمله منها ذکرت فی روایه مستقله مع قرینه متّصله صالحه لتقییدها بجهه خاصّه غیر جهه الولایه الکبری، کما مرّ تفصیل ذلک.» (۲)

در کلام نراقی نوعی مغالطه وجود دارد چون یک روایتی که تمام این مطالب در آن روایت باشد نداریم و اینها را مرحوم نراقی از روایات مختلف جمع کرده و ردیف کرده است و لذا وقتی تک تک عناوین مطرح شود ممکن است این همه اطمینان در جانشینی مطلق برای مردم نیاورد.

به ویژه اینکه در هر یک از این روایات قرائن متصله ای هست که مورد را به غیر جهت ولایت کبری مقید کند.

اوائل انقلاب در منزلی که هستیم بنّایی داشتیم بنّا علاقمند به روحانیت بود یک وقت به او گفتیم ائمه را می شناسی گفت همه را می شناسم و بلد هستم اما نمی توانم رجشان کنم یعنی به ترتیب از یک تا دوازده را نمی توانم ردیف بگویم.

جواب مناقشه: ملاحظه فرمودید ما تک تک روایات را بررسی کردیم و هیچ قرینه قطعیه ای که این روایات را به غیر جهت ولایت کبری مقید کند ندیدیم و صاحب دراسات از کجای روایات قرائنی را به دست آورده است نمی دانیم ضمن اینکه بیان نکردند چه قرینه ای و در کجای روایت وجود دارد. البته برای نمونه برخی موارد را بیان کردند که در روایت آمده است مثلا علماء حصون الاسلام هستند و معنی کردند که باید احکام را بگویند و ما بررسی کردیم که حصون الاسلام گفت نه حصون احکام الاسلام و احکام اسلام بخشی از اسلام است و تمام اسلام احکام نیست پس این قرینه نیست یا فرمود ورثه الانبیاء گفتند قرینه است همان پیامبران بیان احکام می کردند در جواب گفتیم اگر بمنزله رسول الله می گفت معنی می کردید که بیان احکام کند؟ مگر پیامبر اسلام فقط بیان احکام داشت.

۱- دراسات فی ولایه الفقیه، ج ۱، ص ۴۹۱، تفکر.

۲- دراسات فی ولایه الفقیه، ج ۱، ص ۴۹۱، تفکر.

بنابراین یا قرینه در روایت نیست و یا اگر قرینه باشد صلاحیت قید زدن ندارد پس دلالت روایات برای اثبات ولایت فقیه تمام است.

نکته: باید دقت کنید که بحث ما ولایت امر است که به دست پیامبر و ائمه است و بعد از اثبات ولایت به استناد این ولایتی که داشتند تشکیل حکومت دادند و این ولایت را برای فقیه ثابت کردیم و تمام شؤون ولایت که برای پیامبر و ائمه بود برای فقیه هم وجود دارد یعنی این ولایت ظاهری و تدبیر امور که ولایت اعتباری هم نامیده می شود و امیرالمؤمنین(ع) در موردش فرمودند «لَوْ لَا حُضُورُ الْحَاضِرِ وَ قِيَامُ الْحُجَّةِ بِوُجُودِ النَّاصِرِ ... لَأَلْقَيْتُ حَبْلَهَا عَلَى غَارِبِهَا» (۱) و اعتباری برای ولایت ظاهری قائل نبودند ولی به اعتبار اقبال مردم پذیرا شدند؛ برای فقیه ثابت است.

مرحوم امام در پایان در کتاب ولایت فقیه که در نجف مطرح کردند و چاپ شد و متنش فارسی است می فرمایند ولایتی که برای پیامبر است برای فقیه ثابت است و در این مطلب هیچ شکی نیست مگر اینکه موردی دلیل بر خلاف داشته باشیم . و همانطور که قبلاـ گفتیم موضوع ولایت فقیه چیز تازه ای نیست که ما آورده باشیم بلکه مسأله از اول مورد بحث بوده است و بعد چند مثال بیان کرد و فرمود؛

اول مرحوم میرزای شیرازی در حکم تنباکو که داد حکم قضایی نبود بلکه حکم ولایی و حکومتی بود و این حکم واجب الاتباع بود حتی برای علمای دیگر و همه علمای بزرگ اسلام به جز چند نفر از این حکم پیروی کردند و ایشان بر اساس همین ولایت فقیه بر حرمت استعمال دخانیات حکم کرد.

۱- علل الشرایع، صدوق، ج۱، ص۱۵۱، داوری.

و دوم مرحوم میرزا محمدتقی شیرازی (شیرازی دوم) که حکم جهاد داد البته حکم دفاع بود ولی بنام جهاد خوانده می شود و همه تبعیت کردند.

و سوم از مرحوم کاشف الغطا هم نقل می شود که ولایت فقیه را قبول دارد و از متاخرین مرحوم نراقی اینگونه بود و همه شؤون رسول الله(ص) را برای فقیه ثابت می داند و نیز مرحوم نائینی در کتاب منیه الطالب (۱) از مقبوله عمر همین معنی را استفاده می کند و نیز خود مرحوم امام هم می فرماید که شکی نیست که ولایت و زعامت برای فقیه ثابت است.

تا اینجا بحث اثبات اصل ولایت فقیه بود. بحث شرائط برای فردا انشاءاله.

و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرین.

ولایت فقیه (بررسی کلام فاضل نراقی در مورد ولایت فقیه) ۹۵/۱۱/۰۳

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: ولایت فقیه (بررسی کلام فاضل نراقی در مورد ولایت فقیه)

بحث فقهی: شرائط ولی فقیه:

در مورد استدلال برای اثبات ولایت فقیه در روایات مفصل استدلال شد و بعد حضرت امام خمینی روایت علل الشرایع را که مرحوم صدوق (۲) در مورد علت تعیین اولی الامر از طرف خداوند آورده بود را به عنوان تأیید بر اثبات ولایت فقیه بررسی کردند که بیان خوبی داشت و نیز دیروز هم که مطلبی که فاضل نراقی در عوائد (۳) به آن استدلال کرده بود و در دراسات (۴) هم عینا ذکر شد با اقرار دراسات (۵) به بهترین استدلال بودن آن ذکر کردیم و شبهه ای هم که دراسات بر کلام نراقی (۶) داشت بیان کردیم و جواب دادیم که شبهه خیلی ضعیف است و گذشت.

ص: ۳۲۳

۱- منیه الطالب، نائینی، ج۱، ص۳۲۵، محمدیه.

۲- علل الشرایع، ابن بابویه، ج۱، ص۲۵۱، داوری.

۳- عوائد الایام، نراقی، ص۱۸۸، بصیرتی.

۴- دراسات فی ولایه الفقیه، ج۱، ص۴۹۱، تفکر.

۵- دراسات فی ولایه الفقیه، ج۱، ص۴۹۱، تفکر.

۶- عوائد الایام، نراقی، ص۱۸۸، بصیرتی.

از بحث استدلال گذشتیم و ثابت شد که ولایت برای فقیه در زمان غیبت ثابت است و استدلال به اجماع شده که صاحب جواهر (۱) و صاحب عوائد (۲) نقل می کنند و مرحوم امام هم می فرماید عملا کسانی که به آن عمل کردند و وارد حکومت

شدند مثل میرزای شیرازی و غیره زیاد بودند و تقریبا همه به آن عمل کردند.

اکنون وارد می شویم در بحث شرایط عامه ای که برای ولی فقیه است.

آنچه که از روایات بدست آوردیم این بود که این زعامت بعهده فقیه گذاشته شده و فقیهی که می خواهد تصدی و زعامت کند عقل می گوید قهرا باید شرایطی داشته باشد چون مسأله ولایت فقیه با جریان یک حاکم و والی در بلاد فرق می کند چون ولی فقیه باید امور دنیوی و اخروی مردم را تدبیر کند و این ولایت مهم، بی بدیل و نیازمند شرائطی است که ولی فقیه باید داشته باشد.

در کتب فقهی علما و فقها متعرض این شرایط نشدند و شاید سرّ آن هم این باشد که محل ابتلا برایشان نبوده چون نداشتند و حتی چه بسا احتمال نمی دادند که یک فقیه بتواند زمام امور امت اسلام را به دست بگیرد و امور کشوری و لشگری در اختیارش باشد. چون بعد از دوران پنج ساله امیرالمؤمنین و چند ماهه امام حسن(ع) و شهادت امام حسین(ع) و محصور شدن امامان معصوم و بعد غیبت امام زمان، حتی اجازه فکر و بحث کردن در اصل ولایت و شرائط را ندادند. بله مثلا ولایت بر صغار و مجانین و من لا ولی له را بحث کردند و حتی در بحث ولایت فقیه به روایاتی نظیر مقبوله عمر بن حنظله (۳) (۴) (۵) (۶) (۷) که برمی خوردند می گفتند که فقیه چنین شأنی دارد ولی به طور تفصیل شرایط و وظایف و اختیارات را بحث نکردند. البته در علم کلام شرایط امامت را ذکر کرده اند ولی آن شرایط امام معصوم است که اعتقاد به او واجب باشد بحث کلامی یعنی وجوب اعتقاد ولی اینجا ولایت فقیه حکم فقهی است و باید در فقه بحث شود گرچه ولایت فقیه ادامه امامت است ولی این ولایت آن ولایتی که امام و پیامبر داشتند نیست معصومین دو ولایت داشتند یکی تکوینی بود که برای فقها نیست یعنی ولایت فقیه همان ولایتی است که امیرالمؤمنین(ع) می فرمودند اگر این جمعیت نبودند رها می کردند این همان حکومت یعنی زمام امور و ولایت اعتباری است.

۱- جواهر الکلام، نجفی، ج۲۱، ص۳۹۶، ط دار احیاء التراث العربی.

۲- عوائد الایام، نراقی، ص۱۸۸، بصیرتی.

۳- الکافی، کلینی، ج۱، ص۶۷، ط اسلامیه.

۴- الکافی، کلینی، ج۷، ص۴۱۲، ط اسلامیه.

۵- تهذیب الاحکام، شیخ طوسی، ج۶، ص۲۱۸، ح۵۱۴، ط اسلامیه.

۶- تهذیب الاحکام، شیخ طوسی، ج۶، ص۳۰۱، ح۸۴۵، ط اسلامیه.

۷- وسائل الشیعه، حر عاملی، ج۲۷، ص۱۳۶، کتاب القضاء، ابواب صفات قاضی، باب۱۱، ح۱، ط آل البیت.

بنابراین لازم است که مطرح شود که شرایط عامه و عمومی ولی فقیه چیست؟

شرائط ولی فقیه:

شرط اول: عقل: مرحوم علامه حلی در تذکره (۱) در مورد شروط ولی فقیه آورده است «تذنیب: إذا جوّزنا صرف نصیبه إلی باقی الأصناف، فإنّما یتولّاه الفقیه المأمون من فقهاء الإمامیه الجامع لشرائط الإفتاء علی وجه التتمه لمن یقصر عنه ما یصل إلیه، لأنّه حکم علی الغائب، فیتولّاه الحاکم و نائبه.» ملاحظه می فرمایید مرحوم علامه قید خاصی در شرائط نمی آورد اما در مجموع همه شرائط فقیه جامع شرائط افتاء را برای ولی فقیه می پذیرد. که یکی از آنها عقل است. پس ولی فقیه باید عاقل باشد.

دلیل شرط عقل: اما عقلاً برای اینکه عقلاء حکم می کنند در امر پایین تر از ولایت امر اگر بخواهند تفویض کنند به کسی حکم می کنند که باید عاقل باشد و اما شرعاً هم جهات فراوانی داریم از جمله در قرآن می فرماید (وَ لاٰ تُؤْتُوا السُّفَهٰاءَ أَمْوٰالَکُمُ الَّتِی جَعَلَ اللّٰهُ لَکُمْ قِیٰاماً) (۲) اموال خود را تحت اختیار سفیهان و کم عقل ها قرار ندهید و این نشان می دهد که کمال عقل لازم است.

اموال اطلاق دارد یعنی چه اموال عمومی و چه اموال شخصی و آن کسی که ولی امر می شود زمام امور اموال عمومی و شخصی مردم در دست اوست.

از طرف دیگر کسی که سفیه است و عاقل نیست مولی علیه است یعنی ولی برای او تعیین شده است که تحت ولایت پدر یا جد و یا ولیّ است و کسی که مولّی علیه است نمی تواند ولیّ دیگران باشد.

۱- تذکره الفقهاء، علامه حلی، ج۵، ص۴۴۵، ط آل البیت.

۲- نساء/سوره۴، آیه۵.

روایتی در کنز العمال (۱) آمده است «اذا اراد الله بقوم خیرا ولّی علیهم علماؤهم و جعل المال فی سمحائهم. و إذا أراد اللّه بقوم شرّا ولّی علیهم سفهاءهم و قضی بینهم جهّالهم و جعل المال فی بخلائهم.»

اگر خداوند اراده خیری به قومی دارد آنانی که دارای حلم و صبر و بردباری هستند بر آنان مسلط می کند و در بین آنان آنها که عالم هستند قضاوت می کنند و خداوند اموال آن قوم را در اختیار کسانی که سخاوت دارند قرار می دهد. که تنگ نظری نداشته باشند و مردم از آنان بهره ببرند.

و اگر نسبت به قومی نظر لطف و مرحمت نداشته باشد آنانی که سفیه و جاهل هستند را بر آنان مسلط می کند و اموال آنان به دست افراد بخیل خواهد افتاد.

بخشی از کلمات امیرالمومنین(ع) در نهج البلاغه «وَ لَكِنَّنِی آسَی» (۲) در بخشی از نامه ای که امیرالمؤمنین(ع) به مالک اشتر نوشتند موقعی که او را والی مصر قرار دادند یک نامه به خود مالک به عنوان دستورالعمل نوشتند و یک نامه ای هم خطاب به مردم مصر نوشتند در ابتدا امام فرمودند به فکرم نمی رسید که مردم بعد از پیامبر اینگونه عمل کنند و حکومت را غصب کنند و معین شده خدا و رسول را کنار بزنند ولیکن در آن زمان من لازم دیدم که برای حفظ اسلام نصرت بکنم چون اگر بر سر حفظ حکومت خودم بعد از پیامبر استقامت می کردم و مبارزه می کردم مصیبتی که بر من وارد می شد از مصیبت از دست رفتن حکومت من بعد از پیامبر بزرگتر بود زیرا در آن صورت اسلام از بین می رفت لذا در آن زمان لازم دیدم اسلام حفظ شود. «وَ لَكِنَّنِی آسَی أَنْ يَلِيَ [هَذِهِ الْأُمَّةَ] أَمْرَ هَذِهِ الْأُمَّةِ سُفَهَاؤُهَا وَ فُجَّارُهَا فَيَتَّخِذُوا مَالَ اللَّهِ دُوَلًا وَ عِبَادَهُ خَوَلًا وَ الصَّالِحِينَ حَرْباً» (۳) آن نگرانی که من دارم این است که ولایت امر به دست افراد سفیه و کم عقل و فاجران قرار گیرد و آنان بیت المال را دولت خود قرار دهند و بندگان خدا را بردگان خود قرار دهند و با صالحین بجنگند و فاسقان را عضو حزب خودشان قرار دهند. اینگونه افراد که صلاحیت ندارند ولایت مردم را بعهده بگیرند و اموال مردم را غارت نمایند و مومنین تحقیر بشوند برای من موجب نگرانی است.

۱- کنز العمال، متقی هندی، ج۶، ص۷، ح۱۴۵۹۵.

۲- بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۳۳، ص۵۹۷، ط بیروت.

۳- بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۳۳، ص۵۹۷، ط بیروت.

شرط دوم: اسلام و ایمان: دومین شرط ولی فقیه، اسلام و ایمان است و باید عمل صالح داشته باشد و شیعه هم باشد. چون در مقبوله (۱) (۲) (۳) (۴) (۵) فرمود «يَنْظُرَانِ إِلَى مَنْ كَانَ مِنْكُمْ» و نیز در مشهوره (۶) (۷) فرمود «انْظُرُوا إِلَى رَجُلٍ مِنْكُمْ» که از «مِنكُمْ» شیعه بودن به دست می آید. این شرط هم دلائل مفصلی دارد.

در آیات می فرماید؛

۱- (وَ لَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلاً) (۸) هرگز خداوند به نفع کافر بر مسلمان راهی قرار نداده است و اگر کافر حاکم شود سبیل بر مؤمن پیدا کرده و این خلاف است. البته برخی تعاملات که گاهی با برخی حکومت ها داشتند سبیل نبود برای نمونه شاه می خواست در قم با آقای بروجردی ملاقات کند و آقای بروجردی راضی نبودند در نهایت قرار شد در حرم در مسجد بالاسر در محل درس آقای بروجردی ملاقات باشد مرحوم آقای بروجردی عمداً ده دقیقه دیرتر درس را تعطیل کردند و در قسمت قبر شاه عباس دوم بود صندلی گذاشته بودند و شاه آمده بود و نشسته و منتظر بود ولی درس بروجردی هنوز تمام نشده بود و در آخر درس یک ملاقاتی انجام شد و این به خاطر اجباری بود که داشتند. اینگونه تعاملات سبیل نبوده است.

۱- الکافی، کلینی، ج۱، ص۶۷، ط اسلامیه.

۲- الکافی، کلینی، ج۷، ص۴۱۲، ط اسلامیه.

۳- تهذیب الاحکام، شیخ طوسی، ج۶، ص۲۱۸، ح۵۱۴، ط اسلامیه.

۴- تهذیب الاحکام، شیخ طوسی، ج۶، ص۳۰۱، ح۸۴۵ اسلامیه.

۵- وسائل الشیعه، حر عاملی، ج۲۷، ص۱۳۶، کتاب القضاء، ابواب صفات قاضی، باب۱۱، ح۱، ط آل البیت.

۶- تهذیب الاحکام، شیخ طوسی، ج۶، ص۳۰۳، ح۸۴۶ ط اسلامیه.

۷- وسائل الشیعه، حر عاملی، ج۲۷، ص۱۳۹، کتاب القضاء، ابواب صفات قاضی، باب۱۱، ح۶، ط آل البیت.

۸- نساء/سوره۴، آیه۱۴۱.

۲- آیه دیگر (لا یَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْکافِرِینَ أَوْلِیاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِینَ وَ مَنْ یَفْعَلْ ذلِکَ فَلَیْسَ مِنَ اللَّهِ فِی شَیْ ءٍ) (۱) مؤمنین نباید مؤمنین را رها کنند و کفار را ولیّ خود قرار دهند.

۳- (یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا تَتَّخِذُوا الْیَهُودَ وَ النَّصاری أَوْلِیاءَ) (۲) ای مؤمنین هرگز یهود و نصاری را اولیاء خود قرار ندهید. و بر فرض گفته شود اولیاء یعنی دوستی است می گوییم اگر دوستی قبول نباشد به طریق اولی ولایت قبول نیست.

این آیات نشان می دهد که غیر مسلمان و غیر مؤمن نمی تواند ولیّ مسلمین باشد.

بررسی روایات داله بر شرطیت اسلام و ایمان برای ولی فقیه برای فردا انشاءاله.

ولایت فقیه (شرایط ولی فقیه) ۹۵/۱۱/۰۴

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: ولایت فقیه (شرایط ولی فقیه)

وارد شدیم در بیان شرایطی که برای ولی فقیه ثابت است و آن کسی می توند ولایت امر را بعهده بگیرد که دارای این شرایط باشد.

شرط اول: عقل است؛ هم به دلیل عقل و هم به دلیل نقل که دیروز بحث شد.

شرط دوم: اینکه باید دارای اسلام باشد اگر غیر مسلمان باشد ولو در حد اعلای علم و فقاهت باشد نمی تواند والی بر مسلمین باشد دلیل مطلب هم عقل است هم نقل.

دلیل حکم عقلاً: بلا شک اگر عاقلان بخواهند به کسی حکمی بدهند که مبنی بر اعتقاد است حکم می کنند که باید معتقد بر این امر باشد و ولایت هم یک امر مبتنی بر اعتقاد است لذا کسی که بناست ولایت داشته باشد باید خودش اعتقاد داشته باشد.

دلیل نقل: از آیات و روایات هم اشاره کردیم؛

۱- آل عمران/سوره۳، آیه۲۸.

۲- مائده/سوره۵، آیه۵۱.

۱- (وَ لَنْ یَجْعَلَ اللَّهُ لِلْکافِرِینَ عَلَی الْمُؤْمِنِینَ سَبِیلًا) (۱) برای کفار سبیلی بر مسلمین جعل نکرده است که با «لَن» آمده است که هرگز چنین تسلطی خداوند قرار نداده است و چون ولایت بر مسلمین سبیل بر مسلمین است و لذا اسلام و ایمان در آن شرط است.

۲- آیه دیگر (لا یَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْکافِرِینَ أَوْلِیاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِینَ وَ مَنْ یَفْعَلْ ذلِکَ فَلَیْسَ مِنَ اللَّهِ فِی شَیْ ءٍ) (۲)

نهی می کند که مؤمنین از کفار اولیاء نگیرید و این نهی صریح است و ظهور در حرمت دارد.

۳- (یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا تَتَّخِذُوا الْیَهُودَ وَ النَّصاری أَوْلِیاءَ بعضهم اولیاء بعض) (۳)

اولیاء جمع ولیّ است و ولیّ به معنای سرپرست است.

ممکن است گفته شود مراد از اولیاء ولیّ به معنای محبّ و دوست است. می گوییم چنین معنایی گرچه ممکن است از آیه به دست آید که بگوید با کفار دوستی نکنید. ولی منافات ندارد بلکه به اولویت استفاده می کنیم وقتی صریحا می گوید حتی ارتباط دوستی با کفار نداشته باشید به طریق اولی پذیرش سرپرستی کفار ممنوع است.

پس اگر ولیّ به معنای سرپرست باشد آیه صریح در منع سرپرستی کفار است و اگر ولیّ به معنای محبّ و دوست باشد از طریق اولویت پذیرش سرپرستی کفار ممنوع است.

اما روایات؛

۱- «قَالَ النَّبِیُّ(ص) الْإِسْلَامُ یَعْلُو وَ لَا یُعْلَی» (۴) (۵) (۶)

۱- نساء/سوره۴، آیه۱۴۱.

۲- آل عمران/سوره۳، آیه۲۸.

۳- مائده/سوره۵، آیه۵۱.

۴- بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۳۹، ص۴۷، ط بیروت.

۵- وسائل الشیعه، الشیخ الحر عاملی، ج۲۶، ص۱۴، أبواب موانع الإِرث من الکفر والقتل والرقّ، ب۱، ح۱۱، ط آل البیت.

۶- وسائل الشیعه، الشیخ الحر عاملی، ج۲۶، ص۱۲۵، أبواب موجبات الإِرث، ب۱۵، ح۲، ط آل البیت.

اسلام برتری دارد و هیچ دین دیگری برتری بر اسلام پیدا نخواهد کرد.

بیان استدلال: اگر غیر مسلمان را والی قرار دهیم بر مسلمین ولایتی که پیدا می کند اطاعت از او بر مسلمین واجب می شود و اگر اطاعت این کافر واجب باشد و این یک علوی برای کافر بر مسلمان می شود و این صحیح نیست.

استدلال به روایت با این بیان روشن است.

بررسی سند روایت:

این روایت را در مجامع روایی ما از کتب اربعه فقط صدوق در من لایحضر (۱) ذکر کرده و این روایت در کتب عامه (۲) است و مرسله هم هست منتهی مرحوم صدوق در بحث میراث ملل این روایت را نقل می کند و بلافاصله بر طبق آن فتوی می دهند و می فرماید «فان المسلم یرث الکافر و الکافر لا یرث المسلم» (۳) مسلمان از کافر ارث می برد ولی کافر از مسلمان ارث نمی برد. چون اسلام خودش یک ارتباطی است و فضیلتی است که باعث ارث می شود و الا اگر فضیلت نباشد ارث هم نمی برد.

یک نکته قابل ملاحظه است که مرحوم صدوق در ابتدای این کتاب می فرماید «ان الاخبار التی اورویها فیه تکون حجه بینی و بین الله» (۴)

روایاتی که در این کتاب نقل می کنم روایاتی است که بین من و خدا حجت است یعنی از نظر سند برایش مهم است و علماء مرسلات مرحوم صدوق را کمتر از مرسلات ابن ابی عمیر نمی دانند. سند روایت نبوی است ولی صدوق واسطه را نقل نکرده ولی اعتماد کرده است.

۱- من لا یحضره الفقیه، صدوق، ج۴، ص۳۳۴، ط جامعه مدرسین.

۲- صحیح البخاری، البخاری، ج۲، ص۹۶، دار الفکر.

۳- من لا یحضره الفقیه، صدوق، ج۴، ص۳۳۴، ط جامعه مدرسین.

۴- من لا یحضره الفقیه، صدوق، ج۱، ص۳، ط جامعه مدرسین.

روایات دیگر هم داریم از جمله روایتی که بعد می گوییم یکی از شرایط عدالت است. در روایاتی که دلالت بر عدالت می کند از آنجا استفاده می کنیم که در عدالت معتبر است که خلاف ایمان که اسلام به اضافه اعتقاد امامت است کسی عقیده نداشته باشد اگر کسی برخلاف تشیع باشد مرتکب معصیت است و اگر والی مسلمان نباشد ترک واجب کرده و عصیان کرده و فاسق است و عادل نیست و روایات آن را در باب عدالت می خوانیم که اگر کسی اعتقاد بر خلاف مذهب تشیع داشته باشد در نتیجه لیاقت برای ولی امر شدن ندارد.

برای نمونه؛

الف: روایت ذریح بن یزید «عَنْ ذَرِیحٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَاعَبْدِاللَّهِ(ع) عَنِ الْأَئِمَّهِ بَعْدَ النَّبِیِّ(ص) فَقَالَ کَانَ أَمِیرُالْمُؤْمِنِین(ع) إِمَاماً ثُمَّ کَانَ الْحَسَنُ(ع) إِمَاماً ثُمَّ کَانَ الْحُسَیْنُ(ع) إِمَاماً ثُمَّ کَانَ عَلِیُّ بْنُ الْحُسَیْنِ(ع) إِمَاماً ثُمَّ کَانَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِیٍّ(ع) إِمَاماً» (۱)

ذریح بن یزید گفت از امام صادق(ع) پرسیدم ائمه بعد از پیامبر چه کسانی هستند امام یکی یکی ائمه را شمرد تا امام پنجم و در ادامه، فرمود «مَنْ أَنْکَرَ ذَلِکَ کَانَ کَمَنْ أَنْکَرَ مَعْرِفَهَ اللَّهِ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی وَ مَعْرِفَهَ رَسُولِهِ(ص)» کسی که این امامان را منکر شود مانند کسی است که خداوند را منکر شده است «ثُمَّ قَالَ قُلْتُ ثُمَّ أَنْتَ جُعِلْتُ فِدَاکَ فَأَعَدْتُهَا عَلَیْهِ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ فَقَالَ لِی إِنِّی إِنَّمَا حَدَّثْتُکَ لِتَکُونَ مِنْ شُهَدَاءِ اللَّهِ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی فِی أَرْضِهِ.» راوی می گوید پرسیدم بعد از امام باقر(ع) شما هستید و سه مرتبه تکرار کردم و امام فرمود اینان را شمردم برای اینکه ایمانت مورد قبول خداوند واقع شود.

۱- الکافی، کلینی، ج ۱، ص ۱۸۱، ط اسلامیه.

معرفت اینها معرفت خدا و رسول است چه این ائمه ای که شمرده شده و چه ائمه ای که شمرده نشده و از این استفاده می کنیم که معرفت امام لازم است و اگر کسی نداشته باشد کافر است و اینکه امام صریحا اسم خودشان را بیان نکردند شاید موردی از تقیه وجود داشته که نام از خودش تبعاتی داشت که مصلحت اسلام در آن تبعات نبود و این در همه اعصار باید مراعات شود برای نمونه ای از تقیه مداراتی نکته ای است که برای خودم پیش آمد اوائل انقلاب در قصر فیروزه در ماه صفر جلسه ای داشتند از ما دو شب دعوت کردند با موضوع جهاد در اسلام و تمسک کردیم به آیه (فَقاتِلُوا أَئِمَّهَ الْکُفْرِ) (۱) و امام علی(ع) گفت من به این آیه عمل کردم و این را علامه در المیزان (۲) نقل می کند و هفته وحدت شد این سخنرانی ما را در رادیو پخش کردند و آقای رسولی تماس گرفتند و گفتند امام فرمودند سخنرانی خوبی بود ولی به فلانی بگویید مگر شما نمی دانید در ایران الان شش میلیون سنی زندگی می کنند و امام دستور دادند که آن سرپرست رادیو را توبیخ کردند که چرا این سخنرانی را پخش کردند و بعد آن آقای سرپرست رادیو به مناسبت به من گفت به خاطر آن سخنرانی شما که پخش کردیم از دفتر امام ما را توبیخ کردند و من گفتم حق هم بود که توبیخ شوید. و بالاخره باید ملاحظه کرد و تقیه است برای حفظ نظام پس ولیّ کسی است که از شما باشد و دارای اسلام و ایمان باشد.

۱- توبه/سوره۹، آیه۱۲.

۲- المیزان، علامه طباطبایی، ج۹، ص۱۶۱، ط جامعه مدرسین.

نتیجه: یکی دیگر از شرائط ولی فقیه اسلام و ایمان است یعنی اسلام خاصّی که تشیّع است.

ولایت فقیه (شرایط ولی فقیه؛ شرط دوم اسلام) ۹۵/۱۱/۰۵

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: ولایت فقیه (شرایط ولی فقیه؛ شرط دوم: اسلام)

گفتیم شرط اول عقل است و هم به دلیل عقل و هم به دلیل نقل شرطیت عقل را ثابت کردیم. شرط دوم از شرایط فقیه اسلام است و گفتیم کافر لیاقت ندارد که ولایت امر مسلمین را بعهده بگیرد. و مراد از اسلام تنها اقرار به شهادتین نیست بلکه به ایمان و اعتقاد و امامی بودن است و در مورد دلیل عقلی بر شرطیت اسلام به معنی اعم در ولی فقیه گفتیم بلا- شک اگر عاقلان بخواهند به کسی ولایت بر امری بدهند که متفرع بر اعتقاد است حکم می کنند که او باید معتقد به آن امر باشد و ولایت بر مسلمین مبتنی بر اعتقاد است پس کسی که می خواهد سرپرست مسلمانان باشد باید خودش به آن مبانی معتقد باشد. ادله ای نیز از نقل به آیاتی اشاره کردیم از جمله

(وَ لَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكافِرينَ عَلَى الْمُؤْمِنينَ سَبيلاً) (۱)

۲- (لا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكافِرينَ أَوْلِياءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنينَ وَ مَنْ يَفْعَلْ ذلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْ ءٍ) (۲)

۳- (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَ النَّصارى أَوْلِياءَ بعضهم اولياء بعض) (۳)

که چند آیه در این مورد بررسی شد.

و گفتیم می توانیم برای این اعتقاد به امامت و شرطیت اسلام به معنای اخصّ در ولی فقیه تمسک به ادله دیگر کنیم. برای نمونه ادله ای که دلالت بر شرط عدالت دارد که بعدا می خوانیم می تواند دلیل شرطیت اسلام به معنای اخصّ در ولی فقیه باشد. و عدالت یعنی اینکه مرتکب معصیت نشود. به هر حال در باب امامت دو دسته روایت داریم دو تکلیف نسبت به ائمه ثابت است یکی اعتقاد به امامتشان و دیگر وجوب اطاعت است و مرحوم کلینی در کافی دو باب مستقل ذکر می کند یکی «باب وجوب الاطاعه» (۴) و دیگری «باب معرفه الائمه» (۵) و در هر بابی روایات متعدد و معتبری آمده است. پس هر مسلمانی دو تکلیف دارد و این شخصی که اعتقاد به اسلام دارد ولی اعتقاد و معرفت به ائمه را ندارد یک واجب مهم از اکبر فرائض را ترک کرده و چنین شخصی لیاقت برای ولایت امری ندارد پس نتیجه این می شود که باید این دو شرط را داشته باشد.

۱- نساء/سوره۴، آیه۱۴۱.

۲- آل عمران/سوره۳، آیه۲۸.

۳- مائده/سوره۵، آیه۵۱.

۴- الکافی، کلینی، ج ۱، ص۱۸۵، ط اسلامیه.
۵- الکافی، کلینی، ج ۱، ص ۱۸۰، ط اسلامیه.

الف: در کتاب کافی باب معرفه الامام در کتاب الحجه جلد اول باب ۷ روایاتی آمده است.

۱- «عَنْ زُرَارَهَ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِی جَعْفَرٍ(ع) أَخْبِرْنِی عَنْ مَعْرِفَهِ الْإِمَامِ مِنْکُمْ وَاجِبَهٌ عَلَی جَمِیعِ الْخَلْقِ فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ بَعَثَ مُحَمَّداً(ص) إِلَی النَّاسِ أَجْمَعِینَ رَسُولًا وَ حُجَّهً لِلَّهِ عَلَی جَمِیعِ خَلْقِهِ فِی أَرْضِهِ فَمَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَ بِمُحَمَّدٍ رَسُولِ اللَّهِ وَ اتَّبَعَهُ وَ صَدَّقَهُ فَإِنَّ مَعْرِفَهَ الْإِمَامِ مِنَّا وَاجِبَهٌ عَلَیْهِ وَ مَنْ لَمْ یُؤْمِنْ بِاللَّهِ وَ بِرَسُولِهِ وَ لَمْ یَتَّبِعْهُ وَ لَمْ یُصَدِّقْهُ وَ یَعْرِفْ حَقَّهُمَا فَکَیْفَ یَجِبُ عَلَیْهِ مَعْرِفَهُ الْإِمَامِ وَ هُوَ لَا یُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ یَعْرِفُ حَقَّهُمَا» (۱)

به سند صحیح از زراره نقل شد که گفت به حضرت امام محمد باقر(ع) عرض کردم آیا معرفت امام از شما بر جمیع خلائق واجب است؟ ملاحظه می فرمایید که اصل وجوب معرفت امام را قبول دارد منتهی پرسش این است که آیا این معرفت بر همه مردم واجب است؟ امام فرمود خداوند پیامبر را مبعوث کرد به عنوان پیامبر برای جمیع خلق پس کسی که ایمان به خدا و رسول دارد و تصدیق کرد معرفت به امامت هم بر او واجب می شود و کسی که ایمان به خدا و رسول ندارد و متابعت نکرده پیامبر و نه حق خدا و حق پیامبر را نشناخت چطور می تواند امام را بشناسد؟ «قَالَ قُلْتُ فَمَا تَقُولُ فِیمَنْ یُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ یُصَدِّقُ رَسُولَهُ فِی جَمِیعِ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ یَجِبُ عَلَی أُولَئِکَ حَقُّ مَعْرِفَتِکُمْ قَالَ نَعَمْ» (۲) راوی می گوید گفتم کسی که خدا را قبول دارد و پیامبر را در مورد جمیع ما انزل الله تصدیق کرده است بر او نیز واجب است معرفت به امامت شما داشته باشد؟ امام فرمود آری.

۱- الکافی، کلینی، ج ۱، ص ۱۸۰، ح۳، ط اسلامیه.
۲- الکافی، کلینی، ج ۱، ص ۱۸۰، ح۳، ط اسلامیه.

پس این روایت در ردیف وجوب معرفت خدا و رسول دلالت می کند بر وجوب معرفت امام البته اطاعت جداست و معرفت چیز دیگری است یعنی ممکن است کسی معرفت داشته باشد اما اطاعت نکند. همانطور که گفتیم در کافی هم دو باب ذکر شده. اکنون در باب وجوب معرفت حرف داریم و بعد از این باب دیگری تحت عنوان «باب وجوب اطاعته بعد معرفته» دارد. در خیلی وقت قبل در تقریرات آقای خویی بحث می کردیم مرحوم آقای خویی (۱) می فرمودند آنهایی که خدا و رسول را قبول دارند ولی ائمه را قبول ندارند مؤمن الدنیا و کافر الآخره هستند.

۲- «عَنْ ذَرِيحٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَاعَبْدِاللَّهِ(ع) عَنِ الْأَئِمَّهِ بَعْدَ النَّبِيِّ(ص) فَقَالَ كَانَ أَمِيرُالْمُؤْمِنِينَ(ع) إِمَاماً ثُمَّ كَانَ الْحَسَنُ(ع) إِمَاماً ثُمَّ كَانَ الْحُسَيْنُ(ع) إِمَاماً ثُمَّ كَانَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ(ع) إِمَاماً ثُمَّ كَانَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ(ع) إِمَاماً مَنْ أَنْكَرَ ذَلِكَ كَانَ كَمَنْ أَنْكَرَ مَعْرِفَهَ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى وَ مَعْرِفَهَ رَسُولِهِ(ص) ثُمَّ قَالَ قُلْتُ ثُمَّ أَنْتَ جُعِلْتُ فِدَاكَ فَأَعَدْتُهَا عَلَيْهِ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ فَقَالَ لِي إِنِّي إِنَّمَا حَدَّثْتُكَ لِتَكُونَ مِنْ شُهَدَاءِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى فِي أَرْضِهِ.» (۲)

ذریح بن یزید گوید از حضرت امام صادق(ع) در مورد امامان بعد از پیامبر(ص) سوال کردم. امام یکی یکی ائمه را از امیرالمؤمنین(ع) تا امام باقر(ع) شمردند و فرمودند پس از پیامبر(ص) امیرالمؤمنین(ع) امام بود و بعد از علی(ع) امام حسن(ع) امام بود و بعد از او امام حسین(ع) امام بود و پس از او حضرت امام سجاد(ع) امام بود و پس از او حضرت امام باقر(ع) امام بود. و بعد در ادامه فرمودند کسی که اینان را انکار کند خداوند و رسول را انکار کرده است و بدیهی است که اگر انسانی چنین امر واجب و مهمی را ترک کرده باشد گرفتار معصیت کبیره شده است. یعنی همانطور که معرفت خدا و رسول واجب است معرفت ائمه هم واجب است راوی می گوید عرض کردم فدایت شوم آیا بعد از حضرت امام باقر(ع) شما امام هستی؟ و این پرسش را سه بار تکرار کردم. آن حضرت در جواب فرمود من این امامان را برایت شمردم تا به رستگاری برسی و اسوه دیگران در روی زمین باشی.

ص: ۳۳۵

۱- موسوعه امام خویی، ج۳، ص ۸۰، احیاء آثار

۲- الکافی، کلینی، ج۱، ص۱۸۱، ح۳، ط اسلامیه.

ب: باب وجوب اطاعه الامام:

۱. «عَنْ زُرَارَةَ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ(ع) قَالَ: ذِرْوَةُ الْأَمْرِ وَ سَنَامُهُ وَ مِفْتَاحُهُ وَ بَابُ الْأَشْیَاءِ وَ رِضَا الرَّحْمَنِ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی الطَّاعَةُ لِلْإِمَامِ بَعْدَ مَعْرِفَتِهِ ثُمَّ قَالَ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی یَقُولُ (مَنْ یُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطاعَ اللَّهَ وَ مَنْ تَوَلَّی فَما أَرْسَلْناکَ عَلَیْهِمْ حَفِیظاً) (۱) .» (۲)

ذروه یعنی حد اعلا و عالی ترین امر و سنام یعنی بالاترین جای شتر؛ و کلید باب ایمان و یا جمیع امور و آنکه باب هر قسمتی است و رضایت خدای رحمان اطاعت و پیروی از امام بعد از معرفت امام است همانطور که خداوند در قرآن کریم در سوره نساء آیه ۸۰ می فرماید کسی که رسول را اطاعت کند خدا را اطاعت کرده است و اطاعت ائمه هم مانند اطاعت رسول است. وهر کس اعراض کند ما پناه دیگری برایش قرار ندادیم. (۳)

توجه به ذیل روایت:

مرحوم کلینی در باب دعائم الاسلام یک اضافه ای برای این روایت نقل می کند که آمده است «أَمَا لَوْ أَنَّ رَجُلًا قَامَ لَیْلَهُ وَ صَامَ نَهَارَهُ وَ تَصَدَّقَ بِجَمِیعِ مَالِهِ وَ حَجَّ جَمِیعَ دَهْرِهِ وَ لَمْ یَعْرِفْ وَلَایَةَ وَلِیِّ اللَّهِ فَیُوَالِیَهُ وَ یَکُونَ جَمِیعُ أَعْمَالِهِ بِدَلَالَتِهِ إِلَیْهِ مَا کَانَ لَهُ عَلَی اللَّهِ جَلَّ وَ عَزَّ حَقٌّ فِی ثَوَابِهِ وَ لَا کَانَ مِنْ أَهْلِ الْإِیمَانِ ثُمَّ قَالَ أُولَئِکَ الْمُحْسِنُ مِنْهُمْ یُدْخِلُهُ اللَّهُ الْجَنَّةَ بِفَضْلِ رَحْمَتِهِ.» (۴)

آگاه باشید اگر انسانی تمام شبها به عبادت و روزها به روزه باشد و تمام اموالش را صدقه دهد و هرسال به حج برود ولی ولایت ولی خدا را نمی شناسد و نمی داند که تمام اعمالش باید به راهنمایی ولی خدا باشد هیچ حقی بر خداوند نسبت به این همه عبادت ندارد و از اهل ایمان نیست.

۱- نساء/سوره۴، آیه۸۳.

۲- الکافی، کلینی، ج۱، ص۱۸۵، ح۱، ط اسلامیه.

۳- نساء/سوره۴، آیه۸۰.

۴- الکافی، کلینی، ج۲، ص۱۹، ح۵، ط اسلامیه.

۲- «عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ جَابِرٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِی جَعْفَرٍ(ع) أَعْرِضُ عَلَيْکَ دِينِیَ الَّذِی أَدِينُ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ بِهِ قَالَ فَقَالَ هَاتِ قَالَ فَقُلْتُ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيکَ لَهُ وَ أَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ وَ الْإِقْرَارُ بِمَا جَاءَ بِهِ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَ أَنَّ عَلِيّاً(ع) کَانَ إِمَاماً فَرَضَ اللَّهُ طَاعَتَهُ ثُمَّ کَانَ بَعْدَهُ الْحَسَنُ(ع) إِمَاماً فَرَضَ اللَّهُ طَاعَتَهُ ثُمَّ کَانَ بَعْدَهُ الْحُسَيْنُ(ع) إِمَاماً فَرَضَ اللَّهُ طَاعَتَهُ ثُمَّ کَانَ بَعْدَهُ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ(ع) إِمَاماً فَرَضَ اللَّهُ طَاعَتَهُ حَتَّى انْتَهَى الْأَمْرُ إِلَيْهِ ثُمَّ قُلْتُ أَنْتَ يَرْحَمُکَ اللَّهُ قَالَ فَقَالَ هَذَا دِينُ اللَّهِ وَ دِينُ مَلَائِکَتِهِ.» (۱)

اسماعیل بن جابر می گوید به حضرت امام باقر(ع) عرض کردم اجازه بفرمایید دینم و کیفیت اعتقادم را بر شما عرضه کنم (تا اگر عیبی هست برطرف نمایید) امام فرمود بگو و من شهادتین را گفتم و بعد از آن ائمه را یکی یکی شمرد تا به امام باقر(ع) رسید و گفت بعد از اینان معتقد به شما هستم و بعد از عرضه این اعتقادیات امام فرمودند این دین خداوند و دین ملائکه خداوند است که تو قبول داری.

ملاحظه بفرمایید که جریان عرضه کردن دین از زمان امامان مرسوم بود که مردم به حضور امامان و بعد از آن به حضور بزرگان دین می رسیدند و می گفتند من اعتقاداتم را بازگو می کنم و شما گوش بدهید و آن را اصلاح کنید و این روش تا عصر حاضر هم ادامه دارد. برای نمونه مرحوم حاج میرزا علی آقای شیرازی در اصفهان که هم فقیه و زاهد و طبیب بود قانون بوعلی و نیز نهج البلاغه تدریس می کرد و تخصص در نهج البلاغه داشت ایشان برای خودم که شاگردش بودم و نزدش درس می خواندم نقل کرد که یک سفر رفتم کربلا بعد در نجف منزل آقای سید محمود شاهرودی بزرگ رفتیم بعد از نشستن آقای شاهرودی فرمودند اجازه بدهید حمد و سوره را بخوانم و شما قرائت مرا تصحیح کنید و من گوش کردم و دیدم اشکالی ندارد آقای شاهرودی بعد از قرائت حمد و سوره خطاب به من فرمودند عظنی مرا موعظه کن و من یکی از خطبه های نهج البلاغه را که موعظه بود برایش خواندم.

۱- الکافی، کلینی، ج ۱، ص۱۸۸، ح۱۳، ط اسلامیه.

ملاحظه می فرمایید یک مرجع تقلید از یک عالم زاهد درخواست می کند که قرائتش را تصحیح کند و او را موعظه کند به هر حال اسماعیل بن جابر یکی از بزرگان صحابه است و از امام خواست دینش را تصحیح کند و در بیان دینش اعتقاد به امامان را مطرح کرد و امام باقر(ع) فرمود دین فرشتگان نیز همین است.

البته در این روایات که امامان تا امام باقر(ع) و یا امام صادق(ع) شمرده شدند به جهت این است که صدور روایت در زمان امام باقر(ع) و یا امام صادق(ع) بوده است لذا اسامی اینان ذکر شده است ولی اختصاص به اینان ندارد. بلکه در اعتقاد شیعه دوازده امام ملاک است.

۳- «عَنْ أَبِی بَصِیرٍ عَنْ أَبِی عَبْدِاللَّهِ(ع) قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الْأَئِمَّهِ هَلْ یَجْرُونَ فِی الْأَمْرِ وَ الطَّاعَهِ مَجْرَی وَاحِدٍ قَالَ نَعَمْ.» (۱)

ابوبصیر از امام صادق(ع) نسبت به ائمه پرسیدم و عرض کردم آیا اینها از جهت وجوب اطاعت جاری مجرای واحد هستند امام فرمودند همگی نور واحد هستند هم در شناخت و در وجوب اطاعت.

نتیجه بررسی روایات:

از این دو دسته روایات استفاده می کنیم که علاوه بر اینکه معرفتشان واجب است و در حد معرفت خداوند است اطاعتشان هم واجب است و اگر کسی این را تحصیل نکرد معصیت کرده و اگر در طول عمر اینگونه زندگی کند اصرار بر معصیت می شود و اصرار بر معصیت هم موجب فسق می شود و کسی که فاسق است لیاقت اینکه زعامت امر مسلمین را بدست بگیرد ندارد و نمی تواند ولی فقیه باشد.

ولایت فقیه (شرایط ولی فقیه؛ عدالت) ۹۵/۱۱/۰۶

ص: ۳۳۸

۱- الکافی، کلینی، ج۱، ص۱۸۷، ح۹، ط اسلامیه.

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: ولایت فقیه (شرایط ولی فقیه؛ عدالت)

بحث اخلاقی: سبک زندگی اسلامی – دستور العمل معاشرت:

در بحث اخلاقی در سبک زندگی اسلامی و نحوه معاشرت انسان ها با یکدیگر از نظر شرعی و آنچه که موازین رسم کردند صحبت شد از جمله یکی از مباحث این است که با چه افرادی صلاح است رفت و آمد داشته باشیم و از معاشرت با چه افرادی منع شده است؟

مرحوم کلینی در کافی بابی دارند بنام «بَابُ مُجَالَسَهِ أَهْلِ الْمَعَاصِی» (۱) که روایاتی دارد که امام معصوم می فرمایند با اهل معصیت مجالست نکنید ولی متأسفانه الان مجالسی که رایج است اینگونه مجالس است فراوان در آن معصیت گاهی غیبت می شود و آبروی افراد را می برند حتی گاهی ممکن است تکذیب کنند ولی فائده ای نخواهد داشت.

۱- اجتناب از مجلس معصیت: «عَنْ أَبِی عَبْدِاللَّهِ(ع) قَالَ: لَا یَنْبَغِی لِلْمُؤْمِنِ أَنْ یَجْلِسَ مَجْلِساً یُعْصَی اللَّهُ فِیهِ وَ لَا یَقْدِرُ عَلَی تَغْیِیرِهِ» (۲)

حضرت امام صادق(ع) فرمود نباید یک مومن در مجلسی بنشیند که در آن معصیت خدا می شود و نمی تواند هم جوّ مجلس را تغییر بدهد.

مرحوم مجلسی (۳) به عنوان مثال می فرماید یکی از مجلس های رایج همان مجلسی است که در آن غیبت می کنند و افراد معصیت می کنند.

که اولاً: اگر توان دارد باید جلوی آن را بگیرد. (کما اینکه روش امام خمینی این بود و در مقابل می ایستاد حتی آن زمان که استاد حوزه بود وقتی در مجلسی که نشسته بود غیبت می کردند می فرمود ساکت باش یا می فرمود حرف خودمان را بزنیم.)

۱- الکافی، کلینی، ج۲، ص۳۷۴، ط ط اسلامیه.
۲- الکافی، کلینی، ج۲، ص۳۷۴، ح۱، ط اسلامیه.
۳- مرآه العقول، علامه مجلسی، ج۱۱، ص۷۵، ط اسلامیه.

و ثانیاً: اگر نمی تواند جلوی آن را بگیرد و طرف را ساکت کند حرف دیگری مطرح کند و بحث را عوض کند؛

ثالثاً: و اگر این را هم نمی تواند باید مجلس را ترک کند و اگر باز هم نمی تواند مجلس را ترک کند بنشیند ولی قلبا از این کار متنفر باشد و این گوینده نزد او مبغوض باشد که این خود یک نحو نهی از منکر است و نزد خداوند پاداش هم دارد.

بنابراین با توجه به این روایت در سبک زندگی برای معاشرت محدودیت داریم و با هر کسی نمی توانیم رفیق و یا همسفر شویم.

۲- اجتناب از مجلس عیب جویی: «عَنْ أَبِی عَبْدِاللَّهِ(ع) قَالَ: (مَنْ کانَ یُؤْمِنُ بِاللّهِ وَ الْیَوْمِ الْآخِرِ) (۱) فَلَا یَجْلِسْ مَجْلِساً یُنْتَقَصُ فِیهِ إِمَامٌ أَوْ یُعَابُ فِیهِ مُؤْمِنٌ.» (۲)

حضرت امام صادق(ع) فرمود: کسی که ایمان به خدا دارد و ایمان به قیامت دارد نباید در مجلسی بنشیند که نقص امامی گفته می شود (در آن زمان معمول شده بود به بهانه ها علیه امامان معصوم جوّسازی می کردند و باعث تخریب شخصیت امام معصوم نزد عوام می شدند.) یا اینکه در این مجلس عیب برادر دینی را ذکر می کنند.

ملاحظه می فرمایید نشستن در اینگونه مجالس با ایمان منافات دارد.

۳- اجتناب از رفاقت با پنج گروه (۳) : «عَنْ أَبِی عَبْدِاللَّهِ عَنْ أَبِیهِ(ع) قَالَ قَالَ لِی عَلِیُّ بْنُ الْحُسَیْنِ(ع) یَا بُنَیَّ انْظُرْ خَمْسَةً فَلَا تُصَاحِبْهُمْ وَ لَا تُحَادِثْهُمْ وَ لَا تُرَافِقْهُمْ فِی طَرِیقٍ» حضرت امام صادق(ع) نقل کردند که پدرش حضرت امام باقر(ع) فرمود پدرم امام سجاد(ع) خطاب به من فرمود پسرجان پنج گروه از انسان ها را بشناس و با آنان در راه رفاقت نکن و همسفر آنان مباش و با آنان هم صحبت مباش. «فَقُلْتُ یَا أَبَهْ مَنْ هُمْ» حضرت امام باقر(ع) گفت پدرجان آن پنج گروه چه کسانی هستند.

ص: ۳۴۰

۱- طلاق/سوره۶۵، آیه۲.

۲- الکافی، کلینی، ج۲، ص۳۷۷، ح۹، ط اسلامیه.

۳- الکافی، کلینی، ج۲، ص۳۷۶، ح۷، ط اسلامیه.

گروه اول: کـذّاب: «قَالَ إِیَّاکَ وَ مُصَاحَبَهَ الْکَذَّابِ فَإِنَّهُ بِمَنْزِلَهِ السَّرَابِ یُقَرِّبُ لَکَ الْبَعِیدَ وَ یُبَاعِدُ لَکَ الْقَرِیبَ» حضـرت امام سجـاد(ع) فرمود از همسـفر و رفیق شـدن با دروغگو پرهیز کن چون کـذّاب به منزله آیینه و سـراب است برایت به هم می بافد غیر ممکن ها را برایت ممکن نشان می دهد و ممکن ها را برایت غیر ممکن نشان می دهد.

گروه دوم فـاسق: «وَ إِیَّاکَ وَ مُصَاحَبَهَ الْفَاسِقِ فَإِنَّهُ بَائِعُکَ بِأُکْلَهٍ أَوْ أَقَلَّ مِنْ ذَلِکَ» از رفاقت با فاسق پرهیز کن چون انسان فاسـق با یک وعـده غـذا و یا کمتر از آن می فروشد (اُکله به معنای یک وعده غذا و یا یک لقمه غذا است) جالب اینجاست با وعده رسیدن به یک وعده غذا یا یک لقمه و کمتر که هنوز به دست نرسیده است تو را می فروشد.

گروه سوم: بخیـل: «وَ إِیَّاکَ وَ مُصَاحَبَهَ الْبَخِیلِ فَإِنَّهُ یَخْذُلُکَ فِی مَالِهِ أَحْوَجَ مَا تَکُونُ إِلَیْهِ» از رفاقت با انسان بخیل بپرهیز و طمع نکن که از مالش بهره ای ببری؛ چون او از کمترین چیزی که از مالش امید داری که به تو برسد تو را منع می کند.

گروه چهارم: احمق: «وَ إِیَّاکَ وَ مُصَاحَبَهَ الْأَحْمَقِ فَإِنَّهُ یُرِیدُ أَنْ یَنْفَعَکَ فَیَضُرُّکَ» از رفاقت با احمق و نادان و جاهل بپرهیز چون او چه بسا دوست دارد که منفعتی به شما برساند ولی چون نادان است و تدبیر ندارد به شما ضرر می رساند.

گروه پنجم: قـاطع رحم: «وَ إِیَّاکَ وَ مُصَاحَبَهَ الْقَاطِعِ لِرَحِمِهِ فَإِنِّی وَجَدْتُهُ مَلْعُوناً فِی کِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فِی ثَلَاثَهِ مَوَاضِعَ» از رفاقت با کسـی که قاطع رحم است بپرهیز زیرا من در قرآن کریم در سه مورد دیده ام که خداوند قاطع رحم را مورد لعن قرار داده است.

ص: ۳۴۱

مورد اول: «قالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ (فَهَلْ عَسَیْتُمْ إِنْ تَوَلَّیْتُمْ أَنْ تُفْسِدُوا فِی الْأَرْضِ وَ تُقَطِّعُوا أَرْحامَکُمْ أُولئِکَ الَّذِینَ لَعَنَهُمُ اللّهُ فَأَصَمَّهُمْ وَ أَعْمی أَبْصارَهُمْ) (۱) » اگر کسانی که امید به این است که اگر به ولایتی برسند قطع رحم می کنند اینان کسانی هستند که خداوند آنان را مورد لعن قرار داد و آنها را کور و کر می کند.

مورد دوم: «وَ قَالَ (الَّذِینَ یَنْقُضُونَ عَهْدَ اللّهِ مِنْ بَعْدِ مِیثاقِهِ وَ یَقْطَعُونَ ما أَمَرَ اللّهُ بِهِ أَنْ یُوصَلَ وَ یُفْسِدُونَ فِی الْأَرْضِ أُولئِکَ لَهُمُ اللَّعْنَهُ وَ لَهُمْ سُوءُ الدّارِ) (۲) » کسانی که معاهده ای با خدا می گذارند و بعد نقض عهد می کنند که اینان کسانی هستند که خداوند آنان را مورد لعن قرار داده است و جایگاه بدی دارند.

مورد سوم: «وَ قَالَ فِی الْبَقَرَهِ (الَّذِینَ یَنْقُضُونَ عَهْدَ اللّهِ مِنْ بَعْدِ مِیثاقِهِ وَ یَقْطَعُونَ ما أَمَرَ اللّهُ بِهِ أَنْ یُوصَلَ وَ یُفْسِدُونَ فِی الْأَرْضِ أُولئِکَ هُمُ الْخاسِرُونَ) (۳) » کسانی که با خدا عهد می بندند و نقض عهد می کنند و در مورد صله رحم که دستور خداوند است تخلف کرده و قطع رحم می کنند و فساد در زمین ایجاد می کنند. اینان در زیان و خسران هستند.

نتیجه: مجموعه روایات نشان می دهد که مجالست و رفاقت با افراد در سبک زندگی اسلامی شرائط خاصی دارد که باید مراعات شود به ویژه از مجالست با غیبت کنندگان و تهمت زنندگان و شایعه پراکن ها باید پرهیز شود و مع الأسف در این روزگار فراوان است و نمونه جدید آن همین جریان حادثه پلاسکو است که چه شایعات و دروغ پردازی هایی علیه دولت و حتی رهبری می کنند و یک چیزهایی می گویند که عقل انسان باور نمی کند گویا یک گروهی اساساً از یک جایی مأموریت دارند که به هر بهانه ای مسؤولین و رهبری و حتی کل نظام را زیر سؤال ببرند و باعث یأس و نا امیدی مردم شوند. بدیهی است بر اساس روایات نشستن در چنین جلساتی ممنوع است.

۱- محمد/سوره۴۷، آیه۲۲ و ۲۳.

۲- الرعد/سوره۱۳، آیه۲۵.

۳- بقره/سوره۲، آیه۲۷.

بحث فقهی: شرائط ولی فقیه: عدالت:

در شرایطی که برای ولی فقیه است گفتیم شرط اول این است که عقل داشته باشد. دوم این است که اسلام داشته باشد.

شرط سوم: عدالت است. و هر کسی نمی تواند ولی فقیه باشد حتی اگر اعلم علماء زمان باشد.

نکته: در این شرط دو روش برای بحث مطرح است:

روش اول: ابتدا معنای عدالت را بگوییم و بعد دلیل اعتبار شرط عدالت را بررسی کنیم.

روش دوم: اول عدالت را معنی کنیم و راه تشخیص عدالت را بیان کنیم.

در خیلی جاها نظیر امام جماعت یا شاهد یا قاضی عدالت شرط است و یکی هم ولی فقیه است که در او عدالت شرط است.

اینجا مناسب است که ابتدا معنای عدالت شرح شود و راه تشخیص عدالت بررسی شود گرچه کمی طولانی شود ولی لازم است.

معنای عدالت:

معنای لغوی عدالت: عدالت به معنای لغوی یعنی استقامت و مستقیم است. عدل گاهی نسبت داده می شود به امر محسوس که می گوییم دیوار عدل است یعنی راست و مستقیم است و کجی ندارد که یک امر محسوس است و گاهی به یک امر معنوی است مثلاً فلانی در عقیده عدل است یعنی یک فکر مستقیم دارد و اعوجاج ندارد و یا در اخلاق فلانی مستقیم است یعنی افراط و تفریط ندارد (۱) .

معنای اصطلاحی عدالت: در اصطلاح در مورد آنچه که از شرح استنباط می شود اختلاف است.

قول اول: بعضی می گوید عدالت یک ملکه است. یک حالت نفسانی است که در انسان طبیعت ثانوی پیدا می شود. مرحوم صاحب جواهر (۲) نقل می کند که برخی نسبت داده اند به مشهور که مشهور فقها می گویند عدالت به معنای ملکه است.

۱- کتاب العین، فراهیدی، ج۲، ص۳۹، هجرت.

۲- جواهر الکلام، شیخ محمدحسن نجفی جواهری، ج۱۳، ص۲۹۰، ط دار إحیاء التراث العربی.

قول دوم: و بعضی می گویند مراد از عدالت حسن ظاهر است.

قول سوم: و بعضی دیگر مثل مرحوم خویی (۱) می گویند عدالت یعنی استقامت عملی در جاده شرع و انحراف به طرف معصیت ندارد.

بررسی اقوال برای بعد انشاءاله.

ولایت فقیه (شرایط ولی فقیه؛ عدالت) ۹۵/۱۱/۰۹

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: ولایت فقیه (شرایط ولی فقیه؛ عدالت)

گفتیم علاوه بر عقل به عنوان شرط اول و اسلام و ایمان به عنوان شرط دوم، شرط سوم از شرایطی که برای والی و آنکه در مقام است که ولایت امر را بعهده بگیرد عدالت است. و گفتیم عدالت لغةً به معنی کسی است که در طریق مستقیم اسلام و حق است و هیچ انحرافی به طرف معصیت ندارد این را عادل می گوییم و به معنای استقامت است. (۲)

در مورد معنای اصطلاحی که بزرگان استنباط کردند چند قول است:

قول اول: گفته اند مشهور می گوید «ملکه نفسانیه تبعث علی ملازمه التقوی» عدالت را یک ملکه نفسانیه، حالت نفسانی یا هیئت نفسانیه می دانند که در هر کسی باشد او را بر می انگیزاند بر اینکه همراه با تقوی باشد و معصیت مرتکب نشود و اصرار بر صغیره هم نداشته باشد حتی از اموری که منافی با مروت باشد نیز پرهیز دارد یعنی چیزهایی که مردم به حسب عادت از آنها منزجر و متنفر هستند. مواردش در فقه فراوان آمده است.

پس عدالت یک حالت نفسانی و طبیعت ثانوی است که انسان را وادار به کارهای خوب و ترک کارهای بد می کند.

در جواهر (۳) (۴) نقل می کند از بعض اصحاب که این قول از مشهور است «عن بعضهم نسبته الی العلما» و خودش مشهور بودن را قبول ندارد.

ص: ۳۴۴

۱- موسوعه الامام الخویی، ج۱، ص۲۲۶، ط إحیاء آثار.

۲- کتاب العین، فراهیدی، ج۲، ص۳۹، هجرت.

۳- جواهر الکلام، شیخ محمدحسن نجفی جواهری، ج۱۳، ص۲۹۰، ط دار إحیاء التراث العربی.

۴- مصابیح الظلام، بهبهانی، ج۱، ص۴۲۸، موسسه بهبهانی.

و متاخرین هم مانند صاحب مجمع الفائده اینگونه معنی می کند «المشهور فی الأصول و الفروع أنها ملکه راسخه فی النفس

تبعث علی ملازمه التقوی بترک الکبائر و عدم الإصرار علی الصغائر، و ضمّ فی البعض، المروءه أیضا» (۱) نظر مشهور در اصول و فروع این است که عدالت ملکه موجوده در نفس است که انسان را وادار بر ملازمت تقوی و ترک معاصی می کند و باعث می شود انسان اصرار بر صغائر نداشته باشد و برخی گفته اند این ملکه باعث رعایت مروت هم می شود.

مرحوم سید صاحب عروه در کتاب الصلاه در بحث صلاه جماعت می فرماید «(مسأله ۱۲): العداله ملکه الاجتناب عن الکبائر و عن الإصرار علی الصغائر، و عن منافیات المروّه الدالّه علی عدم مبالاه مرتکبها بالدین، و یکفی حسن الظاهر الکاشف ظنّاً عن تلک الملکه.» (۲)

عدالت ملکه ای است که موجب اجتناب از کبائر و اجتناب از اصرار بر صغائر و اجتناب از منافیات مروت که کشف از این می کند که این شخص پروایی از خلاف کردن ندارد؛ می شود.

مرحوم امام در تحریرالوسیله در کتاب الصلاه و شرایط امام جماعت می فرماید «العداله و هی حاله نفسانیه باعثه علی ملازمه التقوی مانعه عن ارتکاب الکبائر و الصغائر علی الأقوی فضلاً عن الاصرار علیها الذی عد من الکبائر» (۳)

یک حالت نفسانیه است که وادار می کند انسان را بر اینکه همراه با تقوی باشد و از ارتکاب کبائر و صغائر او را منع می کند علی الاقوی چه رسد به اینکه اصرار بر آن هم داشته باشد.

۱- مجمع الفائده، اردبیلی، ج۱۲، ص۳۱۱، ط جامعه مدرسین.

۲- العروه الوثقی (المحشی)، یزدی، ج۳، ص۱۸۹، ط جامعه مدرسین.

۳- تحریر الوسیله، امام خمینی، ج۱، ص۲۷۴، دار العلم.

ملاحظه می فرمایید دو نکته مهم در کلام امام هست:

نکته اول: به جای «ملکه نفسانیه» که دیگران تعبیر کرده اند امام می فرماید «حاله نفسانیه» که به نوعی ترجمه و توضیح همان «ملکه» است.

نکته دوم: امام دوری از ارتکاب صغائر را جزء عدالت می دانند در حالیکه دیگران اصرار بر صغائر را شرط کردند.

به هر حال در مواردی از فقه نظیر قضاء، شهادت، جماعت و غیره از عدالت بحث می شود و ما در کتاب قضاء که بحث داشتیم عدالت را مفصل معنی کردیم و چاپ هم شد و این تعریف را گفتیم قول مشهور است و گفتیم که یک امر خارجی نیست و مجرد حسن ظاهر نیست. این بحث هم که مطرح کردیم از همان کتاب مفتاح الهدایه فی شرح تحریر الوسیله است.

در آنجا گفتیم «و هذا التعریف (ملکه راسخه) هو المشهور بین المتأخرین و ظاهره ان العداله من الصفات النفسانیه»

بعد خواهیم گفت که مرحوم خویی (۱) می گوید آن کسی که عملاً بر طریق و جاده اسلام است عادل است که در این صورت از صفات نفسانی نخواهد بود در حالیکه مشهور می گوید از صفات نفسانی است.

«و لیست مجرد حسن الظاهر او ترک المعاصی او الاستقامه الفعلیه فی الدین»

دلیل مسأله: صحیحه ابن ابی یعفور (۲) (۳) (۴) «قَالَ قُلْتُ لِأَبِی عَبْدِاللَّهِ(ع) بِمَ تُعْرَفُ عَدَالَهُ الرَّجُلِ بَیْنَ الْمُسْلِمِینَ حَتَّی تُقْبَلَ شَهَادَتُهُ لَهُمْ وَ عَلَیْهِمْ» ابن ابی یعفور می گوید به حضرت امام صادق(ع) عرض کردم چگونه تشخیص دهیم یک شخص عادل است تا بتوانیم شهادتش را بپذیریم؟ «فَقَالَ أَنْ تَعْرِفُوهُ بِالسِّتْرِ وَ الْعَفَافِ وَ کَفِّ الْبَطْنِ وَ الْفَرْجِ وَ الْیَدِ وَ اللِّسَانِ وَ تُعْرَفُ بِاجْتِنَابِ الْکَبَائِرِ الَّتِی أَوْعَدَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَیْهَا النَّارَ مِنْ شُرْبِ الْخُمُورِ وَ الزِّنَا وَ الرِّبَا وَ عُقُوقِ الْوَالِدَیْنِ وَ الْفِرَارِ مِنَ الزَّحْفِ وَ غَیْرِ ذَلِکَ»

۱- موسوعه الامام الخویی، ج۱، ص۲۲۶، إحیاء آثار.

۲- من لا یحضره الفقیه، صدوق، ج۳، ص۳۸، ط جامعه مدرسین.

۳- الاستبصار، شیخ طوسی، ج۳، ص۱۲، ط اسلامیه.

۴- تهذیب الاحکام، شیخ طوسی، ج۶، ص۲۴۱، ط اسلامیه.

امام(ع) فرمود (با موارد ذیل) او را بشناسید:

۱- پوشاندن گناه و انجام کارهای خوب و داشتن عفت نفس.

۲- حفظ شکم از مال حرام.

۳- دنبال امور شهوانی جنسی غیر شرعی نمی رود.

۴- دستش به طرف ظلم دراز نمی شود.

۵- زبان خود را نگه میدارد مثلاً هیچ وقت دروغ نمی گوید و فحاشی نمی کند.

۶- از گناهان کبیره مانند شرب خمر و زنا و ربا و عاق والدین و فرار از جنگ و غیر اینها که خداوند در قرآن وعده آتش بر آنها داده اجتناب می کند.

کیفیت استدلال: دو جهت در کلام امام صادق(ع) مورد استدلال است:

جهت اول: تعبیر کرد امام به اینکه «أَنْ تَعْرِفُوهُ بِالسِّتْرِ وَ الْعَفَافِ» (۱) (۲) (۳) که اینها از امور نفسانیه هستند و از امور خارجیه نیستند و این ملکه است که نتواند انجام دهد نه اینکه در ظاهر اینگونه باشد چون ستر و عفاف از امور معنوی و نفسانی هستند.

جهت دوم: نیز اینکه امام یک اموری مثل کف بطن، ید، لسان و اجتناب از کبائر را ردیف کرد که شخص در طول عمرش اینگونه باشد و از این مسائل دوری کند. این امکان ندارد مگر اینکه یک حالت نفسانی در او باشد ولو در روایت تعبیر «ملکه» نکرده ولی باید این استفاده شود چون ملکه همان حالت نفسانیه است. شاید بشود تالی تلو معصوم هم بگوییم یعنی عوامل آن گناهان را دارد ولی خودش را حفظ می کند.

۱- من لا یحضره الفقیه، صدوق، ج۳، ص۳۸، ط جامعه مدرسین.

۲- الاستبصار، شیخ طوسی، ج۳، ص۱۲، ط اسلامیه.

۳- تهذیب الاحکام، شیخ طوسی، ج۶، ص۲۴۱، ط اسلامیه.

با توجه به این دو جهت (ستر و عفاف – و مرتکب نشدن در طول زندگی) مشهور می گوید برای صدق عدالت وجود ملکه نفسانی در انسان شرط است.

بیان یک مناقشه بر قول مشهور:

مرحوم صاحب جواهر در مخالفت با مشهور می فرماید «کما تری فی غایه الضعف بل علیه لایمکن الحکم بعداله شخص ابدا» (۱) این قول در نهایت ضعف است و بنابر این قول نمی توانیم حکم به عدالت احدی بدهیم مگر مثل مقدس اردبیلی و سید هاشم بحرانی حتی همین دو نفر را هم نمی توانیم بگوییم عادل هستند هرچند خیلی چیزها از این دو نفر نقل می شود که مطابق با جاده شرع است اما ما نمی دانیم که فی النفس اینگونه هم بودند؟ و شاید فی النفس یک گناهی مرتکب شده اند که ما نمی دانیم و چه کسی است که مطمئن باشد که این شخص توان بر گناه کردن ندارد. گویا صاحب جواهر می گوید اگر عدالت ملکه نفسانیه باشد یعنی عادل کسی است که اصلا هیچ وقت طرف گناه نمی رود و ما نمی توانیم علمی پیدا کنیم. درحالیکه ملکه معنایش این است که گناه کردن خلاف طبیعت باشد و نتواند معصیت کند.

پاسخ مناقشه بر کلام مشهور:

در جواب صاحب جواهر می گوییم می پذیریم معنی عدالت ملکه است اما این ملکه از چه راهی بدست می آید شما می فرمایید از یک راهی باید علم پیدا کنیم که این شخص این صفت را دارد و این ممکن نیست مگر اینکه یک معاشرت شبانه روزی با او داشته باشیم و این علم برای انسان حاصل نمی شود و در مقام شک هم اصل عدم به دست آمدن این ملکه و حالت نفسانیه است. چون شک در ملکه شک در شرط است و شک در شرط شک در مشروط است پس شک در اصل عدالت است و اصل، عدم عدالت است.

۱- جواهر الکلام، نجفی، ج۱۳، ص۲۹۵، ط دار إحیاء التراث العربی.

منتهی در جواب صاحب جواهر می گوییم راه دیگری است که قبول کنیم که مراد از عدالت همان ملکه است اما برای تشخیص ملکه از آیات و روایات می توانیم استفاده می کنیم که راه تشخیص این ملکه حسن ظاهر است. صاحب عروه می فرماید «(مسأله ۱۲): العداله ملکه الاجتناب عن الکبائر و عن الإصرار علی الصغائر، و عن منافیات المروّه الدالّه علی عدم مبالاه مرتکبها بالدین، و یکفی حسن الظاهر الکاشف ظنّاً عن تلک الملکه.» (۱) عدالت ملکه اجتناب از کبائر و اصرار بر صغائر و اجتناب از خلاف مروت است که دلالت دارد بر اینکه مرتکب آن خلاف مروت مبالات در دین ندارد و در ادامه می فرماید برای به دست آوردن وجود ملکه در یک انسان داشتن ظن به حسن ظاهر به طور ظنی کفایت می کند. حتی علم هم لازم نیست. البته بعضی از محشین کلام سید یزدی (مرحوم خوانساری) می گویند حتی مظنه هم لازم نیست بلکه همین ظاهری که دارد تعبدا علامت ملکه است.

ولایت فقیه (شرایط ولی فقیه؛ عدالت) ۹۵/۱۱/۱۰

Your browser does not support the audio tag.

موضوع: ولایت فقیه (شرایط ولی فقیه؛ عدالت)

گفتیم یک قول در مسأله این است که مراد از عدالت که در موارد متعددی در شرع مقدس شرط شده برای امام جماعت و قاضی و شاهد و نیز موارد دیگری که در فقه داریم و مراد یک حالت نفسانیه است که باعث می شود که انسان ملازم با تقوی باشد و استدلال به صحیحه ابن ابی یعفور (۲) (۳) (۴) کردند که از امام صادق(ع) سوال کرد «بِمَ تُعْرَفُ عَدَالَهُ الرَّجُلِ بَيْنَ الْمُسْلِمِينَ حَتَّى تُقْبَلَ شَهَادَتُهُ لَهُمْ وَ عَلَيْهِمْ» از کجا می توانیم عدالت انسان را بفهمیم تا شهادتش قبول باشد؟ «فَقَالَ أَنْ تَعْرِفُوهُ بِالسِّتْرِ وَ الْعَفَافِ وَ كَفِّ الْبَطْنِ وَ الْفَرْجِ وَ الْيَدِ وَ اللِّسَانِ وَ تُعْرَفُ بِاجْتِنَابِ الْكَبَائِرِ الَّتِي أَوْعَدَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَيْهَا النَّارَ مِنْ شُرْبِ الْخُمُورِ وَ الزِّنَا وَ الرِّبَا وَ عُقُوقِ الْوَالِدَيْنِ وَ الْفِرَارِ مِنَ الزَّحْفِ وَ غَيْرِ ذَلِكَ» امام صادق(ع) فرمود عدالت با چند چیز قابل شناسایی است:

ص: ۳۴۹

۱- العروه الوثقی (المحشی)، یزدی، ج۳، ص۱۸۹، ط جامعه مدرسین.

۲- من لا یحضره الفقیه، صدوق، ج۳، ص۳۸، ط جامعه مدرسین.

۳- الاستبصار، شیخ طوسی، ج۳، ص۱۲، ط اسلامیه.

۴- تهذیب الاحکام، شیخ طوسی، ج۶، ص۲۴۱، ط اسلامیه.

اول: معروف به عفت نفس و رعایت باشد.

دوم: شکمش را از حرام نگه دارد و حرام خوار نباشد.

سوم: آلودگی دامن نداشته باشد و شهوت پرست نباشد.

چهارم: دست پاک باشد و به اموال دیگران دست درازی نکند.

پنجم: زبانش را از معصیت نگه دارد.

ششم: از گناهانی نظیر شراب خواری، زنا، ربا، عاق والدین، فرار از جنگ و غیر اینها که خداوند در مورد آن وعده آتش جهنم داده است؛ دوری کند.

یعنی همینکه اینگونه بین شما شناخته شود که گناه نمی کند و عفیف است و کف بطن دارد کافی است که او را عادل بدانید از این استفاده شد که باید دارای همان ملکه و حالت نفسانیه باشد که این موارد را ایجاب می کند.

دلیل دوم بر شرطیت ملکه در معنای عدالت:

مرحوم صاحب جواهر (۱) استدلال دیگری برای این دسته از علماء که می گویند عدالت ملکه است می آورد و می فرماید «حجتهم علی ذلک» دلیلشان به اینکه معنی لغوی عدالت ملکه استقامت است این است که در مراجعه به لغت می یابیم که عدالت به معنای اعتدال و عدم انحراف است و فسق انحراف است و عدالت عدم انحراف است. و از طرفی هم می بینیم الفاظ وضع می شوند برای معانی واقعیه یعنی وقتی می گوییم عدالت یعنی استواء باید واقعاً مستقیم باشد و انحراف نداشته باشد و عدالت را هم احراز کنیم و باید علم پیدا کنیم و برای علم باید معاشرت همه جانبه ای با او داشته باشیم تا علم پیدا کنیم و مراد از ملکه همین است یعنی باید دارای حالت نفسانیه ای باشد که با وجود آن حالت نمی تواند به سمت گناه برود.

۱- جواهر الکلام، نجفی، ج۱۳، ص۲۹۴، ط ط دار إحیاء التراث العربی.

مناقشه در قول شرطیت ملکه در معنای عدالت:

مرحوم صاحب جواهر هم استدلال دوم و هم استدلال به صحیحه را ردّ می کند.

ردّ صاحب جواهر بر استدلال دوم:

استدلال دوم را رد (۱) می کند به اینکه اگر مراد از عدالت یک چینین معنایی باشد باید این ملکه احراز شود تا علم به عدالت پیدا شود عدالت احدی احراز نمی شود مگر مقدس اردبیلی و حتی آن را هم نمی توان گفت که این ملکه در او احراز می شود کما اینکه نقل می کنند که از خود ایشان سوال کردند که اگر یک خانم زیبا زینت کند و بهترین لباس و عطر را استفاده کند و خدمت شما بیاید و تقاضای مباشرت داشته باشد شما چه می کنید مقدس فرمودند نعوذ بالله و نفرمود اگر پیش آمد خودم را حفظ می کنم بلکه فرمود از اینکه چنین مسأله ای برای من پیش بیاید به خدا پناه می برم. یعنی از خدا می خواهم چنین حالتی پیش نیاید.

ردّ صاحب جواهر بر استدلال به صحیحه:

و اما صحیحه را جواب (۲) می دهد به اینکه چطور ادعا می کنید که استفاده ملکه می شود؟ صحیحه سوال می کرد که عدالت رجل را چگونه بدست می آورید که امام مواردی را می شمارد که از این امور پرهیز نماید پس کشف می شود که از تمام گناهان پرهیز دارد و قابل استفاده نیست که بگوییم باید دارای ملکه باشد. چون در روایت فقط چند مورد از گناهان را شمرده است که شخصی که می خواهد عادل باشد باید از این گناهان پرهیز کند. و بدیهی است این مقدار باعث نمی شود که ملکه ترک گناه در او پیدا شود که می تواند از جمیع گناهان پرهیز دارد.

۱- جواهر الکلام، نجفی، ج۱۳، ص۲۹۵، ط دار إحیاء التراث العربی.

۲- جواهر الکلام، نجفی، ج۱۳، ص۲۹۶، ط دار إحیاء التراث العربی.

نظر استاد: دیروز گفتیم می توانیم معنای عدالت را همان ملکه بگیریم و به معنای لغوی اش باشد یعنی آن حالت را عدالت می گوییم.

معنای واقعی عدالت استقامت است و کسی که استقامت داشته باشد عادل است.

عمده اشکال از اینجاست به آن ها که طرفدار ملکه بودن عدالت هستند می گویند عدالت باید احراز شود ولی ما می گوییم عدالت یک امر معنوی است و برای کشف آن امور ظاهری ملاحظه می شود و همین حسن ظاهر برای کشف برای ما کافی است و احراز واقع لازم نیست. در دیگر امور نفسانیه نیز همین است مثلاً شجاعت یک حال تنفسانی و ملکه است اما برای کشف شجاعت به دنبال احراز واقع نیستیم بلکه به ظاهر اکتفاء می شود یعنی وقتی یک یا دو و یا سه و بیشتر مورد دیدیم از خودش نترس بودن به خرج داد می گوییم شجاع است چون با این چند مورد شجاعت احراز می شود یعنی این امر ظاهر کاشف از وجود آن ملکه نترس بودن است.

مرحوم سید در عروه می فرماید «(مسأله ۱۲): العداله ملكه الاجتناب عن الكبائر و عن الإصرار على الصغائر، و عن منافيات المروّه الدالّه على عدم مبالاه مرتكبها بالدين، و يكفي حسن الظاهر الكاشف ظنّاً عن تلك الملكه.» (۱) عدالت ملکه اجتناب از کبائر و اصرار بر صغائر و منافیات مروت است که دلالت بر بی مبالاتی است؛ می باشد مرحوم سید در آخر می فرماید حسن ظاهر که کاشف ظنی از ملکه است کفایت می کند.

محشین هیچکدام حاشیه ندارند یعنی همگان کلام مرحوم سید یزدی را قبول کردند و فقط مرحوم آیه الله سید محمد تقی خوانساری حاشیه زدند «الأقوى انه كاشف تعبديا» که لازم نیست مظنه پیدا کنیم یعنی شارع می گوید حتی حسن ظن پیدا کردن لازم نیست بلکه مجرد حسن ظاهر کفایت می کند.

ص: ۳۵۲

۱- العروه الوثقى (المحشى)، یزدی، ج۳، ص۱۸۹، ط جامعه مدرسین.

دلیل کفایت حسن ظاهر در احراز عدالت:

۱. یکی از ادله کفایت حسن ظاهر در احراز ملکه همین صحیحه است در ذیل روایت بعد از شناخت عدالت رجل می فرماید «وَ الدَّلَالَهُ عَلَی ذَلِکَ کُلِّهِ أَنْ یَکُونَ سَاتِراً لِجَمِیعِ عُیُوبِهِ حَتَّی یَحْرُمَ عَلَی الْمُسْلِمِینَ مَا وَرَاءَ ذَلِکَ مِنْ عَثَرَاتِهِ وَ عُیُوبِهِ وَ تَفْتِیشُ مَا وَرَاءَ ذَلِکَ» (۱) (۲) (۳)

امام صادق(ع) فرمود دلیل احراز این است که ببینید ساتر عیوب است و علنی خلاف نمی کند به نوعی اهل رعایت است که بر مسلمین حرام است تفحص در حالش کنند و بیش از این اگر بخواهید تحقیق کنید تجسس می شود که حرام است. و امام در ادامه می فرماید «وَ یَجِبَ عَلَیْهِمْ تَزْکِیَتُهُ وَ إِظْهَارُ عَدَالَتِهِ فِی النَّاسِ» بر مسلمانان واجب است به پاکی او اقرار کنند و در بین مردم حکم به عدالت او نمایند.

۲- «وَ یَکُونَ مَعَهُ التَّعَاهُدُ لِلصَّلَوَاتِ الْخَمْسِ ... سُئِلَ عَنْهُ فِی قَبِیلَتِهِ وَ مَحَلَّتِهِ قَالُوا مَا رَأَیْنَا مِنْهُ إِلَّا خَیْراً مُوَاظِباً عَلَی الصَّلَوَاتِ مُتَعَاهِداً لِأَوْقَاتِهَا فِی مُصَلَّاهُ فَإِنَّ ذَلِکَ یُجِیزُ شَهَادَتَهُ وَ عَدَالَتَهُ بَیْنَ الْمُسْلِمِینَ» و یکی دیگر از ادله این است که مقید به نماز جماعت است و همین که مردم می گویند ما جز خیر از او ندیدیم. و این تجسس نیست چون شیئ مخفی زندگی اش را نمی خواهیم پیدا کنیم بلکه از مردم در مورد آن اموری که علنی در محل است می پرسیم و همین مقدار باعث می شود حکم به عدالتش بکنید و شهادتش را بپذیرید.

۱- من لا یحضره الفقیه، صدوق، ج۳، ص۳۸، ط جامعه مدرسین.

۲- الاستبصار، شیخ طوسی، ج۳، ص۱۲، ط اسلامیه.

۳- تهذیب الاحکام، شیخ طوسی، ج۶، ص۲۴۱، ط اسلامیه.

حتی از این روایت استفاده می شود که همین مردم می گویند «لانعلم خیرا یجیز شهادته» همان حرف مرحوم خوانساری است که حسن ظاهر کشف تعبدی دارد حتی اگر ظن پیدا نکنیم کافی است.

تا اینجا روایت ابن ابی یعفور می گوید حسن ظاهر کافی است. اما روایات دیگری هم هست که بعدا بررسی می کنیم.

ولایت فقیه (شرایط ولی فقیه؛ معنای عدالت) ۹۵/۱۱/۱۱

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: ولایت فقیه (شرایط ولی فقیه؛ معنای عدالت)

گفتیم نظر ما این است که در عدالت همان معنایی است که مشهور گفتند که مراد ملکه ای است نفسانی و یک حالت نفسانیه است که انسان را برمی انگیزاند بر ملازم بودن با تقوی یعنی اتیان واجبات و ترک محرمات و گناهان کبیره و عدم اصرار بر صغیره و ترک منافی مروّت.

منتهی بعضی برای تشخیص این حالت از راه علم وارد می شوند که این مشکل است و این همانطور که صاحب جواهر (۱) می فرماید مستلزم این است که در عالم هیچ عادلی نداریم حتی در مورد امثال مقدس اردبیلی هم نمی توانیم یقین کنیم که هیچ گناهی مرتکب نشده است و فی نفس الأمر به عنوان طبیعت ثانویه گناه کردن برایش خودکشی سخت باشد و لذا گفتیم برای کشف آن ملکه داشتن حسن ظاهر کفایت می کند مثلا خودش غیبت نمی کند و در مجلسی اگر غیبت شد مانع می شود. امور حرام را ندیدیم مرتکب شود، در معاشرت با افراد ظواهر امور را کاملا مراعات می کند.

همانگونه که در دیگر صفات غیر از عدالت هم اینگونه است که مثلا وقتی چند مورد دیدیم اهل شجاعت است پی می بریم که ملکه شجاعت دارد و یا در سخاوت همین است که وقتی چند مورد ملاحظه شد جود و بخشش دارد پی می بریم که ملکه سخاوت دارد. و خیلی از فقهاء همین را قائلند.

۱- جواهر الکلام، شیخ محمدحسن نجفی جواهری، ج۱۳، ص۲۹۴، ط دار إحیاء التراث العربی.

کلام سید را نقل کردیم که فرمود «و یکفی حسن الظاهر الکاشف ظنّاً عن تلك الملکه.» (۱) حسن ظاهر کفایت می کند.

حتی گفتیم مرحوم خوانساری (۲) می فرماید حسن ظاهر کاشف تعبدی است و لازم نیست موجب ظن بشود یعنی اگر حسن ظاهر داشت حکم به عدالت می شود و نیازی به مظنه پیدا کردن نیست.

مرحوم امام هم همین را معتقدند لذا در حاشیه عروه (۳) همان متن کلام عروه را پذیرفته و حاشیه ای نزده است. یعنی حسن ظاهر کافی است.

مرحوم سید در ملحقات عروه می فرماید «ان العداله و ان کانت عباره عن الملکه و یعسر الاطلاع علیها غالبا بالعلم إلّا انّ المستفاد من الأخبار الکثیره أنّ حسن الظاهر کاشف عنها» (۴)

ولو معنای عدالت همان ملکه است و مشکل است اطلاع بر آن ملکه پیدا کند از راه علم ولی عدالت همان ملکه است و حسن ظاهر را اخبار کثیره می گوید که عدالت را کشف می کند یعنی تعبدا باید قبول کنیم و تفتیش نکنیم و اطلاع از این حسن ظاهر آسان است.

دلیل مسأله:

۱. روایت صحیحه عبدالله بن ابی یعفور (۵) (۶) (۷) (۸) «قَالَ قُلْتُ لِأَبِی عَبْدِاللَّهِ(ع) بِمَ تُعْرَفُ عَدَالَهُ الرَّجُلِ بَیْنَ الْمُسْلِمِینَ حَتَّی تُقْبَلَ شَهَادَتُهُ لَهُمْ وَ عَلَیْهِمْ فَقَالَ أَنْ تَعْرِفُوهُ بِالسِّتْرِ وَ الْعَفَافِ وَ کَفِّ الْبَطْنِ وَ الْفَرْجِ وَ الْیَدِ وَ اللِّسَانِ وَ تُعْرَفُ بِاجْتِنَابِ الْکَبَائِرِ الَّتِی أَوْعَدَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَیْهَا النَّارَ مِنْ شُرْبِ الْخُمُورِ وَ الزِّنَا وَ الرِّبَا وَ عُقُوقِ الْوَالِدَیْنِ وَ الْفِرَارِ مِنَ الزَّحْفِ وَ غَیْرِ ذَلِکَ»

۱- العروه الوثقی (المحشی)، یزدی، ج۳، ص۱۸۹، مسأله۱۲، ط جامعه مدرسین.

۲- جامع المدارک، سیداحمد خوانساری، ج۱، ص۴۹۰، ط اسماعیلیان.

۳- العروه الوثقی (المحشی)، یزدی، ج۳، ص۱۸۹، ط جامعه مدرسین.

۴- تکمله العروه الوثقی، یزدی، ج۲، ص۷۴، داوری.

۵- من لا یحضره الفقیه، صدوق، ج۳، ص۳۸، ح ۳۲۸۰، ط جامعه مدرسین.

۶- الاستبصار، شیخ طوسی، ج۳، ص۱۲، ط اسلامیه.

۷- تهذیب الاحکام، شیخ طوسی، ج۶، ص۲۴۱، ط اسلامیه.

۸- وسائل الشیعه، حر عاملی، ج۲۷، ص۳۹۱، کتاب الشهادات، باب۴۱، ح۱، ط آل البیت.

عبدالله بن ابی یعفور می گوید به حضرت امام صادق(ع) عرض کردم عدالت یک شخص چگونه قابل تشخیص است تا شهادتش له و یا علیه افراد قابل پذیرش باشد؟ حضرت امام صادق(ع) در جواب شرائطی را مطرح کردند و فرمودند؛ ۱-باید به رعایت ظواهر مقید باشد. ۲-باید عفیف باشد. ۳-شکم خود را از حرام نگه دارد. ۴-تقوای جنسی داشته باشد. ۵-دست پاک باشد و به غیر اموال خود دست درازی نکند. ۶-زبانش را از معصیت نگه دارد. ۷-از گناهان کبیره ای نظیر شرب خمر، زنا، ربا خواری، عاق والدین شدن، فرار از جنگ و دیگر گناهان اینگونه که خداوند در مورد آن ها وعده آتش جهنم داده است؛ پرهیز کند.

ملاحظه می فرمایید این همان ملکه است که بیان کردیم.

«وَ الدَّلَالَةُ عَلَى ذَلِكَ كُلِّهِ» امام در ادامه می فرماید راه تشخیص خوددار بودن انسان از مواردی که ذکر شد چند امر است؛

۱- «أَنْ يَكُونَ سَاتِراً لِجَمِيعِ عُيُوبِهِ حَتَّى يَحْرُمَ عَلَى الْمُسْلِمِينَ مَا وَرَاءَ ذَلِكَ مِنْ عَثَرَاتِهِ وَ عُيُوبِهِ وَ تَفْتِيشُ مَا وَرَاءَ ذَلِكَ وَ يَجِبَ عَلَيْهِمْ تَزْكِيَتُهُ وَ إِظْهَارُ عَدَالَتِهِ فِي النَّاسِ» باید عیوبش پوشیده باشد تا جاییکه مردم نتوانند به دنبال لغزش ها و عیوبش بروند که اگر چنین کنند غیبت به حساب آید. وقتی چنین شد بر همگان لازم است او را به پاکی بشناسند و به عدالتش اقرار کنند.

۲- «وَ يَكُونَ مَعَهُ التَّعَاهُدُ لِلصَّلَوَاتِ الْخَمْسِ إِذَا وَاظَبَ عَلَيْهِنَّ وَ حَفِظَ مَوَاقِيتَهُنَّ بِحُضُورِ جَمَاعَةٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ وَ أَنْ لَا يَتَخَلَّفَ عَنْ جَمَاعَتِهِمْ فِي مُصَلَّاهُمْ إِلَّا مِنْ عِلَّةٍ» متعهد به نمازهای پنجگانه باشد و از جماعت مسلمین به جز در مواقع ضروری و بدون علت دور نشود.

۳- «فَإِذَا كَانَ كَذَلِكَ لَازِماً لِمُصَلَّاهُ عِنْدَ حُضُورِ الصَّلَوَاتِ الْخَمْسِ فَإِذَا سُئِلَ عَنْهُ فِي قَبِيلَتِهِ وَ مَحَلَّتِهِ قَالُوا مَا رَأَيْنَا مِنْهُ إِلَّا خَيْراً مُوَاظِباً عَلَى الصَّلَوَاتِ مُتَعَاهِداً لِأَوْقَاتِهَا فِي مُصَلَّاهُ فَإِنَّ ذَلِكَ يُجِيزُ شَهَادَتَهُ وَ عَدَالَتَهُ بَيْنَ الْمُسْلِمِينَ» وقتی در مواقع نماز پنجگانه ملازم نماز باشد در نتیجه مردم قبیله و محله اش اگر پرسش شوند می گویند ما چیزی جز خیر از او ندیدیم و او متعهد به اوقات نماز است. در این صورت است که شهادتش پذیرفته است و عدالتش مورد تایید است.

ص: ۳۵۶

۲) «فَإِذَا کَانَ ظَاهِرُ الرَّجُلِ ظَاهِراً مَأْمُوناً جَازَتْ شَهَادَتُهُ وَ لَا یُسْأَلُ عَنْ بَاطِنِهِ.» (۱) (۲)

حضرت امام صادق(ع) فرمود: اگر ظاهر کسی را ظاهر مأمونی می بینید یعنی دنبال انحراف نیست و امن است جایز است شهادت او را قبول کنید و لازم نیست و وظیفه ندارید تفتیش کنید که باطن او چگونه است.

۳) «عَنْ عَلْقَمَهَ قَالَ: قَالَ الصَّادِقُ(ع) وَ قَدْ قُلْتُ لَهُ یَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ أَخْبِرْنِی عَمَّنْ تُقْبَلُ شَهَادَتُهُ وَ مَنْ لَا تُقْبَلُ فَقَالَ یَا عَلْقَمَهُ کُلُّ مَنْ کَانَ عَلَى فِطْرَهِ الْإِسْلَامِ جَازَتْ شَهَادَتُهُ قَالَ فَقُلْتُ لَهُ تُقْبَلُ شَهَادَهُ مُقْتَرِفٍ بِالذُّنُوبِ فَقَالَ یَا عَلْقَمَهُ لَوْ لَمْ تُقْبَلْ شَهَادَهُ الْمُقْتَرِفِینَ لِلذُّنُوبِ لَمَا قُبِلَتْ إِلَّا شَهَادَهُ الْأَنْبِیَاءِ وَ الْأَوْصِیَاءِ(ع) لِأَنَّهُمُ الْمَعْصُومُونَ دُونَ سَائِرِ الْخَلْقِ فَمَنْ لَمْ تَرَهُ بِعَیْنِکَ یَرْتَکِبُ ذَنْباً أَوْ لَمْ یَشْهَدْ عَلَیْهِ بِذَلِکَ شَاهِدَانِ فَهُوَ مِنْ أَهْلِ الْعَدَالَهِ وَ السَّتْرِ وَ شَهَادَتُهُ مَقْبُولَهٌ وَ إِنْ کَانَ فِی نَفْسِهِ مُذْنِباً وَ مَنِ اغْتَابَهُ بِمَا فِیهِ فَهُوَ خَارِجٌ مِنْ وَلَایَهِ اللَّهِ دَاخِلٌ فِی وَلَایَهِ الشَّیْطَانِ.» (۳)

سؤال می کند که عدالت را از کجا بفهمیم امام می فرماید کسی که بر فطرت اسلام است و مسلمان است و مسلمان به دنیا آمده عادل است. راوی در ادامه پرسید کسی که بر فطرت اسلام است و گناه هم می کند آیا این هم عادل است؟ امام فرمود ای علقمه اگر ما بنایمان این باشد کسی که مرتکب گناه می شود شهادت او را نپذیریم فقط باید شهادت انبیاء یا اولیاء را بپذیریم پس امام در ادامه می فرماید کسی را که به چشمت ندیدی مرتکب گناه شده باشد و یا دو نفر عادل هم بر گناهکار بودنش شهادت ندهند چنین شخصی اهل عدالت و حسن ظاهر است گرچه در درون و مخفی گنهکار باشد شهادتش قبول است و اگر کسی غیبتش را بکند و عیوب مستورش را فاش کند از ولایت خدا خارج و در ولایت شیطان داخل است.

۱- وسائل الشیعه، حر عاملی، ج۲۷، ص۳۹۲، کتاب الشهادات، باب۴۱، ح۳، ط آل البیت.

۲- من لا یحضره الفقیه، صدوق، ج۳، ص۱۶، ح۳۲۴۴، ط جامعه مدرسین.

۳- وسائل الشیعه، حر عاملی، ج۲۷، ص۳۹۵، کتاب الشهادات، باب۴۱، ح۱۳، ط آل البیت.

محل شاهد همین عبارت «فَمَنْ لَمْ تَرَهُ بِعَیْنِکَ» است. همین قدر که تو ندیدی یا دو شاهد شهادت ندادند او عادل است.

تا کنون سه روایت خواندیم که ظهور دارد حسن ظاهر برای اثبات عدالت کافی است.

نظر استاد:

اکنون می گوییم و یوکّد ذلک تأکید می کند کفایت حسن ظاهر برای حکم به عدالت را اینکه مستفاد از روایات کثیره این است که گفته اند الأمر فی العداله سهل امر به عدالت سهل است و این سهل بودن امر عدالت؛

اولا: یستفاد من تاکید الشرع و ترغیبه علی صلاه الجماعه سفرا و حضرا (۱) (۲) روایات فراوان داریم که چه در سفر و چه در حضر سعی کنید در نماز جماعت شرکت کنید.

جایی رفتید دیدید ایستاده است به نماز و کسانی هم به او اقتدا کردند شما هم اقتدا کنید اگر می شناسید فاسق است اقتدا نکنید در غیر این صورت اگر کناری ایستادید و وهن به نماز جماعت شد نماز شما هم باطل است.

ثانیاً: اگر در جماعتی امام جماعت ایستاده به نماز اگر حادثه ای ایجاد شد برای امام جماعت اینجا نماز بقیه باطل نمی شود بلکه در روایت (۳) می فرماید «لو مات أو احدث قدم احد من صف الاول» یک نفر از صف اول برود جلو نماز را ادامه دهد.

ثالثا: در اسلام در بسیاری از جاها روی عدالت تأکید شده و شرط عدالت است مثلا در طلاق و در وصیت عدالت شرط است که شاهد عادل بشنود یا وصی شود پس معلوم می شود شرط عدالت سهل است. و به همین مقدار که ظاهر دینی دارد شرط عدالت را دارد.

۱- الکافی، کلینی، ج۳، ص۳۷۱، کتاب الصلاه، باب فضل الصلاه فی الجماعه، ط اسلامیه.

۲- وسائل الشیعه، حر عاملی، ج۸، ص۲۸۵، کتاب الصلاه، ابواب صلاه الجماعه، ط آل البیت.

۳- وسائل الشیعه، حر عاملی، ج۸، ص ۳۸۰، کتاب الصلاه، ابواب صلاه الجماعه، باب۴۳، ح۱، ط آل البیت.

نتیجه: معنای عدالت همان ملکه است گرچه در لغت استقامت واقعی لازم است لذا از معنای لغوی استفاده می کنیم ملکه را و از روایات استفاده کردیم که مراد از عدالت ملکه است و همان روایات گفته اند والدلاله علی که حسن ظاهر نشان همان ملکه عدالت است پس هم عدالت را ملکه می دانیم و هم راه تشخیص عدالت همان حسن ظاهر است که کاشف از ملکه عدالت است.

ولایت فقیه (تقسیم گناه به کبیره و صغیره – راه تشخیص کبیره و صغیره – مضر بودن گناه به عدالت) ۹۵/۱۱/۱۲

Your browser does not support the audio tag.

موضوع: ولایت فقیه (تقسیم گناه به کبیره و صغیره – راه تشخیص کبیره و صغیره – مضر بودن گناه به عدالت)

قول اول: گفتیم در تعریف عدالت دو قول است. عدالت عبارت است از ملکه نفسانیه که راسخ در نفس است و باعث این می شود که انسان مرتکب گناه نشود. و بحث از آن گذشت.

قول دوم: گفته اند عدالت همان حسن ظاهر است و صاحب جواهر (۱) فرمود جمعی از بزرگان قائل به این قول هستند؛ ولی ظاهرا این قول درست نیست زیرا حسن ظاهر کاشف از عدالت است نه اینکه خودش عدالت باشد بلکه یک حالت نفسانی در انسان وجود دارد که نشانه آن این است که حسن ظاهر پیدا می کند و نه مطابق با معنای لغوی و نه مطابق با معنی اصطلاحی است یعنی ملکه سبب شد که حسن ظاهر پیدا کند و حسن ظاهر مسبب می شود وقتی سبب آمد مسبب هم دنبال آن است و قابل تفکیک نیست.

قول سوم: آقای خویی (۲) می فرمایند معنی عدالت همان استقامت است یعنی در جاده شرع راه برود و منحرف نشود و کاری به آن حالت نفسانی ندارد.

ص: ۳۵۹

۱- جواهر الکلام، نجفی، ج۱۳، ص۲۹۴، ط دار إحیاء التراث العربی.

۲- موسوعه الامام الخویی، ج۱، ص۲۲۶، ط إحیاء آثار.

مناقشه در قول سوم: ایراد این قول این است که چه بسا ممکن است کسی حیله گری بکند و با اینکه آن ایمان و حالت نفسانی در او نیست سعی می کند که کاملا روی میزان شرع راه برود ولی در حال ظاهر سازی و حیله گری است و اگر اراده کرد کاملا عوض می شود ولی ملکه این نیست ملکه بازدارنده است و آن هیئت راسخه در نفس است و چنانچه گفتیم همین حسن ظاهر کشف از ملکه می کند.

نظر استاد: علی ای حال قول حق همان قول اول است که گفتیم و استدلال کردیم معنی لغوی عدالت استقامت است و در واقع باید اینگونه باشد و ملکه در او موجود باشد و حسن ظاهر کاشف از ملکه است.

اکنون چند بحث باقی می ماند؛

مطلب اول: از این تعریف که هیئت راسخه در نفس موجب می شود انسان از گناهان کبیره اجتناب کند؛ استفاده می شود که گناه دو گونه است گناهان کبیره و گناهان صغیره و عادل کسی است که کبیره را مرتکب نمی شود و بر صغیره هم اصرار ندارد.

در مقابل قولی است که می گوید همه معاصی کبیره است و گناه صغیره نداریم.

مطلب دوم: بر فرض که گناهان تقسیم شود به کبیره و صغیره تشخیص آن از چه راهی است؟

مطلب سوم: بر فرض که تقسیم شود و راه تشخیص بیان شود آیا هر دو مضر به عدالت است یا فقط کبیره مضر به عدالت است؟

مثل مرحوم سید در مسأله۱۲ می فرماید «العداله ملکه الاجتناب عن الکبائر و عن الإصرار علی الصغائر، و عن منافیات المروّه الدالّه علی عدم مبالاه مرتکبها بالدین، و یکفی حسن الظاهر الکاشف ظنّاً عن تلك الملکه.» (۱) عدالت یك ملکه اجتناب از کبائر و اجتناب از اصرار بر صغائر و اجتناب از منافیات مروت است که دلالت می کند مرتکب آن نسبت به دین بی مبالات است و برای به دست آمدن عدالت حسن ظاهری که کاشف ظنی از ملکه باشد کافی است. ملاحظه می فرمایید ظاهر فرمایش سید این است که مجرد صغیره که اصرار نباشد مضر به عدالت نیست.

ص: ۳۶۰

۱- العروه الوثقی (المحشی)، یزدی، ج۳، ص۱۸۹، ط جامعه مدرسین.

برخلاف کلام سید یزدی مرحوم امام می فرماید «العداله و هی حاله نفسانیه باعثه علی ملازمه التقوی مانعه عن ارتکاب الکبائر و الصغائر علی الأقوی فضلاً عن الاصرار علیها الذی عد من الکبائر» (۱) عدالت یک حالت نفسانی است که باعث ملازمت بر تقوی می شود و علی الأقوی مانع ارتکاب کبائر و صغائر هم می شود چه رسد به اصرار بر صغائر که کبیره می شود.

یعنی علی الاقوی باید از کبیره و صغیره اجتناب نماید حتی مجرد صغیره بودن اصرار هم باعث سلب عدالت است.

بررسی تفصیلی مطالب سه گانه:

مطلب اول: در اینکه آیا گناه تقسیم به دو قسم می شود یا خیر؟ برخی گفته اند گناه صغیره نداریم و کل گناهان کبیره است و صاحب جواهر می فرماید «انه معروف بین الاصحاب» (۲) (۳) و مرحوم طبرسی در تفسیر مجمع البیان می فرماید «قالوا المعاصی کلها کبیره من حیث کانت قبائح لکن بعضها اکبر من بعض و لیس فی الذنوب صغیره و انما یکون صغیرا بالإضافه إلی ما هو أکبر منه و یستحق العقاب علیه أکثر و القولان متقاربان» (۴) اصحاب گفته اند تمام معاصی کبیره است لکن بعضی نسبت به کبیره دیگر صغیره است. ولی خودش در اصل کبیره است مثلا یک کسی به انسانی سیلی می زند و یکی هم یک انسانی را می کشد مسلم است که قتل گناهش از سیلی زدن شدیدتر است اما خود سیلی زدن هم گناه سنگینی است و گرچه شدید است اما در مقایسه با قتل شدت کمتری دارد. یا مثلاً نگاه به نامحرم گناه کبیره است ولی زنا کردن اکبر است. و به یک روایت استناد می کند که امام باقر(ع) فرمود: «کل معصیه شدیده» (۵) و در روایت دیگر پیامبر(ص) خطاب به ابوذر فرمود: «لا تنظر الی ما عصیت بل انظر الی من عصیت» (۶)

ص: ۳۶۱

۱- تحریر الوسیله، امام خمینی، ج ۱، ص ۲۷۴، ط دار العلم.

۲- جواهر الکلام، نجفی، ج ۱۳، ص ۲۹۰، ط دار إحیاء التراث العربی.

۳- جواهر الکلام فی ثوبه الجدید، نجفی، ج ۷، ص ۲۳۰، دائره المعارف فقه اسلامی.

۴- مجمع البیان، طبرسی، ج ۳، ص ۶۱، ناصر خسرو.

۵- وسائل الشیعه، حر عاملی، ج ۱۵، ص ۲۹۹، کتاب الجهاد، ابواب جهاد النفس، باب ۴۰، ح ۳، ط آل البیت.

۶- مستدرک الوسائل، نوری، ج ۱۱، ص ۳۳۰، کتاب الجهاد، ابواب جهاد النفس، باب ۴۰، ح ۱۶، ط آل البیت.

نگاه نکن به گناهی که انجام دادی بلکه نگاه کن معصیت چه کسی را انجام دادی یعنی مخالفت خداوند را انجام دادی که از گناهان کبیره است. بلکه روایات متعدد داریم که هیچ گناهی را کوچک نشمارید و شاید همین کوچک شمردن گناه موجب غضب خداوند شود.

در مقابل جمعی می گویند گناه به صغیره و کبیره تقسیم می شود و صاحب جواهر بعد از نقل این قول می فرماید «هو المشهور بل فی مفتاح الکرامه (۱) نسبته الی المتاخرین قاطبه» (۲) یعنی متاخرین بالاتفاق گناهان را تقسیم به دو قسم کردند «بل عن مجمع البرهان (۳) نسبته الی العلماء مشعرا بدعوی الاجماع علیه» (۴) بلکه از مقدس اردبیلی نقل است که به طور عام این قول را نسبت به علماء داده است و این نشان می دهد ایشان مدعی است مسأله اجماعی است.

ادعای شهرت شده ادعای اجماع شده و نسبت به اصحاب داده شده و خود مرحوم صاحب جواهر هم این قول را قبول می کند.

دلیل قول به تقسیم گناه به صغیره و کبیره:

دلالت قرآن بر تقسیم گناهان به صغیره و کبیره:

۱. (إِنْ تَجْتَنِبُوا کَبائِرَ ما تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُکَفِّرْ عَنْکُمْ سَیِّئاتِکُمْ وَ نُدْخِلْکُمْ مُدْخَلاً کَریماً) (۵)

اگر شما از کبائر اجتناب کردید ما سیئات شما را عفو می کنیم. و شما را در منطقه افراد با شخصیت قرار می دهیم.

ملاحظه می فرمایید در مقابل کبیره، سیئه آمده است و این نشان می دهد که گناه به دو قسم کبیره و سیئه یعنی صغیره تقسیم می شود و بدیهی است آنچه که عِدل کبیره است صغیره نام دارد پس مراد از سیئه همان صغیره است بنابراین بر اساس این آیه شریفه گناه به دو قسم صغیره و کبیره تقسیم می شود.

ص: ۳۶۲

۱- مفتاح الکرامه، عاملی، ج۳، ص۹۰، .
۲- جواهر الکلام، نجفی، ج۱۳، ص۳۰۵، ط دار إحیاء التراث العربی.
۳- مجمع الفائده، اردبیلی، ج۲، ص۳۵۳، ط جامعه مدرسین.
۴- جواهر الکلام، نجفی، ج۱۳، ص۳۰۵، ط دار إحیاء التراث العربی.
۵- نساء/سوره۴، آیه۳۱.

۲. (وَ وُضِعَ الْكِتابُ فَتَرَى الْمُجْرِمينَ مُشْفِقينَ مِمَّا فيهِ وَ يَقُولُونَ يا وَيْلَتَنا ما لِهذَا الْكِتابِ لا يُغادِرُ صَغيرَةً وَ لا كَبيرَةً إِلاَّ أَحْصاها وَ وَجَدُوا ما عَمِلُوا حاضِراً وَ لا يَظْلِمُ رَبُّكَ أَحَداً) (۱)

تصریح به صغیره و کبیره می نماید و دو قسم می کند. در قیامت کتابی که نامه عمل همه انسان هاست عرضه می شود در آنجا گنهکاران را می بینی که نسبت به آنچه که در نامه عمل آنهاست ترسان و هراسان می گویند ای وای بر ما این چه کتابی است که همه اعمال کوچک و بزرگ ما را برشمرده و ثبت کرده است و این در حالی است که همه اعمال خود را حاضر می بینند و پروردگارت به هیچ کس ستم نمی کند.

نتیجه: دو دسته گناه داریم کبیره و صغیره و البته روایاتی که می گویند هر گناهی کبیره است نمی تواند با صراحت آیه معارضه کند.

غیر از این دو آیه روایات هم داریم که دلالت بر تقسیم گناهان به کبیره و صغیره می کند.

نکته: بحث حاضر با توجه به فتوای فقها است که بعضی می گویند صغیره نداریم و همه را کبیره می دانند و صاحب جواهر (۲) هم می فرماید قول به تقسیم به صغیره و کبیره معروف بین فقهاء است که گناه به دو قسم کبیره و صغیره تقسیم می شود. و این دو قول اثر عملی هم دارد یعنی اگر همه گناهان را کبیره بشماریم حتی انجام یک گناه ولو به ظاهر کوچک باعث خروج از عدالت است ولی اگر دو قسم شود فقط در صورت ارتکاب کبیره و یا اصرار بر صغیره از عدالت خارج است. ولی در مورد بازگشت عدالت در هر صورت بعد از توبه عدالت بر می گردد و برخی هم می گویند باید کمی صبر شود تا عدالت برگردد و آن حالت فسق رفع شود.

ص: ۳۶۳

۱- کهف/سوره۱۸، آیه۴۹.

۲- جواهر الکلام، نجفی، ج۱۳، ص۳۰۵، ط دار إحیاء التراث العربی.

روایات داله بر تقسیم گناهان به صغیره و کبیره:

۱. «عَنْ أَبِی جَمِیلَهَ عَنِ الْحَلَبِیِّ عَنْ أَبِی عَبْدِاللَّهِ(ع) فِی قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ (إِنْ تَجْتَنِبُوا کَبائِرَ ما تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُکَفِّرْ عَنْکُمْ سَیِّئاتِکُمْ وَ نُدْخِلْکُمْ مُدْخَلًا کَرِیماً) (۱) قَالَ الْکَبَائِرُ الَّتِی أَوْجَبَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَیْهَا النَّارَ.» (۲)

حلبی گوید امام صادق(ع) بعد از قرائت آیه شریفه «اگر از گناهان بزرگی که خداوند از آنها نهی کرده است دوری کنید ما گناهان شما را می بخشیم و شما را در منطقه عناصر با شخصیت قرار می دهیم» فرمود: گناهان کبیره همان گناهانی هستند که خداوند به خاطر آنها وعده آتش جهنم را بر انسان داده است.

۲. «عَنْ أَبِی بَصِیرٍ عَنْ أَبِی عَبْدِاللَّهِ(ع) قَالَ سَمِعْتُهُ یَقُولُ (وَ مَنْ یُؤْتَ الْحِکْمَهَ فَقَدْ أُوتِیَ خَیْراً کَثِیراً) (۳) قَالَ مَعْرِفَهُ الْإِمَامِ وَ اجْتِنَابُ الْکَبَائِرِ الَّتِی أَوْجَبَ اللَّهُ عَلَیْهَا النَّارَ.» (۴)

ابوبصیر گوید شنیدم از امام صادق(ع) بعد از قرائت آیه شریفه «به هرکس حکمت عنایت شد خیر کثیر دریافت کرده است» می فرمود: امام شناسی و دوری از گناهان کبیره ای که خداوند بر انجام آنها وعده آتش جهنم داده است مصداق حکمت و خیر کثیر است.

ملاحظه می فرمایید وقتی قید کبیره می آید نشان می دهد که گناهانی هم هستند که صغیره هستند.

۳. «عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِی عَبْدِاللَّهِ(ع) قَالَ: الْکَبَائِرُ سَبْعٌ قَتْلُ الْمُؤْمِنِ مُتَعَمِّداً وَ قَذْفُ الْمُحْصَنَهِ وَ الْفِرَارُ مِنَ الزَّحْفِ وَ التَّعَرُّبُ بَعْدَ الْهِجْرَهِ وَ أَکْلُ مَالِ الْیَتِیمِ ظُلْماً وَ أَکْلُ الرِّبَا بَعْدَ الْبَیِّنَهِ وَ کُلُّ مَا أَوْجَبَ اللَّهُ عَلَیْهِ النَّارَ.» (۵)

ص: ۳۶۴

۱- نساء/سوره۴، آیه۳۱.

۲- الکافی، حر عاملی، ج۲، ص۲۷۶، ح۱، ط اسلامیه.

۳- بقره/سوره۲، آیه۲۶۹.

۴- وسائل الشیعه، حر عاملی، ج۱۵، ص۳۱۵، کتاب الجهاد، ابواب جهاد النفس، باب۴۵، ح۱، ط آل البیت.

۵- وسائل الشیعه، حر عاملی، ج۱۵، ص۳۲۲، کتاب الجهاد، ابواب جهاد النفس، باب۴۶، ح۴، ط آل البیت.

محمد بن مسلم گوید از امام صادق(ع) شنیدم که فرمود: گناهان کبیره هفت تا است: ۱-کشتن مؤمن عمدا ۲-نسبت زنا به زن شوهردار دادن ۳-فرار از جنگ ۴-تعصب عربی بعد از هجرت ۵-به ناروا خوردن مال یتیم ۶-ربا خواری با علم به ربا بودن ۷-هر گناهی که خداوند بر ارتکاب آن وعده آتش جهنم داده است.

ملاحظه می فرمایید شمارش گناهانی به عنوان گناهان کبیره نشان می دهد گناهانی هم هستند که عنوان گناهان صغیره دارند.

۴. «مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ قَالَ: قَالَ الصَّادِقُ(ع) مَنِ اجْتَنَبَ الْكَبَائِرَ يَغْفِرُ اللَّهُ جَمِيعَ ذُنُوبِهِ وَ ذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ (إِنْ تَجْتَنِبُوا كَبائِرَ ما تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئاتِكُمْ وَ نُدْخِلْكُمْ مُدْخَلًا كَرِيماً) (۱) » (۲)

حضرت امام صادق(ع) فرمود: کسی که از گناهان کبیره دوری کند خداوند همه گناهانش را می بخشد و این به خاطر آیه شریفه است که فرمود: «اگر از گناهان کبیره ای که خداوند شما را از آن نهی کرده است دوری کنید همه گناهان شما را می بخشیم و جایگاه اشخاص کریم به شما عنایت می شود.» بدیهی است در برابر گناه کبیره، صغیره وجود دارد که بخشیده می شود و روایت صریح است.

۵. «عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفُضَيْلِ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ علیه السلام فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ (إِنْ تَجْتَنِبُوا كَبائِرَ ما تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئاتِكُمْ) (۳) قَالَ مَنِ اجْتَنَبَ الْكَبَائِرَ مَا أَوْعَدَ اللَّهُ عَلَيْهِ النَّارَ إِذَا كَانَ مُؤْمِناً كَفَّرَ اللَّهُ عَنْهُ سَيِّئَاتِهِ.» (۴)

۱- نساء/سوره۴، آیه۳۱.

۲- وسائل الشیعه، حر عاملی، ج۱۵، ص۳۱۶، کتاب الجهاد، ابواب جهاد النفس، باب۴۵، ح۴، ط آل البیت.

۳- نساء/سوره۴، آیه۳۱.

۴- وسائل الشیعه، حر عاملی، ج۱۵، ص۳۱۶، کتاب الجهاد، ابواب جهاد النفس، باب۴۵، ح۵، ط آل البیت.

محمـد بن فضل از حضـرت امام کاظم(ع) نقل کرد که در مورد کلام خدای تعالی که فرمود: «اگر از گناهان کبیره که خدا از آن نهی کرده است دوری کنیـد خداوند سیئات شـما را می بخشد» فرمودند کسـی که از گناهانی که وعده آتش بر آنها داده شد دوری کند در صورتی که مؤمن باشد خداوند دیگر گناهانش را می بخشد.

این نشان می دهد که غیر از کبائر گناهان دیگری هم به نام صغائر هست که در قرآن از آن به سیئات نام برده شد.

۶. «مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ(ص) إِنَّمَا شَفَاعَتِی لِأَهْلِ الْكَبَائِرِ مِنْ أُمَّتِی.» (۱)

من در قیامت شفاعتم را گذاشتم برای اهل کبائر و انما حصر است پس باید دو قسم باشد که حصر شود یعنی صغائر خودبخود بخشیده می شود.

۷. «قَالَ الصَّادِقُ علیه السلام شَفَاعَتُنَا لِأَهْلِ الْكَبَائِرِ مِنْ شِيعَتِنَا فَأَمَّا التَّائِبُونَ فَإِنَّ اللَّهَ يَقُولُ (ما عَلَى الْمُحْسِنِينَ مِنْ سَبِيلٍ) (۲) » (۳)

امـام صـادق(ع) فرمود شـفاعت مـا برای اهـل کبـائر از شـیعیان است و اما آنها که توبه کردنـد خداونـد می فرمایـد نیکوکاران مجازات نمی شونـد. که نشان می دهـد گناه دو قسم است یک قسم که صـغیره است که با توبه بخشوده می شود و قسم دیگر که کبیره است نیاز به شفاعت دارد.

نتیجه: هم از قرآن هم از روایات استفاده می شود که گناهان دو دسته هستند و قول به یک دسته بودن گناهان درست نیست.

ص: ۳۶۶

۱- وسائل الشیعه، حر عاملی، ج۱۵، ص۳۳۴، کتاب الجهاد، ابواب جهاد النفس، باب۴۷، ح۴، ط آل البیت.

۲- توبه/سوره۹، آیه۹۱.

۳- وسائل الشیعه، حر عاملی، ج۱۵، ص۳۳۴، کتاب الجهاد، ابواب جهاد النفس، باب۴۷، ح۵، ط آل البیت.

نظر استاد: قول حق قول مطابق قول مشهور است که می گوید گناه دو قسم است.

مطلب دوم: اگر گفتیم گناه دو قسم است پرسش این است که راه تشخیص کبیره و صغیره چیست که اختلاف دامنه داری بین علماء وجود دارد که می گویند کبیره گناهانی است که خداوند برای ارتکاب آن وعده آتش داده است در این مورد نیز اختلاف است که برخی می گویند ۵ و ۷ و ۱۰ و تا ۷۰ گناه به عنوان گناه کبیره محسوب می شود.

دلیل اختلاف در تعداد:

۱- برخی گفته اند کبیره گناهی است که بر ارتکاب آن وعده آتش آمده باشد برای نمونه در قرآن آمده است (إِنَّ الَّذینَ یَکْتُمُونَ ما أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ الْکِتابِ وَ یَشْتَرُونَ بِهِ ثَمَناً قَلیلاً أُولئِکَ ما یَأْکُلُونَ فی بُطُونِهِمْ إِلاَّ النَّارَ وَ لا یُکَلِّمُهُمُ اللَّهُ یَوْمَ الْقِیامَهِ وَ لا یُزَکِّیهِمْ وَ لَهُمْ عَذابٌ أَلیمٌ) (۱) و غیر آنها که حدود چهارده گناه است.

۲- بعضی می گویند گناهان کبیره گناهی است که عذاب هم برایش ذکر شده باشد کبیره محسوب می شود. برای نمونه در قرآن کریم آمده است (إِنَّ الَّذینَ یُؤْذُونَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِی الدُّنْیا وَ الْآخِرَهِ وَ أَعَدَّ لَهُمْ عَذاباً مُهیناً) (۲) که در این صورت تعداد کبائر بیشتر می شود.

به هر حال جهات دیگر هم گفته اند که بر اساس مبانی ذکر شده تا ۷۰ مورد می شود.

بنابراین اختلاف فراوان است و قابل جمع هم نیست و باید احتیاط کرد و تشخیص کبیره به این است که وعده عذاب داده شده یا آتش یا عذاب شدید باشد لذا می گوییم میزان در اینکه بگوییم گناه کبیره است این است و آن گناهانی که این عقوبت در آن ها ذکر نشده صغیره است.

۱- بقره/سوره۲، آیه۱۷۴.

۲- احزاب/سوره۳۳، آیه۵۷.

مطلب سوم: در مورد اینکه آیا فقط ارتکاب کبیره مضر به عدالت است یا ارتکاب صغیره هم مضر به عدالت است؛ گفتیم ظاهر کلام مرحوم سید (۱) این است که صغیره مضر به عدالت نیست مگر اینکه اصرار بر آن داشته باشد و مرحوم امام این قول را قبول ندارد (۲) و می فرماید فقط کبائر مضر به عدالت است. ادامه بحث برای فردا.

ولایت فقیه (شرائط ولی فقیه – عدالت – کبیره و صیغره و راه تشخیص آن و معیار در مضر به عدالت بودن) ۹۵/۱۱/۱۳

Your browser does not support the audio tag.

موضوع: ولایت فقیه (شرائط ولی فقیه – عدالت – کبیره و صیغره و راه تشخیص آن و معیار در مضر به عدالت بودن)

بحث اخلاقی: دیدن و بررسی عیب خود به جای دیدن عیب دیگران:

در بحث اخلاقی راجع به سبک زندگی اسلامی صحبت می کردیم و اینکه انسان در معاشرت با دیگران رفتارش شرعا چگونه باید باشد مطلبی خیلی مهم است و برای انسان می تواند خیلی مفید باشد و در زندگی اگر رعایت کرد می تواند صفات بد را از خود دور کند و خودش را به فضائل اخلاقی آراسته کند این است که در برخورد با دیگران پی به عیوبی می برد که در افراد وجود دارد مثلاـ می فهمد که خشن است یا بخیل است و یا دیگر صفات رذیله را دارد و افراد هم بالاخره بدون عیب نیستند. وقتی متوجه شد این شخص عیبی دارد باید درسی برای خودش باشد و باید در خودش فکر کند که آیا همین عیب در خودش وجود دارد یا خیر که از چند حالت بیرون نیست. گاهی بدتر از این عیب در خودش هست و گاهی مثل همان عیب در خودش هست و گاهی هم کمتر در او وجود دارد اما عیوب دیگری دارد که باید به آنها بپردازد و برای رفع آن اقدام کند.

ص: ۳۶۸

۱- العروه الوثقی (المحشی)، یزدی، ج۳، ص۱۸۹، ط جامعه مدرسین.

۲- تحریر الوسیله، امام خمینی، ج۱، ص۲۷۴، ط دار العلم.

علی ای حال انسان به عیوب دیگران ملاحظه کرد متمرکز روی آن عیب نشود بلکه خودش را ملاحظه نماید.

شکی نیست که انسان هیچ موقع به این نمی رسد که خودش بی عیب است و اگر اینگونه فکر کند خود اینگونه فکر کردن بالاترین عیبهاست به هر حال اگر اینگونه فکر کند از جهالت اوست.

حضرت یوسف فرمود: (وَ مَا أُبَرِّئُ نَفْسِی إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلاَّ مَا رَحِمَ رَبِّی إِنَّ رَبِّی غَفُورٌ رَحِیمٌ) (۱) من نفس خود را تبرئه نمی کنم زیرا نفس انسان، انسان را وادار به کارهای سوء می کند.

روایتی داریم «عَنْ أَبِی حَمْزَةَ الثُّمَالِیِّ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ(ع) قَالَ: إِنَّ أَسْرَعَ الْخَیْرِ ثَوَاباً الْبِرُّ وَ إِنَّ أَسْرَعَ الشَّرِّ عُقُوبَةً الْبَغْیُ وَ کَفَی بِالْمَرْءِ عَیْباً أَنْ یُبْصِرَ مِنَ النَّاسِ مَا یَعْمَی عَنْهُ مِنْ نَفْسِهِ أَوْ یُعَیِّرَ النَّاسَ بِمَا لَا یَسْتَطِیعُ تَرْکَهُ أَوْ یُؤْذِیَ جَلِیسَهُ بِمَا لَا یَعْنِیهِ.» (۲)

ابوحمزه ثمالی نقل کرده است از حضرت امام باقر(ع) فرمود کار خیری که سریعتر از همه پاداشش می رسد و حتی در دنیا ممکن است پاداشش را بگیرد نیکی کردن به دیگران است. در مقابل آن شری که عقوبت آن سریعتر از هر چیزی به او می رسد ظلم است و اگر انسانی هیچ عیبی نداشته باشد همین یک عیب برایش بس است که عیوب دیگران را ببیند و فکر کند که این عیب در خودش نیست در حالیکه در خودش هم هست ولی به چشمش نمی آید حتی در مقام برمی آید که به کسانی که این عیوب را دارند تذکر بدهد و نهی کند اما خودش نمی تواند آن عیب را ترک کند. و بدترین عیب برای انسان این است که چیزهایی را که در دیگران باشد عیب تلقی می کند ولی اگر در خودش باشد عیب تلقی نمی کند و یا انجام عملی را که خودش قادر بر ترک آن نیست برای دیگران عیب تلقی کند و یا بر خلاف انتظار هم نشینش به او آزار برساند.

ص: ۳۶۹

۱- یوسف/سوره۱۲، آیه۵۳.

۲- الکافی، کلینی، ج۲، ص ۴۶۰، اسلامیه.

به هر حال اگر انسان هیچ عیبی نداشته باشد همین عیب که عیوب دیگران را می بیند و عیب خودش را نمی بیند و دیگران را از چیزی که انجام می دهد و نمی تواند ترک کند دیگران را نهی می کند اینها بدترین عیب او است.

مثل همین روایت را ابی حمزه از امام باقر(ع) نقل می کند «عَنْ أَبِی حَمْزَهَ الثُّمَالِیِّ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ(ع) قَالَ إِنَّ أَسْرَعَ الْخَیْرِ ثَوَاباً الْبِرُّ وَ إِنَّ أَسْرَعَ الشَّرِّ عُقُوبَهً الْبَغْیُ وَ کَفَی بِالْمَرْءِ عَیْباً أَنْ یُبْصِرَ مِنَ النَّاسِ مَا یَعْمَی عَنْهُ مِنْ نَفْسِهِ أَوْ یُعَیِّرَ النَّاسَ بِمَا لَا یَسْتَطِیعُ تَرْکَهُ أَوْ یُؤْذِیَ جَلِیسَهُ بِمَا لَا یَعْنِیهِ» (۱)

ابوحمزه ثمالی در یک روایت دیگر از امام باقر(ع) نقل کرده است که امام باقر(ع) فرمود نیکوکاری از خیراتی است که پاداش آن به سرعت می رسد و ظلم از کارهایی است که عقوبت آن به سرعت می رسد. کافی برای انسان از نظر عیب دار بودن اینکه عیب را در دیگران ببیند اما از خودش چشم پوشی کند که این عیب را دارد یا عیب می گیرد از دیگران به آن چیزی که در خودش هم هست و نتوانسته ترک کند.

بحث فقهی: شرائط ولی فقیه: عدالت:

گفتیم در اینکه گناه کبیره چیست بین علماء اختلاف است که از ۵ تا ۷۰ عدد هم شمردند. از ابن عباس نقل شد که «إنها سبعه مأه أقرب» می گوید تا ۷۰۰ هم شمردند. و گفتیم متعدد بودن هم ثمره دارد. که اگر از گناه کبیره اجتناب کند صغیره خود به خود آمرزیده می شود بدون توبه و برخی گفته اند اگر گناه کبیره نداشت گناه صغیره اش مضر به عدالت نیست.

۱- مرآه العقول، علامه مجلسی، ج۱۱، ص۳۸۰، اسلامیه.

صاحب جواهر (۱) از علامه طباطبایی صاحب مصابیح نقل می کند و می فرماید علامه فرمود «ان الکبائر هی المعاصی التی توعّد الله سبحانه علیها النار مستندا الی جمله من الأخبار» در ادامه می فرماید علامه یک تعمیم قائل شد که وعده آتش یا صریحاً و یا ضمناً که اگر گفت «اولئک هم الکافرون» این صریحاً وعده نار ندارد ولی اهل جهنم است لذا مثل همان است که وعده آتش داده شد. علامه می فرماید «حصر الوارد فی الکتاب باربع و ثلاثین منها اربعه عشر مما صرح فیها بخصوصها بالوعید بالنار: الأول الکفر بالله العظیم لقوله تعالی (وَ الَّذینَ کَفَرُوا أَوْلِیاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ یُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَی الظُّلُماتِ أُولئِکَ أَصْحابُ النَّارِ هُمْ فیها خالِدُونَ) (۲) » یا فرمود (إِنَّا أَعْتَدْنا لِلظَّالِمینَ ناراً) (۳) مرحوم علامه طباطبایی در ادامه می فرماید «اما المعاصی التی وقع التصریح فیها بالعذاب دون النار فهی اربع عشره» برای مثال آیه شریفه (لا یُکَلِّمُهُمُ اللَّهُ یَوْمَ الْقِیامَهِ وَ لا یُزَکِّیهِمْ وَ لَهُمْ عَذابٌ أَلیمٌ) (۴) مرحوم علامه طباطبایی در ادامه می فرماید «و اما المعاصی التی یستفاد من الکتاب العزیز وعید النار علیها ضمنا و لزوما فهی سته»

به هر حال خلاصه کلام علامه طباطبایی در مصابیح الاحکام این است که؛ گناه کبیره ای که در قرآن وعده آتش برای آن داده شده و مستند به اخبار هم هست یا صریحا یا ضمنا گناه کبیره شمرده می شود و تصریح کرده به ۳۴ گناه که در قرآن وجود دارد که وعده آتش داده شده و ۱۴ تای از اینها وعده آتش مستقیما داده شده است و نیز معاصی که عذاب شدید دارند ۱۴ عدد هستند مثل (إِنَّ الَّذینَ یَکْتُمُونَ ما أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ الْکِتابِ وَ یَشْتَرُونَ بِهِ ثَمَناً قَلیلاً أُولئِکَ ما یَأْکُلُونَ فی بُطُونِهِمْ إِلاَّ النَّارَ وَ لا یُکَلِّمُهُمُ اللَّهُ یَوْمَ الْقِیامَهِ وَ لا یُزَکِّیهِمْ وَ لَهُمْ عَذابٌ أَلیمٌ) (۵) و یک سری هم هستند که وعید به آتش داده به صورت ضمنی که ۶ عدد هستند مثل (وَ مَنْ لَمْ یَحْکُمْ بِما أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولئِکَ هُمُ الْکافِرُونَ) (۶)

۱- جواهر الکلام، نجفی، ج۱۳، ص ۳۱۰، دار إحیاء التراث العربی.

۲- بقره/سوره۲، آیه۲۵۷.

۳- کهف/سوره۱۸، آیه۲۹.

۴- بقره/سوره۲، آیه۱۷۴.

۵- بقره/سوره۲، آیه۱۷۴.

۶- مائده/سوره۵، آیه۴۴.

مناقشه در کلام علامه:

مرحوم صاحب جواهر (۱) ایرادی به علامه می گیرد که ایراد واردی هم هست و می گوید شما ۳۴ عدد شمردی و فرمودی اینها گناهان کبیره است و بس و بنابر حصر کبائر در این عدد می بینیم گناهانی هست که در این موارد نیامده مانند لواط و شرب خمر و ترک عمدی روزه ماه رمضان، پس باید معتقد شویم که گناه صغیره باشد و مضر به عدالت نباشد. صاحب جواهر در ادامه می گوید «کیف یمکن الحکم بعداله شخص قامت البینه علی أنه لاط بغلام فی زمان قبل زمان أداء الشهاده» (۲) چگونه ممکن است لواط را گناه صغیره بدانیم و بگوییم کسی که بینه قائم شد که لواط کرده است بدون اینکه توبه کند عادل است و می تواند در محکمه شهادت دهد. و خودشان می فرمایند از آیات و روایات که بررسی کردم به ۴۰ مورد رسیدم و چهل مورد را نقل می کند ««أ» الکفر بالله، «ب» إنکار ما أنزل اللّه تعالی «ج» الیأس من روح اللّه تعالی «د» الأمن من مکر اللّه «ه» الکذب علی اللّه و علی رسوله و علی الأوصیاء صلوات اللّه علیهم، و عن روایه مطلق الکذب «و» المحاربه لأولیاء اللّه «ز» قتل النفس التی حرم اللّه «ح» معونه الظالمین «ط» الکبر «ی» عقوق الوالدین «یا» قطیعه الرحم «یب» الفرار من الزحف «یج» التعرب بعد الهجره «ید» السحر «یه» شهاده الزور «یو» کتمان الشهاده «یز» الیمین الغموس «یح» نقض العهد «یط» تبدیل الوصیه «ک» أکل مال الیتیم ظلما «کا» أکل الربا بعد البینه «کب» أکل المیته و الدم و لحم الخنزیر و ما أهل به لغیر اللّه «کج» أکل السحت «کد» الخیانه «که» الغلول و عن روایه مطلق السرقه «کو» البخس فی المکیال و المیزان «کز» حبس الحقوق من غیر عسر «کح» الإسراف و التبذیر «کط» الاشتغال بالملاهی «ل» القمار «لا» شرب الخمر «لب» الغناء «لج» الزنا «لد» اللواط «له» قذف المحصنات «لو» ترک الصلاه «لز» منع الزکاه «لح» الاستخفاف بالحج «لط» ترک شی ء مما فرض اللّه «م» الإصرار علی الذنوب» (۳)

ص: ۳۷۲

۱- جواهر الکلام، نجفی، ج۱۳، ص۳۱۶، دار إحیاء التراث العربی.

۲- جواهر الکلام، نجفی، ج۱۳، ص۳۱۶، دار إحیاء التراث العربی.

۳- جواهر الکلام، نجفی، ج۱۳، ص ۳۲۰، دار إحیاء التراث العربی.

البته ابتدا مرحوم صاحب جواهر به این نتیجه رسیده است که گناهان کبیره چهل عدد است ولی خودش در واقع بیشتر از اینهاست و اگر کسی فعلی را انجام بدهد یا ترک کند در نظر مردم بد است و مردم متنفر می شوند و عظیم می دانند و در قرآن و روایات هم نیامده مثلاـ اگر یک نفر فقط یک پیراهن دارد و دزد همین یک پیراهن را بدزدد مردم این گناه را عظیم می دانند که این چه قساوتی است که حتی به یک عدد پیراهن یک انسان هم رحم نکرده است در حالیکه در قرآن یا روایات نامی از این گناه به عنوان گناه عظیم نیامده است. لذا می فرماید اگر برسیم به جایی که ۷۰۰ گناه کبیره بشماریم اقرب است تا اینکه بگوییم ۷۰ عدد یا ۴۰ عدد. پس همان معنای لغوی آن را اخذ می کنیم یعنی هر چه را که مردم آن را بزرگ می دانند کبیره می گوییم و خودمان را محصور در عدد نمی کنیم و آن مقداری را که در آیات و روایات ذکر می کند منظور اکبر الکبائر است البته عظیم بودن در نزد مردم عموم مردم مراد است و منطقه ای حساب نمی شود.

تذکر: مطالب ذکر شده در مورد تعداد گناهان کبیره خلاصه ای از کتاب «مصابیح الاحکام» نسخه خطی است که صاحب جواهر به تفصیل آن را در کتاب «جواهر الکلام» (۱) آورده است و مناسب است مراجعه فرموده و استفاده کنید.

ولایت فقیه (شرائط ولی فقیه عدالت) ۹۵/۱۱/۱۶

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: ولایت فقیه (شرائط ولی فقیه: عدالت)

دیروز روز پنجم ماه جمادی الاولی مصادف بود با روز ولادت میمون و مبارک و پرفضیلت دومین بانوی جهان اسلام عقیله اهلبیت حضرت زینب کبری که روز مبارکی است بنابر مشهور روز پنجم جمادی الأولی سال ششم هجرت در مدینه نقل می کنند و بنابر روایتی نقل می کنند که نام ایشان از طرف خداوند توسط جبرئیل انتخاب شد. و بعضی هم می گویند به اعتبار زین اب است علی ای حال جلالت شأن و مقام بالای ایشان بر همه معلوم است یک جهت اینکه ایشان دارای علم لدنّی بوده است که امام سجاد(ع) خطاب به ایشان فرمود: «يَا عَمَّهِ اسْكُتِي فَفِي الْبَاقِي مِنَ الْمَاضِي اعْتِبَارٌ وَ أَنْتِ بِحَمْدِ اللَّهِ عَالِمَهٌ غَيْرُ مُعَلَّمَهٍ فَهِمَهٌ غَيْرُ مُفَهَّمَهٍ» (۲) عمه جان آرام باش. گذشته عبرت آینده ها هستند یعنی شما الگو و اسوه آیندگان هستی. عمه جان تو الحمدلله درس نخوانده دانشمندی و بدون اینکه از بشر آگاهی و بصیرت بیاموزی آگاه و بصیر هستی.

۱- جواهر الکلام، نجفی، ج۱۳، ص ۳۲۰، دار إحیاء التراث العربی.

۲- بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۴۵، ص۱۶۴، بیروت

این کلام امام سجاد(ع) نشان می دهد کسی به عقیله بنی هاشم درس نداده ولی عالمه و فهمه است این همان علم لدنی است که خداوند به او عطا کرده است. و قرب او به درگاه پروردگار و مقام و شأن و جایگاهی که نزد خداوند دارد همین بس که وجود سیدالشهداء(ع) در وداع آخرین با خواهرش می فرماید «یا اختاه لا تنسینی فی نافله اللیل» خواهر جان در نافله شبت مرا از دعای خیر فراموش نکن. و این قرب ایشان را می رساند و نیز مستجاب الدعوه بودن از حالاتی است که برایشان نقل می

کننـد و اینکه ایمـانش در حـد امـامت و حـد معصوم بود و تالی تلو معصوم بود. شاهـدش این است که وقتی در گودال قتلگاه بدن برادر را مشاهده کرد به جای شـیون کردن گفت «اللهم تقبل هذا المسجی من آل الرسول» کلامی است که یا باید از انبیاء شنیـده شود یـا از امامـان معصوم. و این نشانه قوت ایمان ایشان است. حتی در ظهر عاشورا در مورد فرزنـدانش به برادر بگوید جـدمان ابراهیم خلیل الرحمان فرزنـدش را آماده ذبـح در راه خـدا کرد و من هم این فرزندان را برای شـهادت تقدیم شـما می کنم و بعد از شهادت فرزندانش هم از خیمه بیرون نیامدند و این شرافت و جایگاه علمی و ایمان ایشان را می رساند.

مرحوم شـیخ محمدحسن اصفهانی که در مراثی اهل بیت اشعار بلندی دارد در رابطه با حضرت زینب هم اشعاری دارد که می گوید:

و شـجاعت ایشان مانند پدرش امیرالمومنین است در مجلس ابن زیاد با آن قساوت و قدرتی که داشت وقتی خطاب به حضرت زینب کلمات طعن آمیز می گوید حضرت زینب خطاب به او می فرماید «ثَكِلَتْكَ أُمُّكَ يَا ابْنَ مَرْجَانَه» (۱) و او را نسبت به زن فاحشه معروف می دهد و این خیلی شـجاعت می خواهد زیرا پدرش با این زن زنا کرد و این فرزند به دنیا آمد و پدرش را هم می گفتنـد زیـاد بن ابیه چون خود زیـاد معلوم نبود که از کـدامیک از کسـانی است که بـا مادرش زنا کرده بودنـد و یکی هم ابوسفیان بود. خود معاویه هم قبول داشت و او را برادرش می خواند. این شجاعت است که در برابر زنازاده فرزند زنازاده ای با اقتدار در پست حاکم کوفه نشسته است؛ با شجاعت بگوید مادرت به عزایت بنشیند ای فرزند زناکار.

۱- بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۴۵، ص۱۱۶، بیروت

دیروز روز مبارکی بود امیدواریم خود بی بی حضرت زینب(س) به اذن پروردگار عنایتی بفرماید نسبت به نظام جمهوری و مسؤولین و رهبری نظام و همه مسلمین که تحت ظلم و کشت و کشتار هستند و نیز نسبت به حرم مطهرشان عنایت بفرمایند از برکت دعای ایشان همه مشکلات برطرف بشود.

بحث فقهی: شرایط ولی فقیه: عدالت:

راجع به چند مطلب که در تتمه عدالت بحث کردیم گفتیم مشهور می گویند که عدالت ملکه است و از اینجا استفاده کردیم که گناه دو گونه است یکی کبیره و دیگری صغیره و از بزرگانی نقل کردیم که می گویند هر ذنبی کبیره است و استدلال به روایت هم کردیم که «انظر الی من عصیت» (1) که جواب دادیم که کبیره بودن همه گناهان درست نیست حتی در قرآن هم به کبیره و صغیره تصریح شد و فرمود (وَ وُضِعَ الْکِتابُ فَتَرَی الْمُجْرِمینَ مُشْفِقینَ مِمَّا فیهِ وَ یَقُولُونَ یا وَیْلَتَنا ما لِهذَا الْکِتابِ لا یُغادِرُ صَغیرَةً وَ لا کَبیرَةً إِلاَّ أَحْصاها وَ وَجَدُوا ما عَمِلُوا حاضِراً وَ لا یَظْلِمُ رَبُّکَ أَحَداً) (2)

و آیات دیگری هم در این مورد داشتیم و نقل کردیم.

و بحث دیگر این بود که میزان در صغیره و کبیره بودن چیست؟ گفتیم در روایات آمده است گناهانی که وعده صریح آتش برای آن داده شده است کبیره است که تعداد آن کم است و بعضی هم گفتند تصریح به نار لازم نیست بلکه اگر ضمنا هم برساند کفایت می کند که در این صورت تعداد گناهان کبیره بیشتر می شود و بعضی از این هم تعدی کردند و گفتند در روایات هم مواردی داریم که گناهانی را کبیره شمرده است. برای نمونه آمده است «من ترک الصلاه متعمدا فقد کفر» (3) (4) کسی عمداً نماز را ترک کند کافر شده است که نشان می دهد ترک صلاه از گناهان کبیره است. و مرحوم صاحب جواهر (5) نقل کرد که به حدود ۴۰ مورد رسیدم و دیگران بیشتر شمردند و از ابن عباس نقل شده که تا ۷۰۰ مورد شمرده است.

۱- مستدرک الوسائل، نوری، ج۱۱، ص۳۳۰، کتاب الجهاد، ابواب جهاد النفس، باب۴۰، ح۱۶، آل البیت

۲- سوره کهف، آیه۴۹.

۳- الکافی، کلینی، ج۲، ص۲۸۷، ح۹، اسلامیه

۴- الکافی، کلینی، ج۲، ص۳۸۶، ح۹، اسلامیه

۵- جواهر الکلام، نجفی، ج۱۳، ص۳۲۰، دار إحیاء التراث العربی

بحث امروز این است که گفتیم مشهور می گویند اصرار بر صغیره خودش کبیره است در عبارات سید در عروه (۱) خواندیم که مراد از عدالت را ملکه ای می داند که انسان را بر می انگیزاند بر اجتناب از ارتکاب کبائر و اصرار بر صغائر. و مرحوم امام هم همین را فرمودند. و مرحوم صاحب جواهر (۲) می فرماید مفتاح الکرامه (۳) ادعای اجماع کرده است و نیز از کتاب تحریر علامه (۴) نقل می کند که «الاجماع علی أنه إن داوم علیها او وقعت منه فی اکثر الاحوال ردّت شهادته» یک چنین فردی که مداومت بر صغائر دارد و در هر حالی از او صادر می شود اجماع است که شهادتش قبول نمی شود.

ملاحظه می فرمایید علامه دو امر را مورد اجماع می داند یکی اصرار بر صغیره دوم همواره انجام شدن گناه از ناحیه شخصی که در این صورت بالاجماع شهادتش قبول نیست.

پس جمعی از بزرگان ادعای اجماع می کنند که اصرار بر صغیره خودش کبیره است.

حالا باید ببینیم اصلا اصرار یعنی چه؟ و معیار در صدق اصرار چیست؟ و دلیل بر این مطلب چیست؟

بررسی معنای لغوی اصرار:

مرحوم صاحب جواهر (۵) از صحاح و قاموس و نهایه نقل می کند که اصرار به معنای «الاقامه علی الشیئ و الملازمه و المداومه» است.

کسی که بر چیزی مداومت داشته باشد و ایستادگی در آن دارد و از خودش جدا نمی کند را اصرار می گویند و تعداد مرتبه را لغت ذکر نمی کند و احاله به عرف می کند و عرف باید تشخیص دهد که با چند مرتبه اصرار صدق می کند پس اصرار را به معنی اکثار و مداومت داشتن می گیریم.

ص: ۳۷۶

۱- العروه الوثقی (المحشی)، یزدی، ج۳، ص۱۸۹، جامعه مدرسین

۲- جواهر الکلام، نجفی، ج۱۳، ص۳۲۲، دار إحیاء التراث العربی

۳- مفتاح الکرامه، عاملی، ج۸، ص۲۹۸، جامعه مدرسین

۴- تحریر الاحکام، علامه حلی، ج۵، ص۲۴۷، موسسه امام صادق(ع)

۵- جواهر الکلام، نجفی، ج۱۳، ص۳۲۲، دار إحیاء التراث العربی

اکنون پرسش دیگری مطرح است که؛ آیا در اصرار، تکرار در یک نوع گناه معتبر است یا اینکه انجام ده گناه متفاوت صغیره هم اصرار صدق می کند؟ اینجا بعید نیست که بگوییم نسبت به مجموع اصرار بر صغیره صدق می کند حتی اگر متفاوت باشند.

لذا صاحب جواهر (۱) می فرماید «صرح غیر واحد بعدم الفرق بین المداومه علی النوع الواحد من الصغیره و الاکثار منه و بین غیره فی صدق الاصرار علی الصغیره المراد بها الجنس»

بسیاری از بزرگان تصریح کردند در اصرار فرقی نمی کند که نوعی واحد باشد و یا در چند نوع باشد در هر دو حالت صدق اصرار بر صغیره می کند و یکی بودن در جنس از نظر گناه بودن کفایت می کند.

نکته: خدا رحمت کند مرحوم حاجی انصاری که از منبری های معروف قم بود و خیلی خوش بیان بود در اوائلی که کشف حجاب شده بود می گفت در بازار می رفتیم با بازاری های تهران دیدیم یکی از این بازاری ها وقتی یک خانم مکشفه بر و رو دار می آید نگاه می کند و خیره می شود و آن ها که بر و رویی نداشتند یک نگاه می کرد و می گفت لااله الاالله. مرحوم حاج انصاری می گفت با او شوخی می کردیم حاجی حاجی یکی از آن لا اله الا الله ی ها دارد می آید.

دلیل بر مطلب چند روایت است؛

۱. «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِی عَبْدِاللَّهِ(ع) قَالَ: لَا صَغِیرَهَ مَعَ الْإِصْرَارِ وَ لَا کَبِیرَهَ مَعَ الِاسْتِغْفَارِ.» (۲)

ابن سنان می گوید حضرت امام صادق(ع) فرمود: هیچ گناه کبیره ای نیست بعد از استغفار و توبه از آن گناه کبیره و نیز اگر اصرار بر صغیره کرد دیگر صغیره نیست بلکه تبدیل به کبیره می شود. این روایت نشان می دهد اصرار بر صغیره گناه را به کبیره تبدیل می کند.

۱- جواهر الکلام، نجفی، ج۱۳، ص۳۲۲، دار إحیاء التراث العربی

۲- وسائل الشیعه، حر عاملی، ج۱۵، ص۳۳۸، کتاب الجهاد، ابواب جهاد النفس، باب۴۸، ح۳، آل البیت

۲. «عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِی عُمَیْرٍ قَالَ سَمِعْتُ مُوسَی بْنَ جَعْفَرٍ(ع) یَقُولُ مَنِ اجْتَنَبَ الْکَبَائِرَ مِنَ الْمُؤْمِنِینَ لَمْ یُسْأَلْ عَنِ الصَّغَائِرِ»

محمد بن ابی عمیر گوید از حضرت امام کاظم(ع) شنیدم که فرمود کسی که از گناهان کبیره پرهیز کند از بابت گناهان صغیره اش مؤاخذه نمی شود. — الی أن قال — تا آنجا که امام کاظم در ذیل روایت فرمود:

«قَالَ النَّبِیُّ(ص) لَا کَبِیرَ مَعَ الِاسْتِغْفَارِ وَ لَا صَغِیرَ مَعَ الْإِصْرَارِ الْحَدِیثَ.» (۱)

پیامبر خدا فرمود هیچ کبیره ای با استغفار کبیره نیست و هیچ صغیره ای با اصرار صغیره نیست. یعنی تبدیل به کبیره می شود.

نکته: در صغیره اگر شخص صغیره مراد باشد یک صغیره را چند بار انجام دهد تبدیل به کبیره می شود ولی اگر جنس صغیره را مراد بدانیم در آن صورت اگر از هر گناهی یک مورد انجام دهد که در جمع عرفا صدق چند مرتبه کند تبدیل به کبیره می شود.

۳. روایت دیگر هم «عَنْ أَبِی بَصِیرٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَاعَبْدِاللَّهِ(ع) یَقُولُ لَا وَ اللَّهِ لَا یَقْبَلُ اللَّهُ شَیْئاً مِنْ طَاعَتِهِ عَلَی الْإِصْرَارِ عَلَی شَیْ ءٍ مِنْ مَعَاصِیهِ.» (۲)

ابوبصیر گوید از امام صادق(ع) شنیدم فرمود: به خدا قسم اگر کسی اصرار بر شیئی از معاصی داشته باشد اطاعتی که می کند هم از او پذیرفته نیست.

بحث دیگری است که آیا ارتکاب صغیره مضر به عدالت است یا خیر؟ برای بعد انشاءاله.

ولایت فقیه (شرائط ولی فقیه شرطیت عدم اصرار بر صغیره در عدالت) ۹۵/۱۱/۱۷

ص: ۳۷۸

۱- وسائل الشیعه، حر عاملی، ج۱۵، ص۳۳۵، کتاب الجهاد، ابواب جهاد النفس، باب۴۷، ح۱۱، آل البیت

۲- وسائل الشیعه، حر عاملی، ج۱۵، ص۳۳۷، کتاب الجهاد، ابواب جهاد النفس، باب۴۸، ح۱، آل البیت

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: ولایت فقیه (شرائط ولی فقیه: شرطیت عدم اصرار بر صغیره در عدالت)

گفتیم عدالت یک ملکه نفسانیه است که راسخ در نفس و باعث این است که انسان از گناه اجتناب کند متفرع بر این بحث این نکته پیش آمد که دو گونه گناه داریم کبیره و صغیره و ملاکات هر کدام را ذکر کردیم و نیز در این جهت که آیا ارتکاب گناه کبیره موجب سلب عدالت است یا خیر که گفتیم موجب سلب عدالت است انما الکلام در صغائر که گفتیم اگر اصرار بر صغیره باشد باعث سلب عدالت است و معنای اصرار را هم گفتیم.

بحث امروز این است که آیا ارتکاب صغیره بدون اصرار مضر به عدالت است یا خیر؟ در مسأله دو قول است.

قول اول: بعضی قائلند ارتکاب صغیره ولو صغیره است مضر به عدالت است.

قول اول را جمعی از بزرگان از جمله مرحوم خویی در شرح عروه (۱) در باب اجتهاد و تقلید مسأله را عنوان می کنند که ارتکاب صغیره مضر به عدالت شخص است مرحوم امام هم در تحریر (۲) می فرمایند «و هی حاله نفسانیه باعثه علی ملازمه التقوی مانعه عن ارتکاب الکبائر بل و الصغائر علی الأقوی» عدالت یک حالت نفسانیه ای است که سبب می شود انسان ملازم تقوی باشد و از ارتکاب کبائر دوری کند و علی الأقوی از صغائر هم دوری کند که نشان می دهد عدم ارتکاب صغیره هم از شروط عدالت است.

مرحوم سید در عروه (۳) در دو مورد بحث می کند:

ص: ۳۷۹

۱- العروه الوثقی (المحشی)، یزدی، ج۱، ص۲۷، جامعه مدرسین.
۲- تحریر الوسیله، امام خمینی، ج۱، ص۲۷۴، دار العلم.
۳- العروه الوثقی (المحشی)، یزدی، ج۱، ص۲۷، جامعه مدرسین.

مورد اول: در بحث اجتهاد و تقلید در مسأله ۲۳ می فرماید «العداله عباره عن ملکه إتیان الواجبات و ترک المحرّمات»

علی الاطلاق فرمود عدالت عبارت است از ملکه ای که موجب می شود انسان اتیان کند واجبات را و ترک کند محرمات را و بصورت مطلق آورده از اطلاق عبارت مرحوم سید در عدم تفصیل بین صغائر و کبائر استفاده می شود که در صدق عدالت ترک صغائر هم معتبر است.

مورد دوم: در شرایط امام جماعت در مسأله۱۲ می فرماید «العداله ملکه الاجتناب عن الکبائر و عن الإصرار علی الصغائر، و عن منافیات المروّه الدالّه علی عدم مبالاه مرتکبها بالدین، و یکفی حسن الظاهر الکاشف ظنّاً عن تلک الملکه.» (۱) عدالت عبارت است از ملکه اجتناب از کبائر و اجتناب از اصرار بر صغائر و اجتناب از ارتکاب منافی مروت.

ملاحظه می فرمایید که تفصیل قائل شده و اصرار بر صغائر را مضر به عدالت می داند و این دو کلام با هم منافات دارد.

علی ای حال دو قول در مسأله است.

قول دوم: برخی گفته اند فقط اصرار بر صغائر موجب سلب عدالت است.

دلیل قول اول: آن کسانی که قائلند که صغیره گرچه همراه با اصرار نباشد مضر به عدالت است و نظر مختار همین است زیرا قبلا گفتیم عدالت ملکه نفسانیه ای است که راسخ در نفس و کاشف از آن حسن ظاهر است و علم به آن هم مشکل است و در اسلام هم امر عدالت را سهل گرفتند لذا همان حسن ظاهر را کاشف از عدالت می دانند یعنی همین مقدار مشاهده نشود که این انسان مرتکب گناه شد باعث حسن ظاهر است و برای ما کافی است. و دلیل کفایت حسن ظاهر را هم قبلا از روایات خواندیم. و الان می خواهیم ببینیم حسن ظاهر منافات با ارتکاب صغیره دارد گرچه ارتکاب صغیره یک مرتبه باشد حسن ظاهر از بین می رود. مرحوم خویی (۲) مثال خوبی می زند که یک کسی می رود بالای پشت بام و سرک می کشد به خانه همسایه و نظر به اجنبیه از گناهان صغیره است و این آقا این عمل را مخفیانه انجام داده است آیا می شود بگوییم حسن ظاهر دارد؟ خیر این عیب است و معصیت است و خروج از زیّ عبودیت پروردگار است پس کسی که اینگونه عمل می کند را دارای حسن ظاهر نمی دانیم پس کسی که مرتکب صغیره شده در اینکه معصیت کرده شکی نیست و فاسق شد و عناوینی که در روایت برای عدالت بود نظیر عفیفاً یا صالحاً و غیره در مورد مرتکب صغیره صادق نیست پس نتیجه این می شود که در صدق عدالت اجتناب از صغیره هم شرط است.

۱- العروه الوثقی (المحشی)، یزدی، ج۳، ص۱۸۹، جامعه مدرسین.

۲- موسوعه الامام خویی، ج۱، ص۲۲۸، إحیاء آثار.

دلیل قول دوم: در مقابل قول دیگری می گوید مجرد ارتکاب صغیره مضر به عدالت نیست و نیاز به توبه و استغفار هم ندارد و اصرار بر صغیره مضرّ به عدالت است. و دو دلیل دارند.

دلیل اول قول دوم: «قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِاللَّهِ(ع) بِمَ تُعْرَفُ عَدَالَةُ الرَّجُلِ بَيْنَ الْمُسْلِمِينَ حَتَّى تُقْبَلَ شَهَادَتُهُ لَهُمْ وَ عَلَيْهِمْ فَقَالَ أَنْ تَعْرِفُوهُ بِالسِّتْرِ وَ الْعَفَافِ وَ كَفِّ الْبَطْنِ وَ الْفَرْجِ وَ الْيَدِ وَ اللِّسَانِ وَ تُعْرَفُ بِاجْتِنَابِ الْكَبَائِرِ الَّتِي أَوْعَدَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَيْهَا النَّارَ مِنْ شُرْبِ الْخُمُورِ وَ الزِّنَا وَ الرِّبَا وَ عُقُوقِ الْوَالِدَيْنِ وَ الْفِرَارِ مِنَ الزَّحْفِ وَ غَيْرِ ذَلِكَ» (۱) ، (۲) ، (۳) ، (۴)

ابن ابی یعفور گوید از حضرت امام صادق(ع) سوال کردم عدالت را چگونه بشناسیم تا شهادتش در جامعه له یا علیه افراد قبول شود امام در جواب شش مورد را بیان فرمودند و برای مورد ششم فرمودند «تُعْرَفُ بِاجْتِنَابِ الْكَبَائِرِ الَّتِي أَوْعَدَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَيْهَا النَّارَ» بشناسید به اینکه اجتناب نماید از کبائری که وعده آتش برای آنها قرار داده شده است.

تقریب استدلال: ملاحظه می فرمایید اجتناب از کبائر مطرح شد اگر اجتناب صغائر هم معتبر بود در عدالت امام باید بیان می کرد زیرا امام در مقام بیان بود پس معلوم می شود ارتکاب صغیره مضر به عدالت نیست.

مناقشه در دلیل اول قول دوم: در جواب می گوییم قبول داریم که عدالت رجل به اجتناب کبائر است اما از کجا بفهمیم که این شخص اجتناب از کبائر دارد؟ برای فهم اینکه ایشان اجتناب دارد در ادامه روایت می فرماید «وَ الدَّلَالَةُ عَلَى ذَلِكَ كُلِّهِ أَنْ يَكُونَ سَاتِراً لِجَمِيعِ عُيُوبِهِ» (۵) ، (۶) ، (۷) ، (۸) راه تشخیص اجتناب از کبائر داشتن این است که از جمیع عیوب اجتناب کند.

۱- من لا یحضره الفقیه، صدوق، ج۳، ص۳۸، جامعه مدرسین.

۲- الاستبصار، شیخ طوسی، ج۳، ص۱۲، اسلامیه.

۳- تهذیب الاحکام، شیخ طوسی، ج۶، ص۲۴۱، اسلامیه.

۴- وسائل الشیعه، حر عاملی، ج۲۷، ص۳۹۱، کتاب الشهادات، باب۴۱، ح۱، آل البیت.

۵- من لا یحضره الفقیه، صدوق، ج۳، ص۳۸، جامعه مدرسین.

۶- الاستبصار، شیخ طوسی، ج۳، ص۱۲، اسلامیه.

۷- تهذیب الاحکام، شیخ طوسی، ج۶، ص۲۴۱، اسلامیه.

۸- وسائل الشیعه، حر عاملی، ج۲۷، ص۳۹۱، کتاب الشهادات، باب۴۱، ح۱، آل البیت.

ملاحظه می فرمایید این تفسیر امام از اجتناب از کبائر است. ولی اگر صغائر را انجام دهد اجتناب از جمیع عیوب صادق نیست در این صورت نمی توان گفت که اجتناب از کبائر هم دارد پس راه تشخیص اجتناب از کبائر این است که حتی از صغائر اجتناب کند تا ما بدانیم که ساتر جمیع عیوب است و در نتیجه از کبائر هم اجتناب دارد. پس خود روایت جواب استدلال کننـدگان به قول دوم می شود و آن عباراتی که در روایات داشتیم برای شخص عادل که می گفت ان یکون مأموناً، صالحاً، خیّراً، عفیفاً شامل این شخص مرتکب صغیره نمی شود و در واقع ذیل روایت صدر را رد نمی کند بلکه توضیح می دهد. همین مقدار که دیدید ساتر عیب است و حسن ظاهر دارد کفایت می کند.

نتیجه: در صورتی عادل است که حتی از صغیره هم اجتناب کند. البته به واقع کاری نداریم بلکه همین مقدار که در ظاهر دیده نشد صغیره مرتکب شود دلیل حسن ظاهر است و کافی است برای عدالت.

اینجا بحث در عدالت قاضی و امام جماعت است و علماء هم بحث کردند اینگونه بحث کردند البته با توجه به بحث ولایت فقیه اگر بخواهیم در رهبری عدالت را بحث کنیم که هفته گذشته جلسه کمیسیون تحقیق خبرگان رهبری بود شدت عمل است آوردیم که علاوه بر حسن ظاهر باید اطمینان به حسن ظاهر در حد اعلاء باشد که این جهت احتیاط است و الا مقتضای ادله همان چیزی است که در امام جماعت و قاضی مطرح است و علی القاعده همان شرائط در ولی فقیه مطرح است منتهی از باب احتیاط با شدت بیشتری مطرح است.

تا اینجا دلیل اول قول دوم و مناقشه در آن بود. دلیل دوم برای فردا انشاءاله.

ولایت فقیه (شرائط ولی فقیه رابطه عدم اصرار بر صغیره با عدالت) ۹۵/۱۱/۱۸

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: ولایت فقیه (شرائط ولی فقیه: رابطه عدم اصرار بر صغیره با عدالت)

بحث در این بود که اصرار بر گناهان صغیره خودش کبیره است و مضر به عدالت است ولی ارتکاب صغیره بدون اصرار هم آیا مضر به عدالت است یا خیر؟ گفتیم دو قول است مشهور گفتند مضر است و ارتکاب صغیره ولو اصرار نباشد با عدالت منافات دارد و مرحوم امام هم فرمودند علی الاقوی مجرد صغیره مضر به عدالت است. و مرحوم سید هم اختلاف فتوی داشتند که در اجتهاد و تقلید گفتند مضر است (۱) و در جای دیگر در شرائط امام جماعت فرمودند مضر نیست (۲) .

در مورد استدلال قائلین قول اول که مضر به عدالت است و مشهور قائلند و نظر خودمان همین است؛ گفتیم؛

اولا: عادل کسی است که ملکه نفسانیه مانعه از گناه داشته باشد و در کشف آن حالت نفسانی حسن ظاهر کفایت می کند.

ثانیاً:جهت دیگر اینکه در روایت فرمود «وَ الدَّلَالَةُ عَلَى ذَلِكَ كُلِّهِ أَنْ يَكُونَ سَاتِراً لِجَمِيعِ عُيُوبِهِ» (۳) ، (۴) ، (۵) ، (۶) یعنی جمیع عیوب را اجتناب کند و اگر یک صغیره هم انجام دهد دیگر ساتر جمیع عیوب نیست پس این عمل ولو صغیره است مضر به عدالت است.

۱- العروه الوثقی (المحشی)، یزدی، ج۱، ص۲۷، جامعه مدرسین.
۲- العروه الوثقی (المحشی)، یزدی، ج۳، ص۱۸۹، جامعه مدرسین.
۳- من لا یحضره الفقیه، صدوق، ج۳، ص۳۸، جامعه مدرسین.
۴- الاستبصار، شیخ طوسی، ج۳، ص۱۲، اسلامیه.
۵- تهذیب الاحکام، شیخ طوسی، ج۶، ص۲۴۱، اسلامیه.
۶- وسائل الشیعه، حر عاملی، ج۲۷، ص۳۹۱، کتاب الشهادات، باب۴۱، ح۱، آل البیت.

اما قول دوم که می گویند ارتکاب صغیره مضر نیست دو دلیل دارند دلیل اول قول دوم صحیحه ابی یعفور (۱) ، (۲) ، (۳) ، (۴) بود که سوال کرد از کجا بفهمیم این شخص عادل است یا خیر امام فرمود اگر از کبائر دوری نماید عادل است پس اگر مرتکب صغیره شود از عدالت ساقط نمی شود زیرا امام بیان ننمود.

مناقشه در دلیل اول قول دوم: دو ایراد به این استدلال وارد است؛

اولاً: می گوییم درست است که امام فرمود به اجتناب کبائر شناخته می شود اما این روایت ذیل هم دارد که در ادامه می فرماید «وَ الدَّلَالَهُ عَلَى ذَلِكَ كُلِّهِ أَنْ يَكُونَ سَاتِراً لِجَمِيعِ عُيُوبِهِ» (۵) ، (۶) ، (۷) ، (۸) یعنی امام یک کاشف قرار دادند به اینکه ساتر جمیع عیوب باشد و این شامل صغیره هم می شود چون وقتی دیدیم صغیره مرتکب شد پس این انسان معصیت می کند پس شاید کبیره هم مرتکب شود یا دیروز مرتکب شده و ما ندیدیم و لازمه آن این است که هیچ گناهی انجام ندهد و از او دیده نشود پس اینکه ستر جمیع عیوب ندارد ممکن است کبیره هم مرتکب شده باشد که دیده نشده است. همین را شرع قبول کرده که کسی ساتر جمیع عیوب است عادل است. پس با این نشانه می فهمیم که باید از صغائر هم اجتناب کند ولو در صدر روایت کبائر را ذکر نمود. همین که علنی نمی کند برای ما کفایت می کند و بینه و بین الله را خودش می داند.

۱- من لا یحضره الفقیه، صدوق، ج۳، ص۳۸، جامعه مدرسین.

۲- الاستبصار، شیخ طوسی، ج۳، ص۱۲، اسلامیه.

۳- تهذیب الاحکام، شیخ طوسی، ج۶، ص۲۴۱، اسلامیه.

۴- وسائل الشیعه، حر عاملی، ج۲۷، ص۳۹۱، کتاب الشهادات، باب۴۱، ح۱، آل البیت.

۵- من لا یحضره الفقیه، صدوق، ج۳، ص۳۸، جامعه مدرسین.

۶- الاستبصار، شیخ طوسی، ج۳، ص۱۲، اسلامیه.

۷- تهذیب الاحکام، شیخ طوسی، ج۶، ص۲۴۱، اسلامیه.

۸- وسائل الشیعه، حر عاملی، ج۲۷، ص۳۹۱، کتاب الشهادات، باب۴۱، ح۱، آل البیت.

دلیل دوم قول دوم:

اولاً: از قرآن و روایات استفاده می شود گناه صغیره معفوّ است.

قرآن کریم می فرمایـد (إِنْ تَجْتَنِبُوا کَبائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُکَفِّرْ عَنْکُمْ سَیِّئَاتِکُمْ وَ نُدْخِلْکُمْ مُدْخَلًا کَرِیماً) (۱) اگر شما از گناهان کبیره که مورد نهی خداوند است اجتناب کردید گناهان صغیره شما را عفو می کنیم.

روایات:

۱. «قَالَ الصَّادِقُ(ع) مَنِ اجْتَنَبَ الْکَبَائِرَ یَغْفِرُ اللَّهُ جَمِیعَ ذُنُوبِهِ وَ ذَلِکَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ (إِنْ تَجْتَنِبُوا کَبائِرَ ما تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُکَفِّرْ عَنْکُمْ سَیِّئاتِکُمْ وَ نُدْخِلْکُمْ مُدْخَلًا کَرِیماً) (۲) .» (۳)

حضرت امام صادق(ع) فرمود کسی که از کبائر اجتناب کند خداوند همه گناهان او را می بخشد. و این به دلیل کلام وحی است که فرمود «اگر از گناهان بزرگی که از آن نهی شدید پرهیز کنید گناهان کوچک شما را می بخشیم و شما را در جایگاه خوبی قرار می دهیم»

ملاحظه می فرمایید اگر کبیره انجام نشود صغیره خود به خود بخشوده است پس مضرّ به عدالت نیست.

۲. «عَنْ أَبِی الْحَسَنِ(ع) فِی قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ (إِنْ تَجْتَنِبُوا کَبائِرَ ما تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُکَفِّرْ عَنْکُمْ سَیِّئاتِکُمْ) (۴) قَالَ مَنِ اجْتَنَبَ الْکَبَائِرَ مَا أَوْعَدَ اللَّهُ عَلَیْهِ النَّارَ- إِذَا کَانَ مُؤْمِناً کَفَّرَ اللَّهُ عَنْهُ سَیِّئَاتِهِ.» (۵)

در مورد آیه شریفه ۳۱ سوره نساء «اگر از گناهان کبیره که از آن نهی شدید پرهیز کنید گناهان کوچک شما را می بخشیم فرمود: اگر کسی از کبائر یعنی آن گناهانی که خداوند برای آنان وعده آتش داده است اجتناب کند و ایمان به خداوند هم داشته باشد خداوند سیئات او را جبران می کند و می بخشد.

۱- نساء/سوره۴، آیه ۳۱.

۲- نساء/سوره۴، آیه ۳۱.

۳- وسائل الشیعه، حر عاملی، ج۱۵، ص۳۱۶، کتاب الجهاد، ابواب جهاد النفس، باب۴۵، ح۴، آل البیت.

۴- نساء/سوره۴، آیه ۳۱.

۵- وسائل الشیعه، حر عاملی، ج۱۵، ص۳۱۶، کتاب الجهاد، ابواب جهاد النفس، باب۴۵، ح۵، آل البیت.

نتیجه: از مجموع استدلال برای قول دوم به دست می آید که فرض بحث جایی است که شخصی اجتناب از کبائر دارد اگر صغیره مرتکب شد. دو روایت و آیه دلالت می کند بر اینکه مضر به عدالت نیست. چون وقتی صغیره مورد عفو باشد کشف می شود که موجب فسق نیست و به عدالت ضرر نمی رساند.

مناقشه در دلیل دوم قول دوم:

اولا: هیچ ملازمه ای بین عفو و عدم فسق نیست که بگوییم چون آمرزیده شد پس فسق مرتکب نشده زیرا ارتکاب یک مطلب است و عفو مطلب دیگری است اگر مرتکب صغیره شود خروج از زیّ عبودیت مصداق پیدا کرد بنابراین فاسق است اما در مورد عفو شدن می گوییم عفو با عدم فسق تلازم ندارد چون حتی بعد از کبیره هم اگر توبه کند عفو می شود و این هرگز دلیل نیست که با ارتکاب کبیره فاسق نمی شود گرچه بعد از عفو چه در کبیره و چه در صغیره فسق آمده برطرف شود اما در فاسق شدن با گناه تفاوتی بین کبیره و صغیره نیست.

برای مثال اگر مولایی باشد که به خاطر سجایای اخلاقی خوب هرگز عبدش را به خاطر نافرمانی مجازات نمی کند حال در جلسه مولا به عبد امر می کند آب بیاور عبد اطاعت نمی کند و بار دوم می گوید آب بیاور و عبد اطاعت نمی کند در این صورت اینکه مولا تصمیم ندارد به خاطر این نافرمانی عبد را مجازات کند دلیل نمی شود که عبد معصیت نکرده باشد بلکه معصیت کرده است و مولا عقوبت نمی کند. اما عرف به خاطر تمرد و معصیت عبد را ملامت می کند.

در محل بحث هم خداوند بر صغیره وعده عقوبت داد اما لازمه اش این نیست که عبد معصیت کار نباشد و فاسق نشود.

ص: ۳۸۶

ثانیا: اینکه امام فرمود اگر کسی گناه کبیره را مرتکب نشد از گناهان صغیره او عفو می شود ما از کجا بفهمیم که مرتکب کبیره نمی شود شاید تا آخر عمرش کبیره مرتکب شود یعنی عفو مطلق بر عدم ارتکاب کبائر شد و عدم ارتکاب کبائر مطلق است که قبل و الآن و بعد را شامل است پس احراز نکردیم که در طول عمر مرتکب کبیره نشود لذا احراز عفو از صغائر نمی کنیم و می گوییم ارتکاب صغیره مضر است.

پس اگر کسی صغیره هم مرتکب شد مضر به عدالت است و استدلال بزرگانی که می گویند ارتکاب صغیره مضر به عدالت نیست هردو رد می شود. و حق همان گونه که امام در تحریر فرمودند این است که گناه صغیره مضر به عدالت است.

ولایت فقیه (شرائط ولی فقیه شرطیت مروت در عدالت) ۹۵/۱۱/۱۹

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: ولایت فقیه (شرائط ولی فقیه: شرطیت مروت در عدالت)

یکی از عناوینی که در تعریف عدالت آمده بود این بود که منافیات مروت را مرتکب نشود.

بیان اقوال در شرطیت ترک منافی مروت در عدالت:

مرحوم صاحب جواهر (۱) نقل می کند که در ذخیره (۲) و کفایه (۳) مرحوم سبزواری ادعای شهرت کردند که مشهور بین علما این است که منافیات مروت مضر عدالت است. مرحوم خویی در کتاب شرح عروه می فرماید «المعروف- علی ما نسب إلیهم- أن ارتکاب خلاف المروّه مما یقدح فی العداله» (۴) معروف بین فقهاء است و معمولا به همه فقهاء نسبت می دهند که آنان می گویند ارتکاب خلاف مروت به عدالت ضرر می زند. البته خودشان این نظر را قبول ندارند و می فرمایند «و الصحیح أن ارتکاب خلاف المروّه غیر مضر بالعداله» (۵) قول صحیح این است که ارتکاب خلاف مروت مضر به عدالت نیست.

ص: ۳۸۷

۱- جواهر الکلام، نجفی، ج۱۳، ص۲۹۴، دار إحیاء التراث العربی.
۲- ذخیره المعاد، سبزواری، ج۲، ص۳۰۵، رحلی، آل البیت.
۳- کفایه الاحکام، سبزواری، ج۱، ص۱۴۴، جامعه مدرسین.
۴- التنقیح فی شرح العروه، خویی، ج۱، ص۲۳۳، لطفی.
۵- التنقیح فی شرح العروه، خویی، ج۱، ص۲۷۸، لطفی.

مرحوم سید در عروه (۱) در بحث شرایط امام جماعت که عدالت را معنی می کند می فرماید «العداله ملکه الاجتناب عن الکبائر و عن الإصرار علی الصغائر، و عن منافیات المروّه الدالّه علی عدم مبالاه مرتکبها بالدین» عدالت عبارت از ملکه ای است که سه چیز در آن باشد ۱- اجتناب از کبائر ۲- اجتناب از اصرار بر صغائر ۳- اجتناب از منافیات مروت که نشان می دهد مرتکب این خلاف مروت توجه خاصی به دین ندارد.

مرحوم امـام می فرمایـد «و الأـحوط اعتبار الاجتناب عن منافیات المروّه و إن کان الأقوی عـدم اعتباره.» (۲) مرحوم امام بعـد از اینکه عدالت را به ملکه تعریف کردند می فرمایند احتیاط این است که از منافیات مروت هم اجتناب کند و اقوی این است که اگر مرتکب شد مضر به عدالت نیست.

مراد از منافیات مروت:

در مورد مراد از منافیـات مروت در کتب فقهی مثل شـرح لمعه (۳) ، جواهر (۴) ، شرح عروه (۵) نوعـا این است که مثلا یک عـالم بـدون عبا و عمامه و یا بـدون کفش در انظار ظاهر شود یا در قهوه خانه ای که معمولاً ساز و آواز دارد بنشـیند و البته در زمـان و مکـان اختلاـف هست یعنی ممکن است در یـک مکـانی این کار از نظر عرف زشت باشـد اما در مکانی دیگر زشـت نباشد مثلا سابق موتورسواری طلبه زشت بود ولی الآن سوار می شوند.

۱- العروه الوثقی (المحشی)، یزدی، ج۳، ص۱۸۹، جامعه مدرسین.
۲- تحریر الوسیله، امام خمینی، ج۱، ص۲۷۴، دار العلم.
۳- الروضه البهیه، شهید ثانی، ج۳، ص۱۳۰، داوری.
۴- جواهر الکلام، نجفی، ج۱۳، ص۲۸۰، دار إحیاء التراث العربی.
۵- التنقیح فی شرح العروه، خویی، ج۱، ص۲۷۸، لطفی.

به هر حال چیزهایی که نوع مردم زشت می دانند اگر انجام دهد خلاف مروت است.

مثلا در شرح لمعه (۱) دارد اگر روحانی لباس سرباز بپوشد خلاف مروت است اما چنانچه گفتیم دواعی مختلف است یک روز هم در جنگ مرحوم صدوقی و مرحوم دستغیب می رفتند جبهه و لباس سپاهی می پوشیدند خود مقام معظم رهبری و آقای هاشمی رفسنجانی لباس سربازی می پوشیدند یا در دیگر جنگها بزرگان مجتهدین لباس سربازی می پوشیدند. اما این موارد همه امور نیست بلکه بسیاری از حرکات وجود دارد که در عرف مردم دون شأن برخی از اشخاص تلقی می شود که آن را خلاف مروت می گویند و لذا برخی از رفتارها ممکن است از یک نفر سر زند زشت نباشد ولی همین رفتار اگر از دیگری سر زند زشت است. پس منافی مروت یعنی اعمالی که کاشف از کمی عقل و سخیف بودن طبع است و بی توجهی به شؤون تلقی می شود و می گوید مضر به عدالت است.

دلیل مضر بودن منافی مروت در عدالت:

دلیل اول قول به مضر بودن منافی مروت در عدالت: کسانی که می گویند منافی مروت مضر به عدالت است. گفته اند مسلم است که حرام نیست و امری مباح است و فقط در انظار زشت است و موجب فسق نیست چون حرام مرتکب نشده لکن همانطور که امور مترتبه فسق بر او بار نمی شود امور مترتبه عدالت هم بر او بار نمی شود. و این غیر از ارتکاب گناه صغیره است چون ارتکاب صغیره موجب فسق بود اما ارتکاب خلاف مروت موجب فسق نیست.

چون در صحیحه ابن ابی یعفور آمده است که می فرماید «وَ الدَّلَالَةُ عَلَى ذَلِكَ كُلِّهِ أَنْ يَكُونَ سَاتِراً لِجَمِيعِ عُيُوبِهِ» (۲) ، (۳) ، (۴) ، (۵) امام فرمود راه تشخیص عدالت این است که عیوبش را بپوشاند و به معنی این نیست که اصلا این عیب را ندارد و یا عیب دارد ولی می پوشاند. بلکه مراد این است که با این ساتر عیبی دیده نمی شود چه اینکه اصلا عیبی نباشد و یا باشد و به خاطر ساتر دیده نشود.

۱- الروضه البهیه، شهید ثانی، ج۳، ص ۱۳۰، داوری.

۲- من لا یحضره الفقیه، صدوق، ج۳، ص۳۸، جامعه مدرسین.

۳- الاستبصار، شیخ طوسی، ج۳، ص۱۲، اسلامیه.

۴- تهذیب الاحکام، شیخ طوسی، ج۶، ص ۲۴۱، اسلامیه.

۵- وسائل الشیعه، حر عاملی، ج۲۷، ص ۳۹۱، کتاب الشهادات، باب ۴۱، ح ۱، آل البیت.

و عیوب در روایت جمع عیب است و شامل همه عیوب شرعی و نیز عیوب عرفی می شود و روایت علی الاطلاق جمیع عیوب را ذکر کرد پس امور منافی مروت که نزد عرف عیب است را باید بپوشاند. پس عادل باید از عیوب عرفی هم اجتناب کند.

مناقشه در دلیل اول: این قابل دفع است به اینکه قبول داریم عیب اطلاق دارد اما در همین روایت قرینه متصله به اعتبار مناسبت حکم و موضوع داریم که مراد از این عیب، عیب شرعی است. زیرا این کلام امام صادق(ع) است که بیان کننده حکم شرع است و امام وقتی عیب را می گوید عیوب شرعی را می گوید نه عیوبی که در انظار مردم عیب باشد. اگر بگویید همین امام صادق(ع) مکروهات را هم بیان می کنند و این مکروهات منافی مروت است می گوییم امری که کراهت شرعی دارد را نمی توان با منافیات مروت مطابق دانست. علی ای حال منافی مروت عیب شرعی نیست.

دلیل دوم: گفته اند کسی که حیا در او نیست و از مردم خجالت نمی کشد این امور خلاف عادت مردم را انجام می دهد کشف می شود که از خدا هم خجالت نمی کشد و یک چنین انسانی که چنین چیزی از او کشف شد معلوم می شود که پروائی از ارتکاب معصیت هم ندارد پس نمی شود به او اعتماد کرد.

مناقشه در دلیل دوم: استدلال دوم را هم می شود جواب داد به اینکه اهداف متفاوت است ممکن است کسی در بین مردم منافیات عرف را انجام می دهد اما کشف از بی مبالاتی او نمی کند بسا کسانی از بزرگانی هم بودند به جهت اینکه فانی فی الله بودند و توجهی به مدح و ذم مردم نداشتند و لذا چیزی که حرام نباشد و یا مکروه نباشد و نهی از شرع نرسیده باشد را مرتکب می شود. حتی نسبت به شخص رسول الله(ص) دارد که حمار سوار می شدند (۱) و پشت سرش هم یکی را سوار می کرد و حتی گاهی وقتی طرف مسجد می آمدند چیزی دستشان بود و می خوردند و این به جهت این بود که توجه به مقام بالاتر داشتند و خوش آمدن یا نیامدن مردم برایش اهمیتی نداشت. روی زمین می نشست و با فقرا غذا می خورد.

۱- الکافی، کلینی، ج ۱، ص۲۳۷، اسلامیه.

البته اینگونه اعمال بی مبالاتی و بی توجهی به مردم نیست بلکه از بابت این است که توجه به مقامات معنوی داشتند و فناء فی الله بودن باعث می شد در برابر توجه به خداوند به امور عرفی اهمیتی ندهند. یا امیرالمؤمنین(ع) می فرماید این قدر پیراهن را وصله زدم و پوشیدم که خجالت می کشم مجددا به نزد آن پینه دوز ببرم و وصله بزنم . گویا جایی برای وصله زدن نمانده است. در حالیکه در شأن فردی مثل امیرالمؤمنین(ع) این است که همواره لباس نو بپوشد در حالیکه در اوج توجه به خداوند بود.

بنابراین ارتکاب منافیات مروت دائما کشف از بی مبالاتی نمی کند.

بیان یک استثناء: البته یک مورد استثناء می شود به اینکه اگر ارتکاب منافیات مروت موجب هتک حرمت خود شخص شود و هتک هم انسان را از اعتبار ساقط می کند و این کار را می گوییم حرام است زیرا هتک حرام است همانطور که هتک دیگری حرام است هتک خودش هم از باب اینکه هتک حرمت مؤمنی شده است حرام است مثلاـ همان مثالی که آقای خویی می فرمایند برود در قهوه خانه ای که ساز و آواز دارد بنشیند این موجب هتک شخصیت خود این بزرگوار است. البته نه از این جهت که می گوییم از منافیات مروت است بلکه از باب اینکه هتک در آن است و مسقط عدالت است.

روایات دیگری هم بعضی تمسک می کنند نظیر روایاتی (۱) که سه امر باعث مروت سفر است و یا سه امر باعث مروت در حضر است که غیر این مروتی است که ما بحث می کنیم بلکه مربوط به جوانمردی است و ربطی به بحث ما ندارد.

ص: ۳۹۱

۱- من لا یحضره الفقیه، صدوق، ج۲، ص۲۹۴، ح۲۴۹۸، جامعه مدرسین

نظر استاد: احتیاطی که مرحوم امام در مضر بودن می فرماید به دلیل اقوالی است که وجود دارد و دلیل معتبری که بتوان به آن استناد کرد نداریم و عمده دلیل آنها ساترا لعیوبه بود که جواب دادیم و دلیل دوم را هم جواب دادیم پس همانگونه که امام فرمودند اقوی این است که ارتکاب منافیات مروت مضر به عدالت نیست.

ولایت فقیه (شرائط ولی فقیه دلیل اشتراط عدالت در ولی فقیه) ۹۵/۱۱/۲۰

Your browser does not support the audio tag.

موضوع: ولایت فقیه (شرائط ولی فقیه: دلیل اشتراط عدالت در ولی فقیه)

بزرگداشت دو یوم الله (دهه فجر):

در دهه مبارک فجر هستیم و بین دو یوم الله ۱۲ بهمن و ۲۲ بهمن که بعد از حدود ۱۵ سال حضرت امام به کشور بازگشتند و ۲۲ بهمن که روز سقوط نظام ستم شاهی است و دهه بسیار مبارکی است. فکر کردیم که بجای بحث اخلاقی روایی این بحث را که می تواند یک بحث مهم اخلاقی باشد را مطرح کنیم.

روز ۱۲ بهمن روز ورود حضرت امام به ایران بود. خاطره عجیبی دارد و یک استقبال بی نظیری از امام شد حتی از کشورهای دیگر هم آمده بودند و آن زمان هنوز رژیم ستم شاهی مستقر بود و بختیار در رأس امور بود که حضرت امام در آن روز در جمع عظیم مردم فرمودند من به پشتوانه این ملت دولت تعیین می کنم و توی دهن این دولت می زنم شاید علت اینکه امام فرمودند من به پشتیبانی این ملت توی دهن این دولت (بختیار) می زنم؛ این است که آن زمان هنوز ولایت امری امام از ناحیه مردم اعلام نشده و فقط مردم از امام حمایت می کردند ولی به عنوان ولی امر مسلمین چیزی مطرح نمی کردند. چون نظام پهلوی چنان خفقانی درست کرده بود که بسیاری اصلاحات و فرهنگ ها و باورها را داشتند تغییر می دادند من یادم هست در زمان شاه در دوره نخست وزیری هویدا در اتوبوس نشسته بودم و به سمت اصفهان می رفتم صحبت هویدا را از رادیو شنیدم که می گفت اینکه می گویند اعلیحضرت همایونی شخص اول مملکت است ادعای بی جایی است برای اینکه شخص اول در جایی گفته می شود که دومی وجود داشته باشد ولی ما دیگر دومی در کشور نداریم تا اعلیحضرت اول آن باشد بلکه هرچه هست شاه است. و تعبیر به خدایگان می کرد یعنی همانگونه که می گوییم (قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ) (۱) خداوند احد است نه واحد آن ها هم می گفتند شاه در کشور احد است و دو ندارد اما در همان موقع امام در صحبت هایشان از شاه به مردک تعبیر می کرد و می فرمود کاری نکن که مردم تو را بیرون کنند و بعد خوشحالی کنند چنانچه با بیرون رفتن پدرت خوشحالی کردند. و این نشان از کمال قاطعیت و توکل و ایمان به خدا بود که در وجود حضرت امام بود و این قدرت بود که توانست مردم را حرکت دهد.

۱- اخلاص/سوره۱۱۲، آیه۱.

روز ۲۱ بهمن بختیار اعلام حکومت نظامی کرد که حتی دو نفر هم نمی توانند با هم صحبت کنند و در تمام نقاط شهر

خودروهای نظامی مستقر شدند و خبر به امام رسید گفتند امام در اتاق تأملی و فکری کردند و بعد از اتاق آمدند بیرون و دستور دادند که به مردم بگویید که به حکومت نظامی اعتنا نکنید و بریزید در خیابان ها و همان موقع از آیت الله طالقانی نقل می کنند که گفته بود یا ما سیاست حالیمان نمی شود و یا این آقا با یک جای دیگر ارتباط دارد و الا این بیرون آمدن یعنی راضی شدن به قتل عام مردم.

و این مطلب با اینکه موبایل نبود و تلفن ها محدود بود در عرض یک ساعت به تمام نقاط تهران رسید و مردم ریختند بیرون و شعار می دادند و حکومت نظامی را فلج کردند و حتی بعد معلوم شد که آن ها محرمانه تصمیم داشتند شب ۲۲ بهمن آن قسمتی که مدرسه رفاه و امام هست را بمباران کنند و یک لیست ۷۰ یا ۸۰ نفره از یاران امام را دستگیر کنند ولی بعکس شد به دلیل نفوذ کلام امام که تقریبا یک شبه معجزه است و از نظر بحث اخلاقی هم این نفوذ که به این صورت امام بفرماید و در کمتر از یک ساعت منتشر شود را کسی دارد که در زمان مرحوم بروجردی نمی گذاشت از او حتی یک عکس بگیرند تا اینکه عکاسی هما که در خیابان ارم آن زمان دایر بود و الآن هم هست چهره امام را نقاشی کرد و از روی نقاشی ماهرانه دستی عکس گرفت و سریع پخش شد حتی روزی در بازار چهارباغ دیدم یک بشقاب بود که عکس امام در آن بود و من خریدم تا مدت ها نگه داشتم. و همواره در کنار جریان ها بود. بعد از اینکه مرحوم آقای بروجردی به رحمت الهی رفت؛ بحث بود که جانشین آقای بروجردی کیست و چه کسی نماز بخواند و اولین ختم را چه کسی بگیرد از طرف همه بزرگان مجلس ختم دایر شد ولی امام اجازه ندادند از طرف ایشان مراسم ختمی گرفته شود شب ۱۷ یا ۱۸ جمعی از شاگردان جمع شدیم که مناسب نیست و به نام امام مراسمی گرفتیم.

ص: ۳۹۳

و یک بار اعلان کرده بودند که امام به جای درس امروز در مسجد اعظم صحبت می کنند آن روز مردم فراوان آمدند و امام سخنرانی کردند بعد از اتمام سخنرانی در حالی که امام روی منبر ایستاد و در حال تنظیم عبا برای فرود آمدن از منبر بودند یکی از طلاب شروع کردند به شعار دادن که «برای سلامتی حضرت آیه ....» و امام در همان حال با صدای بلند فرمودند «ساکت» و نگذاشتند شعار را کامل کند.

در درس اصولشان که عصرها بود یک روز طول کشید مقارن تمام شدن درس بلندگوها شروع کردند به قرآن خواندن و ما ناراحت شدیم که وهن امام شد که چرا اینگونه شد و من و آقای امامی از اصفهان رفتیم قسمت صوت و اعتراض کردیم که چرا صبر نکردی که درس تمام شود او هم که طلبه بود گفت که من خبر نداشتم و فکر می کردم علی القاعده درس تمام شده ما کمی با او تندی کردیم و توبیخش کردیم و ایشان شب رفته بود خدمت امام برای عذرخواهی. و امام فردا قبل از درس شروع به نصیحت کردند که تقاضا می کنم که کسانی که به من محبت دارند فقط محبتشان قلبی باشد و ابراز نکنید و فرمودند شنیدم که به آن طلبه اعتراض کردید. نباید اینکار را می کردید.

و نیز در درس فقهشان که صبح بود بعد از درس دنبال امام رفتم صبح بود در خیابان موزه که به خیابان ارم منتهی می شد و یک طرف سمت قبله مغازه داشت و سمت حرم بود دیوار حرم بود بعضی از مغازه دارها آمده بودند در قسمت دیوار حرم و در آفتاب نشسته بودند و یک ردیف بودند امام هم که از مقابلشان رد شد یک نفر بلند نشد و عرض ادب نکرد زیرا اصلا نمی شناختند خدا می داند همان وقت من شرمنده شدم که امام از مقابل اینها رد می شود و حتی یک نفر نمی شناسد کیست که ادای احترام کنند و ادای احترام نمی کردند. و این روش امام بود که بعد از درس اجازه نمی دادند افراد او را همراهی کنند حتی اگر کسی کار داشت توقف می کرد تا کار او را رسیدگی کند و بعد حرکت می کرد. و این باعث این نفوذ کلمه شده بود که منجر به آن غوغای شب ۲۲بهمن شد و وقتی همه مردم ریختند در خیابان ها رفتند مراکز شهربانی را غارت کردند و خلع سلاحشان کردند و یکی یکی این پایگاه ها و مراکز پلیسی سقوط کرد و پایگاه مرکزی را هم خلع سلاح کردند و این منعکس به استان های دیگر هم شد و آنها هم شروع کردند و روز ۲۲ بهمن تا بعدازظهر کل مراکز نظامی خلع سلاح شد و کمیته ها تشکیل شد و رژیم سقوط کرد و این نظام مستقر شد. البته این اراده حق بود که کسی که برای خدا قدم برمی دارد خدا هم او را کمک خواهد کرد همچنین همان موقع این کلام امام هم خیلی بلوا در دنیا کرد که فرمود «آمریکا هیچ غلطی نمی تواند بکند» درحالی که آن ها برای نظام زمان معین می کردند که شش ماه یا یک سال دیگر سقوط می کند ولی الحمدلله تا الان ۳۸ سال است که نظام برقرار است و با تمام توطئه ها همچنان باپرجا است و مثل یک خورشید در سطح جهان می درخشد. از برکت ولایت فقیه است رجلی که برای خدا اقدام کند و برای خدا کار کند. و این رئیس جمهور آمریکا هم که رجز می خواند آقا فرمودند از او تشکر نمی کنیم و از او نمی ترسیم ولی از یک جهت از او تشکر می کنیم که آن فسادی که در دستگاه حاکمه آمریکا بود و ما هرچه می گفتیم دیگران به راحتی قبول نمی کردند این رئیس جمهور جدید آمریکا گفت و زحمت ما کم شد و آقا به رجزخوانی او هم دیروز جواب قشنگی دادند و فرمودند مردم جواب این آقا را در روز ۲۲ بهمن خواهند داد.

و معنای ولایت فقیه همین است که باید در راه خدا قدم بردارد خدایا به آبروی ولیت امام زمان(عج) این نعمت ولایت را برای کشور مستدام بدار. طول عمر با عزت به مقام معظم رهبری عنایت بفرما و وجود مبارک ایشان را مستدام بدار.

بحث فقهی: شرایط ولی فقیه: دلیل اشتراط عدالت در ولی فقیه:

در آیات و روایاتی که در اثبات ولایت فقیه بحث کردیم در شرایط ولی فقیه وارد شدیم شرط اول عقل و دوم اسلام و سوم عدالت بود و عدالت را گفتیم که اتیان واجبات و ترک محرمات بود که قرار شد مفصل تر بحث کنیم و مفصل عدالت را گفتیم و کلام علما را نقل کردیم.

و گفتیم استقامت یا ملکه نفسانیه که انسان را مانع باشد از ارتکاب کبائر و اصرار صغائر و از اینجا معلوم شد که گناهان دو دسته هستند صغائر و کبائر و در قرآن هم صریحا ذکر کرده بود که دو قسم هست.

و معنای اصرار را گفتیم و صغیره و کبیره را هم گفتیم و اینکه اگر کسی فقط مرتکب صغیره شد مضر به عدالت است یا خیر که بحث کردیم.

بحث سوم: دلیل اشتراط عدالت در ولی فقیه:

دلیل اول: عقل: عقل دلالت دارد که عدالت در ولی فقیه شرط است و حکم عقلاء نیز همین است.

دلیل دوم: آیات:

۱- (وَ إِذِ ابْتَلَی إِبْرَاهِیمَ رَبُّهُ بِکَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّی جَاعِلُکَ لِلنَّاسِ إِمَاماً قَالَ وَ مِنْ ذُرِّیَّتِی قَالَ لاَ یَنَالُ عَهْدِی الظَّالِمِینَ) (۱)

مسلم است که ابراهیم(ع) پیامبر بود و مطاع در امت بود با این وصف خداوند می فرماید به ابراهیم گفتیم بعد از آنکه امتحان سختی گرفتیم و از عهده آن ها برآمدی برای پاداش آن امتحانات، تو را امام قرار دادیم بدیهی است این امام معنایش رهبری دینی در جامعه نبود زیرا ابراهیم(ع) از قبل پیامبر بود و این رهبری دینی در بین مردم را داشت بلکه به معنای زمام امر و تدبیر امور و تشکیل حکومت است و لذا ابراهیم درخواست کرد که این سمتی که به من دادی در ذریه من هم ادامه داشته باشد که خداوند فرمود این عهد من که ولایت است به ظالمین نمی رسد پس یعنی شرط آن این است که ظالم نباشد. و ظالم یعنی کسی که مرتکب عصیان خداوند شود. ظلم یعنی وضع الشیئ فی غیر موضعه آن که عصیان کرد منحرف از صراط مستقیم شد و وضع شیئ فی غیر موضعه کرده است و به خاطر اینکه ظالم است به عهد ولایت نمی رسد. البته اینکه خداوند فرمود عهد من به ظالمین نمی رسد نشان می دهد که خداوند دعای حضرت ابراهیم(ع) را پذیرفت منتهی از ورثه شما به آن ها که ظالم باشند نمی رسد ولی اگر از ذریه شما کسی ظالم نباشد به عهد من می رسد چنانچه پیامبران فراوانی از نسل ابراهیم(ع) مبعوث شدند. یعنی ابراهیم(ع) گفت معنایش این نیست که تمامشان را رد کرده و به بعضی داده یعنی خداوند دعای ابراهیم(ع) را پذیرفت خدایا این محبتی که به من کردی در ذریه من هم قرار بده و خداوند هم با یک شرط قبول کرد.

۱- بقره/سوره۲، آیه۱۲۴.

ولایت فقیه (شرائط ولی فقیه دلیل اشتراط عدالت در ولی فقیه) ۹۵/۱۱/۲۶

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: ولایت فقیه (شرائط ولی فقیه: دلیل اشتراط عدالت در ولی فقیه)

در بحث دلائل شرط عدالت برای ولی فقیه گفتیم هم به دلیل عقل و هم نقل فقیهی که تصدی ولایت امر می کند باید عادل باشد. برخی از آیات قرآن را ذکر کردیم.

آیه اول: (وَ إِذِ ابْتَلَی إِبْرَاهِمَ رَبُّهُ بِکلَمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنیّ جَاعِلُکَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَ مِن ذُرِّیَّتیِ قَالَ لَا یَنَالُ عَهْدِی الظَّالِمِین) (۱)

بعد از اینکه ابراهیم پیامبر شد و به وظائف پیامبری عمل می کرد خدا ابراهیم را تحت آزمایش های گوناگون قرار داد و او از عهده امتحان پیروز برآمد خداوند خطاب به ابراهیم فرمود تو را امام قرار دادیم حضرت ابراهیم درخواست کرد خدایا این منصب را در ذریه من هم قرار بده. خداوند درخواست ابراهیم را پذیرفت اما فرمود این عهد خداوند که ولایت امر است به ظالمین نمی رسد و گفتیم که ظالم یعنی هر کسی که تمرد از حکم الهی نماید یعنی معصیت کار که متمرد است فاسق و ظالم است. پس شرط ولایت عدالت است.

آیه دوم: (وَلا تَرْکَنُوا إِلَی الَّذینَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّکُمُ النَّارُ) (۲)

رکون یعنی اعتماد کردن. یعنی اعتماد نکنید به کسانی که ظالم هستند که اگر اینکار را کردید آتش شما را فرا می گیرد یعنی نه تنها که ظالم تکیه گاه نمی شود بلکه اگر به ظالم تکیه کردید گرفتار آتش می شوید. این آیه هم نتیجه می دهد ظالم یعنی همان فاسق که نمی تواند ولایت بر مردم داشته باشد.

آیه سوم: (فَاصْبِرْ لِحُکْمِ رَبِّکَ وَ لاتُطِعْ مِنْهُمْ آثِماً أَوْ کَفُوراً) (۳)

۱- بقره/سوره۲، آیه۱۲۴.

۲- هود/سوره۱۱، آیه۱۱۳.

۳- انسان/سوره۷۶، آیه۲۴.

خداوند خطاب به پیامبر(ص) فرمود: در بیان احکام خدا صبر پیشه کن و اطاعت نکن آثم را و هرکس تحت این عنوان است یعنی مرتکب اثم و کفر است اطاعتشان حرام است. پس کسی که اطاعت از او جایز است نباید مرتکب اثم باشد و باید عادل باشد. نتیجه اینکه ولی فقیه که مطاع شرعی است و اطاعت از او واجب است؛ باید عادل باشد.

بررسی تطبیقی آیه دوم و دو آیه بعد از آن (آیه۲۳ و آیات۲۴ و ۲۵ سوره انسان):

این آیه یک حکمی است که خداوند دستور به پیامبر(ص) می دهد و دو آیه بعد هم آمده است در مجموع سه آیه در کل پنج وظیفه را برای پیامبر(ص) تعیین می کند ما این سه آیه را بررسی می کنیم چون برای بحث ثمره دارد.

در آیه اول (از سه آیه) می فرماید (إِنَّا نحَنُ نَزَّلْنا عَلَیْکَ الْقُرْءَانَ تَنزِیلًا) (۱) قرآن را که ضامن سعادت بشر است به تو نازل کردیم برای تبلیغ رسالت تا سعادتمند شوید. این آیه محل شاهد ما نیست ولی برای تتمیم فایده و ثمره ای که برای بحث دارد ذکر می کنیم. در آیه اول یعنی آیه ۲۳ می فرماید (إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنا عَلَیْکَ الْقُرْآنَ تَنْزیلًا) (۲) در این آیه چندین تاکید آمده است: ۱) إِنَّا ۲) نَحْنُ نَزَّلْنا ۳) جمله اسمیه که دلالت بر دوام و ثبات و تأکید دارد ۴) تَنْزیلاً- مفعول مطلق است و دلالت بر عظمت دارد.

با این تاکیدها خداوند می فرماید این قرآن از طرف ماست و قرآن که مجموعه دستورات دین است بر پیامبر(ص) نازل شد برای اینکه دین را اعلام کند و مردم هدایت شوند. ولی تحمل ابلاغ این قرآن با پیامبر(ص) است و اگر پیامبر بخواهد این بار مسئولیت را تحمل کند و تبلیغ کند و احکام را بگوید رنج فراوان دارد و نیاز به صبر دارد لذا بلافاصله بعد از اصل نزول قرآن چند حکم صادر شد.

۱- انسان/سوره۷۶، آیه۲۴.

۲- انسان/سوره۷۶، آیه۲۳.

حکم اول: می فرمایـد (فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَ لاـتُطِعْ مِنْهُمْ آثِماً أَوْ كَفُوراً) (۱) فـاء تفریع است یعنی حالاـ که این مسؤولیت بر عهده آمد این کار صبر و حوصله می خواهد.

حکم دوم: در مقام اجرای این احکام قطعا کسانی در مقابل خواهند ایستاد و دشمنی می کنند تهدید یا تطمیع می کنند. لذا در حکم دوم می فرمایـد (وَ لاـتُطِعْ مِنْهُمْ آثِماً أَوْ كَفُوراً) (۲) یعنی اطـاعت از آن هـا نکن و جلوی آن ها بایست در برابر همه آن وعده ها که دادند به عمویش ابوطالب فرمودند به آنان بگو اگر خورشـید را در یک دست و ماه را در دست دیگرم قرار دهند دست از تبلیغ بر نمی دارم. (۳)

یعنی اگر اختیار همه آنچه را که خورشید و ماه بر آن می تابند به من بدهید که از هدفم دست بردارم چنین نخواهم کرد.

حکم سوم: در پیاده کردن این بار مسـئولیت رسالت خستگی می آید و انسان نیاز به تقویت روحی و معنوی دارد لذا در حکم سوم می فرماید (وَ اذْكُرِ اسْمَ رَبِّكَ بُكْرَةً وَ أَصِـيلًا) (۴) یعنی بیاد خـدا باش هر صـبح و هر شب تا آرامش پیدا کنی و با نشاط شوی.

حکم چهارم: در حکم چهارم تأکید می کند (وَ مِنَ اللَّيْلِ فَاسْـجُدْ لَهُ وَ سَـبِّحْهُ لَيْلًا طَوِيلًا) (۵) یعنی مقداری از شب را به سجده برو و برای خدا سجده کند.

حکم پنجم: در حکم پنجم می فرماید (وَ سَبِّحْهُ لَيْلًا طَوِيلًا) (۶) یعنی در طول شب تسبیح بگو.

ایـن همـه تکرار برای ایـن اسـت که این تکلیـف اختصـاص به پیـامبر(ص) نـدارد بلکه بعـد از پیـامبر بعهـده علمـاء است یعنی مسـئولیت تبلیغ احکام بین مردم که با پیامبر(ص) بود بعـد از آن بعهـده ائمه(ع) است و بعـد از ائمه(ع) خطاب به علماء است و اگر این علماء این مسئولیت بعهده شان باشد آن پنج تکلیف هم بعهده شان است. علماء باید با حوصله به تبلیغ دین بپردازند و لـذا اولا در تبلیغ دین صبر پیشه کننـد و با حوصـله نیازسـنجی کننـد و هر کجا دیدند نیاز هست باید برای تبلیغ بروند. برخی از کارها که در سازمان تبلیغات نیازسـنجی می شود و افراد را می فرسـتند. در یک مورد خود من به سفر رفتم در جلسه علماء دو سه نفر از طلاب که از طرف سازمان تبلیغات در مناطق محروم آن منطقه مأموریت داشـتند هم حضور داشـتند و یکی از آن ها گفته بود یک جا رفتیم مراسم عقـدی برپا شد نشـستیم عقد بخوانیم حدود ده نفر آمدند که ما قبلا ازدواج کردیم و گفتیم هر وقت روحانی بیایـد عقد می خواند حالا برای ما هم عقد بخوانید از قضا پدر همان عروس (یا داماد) آمده بود که ما آن زمانی که ازدواج کردیم گفتیم بعـدا روحانی می آیـد و عقـد می خواند پس الآن که آمدی عقد من با مادر عروس (یا داماد) را هم بخوان. که بعد اقداماتی شد و آن منطقه مورد توجه دینی از ناحیه رهبری قرار گرفت.

۱- انسان/سوره۷۶، آیه۲۴.

۲- انسان/سوره۷۶، آیه۲۴.

۳- بحارالانوار، علامه مجلسی، ج۹، ص۱۴۳، بیروت.

۴- انسان/سوره۷۶، آیه۲۵.

۵- انسان/سوره۷۶، آیه۲۶.

۶- انسان/سوره۷۶، آیه۲۶.

به هرحال خجالت دارد اگر هنوز هم مناطق محروم فرهنگی و دینی وجود داشته باشد.

یا بسیاری از مناطق برای دهه عاشورا به روحانی نیاز دارند ولی من رفتم فیضیه که روضه برقرار بود و علی القاعده باید روحانی کم می آمد دیدم فراوان روحانیون نشسته اند در حالی که بسیاری از روستاها به یک امام جماعت نیاز دارند که دهه محرم یا ماه مبارک رمضان نماز جماعت برگزار کنند. در حالی که در شب قدر مؤسسه آقای مکارم روضه رفتم دیدم فراوان روحانیون نشسته اند که حداقل می توانند نماز جماعت در مناطق گوناگون در شب های ماه رمضان برگزار کنند.

در دولت قبلی بود در ماه رمضان هر سال مسؤولین خدمت مقام معظم رهبری می رفتند و سر سفره افطار آقای صادق لاریجانی و احمدی نژاد بودند من به آقای احمدی نژاد گفتم امسال برای اعزام طلاب به مساجد در طول ماه رمضان یک ریال بودجه برای اعزام مبلّغ نداشتیم ایشان گفتند حتما دنبال می کنم و من بعد به آقای نبوی گفتم که نامه ای بنویس که پیرو صحبت قبلی و بگو این مبلغ نیاز است و به رابط دولت و مجلس هم گفتم ولی آقای احمدی نژاد گفتند چون آقای مقتدائی حرف جوانفکر را که گفته بود فلان مقدار به حوزه داده ایم تکذیب کرده است من یک ریال کمک نمی کنم.

در فرصتی دیگر ما خدمت آقا (مقام معظم رهبری) هم عرض کردیم که بالاخره تبلیغ دین است انفال حق شماست و در اختیار شماست شما به جای بیست درصد به عنوان خمس نیم درصد از سهم نفت را در اختیار حوزه ها قرار بدهید. ایشان فرمودند حالا که نمی گیریم می گویند سر لوله نفت در جیب روحانیون است اگر بگیریم دیگر چه می گویند!!؟؟

ص: ۳۹۹

به هر حال همه آن پنج وظیفه که برای پیامبران و امامان هست برای علماء هم هست و باید؛

اولاً: در راه تبلیغ دین صبر پیشه کنند. ثانیاً: از گناهکاران پیروی نکنند. ثالثاً: همواره خدا را در نظر داشته باشند و به یاد خدا باشند تا آرامش پیدا کنند. رابعاً: عبادات و سجده در شب و نوافل را مراقبت کنند. خامساً: علاوه بر سجده همواره در شب به ذکر خدا مشغول باشند. خداوند توفیق دهد از وظائف خود غفلت نکنیم انشاءاله.

ولایت فقیه (شرائط ولی فقیه دلیل اشتراط عدالت در ولی فقیه) ۹۵/۱۱/۲۷

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: ولایت فقیه (شرائط ولی فقیه: دلیل اشتراط عدالت در ولی فقیه)

بحث اخلاقی: سبک زندگی اسلامی: کیفیت معاشرت اغنیاء با فقراء:

در بحث اخلاقی در مورد کیفیت معاشرت و سبک زندگی گفتیم مردم دو دسته اند؛ دسته اول اغنیاء هستند و یک دسته فقراء و کیفیت معاشرت اغنیاء با فقراء در اسلام یکی از مصادیق سبک زندگی است. معمولا ثروتمند یک حالت غرور دارد و از طرفی هم فقیر یک حالت سرافکندگی دارد. روایات فراوانی در این مورد داریم که مرحوم کلینی در کافی بابی تحت عنوان «بَابُ فَضْلِ فُقَرَاءِ الْمُسْلِمِينَ» (۱) دارد یعنی می گوید گرچه این فقیر توان مالی ندارد اما در نزد خداوند احترام فوق العاده ای دارد. چند روایت از این باب را می خوانیم.

۱- «عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنِ الْعَلَاءِ عَنِ ابْنِ أَبِي يَعْفُورٍ عَنْ أَبِي عَبْدِاللَّهِ(ع) قَالَ: إِنَّ فُقَرَاءَ الْمُسْلِمِينَ يَتَقَلَّبُونَ فِي رِيَاضِ الْجَنَّةِ قَبْلَ أَغْنِيَائِهِمْ بِأَرْبَعِينَ خَرِيفاً» ابن ابی یعفور گوید امام صادق(ع) فرمود فردای قیامت فقراء مسلمان چهل خریف زودتر از ثروتمندان وارد بهشت می شوند و به گشت و گذار در مناطق بهشت مشغول می شوند و هر کجا بخواهند می روند و هرگونه تصرفی می کنند. چهل خریف کنایه از سال است چنانچه می گوییم فلانی چهل بهار از عمرش گذشته است. البته سال قیامت هر یک سال مساوی هزار سال دنیاست یعنی فقراء چهل هزار سال زودتر از اغنیاء وارد بهشت می شوند در حالیکه اغنیاء هنوز در محشر مشغول حساب و کتاب هستند و این هم در صورتی است که اغنیاء بعد از حساب بهشتی باشند که چهل هزار سال دیرتر از فقراء به بهشت می رسند وگرنه اصلا به بهشت نمی رسند.

۱- الکافی، کلینی، ج۲، ص ۲۶۰، اسلامیه.

«ثُمَّ قَالَ سَأَضْرِبُ لَكَ مَثَلَ ذَلِكَ إِنَّمَا مَثَلُ ذَلِكَ مَثَلُ سَفِينَتَيْنِ مُرَّ بِهِمَا عَلَى عَاشِرٍ فَنَظَرَ فِي إِحْدَاهُمَا فَلَمْ يَرَ فِيهَا شَيْئاً فَقَالَ أَسْرِبُوهَا وَ نَظَرَ فِي الْأُخْرَى فَإِذَا هِيَ مَوْقُورَةٌ فَقَالَ احْبِسُوهَا.» (۱)

امام صادق(ع) در ادامه فرمود بگذار با یک مثال این جریان معطل شدن اغنیاء و جلوتر رفتن فقراء را بیان کنیم. مرحوم

مجلسی (۲) می گوید مثال زیبایی است که امام بیان کردند و فرمود جریان اغنیاء و فقراء همانند دو کشتی است که یکی خالی است و یکی پر از کالاست و در دریا به مالیات بگیر برخورد می کنند مأمورین مالیات کشتی خالی را که بازرسی می کنند می بینند خالی است و بدهی مالیاتی پیدا نمی کند دستور می دهند این کشتی را رها کنید برود و به راه ادامه دهد و کشتی دیگر را که بازرسی می کنند می بینند پر از کالاست دستور می دهند این کشتی را نگه دارید تا کل کالا کنترل شود و لذا آن قدر معطل می ماند تا کار مأمورین تمام شود. فقیر مثل کشتی خالی است که همان صبح قیامت می فرستند برود بهشت اما ثروتمند کشتی پر است که نگه می دارند تا حسابرسی شود.

۲- «عَنْ سَعْدَانَ قَالَ قَالَ أَبُوعَبْدِاللَّهِ(ع) إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَلْتَفِتُ يَوْمَ الْقِيَامَهِ إِلَى فُقَرَاءِ الْمُؤْمِنِينَ شَبِيهاً بِالْمُعْتَذِرِ إِلَيْهِمْ فَيَقُولُ وَ عِزَّتِي وَ جَلَالِي مَا أَفْقَرْتُكُمْ فِي الدُّنْيَا مِنْ هَوَانٍ بِكُمْ عَلَيَّ وَ لَتَرَوُنَّ مَا أَصْنَعُ بِكُمُ الْيَوْمَ فَمَنْ زَوَّدَ أَحَداً مِنْكُمْ فِي دَارِ الدُّنْيَا مَعْرُوفاً فَخُذُوا بِيَدِهِ فَأَدْخِلُوهُ الْجَنَّهَ قَالَ فَيَقُولُ رَجُلٌ مِنْهُمْ يَا رَبِّ إِنَّ أَهْلَ الدُّنْيَا تَنَافَسُوا فِي دُنْيَاهُمْ فَنَكَحُوا النِّسَاءَ وَ لَبِسُوا الثِّيَابَ اللَّيِّنَهَ وَ أَكَلُوا الطَّعَامَ وَ سَكَنُوا الدُّورَ وَ رَكِبُوا الْمَشْهُورَ مِنَ الدَّوَابِ فَأَعْطِنِي مِثْلَ مَا أَعْطَيْتَهُمْ فَيَقُولُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لَکَ وَ لِكُلِّ عَبْدٍ مِنْكُمْ مِثْلُ مَا أَعْطَيْتُ أَهْلَ الدُّنْيَا مُنْذُ كَانَتِ الدُّنْيَا إِلَى أَنِ انْقَضَتِ الدُّنْيَا سَبْعُونَ ضِعْفاً.» (۳)

۱- الکافی، کلینی، ج ۲، ص ۲۶۰، اسلامیه.

۲- مرآه العقول، علامه مجلسی، ج ۹، ص ۳۵۵، ح ۱، اسلامیه.

۳- الکافی، کلینی، ج ۲، ص ۲۶۱، اسلامیه.

سعـدان گویـد حضـرت امـام صـادق(ع) به من فرمود خداونـد نگـاه می کنـد به فقراء مؤمنین مثـل انسانی گویا که می خواهد عـذرخواهی کنـد و می فرمایـد به عزت و جلالـم قسم، من شـما را بی حساب در دنیا فقیر نکردم بلکه برای اینکه فقیر و پستی داشتید امروز خواهید دید با شـما چه خواهم کرد و چه مقامی به شما می دهم. مقام شما این است که به جای سختی فقری که در دنیا با آن سـرافکندگی داشتید حالا بر در محشر پای حساب هرکس در دنیا به شما کمک کرده است همین الان دستش را بگیریـد و بگوییـد حسـاب او با من و به بهشت ببریـد. و امام فرمودنـد وقتی این توجه به فقراء در قیامت می شود یکی از فقراء جواب می دهـد خـدایا می دانی در دنیا چه مقـدار صـدمه دیدیم و آن سـرمایه داران به راحتی با زنان بسیار ازدواج کردند و لبـاس نرم پوشـیدند و غـذای خوب خوردنـد و در خانه شـیک ساکن شدنـد و بر مرکب های خوب سوار شدنـد و تو می دانی آنان چه مقـدار در دنیا خوش گـذرانی کردند؛ حالا عذرخواهی می کنی خدایا همانطور که در دنیا هرچه می خواسـتند به آن ها می دادی به ما هم در اینجا بـده. خداوند می فرماید تو و هرکس که این حرف را می زند به اندازه آن چه که آن اشـخاص از اول دنیا تا آخر دنیا اگر زنده بود و زندگی می کرد و کسب می کرد ۷۰ برابر آن را به شما می دهم.

پس اگر می بینید افرادی در دنیا مقداری در تنگنا هستند این روایات برایشان مفید است.

۳- «عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَیْنِ بْنِ کَثِیرٍ الْخَزَّازِ عَنْ أَبِی عَبْدِاللَّهِ(ع) قَالَ: قَالَ لِی أَ مَا تَدْخُلُ السُّوقَ أَ مَا تَرَی الْفَاکِهَهَ تُبَاعُ وَ الشَّیْ ءَ مِمَّا تَشْتَهِیهِ فَقُلْتُ بَلَی فَقَالَ أَمَا إِنَّ لَکَ بِکُلِّ مَا تَرَاهُ فَلَا تَقْدِرُ عَلَی شِرَائِهِ حَسَنَهً.» (۱)

ص: ۴۰۲

۱- الکافی، کلینی، ج۲، ص۲۶۴، اسلامیه.

محمـد بن حسـین بن کثیر خزاز (که گویا از فقیران بود،) گوید حضـرت امام صادق(ع) خطاب به من فرمود آیا وارد بازار می شوی و آن میوه ها که می فروشند و دیگر چیزهایی که هرکس ببیند میل دارد تهیه کند را می بینی؟ گفتم آری می بینم (ولی نمی توانم بخرم) حضـرت امام صادق(ع) فرمود: هرچه را دیدی و نمی توانی بخری به همان اندازه حسـنه در نامه عملت نوشته می شود.

بحث فقهی: ادله شرطیت عدالت در ولی فقیه:

در مورد دلیل بر عدالت در ولی فقیه چند آیه خواندیم. و در ادامه برخی دیگر از آیات را بررسی می کنیم.

۱) (وَ لَاتُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَن ذِكْرِنَا وَاتَّبَعَ هَوَئهُ وَ كَانَ أَمْرُهُ فُرُطًا) (۱)

و از کسـانی که قلبشان را از ذکر خودمان غافل کردیم و از یاد بردیم پیروی نکن. همان ها که به واسـطه کفران نعمتی که می کنند و متابعت هوای نفس می کنند و در کارهایش با افراط عمل می کنند.

مراد از (أَغْفَلْنَا) (۲) یعنی به جبران کارهـایی که می کنـد یاد خـدا از ذهنش برداشـته می شود چنین کسـی از هیـچ معصـیتی پروایی نـدارد چون نتیجه یاد خـدا این است که جرأت بر معصـیت پیدا نمی کند قرآن می فرماید اگر دیدید کسـی به یاد خدا نیست از او اطاعت نکنید.

پس نتیجه غفلت گنـاه است و این انسـانی که غافـل است گناهکار است و ولی فقیه که اطاعت از او واجب است نبایـد غافل و گناهکـار باشـد بلکه بایـد عـادل باشـد. گرچه نهی خطاب به پیامبر است اما وجه عـدم اطاعت فاسق بودن طرف مقابل است و هیچ کس نباید از فاسق اطاعت کند.

ص: ۴۰۳

۱- کهف/سوره۱۸، آیه۲۸.

۲- کهف/سوره۱۸، آیه۲۸.

۲) (وَ لَا تُطِيعُواْ أَمْرَ الْمُسْرِفِينَ الَّذِينَ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ وَ لَا يُصْلِحُونَ) (۱)

نقل از حضرت صالح(ع) در داستان قوم ثمود است؛ که قوم مرفهی بودند و خداوند نعمت فراوانی به آن ها داده بود قدرت جسمی بالایی داشتند و در داخل کوه، کوه را می تراشیدند و برای خودشان منزل درست می کردند حضرت آنان را نصیحت می کرد و می فرمود (أَ تُتْرَكُونَ فِي ما هاهُنا آمِنِينَ) (۲) فکر می کنید رها می شوید و در همین نعمتی که هستید می مانید (فِي جَنَّاتٍ وَ عُيُونٍ وَ زُرُوعٍ وَ نَخْلٍ طَلْعُها هَضِيمٌ) (۳) فکر می کنید در این باغ ها و چشمه ها و زراعت ها و نخل هایی که میوه شیرین دارد همواره در امان هستید. (وَ تَنْحِتُونَ مِنَ الْجِبالِ بُيُوتاً فارِهِينَ) (۴) و از کوه ها برای خود منزل می تراشید و در آسایش هستید. این ها همیشه اینگونه نیستند (فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُونِ وَ لا تُطِيعُوا أَمْرَ الْمُسْرِفِينَ) (۵) خدا ترس باشید و از من اطاعت کنید و از مسرفین یعنی گنهکاران و کسانی که در زمین فساد می کنند و به دنبال اصلاح نیستند اطاعت نکنید.

محل شاهد جمله آخر (لا تُطِيعُوا أَمْرَ الْمُسْرِفِينَ) (۶) است. مسرف یعنی گناهکار، در قرآن (يا عِبادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلى أَنْفُسِهِمْ) (۷) یعنی کسانی که گناه کردید (لا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعاً إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ) (۸) از رحمت خداوند نا امید نشوید.

گرچه نهی برای صالح است به قومش ولی معلوم می شود که خداوند اینگونه می خواهد یعنی همگان نباید از گناهکار اطاعت کنیم و گنهکار فاسق است پس ولی فقیه نباید فاسق باشد.

ص: ۴۰۴

۱- شعراء/سوره۲۶، آیه۱۵۱و ۱۵۲.

۲- شعراء/سوره۲۶، آیه۱۴۶.

۳- شعراء/سوره۲۶، آیه۱۴۷ و ۱۴۸.

۴- شعراء/سوره۲۶، آیه۱۴۹.

۵- شعراء/سوره۲۶، آیه ۱۵۰.

۶- شعراء/سوره۲۶، آیه ۱۵۰.

۷- زمر/سوره۳۹، آیه۵۳.

۸- زمر/سوره۳۹، آیه۵۳.

روایات برای بعد انشاءاله.

ولایت فقیه (شرائط ولی فقیه دلیل اشتراط عدالت در ولی فقیه) ۹۵/۱۲/۰۱

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: ولایت فقیه (شرائط ولی فقیه: دلیل اشتراط عدالت در ولی فقیه)

گفتیم ادله دلالت دارد از کتاب و سنت که فقیه در زمان غیبت ولایت از طرف امام زمان دارد و همان ولایتی که برای امام است و از پیامبر و از خداوند به امامان داده شده است بطور عامه برای فقیه هم هست منتهی آن فقیه باید شرایطی داشته باشد شرط اول عقل بود و شرط دوم اسلام و ایمان بود که بحث کردیم و شرط سوم را گفتیم عدالت است و برای اثبات شرطیت عدالت از دلیل عقل و آیات قرآن استفاده کردیم و بحث امروز روایاتی است که دلیل بر اشتراط عدالت در ولی فقیه است.

۱- صحیحه محمد بن مسلم «قَالَ سَمِعْتُ أَبَاجَعْفَرٍ(ع) یَقُولُ کُلُّ مَنْ دَانَ اللَّهَ بِعِبَادَةٍ یُجْهِدُ فِیهَا نَفْسَهُ وَ لَا إِمَامَ لَهُ مِنَ اللَّهِ فَسَعْیُهُ غَیْرُ مَقْبُولٍ وَ هُوَ ضَالٌّ مُتَحَیِّرٌ وَ اللَّهُ شَانِئٌ لِأَعْمَالِهِ وَ مَثَلُهُ کَمَثَلِ شَاةٍ ضَلَّتْ عَنْ رَاعِیهَا وَ قَطِیعِهَا فَهَجَمَتْ ذَاهِبَةً وَ جَائِیَةً یَوْمَهَا فَلَمَّا جَنَّهَا اللَّیْلُ بَصُرَتْ بِقَطِیعٍ مَعَ غَیْرِ رَاعِیهَا فَحَنَّتْ إِلَیْهَا وَ اغْتَرَّتْ بِهَا فَبَاتَتْ مَعَهَا فِی رَبْضَتِهَا فَلَمَّا أَنْ سَاقَ الرَّاعِی قَطِیعَهُ أَنْکَرَتْ رَاعِیَهَا وَ قَطِیعَهَا فَهَجَمَتْ مُتَحَیِّرَةً تَطْلُبُ رَاعِیَهَا وَ قَطِیعَهَا فَبَصُرَتْ بِغَنَمٍ مَعَ رَاعِیهَا فَحَنَّتْ إِلَیْهَا وَ اغْتَرَّتْ بِهَا فَصَاحَ بِهَا الرَّاعِی الْحَقِی بِرَاعِیکِ وَ قَطِیعِکِ فَإِنَّکِ تَائِهَةٌ مُتَحَیِّرَةٌ عَنْ رَاعِیکِ وَ قَطِیعِکِ فَهَجَمَتْ ذَعِرَةً مُتَحَیِّرَةً نَادَّةً لَا رَاعِیَ لَهَا یُرْشِدُهَا إِلَی مَرْعَاهَا أَوْ یَرُدُّهَا فَبَیْنَا هِیَ کَذَلِکَ إِذَا اغْتَنَمَ الذِّئْبُ ضَیْعَتَهَا فَأَکَلَهَا وَ کَذَلِکَ وَ اللَّهِ یَا مُحَمَّدُ مَنْ أَصْبَحَ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ لَا إِمَامَ لَهُ مِنَ اللَّهِ جَلَّ وَ عَزَّ ظَاهِراً عَادِلًا أَصْبَحَ ضَالًّا تَائِهاً وَ إِنْ مَاتَ عَلَی هَذِهِ الْحَالِ مَاتَ مِیتَةَ کُفْرٍ وَ نِفَاقٍ وَ اعْلَمْ یَا مُحَمَّدُ إِنَّ أَئِمَّةَ الْجَوْرِ وَ أَتْبَاعَهُمْ لَمَعْزُولُونَ عَنْ دِینِ اللَّهِ قَدْ ضَلُّوا وَ أَضَلُّوا فَأَعْمَالُهُمُ الَّتِی یَعْمَلُونَهَا (کَرَمادٍ اشْتَدَّتْ بِهِ الرِّیحُ فِی یَوْمٍ عاصِفٍ لا یَقْدِرُونَ مِمَّا کَسَبُوا عَلی شَیْ ءٍ ذلِکَ هُوَ الضَّلالُ الْبَعِیدُ) (۱) » (۲)

۱- ابراهیم/سوره۱۴، آیه۱۸.

۲- الکافی، کلینی، ج۱، ص۳۷۵، اسلامیه.

محمد بن مسلم گوید از امام باقر(ع) شنیدم که فرمود: هر کسی که دیانت و اطاعت خداوند را می پذیرد و در آن هم کوشش دارد و خودش را در عبادت به زحمت می اندازد لکن امامی را معتقد نیست؛ این شخص سعی و کوششی که در عبادت دارد غیر مقبول است؛ و در زندگی گمراه است؛ و خداوند از اعمال او غضبناک است؛ و مثل و مانند گوسفندی است که از آن گله ای که بوده گم شده و از گله جدا شده و تنها شده و آن روز را هراسان و سرگردان گاهی از این طرف می رود؛ و گاهی از آن طرف می رود؛ و شب که فرا می رسد یک گله گوسفندی را می بیند که به محل استراحت خود می روند ولی همان گله خودش نیست و گله و چوپان دیگری است. و خود را به آن ها می چسباند و در کنار آنها می ماند و شب را می ماند و صبح که می شود شبان می آید که گوسفندان را به چرا ببرد گوسفند گم شده می فهمد اشتباه کرده و این گله و چوپان

خودش نبوده است و از این ها جدا می شود و در حال تحیر روز بعد هم می گردد که گله و چوپان خود را پیدا کند تا اینکه شب که می رسد گله دیگری را به همراه چوپان آن ها می بیند و داخل آن ها می شود ولی آن شبان می بیند این گوسفند او نیست فریاد می زند برو ملحق شو به گله و چوپان خودت و معلوم می شود که گم شدی و گله ات را نمی دانی کجاست گوسفند گم شده حرکت می کند مجدداً با یک شتاب و سرگردان می رود.

یعنی گاهی به سوی یک فرقه هایی می رود که گاهی او را راه نمی دهند و یا خودش می فهمد که اشتباه کرده است. ملاحظه می فرمایید کسی که امام ندارد مانند گوسفند فراری ترسناک می ماند که شبان و چوپانی ندارد که او را راهنمایی کند. در این حالت است که گرگ این حیوان فراری را می گیرد و می خورد و گرگ در این مورد همان شیطان است که مانند همان گرگ است.

ص: ۴۰۶

مرحوم مجلسی (۱) همین روایت را که نقل می کند و متمسک شدن گوسفند به این گله و آن گله را شاهد می گیرد بر اینکه آن کسی که امام ندارد تابع فرقه های مختلف می شوند و در آخر هم به جایی نمی رسند و هلاک می شوند.

در ادامه امام می فرماید ای محمد به خدا قسم کسی که از این امت حق و تشیع صبح کند و امام ظاهر و عادلی نداشته باشد در حالت گمراهی و سرگردانی است و اگر در این حالت از دنیا برود به حالت کفر و نفاق از دنیا رفته است.

در اینجا دو صفت برای امام بیان کرده:

صفت اول: ظاهر: کلمه ظاهر در اینجا یعنی دلیل ظاهری بر امامت او وجود داشته باشد یعنی چه اینکه امام اصلی است مثل دوازده امام که منصوص از طرف خداوند است و یا غیر اصلی است مانند فقیه با آن ادله ای که خواندیم در نصب ولی فقیه به عنوان جانشین امام یعنی حجت ظاهر و واضح بر ولایتش وجود دارد.

صفت دوم: عدالت: وصف دوم این است که عادل باشد که این قسمت محل شاهد ماست و اگر کسی این چنین باشد و ولی عادلی برایش نباشد حیران و گمراه و سرگردان است و راه حق را گم کرده است و اگر در این حالت بمیرد ولو خداوند را قبول داشته و پیامبر را قبول داشته و عبادت می کرده است همانند یک کافر به خداوند از دنیا می رود.

امام پنجم در ادامه فرمود: ای محمد بدان کسانی که ادعای امامت می کنند و اتباع آنها از دین حق و دین خدا کنار هستند هم خودشان گمراه هستند و هم دیگران را هم گمراه کردند و اعمالی که بجا می آورند مصداق این آیه است که فرمود (كَرَمادٍ اشْتَدَّتْ بِهِ الرِّيحُ فِي يَوْمٍ عاصِفٍ لا يَقْدِرُونَ مِمَّا كَسَبُوا عَلى شَيْ ءٍ ذلِكَ هُوَ الضَّلالُ الْبَعِيدُ) (۲) (اعمالشان) مثل خاکستری است که طوفان به آن برسد و تمام آن خاکستر را در بیابان پراکنده نماید و در روز قیامت قدرت بر اکتساب اعمالشان ندارند و هیچ ثمره ای از اعمالی که انجام داده اند نمی برند.

ص: ۴۰۷

۱- مرآه العقول، علامه مجلسی، ج۲، ص۳۱۵، اسلامیه.

۲- ابراهیم/سوره۱۴، آیه۱۸.

کیفیت استدلال: به این روایت که از نظر سند صحیحه است به همان جمله ای که (ولو کلی است) می گوید زمان حضور و زمان غیبت را می رساند که در هر زمانی امت باید رهبر و راهی داشته باشد. و برای رهبر و راهی دو وصف ذکر کرده یکی ظاهر یعنی مستند باشد و دلیل ظاهر و روشنی برای امامتش داشته باشد که در زمان ائمه منصوص است و در زمان غیبت با آن ادله ای که خواندیم ولی فقیه است وصف دوم اینکه عادل باشد در نتیجه این روایت یکی از ادله ای است که دلالت می کند که یکی از شرایط ولی فقیه عدالت است. چون عبارت امام این است «مَنْ أَصْبَحَ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّهِ لَا إِمَامَ لَهُ مِنَ اللَّهِ جَلَّ وَ عَزَّ» (۱) کسی که صبح کند و امامی نداشته باشد این عام است در هر زمانی خواه حضور خواه غیبت هر دو صورت را شامل می شود. کلی است یعنی در هر عصری باید کسی باشد که امت را ارشاد کند و در حال حاضر که امام معصوم نیست زیرا غائب است؛ ولی فقیه بعنوان جانشین امام است. جانشین امام معصوم باید عادل باشد.

۲- روایت معتبره سدیر بن حکیم «عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ صَالِحِ بْنِ السِّنْدِيِّ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ بَشِيرٍ عَنْ حَنَانٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ(ع) قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ(ص) لَا تَصْلُحُ الْإِمَامَهُ إِلَّا لِرَجُلٍ فِيهِ ثَلَاثُ خِصَالٍ وَرَعٌ يَحْجُزُهُ عَنْ مَعَاصِي اللَّهِ وَ حِلْمٌ يَمْلِكُ بِهِ غَضَبَهُ وَ حُسْنُ الْوِلَايَهِ عَلَى مَنْ يَلِي حَتَّى يَكُونَ لَهُمْ كَالْوَالِدِ الرَّحِيمِ.» (۲)

۱- الکافی، کلینی، ج ۱، ص۳۷۵، اسلامیه.

۲- الکافی، کلینی، ج ۱، ص۴۰۷، کتاب الحجه، باب ما یجب من حق الامام علی الرعیه، باب۱۰۴، ح۸، اسلامیه.

حضرت امام باقر(ع) فرمود پیامبر(ص) فرمودند: برای امامت و رهبری صلاحیت ندارد مگر کسی که سه خصلت در او باشد؛

خصلت اول: ورعی که او را از گناه حفظ کند. ورع فوق تقوی است.

خصلت دوم: حلمی است که او را از غضب حفظ کند. یعنی حلمی داشته باشد که به واسطه آن بر غضب خودش مسلط باشد.

خصلت سوم: حسن ولایت داشته باشد یعنی در امامت و ولایتش ولایت حسن داشته باشد و با خوبی و نیکی رفتار نماید به گونه ای که مثل یک پدر مهربان برای آنان باشد.

قابل توجه است که در صدر روایت فرمود سه خصلت برای امامت شرط است ولی در بیان خصلت سوم تعبیر به ولایت می کند و این نشان می دهد که مراد از امامت همان حکومت و ولایت است.

مرحوم مجلسی (۱) می فرماید در روایت دیگر در کافی (۲) ذیل روایت با تغییر مختصر اینگونه دارد «حَتَّی یَکُونَ لِلرَّعِیَّهِ کَالْأَبِ الرَّحِیمِ» به جای «والد الرحیم» «أب الرحیم» آمده است. پس کسی که می خواهد ولایت داشته باشد باید این سه خصلت را داشته باشد و کسی که معصیت انجام می دهد نمی تواند ولی فقیه باشد.

ولایت فقیه (شرائط ولی فقیه دلیل اشتراط عدالت در ولی فقیه) ۹۵/۱۲/۰۲

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: ولایت فقیه (شرائط ولی فقیه: دلیل اشتراط عدالت در ولی فقیه)

برای اشتراط عدالت در ولی فقیه دو روایت بحث شد. ۱- صحیحه (۳) ۲- معتبره (۴) که هر دو دلالت واضح و روشن بر اشتراط عدالت داشت.

ص: ۴۰۹

۱- بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۲۷، ص ۲۵۰، بیروت.
۲- الکافی، کلینی، ج۱، ص۴۰۷، کتاب الحجه، باب ما یجب من حق الامام علی الرعیه، باب۱۰۴، ح۸، اسلامیه.
۳- الکافی، کلینی، ج۱، ص۳۷۵، اسلامیه.
۴- الکافی، کلینی، ج۱، ص۴۰۷، کتاب الحجه، باب ما یجب من حق الامام علی الرعیه، باب۱۰۴، ح۸، اسلامیه.

اکنون به بررسی روایت سوم می پردازیم:

۳- معتبره حبیب سجستانی «عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ(ع) قَالَ: قَالَ اللَّهُ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی لَأُعَذِّبَنَّ کُلَّ رَعِیَّهٍ فِی الْإِسْلَامِ دَانَتْ بِوَلَایَهِ کُلِّ إِمَامٍ جَائِرٍ لَیْسَ مِنَ اللَّهِ وَ إِنْ کَانَتِ الرَّعِیَّهُ فِی أَعْمَالِهَا بَرَّهً تَقِیَّهً وَ لَأَعْفُوَنَّ عَنْ کُلِّ رَعِیَّهٍ فِی الْإِسْلَامِ دَانَتْ بِوَلَایَهِ کُلِّ إِمَامٍ عَادِلٍ مِنَ اللَّهِ وَ إِنْ کَانَتِ الرَّعِیَّهُ فِی أَنْفُسِهَا ظَالِمَهً مُسِیئَهً.» (۱)

حدیث قدسی که حبیب سیستانی از حضرت امام باقر(ع) به عنوان حدیث قدسی نقل کرده که فرمود خدای تعالی با دو تاکید لام و نون تاکید با این اشاره که حتما و بدون شک انجام می شود؛ فرمود: عذاب می کنم هر امتی را که اعتقاد پیدا کند و تحت ولایت امام جائری که از طرف خداوند نیستند قرار بگیرند یعنی همین ائمه و ولات جور اگرچه خود این امت از نظر اعمال خودشان معصیت نمی کنند و اعمال نیک بجا می آورند اما همین که قبول می کنند تحت ولایت امام جائر قرار بگیرند همین خودش باعث عذاب است و عکس این مطلب هم همین است یعنی حتما عفو و گذشت می کنم از هر امتی از اسلام که تحت زعامت و امامت امام عادل قرار بگیرند اگرچه آن امت به نسبت اعمال خودشان ظالم هستند و معصیت می کنند ولی همین تحت زعامت بودن امام عادل باعث گشایش در کار آن ها و عفو و بخشش آنان می شود.

بنابراین اگر زعامت برای امام عادل و منصوب از طرف خداوند ولو به وسائط باشد آن امت مورد عفو قرار می گیرند.

ص: ۴۱۰

۱- الکافی، کلینی، ج۱، ص۳۷۶، کتاب الحجه، ابواب «من دان الله عزوجل بغیر امام من الله جل جلاله»، باب۸۶، ح۴، اسلامیه.

۴- مرحوم صدوق نقل می کند در کتاب خصال فی باب السته بسند صحیح «عَنْ عَمَّارِ بْنِ مَرْوَانَ قَالَ قَالَ أَبُوعَبْدِاللَّهِ(ع) السُّحْتُ أَنْوَاعٌ كَثِيرَةٌ مِنْهَا مَا أُصِيبَ مِنْ أَعْمَالِ الْوُلَاةِ الظَّلَمَهِ وَ مِنْهَا أُجُورُ الْقُضَاهِ وَ أُجُورُ الْفَوَاجِرِ وَ ثَمَنُ الْخَمْرِ وَ النَّبِيذِ الْمُسْكِرِ وَ الرِّبَا بَعْدَ الْبَيِّنَهِ فَأَمَّا الرِّشَا يَا عَمَّارُ فِي الْأَحْكَامِ فَإِنَّ ذَلِكَ الْكُفْرُ بِاللَّهِ الْعَظِيمِ وَ بِرَسُولِهِ.» (۱)

به سند صحیح از عمار بن مروان نقل است که گفت امام صادق(ع) فرمود گناهان انواع زیادی دارد یکی از آن ها آن منافعی که برسد به دست کسی از طرف ولات ظلمه یعنی کسی کارمند ولات ظلمه بشود و حقوق بگیرد و خدمتی بکند و مزدی بگیرد چون این والی، والی من الله نیست و آنچه که بدست می آورد حرام است و آنچه که بعنوان مزد و حقوق می دهد حرام است در ادامه می فرماید و از این موارد گناه است مزد قضات جور و دیگر موارد که شاهد حرف ما نیست.

در رژیم قبل بعضی که در دستگاه قضایی بودند می آمدند از مراجع اجازه می گرفتند که سحت نباشد البته این ها از باب ولایتی که در این بخش از مال داشتند اجازه می دادند بطور عام اجازه نمی دادند به اشخاص خاص اجازه می دادند که بعنوان نفوذی عمل می کنند و می دانند که غیر از اینکه در آن جاست کمک دیگری به دستگاه ظلمه نمی کند.

به هر حال برای آن مقدار مالی که به دست آورده است اجازه می دادند حتی ممکن است در برخی موارد اصل کار برای آن ها حرام و معصیت باشد اما نسبت به این پول به دست آمده اجازه می دهند.

ص: ۴۱۱

۱- الخصال، صدوق، ج۱، ص۳۲۹، ح۲۶، جامعه مدرسین.

۵- کلام امیرالمومنین(ع) کلام مفصلی است و خیلی مفید در نهج البلاغه خطبه ۱۳۰ مرحوم سید رضی بعد از ثبت خطبه می فرماید «و فیه یبین سبب طلبه الحکم و یصف الامام الحق» (۱) دو چیز در این خطبه بیان شده است:

یکی اینکه چرا امیرالمومنین(ع) حکومت را پذیرفت و دیگری اینکه کسی که می خواهد ولایت امر را بدست بگیرد چه صفاتی باید داشته باشد.

اما جهت اول: اینکه چرا امیرالمؤمنین(ع) حکومت را در پنج سال آخر عمر پذیرفت «اللَّهُمَّ إِنَّکَ تَعْلَمُ أَنَّهُ لَمْ یَکُنِ الَّذِی کَانَ مِنَّا مُنَافَسَةً فِی سُلْطَانٍ وَ لَا الْتِمَاسَ شَیْ ءٍ مِنْ فُضُولِ الْحُطَامِ وَ لَکِنْ لِنَرِدَ الْمَعَالِمَ مِنْ دِینِکَ وَ نُظْهِرَ الْإِصْلَاحَ فِی بِلَادِکَ فَیَأْمَنَ الْمَظْلُومُونَ مِنْ عِبَادِکَ وَ تُقَامَ الْمُعَطَّلَةُ مِنْ حُدُودِکَ اللَّهُمَّ إِنِّی أَوَّلُ مَنْ أَنَابَ وَ سَمِعَ وَ أَجَابَ لَمْ یَسْبِقْنِی إِلَّا رَسُولُ اللَّهِ(ص) بِالصَّلَاةِ» (۲)

خدایا تو می دانی آنچه که از ما صادر شد و حکومت را قبول کردیم این قبول حکومت برای اینکه به یک ریاست و سلطنتی برسیم نبوده و نیز به طمع مال نبوده لکن برای این بود که آن نشانه های دین که از بین رفته بود را احیا کنیم و صلح و سلامت را در بین مردم ظاهر و رایج کنیم که در نتیجه بندگان مظلومت در امن و امان زندگی کنند و حدودی که معطل شده و اجرا نمی شود را اجرا کنیم. خدایا تو می دانی که من اول کسی هستم که به تو توجه کردم شنیدم و اطاعت کردم و هیچکس قبل از من نماز نخواند الا پیامبر(ص) و من در کنار پیامبر به نماز ایستادم.

۱- نهج البلاغه، خطبه ۱۳۰، دارالکتاب اللبنانی

۲- نهج البلاغه خطبه ۱۳۰، دارالکتاب اللبنانی.

اما جهت دوم: در مورد صفات والی فرمود: «وَ قَدْ عَلِمْتُمْ أَنَّهُ لَا یَنْبَغِی أَنْ یَکُونَ الْوَالِی عَلَی الْفُرُوجِ وَ الدِّمَاءِ وَ الْمَغَانِمِ وَ الْأَحْکَامِ وَ إِمَامَهِ الْمُسْلِمِینَ الْبَخِیلُ فَتَکُونَ فِی أَمْوَالِهِمْ نَهْمَتُهُ وَ لَا الْجَاهِلُ فَیُضِلَّهُمْ بِجَهْلِهِ وَ لَا الْجَافِی فَیَقْطَعَهُمْ بِجَفَائِهِ وَ لَا الْحَائِفُ لِلدُّوَلِ فَیَتَّخِذَ قَوْماً دُونَ قَوْمٍ وَ لَا الْمُرْتَشِی فِی الْحُکْمِ فَیَذْهَبَ بِالْحُقُوقِ وَ یَقِفَ بِهَا دُونَ الْمَقَاطِعِ وَ لَا الْمُعَطِّلُ لِلسُّنَّهِ فَیُهْلِکَ الْأُمَّه» (۱)

شما یا در زمان پیامبر(ص) دانستید و یا چون بعد از پیامبر(ص) دیدید خلفای پیامبر(ص) چگونه بر خلاف پیامبر(ص) عمل می کردند لذا دانستید که سزاوار نیست والی این صفات را داشته باشد کسی که ولایت بر خون و نوامیس و ثروت ها و غنائم و احکام و قوانین مربوط به اداره مردم را دارد و ولایت بر مسلمین دارد این شخص نمی تواند بخیل باشد زیرا این شخص بخیل اموال مردم را برای خودش غنیمت می داند و نیز نباید جاهل باشد؛ زیرا به جهت جهلش مردم را به گمراهی می کشاند و نیز انسان جفاکار نباید باشد؛ زیرا به سبب جفا مردم را پراکنده می کند و نیز حیف کننده و تلف کننده اموال نباشد؛ زیرا بیت المال را حیف و میل می کند و قومی را به قومی دیگر برتری می دهد و تبعیض قائل می شود و نیز نباید رشوه بگیرد؛ زیرا رشوه گیر حقوق را پایمال می کند و در رساندن حق به صاحب حق کوتاهی می شود و نیز نباید کسی باشد که سنت الهی و سنت پیامبر(ص) را تعطیل نماید زیرا در این صورت مردم هلاک می شوند.

کیفیت استدلال: از مجموع این موارد که در وجه دوم ذکر شد به دست می آید کسی که ولایت امر جامعه را بدست می گیرد باید عادل باشد. البته در ابتدای بحث که حضرت فرمود «وَ قَدْ عَلِمْتُمْ أَنَّهُ لَا یَنْبَغِی» ما حکم قطعی می فهمیم اینجا می گوییم گاهی معنای لغوی مراد است و گاهی اصطلاحی و معنای اصطلاحی در جایی استفاده می شود که مستحبات و مکروهات باشد. ولی تعبیر «لَا یَنْبَغِی» در اینجا معنای لغوی مراد است که هم در قرآن و هم در روایات آمده که به معنای «حتما» و «جدّاً» و «نباید» می باشد در قرآن می فرماید (قالُوا سُبْحانَکَ ما کانَ یَنْبَغی لَنا أَنْ نَتَّخِذَ مِنْ دُونِکَ مِنْ أَوْلِیاءَ وَ لکِنْ مَتَّعْتَهُمْ وَ آباءَهُمْ حَتَّی نَسُوا الذِّکْرَ وَ کانُوا قَوْماً بُوراً) (۲) در قیامت کفار محشور می شوند و معبودهایشان را هم می آورند و به آن معبودها خطاب می شود که (أَ أَنْتُمْ أَضْلَلْتُمْ عِبادی هؤُلاءِ أَمْ هُمْ ضَلُّوا السَّبیلَ) (۳) آیا شما اینان را امر به پرستش کردید و گمراه کردید و آن معبودها که شاید معبودهای انسانی مثل عیسی یا جنّ را خدا دانستند مراد باشد اما برخی از مفسران گفته اند اعم است هم معبودهایی را شامل می شود که قابل خطاب هستند و هم معبودهایی چون بت ها که در دنیا قابل خطاب نیستند را شامل می شود. به هر حال آنان در جواب می گویند پناه می بریم به تو که غیر تو را خدا بدانیم و امر به پرستش نماییم و «ینبغی» در اینجا به معنای هرگز و حتما و نفی جدی و قطعی است.

۱- نهج البلاغه خطبه ۱۳۰، دارالکتاب اللبنانی.

۲- فرقان/سوره۲۵، آیه۱۸.

۳- فرقان/سوره۲۵، آیه۱۷.

و در روایت هم خواندیم «لَیْسَ یَنْبَغِی لَکَ أَنْ تَنْقُضَ الْیَقِینَ بِالشَّکِّ أَبَداً» (۱) همان روایت مشهور صحیحه زراره در باب استصحاب است که می فرماید نباید یقینت را با شک نقض کنی و در اینجا هم «ینبغی» به معنای حتما و جدی می باشد نه اینکه سزاوار نیست.

یک تذکر اخلاقی پایان درس: مذمت شایعه سازی بدون یقین: حدود چهار پنج سال قبل در سایت ها پخش کردند از قول بنده که در بیابان های قم یک نسخه قرآن که از زمان رسول الله(ص) به ایران ارسال و در قم دفن شده بود پیدا شد و به جای ۱۱۴ سوره ۱۱۵ سوره دارد و در آن آخرین سوره آمده است که در آخرالزمان چنین و چنان می شود و آقای خامنه ای ولی امر می شود و حکومتش جهانی می شود. در آن موقع ما طی سه صفحه شدیدا تکذیب کردیم و بعد دو سال بعد پخش کردند و باز تکذیب کردیم و اخیرا یک بار دیگر شروع شد. من به وزیر اطلاعات زنگ زدم که معلوم می شود دستی در کار است. به هر حال وقتی شایعه پخش شود تکذیب هم تأثیر ندارد. برخی هم اول شایعه را به جد نقل می کنند و بعد تکذیب می کنند و خیلی از موارد هم اینگونه است. همین دیروز در مجلس مطالبی را به آن آقای استیضاح شونده نسبت دادند و بعد معلوم شد دروغ بوده است. البته بدیهی است اگر موردی معلوم شد که جرمی به وجود آمده و حیف و میل شده وظیفه این است که اگر می توانیم اعلام کنیم و اگر نمی توانیم کاری نمی توانیم بکنیم و همانگونه که خود ولی فقیه مکرر گفته که مرا تنها نگذارید و شما هم حرف بزنید و نگویید فلانی هست کافی است ما وظیفه داریم جلو مفاسد را بگیریم و لااقل به کسی که احتمال می دهیم که می تواند کاری بکند انتقال دهیم. به هر حال هم پخش شایعه زشت است و هم در صورت توان باید با شایعه و شایعه سازان مقابله کرد.

ص: ۴۱۴

۱- تهذیب الاحکام، شیخ طوسی، ج۱، ص۴۲۲، اسلامیه.

ولایت فقیه (شرائط ولی فقیه علم و فقاهت) ۹۵/۱۲/۰۳

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: ولایت فقیه (شرائط ولی فقیه: علم و فقاهت)

در مورد شرایطی که برای ولی فقیه مطرح است ۱- عقل ۲- ایمان و اسلام ۳- عدالت را بحث کردیم. اکنون چهارمین شرط یعنی علم و فقاهت را مورد بررسی قرار می دهیم تا بعد به بحث لزوم یا عدم لزوم اعلمیت بپردازیم.

۴- فقاهت و علم و اجتهاد:

در اینکه اصل علم و عالم بودن و فقاهت شرط لازم برای کسی است که ولایت امر به عهده او قرار می گیرد متفق علیه است. یعنی کسی ادعا نکرده است که عالم بودن در ولی فقیه شرط نیست. و لذا به بررسی ادله آن می پردازیم.

دلیل شرطیت علم و فقاهت برای عهده داری زعامت مسلمین:

۱- عقل و بناء:

اولاً: شکی نیست که عقل حکم می کند کسی که زمام امور کشور و امور مسلمین را به عهده می گیرد باید عالم به دین و اسلام باشد.

ثانیاً: علاوه بر حکم عقل بناء عقلاء بر این است که شخصی که عهده دار اداره امور مسلمین می شود باید عالم باشد. حتی مردم اگر برای مؤسسه ای خواسته باشند رئیس انتخاب کنند ملاحظه می کنند که از علم و آگاهی لازم برخوردار باشد. بدیهی است در بحث ولایت فقیه چون ولایت امر اسلامی است کسی که عهده دار مسؤولیت می شود باید فقیه و عالم دین باشد.

۲- آیات: یک مورد از قرآن را مورد بررسی قرار می دهیم.

(قُلْ هَلْ مِنْ شُرَكائِكُمْ مَنْ يَهْدى إِلَى الْحَقِّ قُلِ اللَّهُ يَهْدى لِلْحَقِّ أَ فَمَنْ يَهْدى إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لا يَهِدِّى إِلاَّ أَنْ يُهْدى فَما لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ وَ ما يَتَّبِعُ أَكْثَرُهُمْ إِلاَّ ظَنًّا إِنَّ الظَّنَّ لا يُغْنى مِنَ الْحَقِّ شَيْئاً إِنَّ اللَّهَ عَليمٌ بِما يَفْعَلُونَ) (۱)

۱- یونس/سوره ۱۰، آیه۳۵ و ۳۶.

خداوند در آیه ۳۵ سوره یونس امر می کند به پیامبر(ص) که از مشرکین که در مکه بتکده دارند و بت ها را زینت می کنند و بر آن ها سجده می کنند بپرس؛ اینانی که شما شریک خدا قرار دادید آیا کسی از آنان هست که بتواند شما را به سوی حق و

رشد و هدایت راهنمایی کند؟ این پرسش بدیهی است که جوابش قطعا منفی است و خود مشرکین می دانند این بت ها نه می شنوند و نه می بینند و نه نفعی دارند و نه ضرری دارد و هیچ تحرکی ندارند.

یکی از آزمایشاتی که در قضیه حضرت ابراهیم(ع) اتفاق افتاد همین بود که وقتی اهالی شهر برای تفریح و مراسم خاصی به خارج شهر رفتند غروب وقت برگشتن دیدند بتها خرد شده و فقط بت بزرگ در حالی که تبر بر دوش او بود سالم مانده است و مانده بودند که چه کسی این کار را کرده است؟ برخی گفتند جوانی به نام ابراهیم هست که معمولا بت ها را مذمت می کرد و امروز هم برای تفریح به خارج شهر نیامد شاید او انجام داده باشد. نزد ابراهیم(ع) آمدند و او را در محضر قوم در بتخانه حاضر کردند. و گفتند چه کسی اینکار را کرد؟ آن حضرت جواب داد خیر بت بزرگ اینکار را کرده و بروید از او بپرسید می بینید که تبر بر دوش اوست شاید بت های کوچک بد کرده اند و بت بزرگ آن ها را تنبیه کرده است در این صورت بود که آنان به فکر فرو رفتند و خودشان به هم گفتند شما گمراه هستید بعد در حالیکه سر به زیر و خجل بودند خطاب به ابراهیم(ع) گفتند تو که می دانی این ها حرف نمی زنند تا ما از او بپرسیم در این حال آن حضرت فرمودند چیزی که برای شما نفع و ضرری ندارد را چگونه می پرستید. و همین جریان باعث شد تمام جمعیت شهر که این جواب را از ابراهیم(ع) شنیدند منفعل شدند و به فکر فرو رفتند که چه کار غلطی را در پیش گرفتند و بت ها را می پرستیدند؟

ص: ۴۱۶

به هر حال در آیه ۳۵ سوره یونس خداوند بعد از طرح سؤال؛ که آیا این بت ها می توانند راهنما باشند در جواب این سؤال می فرماید اما به مشرکین بگو که خداوند که خدای من است می تواند اینکار را بکند و راهنمای مردم در طریق حق باشد و در ادامه قرآن کریم خطاب به مشرکان آنان را به وجدان خودشان ارجاع می دهد و می پرسد که خودتان فکر کنید و وجدان خود را حاکم کنید. آیا کسی که هدایت به حق می کند و مردم را به رشد و سعادت می رساند قابلیت پرستش را دارد یا آن کسی که این کار را نمی تواند انجام دهد. و حتی هدایت شدن خودش هم در اختیار خداوند است؟ پس بگویید چه خواهید کرد و چگونه اندیشه و تصمیم گیری می کنید؟ و در آخر می فرماید اکثر این مشرکین از وهم و خیال و گمان خود پیروی می کنند در حالیکه وهم و خیال نمی تواند انسان را از حق بی نیاز کند.

کیفیت استدلال:

اینجا یک قاعده کلی به دست می دهد که آنکه که هدایت به حق می کند قابلیت پرستش دارد.

خود آیه در مقام عبودیت و پرستش خداوند است و از آیه استفاده شد که آنکه نمی تواند هدایت کند جاهل است و صلاحیت تبعیت ندارد لذا در اینجا می گوییم ولی فقیه یعنی کسی که زعامت امر امت را بدست می گیرد؛ پس باید عالم باشد.

و احق در اینجا به معنی تفضیل نیست مانند آیه اولی الارحام ، که در قرآن هم آمده بلکه به این معنی است که باید این گونه باشد چون در ارث تا طبقه قبل باشد به طبقه بعد هیچ ارثی نمی رسد نه اینکه به طبقه بعد ارث می رسد اما خوب است فقط به طبقه قبل بدهند در اینجا هم أحقّ است یعنی اگر علم نداشته باشد صلاحیت ندارد و نمی تواند راهنمایی کند چون هدایت گر باید عالم باشد.

ص: ۴۱۷

نتیجه: جاهل که هدایت نشده قابل پیروی نیست و ولی فقیه هم که اطاعتش واجب است پس باید عالم باشد چون از جاهل نمی توان پیروی کرد.

در مرحله بعد اکنون می رسیم به اینکه عالم به چه چیزی باید باشد؟ می گوییم عالم به امری باشد که به عهده اش گذاشته شده است یعنی در تمام شئونی که در اداره اجتماع باید اعمال ولایت نماید باید عالم باشد پس باید مجتهد باشد و علم اسلامی داشته باشد یعنی در همه بخش های سیاسی، نظامی، اقتصادی و غیره باید به اموری که در اسلام حکم دارد عالم باشد و در این موارد اجتهاد لازم است و تقلید کافی نیست بلکه باید انتساب یهدی را به این شخص دهند بلکه باید هدایت کننده باشد و فقیه ولایتی که پیدا می کند از طریق فقه است. بنابراین از آیه استفاده می کنیم که قرآن می فرماید آن کسی که راهنمایی می کند سزاوارتر است یعنی کسی که عالم است و می تواند ولایت را بعهده بگیرد و باید از این شخص اطاعت شود و از نظر مقدار علمی هم که باید دارا باشد، دارا بودن علم تمام امور فقهی و تمام شؤون اسلامی است یعنی یک مجتهد مطلق و کامل باشد.

روایات: در روایات هم شرطیت علم و فقاهت برای فقیه آمده است و حتی به همین آیه شریفه ۳۵ سوره یونس استناد شد و در ذیل یک مورد را بررسی می کنیم.

«عَنْ أَبِی بَصِیرٍ عَنْ أَبِی عَبْدِاللَّهِ(ع) قَالَ: لَقَدْ قَضَی أَمِیرُالْمُؤْمِنِینَ(ع) بِقَضِیَّهٍ مَا قَضَی بِهَا أَحَدٌ کَانَ قَبْلَهُ وَ کَانَتْ أَوَّلَ قَضِیَّهٍ قَضَی بِهَا بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ(ص) وَ ذَلِکَ أَنَّهُ لَمَّا قُبِضَ رَسُولُ اللَّهِ(ص) وَ أَفْضَی الْأَمْرُ إِلَی أَبِی بَکْرٍ أُتِیَ بِرَجُلٍ قَدْ شَرِبَ الْخَمْرَ فَقَالَ لَهُ أَبُو بَکْرٍ أَ شَرِبْتَ الْخَمْرَ فَقَالَ الرَّجُلُ نَعَمْ فَقَالَ وَ لِمَ شَرِبْتَهَا وَ هِیَ مُحَرَّمَهٌ فَقَالَ إِنَّنِی لَمَّا أَسْلَمْتُ وَ مَنْزِلِی بَیْنَ ظَهْرَانَیْ قَوْمٍ یَشْرَبُونَ الْخَمْرَ وَ یَسْتَحِلُّونَهَا وَ لَوْ أَعْلَمُ أَنَّهَا حَرَامٌ فَأَجْتَنِبُهَا قَالَ فَالْتَفَتَ أَبُو بَکْرٍ إِلَی عُمَرَ فَقَالَ مَا تَقُولُ یَا أَبَا حَفْصٍ فِی أَمْرِ هَذَا الرَّجُلِ فَقَالَ مُعْضِلَهٌ وَ أَبُو الْحَسَنِ لَهَا فَقَالَ أَبُو بَکْرٍ یَا غُلَامُ ادْعُ لَنَا عَلِیّاً قَالَ عُمَرُ بَلْ یُؤْتَی الْحَکَمُ فِی مَنْزِلِهِ فَأَتَوْهُ وَ مَعَهُ سَلْمَانُ الْفَارِسِیُّ فَأَخْبَرَهُ بِقِصَّهِ الرَّجُلِ فَاقْتَصَّ عَلَیْهِ قِصَّتَهُ فَقَالَ عَلِیٌّ(ع) لِأَبِی بَکْرٍ ابْعَثْ مَعَهُ مَنْ یَدُورُ بِهِ عَلَی مَجَالِسِ الْمُهَاجِرِینَ وَ الْأَنْصَارِ فَمَنْ کَانَ تَلَا عَلَیْهِ آیَهَ التَّحْرِیمِ فَلْیَشْهَدْ عَلَیْهِ فَإِنْ لَمْ یَکُنْ تَلَا عَلَیْهِ آیَهَ التَّحْرِیمِ فَلَا شَیْ ءَ عَلَیْهِ فَفَعَلَ أَبُو بَکْرٍ بِالرَّجُلِ مَا قَالَ عَلِیّ(ع) فَلَمْ یَشْهَدْ عَلَیْهِ أَحَدٌ فَخَلَّی سَبِیلَهُ فَقَالَ سَلْمَانُ لِعَلِیٍّ(ع) لَقَدْ أَرْشَدْتَهُمْ فَقَالَ عَلِیٌّ(ع) إِنَّمَا أَرَدْتُ أَنْ أُجَدِّدَ تَأْکِیدَ هَذِهِ الْآیَهِ فِیَّ وَ فِیهِمْ (أَ فَمَنْ یَهْدِی إِلَی الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ یُتَّبَعَ أَمَّنْ لا یَهِدِّی إِلَّا أَنْ یُهْدی فَما لَکُمْ کَیْفَ تَحْکُمُونَ) (۱) » (۲)

ص: ۴۱۸

۱- یونس/سوره ۱۰، آیه۳۵.

۲- الکافی، کلینی، ج۷، ص۲۴۹، اسلامیه.

امام صادق(ع) فرمود در یک قضیه ای حضرت علی(ع) قضاوتی کردند که هیچکس تا آن زمان به این صورت قضاوت نکرده بود. و این اول قضیه ای بود که آن حضرت در آن زمان بعد از وفات رسول الله(ص) قضاوت می کردند جریان این است که وقتی ابابکر خلافت را به دست گرفت شخصی را نزد ابوبکر آوردند که شراب خورده بود و باید حد جاری می شد. ابابکر پرسید آیا تو بودی که شراب خوردی آن مرد گفت آری ابوبکر گفت چرا شراب خوردی؟ گفت من وقتی مسلمان شدم همسایه های من همه می خوردند و حلال می دانستند و من نمی دانستم که حرام است و الاّ اگر می دانستم حرام است قطعا اجتناب می کردم. ابابکر رویش را به عمر کرد و گفت چه می گویی عمر گفت یک معضله ای است شراب خورده و مدعی جاهل بود آیا جهل به حکم مانع اجرای حد می شود یا نه فقط ابوالحسن(ع) می تواند آن را حل کند (همواره اینگونه بود که وقتی گیر می کرد به حضرت علی(ع) مراجعه می کردند. حتی گفته اند عمر هفتاد بار در حضور جمع و یا در جای دیگر گفت «لَوْ لَا عَلِيٌّ لَهَلَكَ عُمَرُ» (۱)) و ابوبکر به غلامش اشاره کرد برو به دنبال علی(ع) و علی(ع) را به مسجد بیاور. عمر گفت نه، اکنون حاکم اوست و ما باید برای فصل خصومت نزد او برویم هر دو به همراه شرابخورده به منزل حضرت علی(ع) رفتند و سلمان فارسی خدمت حضرت علی(ع) عرض کرد که قضیه چیست و شخص شارب هم قضیه را تعریف کرد حضرت علی(ع) به ابابکر فرمود یکی همراه این شخص بفرست در جمع مسلمانان از مهاجرین و انصار بپرسند که آیا کسی آیه حرمت شرب خمر را برای این شخص خوانده است یا خیر؟ اگر کسی شهادت بدهد که آیه را خواندم حد را جاری نما و اگر آیه تحریم شراب برایش خوانده نشده حد ندارد. و چنین کردند و در شهر هیچکس ادعا نکرد که من برایش آیه حرمت شراب را خواندم در نتیجه ابوبکر او را رها کرد بعد از جریان در اینجا سلمان به حضرت گفت شما ارشادشان کردی و خلیفه مسلمانان را هدایت کردی. کنایه از اینکه او که خلیفه است جاهل بود و حکم را نمی دانست. حضرت فرمودند من می خواستم مصداق این آیه را در مورد خودم و آنان، برای آنان مجدداً روشن نمایم و تأکید نمایم که آیا کسی که هدایت به حق می کند احق به خلافت است یا کسی که هدایت به حق نمی کند؟ (شاید به خود آیند که نباید حق مرا غصب کنند)

۱- الکافی، کلینی، ج۷، ص۴۲۴، اسلامیه.

ملاحظه می فرمایید امیرالمؤمنین هم به آیه شریفه ۳۵ سوره مبارکه یونس به این صورت استدلال کردند. و این نشان می دهد که از دیدگاه روایات هم علم و فقاهت برای ولی فقیه شرط است و جاهلی چون ابوبکر نمی تواند خلیفه و زعیم مسلمین باشد.

و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرین.

ولایت فقیه (شرائط ولی فقیه علم و فقاهت) ۹۵/۱۲/۰۴

Your browser does not support the audio tag.

موضوع: ولایت فقیه (شرائط ولی فقیه: علم و فقاهت)

بحث اخلاقی: سبک زندگی:

در بحث اخلاقی در معاشرت با برادران دینی و دیگران در حفظ آداب دینی گفتیم مردم دو دسته هستند. یکی ثروتمندان هستند و دسته دیگر فقراء و تهیدستان هستند. برخورد با هرکدام باید مطابق شؤون آنها باشد اگر فردی غنی است یک جور باید برخورد شود و اگر فقیر و تهیدست بود باید احترام خاصی و با رعایت شؤون بیشتری باید با آنها برخورد شود چنانچه در اسلام برای فقراء شؤون بالایی قرار داده شد. در روایتی (۱) در هفته قبل گفتیم خدای تعالی جمله ای می فرماید که شبیه عذرخواهی از فقراء است در آن روایت آمده است خداوند خطاب به فقراء در قیامت می فرماید فکر نکنید که چون مقامتان نزد من کوچک بود شما را فقیر قرار دادم بلکه برای این بود که بدانید امروز در پاداش فقر چه پاداشی به شما عنایت می کنم.

در همان روایت آمده است به آن ها خطاب می شود بروید در محشر هر کسی را که به نحوی به شما در دنیا کمک کرد پیدا کنید و دستش را بگیرید و او را به بهشت ببرید یعنی فقراء در دنیا شفیعان روز قیامت هستند. به هر حال اگر انسان بداند که با کسی برخورد می کند که در قیامت شاید شفیع او باشد چگونه رفتار می کند؟ یقینا برخورد شایسته ای خواهد داشت لذا طرز برخورد باید ملاحظه شود که بر اساس دین باشد. روایات عجیبی وجود دارد که برخی از آن ها را قرائت می کنیم تا در ذهن شریفتان باشد.

ص: ۴۲۰

۱- الکافی، کلینی، ج۲، ص۲۶۱، اسلامیه.

۱- «عَنْ أَبِی عَبْدِاللَّهِ(ع) قَالَ: جَاءَ رَجُلٌ مُوسِرٌ إِلَی رَسُولِ اللَّهِ(ص) نَقِیُّ الثَّوْبِ فَجَلَسَ إِلَی رَسُولِ اللَّهِ(ص) فَجَاءَ رَجُلٌ مُعْسِرٌ دَرِنُ الثَّوْبِ فَجَلَسَ إِلَی جَنْبِ الْمُوسِرِ فَقَبَضَ الْمُوسِرُ ثِیَابَهُ مِنْ تَحْتِ فَخِذَیْهِ فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ(ص) أَ خِفْتَ أَنْ یَمَسَّکَ مِنْ فَقْرِهِ شَیْ ءٌ قَالَ لَا قَالَ فَخِفْتَ أَنْ یُصِیبَهُ مِنْ غِنَاکَ شَیْ ءٌ قَالَ لَا قَالَ فَخِفْتَ أَنْ یُوَسِّخَ ثِیَابَکَ قَالَ لَا قَالَ فَمَا حَمَلَکَ عَلَی مَا صَنَعْتَ فَقَالَ یَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّ لِی قَرِیناً یُزَیِّنُ لِی کُلَّ قَبِیحٍ وَ یُقَبِّحُ لِی کُلَّ حَسَنٍ وَ قَدْ جَعَلْتُ لَهُ نِصْفَ مَالِی فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ(ص) لِلْمُعْسِرِ أَ تَقْبَلُ قَالَ لَا فَقَالَ لَهُ الرَّجُلُ وَ لِمَ قَالَ أَخَافُ أَنْ یَدْخُلَنِی مَا دَخَلَکَ.» (۱) ، (۲)

حضرت امام صادق(ع) فرمود: شخصی که غنی بود آمد نزد پیامبر و سر و وضع خوبی هم داشت نشست. و در همین حال یک فرد فقیری وارد شد و لباس کثیف و کهنه ای داشت و کنار آن شخص غنی نشست و این شخص غنی در این حال خودش را جمع و جور کرد و لباس هایش را جمع کرد. پیامبر متوجه شد و ناراحت شد و به او فرمود چرا اینکار را کردی؟ آیا ترسیدی که چیزی از فقر او به تو برسد؟ گفت خیر یا رسول الله. پیامبر فرمودند آیا ترسیدی که چیزی از ثروت تو به او برسد؟ گفت خیر یا رسول الله. پیامبر فرمودند آیا ترسیدی چرکی و کثیفی لباس های او به تو برسد؟ گفت خیر یا رسول الله. در این حال پیامبر(ص) فرمود چه چیزی تو را وادار کرد که خودت را جمع و جور کنی؟ گفت یا رسول الله من یک همنشینی دارم که هر کار زشتی را نزد من خوب جلوه می دهد و هر کار خوبی را در نظر من قبیح جلوه می دهد؛ (و مرادش شیطان بود) و نه الان بلکه در هر موقع و مکانی قرین من است. ولی به جبران این عملی که در حضور شما از من سر زد جبران می کنم. پیامبر فرمود چه می کنی؟ گفت به جبران این عمل زشت نصف تمام دارایی ام را به این آقا بخشیدم. پیامبر(ص) رو به شخص فقیر کردند و فرمودند قبول می کنی؟ آن فقیر گفت خیر. آن شخص ثروتمند گفت چرا قبول نمی کنی؟ فقیر گفت می ترسم همین حالی که تو پیدا کردی من هم پیدا کنم.

۱- الکافی، کلینی، ج ۲، ص ۲۶۳، اسلامیه.

۲- مرآه العقول، علامه مجلسی، ج ۹، ص ۳۶۲، اسلامیه.

خیلی روایت روشن و واضحی است که در اثر ثروت چنین حالتی برای انسان پیش می آید این یک مثال است ولی ده ها نشانه دیگر هم دارد چنانچه آن ثروتمند گفت که شیطان نه تنها در این مورد بلکه در موارد دیگر هم مرا وادار به کار زشت می نماید از آن طرف هم روایت می رساند که اگر در یک جایی به فقیر به هر علت اهانتی شود باید عزت خودش را حفظ کند. به هر حال فقر باید برای انسان افتخار باشد.

۲- «عَنْ أَبِی عَبْدِاللَّهِ(ع) قَالَ: فِی مُنَاجَاهِ مُوسَی(ع) یَا مُوسَی إِذَا رَأَیْتَ الْفَقْرَ مُقْبِلًا فَقُلْ مَرْحَباً بِشِعَارِ الصَّالِحِینَ وَ إِذَا رَأَیْتَ الْغِنَی مُقْبِلًا فَقُلْ ذَنْبٌ عَجِلَتْ عُقُوبَتُهُ.» (۱) ، (۲)

حضرت امام صادق(ع) فرمود خداوند در مناجات موسی فرمود: ای موسی اگر یک وقت آثار فقر در زندگی ات پیدا شد و همین اموالی که داری در حال کمتر شدن است و احساس کردی که در حال فقیر شدن هستی ناراحت نشو و خوشحال شو. و به خودت بگو مرحبا به شعار صالحین خوش بحال من که چه افتخاری برای من است که چیزی که افتخار صالحین است به طرف من می آید. یعنی نوعا صالحین با اینکه تلاش می کنند در مضیقه هستند گرچه تنبلی نمی کند و از کسب درآمد فرار نمی کند بلکه با همه تلاش ها اگر همچنان فقیر باقی ماند شاکر باشد و گله از کار خدا نکند و با این وضعی که در زندگی دارد بسازد. روایت در ادامه می فرماید یا موسی، اگر دیدی که از اطراف درآمدها پیش می آید و همچنان ثروت متراکم پیدا می کنی؛ به خودت بگو معلوم می شود که گناهی کردم که به عقوبت آن در همین دنیا می رسم و خدا مرا عقوبت می کند.

۱- الکافی، کلینی، ج۲، ص۲۶۳، اسلامیه.

۲- مرآه العقول، علامه مجلسی، ج۹، ص۳۶۴، اسلامیه.

مرحوم مجلسی می فرماید یعنی «أذنبت ذنبا صار سببا لأن أخرجنی الله من أولیائه و اتصفت بصفات أعدائه أو ابتلانی بالمشقه التی ابتلی بها أصحاب الأموال کما قال تعالی: (إِنَّما یُرِیدُ اللَّهُ لِیُعَذِّبَهُمْ بِها فِی الْحَیاهِ الدُّنْیا) (۱) و ما قیل: من أن الذنب هو الغناء فهو بعید جدا.» (۲)

از جمله آخر ذیل روایت که فرمود: «شاید گناهی کردم که عذابش در دنیا دارد به من می رسد» مراد این است که با خودش بگوید شاید گناهی مرتکب شدم که خدا مرا بر اثر آن از سلک اولیاء خدا و صالحین خارج کرد و مرا به صفت ثروتمندی که صفت دشمنان خداست متصف کرد و مرا گرفتار شقاوتی کرده است که معمولاً ثروتمندان گرفتار آن هستند.

که در قرآن در سوره مبارکه توبه آیه شریفه ۵۵ هم داریم که وقتی قومی به ثروت رسیدند فرمود: اگر دیدید افرادی در ناز و نعمت هستند ناراحت نشوید که حتما آبرو نزد خداوند داشتند که مال و ثروت به آن ها داده است بلکه خداوند خواست (علاوه بر عذاب آخرت) این مال و ثروت به آن ها رسیده است در دنیا عذابی است برای آن ها.

مرحوم مجلسی در آخر می فرماید این فرض که مراد از «ذنب» در روایت همان ثروت است بعید است و قابل پذیرش نیست.

علی ای حال برخورد با یک شخص فقیر نباید از نوع برخورد با یک فرد حقیر باشد.

بحث فقهی: شرایط ولی فقیه: علم و فقاهت:

گفتیم یکی از شرایط ولی فقیه علم است علاوه بر اسلام و ایمان و عقل و عدالت شرط چهارم علم و فقاهت است. در مورد دلیل مسأله گفتیم علاوه بر حکم عقل و بناء عقلاء؛ دلیل از آیات و روایات داریم. یک آیه را از سوره مبارکه یونس خواندیم.

ص: ۴۲۳

۱- توبه/سوره۹، آیه۵۵.

۲- مرآه العقول، علامه مجلسی، ج۹، ص۳۶۵، اسلامیه.

خود این آیه در رابطه با ذات مقدس پروردگار و خدایانی که مشرکین پرستش می کردند وارد شد که پیامبر مأمور شد که از آنان بپرسد که آیا خدایان شما می تواند مردم را راهنمایی به حق نماید و جواب آن قطعا منفی بود که برای روشن تر شدن موضوع داستان حضرت ابراهیم را هم نقل کردیم و خداوند در جواب می فرماید ای پیامبر بگو خدای من می تواند اینکار را انجام دهد.

در ادمه آیه خداوند اینان را ارجاع به فطرت خودشان می دهد و می فرماید: (أَ فَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لا يَهِدِّي إِلاَّ أَنْ يُهْدى) (١) آیا آن کسی که می تواند هدایت به حق نماید سزاوار پرستش است یا خدایانی که توان هدایت ندارد.

گفتیم به این آیه می توانیم تمسک کنیم که علم در ولی فقیه شرط است.

ملاحظه می فرمایید که وجدان مشرکان را می خواهد بیدار کند که فکر کنند کدام سزاوار است. (فَما لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ) (٢) شما خودتان چه جوری حکم می کنید. «إِلاَّ أَنْ يُهْدى» یعنی کسی که خودش هادی نیست مگر اینکه کسی از بیرون به او بگوید معنی همین است هدایت نمی شود مگر اینکه کسی او را هدایت کند یعنی اساسا در مورد خدایان مشرکان هادی شدن مطرح نیست بلکه حتی هدایت شدن آنان به خدا بستگی دارد.

از این آیه می فهمیم کسی که هدایت کننده به حق است یعنی عالم است و می تواند به راه حق و سعادت بیاورد سزاوار است که ولی فقیه باشد بخلاف کسی که عالم نیست و جاهل است.

و از روایت (٣) هم شاهد آوردیم برای استفاده از این آیه که حضرت امیرالمؤمنین(ع) برای اثبات خلافت خودشان به این آیه تمسک کردند که در قضیه شرب خمر شخصی که نزد امیرالمومنین(ع) رفتند و حضرت امیر(ع) در ضمن قضاوت این استفاده را از آیه کردند که در ذیل روایت ذکر شده به این مضمون که من می خواستم این آیه را برای اینان تأکید کنم که آن کسی که یهدی الی الحق است سزاوار خلافت است نه کسی که یهدی الی الحق نیست.

١- یونس/سوره ١٠، آیه٣۴—٣۶.

٢- یونس/سوره ١٠، آیه٣۴—٣۶.

٣- الکافی، کلینی، ج٧، ص٢۴٩، اسلامیه.

نتیجه:

شرط ولایت فقیه علم است و در تمام شؤونی که در آن اعمال ولایت لازم است باید عالم باشد و تقلید هم نباید بکند و هدایت به حق نماید منتهی با این تفاوت که فقیه کسی است که درس خوانده و هدایتگر شد اما امیرالمؤمنین(ع) و نیز امامان معصوم(ع) علم لدنی داشتند و علم آنان اکتسابی نبود. پس اولا: آیه در مورد جریان مشرکین بود و حضرت علی(ع) در مورد خلافت خودشان مورد استناد قرار دادند. ثانیا: ما هم عین همین را در ولی فقیه پیاده می کنیم که فقیه عالم یهدی الی الحق است نه کسی که جاهل باشد.

و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرین.

ولایت فقیه (شرائط ولی فقیه چهارم شرطیت علم) ۹۵/۱۲/۰۷

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: ولایت فقیه (شرائط ولی فقیه: چهارم: شرطیت علم)

بحث در آیات داله بر شرطیت علم برای کسی که متصدی ولایت امر می شود بود و گفتیم که ولی امر باید عالم فقیه و مجتهد باشد.

۱- (قُلْ هَلْ مِنْ شُرَكائِكُمْ مَنْ يَهْدی إِلَى الْحَقِّ قُلِ اللَّهُ يَهْدی لِلْحَقِّ أَ فَمَنْ يَهْدی إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لا يَهِدِّی إِلاَّ أَنْ يُهْدى فَما لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ) (۱)

در استفاده از این آیه گفتیم کسی که قصد راهنمایی به حق دارد باید عالم باشد و این شخص سزاوار است که تبعیت شود و از او اطاعت شود در مقابل کسی که راهنمایی به حق ندارد سزاوار ولایت نیست و برای شاهد حرف روایتی آوردیم که امیرالمؤمنین خودشان را مصداق أحق أن يتّبع در این آیه معرفی کردند. و مستوفی بحث کردیم.

۲- (أَ لَمْ تَرَ إِلَى الْمَلَإِ مِنْ بَنی إِسْرائيلَ مِنْ بَعْدِ مُوسى إِذْ قالُوا لِنَبِيٍّ لَهُمُ ابْعَثْ لَنا مَلِكاً نُقاتِلْ فی سَبيلِ اللَّهِ قالَ هَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتالُ أَلاَّ تُقاتِلُوا قالُوا وَ ما لَنا أَلاَّ نُقاتِلَ فی سَبيلِ اللَّهِ وَ قَدْ أُخْرِجْنا مِنْ دِيارِنا وَ أَبْنائِنا فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتالُ تَوَلَّوْا إِلاَّ قَليلاً مِنْهُمْ وَ اللَّهُ عَليمٌ بِالظَّالِمينَ وَ قَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكاً قَالُواْ أَنىَ يَكُونُ لَهُ الْمُلْكُ عَلَيْنَا وَ نحَْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ وَ لَمْ يُؤْتَ سَعَةً مِّنَ الْمَالِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَئهُ عَلَيْكُمْ وَ زَادَهُ بَسْطَةً فىِ الْعِلْمِ وَ الْجِسْمِ وَ اللَّهُ يُؤْتىِ مُلْكَهُ مَن يَشَاءُ وَ اللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ) (۲)

ص: ۴۲۵

۱- یونس/سوره ۱۰، آیه۳۵.

۲- بقره/سوره ۲، آیه۲۴۶و۲۴۷.

گروهی از بنی اسرائیل بعد از حضرت موسی(ع) نزد پیامبر بعدی آمدند و از او خواستند که پادشاه و فرماندهی برایشان معرفی کند که به همراه او در راه خدا با جالوت بجنگند چون جالوت ستمگری می کرد و همواره به شهرهای بنی اسرائیل حمله می کرد و آنان را آواره کرده بود و فراوان از بنی اسرائیل کشته بود. آن پیامبر نبی طی یک اتمام حجت خطاب به آن قوم گفت اگر از خدا خواستم و خدا کسی را تعیین کرد آیا با ترک قتال او را عصیان نمی کنید و از او پیروی می کنید؟ گفتند چگونه ترک قتال کنیم در حالیکه دشمن، ما را آواره کرده و از فرزندان و خانه هایمان دور کرده است؟ پیامبرشان گفت خداوند طالوت را بعنوان ملک و پادشاه برایتان برگزید که تحت فرمان او باشید. در عین حال که از آنان اقرار گرفت و تعهد کردند که عصیان نمی کنند با این حال مخالفت کردند. چون طالوت یک روستایی بود و در روستا زندگی می کرد و کشاورزی می کرد لذا آنان خودشان را احق به فرماندهی دانستند و گفتند این شخص مال و ثروتی ندارد و پشتوانه ای ندارد. یعنی دو جهت را ملاک برتری خودشان دانستند:

جهت اول: گفتند او فامیل دار نیست و دارای شخصیت اجتماعی و قبیله بزرگ نیست.

جهت دوم: پادشاه باید دارای مال و ثروت باشد و او ثروتمند نیست.

لذا خواستند از بین خودشان یک نفر انتخاب شود. اما پیامبرشان فرمود شما حق ندارید بعد از اینکه خدا انتخاب کرد در مقابل خداوند مخالفت کنید و چون این برگزیده خداست باید اطاعت کنید به علاوه خداوند یک توسعه علم و توانایی جسمی به او داده است که در شما نیست و کسی که خدا انتخاب کند قطعا ترجیح دارد و در اراده خداوند است که به هر کسی خواست پادشاهی و فرمانروایی بدهد.

کیفیت استدلال:

استدلال ما به همین جمله است که خداوند به او توانایی و توسعه در علم داده است پس میزان در اعطاء ملک علم است و اساس حکومت بر مردم داشتن آگاهی و علم است.

کلام امیرالمؤمنین در تفسیر و استدلال به آیه شریفه ۲۴۷ و ۲۴۶ سوره بقره:

در مشهد یک آقایی علاوه بر نهج البلاغه فعلی که موجود است؛ کلماتی که سید رضی نیاورده را جمع کرده است. در کتاب و بعد از ضمیمه به نهج البلاغه فعلی نامش را «تمام نهج البلاغه» گذاشته است. البته دلیل نیامدن برخی کلمات امیرالمؤمنین در نهج البلاغه فعلی این است که سید رضی آن کلماتی که در نظر خودش سرآمد در فصاحت و بلاغت بود انتخاب کرد اما در کتاب «تمام نهج البلاغه» همه آنچه که در کتب حدیثی از فرمایشات امیرالمؤمنین بود جمع آوری شد. به هر حال کتاب تمام نهج البلاغه در خطبه ۶۱ که متن آن در کتاب احتجاج طبرسی هم موجود است آمده است: «اسْمَعُوا مَا أَتْلُو عَلَيْكُمْ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ الْمُنْزَلِ عَلَى نَبِيِّهِ الْمُرْسَلِ لِتَتَّعِظُوا فَإِنَّهُ وَ اللَّهِ أَبْلَغُ عِظَةً لَكُمْ فَانْتَفِعُوا بِمَوْعِظَهِ اللَّهِ وَ ازْدَجِرُوا عَنْ مَعَاصِی اللَّهِ فَقَدْ وَعَظَكُمُ اللَّهُ بِغَيْرِكُمْ فَقَالَ لِنَبِيِّهِ(ص) (أَ لَمْ تَرَ إِلَى الْمَلَإِ مِنْ بَنِی إِسْرائِيلَ مِنْ بَعْدِ مُوسى إِذْ قالُوا لِنَبِيٍّ لَهُمُ ابْعَثْ لَنا مَلِكاً نُقاتِلْ فِی سَبِيلِ اللّهِ قالَ هَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتالُ أَلاّ تُقاتِلُوا؟ قالُوا وَ ما لَنا أَلاّ نُقاتِلَ فِی سَبِيلِ اللّهِ وَ قَدْ أُخْرِجْنا مِنْ دِيارِنا وَ أَبْنائِنا فَلَمّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتالُ تَوَلَّوْا إِلاّ قَلِيلًا مِنْهُمْ وَ اللّهُ عَلِيمٌ بِالظّالِمِينَ. وَ قالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ اللّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طالُوتَ مَلِكاً قالُوا أَنّى يَكُونُ لَهُ الْمُلْكُ عَلَيْنا وَ نَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ وَ لَمْ يُؤْتَ سَعَةً مِنَ الْمالِ قالَ إِنَّ اللّهَ اصْطَفاهُ عَلَيْكُمْ وَ زادَهُ بَسْطَةً فِی الْعِلْمِ وَ الْجِسْمِ وَ اللّهُ يُؤْتِی مُلْكَهُ مَنْ يَشاءُ وَ اللّهُ واسِعٌ عَلِيمٌ أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ لَكُمْ فِی هَذِهِ الْآيَاتِ عِبْرَةً لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ جَعَلَ الْخِلَافَهَ وَ الْإِمْرَهَ مِنْ بَعْدِ الْأَنْبِيَاءِ فِی أَعْقَابِهِمْ وَ أَنَّهُ فَضَّلَ طَالُوتَ وَ قَدَّمَهُ عَلَى الْجَمَاعَهِ بِاصْطِفَائِهِ إِيَّاهُ وَ زِيَادَهِ بَسْطَهٍ فِی الْعِلْمِ وَ الْجِسْمِ) (۱) فَهَلْ تَجِدُونَ أَنَّ اللَّهَ اصْطَفَى بَنِی أُمَيَّهَ عَلَى بَنِی هَاشِمٍ وَ زَادَ مُعَاوِيَهَ عَلَيَّ بَسْطَهً فِی الْعِلْمِ وَ الْجِسْمِ وَ اتَّقُوا اللَّهَ عِبَادَ اللَّهِ وَ جَاهِدُوا فِی سَبِيلِهِ قَبْلَ أَنْ يَنَالَكُمْ سَخَطُهُ بِعِصْيَانِكُمْ لَهُ» (۲)

۱- بقره/سوره۲، آیه۲۴۶و۲۴۷.

۲- الاحتجاج، طبرسی، ج۱، ص۱۷۳، مرتضی.

این آیه را که برایتان می خوانم گوش دهید و از آن موعظه بگیرید زیرا به خدا قسم این آیه پند و نصیحت است برای شما. پس از موعظه خدا بهره ببرید و از معاصی کناره گیری کنید خداوند بوسیله عملی که در دیگران واقع شده است شما را پند می دهد.

آن حضرت در ادامه آیه ۲۴۶ و ۲۴۷ سوره بقره را خواندند و جریان جالوت و طالوت را یادآور شدند و بعد فرمودند: ایها الناس برای شما در این آیات پندی است و از آن موعظه بگیرید تا بدانید که خداوند جان هر پیامبری را که می گرفت برای ادامه پیامبری و حکومت از اعقاب آن پیامبر جانشین می گذاشت و از این آیه به دست می آورید که خداوند با انتخاب و برگزیدن طالوت و آن زیادی علم و قدرت و توانایی جسم که به او داد او را بر آن جماعت برتری داد و مقدم داشت. اکنون از شما می پرسم آیا چنین می یابید که خداوند بنی امیه را بر بنی هاشم برتری داده است؟ و آیا خداوند به معاویه از علم و قدرت جسمی بر من برتری داده است؟ پس آنکه خداوند به او بسط در علم و توانایی داده من هستم.

کیفیت استدلال به روایت:

امیرالمؤمنین(ع) به چند نکته اساسی اشاره کردند:

۱. علی(ع) برگزیده خداست به عنوان خلافت.

۲. علی(ع) بسط در علم دارد.

۳. علی(ع) بسط در قدرت جسمی دارد.

پس به دست می آوریم که بنی امیه هرگز برگزیده از طرف خداوند نیست. ملاک در فرمانروایی و ولایت امر علم و توانایی است.

تذکر: آیات دیگری هم تمسک شده غیر از این آیه ولی استدلالشان خیلی محکم نیست مثلا در دراسات (۱) تمسک کرده به آیه شریفه (قُلْ هَلْ یَسْتَوِی الَّذینَ یَعْلَمُونَ وَ الَّذینَ لا یَعْلَمُون إنما یتذکر اولوا الالباب) (۲) و گفت استفهام انکاری است که آیا کسی که عالم مساوی است با کسی که عالم نیست؟ جواب این سوال به قدری روشن است که کسی که کوچکترین مرحله عقل را دارا باشد می گوید که عالم مقدم است لذا خود قرآن در ذیل می فرماید صاحبان عقل به راحتی می فهمند که عالم مقدم است. پس در جایی که ولی فقیه تعیین می کنیم باید عالم باشد.

۱- دراسات فی ولایه الفقیه، منتظری، ج۱، ص۳۰۲، تفکر.

۲- زمر/سوره۳۹، آیه۹.

نظر استاد: گرچه این آیه ترجیح عالم بر جاهل را می رساند ولی این آیه شرطیت را نمی رساند و فقط ترجیح را می رساند. و ما می خواهیم اثبات کنیم عالم بودن ولی امر مسلمین شرطیت دارد. بنابراین به آیه شریفه ۹ سوره مبارکه زمر نمی توانیم استدلال کنیم.

بحث بعدی بررسی شرطیت علم در ولی امر مسلمین از روایات است که بعضی از روایات فقط علم را مطرح می کند و بعضی اعلم بودن را هم مطرح می کند. برای فردا انشاءاله.

و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرین.

ولایت فقیه (شرائط ولی فقیه چهارم شرطیت علم) ۹۵/۱۲/۰۸

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: ولایت فقیه (شرائط ولی فقیه: چهارم: شرطیت علم)

به آیاتی تمسک شد برای اشتراط علم در ولی امر دو آیه را به تفصیل بررسی کردیم و گفتیم آیات دیگری هم هست ولی از بررسی آن آیات می گذریم و وارد در روایات می شویم که روایات مفصلی است.

۱- «حَنَان عَن اَبِيهِ(ع) عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ(ع) قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ(ص) لَا تَصْلُحُ الْإِمَامَةُ إِلَّا لِرَجُلٍ فِيهِ ثَلَاثُ خِصَالٍ وَرَعٌ يَحْجُزُهُ عَنْ مَعَاصِي اللَّهِ وَ حِلْمٌ يَمْلِكُ بِهِ غَضَبَهُ وَ حُسْنُ الْوِلَايَهِ عَلَى مَنْ يَلِي حَتَّى يَكُونَ لَهُمْ كَالْوَالِدِ الرَّحِيمِ.» (۱)

حنان از پدرش نقل کرده است که گفت امام باقر(ع) از جدشان پیامبر نقل می کنند که فرمود صلاحیت ندارد کسی تصدی امامت را بکند مگر اینکه این سه وصف در او باشد گرچه در این روایت کلمه امامت مطرح شد امّا بلا شک مراد از امامت در اینجا همان ولایت امر است و شاهد آن هم در خود روایت است که وصف سوم را که می فرماید «حسن الولایه» یعنی کسانی که تحت ولایت او هستند را باید به خوبی اداره نماید.

ص: ۴۲۹

۱- الکافی، کلینی، ج۱، ص۴۰۷، اسلامیه.

وصف اول: ورع: کسی که ولایت را بر عهده می گیرد باید با تقوی باشد که در شرط عدالت این روایت را ذکر کردیم و از این مورد استفاده کردیم که باید تقوی داشته باشد.

وصف دوم: حلم: کسی که ولایت امر را عهده دار می شود باید کظم غیظ کند. یعنی باید دارای حلمی باشد که مالک غضبش بشود. چون زمام امر است و افراد مختلف هستند و اگر بخواهد همواره با خشونت برخورد کند مردم متفرق می شوند.

وصف سوم: حسن الولایه: کسی که ولایت را عهده دار می شود باید دارای حسن ولایت باشد یعنی به نحو نیک اداره نماید.

و در ادامه می فرمایـد بایـد برای مردمماننـد پـدر مهربان باشـد. مرحوم کلینی در کافی همین روایت را نقل می کند و در ذیل می فرمایـد «وَ فِی رِوَایَهٍ أُخْرَی حَتَّی یَکُونَ لِلرَّعِیَّهِ کَالْأَبِ الرَّحِیمِ» (۱) که یـک تغییر کوتاه در ذیل را نشان می دهـد و به جای «لهم» «للرعیه» آمده است و به جای «کالوالد» «کالأب» آمده است.

کیفیت استـدلال: به این وصف سوم استـدلال می کنیم که حـاکم بایـد دارای حسن ولاـیت باشـد یعنی تکلیفی که بعهـده اش است برای اداره بر طبق همان که وظیفه اش است انجام دهد و این حسن ولایت امکان ندارد الا به اینکه احکام را بداند و عالم باشـد (ولـد رحیم این نیست که درس آن را بخوانـد) البته توجه بیشتر روی ورع و تقوی است ولی حسن ولاـیت دلالت بر این دارد که چگونه بر طبق وظیفه اش عمـل کنـد وگرنه لازم است. هر سه خصـلت را داشـته باشـد و اگر یکی نباشـد کفایت نمی کند.

۲- امیرالمؤمنین(ع) در خطبه ای که چنـد روز قبـل از شـهادتشان خواندنـد البته این خطبه زوائـدی دارد که در آن کتـاب تمام نهـج البلاغه بطور کامل آمـده است. امام می فرمایند «وَ قَدْ عَلِمْتُمْ أَنَّهُ لَا یَنْبَغِی أَنْ یَکُونَ الْوَالِی عَلَی الْفُرُوجِ وَ الدِّمَاءِ وَ الْمَغَانِمِ وَ الْأَحْکَامِ وَ إِمَامَهِ الْمُسْلِمِینَ الْبَخِیلُ فَتَکُونَ فِی أَمْوَالِهِمْ نَهْمَتُهُ وَ لَا الْجَاهِلُ فَیُضِلَّهُمْ بِجَهْلِهِ وَ لَا الْجَافِی فَیَقْطَعَهُمْ بِجَفَائِهِ» (۲)

ص: ۴۳۰

۱- الکافی، کلینی، ج ۱، ص ۴۰۷، اسلامیه.

۲- نهج البلاغه، ص ۱۸۹، خطبه ۱۳۱، دارالکتاب اللبنانی.

امیرالمؤمنین(ع) ابتدا در مقام ردّ خلافت معاویه مطالبی بیان کردند. اکنون در ادامه آن گفتار که فرموده بود ایها الناس معاویه نمی تواند امین خون مردم باشد و نمی تواند امین احکام الهی باشد. حالا در ادامه می فرماید شما دانستید سزاوار نیست کسی که والی می شود و زمام امور مردم به دست او می افتد و مسؤول فروج و دماء می شود و اموال و غنائم در اختیارش قرار گیرد و مسؤول احکام دینی مردم می شود نباید بخیل باشد زیرا طمع او را فرا می گیرد و تصرف او در اموال برخلافت موازین می شود و جایز نیست و نیز نباید جاهل باشد زیرا گر جاهل باشد مردم را با نادانی خود گمراه می کند.

بررسی کیفیت استدلال:

ملاحظه می فرمایید از دید امیرالمؤمنین(ع) جهل مانع لیاقت برای ولایت است منتهی بحثی که اینجا هست این است که حضرت امیر(ع) در ابتدا می فرماید «قد علمتم انه لاینبغی» این «لاینبغی» اگر معنای متعارف آن باشد یعنی مناسب نیست و کراهت دارد در حالیکه مراد اولویت جدی و قطعی و بتّی می باشد. بلکه به گونه ای است که چنانچه قبلاً هم گفتیم شبیه «أُولُوا الْأَرْحامِ بَعْضُهُمْ أَوْلی بِبَعْضٍ» ، است که سزاوار بودن استحبابی نیست بلکه صریحا طبقات ارث را می گوید و مراد این است که بعض اولی است یعنی تا طبقه اول باشد نوبت به طبقه دوم و سوم نمی رسد نه اینکه بگوییم خوب است طبقه اول مقدم باشد. بلکه تقدم طبقه اول حتی اگر یکی باقی باشد مقدم است به هر حال کلام امیرالمؤمنین(ع) است. و در بیان احکام فقهی خیلی به سند نهج البلاغه اعتماد کردند و بر اساس روایت از نهج البلاغه فتوی دادند.

ص: ۴۳۱

بررسی یک برداشت غلط از خطبه ۱۷۳ نهج البلاغه:

برخی خلاف این استفاده ما از روایت نهج البلاغه استظهار دیگری کرده اند. مانند شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید معتزلی؛ در ذیل همین خطبه ۱۷۳ از این خطبه سوء استفاده کرده و برای توجیه برخی تخلفات برخی افراد در صدر اسلام می گوید «و هذا لا ینافی مذهب اصحابنا البغدادیین فی صحه إمامه المفضول» (۱)

این کلام منافاتی با اعتقاد اصحاب ما از بغدادی ها ندارد که خلفای سه گانه قبل از علی(ع) خلیفه هستند و مفضول یعنی ابوبکر و عمر و عثمان بر فاضل یعنی علی مقدم شدند. «لأنه ما قال أن إمامه غیر الأقوی فاسد و اصحابنا لا ینکرون أحق بالإمامه ممن تقدمه مع قولهم بصحه امامه المتقدمین» البته مناقشه در کلام ابن ابی الحدید را پس از بیان خطبه ۱۷۳ و استدلال به آن بیان می کنیم. زیرا امیرالمؤمنین(ع) نفرمود امامت غیر اقوی صلاحیت ندارد و اصحاب ما هم منکر این نیستند که او از کسانی که بر او مقدم شده اند أحق بوده است اما در عین حال قائلند که آن سه نفر هم امامتشان صحیح است.

۳- خطبه ۱۷۳ «أَیُّهَا النَّاسُ إِنَّ أَحَقَ النَّاسِ بِهَذَا الْأَمْرِ أَقْوَاهُمْ عَلَیْهِ وَ أَعْلَمُهُمْ بِأَمْرِ اللَّهِ فِیهِ فَإِنْ شَغَبَ شَاغِبٌ اسْتُعْتِبَ فَإِنْ أَبَی قُوتِلَ» (۲)

ایها الناس سزاوارترین مردم به این امر که خلیفه مسلمین باشد آن است که قدرت بیشتر برای اداره امور و علم بیشتر داشته باشد که اگر یک ایجاد فتنه ای شد بتواند جلوی آن را بگیرد و اگر ابا کرد و به فتنه گری ادامه داد با او بجنگد.

ص: ۴۳۲

۱- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج۹، ص۳۲۸، کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی (ره).

۲- نهج البلاغه، ص۲۴۷، خطبه ۱۷۳، دارالکتب اللبنانی.

البته یک نکته در خطبه ۱۷۳ قابل توجه است که به همراه دیگر روایات مورد بررسی قرار می گیرد که تعبیر اعلم بودن آمده است و در جای خودش بحث می کنیم که آن کسی صلاحیت خلافت دارد که اعلم باشد به هرحال حداقل اعلم بودن میزان علم داشتن است و اعلمیت باید در جای خودش بحث شود.

مناقشه در استفاده توجیهی ابن ابی الحدید از خطبه ۱۷۳:

در جواب می گوییم همین کلام امیرالمؤمنین(ع) که می فرماید «فَإِنْ شَغَبَ شَاغِبٌ» استفاده می شود اگر کسی مقابل این کسی که احق است ایستاد اول سعی می شود او به حق بازگردد و پیروی از أحق را بپذیرد و اگر تسلیم نشد با او مقاتله می شود. نکته اینجاست وقتی می گوید با او که از أحق پیروی نکند مقاتله می شود نشان می دهد که أحق در این عبارت همانند برخی دیگر از عبارات قرآن در مورد (بَعْضُهُمْ أَوْلی بِبَعْضٍ)، به معنای افعل تفضیل نیست بلکه به معنای افعل التعیین است یعنی دیگران در برابرش صاحب هیچ حقی نیستند نه اینکه صاحب حق کمتری باشند بنابراین تا فاضل باشد مفضول هیچ لیاقتی ندارد تا او را بر فاضل مقدم بداریم.

نتیجه: تاکنون سه روایت خواندیم که دلالت دارد ولی امر مسلمین باید عالم باشد و در ولی امر علم شرطیت دارد.

و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرین.

ولایت فقیه (شرائط ولی فقیه چهارم شرطیت علم) ۹۵/۱۲/۱۴

Your browser does not support the audio tag.

موضوع: ولایت فقیه (شرائط ولی فقیه: چهارم: شرطیت علم)

در استدلال به روایات برای اثبات اشتراط علم در ولی امر که باید عالم و فقیه باشد و فقاهت در او شرط است سه روایت را خواندیم. و اکنون به اجمال اشاره می کنیم.

ص: ۴۳۳

۱- «حَنَان عَن اَبِیهِ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وسلم لَا تَصْلُحُ الْإِمَامَةُ إِلَّا لِرَجُلٍ فِیهِ ثَلَاثُ خِصَالٍ وَرَعٌ یَحْجُزُهُ عَنْ مَعَاصِی اللَّهِ وَ حِلْمٌ یَمْلِکُ بِهِ غَضَبَهُ وَ حُسْنُ الْوِلَایَهِ عَلَی مَنْ یَلِی حَتَّی یَکُونَ لَهُمْ کَالْوَالِدِ الرَّحِیم.» (۱) حضرت امام باقر(ع) از جدشان رسول الله(ص) نقل کردند که فرمود در امام و ولی امر شدن سه خصلت شرط است که یکی از آن ها حسن الولایه بود یعنی کسی که دارای حسن ولایت باشد، یعنی ولایتی که از طرف خداوند به عهده اش گذاشته شده طبق همان موازین عمل کند و باید عالم به احکام باشد تا بتواند عمل نماید یعنی لازمه حسن ولایت عالم بودن است.

۲- روایت دیگر از امیرالمؤمنین(ع) بود که فرمودند «وَ قَدْ عَلِمْتُمْ أَنَّهُ لَا یَنْبَغِی أَنْ یَکُونَ الْوَالِی عَلَی الْفُرُوجِ وَ الدِّمَاءِ وَ الْمَغَانِمِ وَ الْأَحْکَامِ وَ إِمَامَهِ الْمُسْلِمِینَ الْبَخِیلُ فَتَکُونَ فِی أَمْوَالِهِمْ نَهْمَتُهُ وَ لَا الْجَاهِلُ فَیُضِلَّهُمْ بِجَهْلِهِ وَ لَا الْجَافِی فَیَقْطَعَهُمْ بِجَفَائِهِ» (۲) بعد از

توضیحاتی فرموده بود در آخر گفتند دانستید اگر کسی که جاهل است زمام امور را بدست بگیرد امت را گمراه می کند.

۳- روایت سوم را از نهج البلاغه خواندیم «أَیُّهَا النَّاسُ إِنَّ أَحَقَ النَّاسِ بِهَذَا الْأَمْرِ أَقْوَاهُمْ عَلَیْهِ وَ أَعْلَمُهُمْ بِأَمْرِ اللَّهِ فِیهِ فَإِنْ شَغَبَ شَاغِبٌ اسْتُعْتِبَ فَإِنْ أَبَی قُوتِلَ» (۳) کسی سزاوار به این امر ولایت است که از نظر جسمی و توانایی اعلی و از نظر علمی اعلم باشد و گفتیم احق که می گوید افعل تفضیل نیست بلکه افعل التعیین است یعنی آنکه بالاترین توانایی را دارد متعینا ولی امر است.

ص: ۴۳۴

۱- الکافی، کلینی، ج ۱، ص۴۰۷، اسلامیه.

۲- نهج البلاغه، ص۱۸۹، خطبه ۱۳۱، دارالکتاب اللبنانی.

۳- نهج البلاغه، ص۲۴۷، خطبه ۱۷۳، دارالکتب اللبنانی.

این سه روایت قبلا خوانده شد و اکنون روایت چهارم را مورد بررسی قرار می دهیم.

۴- «عَنْ عَبْدِ الْعَزِيزِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ: كُنَّا مَعَ الرِّضَا علیه السلام بِمَرْوَ فَاجْتَمَعْنَا فِي الْجَامِعِ يَوْمَ الْجُمُعَهِ فِي بَدْءِ مَقْدَمِنَا فَأَدَارُوا أَمْرَ الْإِمَامَهِ وَ ذَكَرُوا كَثْرَهَ اخْتِلَافِ النَّاسِ فِيهَا فَدَخَلْتُ عَلَى سَيِّدِي علیه السلام فَأَعْلَمْتُهُ خَوْضَ النَّاسِ فِيهِ فَتَبَسَّمَ علیه السلام ثُمَّ قَالَ يَا عَبْدَالْعَزِيزِ جَهِلَ الْقَوْمُ وَ خُدِعُوا عَنْ آرَائِهِمْ ... وَ الْإِمَامُ عَالِمٌ لَا يَجْهَلُ وَ رَاعٍ لَا يَنْكُلُ ...» (۱)

عبدالعزیز بن مسلم می گوید ما جماعتی بودیم که در مرو خدمت امام رضا(ع) بودیم و در همان ابتداء ورود به مرو در یکی از روزهای جمعه در مسجد جامع جمع شدیم و بحث امامت شد و مطرح شد که در آن اختلاف فراوان است. و من (بعداً) خدمت امام هشتم(ع) رسیدم و به امام خبر دادم که جمعیت امروز درباره امامت چنین و چنان بحث می کردند امام تبسمی کردند سپس فرمودند ای عبدالعزیز این قوم جاهل هستند و این آرائی که در آنجا مطرح کردند خدعه در آن وارد شده و با این آراء خودشان را گول می زنند و بعد امام(ع) سزاوارتر بودن ائمه اثنی عشر(ع) را برای امامت بیان کردند و صفات کثیره ای را درباره امامت بیان کردند و فرمودند اینان امامان اثنی عشر و سزاوار امامت هستند نه دیگران و مطالبی که آنان در جلسه در مسجد جامع گفته اند خلاف است.

روایت مفصل است و صفاتی را امام برای ولی امر مسلمین بیان می کنند و محل شاهد ما این جمله است که فرمودند: «وَ الْإِمَامُ عَالِمٌ لَا يَجْهَلُ وَ رَاعٍ لَا يَنْكُلُ» امام عالمی است که جهالت در او راه ندارد البته جمله «و لا يجهل» را به تأکید قرار می دهند.

۱- الکافی، کلینی، ج۱، ص۱۹۸، اسلامیه

مرحوم مجلسی (۱) می فرمایـد یعنی دارای یک وصف علمی است به گونه ای که هیچ چیزی که در امامت به آن نیاز دارد را جاهـل نیسـت و یـک رعـایت کننـده ای است که ضـعف در او نیست و ترس در او نیست هر آنچه که وظیفه اوست که انجـام بدهد را انجام می دهد.

گرچه این روایت در مقام توصـیف ائمه اثنی عشـر(ع) است ولی علی ای حال ملاک به دست می دهـد که هرکس که ولایت امر به عهده اش قرار می گیرد باید این اوصاف را دارا باشد.

تـذکر: در این مقـام روایات متعـددی داریم که اعلمیت هم در آن شـرط شـده است که به همین روایات هم تمسک می کنیم برای عالم بودن زیرا کسی که اعلم است پس علم هم دارد.

بنـابراین رواياتی را که بر اعلمیت دلالت دارد را می خوانیم برای اسـتفاده این است که حـداقل عالم بودن را می رسانـد. بعـداً مطرح می کنیم که آیا برای ولی امر شـدن اعلمیت شـرط است یا خیر؟ که آراء مختلف است و بعـداً بحث می کنیم اما اکنون روایـات داله بر اعلمیت را می خـوانیم برای این است که می خـواهیم بگـوییم گرچه روایت اعلم بودن را مطرح کرده است اما لااقل عالم بودن قدر متیقن است.

۵- «عن سلیم بن قیس هلالی عن امیر قال فَيَنْبَغِی أَنْ لَا يَكُونَ الْخَلِيفَهُ عَلَى الْأُمَّهِ إِلَّا أَعْلَمَهُمْ بِكِتَابِ اللَّهِ وَ سُنَّهِ نَبِيِّهِ وَ قَدْ قَالَ اللَّهُ (أَ فَمَنْ يَهْدِی إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لا يَهِدِّی إِلَّا أَنْ يُهْدى فَما لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ) وَ قَالَ (وَ زادَهُ بَسْطَهً فِی الْعِلْمِ وَ الْجِسْمِ) وَ قَالَ (أَوْ أَثارَهٍ مِنْ عِلْمٍ إِنْ كُنْتُمْ صادِقِينَ) وَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ(ص) مَا وَلَّتْ أُمَّهٌ قَطُّ أَمْرَهَا رَجُلًا وَ فِيهِمْ أَعْلَمُ مِنْهُ إِلَّا لَمْ يَزَلْ أَمْرُهُمْ يَذْهَبُ سَفَالًا حَتَّى يَرْجِعُوا إِلَى مَا تَرَكُوا فَمَا الْوِلَايَهُ غَيْرَ الْإِمَارَهِ عَلَى الْأُمَّهِ وَ الدَّلِيلُ عَلَى كَذِبِهِمْ وَ بَاطِلِهِمْ وَ فُجُورِهِمْ أَنَّهُمْ سَلَّمُوا عَلَيَّ بِإِمْرَهِ الْمُؤْمِنِينَ بِأَمْرِ رَسُولِ اللَّهِ(ص) وَ هِيَ الْحُجَّهُ عَلَيْهِمْ وَ عَلَيْكَ خَاصَّهً وَ عَلَى هَذَا الَّذِی مَعَكَ يَعْنِی الزُّبَيْرَ [وَ عَلَى الْأُمَّهِ رَأْساً]» (۲)

۱- بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۲۵، ص۱۷۲، بیروت.

۲- کتاب سلیم بن قیس الهلالی، ص۲۰۴، الهادی.

سلیم بن قیس هلالی گوید حضرت امیرالمؤمنین(ع) فرمود: آیا سزاوار است کسی که خلیفه بر امت است الا اینکه اعلم الناس به کتاب الله و سنت نبی او باشد.

ملاحظه می فرمایید به صورت استفهام انکاری است که اگر اعلم نباشد نمی تواند خلیفه شود. امام بعد از بیان این استفهام به آیاتی از قرآن کریم استشهاد می کند.

۱- به آیه شریفه ۳۵ سوره یونس که فرمود «آیا کسی که هادی به حق است لایق پیروی کردن است یا کسی که حتی خودش هم هدایت نمی شود مگر اینکه دیگری او را رهبری کند؟» استشهاد می کند.

۲- به آیه شریفه ۲۴۷ سوره مبارکه بقره که فرمود «به طالوت وسعت در علم و جسم داده است» استشهاد می کند.

۳- به آیه شریفه ۴ سوره مبارکه احقاف که فرمود «اگر راست می گویید اثر علمی (از بت هایتان) معرفی کنید» استشهاد کرده است.

امیرالمؤمنین(ع) در ذیل بیان می کنند که رسول الله(ص) فرمود «در حالیکه اعلم در جامعه باشد اگر غیر اعلم متصدی امور شود همواره رو به ضعف هستند و سقوط می کنند مگر اینکه برگردد به آنچه که ترک کردند یعنی مجدداً همان اعلم را انتخاب کنند.

کیفیت استدلال: ابتدا امیرالمؤمنین(ع) تأکید می کنند که ولی امر باید اعلم باشد و بعد به آیات استشهاد می کنند و بعد کلام پیامبر(ص) را شاهد می آورند. نتیجه این است که ولی امر باید اعلم باشد پس قدر متیقن علم است.

همین روایت را در دراسات (۱) نقل می کند از کتاب سلیم بن قیس (۲) و عین همین را شیخ طوسی در امالی (۳) از پیامبر(ص) نقل می کند.

۱- دراسات فی ولایه الفقیه، منتظری، ج۱، ص۳۰۴، تفکر.
۲- کتاب سلیم بن قیس الهلالی، ص۶۵۱، الهادی.
۳- الأمالی، طوسی، ص ۵۶۰، دار الثقافه.

به هر حال گرچه روایت به دو طریق نقل شده است اما در دلالت یکسان است.

۶- روایت دیگری که دلالت بر اعلمیت دارد دوما از آن حداقل برای اثبات علم استفاده می کنیم. مرحوم مجلسی نقل می کند عن الصادق فی صفات الامام «فَإِنَّهُ یَجِبُ أَنْ یَکُونَ أَزْهَدَ النَّاسِ وَ أَعْلَمَ النَّاسِ وَ أَشْجَعَ النَّاسِ وَ أَکْرَمَ النَّاسِ .... وَ أَمَّا إِذَا لَمْ یَکُنْ عَالِماً بِجَمِیعِ مَا فَرَضَهُ اللَّهُ تَعَالَی فِی کِتَابِهِ وَ غَیْرِهِ قَلْبُ الْفَرَائِضِ فَأَحَلَّ مَا حَرَّمَ اللَّهُ فَضَلَّ وَ أَضَلَّ وَ إِذَا لَمْ یَکُنْ أَشْجَعَ النَّاسِ سَقَطَ فَرْضُ إِمَامَتِهِ لِأَنَّهُ فِی الْحَرْبِ فِئَةٌ لِلْمُسْلِمِینَ فَلَوْ فَرَّ لَدَخَلَ فِیمَنْ قَالَ اللَّهُ تَعَالَی (وَ مَنْ یُوَلِّهِمْ یَوْمَئِذٍ دُبُرَهُ إِلَّا مُتَحَرِّفاً لِقِتالٍ أَوْ مُتَحَیِّزاً إِلی فِئَةٍ فَقَدْ باءَ بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ) » (۱)

بایـد امـام امت زاهـدترین مردم و عـالم ترین مردم و شـجاع ترین مردم و کریم ترین مردم باشـد تا آنجا که می فرمایـد اما اگر عالم به جمیع احکام نباشد ایمن نیستیم زیرا ممکن است فرائض را جابجا کند و ممکن است حلالی را حرام و حرامی را حلال بکند که اگر اینگونه بکند گمراه می شود و دیگران را هم به گمراهی می کشاند.

ملاحظه می کنیـد امام در ذیل نمی گویـد اگر اعلم نباشد چه می شود. بلکه می فرماید اگر عالم نباشد چنین و چنان می شود. پس روایت می رساند که عالم بودن برای ولی امر شرط است.

تذکر: مرحوم مجلسی در بحار این روایت را نقل می کند و بعد مشابه همین را چند صفحه بعد به بیان دیگر نقل می کند (۲) «وَ أَمَّا حُدُودُ الْإِمَامِ الْمُسْتَحِقِّ لِلْإِمَامَهِ ... وَ الثَّانِی أَنْ یَکُونَ أَعْلَمَ النَّاسِ بِحَلَالِ اللَّهِ وَ حَرَامِهِ وَ ضُرُوبِ أَحْکَامِهِ وَ أَمْرِهِ وَ نَهْیِهِ وَ جَمِیعِ مَا یَحْتَاجُ إِلَیْهِ النَّاسُ فَیَحْتَاجُ النَّاسُ إِلَیْهِ وَ یَسْتَغْنِی عَنْهُمْ» شرائط امام برای استحقاق امامت چند چیز است .... دوم این است که خود امام بی نیاز از مردم باشد و اینکه می گوییم باید اعلم باشد به دلیل این است که اگر عالم نبود ایمن نیستیم که احکام را زیرورو کند و نتواند جواب دهد.

۱- بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۹۰، ص۴۴، بیروت

۲- بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۹۰، ص۶۴، بیروت

و وقتی گفتیم بایـد عـالم به جمیع احکـام باشـد عرفا اینگونه است که بایـد اعلم باشـد و لـذا برای عالم بودن به این روایت می توان استدلال کرد.

و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرین.

ولایت فقیه (شرائط ولی فقیه چهارم شرطیت علم اجتهادی) ۹۵/۱۲/۱۵

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: ولایت فقیه (شرائط ولی فقیه: چهارم: شرطیت علم اجتهادی)

در بحث اشتراط علم در ولی امر مسلمین گفتیم کسی که متصدی امر ولایت در زمان غیبت می شود باید عالم و فقیه باشد و برای اثبات آن به روایاتی تمسک شد. و اکنون ادامه روایات مورد بررسی قرار می گیرد.

۱. «عَبْدِالْکَرِیمِ بْنِ عُتْبَهَ الْهَاشِمِیِّ قَالَ: کُنْتُ قَاعِداً عِنْدَ أَبِی عَبْدِاللَّهِ(ع) بِمَکَّهَ إِذْ دَخَلَ عَلَیْهِ أُنَاسٌ مِنَ الْمُعْتَزِلَهِ فِیهِمْ عَمْرُو بْنُ عُبَیْدٍ وَ وَاصِلُ بْنُ عَطَاءٍ وَ حَفْصُ بْنُ سَالِمٍ مَوْلَی ابْنِ هُبَیْرَهَ وَ نَاسٌ مِنْ رُؤَسَائِهِمْ وَ ذَلِکَ حِدْثَانُ قَتْلِ الْوَلِیدِ» (۱)

در روایت صحیحه عبدالکریم بن عتبه هاشمی گوید در آن ایام کشته شدن ولید خلیفه اموی در شام در مکه نزد حضرت امام صادق(ع) در جلسه ای نشسته بودیم که برخی از بزرگان معتزله که در بین آنها عمرو بن عبیـد و واصل بن عطاء و حفص بن سالم و غلام ابن هبیره و گروهی دیگر از سران معتزله که اعتقاد به امامت امام صادق(ع) نداشتند مسائلی مطرح شـد تا اینکه آن گروه بیان مطلب اصلی را که به خاطرش نزد امام آمدنـد را به عمرو بن عبیـد واگـذار کردنـد و عمرو بن عبیـد مطالب مفصلی بیان کرد و از جمله گفت حالا که ولیـد به قتل رسـید و در شام اختلاف است؛ ما محمـد بن عبـدالله بن حسن را برای خلافت در نظر گرفتیم که تحت لوای او باشیم و با دشمنانش مبارزه کنیم و اکنون از شما درخواست می کنیم به ما بپیوندی چون ما برای پیروزی به تو و شیعیانت نیاز داریم و گرنه بنی امیه دوباره پیروز می شونـد. امام صادق(ع) ابتدا از جمع پرسیدند آیا حرف همه شما همین است؟ آنان گفتنـد آری. امام پس از حمـد پروردگار فرمودند فرض کنیم که همه را جمع کردید و پیروز شدیـد احکـام اسلام را چگونه اجرا خواهیـد کرد؟ و در این راستا مواردی از حوادث از جمله کیفیت جنگ با کفار و مشرکین و مجوس و تفاوت آن ها را از آنان پرسیدند و آنان از جواب درماندند و ضمن دیگر پرسش ها برای جلسه روشن شد که آنان علم لازم برای حکومت و ولایت را ندارند. داستان مفصل است و محل شاهد ما ذیل روایت است که می گوید:

ص: ۴۳۹

۱- وسائل الشیعه، حر عاملی، ج۱۵، ص۴۱، کتاب الجهاد، ابواب جهاد العدو، باب۹، ح۲، آل البیت.

«ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَی عَمْرِو بْنِ عُبَیْدٍ فَقَالَ یَا عَمْرُو اتَّقِ اللَّهَ وَ أَنْتُمْ أَیُّهَا الرَّهْطُ فَاتَّقُوا اللَّهَ فَإِنَّ أَبِی حَدَّثَنِی وَ کَانَ خَیْرَ أَهْلِ الْأَرْضِ وَ أَعْلَمَهُمْ بِکِتَابِ اللَّهِ وَ سُنَّهِ نَبِیِّهِ(ص) أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ(ص) قَالَ مَنْ ضَرَبَ النَّاسَ بِسَیْفِهِ وَ دَعَاهُمْ إِلَی نَفْسِهِ وَ فِی الْمُسْلِمِینَ مَنْ هُوَ أَعْلَمُ مِنْهُ فَهُوَ ضَالٌّ مُتَکَلِّفٌ.» (۱)

حضرت امام صادق(ع) رو به عمرو کردند و فرمودند از خدا بترس و نیز خطاب به آن گروه هم فرمودند از خدا بترسید: همانا پدرم در حالیکه بهترین فرد روی زمین و عالمترین روی زمین به کتاب خدا بود؛ فرمود پیامبر(ص) فرموده است کسی که با شمشیر مردم را مجبور به اطاعت از خود نماید در حالیکه اعلم و عالم تر از او در روی زمین وجود دارد این چنین شخصی گمراه است و کسی است که ادعایی می کند که در او نیست متکلف است یعنی به چیزی ادعا می کند ولی دارای آن نیست.

پس از این روایت استفاده می کنیم کسی که ادعای امامت بکند و غیر اعلم باشد گمراه و ضال و مضل است پس غیر اعلم صلاحیت برای ادعای ولایت امر ندارد پس باید دارای شرط علم باشد البته وقتی شرط اعلم بودن در این روایت آمده است شرطیت عالم بودن به طریق اولی مطرح است و مقصود ما از این روایت فعلا استدلال به شرطیت علم است و بحث شرطیت یا عدم شرطیت اعلمیت بعداً مورد بررسی قرار می گیرد.

۲. «عَنِ الْفُضَیْلِ بْنِ یَسَارٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَاعَبْدِاللَّهِ(ع) یَقُولُ مَنْ خَرَجَ یَدْعُو النَّاسَ وَ فِیهِمْ مَنْ هُوَ أَعْلَمُ مِنْهُ فَهُوَ ضَالٌّ مُبْتَدِعٌ وَ مَنِ ادَّعَی الْإِمَامَةَ وَ لَیْسَ بِإِمَامٍ فَهُوَ کَافِرٌ.» (۲)

ص: ۴۴۰

۱- وسائل الشیعه، حر عاملی، ج۱۵، ص۴۲، کتاب الجهاد، ابواب جهاد العدو، باب۹، ح۲، آل البیت.

۲- وسائل الشیعه، حر عاملی، ج۲۸، ص۳۵۰، کتاب الحدود، ابواب حد المرتد، باب۱۰، ح۳۶، آل البیت.

فضیل بن یسار گفت از امام صادق(ع) شنیدم فرمود اگر از میان مردم کسی بیاید و خروج کند و دعوت به طرف خودش نماید و خودش را بعنوان ولی امر معرفی کند در حالی که در بین آنان شخص اعلم وجود داشته باشد این شخص گمراه است و بدعتی ایجاد کرده است.

در ذیل این روایت هم می فرماید کسی که ادعای امامت بکند در حالی که شرایط امامت را ندارد کافر است.

مراد از کافر اینجا معنای اطلاقی آن است که در مقابل اسلام است.

زیرا گاهی به معنای کفر در مقابل مؤمن و شیعه است و گاهی به معنای انکار خداوند است که معنای اصطلاحی کفر است در این روایت هم از نظر کیفیت استدلال استناد به شرطیت علم با اولویت مراد است و فعلاً ـ علم را بحث می کنیم و اعلمیت را بعداً می رسیم.

۳. ما رواه البرقی فی المحاسن (۱) «مَنْ أَمَّ قَوْماً وَ فِيهِمْ أَعْلَمُ مِنْهُ أَوْ أَفْقَهُ مِنْهُ لَمْ يَزَلْ أَمْرُهُمْ فِي سَفَالٍ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَهِ.» (۲)

کسی که امامت بکند بر قومی و پیشوایی کند قومی را در حالی که در بین آن ها افقه و اعلم از او وجود دارد امرشان همیشه در ضعف و سستی و رو به سقوط است.

نتیجه: از این روایت اشتراط اعلم بودن و عالم بودن را برای امام استفاده می کنیم.

بعضی گفتند مراد از «أمَّ قوماً» امام جماعت است ولی می گوییم خصوصیتی ندارد و دلالتی بر اختصاص به امام جماعت ندارد و شامل امامت امت هم می شود.

همین روایت را مرحوم صدوق در عقاب الاعمال (۳) و در علل الشرایع (۴) به سند معتبر ذکر کرده پس معلوم می شود که روایت معتبر است.

۱- المحاسن، برقی، ج۱، ص۹۳، اسلامیه.

۲- تهذیب الاحکام، شیخ طوسی، ج۳، ص۵۶، ح۱۰۶، اسلامیه.

۳- ثواب الاعمال و عقاب الاعمال، صدوق، ص۲۰۶، دار الشریف الرضی.

۴- علل الشرایع، صدوق، ج۲، ص۳۲۶، داوری.

شرطیت علم اجتهادی یا علم تقلیدی در پذیرش ولایت:

بحث بعدی این است حال که قبول کردیم در ولی امر علم شرط است آیا علم باید اجتهادی باشد یا می تواند عالم مقلد باشد.

نظریه اکتفاء به علم تقلیدی: گاهی گفته می شود که از این ادله اشتراط علم اطلاق می فهمیم و فرقی نمی کند که اجتهادی باشد یا تقلیدی باشد زیرا مراد از علم، علم قطعی صددرصد نیست زیرا این علم فقط در اختیار ائمه معصومین(ع) است بلکه مراد این است که از راه شرعی علم پیدا کرده باشد و مجتهد استنباط می کند و علمش از طریق آیات و روایات بدست می آید و احتمال خلاف هم داده می شود و علی ای حال برایش حجت است وقتی حجت شرعی برایش شد معتبر می شود. و مقلد هم استناد می کند به فتوای مجتهد و طریق او همان فتوای مجتهد است یعنی مقلد در نزد خود می گوید هذا ما افتی به المفتی. و کلما افتی به المفتی فهو حکم الله فی حقی. فهذا حکم الله فی حقی. پس همینطور که مجتهد علمش معتبر است به اعتبار اینکه مستند به طریق معتبری است. علم مقلد هم معتبر است چون مستند به طریق معتبری است پس فرقی ندارد در این آیات و روایاتی که خواندیم مبنی بر اشتراط علم در ولی امر اینکه علم از روی اجتهاد باشد یا از روی تقلید باشد البته در ادعا فرض این است که مقلدی است که دسترسی دارد به یک مجتهد قطعی الاجتهاد که کنار دستش است می گوییم ما از روایات استفاده کردیم که عالم به احکام باشد چه اجتهادی چه تقلیدی.

مناقشه در قول به کفایت علم تقلیدی در پذیرش ولایت امر:

ص: ۴۴۲

ولی این نظریه اشکال دارد و می گوییم آیات و روایاتی که به آن تمسک کردیم اینگونه علم تقلیدی را شامل نمی شود. برای بعد انشاءاله.

و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرین.

ولایت فقیه (شرائط ولی فقیه چهارم مناقشه در شرطیت علم تقلیدی) ۹۵/۱۲/۱۶

Your browser does not support the audio tag.

موضوع: ولایت فقیه (شرائط ولی فقیه: چهارم: مناقشه در شرطیت علم تقلیدی)

گفتیم یکی از شرایط تصدی ولایت امر علم است. هم به دلیل عقل هم به دلیل نقل به آیات و روایات تمسک کردیم و به این بحث رسیدیم که آیا علمی که معتبر است باید اجتهادی باشد و یا اینکه اگر علم تقلیدی هم باشد کفایت می کند؟

گفتیم برخی گفته اند شرطیت علم در ولی امر مسلمین کافی است تقلیدی باشد زیرا مراد علمی بتی و قطعی نیست بلکه باید از طرق مختلف بدست آورده باشد و احتمال خلاف در آن داده نشود و اگر به واقع نرسید هم مخطئه است و معذور است یعنی مراد از علمی که معتبر است علمی است که انسان را از طریق معتبر به حکم برساند که در مجتهد طریق معتبر آیات و روایات است که پس از بررسی ادله قیاس درست می کند و می گوید: صغری: هذا ما أدی الیه ظنی. کبری: و کل ما أدی الیه ظنی فهو حکم الله فی حقی. نتیجه: فهذا حکم الله فی حقی. و در مقلد طریق معتبر مراجعه به فتاوای مجتهد خودش است. و یک قیاس درست می کند و می گوید: صغری: هذا ما افتی به المفتی. کبری: و کل ما افتی به المفتی فهو حکم الله فی حقی. نتیجه: فهذا حکم الله فی حقی. پس هر دو دارای علمی هستند که شرط ولایت فقیه است یعنی دلیل (أَ فَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لا يَهِدِّي إِلاَّ أَنْ يُهْدى) (۱) شامل این مقلد است و هم (زادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ) (۲) هم شامل مقلد است. پس هر دو می توانند زعامت امر را بعهده بگیرند.

ص: ۴۴۳

۱- یونس/سوره ۱۰، آیه۳۵.
۲- بقره/سوره۲، آیه۲۴۷.

و گفتیم این نظریه کفایت علم تقلیدی برای تصدی ولایت امر مورد مناقشه است و اکنون مناقشه را بیان می کنیم.

مناقشه در نظریه کفایت علم تقلیدی برای تصدی ولایت:

اشکال این نظریه این است که شرط در ولی فقیه علمی است که اجتهادی باشد چون تفاوت علم اجتهادی با علم تقلیدی این است که علمی که مجتهد بدست می آورد با رسیدن به مدرک حکم است و اشراف به مدرک حکم دارد و چون به مدرک حکم دسترسی دارد احتمال دارد خصوصیاتی در مدرک حکم باشد که باعث تغییر در علم مجتهد شود ممکن است روایتی

است که تخصیص خورد و بدیهی است مطلق یا مقید بودن روایت در فتوی و علم مجتهد تأثیر می گذارد. پس مجتهد است و دو علم دارد یکی علم به اصل حکم که هذا واجب. و علم دوم به خصوصیات حکم است که وجوب مثلا مطلق است و به همه جا تسری دارد و یا واجب مقید و خاصی است و مربوط به موارد خاصی است. ولی مقلد اینها را نمی داند و خصوصیات حکم را نمی داند.

بیان یک مثال: در ضمن کتاب الخمس در بحث انفال گفتیم آیات و روایات دلالت دارد که یکی از چیزهایی که ملک امام است انفال است و اگر کسی خواست در اراضی موات در زمان حضور امام تصرف کند اذن امام شرط است و در زمان غیبت گفتیم امامان معصوم تحلیل کرده اند اذن عام داده شده است که بحث کردیم. اکنون می گوییم گرچه در زمان غیبت اذن نمی خواهد و تحلیل کرده اند و ملک امام است اما نه ملک شخصی بلکه ملک منصب امامت است لذا اگر در زمان غیبت یک ولی امری تصدی امور را بعهده گرفت اداره اموال انفال و اراضی موات ملک ولی امر می شود و در واقع حکم جواز تصرف در زمان غیبت اطلاق ندارد با اذن ولی امر باشد یعنی اینگونه نیست که حتی اگر حکومت شرعی وجود داشت هرکسی بتواند جواز تصرف داشته باشد بلکه گرفتن جواز تصرف منوط به اجازه ولی امر است. اما مقلد این را نمی داند بلکه فقط می داند که در زمان غیبت انفال تحلیل شده و انفال را می تواند تصرف نماید اما نمی داند در همان زمان غیبت اگر حکومت اسلامی بود اذن ولی امر شرط است و فقط فقیه می تواند این را تشخیص دهد. روایت شامل مقلد نمی شود بنابراین چون مقلد فقط در رساله خواند که در زمان غیبت تصرف در اراضی موات جایز است اما نمی داند که اگر در زمان غیبت حکومت اسلامی تشکیل شد تصرف در اراضی موات مشروط به اذن ولی امر می شود پس جاهل به حکم می شود و از موضوع بحث اشتراط علم در ولیّ امر خارج می شود.

ص: ۴۴۴

نتیجه اینکه علم مجتهد فراگیر است و عموم خصوص و مطلق و مقید را می داند و بر مدرک حکم اشراف دارد و مقلد فقط بر اصل جواز تصرف در اراضی موات در زمان غیبت از طریق رساله عملیه اطلاع پیدا کرده است و از عموم و خصوص و مطلق و مقید و غیره اطلاع ندارد. و لذا نسبت به خصوصیت حکم جاهل است پس از محل بحث خارج است. پس ولی امر مسلمین باید مجتهد باشد و علمی که دارد باید اجتهادی باشد. و بر اساس آیات و روایات در مورد مقلد صورت مسأله پاک می شود که اساسا مقلد عالم نیست تا بحث کنیم که می تواند ولی امر مسلمین شود یا خیر؟ زیرا آیه می فرمود (زادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ) (۱) و مقلد واجد (بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ) (۲) نیست یا آیه شریفه می فرماید (أَ فَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لا يَهِدِّي إِلَّا أَنْ يُهْدى) (۳) و بدیهی است که مقلد با توجه به عدم آگاهی از خصوصیات حکم هادی الی الحق نیست پس مشمول آیه نمی شود اجتهاد داشته باشد و مقلد چنین علمی ندارد.

اشکال: ممکن است گفته شود در روایت داریم «فَارْجِعُوا فِيهَا إِلَى رُوَاةِ حَدِيثِنَا» (۴) و این نشان می دهد که فقط کسانی که راوی حدیث هستند می توانند محل رجوع باشند پس در زمان غیبت هم عالم و هم مقلد هر دو خارجند.

جواب: اولا: در جای خودش روات احادیث معنی شد که مراد کسی که از امام شنیده است نیست بلکه تا قیامت هر کس که با تکیه بر احادیث فتوی دهد مراد است.

ص: ۴۴۵

۱- بقره/سوره۲، آیه۲۴۷.

۲- بقره/سوره۲، آیه۲۴۷.

۳- یونس/سوره۱۰، آیه۳۵.

۴- کمال الدین و تمام النعمه، شیخ صدوق، ج۱، ص۴۸۴، اسلامیه.

ثانیا: روایات دیگری هم در مورد قابلیت عالم برای تصـدی ولایت در زمان غیبت داریم که جواز تصـدی و حتی لزوم تصـدی در زمان غیبت را ثابت می کند.

ضمن اینکه یـک روایت از امیرالمـؤمنین داشـتیم که فرمـود «وَ قَدْ عَلِمْتُمْ أَنَّهُ لَا یَنْبَغِی أَنْ یَکُونَ الْوَالِی عَلَی الْفُرُوجِ وَ الـدِّمَاءِ وَ الْمَغَانِمِ وَ الْأَحْکَامِ وَ إِمَامَهِ الْمُسْلِمِینَ الْبَخِیلُ فَتَکُونَ فِی أَمْوَالِهِمْ نَهْمَتُهُ وَ لَا الْجَاهِلُ فَیُضِلَّهُمْ بِجَهْلِهِ وَ لَا الْجَافِی فَیَقْطَعَهُمْ بِجَفَائِهِ» (۱) که نشان برای تصدی ولایت عالم بودن شرط است نه راوی بودن.

نتیجه: در تصدی ولایت بر مسلمین علم استنباطی و اجتهادی شرط است و مقلد هر چند آگاه به مسأله باشد نمی تواند ولیّ امر شود.

بحث دیگر اینکه آیا شرط است فقط علم داشته باشد یا اعلم بودن هم شرط است برای بعد انشاءاله.

و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرین.

ولایت فقیه (شرائط ولی فقیه اعلمیت) ۹۵/۱۲/۲۱

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: ولایت فقیه (شرائط ولی فقیه: اعلمیت)

در شـرایط ولی فقیه گفتیم یکی از شـرائط علم بود که باید عالم باشد و استدلال به آیات و روایات کردیم و نیز در اعتبار علم هم گفتیم بایـد از روی اجتهاد باشـد نه تقلیـدی زیرا مجتهـد و فقیه بر مـدرک مسائل و احکام و خصوصـیات حکم اشـراف و تسلط دارد و بر اساس آن فتوی می دهد.

اکنون این بحث باقی ماند که آیا همین مقدار که عالم است و فقیه است و اشـراف به مسائل دارد کافی است یا اینکه علاوه بر این باید اعلم هم باشد؟ در مسأله دو قول است.

۱- نهج البلاغه، امیرالمؤمنین، ص۱۸۹، خطبه ۱۳۱، دارالکتاب اللبنانی.

قول اول: گفته اند لازم است اعلم باشد و با وجود اعلم برای عالم ولایتی وجود ندارد

قول دوم: گاهی گفته می شود که همین مقدار کافی است و اعلمیت شـرط نیست. بلکه صـرف مجتهد مطلق بودن حتی داشتن شأنیت برای استنباط در ابواب فقه کافی است.

دلیل قول اول: قائلین به شرطیت اعلمیت هم به آیه هم به روایات استدلال کرده اند.

ادله آن همـان آیات و روایاتی است که قبلا خوانـدیم که یا لفظ اعلم داشت و یا اشاره به اعلمیت داشت و ما از طریق اولویت اسـتفاده علم از آنها کردیم و گفتیم وقتی اعلمیت شـرط باشد به طریق اولی علم هم شرط است. حالا به همان آیات و روایات تمسک می کنیم.

الف: قرآن: (أَ لَمْ تَرَ إِلَى الْمَلَإِ مِنْ بَنی إِسْرائیلَ مِنْ بَعْدِ مُوسی إِذْ قالُوا لِنَبِیٍّ لَهُمُ ابْعَثْ لَنا مَلِکاً نُقاتِلْ فی سَبیلِ اللَّهِ قالَ هَلْ عَسَیْتُمْ إِنْ کُتِبَ عَلَیْکُمُ الْقِتالُ أَلاَّ تُقاتِلُوا قالُوا وَ ما لَنا أَلاَّ نُقاتِلَ فی سَبیلِ اللَّهِ وَ قَدْ أُخْرِجْنا مِنْ دِیارِنا وَ أَبْنائِنا فَلَمَّا کُتِبَ عَلَیْهِمُ الْقِتالُ تَوَلَّوْا إِلاَّ قَلیلاً مِنْهُمْ وَ اللَّهُ عَلیمٌ بِالظَّالِمینَ وَ قَالَ لَهُمْ نَبِیُّهُمْ إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَکُمْ طَالُوتَ مَلِکاً قَالُواْ أَنىَ یَکُونُ لَهُ الْمُلْکُ عَلَیْنَا وَ نحَنُ أَحَقُّ بِالْمُلْکِ مِنْهُ وَ لَمْ یُؤْتَ سَعَةً مِّنَ الْمَالِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَیْکُمْ وَ زَادَهُ بَسْطَةً فىِ الْعِلْمِ وَ الْجِسْمِ وَ اللَّهُ یُؤْتىِ مُلْکَهُ مَن یَشَاءُ وَ اللَّهُ وَاسِعٌ عَلِیمٌ) (۱)

جمعی آمدنـد نزد یکی از پیامبران بعـد از موسـی و گفتنـد ما تحت ظلم جالوت هستیم و قصـد جهاد با او داریم پس پادشاهی برای ما تعیین کنید پیامبرشان فرمود خداوند طالوت را برای شـما تعیین کرده و آنان ابتدا قبول نکردند که او مشهور و معروف نیست و مال و وضـعیت مالی خوبی نـدارد و ما خودمان احق هستیم که از بین ما نفری انتخاب کنید پیامبرشان در جواب گفت (إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَیْکُمْ وَ زَادَهُ بَسْطَةً فىِ الْعِلْمِ وَ الْجِسْمِ) (۲) خدا او را انتخاب کرده و علت انتخاب هم وسعت در علم و جسم است پس زیادی علم مطلوب است که به طالوت داده شده است قبلا در جای خود گفتیم از آیه استفاده می شود مراد تنها علم به احکام دین نیست بلکه نسبت به کلیه موضوعات جاری در اداره کشور باید عالم باشد.

۱- بقره/سوره۲، آیه۲۴۶ و ۲۴۷.

۲- بقره/سوره۲، آیه۲۴۶ و ۲۴۷.

نتیجه: از این آیه استفاده می شود اعلم بودن از باب وسعت در علم موجب کسب لیاقت منصب ولایت است. در نتیجه در ولیّ امر اعلم بودن شرط است.

ب: روایات:

۱. «عَبْدِ الْكَرِيمِ بْنِ عُتْبَةَ الْهَاشِمِيِّ قَالَ: ... إِنَّ أَبِي حَدَّثَنِي وَ كَانَ خَيْرَ أَهْلِ الْأَرْضِ وَ أَعْلَمَهُمْ بِكِتَابِ اللَّهِ وَ سُنَّةِ نَبِيِّهِ(ص) أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ(ص) قَالَ مَنْ ضَرَبَ النَّاسَ بِسَيْفِهِ وَ دَعَاهُمْ إِلَى نَفْسِهِ وَ فِي الْمُسْلِمِينَ مَنْ هُوَ أَعْلَمُ مِنْهُ فَهُوَ ضَالٌّ مُتَكَلِّفٌ.» (۱)

روایت صحیحه و طولانی است که در نقل عبدالکریم بن عتبه از حضرت امام صادق(ع) در ذیل روایت آمده است که امام صادق(ع) فرمود پدرم حضرت امام باقر(ع) که بهترین افراد روی زمین و عالمترین افراد به کتاب و سنت بود فرمود که پیامبر فرمود کسی که با شمشیر و زور و ارعاب مردم را به خودش دعوت نماید و در بین مسلمین هم اعلم از او وجود داشته باشد چنین کسی گمراه است و ادعایی به خودش نسبت می دهد در حالیکه صلاحیت آن را ندارد.

از این روایت شرط اعلمیت استفاده می شود و معلوم می شود علم تنها کافی نیست.

۲. صحیحه (۲) «عِيصِ بْنِ الْقَاسِمِ قَالَ سَمِعْتُ أَبَاعَبْدِاللَّهِ(ع) يَقُولُ عَلَيْكُمْ بِتَقْوَى اللَّهِ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَ انْظُرُوا لِأَنْفُسِكُمْ»

عیص بن قاسم در یک صحیحه می گوید از حضرت امام صادق(ع) شنیدم که فرمود از خدایی که شریکی ندارد پروا داشته باشید و پرهیزکار شوید و مراقب نفس خود باشید «فَوَ اللَّهِ إِنَّ الرَّجُلَ لَيَكُونُ لَهُ الْغَنَمُ فِيهَا الرَّاعِي فَإِذَا وَجَدَ رَجُلًا هُوَ أَعْلَمُ بِغَنَمِهِ مِنَ الَّذِي هُوَ فِيهَا» امام صادق(ع) در ادامه استشهاد می کند و تمثیلی برای شاهد حرفشان می آورند و می فرمایند به خدا قسم انسانی که گله گوسفندی دارد و برای آن شبانی قرار داه است اگر شخص دیگری را پیدا کرد که آشناتر به امور به شبانی باشد این شبان فعلی را بیرون می کند و آن شبان عالم تر را می آورد.

۱- وسائل الشیعه، حر عاملی، ج۱۵، ص۴۱، کتاب جهاد، ابواب جهاد العدو، باب۹، ح۲، آل البیت.

۲- وسائل الشیعه، حر عاملی، ج۱۵، ص۵۰، کتاب جهاد، ابواب جهاد العدو، باب۱۳، ح۱، آل البیت.

نتیجه: این یـک امر عقلاـیی است و امـام(ع) ارجـاع به عقلاـء می دهـد و ضـمن بیان این امر عقلائی بناء عقلاء را هم مطرح و تأیید می کنند که تمام امور اینگونه است. پس عقلا و نقلا کسـی که متصدی امر ولایت می شود باید اعلم باشد. چون بدیهی است وقتی بناء عقلاء این باشد که با وجود شـبان داناتر و بهتر به سـراغ شبان معمولی و فاقد امتیازات نمی رود در امر ولایت و سرپرستی جامعه به طریق اولی با وجود اعلم سراغ عالم معمولی نمی رود.

۳- «ما روی عن کتاب سـلیم بن قیس هلالی (۱) عن امیرالمومنین أَ فَیَنْبَغِی أَنْ یَکُونَ الْخَلِیفَهُ عَلَی الْأُمَّهِ إِلَّا أَعْلَمُهُمْ بِکِتَابِ اللَّهِ وَ سُنَّهِ نَبِیِّهِ، وَ قَدْ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ: (أَ فَمَنْ یَهْدِی إِلَی الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ یُتَّبَعَ أَمَّنْ لا یَهِدِّی إِلَّا أَنْ یُهْدی فَما لَکُمْ کَیْفَ تَحْکُمُونَ) (۲) ، وَ قَـالَ: (وَ زادَهُ بَسْـطَهً فِی الْعِلْمِ وَ الْجِسْـمِ) (۳) ، وَ قَـالَ: (ائْتُونِی بِکِتـابٍ مِنْ قَبْـلِ هـذا أَوْ أَثـارَهٍ مِنْ عِلْمٍ) (۴) ، وَ قَـالَ رَسُولُ اللَّهِ(ص): مَا وَلَّتْ أُمَّهٌ قَطُّ أَمْرَهَا رَجُلًا وَ فِیهِمْ مَنْ هُوَ أَعْلَمُ مِنْهُ إِلَّا لَمْ یَزَلْ یَذْهَبُ أَمْرُهُمْ سَفَالًا حَتَّی یَرْجِعُوا إِلَی مَا تَرَکُوا» (۵)

در روایت سـلیم بن قیس از امیرالمـؤمنین(ع) که روایـتی طولاـنی است حضـرت(ع) در ادامه می فرمایـد: آیـا سـزاوار است که جانشـین خلافت کسی باشد که غیر اعلم به کتاب خدا و سنت پیامبر است؟ سپس امام به سه آیه از قرآن استدلال می کنند که خداوند در سوره یونس آیه ۶ فرمود آیا کسی که هادی به سوی حق است باید پیروی شود یا کسی که خودش نیازمند هدایت دیگران است؟ ودر آیه ۲۴۷ سوره بقره می فرماید دلیل رهبر شدن طالوت این است که در علم و جسم بر دیگران برتری دارد. و در آیه ۴ سوره احقاف می فرماید اگر می توانید یک اثر علمی برای برتری خود ارائه کنید.

۱- کتاب سلیم بن قیس الهلالی، ج۲، ص۲۰۴، الهادی.

۲- یونس/سوره ۱۰، آیه۳۵.

۳- بقره/سوره۲، آیه۲۴۷.

۴- احقاف/سوره۴۶، آیه۴.

۵- بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۳۱، ص۴۱۶، بیروت.

و در ذیل روایت می فرماید «وَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ(ص): مَا وَلَّتْ أَمَّةٌ قَطَّ أَمْرَهَا رَجُلًا وَ فِيهِمْ مَنْ هُوَ أَعْلَمُ مِنْهُ إِلَّا لَمْ يَزَلْ يَذْهَبُ أَمْرُهُمْ سَفَالًا حَتَّى يَرْجِعُوا إِلَى مَا تَرَكُوا» (۱)

پیامبر اسلام(ص) فرمود متولی نمی کند و تصدی نمی دهد امت امر خودش را به غیر اعلم در حالیکه اعلم در بین آنها باشد. و اگر غیر اعلم را تصدی بر امرشان داد. همواره رو به ضعف و سستی و سقوط می رود مگر اینکه از این امر برگردند و اعلم را متولی قرار دهند.

۴- «الْعَرْزَمِيِّ عَنْ أَبِيهِ رَفَعَ الْحَدِيثَ إِلَى النَّبِيِّ(ص) قَالَ: مَنْ أَمَّ قَوْماً وَ فِيهِمْ مَنْ هُوَ أَعْلَمُ مِنْهُ لَمْ يَزَلْ أَمْرُهُمْ إِلَى السَّفَالِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَهِ.» (۲)

از پیامبر نقل کرده است که فرمود: کسی که قومی را امامت نماید و در بین آن جمع اعلم از او باشد امور این قوم همواره رو به ضعف و سستی است.

۵- «عن امیرالمؤمنین(ع) أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ أَحَقَ النَّاسِ بِهَذَا الْأَمْرِ أَقْوَاهُمْ عَلَيْهِ وَ أَعْلَمُهُمْ بِأَمْرِ اللَّهِ فِيهِ فَإِنْ شَغَبَ شَاغِبٌ اسْتُعْتِبَ فَإِنْ أَبَى قُوتِلَ» (۳)

امیرالمؤمنین(ع) فرمود: سزاوارترین افراد به امر خلافت کسی است که عالم ترین افراد به امر خداوند باشد و کسی می تواند زمامدار باشد که اعلم باشد.

از این آیات و روایات استفاده می شود که شرط زعامت اعلمیت است و با وجود اعلم جایی برای عالم باقی نمی ماند.

قول دیگری هم است که شرط اعلمیت را لازم نمی داند و عالم بودن را کافی می داند و دلائل قوی هم برای این قول ذکر می کنند که انشاءاله برای فردا.

۱- بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۳۱، ص۴۱۶، بیروت.
۲- وسائل الشیعه، حر عاملی، ج۸، ص۳۴۶، کتاب الصلاه، ابواب صلاه الجماعه، باب۲۶، ح۱، آل البیت.
۳- نهج البلاغه، ص۲۴۷، خطبه۱۷۳، دارالکتب اللبنانی.

ولایت فقیه (شرائط ولی فقیه اعلمیت) ۹۵/۱۲/۲۲

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: ولایت فقیه (شرائط ولی فقیه: اعلمیت)

بحث در این بود که اعلمیت نیاز است یا عالم و مستنبط بودن کافی است.

دو قول در مسأله بود که قول به اعلمیت را خواندیم که به آیه قرآن تمسک کرده بودند در قضیه طالوت که خداوند طالوت را به واسطه سعه در علم که همان اعلمیت است برگزید و از آن استفاده اعلمیت برای فقیه کردند و نیز از روایات استفاده کردند که از مجموع روایات — که حدود ده روایت بود و برخی از آن ها را خواندیم – اعلمیت استفاده می شد.

قول دوم: در مقابل، قول دیگری است که فقط علم را کافی می داند و فقیه بودن و مجتهد بودن کفایت می کند خواه بالفعل خواه بالقوه و همین مقدار کافی است.

مشهور از علماء بلکه شهرت عظیمه قائل به این قول هستند بلکه بعضی ادعای اجماع می کنند که اکثریت یا مشهور قائل به این هستند که اعلمیت شرط نیست.

مرحوم صاحب جواهر عبارت روشنی دارد و می فرماید: «بل لعل اصل تاهل المفضول و کونه منصوبا یجری علی قبضه و ولایته مجری قبض الافضل من القطعیات التی لا ینبغی الوسوسه فیها خصوصا بعد ملاحظه نصوص (۱) ، (۲) ، (۳) النصب الظاهره فی نصب الجمیع الموصوفین بالوصف المزبور لا الأفضل منهم و إلا لوجب القول «انظروا إلی الأفضل منکم» لا «رجل منکم» کما هو واضح بأدنی تأمل، و خصوصا بعد إطلاق ما حکوه من الإجماع علی قاضی التحکیم، بل لعل التأمل فی نحو المقبوله (۴) من النصوص یقضی بجواز المرافعه إلی المفضول قبل تحقق الخلاف فیه.» (۵)

۱- وسائل الشیعه، حر عاملی، ج۲۷، ص۱۳، کتاب القضاء، ابواب صفات القاضی، باب۱، ح۵، آل البیت.

۲- وسائل الشیعه، حر عاملی، ج۲۷، ص۱۳۶، کتاب القضاء، ابواب صفات القاضی، باب۱۱، ح۱، آل البیت.

۳- وسائل الشیعه، حر عاملی، ج۲۷، ص۱۴، کتاب القضاء، ابواب صفات القاضی، باب۱، ح۶، آل البیت.

۴- وسائل الشیعه، حر عاملی، ج۲۷، ص۱۰۶، کتاب القضاء، ابواب صفات القاضی، باب۹، ح۱، آل البیت.

۵- جواهر الکلام، شیخ محمدحسن نجفی جواهری، ج۴۰، ص۴۴، دار الإحیاء التراث العربی.

اصل تأهل مفضول یعنی اهلیت داشتن غیر اعلم و اینکه منصوب است و همان کاری که افضل می کند او هم می تواند بکند این اصل از قطعیات است و تردید در آن نکنید و بعد دلیل می آورد و می فرماید از ادله بدست آمده که اعلمیت نیاز نیست خصوصا بعد از ملاحظه روایات نصب یعنی روایاتی که دلالت بر نصب ولی فقیه دارد مثلا توقیع شریف که مستند برای اصل ولایت فقیه بود «أَمَّا الْحَوَادِثُ الْوَاقِعَهُ فَارْجِعُوا فِیهَا إِلَی رُوَاهِ حَدِیثِنَا» (۱) هر حادثه مهمی که پیش می آید و نمی دانید چه کنید

به روات احادیث ما مراجعه کنید و همان گونه که من حجت خداوند هستم آنان حجت من هستند. اینجا اگر اعلمیت شرط بود در روایت ذکر می شد لذا می گوییم کافی است و ضرورت ندارد که اعلم باشد. سلیقه ای که نیست ما می خواهیم از روایات استفاده کنیم امام فرمود به روات مراجعه کنید و نفرمود به اعلم روات مراجعه کنید و اگر به اعلم هم مراجعه کردید مشکلی ندارد در حالیکه آنان که اعلمیت را شرط می دانند رجوع به عالم را باطل می دانند. ما هستیم و این روایت که فقیه را نصب می کند و اعلمیت را شرط نکرده و هیچ انصرافی به اعلمیت ندارد.

دلیل دیگر در نصب مقبوله عمر بن حنظله (۲) بود که فرمود «ینظران من کان منکم قد روی حدیثنا و نظر فی حلالنا و حرامنا فانی قد جعلته علیکم حاکما» به چنین کسی مراجعه کنند که راوی حدیث ماست و در حلال و حرام ما نظری دارد من او را حاکم قرار دادم. اینجا هم اگر اعلمیت شرط بود باید ذکر می کرد.

۱- کمال الدین و تمام النعمه، ابن بابویه، ج۱، ص۴۸۴، اسلامیه.

۲- وسائل الشیعه، حر عاملی، ج۲۷، ص۱۰۶، کتاب القضاء، ابواب صفات القاضی، باب۹، ح۱، آل البیت.

صاحب جواهر در صفحه بعدی تصریح می کند «ولو کانت الاعلمیه معتبره لوجب القول «انظروا إلی الأفضل منکم» لا «رجل منکم» کما هو واضح بأدنی تأمل، و خصوصا بعد إطلاق ما حکوه من الإجماع علی قاضی التحکیم، بل لعل التأمل فی نحو المقبوله (۱) من النصوص یقضی بجواز المرافعه إلی المفضول قبل تحقق الخلاف فیه.» (۲)

اگر اعلمیت معتبر بود امام باید می فرمود به افضل مراجعه کنید و همین مقدار که فقیه است و مجتهد است کفایت می کند.

نکته: در تقلید استثناء است زیرا کسی که اعلم است اشراف بیشتری بر فروع دارد و از جهت انطباق نظرش با واقع اعتماد بیشتری لازم است لذا در تقلید به صورت استثناء اعلمیت شرط است.

مرحوم سید در عروه در کتاب اجتهاد و تقلید مسأله ۶۸ می فرماید «لا یعتبر الأعلمیّه فی ما أمره راجع إلی المجتهد إلّا فی التقلید و أمّا الولایه علی الأیتام و المجانین و الأوقاف الّتی لا متولّی لها، و الوصایا الّتی لا وصیّ لها، و نحو ذلک، فلا یعتبر فیها الأعلمیّه.» (۳)

در اموری که باید به مجتهد مراجعه کرد مانند حکومت و امور حسبیه و امور دیگر مگر در تقلید اعلمیت معتبر نیست مانند ولایت بر ایتام و مجانین و اوقاف و کسی وصی ندارد.

البته ایشان ولایت فقیه را در حد ولایت در امور حسبیه قبول دارد. اما در ابتدا فی ما یرجع الی المجتهد مطرح است.

ص: ۴۵۳

۱- وسائل الشیعه، حر عاملی، ج۲۷، ص۱۰۶، کتاب القضاء، ابواب صفات القاضی، باب۹، ح۱، آل البیت.

۲- جواهر الکلام، شیخ محمدحسن نجفی جواهری، ج۴۰، ص۴۴، دار إحیاء التراث العربی.

۳- العروه الوثقی (المحشی)، سید یزدی، ج۱، ص۵۸، جامعه مدرسین.

در عروه جدید که چندین حاشیه دارد: یکی نائینی یکی حائری یکی آقاضیا و یکی سید ابوالحسن اصفهانی و کاشف الغطاء و بروجردی و آل یاسین و خوانساری و امام خمینی و خویی و گلپایگانی یعنی هیچکدام از این افراد در این مسأله حاشیه ندارند پس امام خمینی هم که مؤسس حکومت فعلی و این مطلب است این قول اعلمیت را قبول ندارد.

مرحوم حکیم در مستمسک در شرح همین مسأله ۶۸ عروه می فرماید «الظاهر أن هذا مما لا اشکال فیه» (۱)

ظاهر این است که قول به عدم نیاز اعلمیت اشکالی در آن ندارد مرحوم حکیم علاوه بر ادله صاحب جواهر می فرماید دلیل ما اطلاق توقیع شریف است که فرمود «وَ أَمَّا الْحَوَادِثُ الْوَاقِعَهُ فَارْجِعُوا فِيهَا إِلَى رُوَاهِ حَدِيثِنَا» (۲) و نیز ادله ای که برای نصب علما بعنوان ورثه انبیاء دلالت می کرد دلیل قول ما می توانـد باشد زیرا علماء ورثه انبیاء (۳) بودند نه اینکه افضل و اعلم علماء ورثه باشند.

و نیز در روایت نبوی داریم «عُلَمَاءُ أُمَّتِي كَأَنْبِيَاءِ بَنِي إِسْرَائِيلَ» (۴) و نفرمود افضل علماء امتی کأنبیاء بنی اسرائیل و نیز در نبوی آمـده است «اللَّهُمَّ ارْحَمْ خُلَفَائِي قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ مَنْ خُلَفَاؤُكَ قَالَ الَّذِينَ يَأْتُونَ مِنْ بَعْدِي يَرْوُونَ حَدِيثِي وَ سُنَّتِي» (۵) که فرمود علماء جانشینان من هستند و نفرمود افضل علماء جانشینان من هستند. پس فقیه می تواند حکومت تشکیل دهد و نفرمود اعلم باشـد آقای حکیم در ادامه می فرمایـد «فالعمـده إذن فی عـدم اعتبار الأعلمیه ظهور الاجماع» (۶) فقط عمـده بحث اجماع است و مدرکشان همین روایات است و فرمودند اجماع داریم که اعلمیت شرط نیست.

ص: ۴۵۴

۱- مستمسک العروه الوثقی، حکیم، ج ۱، ص ۱۰۶، دار الاحیاء التراث العربی.

۲- کمال الدین و تمام النعمه، ابن بابویه، ج ۱، ص ۴۸۴، اسلامیه.

۳- الکافی، کلینی، ج ۱، ص ۳۲، اسلامیه.

۴- بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۲، ص ۲۲، بیروت.

۵- من لا یحضره الفقیه، صدوق، ج ۴، ص ۴۲۰، جامعه مدرسین.

۶- مستمسک العروه الوثقی، حکیم، ج ۱، ص ۱۰۶، دار التفسیر.

نتیجه: قول دوم یعنی عدم اشتراط اعلمیت هم با شهرت عظیمه و هم با اجماع موافق است.

بیان نظر مرحوم آقای خویی و انتخاب قول اقوی در مسأله برای فردا انشاءاله.

ولایت فقیه (شرائط ولی فقیه بررسی کلام آقای خویی – ضعف روایات داله بر اعلمیت) ۹۵/۱۲/۲۳

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: ولایت فقیه (شرائط ولی فقیه: بررسی کلام آقای خویی – ضعف روایات داله بر اعلمیت)

کلمات بزرگان را نقل کردیم که قائلند که در ولی فقیه اعلمیت معتبر نیست بلکه علم و اجتهاد کافی است.

مرحوم صاحب جواهر (۱) می فرماید عدم اعتبار از قطعیات است و جای وسوسه و تردید و شکی در آن نیست.

مرحوم سید (۲) نیز فرمود «لا یعتبر الأعلمیه فیما یرجع فیه الی المجتهد» یعنی در اموری که مربوط به مجتهد است – مثل تقلید و یا ولایت غیّب، قصّد، اوقاف، مجهول المالک و غیره - اعلمیت معتبر نیست و همین مقدار که صاحب فتوی باشد کفایت می کند.

مرحوم حکیم در مستمسک (۳) بعد از فرمایش صاحب عروه می فرماید «مما لا اشکال فیه» این مطلب عاری از هر اشکالی است.

کلامی هم مرحوم آقای خویی دارند در تنقیح در شرح عروه می فرماید «المشهور بین الاصحاب عدم اعتبار الاعلمیه فیمن یرجع».

مشهور علماء قائلند در اموری که مربوط به مجتهد است و از مجتهد نظرخواهی و استظهار می شود که به امور حسبه تعبیر می شود یعنی اموری که لا یرضی الشارع بترکه؛ که حتما باید اجراء شود و شارع راضی به ترک آن نیست و کسی هم متصدی آن نیست که این امور مربوط به مجتهد است و مشهور می گویند در این امور اعلمیت معتبر نیست.

۱- جواهر الکلام، شیخ محمدحسن نجفی جواهری، ج۴۰، ص۴۴، دار الإحیاء التراث العربی.
۲- العروه الوثقی (المحشی)، سید یزدی، ج۱، ص۵۸، جامعه مدرسین.
۳- مستمسک العروه الوثقی، حکیم، ج۱، ص۱۰۶، دار الاحیاء التراث العربی.

استدلال مرحوم آقای خویی همان استدلالی است که مرحوم سید در عروه دارند که اگر ما دلیل لفظی داشتیم برای اثبات ولایت فقیه و آن دلیل مطلق بود –برای نمونه «أَمَّا الْحَوَادِثُ الْوَاقِعَةُ فَارْجِعُوا فِيهَا إِلَى رُوَاةِ حَدِيثِنَا» (۱) دلیل لفظی است و اطلاق هم دارد- و شک می کردیم که آیا در این مجتهد اعلمیت هم شرط است یا خیر می توانستیم به اطلاق همان دلیل تمسک

کنیم پس به دلیل اطلاق شرط اعلمیت را کنار می گذاریم و می گوییم اگر شرط بود باید بیان می شد.

کیفیت استدلال آقای خویی:

و لذا با توجه به بیان آقای خویی می گوییم شما می فرمایید اگر دلیل لفظی داشتیم می توانستیم به اطلاق دلیل لفظی تمسک کنیم ما می گوییم اکنون دلیل لفظی که همان ادله نصب است پس از اطلاق ادله نصب استفاده می کنیم. البته این بحث که آقای خویی در ادله لفظی گاهی از نظر سند و گاهی از راه دیگر تشکیک می کند مطلب دیگری است.

در نتیجه می گوییم در چنین مسأله ای که آیا اعلمیت شرط است یا خیر مثل مرحوم صاحب جواهر (۲) می فرماید عدم اعتبار این قید از قطعیات غیر قابل شک است و در روایاتی مثل توقیع شریف فرمود «فَارْجِعُوا فِيهَا إِلَى رُوَاهِ حَدِيثِنَا» (۳) که به آن ها استناد می شود بدیهی است مراد از روات کسی نیست که حدیث را بشنود و نقل کند بلکه مراد کسی است که عالم به احکام است مثل زراره و غیره. و نیز مراد کسانی است که مستقیم از امام نشنیدند اما احادیث را بررسی می کنند یعنی مجتهدین در هر عصری که باشند. و صاحب جواهر می فرماید اگر اعلمیت معتبر بود باید قید اعلمیت ذکر می شد و شک هم با اطلاق دفع می شود. و نیز روایت مقبوله عمر بن حنظله (۴) بود که می فرمود مراجعه به قضات جور مراجعه به طاغوت است و دستور این بود که به یکی از خودتان که عالم به احادیث ماست مراجعه کنید. ملاحظه می فرمایید نفرمود افضل و اعلم پس اعلمیت معتبر نیست.

ص: ۴۵۶

۱- کمال الدین و تمام النعمه، ابن بابویه، ج۲، ص۴۸۴، اسلامیه.

۲- جواهر الکلام، شیخ محمدحسن نجفی جواهری، ج۴۰، ص۴۴، دار الإحیاء التراث العربی.

۳- کمال الدین و تمام النعمه، ابن بابویه، ج۲، ص۴۸۴، اسلامیه.

۴- وسائل الشیعه، حر عاملی، ج۲۷، ص۱۰۶، کتاب القضاء، ابواب صفات القاضی، باب۹، ح۱، آل البیت.

تـا اینجا این دو روایت که مرحوم صـاحب جواهر برای اثبـات به آن اسـتناد کرد مرحوم آقای حکیم (۱) هم علاـوه بر این دو روایت به بقیه ادله نظیر «عُلَمَاءُ أُمَّتِی کَأَنْبِیَاءِ بَنِی إِسْرَائِیلَ» (۲) یا «اللَّهُمَّ ارْحَمْ خُلَفَائِی قِیلَ یَا رَسُولَ اللَّهِ وَ مَنْ خُلَفَاؤُکَ قَالَ الَّذِینَ یَأْتُونَ مِنْ بَعْدِی یَرْوُونَ حَدِیثِی وَ سُنَّتِی» (۳) که خواندیم تمسک می کند البته در تقلید دلیل خاص داریم که باید اعلم باشد و دو نظریه مطرح است بعضی می گویند باید اعلم مطلق باشد یعنی از بین همه علماء باید اعلم باشد و بعضی می گویند اعلم در محل و بلد باشد و نیز در کلمات ائمه و فقها در قضاوت هم که برخی گفته اند اعلمیت شرط است بحث جدایی دارد. ولی در نصب ولی فقیه قیدی نیامده و روایات مطلق است.

نتیجه: قطعی بودن عدم اعتبار اعلمیت:

در چنین مسأله ای شخصـی مثل صاحب جواهر فرمود «من القطعیات» (۴) از قطعیات است و صاحب عروه اجماعی بودن عـدم اعتبار اعلمیت را فرمود. مرحوم حکیم نیز فرمود «فالعمده اذاً فی عدم اعتبار الأعلمیه ظهور الاجماع علیه» (۵)

۳- مشهور بودن عدم اعتبار اعلمیت: مرحوم خویی می فرماید مشهور عدم اعتبار اعلمیت است.

۴- پذیرش دیگران: دیگر محشین عروه (۶) مثل مرحوم شـیخ عبدالکریم حائری و امام و بروجردی و نائینی و غیرهم که پانزده نفر هستند همه عدم اعتبار را قبول دارند لذا نمی توان شک کرد.

۱- مستمسک العروه الوثقی، حکیم، ج۱، ص۱۰۶، دار التفسیر.

۲- بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۲، ص۲۲، بیروت.

۳- من لا یحضره الفقیه، صدوق، ج۴، ص۴۲۰، جامعه مدرسین.

۴- جواهر الکلام، شیخ محمدحسن نجفی جواهری، ج۴۰، ص۴۴، دار الإحیاء التراث العربی.

۵- مستمسک العروه الوثقی، حکیم، ج۱، ص۱۰۶، دار الاحیاء التراث العربی.

۶- العروه الوثقی (المحشی)، سید یزدی، ج۱، ص۵۸، جامعه مدرسین.

در نتیجه می گوییم روایاتی که اعلمیت را شرط می دانست اشکال دارد زیرا؛

اولاً: منظور فیه است از باب اینکه در مرئی و منظر بزرگان بوده و دیده اند در عین حال اعتنا نکردند و اعراض کردند.

ثانیاً: بعضی از این روایات از نظر سند ضعیف است و در مورد آن ها که معتبر است می گوییم تعبیر امام معصوم به اعلم، یک وصف است که گرچه از نظر لغوی دلالت بر افضلیت می کند ولی اگر قرائنی داشته باشیم که دلالت بر اصل وصف بکند نه افضلیت مانند جایی که امیرالمؤمنین(ع) برای احق بودن بر خلافت فرمود؛ قرینه اراده وصف داریم و چون قرینه داریم افضل به معنای این نیست که معاویه هم حق دارد و حق حضرت علی(ع) بالاتر است بلکه به این معنی است که اصل حق برای حضرت علی(ع) است. در مورد ولایت فقیه هم قرینه می خواهد که در بعضی روایات موجود است و قرینه دارد که مراد از اعلم یعنی عالم در دو سه روایت که از نظر سند صحیحه است این قرینه وجود دارد. از جمله در صحیحه عَبْدِ الْكَرِيمِ بْنِ عُتْبَةَ الْهَاشِمِيِّ آمده است: «قَالَ: ... إِنَّ أَبِي حَدَّثَنِي وَ كَانَ خَيْرَ أَهْلِ الْأَرْضِ وَ أَعْلَمَهُمْ بِكِتَابِ اللَّهِ وَ سُنَّةِ نَبِيِّهِ(ص) أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ(ص) قَالَ مَنْ ضَرَبَ النَّاسَ بِسَيْفِهِ وَ دَعَاهُمْ إِلَى نَفْسِهِ وَ فِي الْمُسْلِمِينَ مَنْ هُوَ أَعْلَمُ مِنْهُ فَهُوَ ضَالٌّ مُتَكَلِّفٌ.» (۱)

جمعی از معتزله بودند که خدمت امام صادق(ع) آمده بودند که امام صادق(ع) بپذیرد آن شخصی را که آن ها او را به عنوان امام خود انتخاب کرده بودند امام(ع) در ابتدا از آن ها از جمله همان کسی که انتخاب شده بود سؤالاتی پرسید و نتوانستند جواب دهند، امام(ع) در نهایت فرمودند پیامبر(ص) فرمود کسی که مردم را به پیروی از خودش دعوت کند در حالی که در بین مردم اعلم از او وجود دارد، آن شخص ضالّ متکلف است.

ص: ۴۵۸

۱- وسائل الشیعه، حر عاملی، ج۱۵، ص۴۱، کتاب جهاد، ابواب جهاد العدو، باب۹، ح۲، آل البیت.

ملاحظه می فرمایید مراد امام(ع) از اعلم در این روایت خود امام صادق(ع) است و بدیهی است منظور این نیست که آن شخص صلاحیت دارد ولی صلاحیت امام صادق(ع) بیشتر است بلکه امام می خواهند بفرمایند که شخصی که شما به عنوان امام انتخاب کرده اید و می خواهید من هم از او پیروی کنم اصلا صلاحیت ندارد نه اینکه او خوب باشد و من از او خوبتر باشم.

نتیجه اینکه امام(ع) می فرماید با وجود من هیچ کس حق ولایت ندارد. و بدیهی است که افعل تفضیل نیست بلکه همان افعل تعیین است. پس مذاکره بین امام(ع) و آن ها قرینه است که مراد از اعلم وصف علم است.

ولایت فقیه (شرائط ولی فقیه مراد از اعلمیت) ۹۵/۱۲/۲۴

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: ولایت فقیه (شرائط ولی فقیه: مراد از اعلمیت)

بحث فقهی: ولایت فقیه: بررسی ضعف روایات داله بر اعلمیت:

در بررسی روایات داله بر اعلمیت برای ولی فقیه که حدود بیست روایت بود و برخی از آن ها را خواندیم که تعدادی صحیحه بودند. دیروز روایت عبدالکریم بن عتبه (۱) را مورد توجه قرار دادیم و گفتیم گرچه لفظ «أعلم» در روایت آمده است اما با قرینه ای که در خود روایت وجود دارد مراد از «أعلم» عالم است و افعل تفضیل مراد نیست. اکنون در ادامه به بررسی روایت صحیحه عیص بن قاسم می پردازیم. البته روایت طولانی است و ما به یک بخش از آن، که صدر روایت است استناد می کنیم.

«عِیصِ بْنِ الْقَاسِمِ قَالَ سَمِعْتُ أَبَاعَبْدِاللَّهِ(ع) یَقُولُ عَلَیْکُمْ بِتَقْوَی اللَّهِ وَحْدَهُ لَا شَرِیکَ لَهُ وَ انْظُرُوا لِأَنْفُسِکُمْ»

۱- وسائل الشیعه، حر عاملی، ج۱۵، ص۴۱، کتاب جهاد، ابواب جهاد العدو، باب۹، ح۲، آل البیت.

عیص بن قاسم گوید از حضرت امام صادق(ع) شنیدم که می فرمود تقوا پیشه کنید و از خدایی که شریکی ندارد بترسید و مراقب نفس خود باشید. «فَوَ اللَّهِ إِنَّ الرَّجُلَ لَیَکُونُ لَهُ الْغَنَمُ فِیهَا الرَّاعِی فَإِذَا وَجَدَ رَجُلًا هُوَ أَعْلَمُ بِغَنَمِهِ مِنَ الَّذِی هُوَ فِیهَا یُخْرِجُهُ وَ یَجِی ءُ بِذَلِکَ الرَّجُلِ الَّذِی هُوَ أَعْلَمُ بِغَنَمِهِ مِنَ الَّذِی کَانَ فِیهَا» (۱)

این روایت تقریبا با روایت بعدی مسیر ما را در روش بحث عوض می کند چه اینکه گرچه روایت قبلی را توجیه کردیم و گفتیم از روایت عبدالکریم بن عتبه شرطیت اعلمیت استفاده نمی شود اما روایت حاضر (روایت عیص بن قاسم) و روایت بعدی (روایت سلیم بن قیس هلالی) ممکن است به گونه ای باشد که ما شرطیت اعلمیت را بپذیریم. در این روایت امام در مقام مثال برای رهبری و زعامت امر مسلمین قسم یاد می کنند که به خدا قسم ممکن است کسی گله گوسفندی داشته باشد و شبان هم برای آن تعیین کرده ولی پس از آن یک شخص دیگری را پیدا می کند و می بیند که بهتر بلد است شبانی نماید در

این صورت شبان فعلی را اخراج می کند و شبان جدید را می گمارد.

از این استفاده می شود که امام احاله به یک امر عرفی و عقلایی می کنند یعنی هم عقل حکم می کند و هم عرف حکم می کند که اگر اعلم موجود بود باید به اعلم مراجعه نمود پس در شریف ترین پست که زمام امور مسلمین است باید به طریق اولی اینگونه باشد.

از این جهت دلالت روایت بر اعلمیت زمامدار امر روشن است و سند هم صحیح است. مثالی که می زنند برای اداره گوسفندهاست که بناء عقلاء این است که در همه شؤون سیاسی، اجتماعی، اقتصادی در مدیریت کردن؛ اعلم انتخاب می شود و در زمام امور مسلمین هم در شؤون کار ولیّ امر است که یکی از آنها عالم بودن و فقیه بودن است. آن روایت که دیروز خواندیم گفتیم قرینه دارد که مراد از اعلم افعل تفضیل نیست ولی اینجا این قرینه موجود نیست.

ص: ۴۶۰

۱- الکافی، کلینی، ج۸، ص۲۶۴، اسلامیه

نتیجه: این روایت تام الدلاله و تام السند است.

روایت دیگر هم داریم که خواندیم سلیم بن قیس هلالی (۱) عن امیرالمومنین «أَ فَیَنْبَغِی أَنْ یَکُونَ الْخَلِیفَهُ عَلَی الْأُمَّهِ إِلَّا أَعْلَمُهُمْ بِکِتَابِ اللَّهِ وَ سُنَّهِ نَبِیِّهِ، وَ قَدْ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ: (أَ فَمَنْ یَهْدِی إِلَی الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ یُتَّبَعَ أَمَّنْ لا یَهِدِّی إِلَّا أَنْ یُهْدی فَما لَکُمْ کَیْفَ تَحْکُمُونَ) (۲) ، وَ قَالَ: (وَ زادَهُ بَسْطَهً فِی الْعِلْمِ وَ الْجِسْمِ) (۳) ، وَ قَالَ: (ائْتُونِی بِکِتابٍ مِنْ قَبْلِ هذا أَوْ أَثارَهٍ مِنْ عِلْمٍ) (۴) ، وَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ(ص): مَا وَلَّتْ أُمَّهٌ قَطُّ أَمْرَهَا رَجُلًا وَ فِیهِمْ مَنْ هُوَ أَعْلَمُ مِنْهُ إِلَّا لَمْ یَزَلْ یَذْهَبُ أَمْرُهُمْ سَفَالًا حَتَّی یَرْجِعُوا إِلَی مَا تَرَکُوا» (۵)

این روایت طولانی است و امام(ع) برای اثبات خلافت خود طلحه را مورد خطاب قرار می دهد و در ادامه می فرماید آیا سزاوار است غیر اعلم به کتاب خدا و سنتش خلیفه شود؟ و تا این مرحله کلام در مقام اثبات خلافت امیرالمؤمنین(ع) است و در وصف ائمه(ع) است. امیرالمؤمنین(ع) در ادامه به چند آیه استشهاد می کنند که آن هم برای اثبات خلافت برای ائمه(ع) است و در ذیل از پیامبر(ص) نقل می کند که فرمود «مَا وَلَّتْ أُمَّهٌ قَطُّ أَمْرَهَا رَجُلًا وَ فِیهِمْ مَنْ هُوَ أَعْلَمُ مِنْهُ إِلَّا لَمْ یَزَلْ یَذْهَبُ أَمْرُهُمْ سَفَالًا حَتَّی یَرْجِعُوا إِلَی مَا تَرَکُوا» (۶) اگر غیر اعلم بر امت ولایت پیدا کند در حالی که در آن امت اعلم وجود دارد ولایت غیر اعلم در اینجا موجب سستی و سقوط و انحطاط امت می شود.

۱- کتاب سلیم بن قیس الهلالی، ج۱، ص۲۰۴.

۲- یونس/سوره ۱۰، آیه۳۵.

۳- بقره/سوره۲، آیه۲۴۷.

۴- احقاف/سوره۴۶، آیه۴.

۵- بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۳۱، ص۴۱۷، بیروت.

۶- بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۳۱، ص۴۱۸، بیروت.

و این یک بیان کلی است و همه دوره ها حتی دوره های غیبت و زمان ولایت فقیه را شامل می شود.

این روایت از نظر سند صحیحه است و دلالت آن هم تام است و آن قرینه هم که در بعضی روایات بود و نشان می داد مراد افعل التفضیل نیست اینجا وجود ندارد. در نتیجه این روایت هم صریح در دلالت بر اعلمیت است.

توجیه روایات مطلقه:

آن اطلاق که در روایات قبلی در مورد ادله نصب بود و اعلمیت را شرط نمی دانست که می گفت «فَارْجِعُوا فِيهَا إِلَى رُوَاةِ حَدِيثِنَا» (۱) و نفرمود افضل روات؛ به دو جهت قابل توجیه است:

جهت اول: امام در مقام بیان شرایط نبوده لذا در آنجا که باید مراجعه به عالم نماییم آیا اعلمیت هم شرط است یا خیر بحث دیگری است و آن اطلاقات ناظر به شرائط نیست و شرائط باید از جای دیگر مشخص شود.

جهت دوم: بر فرض بگوییم اطلاقی هست و در مقام بیان است، در توجیه اطلاقات می گوییم این دو روایت که سند آن ها صحیحه است و دلالت بر اعلمیت دارد می تواند آن روایات را مقید نماید و البته موجب رد بناء عقلاء نمی شود بلکه همان بناء عقلایی موجود است که مورد تایید است منتهی مورد تقیید قرار گرفته است بنابراین دو روایت مقید آن اطلاقات است در نتیجه مستفاد ما از ادله این می شود که در مقام اعمال ولایت امر، اعلمیت شرط است.

بررسی اجماع یا شهرت بر خلاف شرطیت اعلمیت:

یک نکته باقی می ماند که آیا اجماعی بر خلاف یا شهرت بر خلاف شرطیت اعلمیت در ولیّ فقیه داریم یا خیر؟

ص: ۴۶۲

۱- کمال الدین و تمام النعمه، ابن بابویه، ج۱، ص۴۸۴، اسلامیه.

مرحوم سید در عروه فرمود «لا یعتبر الاعلمیه فیما یرجع فیه الی المجتهد» (۱)

اما در مقام بیان فرمود در مسأله تقلید اعلمیت شرط است و در مورد ولایت مسأله را منحصر در امور حسبیه نظیر ولایت بر مجانین و غیره می کند و می گوید اعلمیت شرط نیست و در مورد ولایت مطلقه فقیه اصلا بحث ندارد و محشین هم هیچکدام حاشیه ندارند چون خصوص ولایت بر اموری است که امر حسبی است لذا فرمود اعلمیت معتبر نیست و حتی امام هم حاشیه نزدند که اعلمیت شرط باشد.

مرحوم حکیم (۲) همین را استدلال کرد و بعض روایات دیگر را هم ذکر نمود اما می فرماید در این امری که مرحوم سید فرموده مطلب همین است بلکه مسأله اجماعی است یعنی این ادعای اجماع در امور حسبیه است اما در ولایت فقیه ادعای اجماع نکرده است. یعنی می خواهد بگوید در مورد ولایت بر مجانین و غیره اجماعی است که اعلمیت شرط نیست اما اجماع را در مورد ولایت مطلقه فقیه ادعا نمی کند.

مرحوم خویی فرمود مشهور قائلند که اعلمیت معتبر نیست و مستند ایشان هم همان کلام صاحب عروه است که مخصوص امور حسبیه است و ما هم در این امور بحثی نداریم منتهی در ولایت مطلقه فقیه دلیل اجماع و شهرت نمی گویند که اعلمیت شرط باشد پس اطلاقات ادله که صاحب جواهر (۳) به آن تمسک کرد مقید شد. و ادعای اجماع حکیم و ادعای شهرت مرحوم خویی مخصوص مورد حسبه است. پس برای ولی فقیه که امر به رجوع به روات احادیث شده اعلمیت شرط است و در مقابل نه اجماعی داریم و نه شهرت، فقط اشکالی که باقی می ماند ادعای قطعیتی است که صاحب جواهر داشتند که می گوییم فرمایشی است که نظر شریف خودشان است و دیگران نگفته اند.

ص: ۴۶۳

۱- العروه الوثقی (المحشی)، سید یزدی، ج ۱، ص۵۸، جامعه مدرسین.
۲- مستمسک العروه الوثقی، حکیم، ج ۱، ص۱۰۶، دار التفسیر.
۳- جواهر الکلام، نجفی، ج ۴۰، ص۴۴، دار إحیاء التراث العربی.

پس شرط اعلمیت را ثابت می دانیم برای ولی فقیه اگر ولی فقیهی داشته باشیم نه تنها در امور حسبه بلکه در بقیه امور هم باید دخالت نماید.

نکته: در زمان مرحوم آقای بهشتی خود من در دستگاه قضایی بودم جلسه ای در دادگستری تهران داشت و تمام روحانیون دستگاه قضاء را جمع کرد و همین مسأله را مطرح کرد که ولی فقیه چه اختیاراتی دارد و نسبت آن ها با مراجع دیگر چیست و مراجع دیگر مقلدینی دارند که مورد احترام هستند ولی در مقام امور حکومتی آن ها دیگر دخالتی نمی کنند و ولایت آن ها شأنی است و اگر فعلی شد می تواند دخالت نماید و تناقض هم نیست اما ولایت خود این ها شأنی است یعنی اگر گوشه ای به هر علت خالی بود و یا ولی امر مبسوط الید اجازه داد مراجع تقلید دخالت می کنند یعنی وقتی ولی امر رها می کند و تنفیذ می کند موردی ندارد. پس نتیجه بحث این است که اعلمیت شرط است.

بحث دیگر مطرح است که مراد از اعلمیت فقط در امور فقاهت است یا امور دیگر را نیز شامل است؟ که اجمالاً ـ برای بعد اشاره می کنیم انشاءاله.

ولایت فقیه (شرائط ولی فقیه مراد از اعلمیت) ۹۵/۱۲/۲۵

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: ولایت فقیه (شرائط ولی فقیه: مراد از اعلمیت)

بحث اخلاقی: سبک زندگی: معاشرت مؤمنین با یکدیگر: برخورد اغنیاء با فقراء:

در بحث اخلاقی راجع به سبک زندگی اسلامی و معاشرت مومنین با یکدیگر صحبت شد از جمله اینکه گروهی از مردم اغنیاء هستند و گروهی فقراء هستند در برخورد با اینها مرحوم کلینی در کافی بابی دارد بنام «بَابُ فَضْلِ فُقَرَاءِ الْمُسْلِمِينَ» (۱) که امتیازی برای آنان است که انسان باید این روش را انتخاب کند که بیشتر همنشینانش افرادی باشند که بی بضاعت هستند. چون معمولا انسان های هستند که ایمانشان کامل تر است زیرا مال زیاد باعث غرور و تکبر و طغیان می شود.

ص: ۴۶۴

۱- الکافی، کلینی، ج۲، ص ۲۶۰، اسلامیه.

همین ایام نقل کرده اند که ملک سلمان شاه عربستان به مالزی سفر کرد. هفت هواپیمای باری اثاث و لوازمش را حمل کردند و حتی پلکانی طلایی برایش بود که با آن از هواپیما پیاده شود. این مصداق همان آیه شریفه است که فرمود (إِنَّ الْانسَانَ لَيَطْغَى أَن رَّءَاهُ اسْتَغْنى) (۱)

در زمان پیامبر(ص) جمعی از اغنیاء و بزرگان مکه خدمت پیامبر(ص) آمدند و گفتند ما حرفی نداریم که خدمت شما برسیم ولی می بینیم همیشه اطراف شما افراد بی بضاعت مثل سلمان، اباذر، سهیب، خبّاب و دیگر افراد اینگونه نشسته اند روال کار

مجلس نشینی ما این گونه نیست. اگر شما صدر مجلس بنشینید و ما هم دور شما بنشینیم و این افراد را راه ندهید ما حاضریم خدمت شما بیاییم. و شاید هم مکرر خدمت پیامبر می گفتند این آیه نازل شد که مرحوم طبرسی (۲) می فرماید شأن نزول این آیه همین رد پیشنهاد این گروه از اغنیاء بود قرآن کریم فرمود (وَ اصْبِرْ نَفْسَکَ مَعَ الَّذینَ یَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَداهِ وَ الْعَشِیِّ یُریدُونَ وَجْهَهُ وَ لا تَعْدُ عَیْناکَ عَنْهُمْ تُریدُ زینَهَ الْحَیاهِ الدُّنْیا وَ لا تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنا قَلْبَهُ عَنْ ذِکْرِنا وَ اتَّبَعَ هَواهُ وَ کانَ أَمْرُهُ فُرُطاً) (۳) ، (۴)

خداوند با تعبیر خاص تحمل و صبر می فرماید تحمل کن و تسلیم حرف های این ها نشو و با همین افرادی که هستی باش و دائما اینان خدا را می خوانند و برای خدا می خوانند و ترس از جهنم و امید بهشت هم ندارند و رویت را از این ها برنگردان به قصد اینکه آن افراد دنیاپرست اطرافت بیایند و از این انسان ها اطاعت نکن زیرا اینها کسانی هستند که قلبشان را از یاد خدا خالی کردیم و متابعت از هوای نفس می کنند و همیشه در اسراف کاری و افراط کاری هستند.

ص: ۴۶۵

۱- علق/سوره۹۶، آیه۶و۷.

۲- مجمع البیان، طبرسی، ج۶، ص۷۱۸، ناصر خسرو.

۳- کهف/سوره۱۸، آیه۲۸.

۴- انعام/سوره۶، آیه۵۲.

و بعد از نزول این آیه آن افراد بی بضاعت که در مسجد بودند وقتی دیدند این ثروتمندان به پیامبر(ص) پیشنهاد می دهند که این فقراء را دور کن تا ما نزد تو بیاییم صحنه را دیدند؛ به گوشه ای رفتند و مخفی نشستند و مشغول عبادت شدند و پیامبر(ص) دنبال آنان رفت و پیدا کرد و فرمود خدا را شکر می کنم که نمردم و چنین دستور خوبی خداوند به من داده است و من هم در زندگی با شما هستم و هم در ممات با شما هستم. مرحوم طبرسی نقل می کند که پیامبر(ص) به این مستضعفان فرمود «معکم المحیا و معکم الممات» (۱) ، (۲) زندگی و مرگ من در کنار شما خواهد بود.

روش اسلام هم همین است مثل روشی که پیامبر(ص) داشتند قبلا روایتی (۳) ، (۴) خواندیم که شخص فقیری وارد مجلس رسول الله(ص) شد و کنار فرد غنی نشست و آن فرد غنی در این حال خودش را جمع و جور کرد که پیامبر(ص) فرمود چرا خودت را جمع کردی که گفت من قرین (شیطان) و همنشینی دارم که هر امر خوبی را برای من بد جلوه می دهد و امر بد را برای من خوب جلوه می دهد که روایتش را خواندیم.

در روایتی ابن عباس می گوید «يَا رَسُولَ اللَّهِ أَيُّ الْجُلَسَاءِ خَيْرٌ قَالَ مَنْ ذَكَّرَكُمْ بِاللَّهِ رُؤْيَتُهُ وَ زَادَكُمْ فِي عِلْمِكُمْ مَنْطِقُهُ وَ ذَكَّرَكُمْ بِالْآخِرَهِ عَمَلُه» (۵)

۱- مجمع البیان، طبرسی، ج۴، ص۴۷۳، ناصر خسرو.

۲- مجمع البیان، طبرسی، ج۶، ص۷۱۸، ناصر خسرو.

۳- الکافی، کلینی، ج۲، ص۲۶۲، اسلامیه.

۴- مرآه العقول، علامه مجلسی، ج۹، ص۳۶۲، اسلامیه.

۵- بحار الانوار، مجلسی، ج۷۱، ص۱۸۶، بیروت.

بهترین افرادی که با آنان همنشین باشیم چه کسانی هستند پیامبر(ص) فرمودند کسانی که وقتی آنان را می بینید یاد خداوند بیفتید و وقتی به سخن می آید و حرف می زند علمتان زیاد می شود و عمل و رفتار او را که می بینید یاد قیامت می افتید که میزان حسابی است و باید حساب پس دهید.

بنابراین پس یکی از چیزهایی که رعایت آن در همنشینی لازم است احترام گذاشتن به فقراء و با آنان بودن است.

در همین باب روایتی امام باقر(ع) از پدران بزرگوارشان از امیرالمؤمنین نقل می کنند که مفصل است یک فراز آن می تواند مفید باشد که می فرماید «عن الباقر عن آبائه عن امیرالمؤمنین ضَعْ أَمْرَ أَخِیکَ عَلَی أَحْسَنِهِ حَتَّی یَأْتِیَکَ مَا یَغْلِبُکَ مِنْهُ وَ لَا تَظُنَّنَّ بِکَلِمَهٍ خَرَجَتْ مِنْ أَخِیکَ سُوءاً وَ أَنْتَ تَجِدُ لَهَا فِی الْخَیْرِ مَحْمِلاً.» (۱)

اگر برادر دینی شما که با او معاشرت دارید کاری کرد که دو پهلو است این را حمل بر وجه حسن بکنید تا جاییکه یقین پیدا کنید که قصدش غیر حسن بوده و گمان بد نبرید به کلامی که کسی گفت که علیه کسی حرفی زده است و تا مادامیکه محمل خیر برای کلام کسی راه دارد حمل کنید برخلاف آنچه که فعلا رواج دارد. گرچه احتمال دارد برای آبروریزی برادر دینی بوده باشد اما شما حمل بر قصد خیر کن مگر اینکه یقین پیدا کنی که قصد هتک حرمت دارد. متأسفانه برخی از افراد ادعای ایمان دارند اما هرگز به این روایت عمل نمی کنند.

امیدواریم بتوانیم این دستورات را در زندگی و معاشرت ها پیاده کنیم انشاءاله.

بحث فقهی: ولایت فقیه: شرطیت اعلمیت: مراد از اعلمیت:

ص: ۴۶۷

۱- الکافی، کلینی، ج ۲، ص ۳۶۲، اسلامیه.

بحث ما در شرایط ولی فقیه بود شرط عقل و اسلام و ایمان و عدالت و علم را گفتیم در علم هم بحث کردیم که حتی اعلمیت معتبر است.

اکنون بحثی باقی می ماند که مراد از اعلمیت آیا اختصاص به اعلمیت در احکام دارد و یا در امور عادی و اداره کشور و اقتصادی و دفاعی و بین الملل هم باید اعلم باشد.

در روایت عیص بن قاسم (۱) که خواندیم امام مثال زدند به شبان گوسفندان که حتی برای شبانی هم سراغ اعلم شبانی می روند و امام این را بعنوان یک حکم عقلی و بناء عقلاء بیان کردند و معنایش این است که کسی که ولایت را عهده دار است در تمام شؤون باید اعلم باشد که یکی از آن کارها بیان احکام است زیرا ما قصد نداریم مرجع شرعی تعیین کنیم تا گفته شود داشتن فروعات فقه کافی است؛ بلکه می خواهیم ولی امر مسلمین را تعیین کنیم. در امور دیگر اگر بالمباشره انجام می دهد باید اعلم باشد و الا باید سعی کند افرادی که تخصص دارند و بهتر انجام می دهند را انتخاب نماید و منشوری در اختیار آنان قرار دهد که بر اساس آن عمل کنند چون وقتی روایت می گوید اعلم به امر الله باشد یعنی همان ولایت امر یعنی عهده داری مملکت اسلامی.

بنابراین اعلمیت در ولی امر مسلمین شرط است و بحمدالله در عصر حاضر در نظام جمهوری اسلامی خداوند ولی فقیهی نصیب کرده که در تمام این امور اعلم است و به گواهی محققان یک جامعیتی دارد و در حال اداره کشور و دارای تسلط است و حتی بعضی الهام گونه است که به نحو خیر انجام بدهد.

۱- الکافی، کلینی، ج۸، ص۲۶۴، اسلامیه.

نتیجه: اعلمیت اختصاص به احکام فقهی ندارد که یکی از شئون ولی فقیه است بلکه در موارد دیگر هم باید اعلم باشد.

ولایت فقیه (شرائط ولی فقیه شرط پنجم قوت و شجاعت ۹۶/۰۱/۰۷

Your browser does not support the audio tag.

موضوع: ولایت فقیه (شرائط ولی فقیه: شرط پنجم قوت و شجاعت:

در مورد شروط ولی فقیه چهار شرط خوانده شد. اول: عقل؛ دوم: اسلام؛ سوم: عدالت؛ چهارم: اعلمیت؛ بود که در مورد هر کدام بحث کردیم و در مورد اعلمیت در همه موارد اعم از فقاهت و غیره برخی شرط کرده بودند که ما هم تقریباً قبول کردیم. بحث امروز قوت و شجاعت است.

شرط پنجم این است که ذا قوه و شجاعه باشد یعنی باید یک فرد شجاعی باشد به این معنی که توان اجرای اموری که به عهده اش آمده است را داشته باشد.

برای این شرط به آیات و روایات و عقل تمسک می شود.

عقلای عالم وقتی کاری را به عهده کسی می گذارند شرط آن این است که توان اجرای آن را داشته باشد و عقل این حکم را می کند البته در بحث حاضر مراد از ولی فقیه و ولی امر یکی است و می گوییم شرط ولی امر یکی این است که فقیه باشد از باب این که این ولایت امر را غیر فقیه نمی تواند متصدی باشد تسامحاً با اسم خاص مطرح است. و می گوییم شرط ولی امر این است که فقیه باشد و لذا نام باب را ولایت فقیه می گذارند و الا ولایت امر بحث می شود.

از آیات هم به چند آیه می توان تمسک کرد:

۱. (وَ قالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طالُوتَ مَلِكاً قالُوا أَنَّى يَكُونُ لَهُ الْمُلْكُ عَلَيْنا وَ نَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ وَ لَمْ يُؤْتَ سَعَةً مِنَ الْمالِ قالَ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفاهُ عَلَيْكُمْ وَ زادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَ الْجِسْمِ وَ اللَّهُ يُؤْتي مُلْكَهُ مَنْ يَشاءُ وَ اللَّهُ واسِعٌ عَليمٌ) (۱)

ص: ۴۶۹

۱- بقره/سوره۲، آیه۲۴۷.

قبلا خواندیم که جمعی از قوم موسی بعد از ایشان نزد پیامبرشان آمدند و گفتند که فرماندهی برای ما قرار بده که با جالوت بجنگیم و خداوند هم طالوت را برایشان معین کرد و علت تعیین طالوت هم مزیتی بود که در علم و قدرت داشت و تعبیر قرآن جسم است و معمولاـ جسم همان هیکل است ولی مراد این نیست که حتما هیکل درشتی دارد لکن اگر مراد هم این باشد ملازمه بزرگی در جسم شجاعت نفسانی هم هست یعنی غالبا اینها با هم تلازم دارند. به هر حال مراد شجاعت نفسانی است. ملازمه عرفی اگر پیدا شد یعنی کسی که قدرت دارد را خداوند انتخاب کرده پس شرط انتخاب داشتن این قدرت است و

معمولا تلازم دارد و کم پیش می آید که قدرت جسمی داشته باشد و شجاعت نداشته باشد. علی ای حال مراد از جسم قوی، هیکل قوی داشتن نیست بلکه قدرت بالا داشتن مراد است.

بعضی اشکالات جزئی هم بر استدلال به این آیه شده است که خیلی قابل توجه نیست مثلا می گویند این برای زمانی بوده و ممکن است در زمان دیگر به گونه دیگر باشد علی ای حال استظهار از روایت قوی است.

۲. قول حضرت یوسف که وقتی پادشاه مصر از ایشان خواست یک سمتی را قبول کند حضرت یوسف فرمود مرا مسؤول خزائن ارض قرار بده آیه شریفه می فرماید (وَ قَالَ الْمَلِكُ ائْتُونِي بِهِ أَسْتَخْلِصْهُ لِنَفْسِي فَلَمَّا كَلَّمَهُ قَالَ إِنَّكَ الْيَوْمَ لَدَيْنَا مَكِينٌ أَمِينٌ قَالَ اجْعَلْنِي عَلَىٰ خَزَائِنِ الْأَرْضِ إِنِّي حَفِيظٌ عَلِيمٌ) (۱)

پادشاه گفت او را بیاورید که جزء خواص من شود وقتی یوسف را آوردند و پادشاه با او صحبت کرد خطاب به حضرت یوسف گفت امروز تو نزد ما کسی هستی که مکانتی داری و مخصوص دربار هستی حضرت یوسف فرمود مرا مسؤول دارایی کشور قرار بده. زیرا من حفیظ آن هستم. از این آیه استفاده می شود که امور مالی کشور به عهده یوسف باشد و دلیل درخواست این است که حفیظ است. پس شرط اینکه پستی را به کسی بدهند باید قدرت انجام آن را داشته باشد پس وقتی اداره مالی را به کسی می دهند باید قدرت داشته باشد از اینجا نتیجه می گیریم وقتی ولایت امر را به کسی می دهند هم باید قدرت داشته باشد و هم حفیظ باشد یعنی توانایی خرج اموال را داشته باشد.

۱- یوسف/سوره۱۲، آیه۵۴ و۵۵.

البته بعضـی بـاز اشـکال می کننـد که گرچه در قرآن آمـده است امـا کلاـم یوسف است و کلام الهی نیست که حکم الهی را اسـتفاده کنیم. ولی می گوییم بالاخره خداوند نقل کرده و کلام مردودی نبوده و الاّ نقل نمی کرده و همین که نقل شده یعنی مورد قبول است پس یکی از شرائط ولی امر حفیظ بودن یعنی محافظ و شجاع بودن است.

به علاوه بعـد از قید حفیظ کلمه علیم آمده است یعنی می خواهد بگوید دانش حفاظت را هم دارد. و بعید نیست بگوییم تقدم کلمه حفیـظ بر کلمه علیم از بـاب این است که علیم بودن حضـرت یوسف از بـابت تعبیر رؤیـا برای پادشاه مسـلم بود و حفیظ بودن ممکن است مورد شکّ قرار گرفته باشـد لذا آن حضـرت فرمود وقتی علیم بودن را قبول داری اکنون بدان من حفیظ هم هستم.

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِی الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹


مرکز تحقیقات رایانه ای
قائمیه
اصفهان
www
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹